

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مَجْلِسُ الْعَاصِمِيَّةِ

دِیَاجِ خِوَلَادِ وَحَالَاتِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ

عالم ربانی حضرت آیت اللہ  
سید محمد حسن میرجہانی طباطبائی

مقدمہ، تحقیق، تصحیح و ویرایش:

مؤلفہ: سیدہ شہینہ بیگم

# جَنَّةُ الْعَاصِمَةِ

در تاریخ ولادت و حالات حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

تالیف

عالم ربّانی حضرت آیت الله سید محمد حسن میرجهانی طباطبائی

(۱۳۱۹-۱۴۱۳ هـ ق)



مقدمه، تحقیق، تصحیح و ویرایش

موسسه فرهنگی شمس الضحی



سرشناسه: میرجهانی طباطبائی، محمد حسن، ۱۲۸۰ - ۱۳۷۱ ش.  
 عنوان و نام پدیدآور: جنة العاصمة در تاریخ ولادت و حالات حضرت فاطمه علیها السلام / تألیف محمد حسن میرجهانی طباطبائی؛ مقدمه، تحقیق، تصحیح و ویرایش مؤسسه فرهنگی شمس الضحی.  
 وضعیت ویراست: [ویراست ۲].  
 مشخصات نشر: تهران: شمس الضحی، ۱۳۸۹.  
 مشخصات ظاهری: ۸۰۴ ص.  
 شابک: 978 - 964 - 8767 - 31 - 5  
 موضوع: فیبا  
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۷۱] - ۷۹۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
 یادداشت: نمایه.  
 موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام. ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.  
 موضوع: فاطمه زهرا علیها السلام. ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- احادیث  
 شناسه افزوده: موسسه فرهنگی شمس الضحی  
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ ج ۹ م ۹ / ۲ / ۲۷ BP  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۷۳  
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۵۸۱۹۱

#### ▼ جنة العاصمة

تألیف: محمد حسن میرجهانی طباطبائی  
 مقدمه، تحقیق و ویرایش: مؤسسه فرهنگی شمس الضحی  
 ناشر: شمس الضحی  
 چاپ سوم (از ویرایش جدید): زمستان ۱۳۹۲  
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
 لیتوگرافی: پرتو شمس  
 چاپ: نگارش  
 شابک: ۵ - ۳۱ - ۸۷۶۷ - ۹۶۴ - ۹۷۸  
 صندوق پستی: تهران - ۳۱۴۱ - ۱۹۳۹۵  
 مراکز پخش:



- ۱) قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، واحد ۹، تلفن: (۱۰ خط) ۳۷۸۴۲۴۶۶
- ۲) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه شماره ۳۹، پلاک ۷۵۹.
- ۳) طبقه دوم، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۳۷۳۷۰۱۱ - ۳۷۳۷۰۰۱
- ۴) تهران، خ انقلاب، خ فخررازی، فروشگاه دلیل ما، پلاک ۶۱، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
- ۵) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۵ - ۲۳۳۷۱۱۳

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ خَيْرِ الْوَرَىٰ،  
وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ شَرِّ الْوَرَىٰ  
ا، ل، ر، ح، م، ع، س، ق، ك، ه، ی، ص، ط، ن.

«ح». حضرت امام محمد باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمودند که:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ أَحَدٌ وَاحِدٌ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا  
ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ  
رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَيْدَانِنَا فَتَخُنَّ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ وَ  
بِنَا احْتَجَبَ عَن خَلْقِهِ، الخ.<sup>۱</sup>

خداوند تبارک و تعالی یکتا و بی‌همتا است و در وحدانیت خود بی‌نظیر است سپس  
تکلم به کلمه‌ای کرد و آن کلمه نور شد از آن کلمه (مقام نورانی) محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ را آفرید  
من و ذریه‌ام را آفرید سپس تکلم به کلمه‌ای کرد آن کلمه روح شد. پس آن روح را خداوند  
در آن نور سکونت داد و آن را در بدن‌های ما قرار داد پس ما روح الله و کلمات خداییم. به  
وسیله ما خدای متعال از خلق خود در پرده شد.

از آن نور بی‌نشان صادر اول که در تعیین خود، مقام نورانی رسول اکرم و  
امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهما و آلهما - شده است، در احادیث دیگری نیز یاد  
شده است؛ برای نمونه:

رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ در حدیثی فرمودند:

...إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِهِذِهِ الْمُدَّةُ ثُمَّ قَسَمَهُ نِصْفَيْنِ

ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ نُورِي وَ نُورٍ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...<sup>۱</sup>

... همانا خداوند مرا و علی را - قبل از خلقت آدم به چنین مدتی (چهل هزار سال) - از نور واحدی خلق کرد. سپس آن نور را به دو نیمه تقسیم فرمود. سپس اشیا را از نور من و نور علی عليه السلام خلق کرد.

امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه و آله - به سلمان و ابوذر فرمودند :

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ ! قَالَا : لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ - قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - فَأَمَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - ذَلِكَ النُّورَ أَنْ يُسَقَّ ، فَقَالَ لِلنُّصَبِ : كُنْ مُحَمَّدًا ، وَ قَالَ لِلنُّصَبِ : كُنْ عَلِيًّا ...<sup>۲</sup>

ای سلمان و ای ابوذر! من و محمد یک نور بودیم از نور خداوند عزوجل. پس خداوند دستور داد به آن نور که دو قسمت شود به نیمی از آن فرمود محمد باش و به نیم دیگر فرمود علی باش.

«م» . از آن نور بی نشان بی کران محیر العقول و گسترش آن در خلقت که همان "کوثر" اعطائی الهی به رسول الله است، که همه اشیا و هر خیری از آن خلق شده<sup>۳</sup> ، خدای متعال در سوره نور چنین یاد فرموده است :

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۴</sup>

خدا نور آسمان ها و زمین است داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن چراغی باشد و آن

۱. بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲۴.

۲. بحار الانوار: ج ۲۶، ص ۷۱.

۳. بنگرید به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری در بحار الانوار: ج ۵۴، ص ۱۷۰.

۴. نور: ۳۵.

چراغ در میان شیشه‌ای که در تالافز آن گویی ستاره‌ای است درخشان، و تابان از درخت مبارک زیتون که شرقی و غربی نیست. نزدیک است که روغن آن (که مایه روشنایی آن است) خود نور افشانی کند. و اگر چه آتشی آنرا نیافرودخته خود نور در نور است و خدا هر که را خواهد به نور خود هدایت کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به همهٔ امور داناست.

و وجود مبارک رسول اکرم ﷺ از آن نور فاطر و خالق و گسترده در آسمان‌ها و زمین در ضمن بیان خلقت مقام نورانی خمسه طیبه عليها السلام این چنین یاد فرموده است :

... وَ فَتَقَّ نُورَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مِنْهُ فَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ أُمَّتِي الرَّهْرَاءَ لِأَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْ نُورِهَا ظَهَرَتْ ...<sup>۱</sup>

... و از آن نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمان‌ها و زمین را آفرید. پس نور آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه برتر از آسمان‌ها و زمین است ... به همین جهت او زهرا نامیده شده چرا که آسمان‌ها و زمین به واسطه نور او پدیدار شد....

«ع». و اما آن روح مقدس مطهر که مسکن نور الهی است، همان "حوض" رسول الله و روح و قلب مطهر او، و همان لیله مبارکه الهیه قدر است:

ذیل آیه شریفه «وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ»<sup>۲</sup> امام صادق عليه السلام می‌فرماید:

او (روح) ملکی است اعظم از جبرائیل و میکائیل و او با رسول الله و ائمه - صلوات الله

۱. بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۱۷.

۲. اسراء: ۸۵.

علیه و علیهم - می باشد و او از ملکوت است.<sup>۱</sup>

و باز هم ایشان به مناسبت آیه شریفه ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾<sup>۲</sup>

در سوره قدر می فرمایند:

منظور از «روح» روح القدس است و او در فاطمه - صلوات الله علیها - است.<sup>۳</sup>

و نیز فرمودند:

منظور از «روح» روح القدس است و او فاطمه - صلوات الله علیها - است.<sup>۴</sup>

نزول حقیقت الهیه بلا تعین حیرت انگیز: «هو»، در ساحت مقدس فاطمی - صلوات الله علیها -: «لیلة القدر»، و فضیلت آن ظرف بر هزاران مظروف خود، و سلامت و امنیت آنان در حصن حصین ولایت ایشان «حتی مطلع الفجر»؛ تا طلوع تابش طلعت او، همان حکایت نسبت اهل بیت علیهم السلام و حضور آنان در گستره‌ی خلقت الهی است، حکایتی که سوره قدر حاکی از آن است:

عن ابي عبدالله عليه السلام قال:

... ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَيْهِ: اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ نَسَبَةَ رَبِّكَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى -:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾،

ثُمَّ أَمْسَكَ عَنْهُ الْوَحْيَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ، فَأَوْحَى

اللَّهُ إِلَيْهِ: ﴿لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ ...

ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَيْهِ: اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَإِنَّهَا نَسَبُكَ وَ نَسَبُ أَهْلِ بَيْتِكَ

۱. کنز الدقائق: ج ۷، ص ۵۰۶.

۲. قدر: ۴.

۳. کنز الدقائق: ج ۱۴، ص ۴۱۹.

۴. تفسیر البرهان: ج ۴، ص ۴۸۷.

## إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ... ١

سپس خدای عزوجل به او (رسول الله ﷺ) وحی فرمود: یا محمد! نسبت پروردگارت - تبارک و تعالی - را بخوان: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» سپس (خدای متعال) وحی را از ایشان باز داشت. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ». پس خدای به ایشان وحی فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» سپس خدای عزوجل به ایشان وحی فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بخوان! پس به درستی که آن نسبت تو و نسبت خاندان تو است، تا روز رستاخیز ...

«س». و چنین است که روح مطهر فاطمی - صلوات الله علیها - ام ابیهاست؛ اصل و ریشه موجودیت پدر خود است، چراکه در مقام ملکوتی، آن روح مطهر، ظرف تعین و تحقق نور بلا تعین محمدی و علوی - صلوات الله علیها و آلهما - است، که تعین و تحقق مظلوف به ظرف آن است و این است معنایی از معانی حدیث قدسی شریفی که در آن خدای متعال می فرماید: «لولا فاطمة لما خلقتکما»؛ همان حدیثی که کتاب حاضر متفرد به نقل آن است:

يا أحمد! لولاك لما خلقت الافلاك و لولا علي لما خلقتك و لولا فاطمة لما

## خلقتکما... ٢

ای احمد، اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود هیچ یک از شما را نمی آفریدم.

یعنی: اگر چنین ظرفی نبود، برای تعین آن مظلوف مجالی نبود؛ پس به این ترتیب این حدیث دلیل بر افضلیت وجود مبارک فاطمی - صلوات الله علیها - بر دو

١. کافی: ج ٣، ص ٤٨٢-٤٨٦.

٢. جنة العاصمة: ص ٢٩٧ به نقل از كشف اللثالی (خطی).



نفس نفیس محمّدی و علوی - صلوات الله علیهما و آلهما - نیست .  
 «ق» . و جامع مطالب مزبور فرمایش امام صادق علیه السلام است در ذیل همان آیه نور  
 که فرمودند :

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾<sup>۱</sup> فاطمة...<sup>۲</sup>

یعنی : حضرتش حقیقت الهیه را هم مظروفند و هم ظرف :

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾<sup>۳</sup>

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۴</sup> که اسم و صفت خدای

متعال غیر اوست که ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾<sup>۵</sup>

و مؤید همین معناست واقعه‌ای که آن را مرحوم مغفور سید الاعلام و  
 حجة الاسلام عالم عامل خدوم جناب آقای حاج سید علی  
 مدرس (۱۳۱۳ - ۱۳۸۲) نقل فرمودند که در آن امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - به  
 امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای حل مشکل شخصی ، اسم اعظم را به او به این عبارات  
 تعلیم می فرمایند :

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ أَبْيَها وَ بعلها وَ بنیها بعدد ما أحاط به علمك و العن

أعدائهم أجمعین بعدد ما أحاط به علمك . أَللَّهُمَّ العن الجبّ و الطاغوت و

النعلت برحمتك یا ارحم الراحمین .

\* \* \*

۱. نور: ۳۵.

۲. کنزالدقائق: ۹، ص ۲۸۹.

۳. بقره: ۲۵۵.

۴. حدید: ۳.

۵. مؤمنون: ۹۱.

بعد از اتمام و انتشار و آگوبه‌های تعلیقات مرغ شباویز در شرح مسمط بی نظیر حکیم صفای اصفهانی در نعت صدیقه کبری، انسیه حوراء، حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - قصد احیا و انتشار کتاب *جنة العاصمة* در شرح زندگی حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - اثر نفیس علامه فقید حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد حسن میرجهانی را کردم که هم جرعه‌ای بر عطشم باشد و هم قدمی در ادای حقی که از آن عالم جلیل القدر بر من است که خبردار شدم فاضل ارجمند، جناب آقای روح الله عباسی که در آن ایام مؤسسه شمس الضحی توفیق همکاری با ایشان را داشت، امر را به اتمام رسانده‌اند. همان ایام (سال ۸۴)، این کتاب با تصحیح و تحقیق ایشان و با یاری مالی دوست گرامی و سید صالح، سید سعید موجانی قمی به چاپ سپرده شد، در حالی که متن کتاب به دلیل جامعیت و نفاست، اقتضای کار علمی و تکمیلی بیشتری را داشت، و این امر موکول به چاپ دوم کتاب شد؛ لذا برای نیل به این مقصد برای سپردن کتاب به چاپ دوم، آنچه را که باید و شاید مجدداً و از نو انجام شد، که اجمالاً به قرار ذیل است:

۱. مقابله مجدد متن با متن اولیه و رفع هر نوع اشکال و اشتباه در حروفچینی و تحقیق و تصحیح متن.
۲. تکمیل تخریجات مطالب و منقولات از مصادر.
۳. تغییر و تصحیح رسم الخط بر اساس قواعد متداول در این مورد.
۴. ویرایش و اصلاح عبارات و رفع مشکلات نگارشی کتاب و نزدیک کردن زبان نوشتار به زبان معیار، با اهتمام بر حفظ عبارات مؤلف ارجمند و نیز جایگزین‌های مناسب برای ترکیب‌های نامأنوس و نارسا.
۵. معنی کردن لغات مشکل و غریب در پاورقی.
۶. رفع اشکالات بین در ترجمه عبارات عربی متن.

این همه که گفته شد با همکاری همکار فرزانه و فاضل جناب آقای محمّد حسین ضاد به انجام رسیده، خدای متعال توفیقات ایشان را در خدمت به دین خود روزافزون فرماید - بمنّه و کرمه - .

الحمد لله اولاً و آخراً

حسین درگاهی

۲۰ جمادی الثانیه ۱۴۳۱ = ۸۹/۳/۱۳

روز ولادت آن طیّبه طاهره

و راضیه مرضیه علیها السلام

## زیست نامه مؤلف

### ولادت

آیت الله حاج سید محمد حسن، فرزند علی میرجهانی طباطبایی، در روز دوشنبه بیست و دوم ذیقعده (۱۳۱۹ ق) برابر با (۱۲۸۰ ش) در خانواده سیادت و دیانت، در روستای محمد آباد جرقویه از توابع اصفهان دیده به جهان گشود. وی در محیط خانواده پرورش یافت و در پنج سالگی برای تحصیل به مکتب خانه پانها و در محضر ملای مکتب، قرآن و برخی از کتب فارسی را فراگرفت. در هفت سالگی شروع به تحصیل و یادگیری ادبیات عرب نمود و آن راتا پای نهادن در مسلک طلاب علوم دینی ادامه داد.

### هجرت به اصفهان

مرحوم میرجهانی پس از مدتی برای تحصیل علوم دینی به اصفهان هجرت نمود و وارد حوزه علمیه اصفهان شد. وی پس از ورود به اصفهان وارد مدرسه صدر اصفهان شد و در آنجا سکنی گزید. او همانند دیگر طلاب علوم دینی در فراگیری و آشنایی با متون مقدمات، سطح و خارج از اساتید متعددی بهره برد که برخی از ایشان عبارتند از: حجج اسلام و آیات عظام:

۱. شیخ محمد علی حبیب آبادی
۲. شیخ علی یزدی
۳. شیخ محمد علی فتحی دزفولی
۴. سید ابوالقاسم دهکردی
۵. میرزا احمد اصفهانی
۶. سید محمد رضا رضوی خوانساری
۷. میرزا محمد رضا مسجد شاهی
۸. ملا حسین فشارکی

### هجرت به نجف اشرف

آیت الله میرجهانی پس از تحصیل در مدرسه صدر اصفهان برای کسب فیض و

درک محضر درس علمای نجف اشرف و عتبات عالیات، پس از کسب اجازه از محضر والد خود در (۱۳۴۶ ق) برابر با (۱۳۰۶ ش) از آن سامان رخت بریست و عازم عراق شد و پس از مدتی طی طریق وارد نجف اشرف شد. وی در نجف اشرف در دروس خارج اساتید متعدد شرکت نمود که عبارتند از آیات عظام:

۱. آقا ضیاء الدین عراقی

۲. شیخ عبدالله مامقانی

۳. حاج آقا حسین قمی

۴. سید محسن حکیم

۵. سید عبدالهادی شیرازی

### در محضر آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی

از جمله اساتید و علمایی که آیت الله میرجهانی در نجف اشرف در محضر درس ایشان حضور پیدا کرد، آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی بود. آیت الله میرجهانی به مرتبه‌ای از اطمینان در نظر آیت الله العظمی اصفهانی رسیده بود که به غیر از حکم شاگردی ایشان، حکم ندیم و محرم اسرار ایشان را نیز پیدا کرده بود. از جمله نشانه‌های اعتماد ایشان به مرحوم میرجهانی آن بود که به امر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، کلیه اجازات صادره از ناحیه آن مرجع بزرگ شیعه به واسطه و به خط آیت الله میرجهانی نوشته و صادر می‌شد.

مرحوم میرجهانی بیش از صد اجازه از علمای بزرگ عصر خود - که برخی نامشان ذکر شد - اخذ کرده بودند، که از جمله ایشان آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی بود که حدود پانزده اجازه از ایشان دریافت کرده بود.<sup>۱</sup>

### بازگشت به اصفهان و هجرت به مشهد مقدس

آیت الله میرجهانی پس از رحلت استادشان آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی به اصفهان بازگشتند و در اصفهان به تبلیغ و نشر فرهنگ و معارف

اهل بیت علیهم السلام پرداختند.

وی بعد از مدتی در (۱۳۷۱ ق) برابر با (۱۳۳۰ ش) به مشهد الرضا علیه السلام هجرت نمودند و در آنجا سکنی گزیدند.

ایشان در مدت اقامتشان در مشهد مقدس، در دو حجره‌ای که در حرم مطهر متعلق به ایشان بود، به تألیف، تصنیف، تحقیق و تدریس پرداختند و برخی از کتب خطی و قدیمی کتابخانه آستان قدس رضوی را تصحیح نمودند. وی بعد از مدتی به خاطر نامساعد بودن آب و هوای آنجا با مزاج ایشان به تهران عزیمت کردند.

### زهد و تقوا

اطرافیان آیت الله میرجهانی درباره وی می‌گویند: با بزرگ مردی چون آیت الله میرجهانی که می‌نشستیم، سادگی در گفتار، کردار و وضع معاش وی و هم چنین برخورد عاطفی و اخلاق محموده‌اش خودی و بیگانه را به خود مجذوب می‌کرد. مرحوم میرجهانی بارها درباره رمز عبودیت می‌فرمودند: رمز عبودیت و بندگی در این آیه است: «قُمِ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تُرْتِيلًا»<sup>۲</sup>.

ایشان شب‌های خود را به تلاوت قرآن و نماز گذرانده و در بسیاری از ساعات شب زمزمه‌های عاشقانه‌اش با معشوق شنیده می‌شد.

در بیان شخصیت والای ایشان همین بس که حضرت آیت الله العظمی میلانی به درخواست خود با ایشان عقد اخوت و برادری بستند.

### مأموریت و تشریف به محضر امام زمان (عج)

از جمله کرامات مرحوم آیت الله میرجهانی که در کتب متعدد از ایشان نقل شده است، جریان مأموریت آیت الله میرجهانی از طرف آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی می‌باشد، که پس از انجام مأموریت، مرحوم میرجهانی به

۱. مزمل: ۲.

۲. مزمل: ۴.

آرزوی دیرینه خود رسیده و به محضر مولایش امام زمان - عج - مشرف می شود .  
جریان این مأموریت و تشراف را مرحوم میرجهانی برای حجة الاسلام و  
المسلمین سید ناصر حسینی میبدی نقل می کنند، که جناب آقای میبدی آن را در  
کتابش **سراج المعانی** که در شرح احوالات امام سید ابوالحسن اصفهانی می باشد  
ذکر نموده است . وی می نویسد :

حضرت آیت الله میرجهانی برای نگارنده حکایت نمودند که : حضرت آیت  
الله العظمی اصفهانی رحمته الله روزی به من فرمودند : باید به سامرا بروید و مقداری پول  
هست با خود برده و ثلث آن را در بین طلاب مدرسه میرزای شیرازی ، و یک ثلث را  
بین مستضعفین شیعه مقیم در آن جا ، و ثلث دیگر را به خدام عسکرین ، برای  
تحبيب قلوب آنان ، که اکثر از اهل سنت بودند تقسیم کنید .

حقیر اطاعت نموده و پول ها را در سامرا - چنان که امر نموده بودند - تقسیم  
کردم ؛ به این صورت که بعد از دادن دو قسم اول ، به دنبال سید قوام (کلیددار)  
فرستادم و ثلث باقی مانده را به او دادم و از قول آقا سفارش نمودم که در مورد  
زائرین شیعه رعایت حال کنند (آقای اصفهانی برای جلب محبت خدام که از اهل  
سنت بودند و رفتار خوبی با زوار حرم ، که غالباً از شیعیان بودند ، نداشتند چنین  
وجوهاتی را می پرداختند) .

بگذریم ؛ سید قوام پول را که گرفت ، خیلی خوشحال شد و با ما فوق العاده  
گرم گرفت و در ضمن نظرش این بود که دو مرتبه از آقا پولی برایش بگیریم . من در  
این جا فرصت را غنیمت دانسته و گفتم : آقای سید قوام ، ممکن است این دو سه  
شب را که ما اینجا هستیم ، اجازه دهید شب ها در حرم عسکرین و نیز سرداب  
بمانیم .

ایشان قبول کرد . ما شب ها را در حرم مشغول بودیم و برای نماز صبح می رفتیم  
توی سرداب ، تا اینکه شب جمعه ای بود که مرحوم آیت الله اصفهانی نوشتند :  
حرکت کنید بیایید نجف .

پس شب جمعه را در حرم ماندیم و صبح ، بعد از آدای اذن دخول ، برای نماز

وارد سرداب شدم. با آن که آن جا برق نبود و با شمع روشنایی کسب می‌کرد دیدم فضا خیلی روشن است. نگاه کردم، دیدم سید جلیل شبیه مرحوم آیت الله سید العراقین اصفهانی نشسته‌اند و مشغول تشهدند. من گمان کردم که نماز می‌خوانند. چون کراهت دارد به نمازگزار سلام کردن، من سلام نکردم. از جلوی ایشان رد شدم، رفتم جلوتر ایستادم، به اندازه‌ای که تقریباً نیم متر جلوتر از ایشان بودم. بعد از ادای نماز و زیارت آل یاسین مشغول به خواندن دعای ندبه شدم تا رسیدم به جمله: «سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ عَزَّجْتَ بِرُوحِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ»<sup>۱</sup>. ایشان فرمودند: جزاك الله خيراً، «عَزَّجْتَ بِهِ» بخوان. از معصوم «بِرُوحِهِ» نرسیده، «عَزَّجْتَ» بخوان. جدم پیامبر با روح و جسم، هر دو به معراج رفت. و هیچ وقت مقدم بر امام نیست.

از این کلام خوف و وحشتی مرا گرفت. با نهایت وحشت، حضور قلبم تمام شد و با لقلقه زبان دعا را تمام کردم. برخاستم دیدم آن آقا پیدایش نیست. با عجله آمدم بالا و از آن کفش داری که از آن آمده بودم، در مورد او سؤال کردم، گفت: چنین کسی را من ندیده‌ام.

و این عنایتی از مرحوم سید بود که شامل حال من شد.<sup>۲</sup>

### صدای گریه می‌شنیدم اما کسی را نمی‌دیدم!

دیگر از کرامات ایشان که آقای سید حسن فاطمی آن را در مقدمه‌اش بر کتاب السبکیة البیضاء نوشته است، خاطره‌ای است که جناب آقای حاج ابوالفضل عرب‌زاده - مدیر مسئول کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی در قم - برای آقای فاطمی نقل کرده است.

ایشان می‌نویسند:

۱. عبیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۱۲؛ اقبال: ج ۱، ص ۵۰۵؛ بحار الانوار: ج ۹۹، ص ۱۰۵؛

انوار البهیة: ص ۳۳.

۲. سراج المعانی: ص ۲۳۶.



آقای حاج ابوالفضل عربزاده - مدیر مسئول کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی در قم - برای نگارنده این سطور چنین گفت: حدود سال (۱۳۴۸ ش) به اتفاق شخصی به منزل آیت الله میرجهانی رفتم. در منزل ایشان بنا مشغول کار بود و وی به کارگران کمک می کرد. وقتی وارد شدیم با راهنمایی ایشان به اطافی رفتم و قضایایی را برایمان تعریف کرد. یکی از خاطراتی را که با گریه برایمان گفت، چنین بود:

در زمان اقامت در اصفهان، مرا به مجلس روضه‌ای دعوت کردند. وقتی وارد خانه شدم، صدای گریه می شنیدم اما کسی را نمی دیدم! قضیه را از دعوت کننده پرسیدم، او گفت: ما جن هستیم و می خواهیم برایمان روضه بخوانی. من هم برایشان روضه می خواندم و آنها هم گریه می کردند.<sup>۱</sup>

### سیادت آیت الله میرجهانی

یکی از انتساب‌های کارساز و قابل توجه، انتساب ولادتی به پیامبر و علی علیه السلام است و انتساب دیگری که منشأ اثر است، انتساب ولایتی است. در مورد این دو انتساب نبی خاتم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ! وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَ مِنْكَ بِه سَبَبٍ أَوْ نَسَبٍ.<sup>۲</sup>

یعنی: یا علی! قسم به آن که مرا به حق مبعوث کرده است، داخل بهشت نمی شود، مگر آن که نسبت ولادتی یا ولایتی به تو داشته باشد.

و نیز فرمودند:

كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي.<sup>۳</sup>

یعنی: هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است الا سبب و نسب من.

۱. سبکیه البيضاء: ص ۱۳.

۲. سفینه البحار: ج ۱، در کلمه جن.

۳. بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲۴۸.

انتساب ولادتی به پیامبر ﷺ منشأ اثر و موجب دگرگونی فرد منتسب است و فرد منتسب گرچه دارای نقاط ضعفی باشد متحول گشته ، موفق به توبه و بازگشت می‌گردد .

از این روایت پیامبر ﷺ نیز اوج عظمت انتساب ولادتی به خاندان پیامبر به دست می‌آید ، که به فاطمه علیها السلام فرمود :

يَا فَاطِمَةُ! أَتَذَرِينَ لِمَ سُمِّيَتْ «فَاطِمَةَ» ؟  
 فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! لِمَ سُمِّيَتْ «فَاطِمَةَ» ؟  
 قَالَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ فَطَمَهَا وَ ذُرِّيَّتَهَا عَنِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

یعنی: ای فاطمه! می‌دانی چرا «فاطمه» نامیده شده‌ای؟

علی عليه السلام عرض کرد: یا رسول الله! چرا «فاطمه» نامیده شده؟

پیامبر ﷺ فرمود: خدای عزوجل او و ذریه او را در روز قیامت از آتش می‌گیرد.

سیادت ، علاوه بر داشتن فضیلت فراوان ، احکام شرعی مهمی دارد ؛ مانند احکام مربوط به خمس ، زکات و یائسگی ، بنابراین اظهار سیادت واجب و مخفی نگاه داشتن آن حرام است .

اگر چه شهرت خود و پدران به سید بودن ، برای اثبات سیادت کافی است ، اما داشتن شجرنامه ، اطمینان خاطر بیشتری به دارنده آن می‌دهد ، لذا بزرگانی را می‌بینیم که مدتی از عمر خود را صرف شناسایی نسب‌شان کرده‌اند ؛ بزرگانی چون : سید بحر العلوم ، آیت الله العظمی آقا حسین بروجردی و علامه طباطبایی . آیت الله میرجهانی نیز از عالمانی است که برای یافتن نسب خود سالیان دراز تلاش کرد و پس از چهل سال به نتیجه رسید .

مرحوم میرجهانی شرحی از کوشش‌های خود و چگونگی اثبات سیادت خود و نیز کلیه تأییدیه‌هایی که از مراجع و علمای نجف و ایران دریافت نموده بود را در کتابی به نام السبکیة البیضاء گردآوری نمود .

مرحوم میرجهانی در ابتدا در سیادت خود تردید نداشت ، اما پس از مدتی تحقیق این امر برای خود او به اثبات رسید ، اما مدرکی کتبی نیافت تا بتواند

سیادتش را اظهار کند. به هر حال از چهار طریق توانست آن را اثبات کند و در نتیجه مورد تأیید مراجع تقلید، علما و فضلالی وقت قرار گرفت.

آقای سید حسن فاطمی در مقدمه‌ای که به این اثر نوشته در بیان خلاصه این چهار طریق مرحوم میرجهانی می‌نویسد:

الف: گواهی سالمندان متعدد که خبر سیادت میرجهان را سینه به سینه نقل می‌کردند.

ب: مدرکی مربوط به سال ۱۲۵۱ ق (۱۲۱۴ ش) که سالمندان محمّدآباد در آن زمان، در مورد سیادت میرجهانی و نواده‌های او شهادت داده بودند.

ج: شجره‌نامه‌ای از میرجهان و میرعماد که چند نفر آن را تأیید کرده‌اند، که برابر اصل است و یکی از امضاکنندگان، آخوند ملا محمّد بن محمّد رسول کاشانی - شاگرد خاص حجة الاسلام شفتی - است و تاریخ امضای او ۱۲۵۸ ق (۱۲۲۱ ش) می‌باشد.

د: شجره‌نامه‌ای که اصل آن را پدر بزرگ میرجهان، یعنی میرکاظم زواره‌ای از روی آن استنساخ کرده است. این نسب‌نامه در سال ۱۳۷۷ ق (۱۳۳۸ ش) به دست آیت الله میرجهانی می‌رسد و ایشان هم در اندازه‌ای بزرگ از روی آن استنساخ، و علما و فضلالی وقت، در اطراف؛ آن را تأیید کرده‌اند، سپس آن را در سال ۱۳۳۸ ش چاپ و منتشر کرد.<sup>۱</sup>

مرحوم میرجهانی در لابه‌لای کتاب خود السبکیة البیضاء به غیر از راه‌های چهارگانه ذکر شده در اثبات سیادت‌شان، راه دیگری را ذکر می‌کند که در اثبات سیادت ایشان برای شخص خودشان مؤثر بوده ولی نمی‌توانستند آن را برای عموم بیان دارند که آن کمک گرفتن از امور غیر عادی است و آن به خاطر احاطه ایشان به علوم غریبه بوده است؛ اما وی آن را به روشنی در این کتاب بیان نکرده است.

در یک جا می‌نویسد:

۱. سبکیة البیضاء: ص ۱۰.

چند روزی را به قصد کشف این مطلب و حل این مشکلات (اثبات سیادت) در حرم مطهر حضرت امام رضا علیه السلام متوسل شدم. علاوه بر واردات غیبیه و کشفیات سرّیه‌ای که گفتمی و نوشتنی نیست و باید در تحت لفافه بماند، چند روی نگذشت که به مجرای عادی راه فتحی در کشف این موضوع برایم باز شد، هر چند از مجرای غیر عادی یقین قطعی به صحت انتساب خود و اولاد میرجهان، برایم حاصل شده بود، ولی نمی‌توانستم در مقابل عموم، آن را سند برای غیر قرار دهم و اقامه برهان و دلیل کنم؛ لکن به توجهات حضرت ثامن الحجج این محذور هم برایم مرتفع شد.<sup>۱</sup>

ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

نگارنده بدون اشاره از مبادی عالیّه، مبادرت در نوشتن این رساله نکردم، کما این‌که قبل از اشاره، وقتی اراده کردم که اقدام و کوشش در اظهار این امر کنم، استخاره با قرآن مجید کردم - در حرم حضرت ثامن الحجج - این آیه از سوره مبارکه نحل آمد:

﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾<sup>۲</sup>

با این‌که این آیه شریفه را به نظر خود بسیار مناسب با اراده خود و اصل مقصود یافتم، باز هم خودداری کردم و مردد در عمل بودم. پس از آن، دولت توفیق‌گریبان‌گیر، به اشارتی غیبی، و عنایتی لاریبی به نوشتن این رساله تصمیم گرفتم، تا این‌که آنچه مقدور شده بود، به قلم حقیر در این باب جاری شود.<sup>۳</sup>

۱. سبکیه البیضاء: ص ۱۲.

۲. نحل: ۶۵.

۳. سبکیه البیضاء: ص ۱۲.

آیت الله میرجهانی با وجودی که از سادات عالی درجات طباطبایی بوده و نسب‌شان با آیت الله بروجردی و آیت الله حکیم یکی بوده و از یک سلسله به شمار می‌آمد، ولی تا زمان آیت الله بروجردی که برای ایشان ثابت نشده بود به زی غیر سادات بودند، ولی پس از آن که پس از چهل سال تحقیق برای ایشان اثبات شد و مراجع بزرگ آن را تأیید نمودند، به استناد این مدارک در نزد آیت الله بروجردی به لباس سادات درآمدند و آیت الله بروجردی به دست مبارک خود عمامه سفید ایشان را تبدیل به عمامه سیاه نمودند.

### آثار قلمی

آیت الله میرجهانی در فنون مختلف دست داشت و در طول حیات علمی خود آثار ارزنده‌ای در معارف اسلامی به رشته تحریر درآورد. هنگامی که قلم به دست، مشغول نگارش مسائل مختلفه علمی و روایی بود، حُسن خط و تبحر در نگارش نسخ و نستعلیق، انسان را مبهوت می‌کرد. اشعار فارسی عمیق و والای ایشان چنان انسان را در بحر موج معارف غرق می‌کرد که گویی در جهانی دیگر و حالی دیگر است.

از ایشان به قولی پنجاه و هفت اثر بر جای مانده است، که اکثر این آثار به زیور طبع آراسته نشده است. از آن تعداد از آثار چاپ شده یا نشده که اطلاع داریم، عبارتند از:<sup>۱</sup>

#### ۱. الدرر المکنونة فی الامام و الامامة و صفاته الجامعة

این کتاب ارزشمند که نمونه‌اش یا نیست و یا بسیار کم است، در امام‌شناسی با سبکی عالمانه و ادیبانه در دو هزار بیت عربی سروده شده و چنان خواننده را مغروق بحر ولایت می‌نماید، که گویی از نزدیک در محضر هُدات مهدیین خود را

۱. برخی از منابع شرح حال و آثار قلمی ایشان عبارتند از: الذریعه: ج ۱۱، ص ۲۵۵؛ گنجینه دانشمندان: ج ۲، ص ۴۱۰؛ مجله آینه پژوهش: (۱۳۷۱ش)، شماره ۱۶، ص ۱۱۷؛ مجله کیان: (۱۳۷۱ش)، شماره ۱۰، ص ۶۵، ۶۴؛ سبکیه البیضاء، تحقیق سید حسن فاطمی.

مشاهده می‌کند.

این اثر در تهران توسط مکتبه الصدر در سال ۱۳۸۸ ق به خط ناظم در یک جلد به چاپ رسیده است.

## ۲. مصباح البلاغة فی مشکوة الصباغة

این کتاب که چند برابر نهج البلاغه سید رضی می‌باشد، شامل کلیه خطبه‌هایی است که سید رضی آنها را جمع‌آوری نکرده و یا در آنها اختلاف روایت است. این کتاب با شرح لغات مشکله و خط زیبای مؤلف به عربی، آن چنان جاذب است که خواننده و بیننده را مسحور حقایق خطب مولای متقیان می‌نماید.

این اثر به سال ۱۳۸۸ ق به خط مؤلف، در دو جلد به چاپ رسیده است.

## ۳. نوائب الدهور فی علائم الظهور

در حالات حضرت صاحب الزمان - عج - آثار فراوانی از مؤلفین امامیه و غیر امامیه در دسترس است، اما این اثر که در چهار مجلد می‌باشد، همچون خورشیدی فروزان در برابر کواکب می‌باشد.

این کتاب در سال ۱۳۸۳ ق به خط مؤلف در چهار جلد به چاپ رسیده است.

## ۴. ولایت کلیه

این کتاب در دفاع از حریم ولایت می‌باشد که مرحوم میرجهانی آن را با خط زیبایشان در دو جلد نگاشته‌اند، که در سال ۱۳۹۲ ق در تهران به چاپ رسیده است.

## ۵. کنوز الحکم و فنون الکلم

این اثر در حالات و خطب امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد.

## ۶. مقلاد الجنان و مغلاق النیران

این کتاب مشتمل بر ادعیه و زیارات می‌باشد که در سال ۱۳۶۰ ق به چاپ رسیده است.

## ۷. السبکیة البیضاء

چنان که بیان شد، مرحوم میرجهانی در این کتاب، گزارش مفصل از

فعالیت‌های خود برای دست یافتن به نام اجداد خویش و اثبات سیادت خود آورده است .

آشنایی با تجربه ایشان در این کتاب برای کسانی که به دنبال دست یافتن به نام اجدادشان هستند ، مفید است .

آیت الله میرجهانی این کتاب را در سال ۱۳۳۹ ش ، به خط خود به چاپ رسانده و آقای سید حسن فاطمی در ۱۴۲۴ ق آن را تحقیق و با تطبیق مجدد عبارات اسناد و تأییدیه‌ها با آنچه در کتاب آمده است در صد نسخه چاپ کرده است .

### ۸ دیوان حیران

این اثر شامل اشعار مختلف در مدح و منقبت ائمه اطهار علیهم‌السلام است که به خط مؤلف توسط کتابخانه صدر به چاپ رسیده است .

### ۹ مقامات اکبریه

از جمله دیگر آثار ارزشمند مرحوم میرجهانی این اثر وی می‌باشد که در تاریخ زندگانی حضرت علی اکبر علیه‌السلام می‌باشد .

### ۱۰ ذخیره المعاد

این اثر درباره ادعیه و آداب ساعات ، مواعظ و نصایح می‌باشد .

### ۱۱ سعادت ابدی

این کتاب درباره آداب تشکیل مجالس مذهبی می‌باشد .

### ۱۲ رساله‌ای در احکام رضاع

این رساله فارسی ، فقه استدلالی مشتمل بر یک هزار و کسری فرع در احکام رضاع می‌باشد .

۱۳ رساله‌ای در اخبار نجوم و کواکب و فلکیات

### ۱۴ گنج رایگان

کشکول مانندی است ، شامل برخی علوم غریبه و اخبار ولایت .

### ۱۵ روائع النسمات

این اثر نفیس شرح دعای سمات می باشد که آقا بزرگ تهرانی از آن در الذریعة : ج ۱۱، ص ۲۵۵ یاد نموده است .

### ۱۶. ابصار المستبصرین

این اثر داستان فکاهی در محاجه شیعه و سنی است ، که در سال ۱۳۷۷ ق به چاپ رسیده است ،

### ۱۷. شهاب ثاقب

کتابی است در ردّ طایفه ضاله و مضله .

### ۱۸. لوامع النور فی علانم الظهور

این اثر کتابی است در علانم ظهور ، که به عربی نوشته شده است .

### ۱۹. تفسیر ام الكتاب

این اثر در تهران به خط مؤلف ، به وسیله کتابخانه صدر در سال ۱۳۹۸ ق به چاپ رسیده است .

۲۰. رساله های متعدد در جفر ، رمّل و اسطرلاب و نجوم .

۲۱. ساله ای در طب قدیم

۲۲. صمدیه منظوم

۲۳. رساله ای در ریاضیات

۲۴. رساله ای در شیمی

۲۵. تقریرات درس حضرت آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی

۲۶. جزواتی در تفسیر قرآن

۲۷. جزواتی در انساب سادات

۲۸. جزواتی در اشعار فارسی

ایشان قرآنی نیز به خط زیبای خود همراه با کشف الآیات آن نگاشته اند ، که دو

بار به چاپ رسیده است .

### ۲۹. البکاء للحسین (علیه السلام)

یکی از آثار بسیار پر ارزش و مفید آیت الله میرجهانی ، کتاب گران سنگ



البكاء للحسين عليه السلام می باشد، که مرحوم میرجهانی کار تألیف آن را در روز سه شنبه بیست و سوم رمضان المبارک ۱۴۰۰ ق به پایان رسانده است.

این اثر که در ثواب گریستن و عزاداری به حضرت سید الشهداء علیه السلام و وظایف تعزیه داری به رشته تحریر درآمده است، شامل بیست باب می باشد، که با استفاده از منابع حدیثی جمع آوری شده است. در واقع می توان این کتاب را یکی از جامع ترین آثار در جمع آوری احادیث گریه بر سید الشهداء علیه السلام خواند، که مرحوم میرجهانی آن را در ۶۲۷ صفحه به خط خود نگاشته است. برخی از عنوان های این باب ها عبارتند از:

اقسام گریه بر سید الشهداء علیه السلام، حقیقت گریه بر سید الشهداء علیه السلام، اسباب قطع گریه، قساوت قلب، در خواص عجیب گریه و احادیث آن، گریه پیغمبران و احادیث آن، گریه ملائکه، گریه آسمان ها، گریه جنیان، گریه حیوانات، گریه کفار، فواید عزاداری بر سید الشهداء علیه السلام، شرایط برپا دارندگان عزای سید الشهداء علیه السلام، جواب معترضین، فتاوی علمای در عزاداری و غیرهم.

مرحوم میرجهانی قبل از وفات شان وصیت می کنند، که پس از فوت شان و هنگام دفن کتاب البكاء للحسين عليه السلام را به همراه کتاب الدرر المكنونة فی الامام و الامامة و صفاته الجامعة را باز نموده و در قبر به امید شفاعت روی سینه ایشان بگذارند.

نقل شده است که پس از رحلت ایشان، آن مرحوم را در عالم خواب دیده اند و ایشان فرموده اند که: من به واسطه کتاب البكاء للحسين عليه السلام شفاعت شدم.

این کتاب پر ارزش در سال ۱۳۷۲ ش در تهران به تیراژ ۲۰۰۰ نسخه توسط کتابخانه صدر به خط مرحوم میرجهانی به چاپ رسیده است.

به مدد الهی قبل از کار روی کتاب جنة العاصمة، توانستم این کتاب شریف را مورد تحقیق و تصحیح قرار دهم که توسط انتشارات رسالت به چاپ رسیده است.

### ۳۰. جنة العاصمة

این کتاب که در بیان زندگی و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است در

۳۶۸ صفحه، به خط مؤلف آن آیت الله میرجهانی در سال (۱۳۹۸ هـ) توسط انتشارات کتابخانه صدر به چاپ رسیده است.

### درگذشت

مرحوم میرجهانی در اواخر عمر به اصفهان بازگشت و تا پایان عمرگران بهایش در همان شهر ماند.

آن بزرگوار بعد از سال‌ها تلاش در راه احیای علوم آل محمد ﷺ و بر جای گذاردن آثار متعدد در موضوعات مختلف علمی در روز چهارشنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۷۱ ش، برابر با بیست و یکم جمادی الثانی ۱۴۱۳ ق در همین شهر دیده از جهان فرو بست.

پیکر پاک آن عالم و فقیه وارسته پس از تشییع در میان خیل عظیم ارادتمندان اهل بیت ﷺ در مسجد جامع اصفهان، در جوار قبر مطهر و منور علامه مجلسی ﷺ به خاک سپرده شد.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شده به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

### اهمیت و امتیاز کتاب جنة العاصمة

کتاب جنة العاصمة همانند دیگر کتبی که در زندگی و حالات حضرت فاطمه زهرا ﷺ نگاشته شده، دارای امتیازات و خصوصیات مختلفی است که ذکر آنها را ضروری نمی‌دانم، اما امتیاز ویژه‌ای خاص که این کتاب در میان کتب معاصرین، آن را به خود اختصاص داده است این است که مرحوم میرجهانی در این کتاب سلسله روایت حدیث مشهوری از احادیث قدسی را ذکر کرده که این سلسله سند در هیچ کتابی نیامده، مگر آن‌که منبع و مصدر آن، کتاب مرحوم میرجهانی است.

این روایت مشهور، همان روایت: «لو لا فاطمة لما خلقتکما» است که آن را به همراه سلسله سند آن در طلیعة کتاب ذکر کرده‌ام.

این روایت در کتب متقدمین از شیعه ذکر نشده، اما مرحوم میرجهانی در طی ملاقاتی که با مرحوم سماوی، از علمای نجف داشته، پس از دریافت کتابی با

عنوان **کشف اللثالی**، منصوب<sup>۱</sup> به ابن عرندس از فقهای قرن نهم هجری، این روایت را به همراه سلسله مشایخ آن به دست می‌آورند.

در واقع می‌توان گفت که تنها واسطه نقل این روایت از کتب متقدمین شیعه، پس از ابن عرندس، مرحوم میرجهانی است، چون خود کتاب **کشف اللثالی** که مربوط به قرن نهم هجری است، هم اکنون در دست نیست.

میرجهانی پس از ذکر این حدیث به شرح و توضیح آن پرداخته که از ذکر بیانات ایشان در مقدمه خودداری می‌کنم.

از خداوند متعال خواهانم که به این کمترین توفیق عنایت فرماید تا مقاله‌ای در شرح و توضیح این روایت و قوت سلسله مشایخ آن بنویسم.

این را از عنایات خانم فاطمه زهرا علیها السلام می‌دانم که توفیق تصحیح و تحقیق این کتاب شریف و ارزشمند برایم حاصل شد. امیدوارم که این تلاش و کوشش مختصر مورد رضای آن مظلومه علیها السلام واقع شده باشد و حضرت آن را ذخیره‌ای برای تنهایی قبر، و سرگردانی و حیرانی صحرائی محشر خود و اهلم قرار دهد، ان شاء الله.

اینک که به سرانجام نگارش مقدمه نارسایم بر این اثر ارزشمند رسیده‌ام، نمی‌توانم مکنونات قلبی خود را در سپاسگزاری از اسناد گرانقدر و محقق توانا حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج حسین درگاهی به پاس فراهم آوردن زمینه چاپ و نشر این اثر، و نیز دوست پژوهشگر و خوش ذوقم، دکتر علی‌رضا هزاره که مُرشد من در تحقیق این کتاب بود پوشیده بدارم، از این روی ضمن سپاس‌گزاری و قدردانی از این دو بزرگوار، از درگاه بی‌همتای عالم خواهانم که به حق انسیه حورا علیها السلام ایشان را سلامتی و توفیق روز افزون در احیای امر اهل بیت علیهم السلام کرامت فرماید.

به حق محمد و آله علیهم السلام

روح الله عباسی

۱۳۸۴/۱۱/۳۰

## [ديباچه]

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

الحمد لله الذي تجلّى لعباده بآياته، ودلّ على ذاته بذاته، و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته، واستولى على الأشياء بصفاته. وأفضل صلواته وأكمل تحيّاته، على السيّد الساير بمقاماته، في يقظته و مناماته، الذي دنى فتدلى، فكان قاب قوسين أو أدنى، وأوحى إليه ما أوحى، أعظم نعمه وآلائه، وأشرفها عزّاً و قدراً، وأعظمها شأنّاً و خيراً، رسوله المنتجب المصطفى محمّد وآله الطيّبين الطاهرين المطهّرين المعصومين؛ مظاهر الجود والعطاء، الذين أوجد بهم ما يشاء ممّا يشاء، وجعلهم أنواراً فأضاء بهم الضياء، و أقامهم أشباحاً في حجاب الواحديّة، و غوّاصاً في بحار القدرة والعظمة الإلهيّة، و ملأ الآفاق بإشراق أنوارهم، وأمر الخلق بالرجوع إليهم، و الأخذ ممّا لديهم، و تجلّي للخلق بهم لا فيهم، و ظهر لهم بهم لا منهم، حيث جعلهم أنواره التي لا تطفى، و حججه التي لا تخفى على أحدٍ من أهل الأرض والسماء، من كلّ ما يُرى وما لا يُرى، وجعلهم ألسن إرادته و مشيئته، و وسائط فيضه و رحمته، و تراجمه أمره و نهيّه، و مواضع علمه و وحيه، و أخذ عليهم عهده من الإيمان بهم والاعتراف برسالة نبيّهم و ولاية وليّهم. فالحمد لله على ما أنعمنا، و الشكر له على ما أولانا بالنبوة و الولاية. و نشهده بأننا مؤمنون بهم و مصلّون و مسلمّون عليهم، أولهم و آخرهم، و الراجون إلى شفاعتهم و اللعنة الدائمة

على أعدائهم ومخالفهم و غاصبي حقوقهم من الأولين والآخرين إلى قيام يوم الدين .  
 أمّا بعد؛ این مجموعه ای است مشتمل بر پاره ای از فضائل و مناقب و تاریخ  
 ولادت و لیة الله عظمی و صدیقه کبری و شفیعۀ روز جزا، معصومه علی الاطلاق،  
 حبیبۀ حیب الله و امّ ابیها، و روحه التي بین جنبيه، و بضعتہ الطاهرة المطهرة،  
 صاحبة الولاية الکلیة المطلقة .

## فصل اول

### [پیدایش نور آن حضرت ﷺ]

در بیان ابتدای آفرینش نور مقدّس بضعه<sup>۱</sup> زکیّه احمدیه و ثمره شجره محمدیه، ملکه دنیا و آخرت، شفیعه روز قیامت، کوكب درّی فلک عصمت و عفاف، زهره زهراى آسمان عطوفت و الطاف، مشرق الشمسین، چرخ عظمت و جلال، مطلع النورین، گردون رفعت و کمال، صدیقه طاهره - سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها..

و فدا أبوها بل قریش و جرهم	هي الدرّة البيضاء روعي لها الفدا
فدى خير مفدى و الحطيم و زمزم	و مكّة و البيت الحرام و ركنه
تحدّث من غيب العلوم ترنّم	و فاطمة الزهرا الملائك عندها
و علم الذي يأتي و ما يتقدم	فها هي علامة علم ما مضى
لما صحّ عند العارفين التيمّم	فلولا مساس الأرض فاضل ذيلها

و لنعم ما قيل :

ای نظیر تو در اندیشه چو تقدیر محال

داده ایزد همه چیزت به جز از مثل و مثال

---

۱. بضعه: جگرگوشه.

تستق عصمت تو پرده بینائی وهم  
 برقع روی عفاف سبل چشم خیال  
 باد فرّاش پریر از سرگستاخ روی  
 ساحت پاک تو می رُفت به گیسوی شمال  
 فلکش گفت مرو پیش که آن جا که تویی  
 مرغ اندیشه نستاند که بجنباند بال

\*\*\*

وفاطم یرضی ربّها لرضائها      وإن أضمت يوماً إذا هو يأضم  
 مبارکه مرضیة ورضیة      وصدیقة فی القول إذ تتکلم

همانا ب. غواصین بحار اخبار و متبیین در مآثر و آثار و احادیث ائمه اطهار  
 - عنیهم صلوات الله الملك الجبار- و جاسین خلال این دیار کالنار علی المنار، بل  
 کالشمس فی رابعة النهار، واضح و آشکار است که علیا حضرت، ملکه علی الاطلاق  
 کایة عوالم و آفاق بالاستحقاق، ناموس عظمی و عصمت کبری فاطمة زهراء علیها السلام در  
 کمالات نفسانی و تخلّق به اخلاق سبحانی، و تأدب به آداب ربّانی مانند پدر  
 بزرگوارش، خاتم الانبیا و شوهر عالی مقدارش، علی مرتضی، دارای مقام ولایت  
 کلّیه است، و غیر از پدر و شوهر خود، افضل از تمام انبیا و رسل و هادیان سبل  
 می باشد، و هیچ گونه شبهه ای در شرافت و علو رتبت و سمو<sup>۱</sup> مکانت و عنام و  
 فنمیات و نبالت<sup>۲</sup> این بی بی معظّمه بر تمام جهانیان نیست. و او به نص صریح پدر  
 بزرگوارش، حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله سیده زن های دنیا و آخرت است، چنانچه

۱. سمو: بلندی، رفعت.

۲. نبالت: نیک و نجیب بودن.

عامه و خاصه به طرق کثیر از آن حضرت روایت کرده‌اند، و به تواتر، صدورش از آن جناب ثابت و مسلم شده و جای ایرادی در آن نیست.

و توقف بعضی از معاندین در افضل بودن آن بی‌بی معظمه از عایشه، و فضیلت دادن بعض دیگر از ایشان، عایشه را بر آن معصومه ﷺ بسیار بی‌معنی است، چنانچه در این کتاب به تفصیل شرح داده می‌شود؛ ان شاء الله تعالی.

الحاصل، فضائل و مناقب آن بزرگوار با این که صحف اکوار<sup>۱</sup> و دفاتر ادوار از ذکر شہامت و کرامت، و جلالت و نبالت ساحت عظمایش، و کرور<sup>۲</sup> و دهور و مرور اعوام، السنه خواص و عوام به ذکر سجایای حمیده و صفات پسندیده او مرهون است، هنوز عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن در حیّز<sup>۳</sup> شمار نیامده و نخواهد آمد ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾<sup>۴</sup>.

گرچه بسیار در این باب بگفتند سخن

اندکی بیش نگفتند هنوز از بسیار

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾<sup>۵</sup>.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که ترکی سرانگشت و صفحه بشماری

هرچند این چهارده معصوم پاک، کوچک و بزرگ و مرد و زن ایشان در رفع

۱. ادوار و اکوار، ادوار کون، ادوار وجود، این اصطلاحات تقریباً همگی به یک معنی به کار رفته‌اند.

(لغت‌نامه دهخدا)

۲. کرور: تکرار. (لغت‌نامه دهخدا)

۳. حیّز: مکان، محل.

۴. ابراهیم (۱۴): ۳۴، نحل (۱۶): ۱۸.

۵. کشف (۱۸): ۱۰۹.



آنچه خلق به آن محتاجند برابر و یکسان‌اند، و نیازهایشان - اعمّ از تشریعیات و تکوینیات - نزد هر یک از این چهارده معصوم علیهم‌السلام موجود است، و هر کدام بعد از دیگری قائم به امر و قائم مقام یک‌دیگرند الا این‌که هر یک از آنها از حیث مرتبه و مقام با یک‌دیگر فرق دارند، ولی در رفع احتیاج خلق همه با هم یکسان‌اند؛ مانند چراغ‌هایی که نور همه آنها با هم مساوی و برابر است. و فاطمه زهرا علیها‌السلام هر چند در رتبه از پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار و یازده نفر فرزندان خود که ائمه طاهرین و راهنمایان خلقتند، متأخر است اما، بدون تردید و شک بر جمیع مخلوقات مقدم است، و افضل و اشرف از همه آنها است از مردان و زنان، پیغمبران و غیر پیغمبران و ملائکه مقربین و غیر مقربین، چنان‌چه ادله و اخبار آن را در این کتاب خواهید یافت. و پیش از خوض<sup>۱</sup> در ذکر اخبار وارده، در آغاز به بیان ابتدای خلقت نور مقدّس آن حضرت می‌پردازم، و به چند حدیث در این فصل اکتفا می‌کنم.

### حدیث اول

الكافي: أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبدالله، عن محمد بن عيسى ومحمد بن عبدالله، عن علي بن حديد، عن مرزم، عن أبي عبدالله عليه‌السلام، قال: قال الله تبارك و تعالی: «يا محمد، إني خلقتك و علياً نوراً؛ يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سمواتي و أرضي و عرشي و بحري، فلم تنزل تهلّني و تمجّدي. ثمّ جمعت روحيكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجّدي و تقدّسي و تهلّني، ثمّ قسمتها ثنتين و قسمت الثنتين ثنتين؛ فصارت أربعة: محمد واحد و عليّ واحد و الحسن و الحسين ثنتان.» ثمّ خلق الله فاطمة من نور ابتدائها

۱. خوض: فرورفتن.

روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى (فأضاء) <sup>۱</sup> نوره فينا. <sup>۲</sup>

امام صادق عليه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرمود: «ای محمد، من تو را نوری آفریدم؛ یعنی روحی بدون این که بدنی داشته باشد، پیش از این که آسمانها و زمین و عرش و دریای خود را بیافرینم. پس در آن حال همیشه «لا اله الا الله» می گفتمی و مرا تمجید می کردی، پس روح هر دوی شما را با هم جمع کردم و یکی قرار دادم. و مرا تمجید و تقدیس می کردی و تهلل می گفتمی. پس آن روح را دو قسمت کردم و آن دو قسمت، هر کدام را نیز دو قسمت کردم، چهار قسمت شدند: یکی از آن چهار محمد و یکی علی و دو قسمت دیگر حسن و حسین گردیدند.» پس خدا فاطمه را از نوری آفرید که آن را روح بدون بدن در ابتدا خلق کرد، پس ما را به دست رحمت خود مسح فرمود و او را به ما متصل کرد (یا در ما جای داد).

### پیرامون معنای حدیث:

این حدیث شریف را علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله در بحار الانوار نقل فرموده و در *مرآة العقول* <sup>۳</sup> ضمن ایضاحی شرح داده که مفاد آن اینست:

«بلا بدن» یعنی روحی که اصلاً بدن نداشته یا آن که بدن عنصری نداشته، بلکه دارای بدن مثالی بوده، زیرا ظاهر این است که روح جسمی لطیف است، و آن غیر از بدن است، چنان که مشهور است.

و احتمال دارد که مراد از «خلق» در حدیث، خلق تقدیر باشد، یعنی به حسب زمان موهوم، و مراد از قبلت به حسب رتبه است نه به حسب زمان، زیرا آن دو

۱. جواهرالسنیه: ص ۲۱۲.

۲. کافی: ج ۱، ص ۴۴۰؛ بحار الانوار: ج ۱۵، ص ۱۸؛ ج ۵۴، ص ۱۹۳؛ مجمع البحرین: ج ۲، ص ۲۴۳؛  
غایة المرام: ج ۱، ص ۴۹.

۳. *مرآة العقول*: ج ۵، ص ۱۸۶.

بزرگوار یعنی محمد و علی از حیث مرتبه از همه مخلوقات اشرفند.

«تَهَلَّلَنِي»: گفته شده محتمل است مراد به زبان حال باشد - چنانچه در تفسیر آیه مبارکه: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾<sup>۱</sup> گفته شده - یا به زبان قال، و ظاهر این است که زبان قال باشد.

«ثُمَّ جَمَعَتْ رُوحِكُمَا»: مراد قرار دادن ماده بدن آنها در صلب آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

«فَكَانَتْ تَمَجَّدُنِي»: به خودی خود مرا تمجید می‌کنی، یا توسط بدن‌هایی که بر طینت‌های پاک و پاکیزه مشتمل است.

«قَسَمْتَهَا ثَنَّتَيْنِ»: یعنی در صلب عبدالله و ابوطالب. و «ثَنَّتَيْنِ» دوم یعنی بعضی از آن را در صلب علی و حسنین قرار دادم.

«ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ»: یعنی بعد از خلق نور اول، نه بعد از جمع و تقسیم، چنانچه سایر اخبار بر آن دلالت دارد. و ممکن است کلمه «ثُمَّ» برای تراخی<sup>۲</sup> معنوی باشد، و دال بر افضلیت مرد از زن. و روایتی که شیخ صدوق - علیه الرحمه - در کتاب *علل الشرایع* روایت کرده مؤید این احتمال است. (مؤلف حقیر گوید: متن آن حدیث در ذیل نقل می‌شود).

علامه مجلسی رحمته الله بعد از نقل حدیث صدوق - علیه الرحمه - فرموده: در این باب اخبار مستفیضه‌ای<sup>۳</sup> است که آنها را در کتاب بزرگ (یعنی *بحار الانوار*) نقل کرده‌ام، لیکن فهم آنها بر عقول ناقصه دشوار است و سزاوارتر این است که مجملاً باید مؤمن به آنها بود و باید علم آن را به خود آل محمد رد کرد.

۱. اسراء (۱۷): ۴۴.

۲. تراخی: تأخر. (لغت‌نامه دهخدا)

۳. مستفیض: خبری است که روات آن در هر طبقه بیش از دو تن و به قولی زیادتز از سه نفر باشند، ولی

به سر حد تواتر نرسیده باشد. (مدیرشانه‌چی: درایة الحدیث، ص ۴۹)

پس از آن فرمود: آنچه به ذهن خطور می‌کند این است: احتمال می‌رود چون که مقصود از آفرینش آدم ﷺ و سایر ذرّیه‌اش، ایشان ﷺ بوده‌اند، و آفرینش آدم از طینت پاکیزه بوده تا قابلیت خروج این اشخاص مقدّسه را از خود داشته باشد، این طینت در پدران و مادران تربیت شده تا قابلیت آن در عبدالله و ابی طالب به کمال رسیده، و خدا مقدّسین را از ایشان به وجود آورده. و شاید مراد از حفظ نور ایشان و انتقال آن از اصلاب طاهره به ارحام مطّهره، کنایه از انتقال این قابلیت و به کمال رسیدن این استعداد باشد. پس اخباری که وارد شده دالّ بر این که کمال و فضل این پدران و مادران، سبب احاطه کردن و حمل نورهای ایشان است، با این وجه انطباق دارد. و هم‌چنین است اخباری که مشابه به این خبر است.

پس از بیان این توجیهاات فرموده است که محدّث استرآبادی رحمته الله علیه گفته است: «از امور دانسته شده این است که یکی قرار دادن دو شیء مجرّد، ممتنع است و هم‌چنین قسمت کردن یک مجرّد، پس سزاوار است که روح را در این جا بر آلت جسمانی نورانی حمل کنیم که از پلیدی‌های بدنی منزّه باشد.

و بعضی از افاضل گفته‌اند: مراد از خلق در روح بدون بدن، [خلق آنها به صورت] مجرّد است. [و مراد از] جمع کردن و یکی کردن آن دو با هم، [جمع کردن] در بدن مثالی لاهوتی است. [و مراد از] قسمت کردن آن دو، جدا کردن آنها از یک‌دیگر و قرار دادن هر یک از آنها در بدن شهودی جسمانی می‌باشد. [و تعلق دو روح به یک بدن،] در ابدان مثالی محال نیست و فرض محال و ممتنع وقتی است که در بدن شهودی جسمانی باشد.

و بعضی از محقّقین گفته‌اند که «ثمّ جمعت روحیکما» در حدیث شریف، کلمه «ثمّ» برای تراخی در زمان نیست، بلکه برای تراخی در مرتبه است، مانند قول

خدای تعالی: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ \* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾. و «فكانت تمجدنی و تقدّسنی و تهلّلتنی» تکرار «فلم یزل تهلّلتنی و تمجدنی» است و افاده امر دیگری نمی‌کند، پس معنی چنین می‌شود: همه شما را یک روح آفریدم که آن روح مرا تمجید کند، پس آن را دو قسمت کردم.»

و نیز فرموده: بعضی از ایشان - یعنی محققین - گفته‌اند که فقره «فجعلتهما واحدة» یعنی به اتصال حسّی آن دو را یکی گردانیدم، و ضمیر کلمه «فكانت» برای «واحدة» است، مراد این است که برای یکی گردانیدن و متصل کردن، حکمت‌ها و مصلحت‌هایی است. کلام او تمام شد.

و نیز مجلسی رحمته الله می‌فرماید: اطلاق مسح و یمین در این حدیث بنا بر استعاره است، زیرا کسی که اراده لطفی به دیگری کند، او را به دست راست خود مسح می‌کند. و محتمل است که یمین به معنای رحمت باشد، چنانچه در قول ائمّه علیهم السلام: «والخیر فی یدیک»،<sup>۲</sup> تحقیق آن را کردیم که ممکن است معنی چنین باشد: نفع و ضرری که از تو صادر می‌شوند، هر دو از روی حکمت و مصلحت است، پس نفع منسوب به یمین است و ضرر منسوب به شمال.

«و أفضی نوره فینا» یعنی نور او را به سوی ما رسانید یا وصل کرد، و گفته شده:

یعنی او را در میان ما وسعت داد.

۱. نکاتر (۱۰۲): ۳ و ۴.

۲. کافی: ج ۳، ص ۳۱۰؛ بحارالانوار: ج ۸۱، ص ۳۶۶.

## حدیث دوم

علل الشرائع به طور مسند<sup>۱</sup> از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافِ سَنَةٍ<sup>۲</sup>.

قلت: فأين كنتم يا رسول الله؟

قال: قدام العرش نسيح الله وحمده ونقدسه ونمجده.

قلت: على أيّ مثال؟

قال: أشباح نور حتى إذا أراد الله عزّ وجلّ أن يخلق صورنا صيرنا عمود نور<sup>۳</sup>،  
ثمّ قذفنا في صلب آدم، ثمّ أخرجنا إلى أصلاب الآباء وأرحام الأمّهات،  
ولا يصيبنا نجس الشرك ولا سفاح الكفر، يسعد بنا قوم ويشقى بنا آخرون.  
فلما صيرنا إلى صلب عبدالمطلب، أخرج ذلك النور فشقه نصفين، فجعل  
نصفه في عبدالله ونصفه في أبي طالب. ثمّ أخرج الذي لي إلى أمنة والنصف  
إلى فاطمة بنت أسد. فأخرجتني أمنة عليّاً. ثمّ أعاد عزّ وجلّ العمود إليّ،  
فخرجت مني فاطمة، ثمّ أعاد عزّ وجلّ العمود إلى عليّ، فخرج منه الحسن و  
الحسين؛ يعني من النصفين جميعاً، فما كان من نور عليّ فصار في ولد  
الحسن، وما كان من نوري فصار في ولد الحسين، فهو ينتقل في ولده إلى  
يوم القيامة<sup>۴</sup>.

۱. مسند: حدیثی است که سلسله سند آن در جمیع مراتب تا به معصوم، مذکور و متصل باشد.

(مدیرشانهچی: درایة الحدیث، ص ۵۶)

۲. در علل الشرائع «عام» به جای «سنه» می باشد.

۳. «عموداً من نور» - خ ل. (مؤلف)

۴. علل الشرائع: ج ۱، ص ۲۰۸؛ بحار الانوار: ج ۱۵، ص ۷؛ نوادر المعجزات: ص ۸۰؛ مدینه المعاجز:

ج ۳، ص ۲۲۹ و ۴۴۷.

معاذ گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: خدا هفت هزار سال پیش از آفرینش دنیا، من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آفرید.

گفتم: پس کجا بودید یا رسول الله؟

فرمود: در جلوی عرش، خدا را تسبیح می‌گفتمیم و او را ستایش می‌کردیم و تقدیس و تمجید می‌نمودیم.

گفتم: به چه ماندی؟

فرمود: اشباح نوری بودیم تا این‌که خدای عز و جل اراده فرمود که صورت‌های ما را بیافریند. آن اشباح نور را عمودی گردانید، پس ما را در پشت آدم افکند، سپس ما را به سوی پشت‌های پدران و رحم‌های مادران در آورد، و نجاست شرک و فجور کفر به مانمی‌رسد. به سبب ما گروهی خوشبخت می‌شوند و گروهی دیگر بدبخت. پس چون ما را در صلب عبدالمطلب قرار داد، آن نور را بیرون آورد، شکافت و دو نصف کرد، نصف آن را در صلب عبدالله قرار داد و نصف آن را در صلب ابی طالب، پس آن را که برای من بود بیرون آورد و در رحم آمنه قرار داد و آن نصف را که در صلب ابی طالب بود بیرون آورد و در رحم فاطمه بنت اسد قرار داد، پس آمنه مرا بیرون آورد و فاطمه علی را. آن‌گاه خدای عز و جل آن عمود نور را به سوی من برگردانید و فاطمه از من بیرون آمد، آن‌گاه خدای عز و جل آن عمود نور را به سوی علی برگردانید تا این‌که حسن و حسین از او بیرون آمد؛ یعنی از دو نصف با هم، پس آن‌چه از نور علی بود در اولاد حسن قرار گرفت و آن‌چه از نور من بود در اولاد حسین قرار گرفت و تا روز قیامت در اولاد او مستقل می‌شود.

### حدیث سوم

در کتاب وافی از کتاب کافی در ابواب «بدو خلق الحجج» به طور مسند از

محمد بن سنان روایت کرده که گفت:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت اختلاف الشيعة، فقال: يا محمد، إن الله

تبارك و تعالی لم یزل متفرّداً بوحدانیته ثمّ خلق محمّداً و علیاً و فاطمة، فمکنوا ألف دهر، ثمّ خلق جمیع الأشیاء، فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم علیها و فوّضُ أمورها إليهم. فهم یحلّون ما یشاؤون و یحرّمون ما یشاؤون، و لن یشاؤوا إلاّ أن یشاء الله تعالی .

ثمّ قال : یا محمّد، هذا الدیانة التي من تقدّمها مرق و من تخلف عنها محق، و من لزمها لاحق، خذها إليك یا محمّد .<sup>۱</sup>

نزد ابی جعفر ثانی [امام جواد] علیه السلام بودم، پس جریان اختلاف شیعه را بیان کردم، فرمود: ای محمّد، به درستی که خدای تبارك و تعالی به یگانگی خود همیشه تنها بود، پس محمّد و علی و فاطمه را آفرید، و آنها هزار دهر<sup>۲</sup> درنگ کردند، پس از آن همه چیز را آفرید و همه ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و طاعت ایشان را بر آنها واجب کرد و کارهای آنها را به سوی ایشان واگذار کرد. پس ایشان آنچه را که می خواهند حلال، و آنچه را که می خواهند حرام می کنند، و هرگز چیزی را نمی خواهند مگر این که خدای تعالی می خواهد.

پس فرمود: ای محمّد، این است آن دیانتی که هر که بر آن پیشی گرفت از دین خارج شد، و هر که مخالفت کرد نابود شد، و هر که ملازم آن شد به آنها ملحق شد؛ آن دین را برای خود بگیر.

## حدیث چهارم

و نیز در کتاب کافی به طور مسند از جابر بن یزید جعفری روایت کرده که گفت:

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۴۱؛ بحارالانوار: ج ۱۵، ص ۱۹؛ حلیةالابرار: ج ۱، ص ۱۸؛ المحتضر: ص ۲۸۵؛ همین حدیث را با این اضافات بیان کرده است: و قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی ما عرف الله تعالی إلاّ أنا و أنت و ما عرفنی إلاّ الله و أنت و ما عرفک إلاّ الله و أنا.

۲. دهر: عصر، دوره.



قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا جابر، إنَّ الله أوَّل ما خلق، خلق محمداً صلى الله عليه وآله و عترته الهداة المهتدين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله.

قلت: و ما الأشباح؟

قال: ظلُّ التَّور أبدان نورانيَّة بلا أرواح، و كان مؤيداً بروح واحدة و هي روح القدس. فيه كان يعبد الله و عترته، و لذلك خلقهم حلماً علماء بررة أصفياء، يعبدون الله بالصلاة و الصوم و السجود و التسبيح و التهليل، و يصلون الصلوات، و يحجّون و يصومون.<sup>۱</sup>

جابر گفت: ابی جعفر علیه السلام به من فرمود: ای جابر، خدای تعالی اوّل چیز را که آفرید، محمداً صلى الله عليه وآله و عترت او را آفرید، که راهنمایان و راه یافتگانند، و آنها اشباحی از نور بودند.

گفتم: اشباح چیست؟

فرمود: سایه نور، و آنها بدن‌های نورانی‌های بودند بدون روح‌ها، و او مؤید به یک روح بود که آن روح القدس است. در آن ظلّ<sup>۲</sup>، با عترت خود خدا را بندگی می‌کرد، و برای همان روح بود که خدا ایشان را صاحبان عقل و دانیان و نیکوکاران و برگزیدگان خلق فرمود، تا این‌که خدا را به نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل کردن بندگی کنند و نمازها را بجآورند و حج بگزارند و روزه بگیرند.

### حدیث پنجم

در بحار الانوار از کتاب فضائل الشیعه، تألیف شیخ صدوق- علیه الرحمه - به طور مسند از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت:

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۴۲؛ بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۲۵؛ حلیة الأبرار: ج ۱، ص ۱۹.

۲. ظل: سایه.

کَتَا جُلُوسًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي  
عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَلِيسُ: ﴿أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾<sup>۱</sup>، فَمَنْ هُمْ يَا  
رَسُولَ اللَّهِ؟ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ، كَتَا فِي سِرَادِقِ  
العَرْشِ نَسِيجِ اللَّهِ، وَتَسْبِجِ الْمَلَائِكَةِ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِالنَّفْسِ عَامٍ.  
فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ، أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ وَلَمْ يَأْمُرْنَا بِالسُّجُودِ، فَسَجَدَتْ  
الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمُ إِلَّا إِبْلِيسَ فَإِنَّهُ أَبَى أَنْ يَسْجُدَ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:  
﴿أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ أَي مِنْ هَؤُلَاءِ الخَمْسِ المَكْتُوبِ أَسْمَاؤُهُمْ  
فِي سِرَادِقِ العَرْشِ. فَتَحَنَّنَ بَابَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، بِنَا يَهْتَدِي المَهْتَدُونَ. مِنْ  
أَحَبِّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَأَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ. وَ مِنْ أَبْغَضْنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَأَسْكَنَهُ نَارَهُ. وَلَا يَحْتَبِنَا  
إِلَّا مِنْ طَابَ مَوْلَدُهُ.<sup>۲</sup>

ابوسعید گفت: با رسول خدا ﷺ نشسته بودیم، ناگاه مردی رو کرد به سوی آن حضرت  
و گفت: ای رسول خدا، مرا از گفته خدای عز و جل به شیطان که فرمود: ﴿أَسْتَكْبِرْتَ  
أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ یعنی: «تکبر کردی یا از بلند مرتبه‌ها بودی؟» خبر ده، مراد از  
عالین چه کسانی هستند که از فرشتگان برتر و بالاترند ای رسول خدا؟

پس رسول خدا فرمود: مراد از آنها من و علی و فاطمه و حسن و حسینم که در سِرَادِقِ<sup>۳</sup>  
عَرْشِ، خدای را تسبیح می‌کردیم، و فرشتگان هم به تسبیح کردن ما تسبیح می‌کردند؛  
دو هزار سال پیش از آن که خدا آدم را بیافریند. تا این که خدا آدم را آفرید و فرشتگان را امر  
فرمود که همه آنها برای آدم سجده کنند و ما را امر به سجود فرمود، پس همه فرشتگان  
سجده کردند مگر شیطان که از سجده کردن سرپیچی کرد، آن‌گاه خدای تبارک و تعالی به

۱. ص (۳۸): ۷۵.

۲. فضائل الشیعه: ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲.

۳. سِرَادِقِ: خیمه، سراپرده.

او فرمود: «آبا تکبّر و سرپیچی کردی یا از بلند مرتبه‌ها بودی؟» یعنی از آن پنج کسی که نام‌هاشان در سرادق عرش نوشته شده. پس ما باب الهی هستیم که از آن باب به او روی می‌آورند. به سبب ما راه می‌یابند راه یافته‌گان. کسی که ما را دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد و در بهشت خود جای می‌دهد. و کسی که با ما دشمنی کند، خدا با او دشمنی کند و در آتش خود جای دهد. و ما را دوست نمی‌دارد مگر کسی که محلّ ولادت او پاکیزه باشد. (یعنی حلال زاده باشد).

### حدیث ششم

و نیز در بحارالانوار از کمال الدین تألیف شیخ صدوق رحمته الله علیه به سند خود از مفضل بن عمر از امام صادق رحمته الله علیه روایت کرده و گفته:

قال الصادق رحمته الله علیه: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَهِيَ أَرْوَاحُنَا.

فقیل له: یا بن رسول الله، ومن الأربعة عشر؟

فقال: محمّد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين رحمته الله علیه، آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته، فيقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم.<sup>۱</sup>

امام صادق رحمته الله علیه فرمود: خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش خلق، چهارده نور را آفرید که آنها روح‌های ما هستند.

پس به او گفته شد که: ای پسر رسول خدا، این چهارده نور کیانند؟

فرمود: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امام‌هایی از فرزندان حسین‌اند - درود بر ایشان باد - که آخر ایشان آن قائمی است که پس از غیبت خود قیام می‌کند، و دجال را

می‌کشد، و زمین را از هر جور و ستمی پاک می‌گرداند.

### حدیث هفتم.

در بحار الانوار و کتاب نزهة الابوار تألیف محدث جلیل سید هاشم بحرینی رحمته الله و کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق - علیه الرحمه - به سند خود از سدید صیرفی از حضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

خلق الله نور فاطمة قبل أن يخلق الأرض و السماء .

فقال بعض الناس : يا نبيّ الله ! فليست هي إنسيّة ؟

فقال صلی الله علیه و آله : فاطمة حوراء إنسيّة .

قالوا : يا نبيّ الله ! فكيف هي حوراء إنسيّة ؟

قال : خلقها الله عزّ و جلّ من نوره قبل أن يخلق آدم إذ كانت الأرواح، فلما خلق الله آدم عرضت على آدم .

قيل : يا نبيّ الله ، و أين كانت فاطمة ؟

قال : كانت في حقّة تحت ساق العرش .

قالوا : يا نبيّ الله ، فما كان طعامها ؟

قال : التسبيح والتقدیس والتهليل [و التحميد] . . .<sup>۱</sup>

خدا پیش از آن‌که زمین و آسمان را بیافریند، نور فاطمه را آفرید .

بعضی از اصحاب گفتند: ای پیغمبر خدا! پس فاطمه از سنخ انس نیست؟

فرمود: فاطمه انسیّه‌ای به صفت حوریه است .

گفتند: ای پیغمبر خدا! چگونه حورا و انسیّه است؟

فرمود: خدای عزّ و جلّ پیش از آفرینش آدم او را از نور خود آفرید، زمانی که ارواح

۱. معانی الأخبار: ص ۳۹۶؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۴.

بوده‌اند، پس چون آدم را آفرید، بر آدم عرضه شد.  
گفتند: ای پیغمبر خدا، فاطمه در آن وقت کجا بود؟  
فرمود: در حَقَمای<sup>۱</sup> در زیر ساق عرش.  
گفتند: ای پیغمبر خدا، خوردنی او چه بود؟  
فرمود: طعام او تسبیح و تقدیس و تهلیل [و تحمید] (یعنی سبحان الله القدوس، لا اله الا الله [و الحمد لله] گفتن) بود. ...

### حدیث هشتم

در بحارالانوار از کتاب روض الجنان تألیف فضل الله بن محمود فارسی به حذف اسناد از انس بن مالک روایت کرده که گفت:

بینا رسول الله ﷺ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ اسْتَوَى فِي مَحْرَابِهِ كَالْبَدْرِ فِي تَمَامِهِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَفْسِّرَ لَنَا هَذِهِ الْآيَةَ، قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>.  
فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا. وَأَمَّا الصِّدِّيقُونَ فَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَمَّا الشُّهَدَاءُ فَعَمِّيَ حَمْزَةٌ، وَأَمَّا الصَّالِحُونَ فَابْنَتِي فَاطِمَةُ وَوَلَدَاهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.

فَنَهَضَ الْعَبَّاسُ مِنْ زَاوِيَةِ الْمَجْلِسِ إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ ﷺ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!  
أَلَسْتُ أَنَا وَأَنْتَ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ مِنْ يَنْبُوعٍ وَاحِدٍ؟  
قَالَ ﷺ: وَمَا وَرَاءَ ذَلِكَ يَا عَمَّاهُ؟  
قَالَ: لِأَنَّكَ لَا تَذَكِّرُنِي حِينَ ذَكَرْتَهُمْ، وَلَمْ تَشْرَفْنِي حِينَ شَرَّفْتَهُمْ.

۱. حَقَمَه: ظرف کوچکی که در آن جواهر یا اشیای دیگر گذارند، قوطی.

۲. نساء (۴): ۶۹.

فقال رسول الله ﷺ: يا عمّاه! أمّا قولك: «أنا وأنت وعلّي و فاطمة والحسن والحسين من ينبوع واحد» فصدقت، ولكن خلقنا الله نحن حيث لا سماء مبنية ولا أرض مدحجة ولا عرش ولا جنة ولا نار، كنّا نسبحه حين لا تسبيح، و تقدّسه حين لا تقدّس. فلما أراد الله بدء الصنعة فتق نوري فخلق منه العرش، فنور العرش من نوري، ونوري من نور الله، وأنا أفضل من العرش. ثم فتق نور ابن أبي طالب فخلق منه الملائكة، فنور الملائكة من نور ابن أبي طالب، ونور ابن أبي طالب من نور الله، ونور ابن أبي طالب أفضل من الملائكة. و فتق نور ابنتي فاطمة فخلق منه<sup>۱</sup> السماوات والأرض، فنور السماوات والأرض من نور ابنتي فاطمة، ونور فاطمة من نور الله، و فاطمة أفضل من السماوات والأرض. ثم فتق نور الحسن فخلق منه الشمس والقمر، فنور الشمس والقمر من نور الحسن، ونور الحسن من نور الله، والحسن أفضل من الشمس والقمر. ثم فتق نور الحسين فخلق منه الجنة والحدور العين فنور الجنة والحدور العين، من نور الحسين، ونور الحسين من نور الله، والحسين أفضل من الجنة والحدور العين.

ثم إنّ الله خلق الظلمة بالقدرة فأرسلها في سحاب البصر. فقالت الملائكة: «سبوح قدوس. ربنا مذ عرفنا هذه الأشباح ما رأينا سوء، فبحرمتهم إلا كشفت ما نزل بنا». فهناك خلق الله تعالى قناديل الرحمة وعلّقها على سرادق العرش، فقالت: «إلهنا! لمن هذه الفضيلة وهذه الأنوار؟» فقال: هذا نور أمّتي فاطمة الزهراء. [فلذلك سمّيت أمّتي الزهراء،] لأنّ السماوات والأرضين

۱. در بحارالانوار جمله «فتق نور ابنتي فاطمة فخلق منه السماوات» این گونه آمده است: «فتق نور ابنتي فاطمة منه فخلق السماوات» با این تفاوت که کلمه «منه» بعد از کلمه «فاطمه» آمده نه بعد از «فخلق».

بنورها ظهرت و هي ابنة نبيي و زوجة وصيي و حجتي على خلقي. أشهدكم يا ملائكتي أنني قد جعلت ثواب تسبيحكم و تقديسكم لهذه المرأة و شيعتها إلى يوم القيامة.

فبعد ذلك نهض العباس إلى علي بن أبي طالب و قَبِلَ ما بين عينيه و قال: يا علي، لقد جعلك الله حجة بالغة على العباد إلى يوم القيامة.<sup>۱</sup>

روزی در بین آنکه رسول خدا ﷺ نماز صبح را گزاردند و پس از نماز مانند ماه شب چهاردهم در محراب خود به پایستادند؛ پس ما گفتیم: ای رسول خدا، اگر رأی شما باشد این آیه را که فرموده خدا تعالی است برای ما تفسیر کنید: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: اما مراد از نبیین من هستم، و مراد از صدیقین علی بن ابی طالب است، و مراد از شهدا عموم حمزه است، و مراد از صالحین دخترم فاطمه و دو پسر او حسن و حسین اند.

پس عباس عمومی پیغمبر از گوشه مسجد برخاست و آمد رو به روی پیغمبر و گفت: ای رسول خدا، آیا من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک سرچشمه نیستیم؟ حضرت فرمود: بعد از این دیگر چه می خواهی، ای عمو؟

گفت: برای این که تو نام های ایشان را یاد کردی و نام مرا یاد نکردی، و زمانی که ایشان را شرافت دادی مرا شرافت ندادی.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمو! این که تو گفتی: «من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین همه از یک سرچشمه ایم» راست گفتی، ولیکن زمانی که خدا ما را آفرید، نه آسمانی بنا گذارده شده بود و نه زمینی گسترده شده بود و نه عرش بود و نه بهشتی و نه آتشی. در حالی که هیچ تسبیح کننده ای نبود ما بودیم که او را تسبیح می کردیم. و در

۱. بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۱۶.

۲. نساء (۴): ۶۹.

حالی که هیچ تقدیس‌کننده‌ای نبود ما او را تقدیس می‌کردیم. پس چون خدا آغاز صنع خود را اراده کرد، نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید، پس نور عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و من افضل از عرشم. سپس نور پسر ابی طالب را شکافت و فرشتگان را از آن آفرید، و نور فرشتگان از نور پسر ابی طالب است و نور پسر ابی طالب از نور خدا است و پسر ابی طالب افضل از فرشتگان است. پس نور دخترم فاطمه را شکافت و از آن آسمان‌ها و زمین را آفرید، پس آسمان‌ها و زمین از نور دختر من فاطمه است و نور دختر من فاطمه از نور خدا است و دختر من فاطمه از آسمان‌ها و زمین افضل است. پس نور حسن را شکافت و از آن آفتاب و ماه را آفرید، و آفتاب و ماه از نور حسن است و نور حسن از نور خداست و حسن افضل از آفتاب و ماه است. پس نور حسین را شکافت و از نور او بهشت و حور العین را آفرید، و بهشت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خدا است و حسین افضل از بهشت و حور العین است.

پس خدای تعالی به قدرت، تاریکی را آفرید و آن را در ابرهای چشم فرستاد. فرشتگان گفتند: «سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ. پروردگار ما از زمانی که این اشباح را شناختیم، بدی ندیده‌ایم، تو را به حرمت ایشان سوگند می‌دهیم که آن‌چه را که بر ما وارد شده (یعنی ظلمت و تاریکی را) از ما برداری». در آن وقت خدا قنذیل‌هایی از رحمت آفرید و آنها را بر سرادق عرش آویخت، پس فرشتگان گفتند: «خدای ما، این فضیلت و نورها برای کیست؟» فرمود: این نور کنیز من فاطمه زهرا است، و کنیز خود را «زهرا» نام گذاردم، زیرا که آسمان‌ها و زمین به سبب نور او آشکار شد و او دختر پیغمبر من و زوجهٔ وصی من و حجت من بر خلقم است. شما را - ای فرشتگانم - گواه می‌گیرم که تا روز قیامت، ثواب تسبیح‌ها و تقدیس‌های شما را برای این زن و شیعیان او قرار دادم.

پس در آن وقت عباس از جا برخاست و به طرف علی بن ابی طالب رفت و میان دو چشم او را بوسیده و گفت: یا علی، خدا تو را تا روز قیامت، بر همهٔ بندگان خود حجت قرار داد.



### حدیث نهم

در بحار الانوار از کتاب روض الجنان به اسناد خود به طور مرفوع<sup>۱</sup> از جابر بن یزید جعفری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت :

قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام : يا جابر، كان الله و لا شيء غيره و لا معلوم و لا مجهول، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً صلى الله عليه و آله و خلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلة خضراء بين يديه، حيث لا سماء و لا أرض و لا مكان، و لا ليل و لا نهار، و لا شمس و لا قمر، يفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس، نسيح الله و نقده و نحمده و نعبده حقَّ عبادته...<sup>۲</sup>

#### ترجمه حدیث :

ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمود: ای جابر، خدا بود و چیزی غیر او نبود، و هیچ دانسته شده و ندانسته‌ای نبود، پس اول آفریده‌ای که ابتدا به آفرینش آن کرد این بود که محمد صلى الله عليه و آله را آفرید و ما اهل بیت را با او، از نور عظمت خود آفرید، و ما را به صورت سایه‌های سبزی در پیش‌گاه خود نگاه داشت، وقتی که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی، و نه شبی و نه روزی، و نه آفتابی و نه ماهی. نور ما از نور پروردگار ما هم‌چون جداشدن شعاع آفتاب از آفتاب، جدا می‌شد، در حالتی که او را تسبیح و تقدیس و حمد می‌کردیم و او را بندگی می‌کردیم آن‌گونه که سزاوار اوست. ...

۱. مرفوع: حدیثی است که از وسط یا آخر آن یک یا چند نفر از روات افتاده باشند، لکن راوی تصریح به رفع نماید. (مدیرشانه‌چی: درایة الحدیث، ص ۵۸)  
۲. بحار الانوار: ج ۳، ص ۳۰۷؛ ج ۲۵، ص ۱۷؛ ج ۵۴، ص ۱۶۹.

### حدیث دهم

و نیز در همان کتاب از کتاب مشارق الانوار بررسی از کتاب واحده به سند خود از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ . ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا . ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَعُتْرَةَ عليهم السلام . ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا وَأَسْكَنَهَا فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَيْدَانِنَا ، فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ ، احْتَجَبَ بِنَا عَنْ خَلْقِهِ . فَمَا زِلْنَا فِي ظِلِّ عَرْشِهِ خَضِرَاءَ مَسْبُوحِينَ ، نَسْبُحُهُ وَنَقْدَسُهُ حَيْثُ لَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَلَا عَيْنٌ تَطْرَفُ . ثُمَّ خَلَقَ شِيعَتَنَا ، وَإِنَّمَا سَمَّوْا شِيعَةً ، لِأَنَّهُمْ خَلَقُوا مِنْ شِعَاعِ نُورِنَا .<sup>۲</sup>

به درستی و راستی که خدای سبحانه در یگانگی خود تنها بود، پس به کلمه‌ای تکلم کرد، آن کلمه نوری شد و از آن نور محمد و علی و عترت علیهم السلام را آفرید. پس تکلم کرد به کلمه‌ای که آن روحی شد که آن را در آن نور ساکن گردانید، و آن را در بدن‌های ما ساکن نمود، پس ما روح خدا و کلمه او هستیم که ما را حجاب بین خود و خلقتش قرار داده. و همیشه در سایه سبز عرش او تسبیح‌گو بودیم و او را هنگامی که نه آفتابی بود و نه ماهی و نه چشمی که به هم زده [شود]، تسبیح و تقدیس می‌کردیم. سپس ارواح شیعیان ما را آفرید، و آنها شیعه نامیده شدند برای این که از شعاع نور ما آفریده شدند.

**مؤلف ناچیز گوید:** در این مختصر، در موضوع پیدایش و آفرینش نور و روح صدیقۀ طاهره علیه السلام به نقل ده حدیث اکتفا کردم. احادیث و اخبار مربوط به این باب از طرق خاصه و عامه در کتب معتبر ایشان بسیار روایت شده که احصا و نقل آن در این کتاب باعث تطویل کلام و عدم اقتضاء مقام است، طالبین به کتب مبسوط

۱. در بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲۳ به جای «عتره» آمده است: «عترته».

۲. بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲۳؛ مشارق انوار الیقین: ص ۶۵.

مانند: کتاب بصائر الدرجات صفّار، کافی شریف و کتب شیخ صدوق و علامه مجلسی رحمتهما اللّٰه و امثال آنها مراجعه فرمایند.

## فصل دوم

### مادّة نطفه طاهره آن حضرت و انعقاد آن در صلب پدر بزرگوار و انتقال به رحم مادر عالی مقدار

در این باب نیز اخبار و احادیث بسیار در کتب عامّه و خاصّه روایت شده که در این جا به نقل چند حدیث از آن می پردازم و در ضمن آن، نکات و لطائفی خاطر نشان می شود. و ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت و الیه اُنیب.

از اخبار صحیح و معتبر استفاده می شود که مادّة نطفه این بی بی معظمه علیها السلام سیب بهشتی، رطب بهشتی، زغب<sup>۱</sup> جبرئیل و از سدره المنتهی و خاک علیین بوده. و نصوص بسیاری در این باب از مصادر وحی و تنزیل به ما رسیده که از جمله آنها چند حدیثی است که در این جا ذکر می شود.

### حدیث اوّل

این حدیث را محدث جلیل سیّد هاشم بحرینی رحمته الله در کتاب نزهة الأبرار و علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار از تفسیر فرات بن ابراهیم و کتاب معانی الأخبار صدوق رحمته الله با اندک تفاوتی در عبارت، روایت فرموده اند و نگارنده آن را از معانی نقل می نمایم.

---

۱. زغب: موی ریز، پر ریز. (لغت نامه دهخدا)

عن ابن المتوكّل، عن الحميري، عن ابن يزيد، عن ابن فضال، عن عبد الرحمن بن الحجّاج، عن سدير الصيرفي، عن أبي عبد الله، عن آبائه عليهم السلام قال :

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : خلق الله نور فاطمة قبل أن يخلق الأرض والسماء ... فلما خلق الله عزّ وجلّ آدم وأخرجني من صلبه وأحبّ الله أن يخرجها من صليبي، جعلها تفاحة في الجنة وأتاني بها جبرئيل، فقال لي : السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته.<sup>١</sup>

قلت: و عليك السلام ورحمة الله وبركاته حبيبي جبرئيل!

فقال: يا محمّد، إنّ ربّك يقرؤك السلام.

قلت: منه السلام وإليه يعود السلام.

قال: يا محمّد، إنّ هذه تفاحة أهداها الله عزّ وجلّ إليك من الجنة. فأخذتها وضممتها إلى صدري. قال: يا محمّد، يقول الله جلّ جلاله: كلها.

ففلقتها فرأيت نوراً ساطعاً وفزعت منه، فقال: يا محمّد، مالك لا تأكل؟ كلها ولا تخف، فإنّ ذلك النور للمنصورة في السماء، وهي في الأرض فاطمة.

قلت: حبيبي جبرئيل، و لم سمّيت في السماء «المنصورة» وفي الأرض «فاطمة»؟

قال: سمّيت في الأرض فاطمة لأنّها فظمت شيعتها من النار و فطم أعداؤها عن حبّها، وهي في السماء المنصورة وذلك قول الله عزّ وجلّ: ﴿ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ \* بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ﴾<sup>٢</sup> يعني نصر فاطمة لمحبيها.<sup>٣</sup>

١. در معانی الأخبار به جای «السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته» آمده است: «السلام عليك ورحمة الله وبركاته يا محمّد».

٢. روم (٣٠): ٤ و ٥.

در معانی الأخبار به سندی که ذکر شد از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام از پدرانش، روایت نموده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدا پیش از آفرینش زمین و آسمان، نور فاطمه را آفرید.

(مؤلف فقیر گوید: قسمتی از این حدیث در فصل اول، حدیث هفتم - به مناسبت پیدایش نور آن حضرت - ذکر شد لذا در این جا تکرار نکردم .  
ادامه روایت:)

چون خدای عز و جل آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد، و دوست داشت که فاطمه را از صلب من بیرون بیاورد، او را در بهشت سیبی قرار داد، و جبرئیل آن را به نزد من آورد و گفت: درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای محمد، گفتم: درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد. پس گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند. گفتم: سلام از او است و به سوی او باز می‌گردد.

گفت: یا محمد، این سیبی است که خدای عز و جل از بهشت به تو اهدا نموده است. پس آن را گرفتم و به سینه‌ام چسبانیدم. گفت: ای محمد، خدایی که جلال او بزرگ است، می‌فرماید: آن را بخور. پس آن را شکافتم، نوری از آن ساطع شد و من ترسیدم. پس گفت: ای محمد، چرا نمی‌خوری؟ آن را بخور و نترس که این نور مخصوص منصوره است در آسمان و او در زمین فاطمه است.

گفتم: ای دوست من جبرئیل، چرا در آسمان «منصوره» نامیده شده و در زمین «فاطمه»؟ گفت: در زمین «فاطمه» نامیده شده برای این که شیعیان خود را از آتش جدا می‌کند و دشمنان او از دوست داشتنش جدا می‌شوند، و او در آسمان «منصوره» است و این است مراد از گفته خدای عز و جل: ﴿وَيَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ \* بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی: «و در آن روز (یعنی قیامت) اهل ایمان به یاری کردن خدا شاد می‌شوند که یاری می‌کند هر که را که می‌خواهد»؛ یعنی یاری کردن فاطمه برای دوستانش.

## حدیث دوم

در بحارالانوار و کتاب نزهة الابرار به طور مسند از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که گفت :

قیل : یا رسول الله ، إِنَّكَ تَلُمُ فَاطِمَةَ وَ تَسْتَمُّهَا وَ لَا تَفْعَلُ ذَلِكَ بِغَيْرِهَا مِنْ بَنَاتِكَ ؟  
 فَقَالَ ﷺ : إِنَّ جِبْرِئِيلَ أَهْدَى إِلَيَّ تَفَاحَةً مِنْ تَفَاحِ الْجَنَّةِ فَأَكَلْتُهَا ، فَتَحَوَّلَتْ مَاءً فِي صُلْبِي فَأُودِعْتُهَا خَدِيدَةً ، فَحَمَلْتُ فَاطِمَةَ .<sup>۱</sup>  
 به وجود مبارک پیغمبر ﷺ گفته شد : ای رسول خدا ، تو همواره فاطمه را می‌بوسی و می‌بویی ولی با دیگر دختران خود این کار را نمی‌کنی ؟ پس فرمود : برای این است که جبرئیل سببی از سیب‌های بهشت را برای من به هدیه آورد و من آن را خوردم و آن در صلب من آبی شد ، آن را به خدیجه سپردم و او به فاطمه باردار شد .

## حدیث سوم

و نیز در آن دو کتاب از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت :

دخلت علی عایشة بنت ابي بکر ، فقالت : دخلت علی رسول الله ﷺ و هو یقبل فاطمة و یشتمها ، فقلت : أتحبها یا رسول الله ؟

۱. علل الشرائع : ج ۱ ، ص ۱۸۳ ؛ بحارالانوار : ج ۴۳ ، ص ۵. این روایت با اختلاف فراوان در این کتب ذکر شده که متن آن از این قرار است :

عن أبي جعفر ع عليه السلام ، عن جابر بن عبدالله ، قال : قيل : «يا رسول الله ، إِنَّكَ تَلُمُ فَاطِمَةَ وَ تَلْزِمُهَا وَ تَدْنِيهَا مِنْكَ وَ تَفْعَلُ بِهَا مَا لَا تَفْعَلُهُ بِأَحَدٍ مِنْ بَنَاتِكَ ؟» فَقَالَ : إِنَّ جِبْرِئِيلَ عليه السلام أَنَانِي بِتَفَاحَةٍ مِنْ تَفَاحِ الْجَنَّةِ فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتْ مَاءً فِي صُلْبِي ، ثُمَّ وَاقَعَتْ خَدِيدَةً ، فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ ، فَأَنَا أُشَمُّ مِنْهَا رَانِحَةَ الْجَنَّةِ .

روایت ذکر شده توسط مؤلف محترم از جهت متن بسیار نزدیک به روایتی است که در عیون المعجزات : ص ۴۹ آمده است .

قال: إِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَدْنَجِيرُثِيلَ وَأَقَامَ مِيكَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لِي: أَدْنُ يَا مُحَمَّدُ فَصَلِّ بِهِمْ.

فقلت: أَتَقَدَّمُ وَأَنْتَ بِحَضْرَتِي؟

قال: نعم، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَضَّلَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَفَضَّلَكَ أَنْتَ خَاصَّةً عَلَيْهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ. فَدَنَوْتُ وَصَلَّيْتُ بِأَهْلِ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ... ثُمَّ نَظَرْتُ أَمَامِي فَإِذَا بِرَطْبِ أَلَيْنَ مِنَ الزَّبَدِ وَبَسْتَفَاحَةِ رَاحَتِهَا أَطْيَبَ مِنَ الْمَسْكِ، فَأَخَذْتُ رَطْبَهُ وَتَفَاحَهُ فَأَكَلْتُهَا، فَتَحَوَّلَتْ مَاءٌ فِي صُلْبِي. فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَوْدَعْتَهُ خَدِيدِجَةَ، فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ، حَوْرِيَّةَ إِنْسِيَّةَ. فَإِذَا اشْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال ابن عباس: فدخلت على رسول الله ﷺ فسألته عن فاطمة، فحدثني بما حدثتني عائشة.<sup>۱</sup>

به نزد عایشه، دختر ابی بکر رفتم، پس گفت: به نزد رسول خدا ﷺ رفتم در حالی که او فاطمه را می بوسید و می بویید، گفتم: آیا او را دوست می داری ای رسول خدا؟ فرمود: هنگامی که به مرا آسمان چهارم بالا بردند، جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه، و به من گفت: ای محمد، نزدیک شو و با ایشان نماز بگذار. من گفتم: من پیش بایستم و حال آنکه تو در حضور منی؟

گفت: آری، خدای تعالی انبیا و مرسلین را بر ملائکه مقربین فضیلت داده است، و تو را به خصوص بر ایشان و بر همه انبیا برتری داده. پس نزدیک شدم و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم... پس نظر کردم، رطبی نرم تر از گره و سیبی خوش بوتر از مشک در پیش روی خود دیدم. یک رطب و دانه ای سیب را گرفتم و خوردم. آن آبی در صلب من شد، چون

۱. عیون المعجزات: ص ۴۹؛ مدینه المعاجز: ص ۴۱۴؛ بحار الانوار: ج ۸، ص ۱۹۰. این روایت در

بحار الانوار با اختلاف بسیار در متن ذکر شده است.



به زمین فرود آمدم آن را به خدیجه سپردم ، پس به فاطمه باردار شد که حوریه‌ای است انسیه ، پس هرگاه مشتاق بهشت می شوم بوی فاطمه را استشمام می کنم .  
ابن عباس گفت : به نزد رسول خدا ﷺ رفتم و درباره فاطمه از او پرسیدم ، برای من همان چه رایبان فرمود که عایشه گفته بود .

### حدیث چهارم

نیز در کتاب نزهة الأبرار از کتاب رجال شیخ طایفه ، ابی جعفر طوسی رضی الله عنه از فضل بن شاذان در کتاب مسائل البلدان به طور مرفوع از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که گفت :

دخلت على فاطمة رضی الله عنها و الحسن و الحسين يلعبان بين يديها ففرحت بهما فرحا شديداً ، فلم ألبث حتى دخل رسول الله ﷺ فقلت : يا رسول الله ، أخبرني بفضيلة هؤلاء أزداد حباً لهم .

فقال : يا سلمان ، ليلة أسري بي إلى السماء و أدارني جبريل في سماواته و جنانه ، فبينما أنا أدور في قصورها و بساتينها و مقاصيرها إذ شممت رائحة طيبة ، فأعجتني تلك الرائحة فقلت : يا حبيبي ! ما هذه الرائحة التي غلبت على رائحة الجنة كلها ؟

فقال : يا محمد ، تقاحة خلقها الله تبارك و تعالى بيده منذ ثلاثمائة عام ماندری ما يريد بها . فبينما أنا كذلك إذ رأيت ملائكة و معهم تلك التقاحة ، فقالوا : يا محمد ، ربنا السلام يقرأ عليك السلام و أتحنك بهذه التقاحة .

قال رسول الله ﷺ : فأخذت تلك التقاحة فوضعتها تحت جناح جبرئيل رضی الله عنه . فلما هبط إلى الأرض أكلت تلك التقاحة فجمع الله ماءها في ظهري ، فغشيت خديجة بنت خويلد فحملت بفاطمة رضی الله عنها من ماء التقاحة . فأوحى الله عز و جل

أن قد ولد لك حوراء إنسيّة، فزوّج النور من النور، فاطمة من عليّ، فإني قد زوّجتها في السماء و جعلت خمس الأرض مهرها، و سيخرج فيما بينهما ذريّة طيّبة و هما سراجا أهل الجنّة، الحسن و الحسين، و أئمة يقتلون و يخلدون<sup>۱</sup>، فالويل لقاتلهم و خاذلهم<sup>۲</sup>.

به نزد فاطمه عليها السلام رفتم در حالی که حسن و حسین در پیش روی او بازی می‌کردند، و من به سبب ایشان خیلی شاد شدم، پس درنگی نکردم تا این‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، گفتم: ای رسول خدا، مرا به فضیلت اینها (یعنی فاطمه و حسنین) خبر ده تا محبتم به ایشان زیاد شود.

فرمود: ای سلمان، شبی که مرا به سوی آسمان سیر دادند، و جبرئیل مرا در آسمان‌ها و بهشت‌های آن گردانید، همین طور که من در قصرها و بستان‌ها و مقصوره‌های<sup>۳</sup> آن می‌گردیدم، ناگاه بوی خوشی را استشمام کردم که مرا به شگفت آورد، به جبرئیل گفتم: ای دوست من، این چه بویی است که بر همه بوهای بهشت غلبه کرده؟

گفت: ای محمّد، بوی سیبی است که خدای تعالی آن را به دست خود آفریده است از سیصد سال پیش که ما نمی‌دانیم آن را برای چه آفریده است. در همین حال بودم که ناگاه فرشتگانی را دیدم که آن سیب با ایشان بود، پس گفتند: ای محمّد، خدای ما تو را سلام می‌رساند و این سیب را برای تو تحفه فرستاده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من آن سیب را گرفتم و زیر بال جبرئیل قرار دادم. چون به زمین فرود آمدم آن سیب را خوردم، خدا آب آن را در پشت من جمع کرد، پس با خدیجه، دختر خویلد نزدیکی کردم، از آب آن سیب به فاطمه باردار شد. پس خدای عزّوجلّ به من وحی فرستاد که: برای تو حوراء انسیّه زاییده می‌شود، پس نور را با نور تزویج کن،

۱. در مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۲۴ و بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۳۶۱ به جای «یخلدون» آمده است: «یخلدون».

۲. مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۲۴؛ بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۳۶۱.

۳. مقصوره: سرای حصاردار.

یعنی فاطمه را با علی، که من او را در آسمان تزویج کردم و یک پنجم زمین را مهر او قرار دادم، و به زودی از این دو، ذرّۀ پاکیزه‌ای بیرون آید که آن دو، دو چراغ اهل بهشتند: حسن و حسین و امام‌هایی که کشته می‌شوند و جاوید می‌مانند، پس عذاب برکشنده و خوارکننده ایشان است.

### حدیث پنجم

و نیز محدّث بحرینی در همان کتاب از کتاب هدایه تألیف حسین بن حمدان حاضینی روایت کرده که:

قال رسول الله ﷺ: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ كُلَّ مَا فِي الْمَلَكُوتِ وَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَنَادَانِي كُلُّ مَا فِيهَا مِنْ شَيْءٍ حَتَّى ثَمَرَهَا، وَ أَخَذَ حَبِيبِي جِبْرِيْلُ تَفَاحَةً مِنْ تَفَاحِ الْجَنَّةِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اللَّهُ يَقْرُوكَ السَّلَامَ. وَ يَقُولُ لَكَ: كُلْ هَذِهِ التَّفَاحَةَ فَإِنَّ مِنْ مَائِهَا أَلْخُلُقَ تَفَاحَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ هِيَ فَاطِمَةُ ابْنَتِكَ. وَ رَأَيْتُ النَّارَ وَ مَا فِيهَا. فَوَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ.<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: چون به سوی آسمان بالا برده شدم، همه آنچه که در ملکوت بود دیدم و داخل بهشت شدم، پس هر آن چیزی که در بهشت بود حتی میوه‌های آن مرا ندا کردند، و حبیب من، جبرئیل سبیبی از سیب‌های بهشت را گرفت و گفت: ای رسول خدا، خدا تو را سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: این سیب را بخور که از آب آن، سیب دنیا و آخرت را که فاطمه دختر تو است، می‌آفرینم. و آتش و آنچه که در آن است را دیدم. پس با خدیجه نزدیکی کردم و او به فاطمه باردار شد.

و حاضینی پس از نقل این حدیث گفته:

وَ صَدَّقَ هَذَا الْخَبْرَ فِي التَّفَاحَةِ قَوْلَ عَائِشَةَ وَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهَا [بِالْمَدِينَةِ] نِسْوَةٌ

من العراقیات و عندها نسوة من الشامیات، فقلن لها: یا عایشة، جئنك نسألك عن علیّ و خروجك علیه: فی<sup>۱</sup> ضلال كان، فاستحللت قتاله أم علی حق، فبغیت علیه؟

فقال عایشة: و یحکّن یا عراقیات! لقد سألتنّ عن الداهیه الدهیاء و الطاخیه العمیاء. إنّ علیّاً کان لله نصیراً، و للذین قاعداً و قائماً بالحجّة، و خلیفة النبوة، و أذیب الملائکة، و قریع الوحی یسمعه بکرة و عشیاً، و یرعیه فی أذن و اعیة، و حجّة الله علی خلقه و الباب بینهم و بینه، و ما عشیّت أن أقول فی أبی الحسن و قد اشتبک رحمه برسول الله اشتبک الأصابع المشتبکة بالأوصال المتحاکة، فصارا کنفس واحدة أودعت فیها جسمین، فما یفارق جسم جسماً، أخو رسول الله و أبو تفّاحته و قرّة عینیة التي كانت أحبّ الناس إلیه، مریم الکبری و الحوراء التي أفرغت من ماء الجنة من تفّاحة من صلب رسول الله ﷺ و لقت<sup>۲</sup> أکرّم ملقح و نتجت<sup>۳</sup> أکرّم منتج و هی و أبوها کبعض فصله.<sup>۴</sup>

و گفته عایشه دلیل راستی خبر سبب است که چون - در مدینه - زنان و دختران عراقی - در حالی که زنان شامی نزد وی بودند - بر او وارد شدند و گفتند: ای عایشه، ما آمده ایم در مورد علی علیه السلام و خروج کردنت بر او، از تو بهر سبب که آیا علی در ضلالت و گمراهی بود که تو کشت و کشتار با او را حلال دانستی، یا بر حق بود و تو از روی گمراهی با او قتال کردی؟

۱. در هدایة الکبری به جای «علیه فی» آمده است: «علی أميرالمؤمنین علی بن ابی طالب علی».

۲. «لقحة» - خ ل. (مؤلف)

۳. «نتیجة» - خ ل. (مؤلف)

۴. نقل قول محدث بحرینی و به تبع او مؤلف محترم از هدایه، کمی با اختلاف در نقل است، مراجعه

شود به هدایة الکبری: ص ۱۷۷.

عایشه گفت: وای بر شما ای زن‌های عراقی! هرآینه از من دربارهٔ امر بسیار بزرگی که شدت بزرگی آن مرا به کوری انداخته سؤال کردید. همانا علی یاری‌کنندهٔ خدا و دین بود در حالی که نشسته و قیام‌کننده بود با حجت و دلیل (یعنی چه ساکت بود و چه جنگ می‌کرد)، و جانشین پیغمبر و ادب‌کنندهٔ فرشتگان و برگزیدهٔ وحی بود، و صدای آن را هر صبح و شام می‌شنید و درگوش خود حفظ می‌کرد، و حجت خدا بر خلق او بود، و در میان ایشان و خدا دربان بود، و در آن‌چه در حق ابوالحسن می‌گویم کور و نابینا نمانده‌ام، و حال آن‌که او کسی است که رحم خود را به رسول خدا داخل کرده، مانند داخل کردن انگشتان در هم‌دیگر با مفاصل متصل، پس مانند یک روح شدند در دو جسم که هیچ کدام از یک‌دیگر جدا نمی‌شدند، و او برادر رسول خدا و صاحب سبب پیغمبر و آرام و روشنی دو دیدهٔ او بود که محبوب‌ترین مردم نزد او بود؛ مریم کبری و حوریه‌ای که از آب سبب بهشتی شکل یافته از صلب رسول خدا ﷺ (یعنی فاطمه زهرا) که تلقیح شده گرامی‌ترین تلقیح‌کنندگان، و نتیجهٔ گرامی‌ترین نتیجه‌گذارندگان بود. و نسبت آن دختر به پدرش مانند بخشی از مفاصل و وجود او بود.

### حدیث ششم

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم است که گفت: پدرم از حسن بن محبوب از علی بن رباب<sup>۱</sup> از ابی عبیده از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ برایم نقل کرد که فرمود:

طوبى شجرة في الجنة في دار أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ، و ليس أحد من شيعته إلا و في دارة غصن من أغصانها، و الورقة<sup>۲</sup> من أوراقها يستظل تحتها أمة من الأمم.

قال: كان رسول الله يكثر تقبيل فاطمة عَلَيْهَا السَّلَامُ فأنكرت ذلك عایشة، فقال

۱. در تفسیر قمی: ج ۱، ص ۳۶۵ و بحار الانوار: ج ۸، ص ۱۲۰ به جای «رباب» آمده است: «رناب».

۲. در مصدر: «ورقة» آمده.

رسول الله ﷺ: يا عايشة، إِنِّي لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَأَدْنَانِي جِبْرِئِيلُ عَلَيَّ مِنْ شَجَرَةٍ طُوبَى فَنَاولَنِي<sup>۱</sup> مِنْ ثَمَارِهَا فَأَكَلْتَهُ، فَحَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ مَاءً فِي ظَهْرِي، فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيدَةَ، فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ، فَما قَبَلْتُهَا قَطًّا إِلَّا وَجَدْتُ رَائِحَةَ شَجَرَةِ طُوبَى مِنْهَا.<sup>۲</sup>

طوبی درختی است در بهشت در خانه امیرالمؤمنین علیؑ، و احدی از شیعیان او نیست مگر این که شاخه ای از شاخه های آن درخت در خانه او است. و در سایه هر برگه از برگ های آن، امتی از امت ها می نشینند.

فرمود: رسول خدا ﷺ فاطمه علیها السلام را بسیار می بوسید و عایشه آن را خوش نداشت، پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای عایشه، مرا به آسمان سیر دادند، داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و از میوه های آن به من داد و من آن را خوردم؛ خدا آن را آبی در پشت من گردانید، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم، پس او به فاطمه باردار شد، و من هرگز فاطمه را ننوسیدم مگر این که بوی درخت طوبی را از او یافتم.

### حدیث هفتم

علامة مجلسی رحمه الله در بحار الانوار از تفسیر فرات بن ابراهیم از موسی بن علی بن موسی بن عبدالرحمن المحاربی به طور معنعن<sup>۳</sup> از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد بن علی علیهما السلام از پدرانش از رسول خدا ﷺ روایت نموده که فرمود:

معاشر الناس، أتدرون ممأ خلقت فاطمة؟

۱. در مصدر: «وناولنی» آمده.

۲. تفسیر قمی: ج ۱، ص ۳۶۵؛ بحار الانوار: ج ۸، ص ۱۲۰.

۳. معنعن: حدیثی است که در تمام سلسله سند، هر یک از ناقلین تصریح به لفظ «عن فلان» نموده باشد، بدون این که راوی لفظ «سمعت» و مانند آن را در روایت بیاورد. (مدیرشانه چی: درایة الحدیث، ص ۵۷)

قالوا: الله ورسوله أعلم.

قال: خلقت فاطمة حوراء إنسيّة لا إنسيّة. و قال: خلقت من عرق جبرئيل و من زغبه.

قالوا: يا رسول الله! استشكل ذلك علينا. تقول: حوراء إنسيّة لا إنسيّة، ثمّ تقول: من عرق جبرئيل و من زغبه.

قال: إذا أتبتكم: أهدى إليّ ربّي تفّاحة من الجنّة أتاني بها جبرئيل عليه السلام فضمّها إلى صدره، و عرق جبرئيل و عرقت التفّاحة، فصار عرقهما شيئاً واحداً، ثمّ قال: السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله و بركاته. قلت: و عليك السلام يا جبرئيل. فقال: إنّ الله أهدى إليك تفّاحة من الجنّة. فأخذتها و قبّلتها و وضعتها على عيني و ضممتها إلى صدري، ثمّ قال: يا محمّد، كلها. قلت: يا حبيبي جبرئيل، هديّة ربّي يؤكل<sup>١</sup>؟ قال: نعم، قد أمرت بأكلها. فلقتها فرأيت منها نوراً ساطعاً ففزع من ذلك النور. قال: كل فإنّ ذلك نور المنصورة فاطمة.

قلت: يا جبرئيل، من المنصورة؟

قال: جارية تخرج من صلبك و اسمها في السماء «منصورة» و في الأرض «فاطمة»<sup>٢</sup>. قال: سمّيت «فاطمة» في الأرض لأنّها فطمت شيعتها من النار و فطموا أعداؤها عن حبّها، و في السماء «المنصورة» و ذلك قول الله عزّ و جلّ: ﴿وَيَوْمَئِذٍ يَقْرَأُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿بِنُصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>٣</sup> يعني نصر فاطمة

١. در تفسیر فرات و بحار الانوار «تؤكل» به جای «يؤكل» آمده است.

٢. در تفسیر فرات و بحار الانوار این جمله آمده: «فقلت: يا جبرئيل، ولم سمّيت في السماء «منصورة» و في الأرض «فاطمة»؟». این روایت با اختلاف کمی از این دو مصدر در این جا آمده است.

٣. روم (٣٠): ٤ و ٥.

لمحيّتها<sup>۱</sup>.

ای گروه مردمان، آیا می‌دانید که فاطمه از چه چیز آفریده شده؟ گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: فاطمه در حالتی که حوراء انسیه است آفریده شده است، نه انسیه، و فرمود: از عرق جبرئیل و موهای نازک پَر او آفریده شده. گفتند: ای رسول خدا! فهم آن برای ما مشکل و دشوار شد. تو می‌گویی حوراء انسیه است نه انسیه، پس از آن می‌گویی از عرق جبرئیل و از موهای نازک پَر او آفریده شده.

فرمود: اینک شما را خبر می‌دهم؛ پروردگار من سببی را برای من به هدیه فرستاد و جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را به نزد من آورد در حالی که به سینه خود چسبانیده بود. جبرئیل عرق کرده و سیب هم عرق کرده و این دو عرق با هم یکی شده بود، پس بر من درود و رحمت و برکات فرستاد و من هم بر او درود فرستادم. جبرئیل گفت: خدا سببی از سیب‌های بهشت را برای تو به هدیه فرستاده. آن را گرفتم و بوسیدم و به روی چشم خود گذاردم و به سینه‌ام چسبانیدم. پس گفت: ای محمّد، آن را بخور. گفتم: ای حبیب من جبرئیل، هدیه پروردگار من خورده می‌شود؟ گفت: آری، مأموری به خوردن. پس آن را شکافتم، نوری از آن ساطع شد که از آن ترسیدم. گفت: بخور که این نور منصوره، فاطمه است. گفتم: ای جبرئیل، منصوره کیست؟

گفت: دختری است که از صلب تو بیرون می‌آید و نام او در آسمان «منصوره» است و در زمین «فاطمه». گفت: در زمین «فاطمه» نامیده شده برای این‌که او شیعیان خود را از آتش جدا می‌کند، و دشمنان او از دوستی او جدا شدند، و در آسمان «منصوره» است و این است قول خدای عزّ و جل: ﴿وَيَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ \* بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی: «مؤمنان در روز قیامت به سبب یاری کردن خدا شاد می‌شوند»، یعنی یاری کردن فاطمه دوستان خود را.



### حدیث هشتم

محدّث جلیل مرحوم سیّد هاشم بحرینی رحمته در کتاب *نزهة الأبرار* از فخرالدین نجفی حدیثی را روایت فرموده پس از آن که در شرح حال ایشان گفته:

و رأیت هذا الشیخ الفاضل کان من الزهّاد فی الوقت و المتورّعین، رأیته بداره فی مشهد مولانا و إمامنا علیّ بن أبی طالب علیه السلام سنة الثالثة و السّتين و الألف .

یعنی: این شیخ فاضل را که از زهّاد و اهل ورع وقت بود در خانه اش در مشهد مولی و امام ما علی بن ابی طالب علیه السلام در سال هزار و شصت و سه دیدم.

آن شیخ در کتاب خود روایت کرده که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در سنّ سه سالگی از خانه بیرون رفت و به صالح بن رقیعه یهودی رسید، او آن حضرت را گرفت و برد و در خانه خود مخفی نمود. پس حضرت زهرا علیها السلام به علّت نیافتن فرزند خود محزون شد و هفتاد مرتبه از خانه تا درب مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و کسی را که به طلب حسینش بفرستد نیافت، زیرا در آن وقت وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام به غزوه ای از غزوات تشریف برده بودند. پس حضرت امام حسن بر در خانه صالح یهودی به طلب برادر خود رفته و از در عتاب و خطاب به خانه صالح وارد شده و برادر را از او مطالبه می نماید، صالح از جلالت و نبالت و فصاحت و شجاعت آن حضرت متحیر شده و از آن جناب درباره مادر عالی مقدارش سؤال می کند، حضرت امام حسن در جواب او می فرماید:

أُمّی الزهراء بنت محمّد المصطفی، قلادة الصفوة، و درة صدف العصمة، و غرة جمال العلم و الحکمة، و هی نقطة دائرة المناقب و المفاخر، و لمعة من أنوار المحامد و المآثر، خمرت طینة وجودها من تَفَاحِ من تَفَاحِ الجنة، و کتب الله فی صحیفتها عتق عصاة الأُمَّة، و هی أمّ السادة النجباء، و سيدة نساء

البتول العذراء فاطمة الزهراء عليها السلام <sup>۱</sup>.

مادر من دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و گردن بند برگزیدگی و یکتا، دُرّ صدف عصمت، و روشنی جمال علم و حکمت است و او مرکز دایره منقبت‌ها و فخرها، و لمعهای از نورهای محلّ ستایش و آثارها است. طینت او از سیبی از سیب‌های بهشت سرشته شده، و خدا در صحیفه او آزاد کردن گناه کاران امت را نوشته است، و او مادر آقایان برگزیده، و سیده زن‌ها، بتول عذرا، فاطمه زهرا است - سلام خدا بر او باد -.

### حدیث نهم

سید ابن طاوس رحمته الله در کتاب طرایف گفته است :

من طرائف ما وجدته في حديث سفیان الثوري تأليف سليمان بن أحمد الطبراني، عن هشام بن عروة، عن عائشة، قال :

قالت: كنت أرى رسول الله صلی الله علیه و آله ليفعل <sup>۲</sup> بفاطمة شيئاً من التقبيل و اللطافة <sup>۳</sup>، فقلت: يا رسول الله، أراك تفعل بفاطمة شيئاً لم أراك تفعل من قبل؟ <sup>۴</sup>

فقال لي: يا حميراء، إنه ليلة أسري بي إلى السماء دخلت الجنة فوقفت على شجرة من شجر الجنة لم أر شجرة في الجنة أحسن منها و لا أنضر منها ورقا و لا أطيب منها ثمرا، فتناولت من ثمرها فأكلت منها، فصارت نطفة في ظهري. فلما هبطت إلى الأرض وقعت خديجة، فحملت بفاطمة فأنأ إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت ريح فاطمة. يا حميراء، إن فاطمة ليست كنساء الآدميين و

۱. مدينة المعاجز: ج ۳، ص ۲۹۵، به نقل از نزهة الأبرار.

۲. در مصدر: «يفعل».

۳. در مصدر: «الألطف».

۴. در مصدر: «فقلت: يا رسول الله، تفعل بفاطمة لم أراك تفعله؟».

لا تعتلّ كما يعتلنن<sup>۱</sup>.

گفت: از طرفه<sup>۲</sup> چیزی که آن را یافتم، حدیث سفیان ثوری، تألیف سلیمان بن احمد طبرانی از هشام بن عروه از عایشه است که گفت:

عایشه گفت: رسول خدا ﷺ را می‌دیدم که فاطمه را بسیار می‌بوسید و با او مهربانی می‌کرد. گفتم: ای رسول خدا، می‌بینم که با فاطمه کاری می‌کنی که پیش از او با دیگران نمی‌کردی؟

به من فرمود: ای حمیرا، شبی که مرا به سوی آسمان سیر دادند، داخل بهشت شدم پس بر درختی از درخت‌های بهشت واقف شدم که در بهشت درختی نیکوتر از آن و خرم و با نضارت<sup>۳</sup> تر و خوش‌برگ‌تر و پاکیزه و خوشبوتر از حیث میوه ندیدم. برگرفتم و از میوه آن خوردم، نطفه‌ای در پشت من شد، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم به فاطمه باردار شد، پس هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم بوی فاطمه را استشمام می‌کنم.

ای حمیرا، فاطمه مانند زن‌های آدمیان نیست و علت نمی‌بیند هم‌چنان‌که سایر زن‌ها علت می‌بینند.

### حدیث دهم

در بحارالانوار از کتاب عیون المعجزات از حارث بن قدامه از سلمان از عمّار حدیثی روایت کرده، در ضمن آن حدیث است که حضرت فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت:

اعلم یا أبا الحسن! إنَّ الله تعالى خلق نوري و كان يسبح الله جلّ جلاله، ثمّ

۱. طرائف: ج ۱، ص ۱۱۱؛ بحارالانوار: ج ۳۷، ص ۶۴.

۲. طرفه: چیز تازه؛ شگفت‌آور.

۳. نضارت: تازگی، شادابی، خرمی.

أودعه بشجرة من شجر الجنة فأضاءت. فلما دخل أبي الجنة، أوحى الله إليه إلهاما أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة وأدركها في لهواتك، ففعل فأودعني الله سبحانه صلب أبي، ثم أودعني خديجة بنت خويلد، فوضعني...<sup>۱</sup>

ای اباالحسن بدان که خدای تعالی نور مرا آفرید و آن خدای جل جلاله را تسبیح می‌گفت، پس از آن او را به درختی از درخت‌های بهشت سپرد، آن درخت نورانی شد. چون پدرم داخل بهشت شد خدا به او وحی و الهام کرد که این میوه را از درخت بچین و در دهان خود بگذار و بخور، پس پدرم این کار را کرد، خدای سبحانه مرا به صلب پدرم سپرد، پس مرا به خدیجه، دختر خویلد سپرد و او مرا به زمین گذارد.

**مؤلف حقیر گوید:** در این فصل نیز به همین ده حدیث اکتفا نمودم، البته اخبار و احادیث در این باب نیز از خاصه و عامه بسیار روایت شده، طالبین به کتب مبسوط رجوع فرمایند.

مطلبی که در این مقام بیانش خالی از فایده نیست این که: آنچه از ظواهر احادیث و اخبار صحیح و معتبر استفاده می‌شود این است که نطفه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از سیب، رطب بهشتی، عرق جبرئیل و موهای نازک پَر او است و از این عالم ماده ناسوتی نیست، بلکه از درخت بهشتی طوبی و سدره المنتهی است. و اخبار و احادیث مختلف راجع به ماده نطفه صدیقه کبری علیها السلام با این بیان قابل جمع است: سیب بهشتی از شجره طوبی بوده، چنانچه در بعضی از اخبار به آن تصریح شده، و دیگر آن که شجره طوبی دارای اقسام و اصناف میوه‌های گوناگون می‌باشد، چنانچه اخبار و احادیث کثیری که از خاصه و عامه روایت شده حاکی از آن است، و از بعضی از آنها استفاده می‌شود که حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله سیب و رطب، هر دو را در بهشت تناول فرموده، و از بعضی چنین برمی‌آید که رطب را در بهشت میل

فرموده و سیب را جبرئیل امین به فرمان ربّ العالمین به رسم هدیه به زمین آورده و در هنگام نزول، در اثر چسباندن به سینۀ خود، جبرئیل عرق کرده و سیب نیز عرق کرده و زغب جبرئیل، یعنی موهای نازک پَرِ او به آن سیب چسبیده و با هم یکی شده، چنانچه از ظاهر حدیث منقول از تفسیر فرات بن ابراهیم که از بحار الانوار نقل شد فهمیده می شود، و الله و رسوله و حججه العالمون بحقایق الأمور.

و اما اختصاص یافتن نطفۀ آن حضرت از سیب و رطب بهشتی شاید برای امتیازات و خواص و فوائدی است که این دو نوع، از سایر انواع میوه ها دارد، چنانچه سیب و رطب دنیوی در میان میوه های دنیا خواصّ جامع مخصوصی دارد که هیچ یک از آنها من حیث المجموع این خواص را ندارند. برای پی بردن به بعضی از نکات و لطایفی که از اخبار سیب و رطب بهشتی می توان استفاده کرد، مقتضی دانستم که دقت نظری در خواص و منافع سیب و رطب دنیوی نموده، شاید به یافتن بعضی از لطائف این دو راه یابم و بهره برم.

### تحقیق در پیدایش و خواصّ سیب

طبق اخبار کثیری که در کتب معتبر خاصّه و عامّه روایت شده، چند میوه است که اصول آن از بهشت به زمین آمده؛ در این جا به چند حدیث بسط کلام می دهم و پس از آن به خواصّ سیب و رطب که در این مقام محلّ شاهد است، می پردازم.

#### حدیث اوّل

در کافی شریف از عبدالله بن جعفر از عبدالعزیز بن زکریای لؤلؤئی از سلیمان بن مفضل روایت کرده که گفت: از ابی الجارود شنیدم که از ابی جعفر علیه السلام نقل می کرد که

فرمود:

أربعة نزلت من الجنة: العنب الرازقي، و الرطب المشان، و الرمان  
الأمليسي، و التفاح الشيسقان.<sup>۱</sup>

چهار میوه است که از بهشت نازل شده: انگور رازقی و رطب مشان و انار املیسی و سیب  
شیسقان.

مراد از انگور رازقی، انگور ضعیف بی دانه است. و رطب مشان - و در بعضی  
«وشان» بر وزن «غراب» و «کتاب» هر دو آمده - پاکیزه ترین رطب هاست. و رمان  
املیسی، یعنی انار بی هسته یا انار میخوش<sup>۲</sup> یا انار کوهستانی. و تفاح شیسقان،  
گفته شده آن سیبی است منسوب به محلی نزدیک مدینه. در بیشتر نسخه های کافی  
«شیسقان» نوشته شده و در بعضی «شیقان» که مراد «جبلان» است، یعنی سیب  
کوهی، و در بعضی از اخبار سیب اصفهانی است.

### حدیث دوم

در کتاب محاسن برقی از پدرش از احمد بن سلیمان کوفی از احمد بن یحیی  
طحان از کسی که برای او نقل کرده از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود:

خمس من فاكهة الجنة في الدنيا: الرمان الملاسي، و التفاح الإصفهاني، و  
السفرجل، و العنب، و الرطب المشان.<sup>۳</sup>

پنج میوه در دنیا است که از میوه های بهشت است: انار بی هسته یا میخوش یا انار  
کوهستانی و سیب اصفهانی و گلابی یا په و انگور و رطب مشان.

۱. کافی: ج ۶، ص ۳۵؛ بحار الانوار: ج ۸، ص ۱۳۰.

۲. میخوش ملس.

۳. محاسن: ج ۲، ص ۵۲۷؛ بحار الانوار: ج ۶۳، ص ۱۲۲.

### حدیث سوم

در بحارالانوار از مجالس ابن‌الشیخ از پدرش از هلال از محمد حَقَّار از اسماعیل بن علی دعبلی از پدرش از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

أربعة نزلت من الجنة: العنب الرازقي، والرطب المشان، والرمان الأملسي،  
والتفاح الشعشعاني، يعني الشامي. وفي خبر آخر: والسنجل.<sup>۱</sup>  
چهار میوه است که از بهشت فرود آمده: انگور رازقی و رطب مشان و انار املسی و سیب  
شعشعانی، یعنی شامی. و در خبر دیگر: و گلابی یا به.

و اما خواص سیب:

در کتاب کافی به طور مسند از اسماعیل بن جابر روایت کرده که گفت:

سمعت أبا عبد الله يقول: التفاح نضوح المعدة.<sup>۲</sup>

از ابی عبدالله، امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سیب خوش‌بوکننده و شست و شو  
دهندهٔ معده است.

و نیز به طور مسند از امیرالمؤمنین علیه السلام مثل آن را روایت کرده که فرمود:

كلوا التفاح فإنه نضوح المعدة.<sup>۳</sup>

و در خصال<sup>۴</sup> صدوق نیز مانند همین حدیث را به طور مسند از امیرمؤمنان علیه السلام  
روایت کرده.

۱. امالی طوسی: ص ۳۶۹؛ بحارالانوار: ج ۶۳، ص ۱۲۲.

۲. کافی: ج ۶، ص ۳۵۵؛ بحارالانوار: ج ۶۳، ص ۱۷۴.

۳. وسائل الشیمة: ج ۲۵، ص ۱۶۰؛ بحارالانوار: ج ۶۳، ص ۱۷۸. «سیب را بخورید به درستی که آن  
شستشو دهنده معده است.»

۴. خصال: ج ۲، ص ۶۱۲.

و در کتاب دعائم الاسلام نیز از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده که فرمود:

عليكم بالتفاح فكلوه، فإنه نضوح للمعدة.<sup>۱</sup>

و در کتاب مکارم الاخلاق از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود:

كلوا التفاح على الرقيق، فإنه نضوح للمعدة.<sup>۲</sup>

سیب را ناشتا بخورید که معده را شست و شو می دهد و پاکیزه می کند.

و نیز در کافی به سند خود از موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده که می فرمود:

التفاح ينفع من خصال: من السحر و السمّ و اللّم يعرض من أهل الأرض، و  
البلغم الغالب، و ليس شيء أسرع منفعة منه.<sup>۳</sup>

سیب برای اموری نفع می دهد: سحر و جادو، و سمّ و چشم بد، و صرع و جن زدگی که  
عارض می شود از اهل زمین، و از غالب شدن بلغم، و چیزی که منفتش سریع تر از آن  
باشد وجود ندارد.

و در کتاب محاسن برقی به سند خود از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که  
فرمود:

كل التفاح، فإنه يطفى الحرارة و يبرد الجوف و يذهب بالحّمى. و فى حديث  
آخر: يذهب بالوباء.<sup>۴</sup>

سیب را بخور، برای این که حرارت را فرو می نشاند و اندرون را خنک می کند و تب را  
می برد. و در حدیث دیگر: وبا را می برد.

در وسائل الشیعه از طبّ الائمه حسین بن بسطام از ابوبصیر روایت کرده که گفت:  
سمعت الباقر عليه السلام يقول: إذا أردت أكل التفاح فشمه ثمّ كله، فإنك إذا فعلت

۱. دعائم الاسلام: ج ۲، ص ۱۱۳؛ بحارالانوار: ج ۶۳، ص ۱۷۸.

۲. مکارم الاخلاق: ص ۱۷۳؛ بحارالانوار: ج ۶۳، ص ۱۷۷.

۳. کافی: ج ۶ ص ۳۵۵.

۴. محاسن: ج ۲، ص ۵۵۱؛ بحارالانوار: ج ۶۳، ص ۱۷۱.



ذلك، أخرج من جسدك كلَّ داءٍ و غائلةٍ و عِلَّةٍ، و سكن ما يوجد من قبل الأرواح كلَّها.<sup>۱</sup>

بیان: در این حدیث مراد از ارواح یا جنّ و اخلاط چهارگانه بدن؛ همه آنها است، یا صفرا و سودا به خصوص، زیرا در اخبار بر هر دو اطلاق شده است و این اظهار است، چنانچه مجلسی<sup>۲</sup> فرموده. و نیز فرموده: علّت آن این است که استیلاى جنّ غالباً از ضعف قلب و دماغ<sup>۲</sup> است و خوردن و بوییدن سیب هر دو را تقویت می‌کند. و دلیل بر این‌که مراد از ارواح، جن است کلام ابن‌اثیر در نهاییه در حدیث ضمام است که: «إني أعالج هذه الأرواح»<sup>۳</sup>. ارواح در این جا کنایه از جنّ است، و آنها را ارواح گفتند برای این‌که دیده نمی‌شوند.

الحاصل، ظاهر معنای حدیث این است که ابوبصیر گفت: از حضرت باقر<sup>ع</sup> شنیدم که فرمود: هر وقت خواستی سیب را بخوری، اوّل آن را بوکن و بعد بخور؛ وقتی این کار را کردی، هر درد و شدّت و علّتی که باشد از جسد تو بیرون می‌رود و آن‌چه را که از قبیل جنّ یا اخلاط چهارگانه باشد، همه آنها را ساکن می‌کند. در وسائل به طور مسند از حضرت صادق<sup>ع</sup> روایت کرده که راوی مقابل آن حضرت سیب‌های سبزی را دید، گفت: به آن حضرت عرض کردم:

أتأكل من هذا والناس يكرهونه؟

فقال: وعكت في ليلة هذه فبعثت فأتيت به فأكلته و هو يقلع الحمى و يسكن

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۵، ص ۱۶۰؛ طبّ الأئمة (ابن‌سبّور الزیّات): ص ۱۳۵؛ بحارالانوار: ج ۶۳، ص ۱۷۵.

۲. دماغ: مغز.

۳. النهایة فی غریب الحدیث: ج ۲، ص ۲۷۲.

الحراق<sup>۱</sup>

آیا از این سیب‌های سبز می‌خوری حال آن‌که مردمان از خوردن آن کراهت دارند؟ فرمود: در این شب تب کرده بودم، فرستادم اینها را برایم آوردند و خوردم، تب را می‌برد و سوزش را ساکن می‌کند.

و در کتاب کافی و محاسن برقی به اسناد خود از درست بن ابی منصور روایت کرده که گفت: مفضل بن عمر مرا با هدیه‌هایی به سوی ابی عبدالله ع فرستاد. پس روزی گرم نزد ایشان رفتم و مقابل آن حضرت طبقی از سیب سبز (یعنی نرسیده) بود. به خدا سوگند که نتوانستم صبر کنم تا این که گفتم:

جعلت فداك، أتأكل هذا و الناس يكرهونه؟

قال - كآنه لم يزل يعرفني - : إني وعكت في ليلتي هذه، فبعثت فأتيت به، و هذا يقلع الحمى و يسكن الحرارة.

فقدّمت فأصبت أهلي محمومين، فأطعمتهم فأقلعت الحمى عنهم<sup>۲</sup>.

فدایت شوم، آیا اینها را می‌خوری و حال آن‌که مردمان از خوردن آن کراهت دارند؟ فرمود - در حالی که گویا با من آشنایی دیرینه داشت - : من در این شب تب کردم، فرستادم اینها را آوردند، و این تب را نابود می‌کند و حرارت را تسکین می‌دهد. پس من برگشتم و رسیدم به کسان خود، دیدم تب کرده‌اند، پس از آن سیب سبز به آنها خوراندیم، تب از ایشان کنده شد.

کافی به سند خود از زیاد قندی روایت کرده که گفت:

دخلت المدينة و معي أخي سيف فأصاب الناس رعاف<sup>۳</sup>، فكان الرجل إذا رعب يومين مات. فرجعت إلى المنزل، فإذا سيف يرعب رعافاً شديداً،

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۵، ص ۱۶۱.

۲. کافی: ج ۶، ص ۳۵۶؛ محاسن: ج ۲ ص ۵۵۱.

۳. در مصدر: «برعاف».

فدخلت على أبي الحسن عليه السلام ، فقال : يا زياد ، أطلعهم سيفاً التَّفَاح . فأطعمته إِيَّاه فبرأ.<sup>۱</sup>

یعنی: داخل مدینه شدم و برادرم سیف با من بود، پس مردمان دچار خون دماغ شدند و هر مردی که به خون دماغ مبتلا می شد و تا دو روز طول می کشید می مرد، من برگشتم به منزل خود، ناگاه برادرم سیف به خون دماغ بینی سختی مبتلا شد، به نزد ابی الحسن-یعنی موسی بن جعفر علیه السلام - رفتم، فرمود: ای زیاد، سیف را سیب بخوران، پس او را سیب خوراندیم، خون ایستاد و بره<sup>۲</sup> حاصل شد.

نیز در کافی به سند خود از زیاد بن مروان روایت کرده که گفت:

أصاب الناس وباء بمكّة، فكتبت إلى أبي الحسن عليه السلام ، فكتب إليّ: كل التفاح.<sup>۳</sup>  
مردمان را در مکه وبایی فرو گرفت، به ابی الحسن علیه السلام نوشتم، پس در جواب من نوشت: سیب بخور.

و نیز در کافی به اسناد خود روایت کرده است از ابن بکیر که گفت:

رعت سنة بالمدينة، فسأل أصحابنا أبا عبد الله عليه السلام عن شيء يمسك الرّعاف، فقال لهم: أسقوه سويق التفاح. فسقوني فإنقطع عني الرّعاف.<sup>۴</sup>  
سالی [در مدینه] خون دماغ شدم، پس اصحاب من از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدند درباره چیزی که خون دماغ را باز دارد. فرمود: او را قاووت<sup>۵</sup> سیب بدهید. پس قاووت سیب به من نوشاندند، خون دماغ من قطع شد.

و نیز در کافی به اسناد خود از احمد بن محمد بن یزید روایت کرده که گفت:

۱. کافی: ج ۶، ص ۳۵۶؛ وسائل الشیمة: ج ۲۵، ص ۱۶۱.

۲. بره: شفا یافتن از مرض، بهبود.

۳. کافی: ج ۶، ص ۳۵۶.

۴. همان.

۵. قاووت: مخلوط آرد حبوبات بو داده با شیرینی خشک.

كان عليه السلام إذا لسع إنسانا من أهل الدار حيّة أو عقرب، قال: أسقوه سويق

التّفاح.<sup>۱</sup>

آن حضرت عليه السلام هرگاه مار یا عقرب انسانی را در خانه می‌گزد، می‌فرمود: قاووت سیب به او بنوشانید.

و نیز به اسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: هنگامی که درباره تب گفت و گو شد، حضرت ابی عبدالله عليه السلام فرمود:

إنّا أهل بيت لانتدأوي إلّا بإضافة الماء البارد يصبّ علينا و أكل التّفاح.<sup>۲</sup>

ما خانواده‌ای هستیم که تب را مداوا نمی‌کنیم مگر به ریختن آب سرد بر خودمان و خوردن سیب.

و نیز به اسناد خود از حضرت ابی عبدالله عليه السلام روایت کرده که فرمود:

لو يعلم النّاس ما في التّفاح، ماداوا مرضاهم إلّا به.<sup>۳</sup>

اگر مردمان می‌دانستند چه خواصی در سیب هست، مریض‌های خود را جز با آن مداوا نمی‌کردند.

و روی بعضهم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أطعموا محموميكم التّفاح، فما من

شيء أنفع من التّفاح.<sup>۴</sup>

و بعضی اصحاب از ابی عبدالله عليه السلام روایت کرده است که فرمود: به تب‌داران خود سیب بخورانید که چیزی نفع دهنده‌تر از سیب نیست.

بیان خواصی که از این اخبار برای سیب استفاده می‌شود:

اول: دباغی‌کننده و پاک‌کننده معده از اخلاط فاسد است.

۱. همان.

۲. همان.

۳. کافی: ج ۶، ص ۳۵۷.

۴. همان.

دوم: دافع سحر و جادو از بوینده و خورنده خود است .  
 سوم: سم را از بدن دفع می‌کند .  
 چهارم: اثر جن زدگی، جنون، صرع و چشم بد که از اهل زمین عارض می‌شود را برطرف می‌کند .

پنجم: بلغمی که در مزاج غالب شده باشد دفع می‌کند .  
 ششم: حرارت مزاج را فرو می‌نشانند و اندرون را خنک می‌کند .  
 هفتم: تب را زایل می‌کند .

هشتم: وبا را دفع و رفع می‌کند .  
 نهم: دافع شداید و علّت‌ها است .  
 دهم: هر دردی که در بدن باشد بیرون می‌کند .  
 یازدهم: رعاف، یعنی خون دماغ را قطع می‌کند .  
 دوازدهم: خوردن قاووت آن برای گزیدن مار و عقرب نافع است .  
 سیزدهم: قلب و دماغ را تقویت می‌کند .

چون فواید و خواصّ تَفَاحِ دنیوی به نفع اجسام دنیوی بشری تا اندازه‌ای ذکر شد، به بیان لطائفی چند راجع به روح انسانی و فوایدی دل‌پسند که از تَفَاحِ جَنَّتِ برای ارواح با قابلیتِ اهل ایمان استفاده می‌شود، می‌پردازم :

**لطیفهٔ اوّل:** هم‌چنان‌که سبب این عالم دنیا پاک‌کنندهٔ اخلاط فاسد از معده و درون انسانی است، همانا محبّت و ولایت تَفَاحُ بهشت عنبرسرشت، صَدِيقَةُ طاهره عليها السلام نیز در آخرت، دافع انواع کثافات گناه و معاصی مهلک از وجود دوستان خود و پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار و فرزندانش می‌باشد.

**لطیفهٔ دوم:** سبب دنیوی دافع سحر سحره و جادوی جادوگران از خورندهٔ خود است، اما محبّت و ولایت تَفَاحُ جَنَّتِ در دنیا و آخرت، دافع کید کائیدین و

ظلم ظالمین و شرور حاسدین و معاندین است .

**لطیفه سوم:** چنانکه سیب این جهان اثر دیوانگی، جن زدگی و گزند چشم بدبینان را از خورنده اش دور می کند ، دوستی و ولایت سیب حبیب حق نیز، و سواس خناس و شیطان رجیم حق نشناس را از سینه های دوستان دور می نماید .

**لطیفه چهارم:** هم چنان که این سیب عالم طبع و ماده ، سم را از بدن خورنده اش دفع می نماید، آن سیب حبیب در روز حساب، سم نار سموم را از اجسام دوستان و شیعیان خود دفع و رفع می نماید .

**لطیفه پنجم:** از خواص سیب دنیوی است که بلغم را از مزاج خورنده اش برطرف می نماید، و اما دوستی و محبت تفاحه فاطمیه ، اثرش آن است که بلغم شرک و نفاق را از دل دوست مشتاق خود دور و نابود می فرماید .

**لطیفه ششم:** سیب دنیوی حرارت را فرو می نشاند و اندرون را خنک می سازد، اما تفاحه احمدیه حرارت و سوزندگی محشر را از دوستان و شیعیان خود فرو می نشاند و آنها را با دل خنک شده وارد زمین محشر می نماید .

**لطیفه هفتم:** هم چنان که سیب این دنیای ناپایدار، حُمی (یعنی تب) را از وجود خورنده اش دور می کند ، سیب جنات عدن تجری من تحتها الانهار، حمیم جحیم را از هواخواهان و شیعیان خود دور دارد و آنها را در دارالقرار هم جوار خود سازد .

**لطیفه هشتم:** هم چنان که سیب دنیوی وبا را می برد ، محبت و دوستی تفاحه شجره طوبی عذاب قیامت و عقوبات آخرت را از دوستان خود دور می نماید .

**لطیفه نهم:** چنان که سیب دنیا دافع شداید و علل است ، ولایت و محبت آن سیب بهشتی در صد موقف، دافع شداید و احوال می شود که آسان ترین آن احوال، حالت سكرات مرگ و هنگام مردن باشد .

**لطیفه دهم:** هم چنان که سیب دنیوی هرگونه دردی را از بدن دور می کند ، مهر

مَحَبَّتِ آن سیب بهشتی هرگونه ذَلَّت و عذابی را در قیامت از دوستان و علاقه‌مندان به خودش دور می‌نماید .

**لطیفهٔ یازدهم:** هم‌چنان‌که از خواصّ سیب دنیوی است که خون دماغ را باز می‌دارد، ولایت و محبّت آن سیب بهشتی در روز قیامت، وقتی که حرارت و گرمای محشر بر اهل آن تأثیر کند به نحوی که مغز سرهای ایشان از شدّت حرارت به جوش بیاید و خون و چرک از بینی‌های ایشان جاری گردد، دوستان خود را دست‌گیری کند و آنها را از آن ورطهٔ هولناک نجات دهد .

**لطیفهٔ دوازدهم:** هم‌چنان‌که خوردن قاوت سیب دنیا برای گزیدن مار و عقرب نافع است، همانا ضلع شکسته، بازوی ورم‌کرده و صورت سیاه شدهٔ تَفَاحَه بهشتی، برای گذرانیدن دوستان خود از صراط هنگام گذشتن ایشان از طریق جهنّم، برای دور کردن مارها و عقرب‌های جهنمی نافع است .

**لطیفهٔ سیزدهم:** هم‌چنان‌که سیب دنیوی قلب و دماغ را که از اعضای اصلی بدن هستند، تقویت می‌کند، و این دو عضو در بدن هر انسانی به منزلهٔ پیغمبر و امام می‌باشند، آن سیب بهشتی در تمام نشئات مقوی پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار بوده و می‌باشد، و به خصوص در قیامت، که تا آن بی‌بی معظمه قدم به عرصات محشر نگذارد امر شفاعت تمام نگردد .

**و اما خواصّ رطب:**

در کتاب «السماء و العالم» بحارالاتوار به سند خود از کتاب محاسن برقی از عمرو بن عمیر صوفی روایت کرده که گفت :

هبط جبرئیل علی رسول الله ﷺ و بین یدیه طبق من رطب أو تمر، فقال

جبرئیل: أي شيء هذا؟

قال: البرني .

قال : يا محمد، كله فإنه يهتي و يمرئ و يذهب بالأعياء و يخرج الداء و لا داء فيه ، و مع كلّ تمره حسنة .<sup>۱</sup>

جبرئیل بر رسول خدا ﷺ فرود آمد در حالی که طبقی از رطب یا تمر در مقابل آن حضرت بود ، جبرئیل گفت : این چیست ؟

فرمود : خرماى برنى است .

گفت : ای محمد ، آن را بخور که گوارا است و خستگی را می برد و درد را بیرون می کند و دردی در آن نیست ، و با هر خرمایی حسنه ای است .

و نیز در همان کتاب به طور مرفوع از حسن بن علی بن ابی عثمان روایت کرده که گفت :

أهدي لرسول الله ﷺ تمر برني من تمر اليمامة ، فقال : يا عمير، أكثر لنا من هذا التمر . فهبط جبرئيل فقال : ما هذا ؟

فقال : تمر برني أهدى لنا من اليمامة .

فقال جبرئيل للنبي ﷺ : التمر البرني يشبع و يهتي و يمرئ ، و هو الدواء ، و لا داء له ، مع كلّ تمر حسنة ، و يرضي الربّ و يسخط الشيطان و يزيد في ماء الظهر .<sup>۲</sup>

خرمای برنی که از خرماهای یمامه بود به رسول خدا ﷺ هدیه شد ، حضرت فرود : ای عمیر ، از این خرما برای من زیاد بیاور . پس جبرئیل فرود آمد و گفت : این چیست ؟ حضرت فرمود : خرماى برنى است که از یمامه برای ما به هدیه آوردند .

جبرئیل به پیغمبر گفت : تمر برنی سیر می کند و گوارا است و عافیت می دهد و آن دوا است و هیچ دردی برای آن نیست ، و با هر خرمایی حسنه ای است ، و پروردگار را خشنود می کند و شیطان را به خشم می آورد و آب پشت را زیاد می کند .

۱ . محاسن : ج ۲ ، ص ۵۲۳ ؛ بحارالانوار : ج ۶۳ ، ص ۱۳۴ .

۲ . محاسن : ج ۲ ، ص ۵۳۴ ؛ بحارالانوار : ج ۶۳ ، ص ۱۳۴ .



و نیز به طور مسند از صالح بن عقبه روایت کرده که گفت :

سمعت عن أبي عبدالله عليه السلام يقول : أطمعوا البرنيّ نساءكم في نفاسهنّ تحلم

أولادكم<sup>۱</sup>.

شنیدم از ابی عبدالله عليه السلام که می فرمود : خرمای برنی را در حال نفاس به زن های خود بخورانید تا فرزندان شما عاقل و بردبار شوند.

و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده که فرمود :

خير تمراتكم البرنيّ؛ فأطعموا نساءكم في نفاسهنّ. تخرج أولادكم حلما

علماء<sup>۲</sup>.

بهترین خرمای شما خرمای برنی است، به زن های خودتان در حال نفاسشان بخورانید که فرزندان شما عالم و عاقل متولد شوند.

و نیز در همان کتاب از عدّه ای از اصحاب به طور مسند از ابی بصیر از

ابی عبدالله عليه السلام روایت کرده که فرمود :

لو كان طعام أطيّب من الرطب، لا أطمعه الله مریم<sup>۳</sup>.

اگر طعامی بهتر از رطب بود، خدا به مریم می خورانید.

و نیز در همان کتاب به سند خود به طور مرفوع از امیرمؤمنان عليه السلام از

رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود :

لیکن أوّل ما تأکل النّساء الرطب، فإنّ الله عزّ و جلّ قال لمریم بنت عمران :

﴿ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِينًا ﴾<sup>۴</sup>.

قیل : یا رسول الله، إن لم یکن أوّان الرطب ؟

۱. همان.

۲. همان.

۳. محاسن : ج ۲، ص ۵۳۵؛ بحارالانوار : ج ۶۳، ص ۱۳۵.

۴. مریم (۱۹) : ۲۵.

قال: سيع تمرات من تمرات المدينة، فإن لم يكن فسيح تمرات من تمرات أمصاركم، فإن الله تبارك وتعالى قال: وعزتي وجلالي وعظمتي وارتفاع مكاني لاتأكل نساء يوم تلد الرطب فيكون غلاماً إلا كان حليماً، ولا جارية إلا تكون حليمة.<sup>۱</sup>

باید رطب، اولین چیزی باشد که زن نساء (یعنی زنی که تازه زاییده) می خورد، زیرا که خدای عز و جل به مریم دختر عمران فرمود: «شاخه درخت خرما را به طرف خود بجنبان تا برای تو رطب تازه بیفتد».

ای رسول خدا، اگر فصل رطب نباشد؟

فرمود: هفت دانه از خرماهای مدینه و اگر آن هم نباشد هفت دانه از خرمای شهرهای خودتان بخورد، زیرا که خدای تعالی فرمود: به عزت و جلال و بزرگی و بلندی مقام خودم سوگند که زن نساء در روزی که می زاید، رطب را نمی خورد مگر این که اگر فرزندش پسر باشد، عاقل و بردبار می شود و اگر دختر باشد، عاقل و بردبار می شود.

**حاصل کلام:** همین قدر از فضیلت رطب که در این کتاب ذکر کردم برای تذکره و تبصره کافی است، اگر طالبین بخواهند بیشتر از این آگاه شوند به کتب مبسوط صحیح و معتبر رجوع فرمایند.

**بیان خواصی که از این اخبار برای رطب استفاده می شود:**

**اول:** خستگی را می برد.

**دوم:** درد را از بدن بیرون می کند.

**سوم:** خوردن آن سبب خشنودی خدا است.

**چهارم:** خوردن هر دانه ای از آن حسنه است.

**پنجم:** خوردن آن شیطان را به غضب می آورد.

ششم: هرگاه زن تازه‌زا روز اول زاییدن از آن بخورد، فرزند او عالم و عاقل و بردبار گردد.

هفتم: آب پشت را زیاد می‌کند.

همانا انعقاد نطفه طیبه صدیقه طاهره علیها السلام از رطب بهشتی نیز خالی از لطافت و لطیفه‌هایی نباشد:

اول: هم‌چنان‌که رطب دنیوی خستگی را می‌برد، ولایت و دوستی انسیه حور علیها السلام خستگی و تلخی هنگام جان دادن و سكرات مرگ را می‌برد.

دوم: هم‌چنان‌که رطب دنیوی درد را از بدن بیرون می‌کند، ولایت و محبت این تفاحه بهشتی، امراض معاصی و عقوبات اخروی را از جان محبان و دوستان خود دور می‌کند.

سوم: هم‌چنان‌که خوردن رطب سبب خشنودی خدا است، خشنود ساختن آن بی‌بی معظمه میلیاردها مرتبه بیشتر سبب خشنودی او و خشنودی خدا است، چنان‌چه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده:

إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَائِهَا.<sup>۱</sup>

چهارم: هم‌چنان‌که خوردن رطب شیطان را به غضب می‌آورد، ولایت و دوستی فاطمه نیز شیطان را بی‌حساب به غضب در می‌آورد، زیرا که نقض غرض برای او حاصل می‌شود؛ چه، غرض او گمراه نمودن و اغوای اولاد آدم در دنیا، و معذب شدن و جهنمی شدن ایشان در آخرت است، ولیکن ولایت و دوستی بضعه زکیه احمدیه، سبب هدایت و نجات ما در دنیا و آخرت است.

پنجم: هم‌چنان‌که به واسطه رطب خوردن مادر در روز اول ولادت، اولاد

۱. مسند زید بن علی: ص ۴۵۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۵۱؛ امالی طوسی: ص ۴۳؛ اعلام الوری: ج ۱، ص ۹۴؛ بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۲۷۹؛ الغدیر: ج ۷، ص ۲۳۵. «همانا خداوند غضب می‌کند به خاطر غضب فاطمه و راضی می‌شود به خاطر رضایت فاطمه علیها السلام».

حلیم و عالم می‌گردند، شیعیان آن بانوی معظّمه و پدر و شوهر و فرزندان طاهرین او، چون از فاضل طینت ایشان خلق شده‌اند، بردبار و حلیم و عالم گردند.

1910

10

10

10

10

10

10

10

10

## فصل سوم

### بیان اجمالی از شرح احوال والدۀ ماجدۀ آن حضرت،

#### خدیجه کبری علیها السلام

مادر ستوده سیر آن حضرت، امّ المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی الاسدیة القرشیة - رضی الله عنها - است که مادر او دختر زائده بن الاصم بن عامر بن لوی بوده، و مادر مادر مادرش قابله دختر عبدمناف و از بنی الحرث بوده.

و خدیجه محترمه، اولین زنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زوجیت برگزید و تا زمانی که او زنده بود آن حضرت زن دیگری نگرفت. و او اولین زنی است که به رسول خدا ایمان آورد و به شرف اسلام مشرف شد، و همه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند.

و شیخ صدوق رحمته الله در کتاب امالی به سند متصل<sup>۱</sup> از ابن عباس روایت کرده که گفت: اوّل کسی از مردان که به رسول خدا ایمان آورد علی علیه السلام بود و اوّل زنی از زن ها که به آن حضرت ایمان آورد خدیجه علیها السلام بود.<sup>۲</sup>

و در نهج البلاغه آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

---

۱. متصل: حدیثی است که هر یک از روای آن از روای طبقه بالاتر بلاواسطه نقل کرده باشند.

(مدیرشانه چی: درایة الحدیث، ص ۵۶)

۲. امالی صدوق: ص ۱۵۷.

و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله و خدیجه و أنا ثالثهما<sup>۱</sup>.  
در آن روز (یعنی روز بعثت آن حضرت)، در اسلام خانواده‌ای غیر از رسول خدا و  
خدیجه جمع نشد، و من سوم ایشان بودم.

و آن چه از تواریخ و سیر برمی آید آن است که این مخدّره معظّمه قبل از ازدواج  
با رسول خدا ﷺ دو شوهر دیگر داشته: یکی از آنها ابی هاله پسر زراره یا هند بن  
نباش تمیمی، و دیگری عتیق بن عامر مخزومی بوده است.<sup>۲</sup> و در زمان ازدواج با  
رسول خدا ﷺ چهل ساله بوده در حالی که آن حضرت - بنا بر اصحّ - بیست و پنج  
ساله و بنا بر بعضی از اقوال بیست و یک ساله بوده‌اند.<sup>۳</sup>

و آن خاتون مکرمه صاحب ثروت و مال و حشم بسیار بوده و تجارت داشته، و  
سیاری برای او به مضاربه کسب می‌کردند و با سرمایه او تجارت می‌نمودند.

و سبب تزویج او با پیغمبر خدا ﷺ این شد که از دانشمندان و کهنه و رهبان،

۱. نهج البلاغه: ص ۳۰۰؛ بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۱۶.

۲. بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۱۰؛ كشف الغمة: ج ۲، ص ۱۳۳؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة: ج ۱،  
ص ۶۷۶؛ الذرية الطاهرة النبوية: ص ۴۶؛ مقاتل الطالبیین: ص ۳۰؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۱، ص  
۱۳۷؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۳، ص ۳۳؛ احادیث امّ المؤمنین عایشه: ج ۱، ص ۷۳؛ السنن  
الكبرى: ج ۷، ص ۷۱؛ عمدة القاری: ج ۱۶، ص ۲۷۸؛ المعجم الكبير: ج ۲۲، ص ۴۴۵؛  
الاستیعاب: ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ مستدرک علم رجال الحديث: ج ۸، ص ۱۳۶؛ قاموس الرجال: ج ۱۲،  
ص ۲۴۶؛ اسد الغابة: ج ۵، ص ۲۳۴؛ الاصابة: ج ۸، ص ۹۹؛ تاریخ الاسلام - الذهبی: ج ۱، ص  
۲۳۷؛ الوافی بالوفیات: ج ۱۳، ص ۱۸۱؛ اعیان الشیعة: ج ۶، ص ۳۰۹؛ اعلام الرئی بأعلام الهدی:  
ج ۱، ص ۲۷۴؛ السیره النبویة: ج ۴، ص ۵۸۲؛ الخصائص الفاطمیة: ج ۱، ص ۴۳۹.

۳. بحار الأنوار: ج ۱۶، ص ۱۳؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۳، ص ۳۳؛ عمدة القاری: ج ۱۶، ص ۲۷۷؛  
الاستیعاب: ج ۴، ص ۱۸۱۸؛ مستدرک علم رجال الحديث: ج ۸، ص ۵۷۱؛ الطبقات الكبرى: ج ۱،  
ص ۱۳۲؛ الوافی بالوفیات: ج ۱۳، ص ۱۸۱؛ اعیان الشیعة: ج ۶، ص ۳۰۸؛ كشف الغمة: ج ۲، ص  
۱۳۵؛ السیره الحلبيّة: ج ۱، ص ۲۲۹؛ مجمع البحرین: ج ۱، ص ۶۲۵؛ انساب الاشراف: ص ۹۸؛  
شذرات الذهب: ج ۱، ص ۱۴.

قدر و جلالت آن حضرت را مکرّر در مکرّر شنیده بود و به خصوص از پسر عمّ خود، ورقه بن نوفل بن اسد که به شریعت مسیح و عالم به کتاب‌های آسمانی بود، پیوسته سخنان و پیشگویی‌هایی دالّ بر عظمت مقام و ظاهر شدن رسالت و بلند شدن نام آن حضرت می‌شنید و این‌که خدیجه به قید زوجیت او درخواهد آمد و به علاوه آن حضرت در صفات حمیده و خصال پسندیده و اخلاق حسنه و کمالات مستحسنة<sup>۱</sup> و صدق حدیث و عظم امانت، در میان خواص و عوام مشهور و معروف بود.

سینه بی‌کینه آن مخدّره به نحوی هدف تیر عشق و محبّت آن جناب گردید که آنی از فکر مواصلت با حضرتش بیرون نبود و بیشتر اوقات، به تنهایی به یاد او گریه‌ها می‌کرد و با خود زمزمه‌هایی داشت و با خیال وصال او روز را به شب و شب را به روز می‌آورد و به سوز و ساز می‌پرداخت و راز درون خود را با کسی اظهار نمی‌کرد.

عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلش      سودا بفزود بر سویدای دلش  
اوّل قدمی پیش بشد پای دلش      دل رفت و نشست عشق بر جای دلش

تا این‌که - بنا بر آنچه در کتب مبسوط شرح داده شده - کارش به جایی رسید که از آن حضرت تمنّا نمود که با اموالش تجارت فرماید و آن جناب نیز تمنّای او را پذیرفت، و خدیجه به مراتب بیشتر از آنچه که به دیگران پاداش می‌داد، بر عطیت آن حضرت افزود، و میسره و ناصح، دو نفر غلام مخصوص خود را به خدمت آن جناب برگماشت و با حضرتش روانه داشت، و آن حضرت نیز قبول فرمود و با میسره به عزم تجارت به سمت شام رهسپار گردید، و آن جناب در این مسافرت

۱. مستحسنة: نیکو شمرده شده، ستوده.



بهره‌های وافری به دست آورد.

**خلاصه کلام:** پس از مراجعت آن حضرت از سفر شام، خدیجه شخصی را به نزد آن حضرت فرستاد و چنین پیغام داد: همانا من - به واسطه قربانی که با هم داریم و شرافت، صدق گفتار و امانتی که در میان قوم خود داری - به مزاجت و همسری شما راغبم.

ناگفته نماند که خدیجه محترمه، از اواسط زنان قریش بود و از حیث جمال و کمال و مال و ثروت سرآمد همه آنها بود، و در مکه معظمه خانه‌ای در نهایت وسعت داشت و بر بام خانه خود قبه‌ای از حریر سبز، بسته شده با طناب‌های ابریشم نصب کرده بود، و ثروت و مال بی‌اندازه‌ای داشت، اما پس از ازدواج با رسول خدا ﷺ، تمام اموال خود را در راه خدا برای رواج دین مقدس اسلام به آن حضرت بذل نمود و برای خدا صدقات و شماتت‌ها و آزارهای قوم خود را تحمّل کرد، و این مقام فوق مرتبه و مقامی است که خداوند متعال به او عنایت فرمود.

و او در حسن و جمال، فضل و کمال، بسط ید<sup>۱</sup> و انفاق مال، عفت و نیکی خصال، در عصر خود در میان اقران و امثال، شبیه و نظیری نداشته و مهارت تامه‌ای در علم عروض و ادبیات و شعر داشته. نگارنده در این مختصر، اندکی از بسیار از اشعار آبدار او را می‌نگارم و از خود به یادگار می‌گذارم.

### پاره‌ای از اشعار خدیجه

یکی از آنها شعری است که پس از توصیفات پسر عمویش ورقه بن نوفل بن اسد از حضرت خاتم الانبیا ﷺ برای خدیجه، با نهایت وجد و شوق و شعف

۱. بسط ید: گشاد دستی، دست بازی.

سروده، به نحوی که از شوق وصال آن حضرت نزدیک بود جان از جسدش بیرون رود. در آن حال بدون صبر و قرار در شاهوار اشک بی اختیار از دیده گهربار به رخسار خود می بارید و آه سرد از دل پر درد برکشید و مترنم به این اشعار آبدار گردید و آتش محبت و اشتیاق وصال آن حضرت را از کانون دل مشتعل ساخت:

کم أستر الوجد و الأجان تهتكه      و أطلق الشوق و الأعضاء تمسکه  
جفاني القلب لئأ أن تملکة      غیري فوا أسفا لو كنت أملكه  
ما ضرّ من لم يدع مني سوی رمقي      لو كان يسمح بالباقي فیترکه<sup>۱</sup>

- تا چند شادی و وجدی که در دل دارم بپوشم و حال آنکه پلکها، چشم را پاره می کند،

و تا کی شوق وصال را رها کنم و حال آنکه اعضای من آن را نگاه می دارد.

- دل من با من جفا کرد، برای این که غیر من آن را مالک شده و اگر من او را مالک شده

بودم، جای تأسف است.

- کسی که جز رمقی برای من باقی نگذارد ضرر نکرد. ای کاش به باقی مانده سهل

می گرفت و آن را ترک می کرد.

در بحار الانوار پس از ذکر این اشعار عبارتی فرموده که ترجمه آن به فارسی این است: راوی گفت: عجیب ترین چیزی که در این امر عجیب دیدم این بود که هنوز خدیجه از انشای این اشعار فراغت نیافته بود که صدای کوبه در بلند شد، به کنیز خود فرمان داد: فرود آی و بین پشت در کیست، شاید خبری از دوستان برسد؟ و در همان حال این اشعار را انشا کرد:

أيا ریح الجنوب لعلّ علّم      من الأحباب یظفي بعض حرّي  
و لم لا حملوك إليّ منهم      سلاما أشتريه و لو بعمری  
و حقّ و دادهم إني كتوم      و إني لأبوح لهم بسرّي

أرانا<sup>۱</sup> الله وصلهم قريبا  
وكم يسرأتي من بعد عسر  
فيوم من فراقكم كشه  
وشهر من وصالكم كدهر

-ای باد جنوب! مرا به دوستانم خیر ده، شاید از دانستن حالات ایشان، قدری از سوزش من فرو نشیند.

-چرا به واسطه تو سلامی از خود به سوی من نفرستادند، تا من به جان خود آن را خریداری کنم؟

-به حقّ محبتی که به ایشان دارم، من آن دوستی را کتمان می‌کنم و سرّ خود را برای ایشان فاش نمی‌کنم.

-خدا وصال ایشان را به من نزدیک کند، که پس از هر دشواری آسانی‌ای است.  
-یک روز جدایی از شما، برای من مانند ماهی است و یک ماه از وصال شما مانند روزگاری است.

پس کنیز فرود آمد و گفت: اولاد عبدالمطلب و سادات عربند. خدیجه با نهایت شوق از جا برخاست و به کنیز گفت: در را باز کن و به میسره خبر ده پستی‌ها را برای ایشان آماده کند و متکاها در پشت هر یک از ایشان بگذارد، امید دارم که حبیب من محمّد را به همراه خود آورده باشند. پس این اشعار را انشا کرد:

ألذّ حیاتی و صلکم و لقاءکم

ولست ألذّ العیش حتّی أراکم

و ما استخشیت<sup>۲</sup> عینی من الناس غیرکم

و لا لذّ فی قلبی حبیب سواکم

۱. در مصدر «آرانی» آمده است.

۲. در مصدر «استخشنت» آمده است.

على الرأس والعينين جملة سعيكم

و من ذا الذي في فعلكم قد عصاكم

و ها<sup>۱</sup> أنا محسوب عليكم بأجمعي

و روحی و مالی یا حبیبی فداکم

و ما غیرکم فی الحبّ یسکن مهجتي

و إن شئتم تفتیش قلبي فهاکم<sup>۲</sup>

-زندگی مرا وصل و ملاقات شما لذت داد، و من از زندگانی لذت نمی‌برم مگر این‌که شما را ببینم.

-و چشم من از مردان غیر از شما نترسید، و از هیچ دوستی غیر شما دل من لذت نبرد.

-همه کوشش شما را بالای سر و چشم‌هایم می‌گذارم، و کیست کسی که در کار شما نافرمانیتان کند.

-و آگاه باشید که من همه چیزهایم در حساب شما گذارده شده. ای دوست من! همه چیز من و جان و مالم فدای شما.

-و غیر از شما دوستی نیست که در دل من جای گیرد، اگر بخواهید، دل مرا تفتیش کنید، این دل من و شما.

و از اشعار اوست، پس از آن‌که ابوطالب فرمود: آمدن ما برای امر پسر برادرم، محمد است. خدیجه خاتون پس از شنیدن این کلام، یقین کرد که مقصود او حاصل می‌شود، این اشعار را انشا کرد:

بذکرکم یطفي الفؤاد من الوقد

و رؤیتکم فیها شفا أعین الرّمذ

۱. در مصدر «فها» آمده است.

۲. بحار الانوار: ج ۱۶، ص ۲۵.

و من قال إنِّي أشتكي من هواكم

فقد كذبوا لو متّ فيه من الوجد

و مالي لا أملی سروراً بقربکم

و قد كنت مشتاقاً عليكم من البعد

تشابه سرّی فی هواکم و خاطری

فأبدی الذي أخفی و أخفی الذي أبدی<sup>۱</sup>

-دل به یاد کردن شما از سوزش خاموش می‌شود، و شفای دیدهٔ بیمار در دیدن شما است.

-چه کسی گفته است که: «من از خواهش شما شکایت دارم.»؟ هر که بگوید، دروغ گفته. اگر در هوای شما بمیرم از وجد است.

-چرا من از نزدیک شدن به شما، مملوّ شادی و سرور نباشم؟ من از دور بر ملاقات و نزدیک شدن به شما مشتاق بودم.

-باطن من و آنچه در خاطر من است، از محبت شما شبیه به یکدیگرند، پس ظاهر می‌کنم آنچه را که پنهان داشته‌ام و مخفی می‌کنم آنچه را که ظاهر می‌کنم.

و نیز از اشعار او است، هنگامی که شتر سر به پای مبارک خاتم الانبیاء ﷺ

گذارد و به کلام فصیح نطق کرد که: «کیست مثل من و حال آن‌که سیّد المرسلین پشت مرا لمس کرد؟» و زن‌هایی که نزد خدیجه حاضر بودند، گفتند: این سحر بزرگی است و بس که از این یتیم ظاهر شده. خدیجه فرمود: همانا این سحر نیست، خود این آیات و کراماتی است که از این حضرت ظاهر شد، پس این اشعار را انشاکرد:

نطق البعیر بفضل أحمد مخبراً هذا الذي شرفّت به أمّ القرى

هذا محمّد خير مبعوث أتى      فهو الشفيع و خير من وطأ الثرى

يا حاسديه تمزّقوا من غيظكم      فهو الحبيب و لا سواه في الورى<sup>۱</sup>

- شتر نطق کرد و به فضیلت احمد خیر داد: این است آن کسی که امّ القری (یعنی زمین مکّه) به او شرافت یافت.

- این است محمّد، بهترین برانگیخته شده به رسالت، که زمان بعثت او می‌آید، پس او است شفاعت کننده و بهترین کسی که قدم بر زمین می‌گذارد.

- ای کسانی که بر او حسد می‌برید، نابود شوید به جهت این خشمی که دارید، زیرا که او است محبوبی که غیر از او در میان خلق حبیبی نیست.

و از اشعار اوست، هنگامی که لباس سفر برای حضرتش مهیا کرد و آن حضرت در برابر روی او پوشید.

أوتيت من شرف الجمال فنونا      و لقد فتنت بها القلوب فتوناً

قد كوّنّت للحسن فيك جواهر      فيها دعيت الجواهر المكنوناً

يا من أعار الظبي في فلواته<sup>۲</sup>      للحسن جيداً سامياً و جفوناً

نظراً<sup>۲</sup> إلى جسمي النحيل و كيف قد      أجريت من دمع العيون عيوناً

سهرت<sup>۳</sup> عيني في هواك صبابة      و مسلات قلبي لوعه و جنوناً

- از انواع شرف جمال و زیبایی شرافت داده شده‌ای که دل‌ها را به آن انواع زیبایی‌ها مفتون کرده‌ای.

- گوهرهایی برای نکویی حسن در تو هستی پیدا کرده که در آن گوهر مکنونی پنهان است.

- ای کسی که به آهوه‌ای بیابان‌ها برای زیبایی، گردن بند و چشم‌های نیکو عاریه داده‌ای،

۱. همان.

۲. در مصدر «نظر» آمده است.

۳. در مصدر «سهرت» آمده است.

-به جسم ضعیف لاغر من نگاه کن و ببین که چگونه از اشک چشمان خود چشمه‌هایی را جاری کرده‌ام.

-چشم خود را در هوای تو از جهت حرارت و گرمی عشقی که به تو دارم، بیدار داشتم، و دل خود را از سوزش و دیوانه بودن در عشق تو پر کردم.

و از اشعار اوست، هنگامی که حضرت ختمی مرتبت ﷺ خدیجه را وداع فرمود و بر مرکب خود سوار شد، و میسره و ناصح دو غلام خدیجه در مقابل روی آن حضرت می‌رفتند، خدیجه این اشعار را انشا کرد:

قلب المحبِّ إلى الأحباب مجذوب

و جسمه بید الأسقام منهوب

و قائل کیف طعم الحبِّ قلت له

الحبِّ عذب و لكن فيه تعذیب

أفدي الذین علی خدی لبعدهم

دمی و دمعی مسفوح و مسکوب

ما فی الخیام و قد صارت<sup>۱</sup> رکابهم جمًا

إلا محبِّ له فی القلب محبوب

کأنما یوسف فی کلِّ ناحية

و الحزن<sup>۲</sup> فی کلِّ بیت فیهِ یعقوب<sup>۳</sup>

-دل دوست دارنده به جانب دوستان جذب شده و جسم او به دست بیماری‌ها غارت شده.

۱. در مصدر «سارت» آمده است.

۲. در مصدر «الحزن» آمده است.

۳. بحار الانوار: ج ۱۶، ص ۲۸.

- اگر گوینده بگوید که طعم محبت چگونه است؟ می‌گویم: محبت گوارا است ولیکن در آن عذاب و شکنجه است.

- جانم را فدای کسانی می‌کنم که از دوری ایشان خون و اشک من [بر گونه‌ام] ریخته شده.

- خیمه‌ها خالی شد و سواران همه رفتند، کسی نمانده مگر دوستی که محبوب او در دل او جا دارد.

- گویا که در هر جایی یوسفی است، و حزن در هر خانه‌ای است که یعقوب در آن است.

و از اشعار او است، هنگام مراجعت آن حضرت از سفر شام، چون بر خدیجه وارد شد این دو بیت را انشاکرد:

جاء الحبيب الذي أهواه من سفر      و الشمس قد أثرت في وجهه أثرا  
عجبت للشمس من تقبيل وجنته      و الشمس لا ينبغي أن تدرک القمر<sup>۱</sup>  
- محبوبی که هوای او را در دل داشتم از سفر آمد در حالی که آفتاب در روی او اثر گذاشته.

- تعجب دارم از این که آفتاب روی محبوب مرا بوسیده و حال آن که سزاوار نیست که آفتاب ماه را درک کند.

و از اشعار او است، وقتی که آن حضرت به خواهش خدیجه به جانب کاروان برگشت تا با آنها مراجعت فرماید، و آن حضرت از مکه بیرون رفت و جبرئیل و فرشتگان اطراف آن جناب را گرفتند، خدیجه خوش حال شد و این اشعار را انشا کرد:

نعم لي منكم ملزم أي ملزم      و وصل مدى الأيام لا يتصرم  
و لو لم يكن قلب المتيم فيكم      جريحا لما سالت دموعي بالدم



و لم یخل طرفی ساعة من خیالکم  
و من حبکم قلبی و من ذکرکم فمی  
و لو جبلا حملتموه بعادکم  
لمال و ماذا حال جسمی و أعظمی  
أشدّ علی کبدي یدی فیردها  
بما فیه من وجد من الشوق مضم  
طویت الهوی و الشوق ینشر طیّه  
و کتمت أشجانی فلم تتکتم  
فیاربّ قد طالت بنا مدّة النوی  
و أنت قدیر تنظم الشمل فانظم<sup>۱</sup>  
- آری از طرف شما برای من الزام کننده‌ای هست، چه الزام کننده‌ای که رشته وصل  
روزهای دراز پاره شدنی نیست و بریده نشده.

- و اگر دلی که در محبت شما بنده و ذلیل شده، جریحه دار نبود، اشک‌های من با خون  
جاری نمی‌شد.

- و دل من از خیال شما ساعتی خالی نیست و چشم در محبت شما به خواب نمی‌رود،  
و دهان من از ذکر شما غافل نیست.

- و اگر عادت‌هایی که دارید را برکوه تحمیل کنید، از جا کنده می‌شود، پس حال جسم و  
استخوان‌های من چگونه خواهد بود؟

- دست خود را محکم بر روی جگر خود می‌گذارم که از جا کنده نشود، اما وجدی که از  
شما در دل دارم، دست مراراً می‌کند و از شوق آتش می‌گیرد.

- من در هوای محبت شما در دل به خود می‌پیچم که ظاهر نشود، شوق آن را باز می‌کند و  
هرچه ناله‌های شوق خود را کتمان می‌کنم، فاش می‌شود.

- پس ای پروردگار من! مدت جدایی و فراق ما طولانی شد، و تو می‌توانی این تفرقه را  
مبدل به اجتماع کنی، پس میان حیب و محبوب جمع کن.

و از اشعار اوست، در هنگامی که حضرت ختمی مرتبت گزارش سفر تجارت  
خود را برای خدیجه بیان می‌فرمود و او اظهار شادی و خوشبختی از ملاقات آن  
حضرت می‌نمود، این رباعی را با نهایت شوق و خوش حالی انشاکرد:

فلو أنني أمسيت في كلِّ نعمة و دامت لي الدنيا و ملك الأكاسره  
فما سويت عندي جناح بعوضة إذا لم يكن عيني لعينك ناظره<sup>۱</sup>  
- اگر من روز را در میان همه نعمت‌ها شام کنم و همیشه دنیا و مملکت سلاطین کسروی  
برای من باشد ،

- در نزد من با بال پشه‌ای برابر نیست ، اگر چشم من به چشم تو نظر نداشته باشد .

و از اشعار اوست ، بعد از این‌که آن حضرت خود را از گرد و غبار سفر  
شست و شو داد و گیسوان عبیر آسای خود را شانه زد و از لباس سفر بیرون آمد و  
لباس‌های فاخر در بر نمود و به مشک و گالیه و بوی خوش خود را معطر فرمود و در  
کمال جمال و جلال به خانه خدیجه آمد ، خدیجه این اشعار را انشا کرد :

دنی فرمی من قوس حاجبه سهما فصادفني حتی قتلت به ظلما  
و أسفر عن وجهه و أسبل شعره فبات يباهي البدر في ليله ظلما  
و لم أدر حتی زار من غير موعد علی رغم واش ما أحاط به علما  
و علّمني من طيب حسن حدیثه منادمة يستنطق الصخرة الصماء<sup>۲</sup>  
- محمد نزدیک شد و از کمان ابروی خود تیری رها کرد و آن تیر به من اصابت کرد تا  
این‌که از روی ظلم کشته شدم .

- و پرده از روی خود برداشت و موهای خود را افشاند و بیتوته کرد به نحوی که بر ماه  
شب چهارده در شب تاریک فخر و مباهات می نمود .

- و من نمی دانستم تا این‌که مرا در وقتی که وعده نشده بود زیارت نمود ، به رغم  
سخن چینی که علم به فضائل و کمالات او نداشت .

- و مرا از پاکیزگی و نیکی حدیث خود تعلیم داد ، با صمیمیتی که سنگ سخت را به  
سخن می آورد .

۱. بحارالانوار: ج ۱۶ ، ص ۵۲ .

۲. بحارالانوار: ج ۱۶ ، ص ۵۳ .

و از اشعار اوست، هنگامی که از حضرتش درخواست کرد که با او ازدواج کند، و با نهایت اشتیاق، عشق خود را به آن حضرت اظهار نمود و این اشعار را انشا کرد:

يا سعد إن جزت بوادي الأراك	بلغ قلبيا ضاع منّي هناك
و استفت غزلان الفلا سائلاً	هل لا سیر الحبّ منهم فكاك
و إن ترى ركباً بوادي الحما	سائلهم عنّي ومن لي بذاك
نعم سروا و استصبحوا ناظري	و الآن عيني تشتهي أن يراك
ما فيّ من عضو و لا مفصل	إلا و قد ركّب فيه هواك
عذبّتي بالهجر بعد الوفا	يا سيدي ماذا جزاء بذاك
فاحكم بما شئت و ما ترتضي	فالقلب ما يرضيه إلا رضاك <sup>۱</sup>

- ای سعد! اگر به وادی اراک گذشتی، به آن چاهی که در آنجا از من ضایع شده برسان.

- و از آهوان آن بیابان سؤال کن که آیا کسی که اسیر محبت شد از آنها رهایی دارد؟

- و اگر سوارانی را در آن بیابان دور دست ممنوع ورود دیدی، از جانب من بپرس چه

کسی برای من در آنجا هست؟

- آری، شب را بروید تا این که صبح کنید. ای آن که به من می‌نگری، چشم من آرزو و

هوای دیدن تو را دارد.

- هیچ عضو و هیچ مفصلی از اعضا و مفاصل من نیست، مگر این که هوای تو در آن

ترکیب و با محبت تو آمیخته شده.

- بعد از این که من در محبت و علاقه به تو وفادارم، مرا به دور شدن از خود عذاب و

شکنجه می‌کنی؟

- پس حکم کن بر آنچه که می‌خواهی و آنچه که می‌پسندی، زیرا که دل من چیزی را

نمی‌پسندد، مگر آنچه را که تو می‌پسندی.

و از اشعار اوست، در همین مقام پس از آن‌که آن حضرت به سبب فقر و فاقه خود از ازدواج با او عذرخواهی کرد، او در جواب اعتذار<sup>۱</sup> آن جناب گفت: کسی که از جان خود از چون تو جانانی مضایقه نکند، از مال مضایقه<sup>۲</sup> نمی‌کند. تمام هستی و دارایی من از آن شما است و در حکم شما، و من هرگز از چون تو جانانی مضایقه‌ای ندارم. و سوگند به کعبه و صفا، بیرون از خواسته و رضایت تو لب نگشایم، و از چون تو آرام جانی، چنین گمانی نمی‌برم که این کنیزک را از خود دور، و از فیض وصال خود مهجور فرمایی.

خدیجه این کلمات را با سوز دل بگفت و قطرات اشک از دیده بر رخسار خود می‌بارید و با خاطر امیدوار به انشای این اشعار آبدار پرداخت، در حالتی که مهره دل خود را به نزد محبت آن بزرگوار می‌باخت:

و الله ما هب نسيم الشمال	إلا تذكرت ليالي الوصال
ولا أضامن نحوكم بارق	إلا توهمت بطيف الخيال
أحبابنا ما خطرت فرقة	منكم غداة الوصل متي ببال
جور الليالي خصني بالجفا	منكم و من يؤمن جور الليال
رقوا و جودوا و ارحموا و اعتقوا	لا بد لي منكم على كل حال <sup>۳</sup>

-به ذات خدا سوگند که نسیم شمالی نمی‌وزد مگر این‌که شب‌های وصال را یاد می‌کنم.

-و برقی از طرف شما جستن نکرد مگر این‌که من آن را در خواب می‌دیدم.

-ای دوستان ما! در فردای وصل، جدایی از شما در دل من خطور نمی‌کند.

۱. اعتذار: پوزش خواستن.

۲. مضایقه: خودداری از دادن مال و چیزی به کسی یا کردن کاری برای او.

۳. بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۵۴.

- جور شب‌ها از جانب شما مرا به جفا کردن تخصیص داده و کیست که از جور این شب‌ها ایمن باشد؟

- رقت و بخشش و رحم کنید و مرا آزاد کنید، مرا از وصلت با شما در هر حالی، چاره و گریزی نیست.

حاصل کلام آن‌که، بیان فضائل، مناقب و کمالات این بانوی معظمه از عهده این مختصر بیرون است، لذا در این جا به یک خبر نبوی اکتفا می‌کنم که رسول خدا ﷺ فرموده:

إِنَّ خَيْرَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ أَسِيَّةُ بِنْتُ مِزْحَمٍ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ.<sup>۱</sup>

بهترین زنان جهانیان مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ﷺ است.

علاقه‌مندانی که می‌خواهند از حالات آن بانوی معظمه بیشتر از این اطلاع حاصل کنند، به کتب مبسوط اهل فن حدیث و تاریخ رجوع کنند. فعلاً چیزی که در این مختصر سزاوار تذکر دادن است، سه امر است که آن را ضمن سه مطلب یادآوری می‌کنیم:

**مطلب اول:** در میان خاصه و عامه چنین معروف است که حضرت ختمی مآب ﷺ، شوهر سوم آن علیا مخدّره بوده و در کتب فریقین از اخبار بسیاری چنین استفاده می‌شود که تمام زن‌های آن حضرت بیوه بوده‌اند الا عایشه، و مخالف این قول، قول ابی‌القاسم کوفی و احمد بلاذری است در دو کتاب ایشان.<sup>۲</sup> و علم الهدی در شافی و ابو جعفر در تلخیص - بنا بر آن چه علامه مجلسی رحمته الله در

۱. اعلام الوری: ص ۱۵۰.

۲. الاستغاثه: ج ۱، ص ۷۰. در الانساب یافت نشد و کتب دیگر از الاستغاثه نقل کرده‌اند.

بحار<sup>۱</sup> از ایشان حکایت فرموده - معتقدند که خدیجه علیها السلام در زمان ازدواج با پیغمبر صلی الله علیه و آله عذرا و بکر بوده. و مؤید این قول است آن چه در بحار<sup>۲</sup> از کتاب انوار و بدع روایت نموده که رقیه و زینب فرزندان بطنی هاله، خواهر خدیجه بوده‌اند، و ابوالقاسم کوفی - بنا بر آن چه از کتاب استغاثه نقل شده - استدلال کرده که خدیجه غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی را به زوجیت خویش برنگزید. و بالاترین دلیلی که آورده‌اند، اجماع خاص و عام از اهل آثار و راویان اخبار است بر این که از اشراف و سادات و صاحبان مجد و بزرگواری قریش باقی نماند الا این که برای خواستگاری خدیجه پیش قدم شد و آتش این آرزو را در کانون دل خود مشتعل نموده و خدیجه آب سرد بر آتش هوای ایشان ریخته و ایشان را جواب گفته و خواستگاری ایشان را رد کرده و نپذیرفته. و از همین جهت بوده که پس از ازدواج او با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خدیجه غضب نمودند و از او دوری کردند و گفتند: همانا اشراف و امنای قریش به خواستگاری تو قدم گذارده و هیچ یک را به زوجیت خود نپذیرفتی و برای محمد یتیم ابی طالب که فقیر است و مالی ندارد سر فرود آوردی و او را به شوهری خود ستودی<sup>۳</sup>.

پس اهل فهم و دانش چگونه این مطلب را قبول کنند که خدیجه با عربی از تمیم تن در دهد و از سادات قریش و اشراف آنها ممانعت نماید، با اوصافی که در فضایل و کمالات آن بی بی معظمه گفته شده!

مناقشه: در مورد این برهان ممکن است چنین گفته شود: چه مانعی دارد که

۱. بحار الانوار: ج ۲۲، ص ۳۳۷.

۲. همان: مناقب: ج ۱، ص ۳۳۷؛ الصحيح من السیره: ج ۲، ص ۳۳۷.

۳. امالی صدوق: ص ۶۹۰؛ دلائل الامامة: ص ۷۷؛ خرائج و جرائع: ج ۳، ص ۵۲۴؛ بحار الانوار: ج ۱۶،

خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ پیش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو شوهر دیگر داشته و پس از آن‌که آن دو شوهر بدرود جهان گفته‌اند، اموال خدیجه از میراث آن دو شوهر زیاد شده، آن‌گاه سادات قریش از او خواستگاری کرده‌اند. این احتمال نه عقلاً و نه عادتاً مانعی ندارد، به خصوص در صورتی که وضعیت اباهاله یا عتیق واضح نشده باشد که از عرب‌های پست بوده‌اند؛ شاید هریک از آنها از اشراف اقوام خود بوده‌اند، یعنی اباهاله از اشراف تمیمی، و عتیق از اشراف مخزومی بوده‌اند، و هر دو نفر صاحب قبیله و عشیره. و سزاوار نیست که از تمیمی به اعرابی تعبیر کرد و چنین مطلبی ثابت نشده است.

همین طور، این احتمال هیچ منافاتی با عذرا و بکر بودن در زمان ازدواج با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد. چه بسا با آن دو نفر ازدواج کرده باشد و به واسطهٔ عنن<sup>۱</sup> یا مثل آن نتوانسته باشند با او نزدیکی کنند، نظیر زلیخا، زوجه عزیز مصر که در اختیار او بود و به واسطهٔ عنن نتوانست او را تصرف کند تا آن‌که بعد از او حضرت یوسف او را به عقد خود درآورد، در حالتی که عذرا بود. بلی اگر ثابت شود که رقیه و زینب، دختران خدیجه بوده‌اند، نه از خواهر او، هاله، مطلوب کسی که گفته خدیجه عذرا نبوده - والعلم عند الله - به هر حال نتیجه‌ای برای این نزاع حاصل نیست.

**مطلب دوم:** کتب فریقین مشحون<sup>۲</sup> است از این‌که خدیجه چهار دختر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دنیا آورده: زینب و امّ کلثوم و رقیه و فاطمه، و سه پسر: قاسم و طیّب و طاهر، و از این جهت آن حضرت به پسر بزرگش قاسم کنیه داده شد و او را ابوالقاسم می‌گفتند.

۱. عنن: ناتوانی جنسی.

۲. مشحون: پر شده، مملو.

و فرزندان ذکور آن حضرت که از خدیجه بودند ، پیش از اسلام از دنیا رحلت کردند. و بعضی گفته اند که آن حضرت از خدیجه پسری غیر از قاسم نداشته ، و اما دختران آن حضرت اسلام را درک کردند و با پیغمبر هجرت کردند و متابعت آن بزرگوار را نموده ، ایمان آوردند .

**مطلب سوم:** وفات خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام را اهل سیر در ماه رمضان پنج سال و به روایتی چهار سال و به روایتی سه سال پیش از هجرت دانسته اند . و در کتاب اسد الغابه<sup>۱</sup> قول اخیر را به صواب نزدیک تر دانسته و مدفن آن معظّمه در مکه در حَجُون<sup>۲</sup> است و مدّت عمر او در دنیا شصت و پنج سال بوده . چهل ساله بود که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ازدواج کرد و با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیست و پنج سال و به قولی بیست و چهار سال زندگانی کرد ، و قول اوّل اشهر ، و ثانی اظهر است ، والله عالم بحقائق الامور .

---

۱. اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۹.

۲. حَجُون . نام دیگر قبرستان ابوطالب یا همان قبرستان بنی هاشم می باشد که در شمال شرقی مکه معظّمه واقع است .



CHAPTER I

1

2

3

4

5

6

## فصل چهارم

### تاریخ ولادت فاطمه سلام الله علیها و چگونگی آن

ولادت صدیقه طاهره علیها السلام بنا بر اصح اقوال، پنج سال بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مطابق با سال چهل و پنجم عام الفیل در زمان سلطنت یزدجرد<sup>۱</sup> بن شهریار از پادشاهان عجم در ساعت آخر از شب جمعه، بیستم ماه جمادی الثانیه سال شش هزار و دویست و هشت شمسی، بعد از هبوط<sup>۲</sup> آدم صلی الله علیه، بنا بر مشهور. در میان خاصه و عامه در مورد روز و ماه ولادت آن سیده زنان جهانیان اختلافی نیست. هشت سال با پدر بزرگوارش در مکه معظمه و پس از آن به مدینه طیبه هجرت فرموده و ده سال هم نیز با آن حضرت در مدینه طیبه بوده، چنانچه اخبار متواتری که از فریقین روایت شده بر آن دلالت دارد.

و اما در سال ولادت آن حضرت اخبار مختلفی به چشم می خورد؛ جمعی در سال پنجم بعثت و بعضی دو سال بعد از بعثت و قلیلی از عامه پنج سال قبل از بعثت روایت کرده اند، چنانچه در کتب کافی، مناقب ابن شهر آشوب، کشف الغمه اربلی، دروس شهید اول، دلائل الامامة محمد بن جریر طبری، جدول مصباح کفعمی، روایتی از مصباحین و جامع عباسی و جمعی دیگر از مورّخین و نسابه<sup>۳</sup> پنج سال بعد

---

۱. یزدجرد = یزدگرد.

۲. هبوط: فرود آمدن.

۳. نسابه: نسب شناس.

از بعثت گفته‌اند،<sup>۱</sup> و سید ابن طاوس در کتاب اقبال خود به سند خود از شیخ مفید رحمته الله علیه از کتاب حدائق الریاض او در ذکر ماه جمادی الآخره فرموده :

یوم العشرین منه کان مولد السیّدة الزهراء علیها السلام سنة اثنتین من المبعث، و هو یوم شریف یتجدّد فیہ سرور المؤمنین و یتحبّب صیامه و التطوّع فیہ بالخیرات و الصدقة علی اهل الإیمان.<sup>۲</sup>

روز بیستم از جمادی الآخر سال دوم بعثت، روز ولادت سیده زهرا علیها السلام است؛ و آن روز روزی شریف است که شادی مؤمنین در آن تازه می‌شود و روزه گرفتن و خیرات کردن و صدقه دادن بر اهل ایمان در آن روز مستحب است.

و خود سید در همان کتاب فرموده :

یوم ولادة سیّدتنا الزهراء البتول ابنة أفضل رسول صلی الله علیه و آله و هو یوم عظیم الشأن من أعظم آیام اهل الإسلام و الإیمان لأمرور:  
منها: إنّ نسب رسول الله صلی الله علیه و آله انقطع إلاّ منها.  
و منها: إنّ أئمة المسلمين و الدعاة إلى ربّ العالمین من ذرّيتها و صادر عن مقدس ولادتها.

و منها: إنّها أفضل من كلّ امرأة كانت أو تكون فی الوجود، و هذا فضل عظیم السعود.

و منها: إنّها المزوّجة فی السماء، و المختصّة بالطهارة و المباحلة، و هی المختارة من سائر النساء.

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۵۸؛ مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۱۳۲؛ كشف الغمة: ج ۲، ص ۷۶؛ الدرروس: ج ۲، ص ۶؛ دلانسل الامامة: ص ۷۹؛ المصباح کفعمی: ص ۵۱۲؛ جامع عباسی: ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۶؛ مصباح المتجهّد: ص ۷۹۳.  
۲. اقبال: ص ۲۶۳؛ مسار الشیعه: ص ۴۵؛ بحار الانوار: ج ۹۵، ص ۳۷۵.

و منها: إنَّها المشرفَّة بنزول المائدة عليها من السماء، و هذا مقام عظیم من مقامات الأنبياء.<sup>۱</sup>

روز ولادت سیده ما زهرای بتول، دختر برترین رسول صلی الله علیه و آله روزی است که شأن آن بزرگ و از بزرگترین روزهای اهل اسلام و ایمان است، به علت چند امر که: از جمله آنها است این که: نسب رسول الله صلی الله علیه و آله قطع شد مگر از او.

و از جمله آن امور این که: پیشوایان مسلمانان و دعوت کنندگان به سوی پروردگار جهانیان از ذریه اویند و از ولادت پاک و پاکیزه او صادر شده اند.

و از جمله آن امور این که: او افضل از تمام زنهایی است که در عالم هستی بوده اند یا خواهند بود، و این فضلی است که سعادت آن بزرگ است.

و از جمله آن امور این است که: ازدواج او در آسمان واقع شده و به طهارت و مباحله مخصوص می باشد و او برگزیده زنان است.

و از جمله امور این است که: او به سبب این که از آسمان برایش مانده فرود آمده، شرافت یافته است، و این مقام بزرگی از مقامات پیغمبران است.

و بعضی از علمای عامه چنین گفته و روایت کرده اند که ولادت آن سیده جهانیان پیش از بعثت، در هنگامی که قریش خانه کعبه را بنا می کردند بوده<sup>۲</sup>، و علامه مجلسی رحمته الله از برخی کتب مخالفین به طور مسند روایت کرده که: چهل و یک سال از سن مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که فاطمه زهرا متولد شد، یعنی یک سال بعد از بعثت<sup>۳</sup>. و در روایتی از حافظ ابی منصور دیلمی از ابی علی حداد از حافظ ابی نعیم در کتاب *معرفة الصحابه* روایت کرده که گفته است: فاطمه کوچکترین دخترهای پیغمبر بوده؛ وقتی تولد یافت که قریش خانه کعبه را بنا می کردند، و

۱. اقبال: ص ۶۲۳.

۲. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹؛ عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۳۵. هر دو به نقل از مقاتل الطالبیین.

۳. استیعاب: ج ۴، ص ۳۷۳؛ بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸.

پیش از بعثت کنیه او «أُمُّ أَسْمَاء» بوده.<sup>۱</sup> و نیز بعضی از ایشان ولادت آن حضرت را پنج سال پیش از بعثت روایت کرده‌اند.

**مؤلف ناچیز گوید:** اصحّ از همه این اقوال و روایات، چنانچه ذکر شد آن است که ولادت آن ولّیة الله ﷺ در سال پنجم<sup>۲</sup> بعثت بوده، و لازمه قول به این‌که پنج سال قبل از بعثت متولّد شده باشد آن است که گفته شود حضرت زهراء علیها السلام هنگام هجرت هجده سال داشته و هنگام رحلت پیغمبر بیست و هشت ساله بوده، و اگر دو سال بعد از بعثت هم گفته شود، هنگام هجرت یازده ساله و هنگام رحلت پیغمبر بیست و یک ساله بوده. قول به پنج سال قبل از بعثت قطعاً باطل است و هکذا قول به یک سال بعد از بعثت هم مقرون به صحّت نیست.

و اما بطلان مصادف بودن ولادت او با زمانی که قریش خانه کعبه را بنا می‌گذازدند، از آفتاب روشن‌تر است. زیرا هنگام بنای خانه کعبه به هیچ وجه سازشی با ولادت آن بی‌بی معظّمه ندارد، چه این‌که در آن وقت سنّ نازنین پیغمبر، بنا بر بعضی اخبار بیست و پنج سال و بنا بر بعضی سی و پنج سال بوده و طبق ظاهر عبارت علامه حلی - اعلی الله مقامه - در کتاب تذکّره، چنانچه صاحب کتاب مصباح الحرمین از آن نقل نموده، ده سال قبل از بعثت بوده، نتیجه این قول آن است که سنّ زهراى مرضیه هنگام رحلت پدر، سی و سه باشد و هرگز چنین نبود. و جای تردید نیست که قول به تولّد آن جناب پنج سال بعد از بعثت، اصحّ و اتقن و اقوم و اشهر سایر اقوال است.

۱. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۸؛ عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۳۳ به نقل از معرفة الصحابه.

۲. ن. ک. کافی: ج ۱، ص ۴۵۷، ح ۱.

## وَأَمَّا كَيْفِيَّةُ وِلَادَتِهَا فَهِيَ كَذَلِكَ

در کتاب اللّمة البیضاء در شرح خطبه زهرا علیها السلام روایتی را به طور مرسل<sup>۱</sup> نقل

نموده و گفته است:

روي أَنَّهُ لَمَّا كَانَتْ وَوَقْتُ حَمْلِهَا نَزَلَ جِبْرَائِيلُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى، فَأَمَرَ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ يَتْرَكَ الْمَخَالَطَةَ مَعَ النَّاسِ، وَيَخْتَارَ الْخُلُوةَ وَالْعِزْلَةَ، وَيَسْتَتِغِلَّ بِعِبَادَةِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ، وَلَا يَأْكُلَ مِنْ طَعَامِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَلَا لُقْمَةً، وَلَا يَشْرَبُ مِنْ مِيَاهِهِمْ وَلَا شُرْبَةً، بَلْ يَكُونُ صَائِمًا أَبَدًا وَيَفْطُرُ بِرُطْبِ الْجَنَّةِ أَوْ تِينِهَا أَوْ تَفَّاحِهَا إِلَى أَنْ أَنْعَقِدَ النَّظْفَةَ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ، بَعْدَ أَنْ تَكُونَ أَصْلَ تِلْكَ النَّظْفَةِ فِي لَيْلَةِ الْإِسْرَاءِ بِأَكْلِ هَذِهِ الطَّيِّبَاتِ، عَلَى مَا مَرَّ فِي تَسْمِيَّتِهَا بِالْإِنْسِيَّةِ الْحَوْرَاءِ.

و فِي اللَّيْلَةِ الْمَتَمِّمَةِ لِلْأَرْبَعِينَ قَارِبَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَعَ خَدِيجَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ عِشَاءِ الْآخِرَةِ، فَانْعَقَدَ تِلْكَ النَّظْفَةَ النَّوْرِيَّةَ، فَوَلَدَتْهَا بَعْدَ تِسْعَةِ أَشْهُرٍ مِنَ الْحَمْلِ فِي مَتَمِّ الْعِشْرِينَ مِنْ جَمَادَى الْآخِرَةِ. وَكَانَ حَمْلُهَا وَوِلَادَتُهَا بِمَكَّةَ فِي دَارِ خَدِيجَةَ وَهِيَ دَارُ كَرِيمَةَ مَعْرُوفَةَ، وَنَزَلَتْ فِيهَا حَوًّا وَمَرْيَمَ وَأَسِيَةَ مَعَ جَمْعٍ كَثِيرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.<sup>۲</sup>

صاحب لّمعه گوید: روایت شده که چون حمل فاطمه علیها السلام نزدیک شد، جبرئیل به امر خدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و آن حضرت را امر کرد که رفت و آمد با مردم را ترک کند و خلوت و گوشه گیری اختیار کند و به عبادت خدای سبحانه مشغول شود و از طعام اهل دنیا و لو این که یک لقمه باشد نخورد و از آب های ایشان هر چند یک جرعه باشد، نیاشامد، بلکه همه روزه روزه دار باشد و به رطب یا انجیر یا سیب بهشتی افطار کند، تا

۱. مرسل: حدیثی است که شخصی که خود حدیث را از پیغمبر یا امام نشنیده بدون وساطت صحابی از معصوم نقل کند. (مدیرشانه چی: درایة الحدیث، ص ۸۰)

۲. لّمعة البیضاء: ص ۲۲۸.

این که نطفه از طعام بهشتی بسته شود بعد از این که اصل آن در شب معراج به سبب خوردن این طعام‌های پاکیزه به وجود آمده بنا بر آنچه قبلاً در وجه تسمیه آن بی بی معظمه به انسیه حورا ذکر شد.

و در شبی که تمام‌کننده اربعین بود، پیش از نماز عشا با خدیجه، مادر مؤمنین نزدیکی کرد. پس آن نطفه نوریّه در رحم او بسته شد و پس از نه ماه که از مدت حمل گذشت در تمام‌کننده روز بیستم جمادی الآخره او را به دنیا آورد. و مدت حمل و ولادت او در مکّه در خانه خدیجه بود، و آن خانه با کرامت و آشناست و در همان خانه حوّا و مریم و آسیه با گروهی بسیار از فرشتگان فرود آمدند.

صدوق رحمته الله در کتاب امالی از احمد بن محمد خلیلی از محمد بن ابی بکر فقیه از احمد بن محمد نوفلی از اسحاق بن یزید از حماد بن عیسی از ذرعه بن محمد از مفضل بن عمر روایت کرده:

قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كان ولادة فاطمة عليها السلام؟

قال: نعم، إنّ خديجة لما تزوّج بها رسول الله صلى الله عليه وآله هجرتها نسوة مكة، فكنّ لا يدخلن عليها ولا يسلّمن عليها ولا يتركن امرأة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة لذلك، وكان جزعها وغمها حذراً عليه.

فلما حملت بفاطمة كانت فاطمة تحدثها من بطنها وتصبرها. وكانت تكتم ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً فسمع خديجة تحدث فاطمة، فقال لها: يا خديجة! من تحدثين؟

قالت: الجنين الذي في بطني يحدثني ويؤنسني.

قال: يا خديجة، هذا جبرئيل يخبرني (يبيّئني) أنّها أنثى و أنّها النسلة الطاهرة الميمونة وأنّ الله تبارك وتعالى سيجعل نسلي منها، و سيجعل من نسلها أئمة و يجعلهم خلفاءه في أرضه بعد انقضاء وحيه.

فلم تنزل خديجة على ذلك إلى أن حضرت ولادتها، فوجهت إلى نساء قريش و بني هاشم أن تعالين لتلين مني ما تلي النساء، فأرسلن إليها: أنت عصيتنا و لم تقبلي قولنا و تزوجت محمداً صلى الله عليه وآله يتيم أبي طالب فقيراً لا مال له، فلسنا نجى و لانلي من أمرك شيئاً، فإغتمت خديجة لذلك .

فبينما هي كذلك، إذ دخل عليها أربع نسوة سمر طوال كأنهن من نساء بني هاشم، ففزعت منهنّ لما رأتهنّ، فقالت إحداهنّ: «لاتحزني يا خديجة، فإننا رسل ربك إليك و نحن أخواتك: أنا سارة، و هذه آسية بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة، و هذه مريم بنت عمران، و هذه كلثوم<sup>۱</sup> أخت موسى بن عمران، بعثنا الله إليك لنلي منك ما تلي النساء.» فجلست واحدة عن يمينها و أخرى عن يسارها و الثالثة بين يديها و الرابعة من خلفها، فوضعت فاطمة طاهرة مطهرة، فلما سقطت إلى الأرض أشرق منها النور حتى دخل بيوتات مكة، و لم يبق في شرق الأرض و لا في غربها موضع إلا أشرق في ذلك النور .

و دخل عشر من الحور العين كلّ واحدة منهنّ معها طست من الجنة و إبريق من الجنة، و في الإبريق ماء من الكوثر، فتناولتها المرأة التي كانت بين يديها، فغسلتها بماء الكوثر، و أخرجت خرقتين بيضاوتين أشدّ بياضاً من اللبن و أطيب ريحاً من المسك و العنبر، فلثمتها بواحدة، و قنعتها بالثانية، ثم استنطقتها فنطقت فاطمة بالشهادتين و قالت: «أشهد أن لا إله إلا الله، و أشهد أن أبي رسول الله صلى الله عليه وآله سيّد الأنبياء، و أن بعلي سيّد الأوصياء، و ولدي سادة الأسباط.» ثم سلّمت عليهنّ و سمّت كلّ واحدة منهنّ باسمها. و أقبلن يضحكن



إليها، و تابشرت الحور العين، و بشر أهل السماء بعضهم بعضاً بولادة فاطمة، و حدث في السماء نور زاهر لم تره الملائكة قبل ذلك.

و قالت النسوة: «خذيها يا خديجة، طاهرة مطهرة زكية ميمونة، بورك فيها و في نسلها». فتناولتها فرحة مستبشرة و ألقمتها ثديها فدرّ عليها. فكانت فاطمة تنمي في اليوم كما ينمي الصبي في الشهر و تنمي في الشهر كما تنمي<sup>١</sup> الصبي في السنة.<sup>٢</sup>

مفضل گفتم: به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: ولادت فاطمه علیها السلام چگونه بوده است؟ فرمود: آری، چون خدیجه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، زنهای مکّه از او دوری کردند و نزد او نمی رفتند و به او سلام نمی کردند و نمی گذاردند که زنی نزد او رود، پس خدیجه بدین جهت به تنهایی افتاد، و جزع<sup>٣</sup> و غم او برای ترس از آزار رساندن قریش به پیغمبر بود تا وقتی که به فاطمه حامل شد. و او در شکم مادر با وی سخن می گفت و او را به صبر و شکیبایی امر می فرمود، و خدیجه حدیث کردن او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفی می داشت. [ روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد پس شنید که آن حضرت با فاطمه سخن می گوید، ] فرمود: ای خدیجه! با کی سخن می گویی؟

عرض کرد: جنینی که در شکم دارم با من حدیث می کند و انیس من است. فرمود: ای خدیجه، اینک جبرئیل حاضر است و مرا بشارت می دهد که همانا او دختری است پاکیزه و فرخنده که زود باشد خدای تعالی نسل مرا از او قرار دهد و از نسل او امام هایی به وجود آورد و پس از انقضای وحی از جانب او، آنها را خلیفه خود در روی زمین قرار دهد.

پس خدیجه همیشه با طفلی که در شکم او بود انس داشت تا هنگامی که آثار ولادت او

١. نسخه بدل در هر سه مورد «تنمو» است. (مؤلف)

٢. امالی: ص ٦٩٠؛ دلائل الامامة: ص ٧٧؛ خرافع و جرائع: ج ٢، ص ٥٢٤؛ بحار الانوار: ج ١٦ ص ٨٠.

٣. جزع: ناشکیبایی، بی تابی.

ظاهر شد. پس کسی را به نزد زنان قریش و بنی هاشم فرستاد که به نزد من بیاید و در این وقت مرا یاری کنید، هم چنانی که زنان در چنین وقتی یک‌دیگر را یاری می‌کنند. برای او جواب فرستادند که: چون تو نافرمانی ما کردی و گفته ما را نشنیدی و به محمد، یتیم ابوطالب که فقیر و بی‌مال است شوهر کردی، ما به نزد تو نمی‌آییم و با تو همراهی نمی‌کنیم.

پس خدیجه از جواب ایشان غمناک و اندوهگین شد که ناگاه چهار زن بلند قامت گندم‌گون، شبیه زن‌های بنی‌هاشم بر او وارد شدند. خدیجه از ورود و دیدن ایشان ترسید، پس یکی از ایشان گفت: ای خدیجه محزون مباش، ما فرستاده‌های پروردگارت به سوی توایم، و ما خواهرهای تو هستیم: من ساره هستم و این آسیه دختر مزاحم [دوست تو در بهشت]، و این مریم دختر عمران، و این کلثوم خواهر موسی بن عمران است. خدا ما را به سوی تو فرستاده تا تو را یاری کنیم آن‌گونه که زنان، زنان را یاری می‌کنند.

پس یکی از آنها به طرف راست خدیجه و یکی به طرف چپ او و دیگری روبه‌روی او و دیگری در پشت سر او نشستند، در آن حال فاطمه علیها السلام در حالی که پاک و پاکیزه بود متولد شد. چون روی زمین قرار گرفت چنان نوری از او تابید که به تمام خانه‌ها [ی مکه] داخل شد و در مشرق و مغرب زمین جایی نماند مگر این‌که همه را روشن کرد و در آنجا تابید. در آن حال ده نفر حور العین وارد شدند که در دست هریک از آنها طشت و ابرق بهشتی بود که در آن ابرق‌ها آب کوثر بود و آن زنی که روبه‌روی خدیجه نشسته بود او را در آغوش گرفت، پس زهرا علیها السلام را به آب کوثر شست و شو داد و دو جامه سفید بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوش‌بوتر بود، زهرا را به یکی از آنها پیچید و دیگری را مقنعه‌ای قرار داد، پس او را استنطاق<sup>۱</sup> نمود، پس فاطمه به شهادتین لب‌گشود و گفت: شهادت می‌دهم خدایی جز الله نیست، و پدرم، رسول خدا آقای همه انبیا است و شوهرم آقای تمامت اوصیا، و فرزندانم آقایان همه سبط‌ها. پس بر هر یک از آن زن‌ها سلام

۱. استنطاق: سخن گفتن کسی را خواستار شدن.

کرد و نام هریک از آنها را بر زبان جاری کرد، و زنان به روی او خندید، و حورالعین به هم بشارت دادند و اهل آسمان یکدیگر را به ولادت آن بی‌بی معظمه مژده دادند. و در آسمان نوری [درخشنده] ظاهر شد که [ملانکه] پیش از این هرگز آن را ندیده بودند. و زن‌ها به خدیجه گفتند: این مولود را بگیر ای خدیجه، در حالی که پاک و پاکیزه و فرخنده و مبارک است او و نسل او.

پس خدیجه او را گرفت در حالی که خوش حال بود و پستان در دهان او گذارد، شیر جاری شد. و فاطمه در هر روزی به قدر یک ماه که بچه‌های دیگر نم‌می‌کنند نم‌می‌کرد و در هر ماهی به قدر یک سال که اطفال دیگر نم‌کنند.

**چند نکته در فضیلت حضرت زهرا از این حدیث شریف استفاده می‌شود:**

**اول:** سخن گفتن حضرت زهرا علیها السلام در شکم مادر پیش از آن‌که از مادر متولد

شود.

**دوم:** عالم بودن آن درّه دریای عصمت در شکم مادر، به این دلیل که مادر خود را در برابر صدمات و زخم زبان‌ها و شماتت‌ها و آزارهای زنان قریش، به صبر امر می‌نمودند و در مورد اتفاقاتی که از زمان ازدواج مادر با پدر بزرگوارش رخ داده بود، به او دلداری می‌داد.

**سوم:** در رحم مادر متخلق به اخلاق الله بوده و هم‌چنان‌که ذات اقدس کبریایی به حکم کریمه: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَرْشِ مِنَ الرُّسُلِ﴾<sup>۱</sup> پدر بزرگوارش را به صبر امر فرموده، این ولیّه الله هم مادر بزرگوار خود را به صبر امر فرمود.

**چهارم:** پیش از این‌که آن بی‌بی معظمه از مادر متولد شود، جبرئیل پدر بزرگوارش را بشارت داده و خبردار نموده که او نسل پاک و پاکیزه و میمون است، و وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز به خدیجه بشارت و خبر داده.

**پنجم:** هم‌چنین جبرئیل از جانب خدا به پدر بزرگوارش خبر داده که نسل پیغمبر از این دختر قرار داده می‌شود و از غیر او نسلی برای پیغمبر نخواهد بود.

**ششم:** خدای تعالی امامت را در نسل این دختر قرار می‌دهد، چنان‌چه یازده امام از نسل این بضعة زکیه بوجود آمده.

**هفتم:** چهار نفر زن‌های نامی - که به نص خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین زنان این جهان هستند - برای یاری و مددکاری خدیجه هنگام وضع حمل آن مکرمه، از بهشت به زمین فرستاده شدند تا به خدمت‌گزاری و قابله‌گری او قیام نمایند، و آن چهار زن: یکی ساره، زوجه ابراهیم خلیل الرحمن، و دوم: آسیه، زن فرعون، و سوم: مریم، دختر عمران، و چهارم: صفورا، دختر شعیب پیغمبر یا کلثوم، خواهر موسی بن عمران بوده.

**هشتم:** فاطمه طاهر و مطهر از مادر متولد شده و آلوده به هیچ‌گونه پلیدی نبوده.

**نهم:** چون از مادر بر زمین قرار گرفت، چنان نوری از او ساطع شد که در تمام خانه‌های مکه تابید.

**دهم:** در مشرق و مغرب زمین جایی نمانده که نور آن خاتون قیامت در آن جا نتابیده باشد.

**یازدهم:** در زمانی که از مادر تولد یافت، ده تن از حور العین بهشتی به زمین آمده و در آن جا حاضر شدند که در دست هریک از آنها طشت و ابریقی بوده و همه ابریق‌ها از آب کوثر پر بوده و آنها را به دست زنی که در مقابل خدیجه نشسته بوده دادند.

**دوازدهم:** پس از ولادت آن معظمه، برای مزید شرافت - هر چند طاهره و مطهره بود - آن زن‌ها او را به آب کوثر شست و شو و غسل دادند.

سیزدهم: لفاف و مقنعه مخصوص از بهشت برای او آورده و بر او پیچیده و پوشانیدند.

چهاردهم: در ابتدای تولد به معارف حقّه تکلم کرد، و اوّل به یکتایی و یگانگی خدا شهادت داد و پس از آن به رسالت پدر بزرگوارش، و اقرار نمود که پدر بزرگوارش آقای تمام پیغمبران است. و سپس شهادت به این که شوهرش آقای همه اوصیا است و فرزندانش آقایان همه سبطهای پیغمبرانند. و اینها نیز دلیل عالم بودن آن صدیقه طاهره به همه انبیا و اوصیا و سبطهای ایشان است.

پانزدهم: آن بزرگوار با چهار زن نام برده در همان حین تولد سخن گفت. شانزدهم: او به هر یک از آن چهار زن به تحیت اسلام، سلام کرد و تحیت گفت، و نام هر یک را به زبان آورد.

هفدهم: حور العین هم دیگر را به ولادت آن حضرت بشارت دادند. هجدهم: اهل آسمانها یک دیگر را به ولادت آن سیده دنیا و آخرت بشارت دادند.

نوزدهم: هنگام ولادت آن حضرت نوری در آسمان ظاهر شد که ملائکه پیش از ولادتش ندیده بودند.

بیستم: آن حضرت در هر روز به اندازه رشد یک ماه سایر بچه‌ها، و در هر ماهی به اندازه یک سال بچه‌های دیگر رشد و نمو کرد.

مؤلف گوید: مراد از نموّ و رشد کردن، رشد و نموّ جسمی نیست، بلکه مراد رشد عقلی و روحی است.

## فصل پنجم

### نام‌ها، کنیه‌ها و لقب‌های فاطمه علیها السلام

همانا برای این نوریه سماویّه و مثل اعلای الهیّه، در کتب اخبار و احادیث و آثار، نام‌های متعدّد و کنیه‌ها و لقب‌های بسیار ذکر شده که هریک از آنها نکات، اسرار و حقایقی را در بر دارد که دلیل‌هایی بر عظمت شأن و علو مقام آن بضعه زکیّه احمدیه علیها السلام است، که در این فصل به قدر میسور، مختصری از مفصل آن، در ضمن سه مبحث ذکر می‌شود.

## مبحث اول

### نام‌هایی که برای آن حضرت ذکر شده

شیخ صدوق، ابن بابویه علیه السلام در کتاب امالی و کتاب علل الشرایع از ابن متوکل از سعد آبادی از برقی از حضرت عبدالعظیم حسنی از حسن بن عبدالله بن یونس از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت:

قال أبو عبدالله علیه السلام: لفاطمة علیها السلام تسعة أسماء عند الله عزّ وجلّ: فاطمة و الصدیقة و المباركة و الطاهرة و الزکیة و الراضیة و المرضیة و المحدثة و

الزهراء<sup>۱</sup>.

ابو عبدالله علیه السلام فرمود: در نزد خدا برای فاطمه علیها السلام ثَمَّ اسم است: فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا.

و در خیر ابی جعفر قمی چنانکه ابن شهر آشوب در مناقب<sup>۲</sup> نقل کرده هفت نام دیگر اضافه شده: بتول و حصان و حُرّه و سیده و عذراء و حوراء و مریم کبری.

## تحقیق در پیرامون نام‌های مقدسه

## نام اوّل

بدان که اعظم نام‌های آن حضرت علیها السلام لفظ «فاطمه» است، و این نامی است که خدای عزّ و جلّ پیش از آن‌که او در این عالم قدم گذارد به او عطا فرموده و آن را از نام «فاطر» خود مشتق ساخته، چنانچه اخبار این باب در محلّ خود ذکر می‌شود. و در این مقام چنان سزاوار دیدم که پیرامون «اشتقاق» بسط کلام دهم که برای خوانندگان تذکره و تبصره‌ای باشد.

بدان - نور الله قلبك - که اشتقاق بر سه قسم است: صغیر و کبیر و اکبر. و در وجه تقسیم آن به سه قسم چنین گفته شده: فرع یا مشتمل بر حروف اصل است یا نه، و آن‌که مشتمل بر حروف اصل است یا ترتیب حروف اصل در آن لحاظ شده یا نه، پس اگر مشتمل بر حروف اصل باشد و ترتیب نیز در آن ملحوظ باشد، آن را صغیر یا اصغر گویند، مثل: «یضرب» و «ضارب» و «مضروب» و مانند اینها که مشتق از «ضرب» که مصدر است می‌باشند.

۱. امالی: ص ۱۴۸؛ علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۷۸؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۰؛ مسند حضرت عبدالمعظم حسنی علیه السلام، ص ۲۱۶، ح ۸۲.

۲. مناقب: ج ۳، ص ۳۵۶.

و اگر مشتمل بر حروف اصل است، ولی ترتیب حروف در آن لحاظ نشده، آن را کبیر یا صغیر گویند مثل: «جذب» و «جَبَذ»، «حمد» و «مدح»، «گرد» و «رغد» و مانند اینها.

و اگر مشتمل بر هیچ‌یک از این دو نباشد، ولیکن بعضی از حروف اصل در آن لحاظ شده، و در معنا چنان مناسبتی داشته باشد که صلاحیت رجوع معنی به آن باشد، آن را مشتق کبیر یا اکبر گویند، مانند لفظ: «ثلث» و «ثلب»، «قصم» و «فصم»، «خضم» و «هضم»، «حز» و «جز»، «نبح» و «نبح»، «نرح» و «نرف»، «فطم» و «فطم» و مانند اینها.

در این جا محلّ کلام قسم اخیر است و قسم اوّل و دوم از مقصد ما خارج است، زیرا که لفظ «فَطَرَ» به معنای «شَقَّ» و «ابتدأ» و «أنشأ» و امثال اینها آمده است، و «فطم» به معنای «فصل» و «قطع» و «منع» آمده و هر یک مستلزم دیگری هستند. پس می‌گوییم اشتقاق فاطمه از فاطر اشتقاق کبیر یا اکبر است. و این اشاره است به این که حضرت زهرا علیها السلام مظهر صفت فاطریت حق - جلّ و علا - و متأدّب به آداب الله و متخلّق به اخلاق الله می‌باشد. و اگر به اعتبار معنای فاطر به خالق هم بگوییم، باز وجه مناسبتی بین مشتق و مشتق منه ظاهر، و خالی از وجه نباشد؛ چه، آن بضعة احمدیه و دوحه<sup>۱</sup> محمدیه - صلی الله علیهما و آلهما - در مقام اطاعت حضرت احدیت - جلّت عظمته - کار را به جایی رسانید که مثل او مثل حدیده<sup>۲</sup> محماة<sup>۳</sup> و مثل اعلای الهیه گردید و به مقام منبع «عبدی اطعنی حتی أجعلک مثلی إذا قلت لشیء کن فیکون»<sup>۳</sup> رسید، زیرا در مقام فنای فی الله و قیام به امر الله کار را به جایی رسانید

۱. دوحه: درخت بزرگ پر شاخه.

۲. حدیده: محماة: آهن تفته، آهنی سرخ کرده در آتش. (لغت‌نامه دهخدا)

۳. بحارالانوار: ج ۱۰۲، ص ۱۶۵.



که با فقر و عنا، دارای سلطنت و غنا گردید، و به ولایت عظمی رسید که: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۱</sup> خدای تعالی اذن او را اذن خود خوانده، بنابراین آنچه در بعضی از اخبار صادره از مصادر وحی و ترتیل رسیده که در ضمن احادیث آتیه در این کتاب به محلّ خود تذکّر داده خواهد شد.

و آن عصمت کبری این مرتبه عظمی را جز به واسطه از خود گذشتن و از خودی رستن حائز نشده، چنانچه فرموده اند:

العبودية جوهرة كنهها الربوبية، وما فقد في العبودية أصيب في الربوبية، وما خفي من الربوبية وجد في العبودية.<sup>۲</sup>

بنده در چنین حالی سر تا پا مجلای تامّ و تمام صفات جلال و جمال ربوبیت می شود و آنچه که در عبودیت از انانیت از دستش رفته، به جای آن صفت ربوبیت را یافته، و هر چه در ربوبیت از شؤون مختفی بوده، بروز و ظهور آن در عبودیت شده، و چون به این مقام رسید:

كان الله سمعه وبصره ویده ورجله.<sup>۳</sup>

شعر:

زیس بستم خیال تو      تو گشتم پای تا سر من

\*\*\*

روغنی کو شد فدای گُل به گُل      خواه روغن بوی کن خواهی تو گل  
پس به سبب آنچه از آثار و افعال و اقوال که شایسته ربوبیت است از او صادر

۱. بقره (۲): ۲۵۵.

۲. مصباح الشریعه: ص ۵۳۶؛ میزان الحکمه: ج ۳، ص ۱۷۹۸.

۳. این حدیث که از جمله احادیث قدسی می باشد در مصدرش اینگونه آمده است: «فإذا أحببته كنت

سمعه وبصره ویده ورجله ولسانه». بحارالانوار: ج ۵۸، ص ۱۴۹.

شود، تطیبه ماده الكائنات و تتصرّف فیها كيف یشاء بما یشاء كالحدیة المحماة  
تفعل فعل النار.

می‌نشاید پرده مر تحقیق را      قوّه می بشکند ابریق را

### معنای لفظ «فاطمه»

لفظ «فاطمه» مشتق از «فَطَمَ» است به معنای فصل و جدایی، چنانچه مطلق فصل را فطم گویند. و تمام و جوهی که پس از این در اخبار این باب ذکر می‌شود، با این معنی سازگار است. و ایرادی وارد نشود که لفظ، بر خلاف قواعد ظاهری لفظی در اکثر از معنای واحد استعمال شده، زیرا «فاطمه» مشتق از «فطم» است و فِطام طفل از شیر، به معنای فصال است. چنانچه در آیه شریفه است که خدای تعالی فرمود: ﴿وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾<sup>۱</sup>. و گفته شده: فَطَمْتُ الْمُرْضِعَةَ الرُّضِيعَ از باب «ضرب یضرب» یعنی فَصَلْتُهُ عنه، یعنی: زن شیر دهنده طفل شیرخوار را از شیر خوردن جدا کرد و یا بازداشت و منع کرد. و فطم الرجل عن عاداته إذا مُنِعَ عنها، یعنی: مرد از عاداتی که داشت منع شد. و فطمتُ الحَبْلَ، أي: قطعته، یعنی: ریسمان را بریدم. و «فَطَمَ» از باب «نَصَرَ» به معنای «قَطَعَ» و از باب «ضرب» هر دو استعمال شده.

و علّت اختلاف معانی برای این لفظ و اسم شریف در اخباری که روایت شده و بعداً در همین فصل ذکر می‌شود، شاید بر حسب حکمت‌ها و مصلحت‌ها، یا به سبب اختلاف حالات شنوندگان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بوده. و هر معنایی که برای این اسم بیان شده، همگی به فصل باز می‌گردد و یا متفرّع بر معنای آن

است، و در حقیقت برگشت همه آنها به یک معنی است.

## و اما احادیث راجع به وجوه این نام حدیث اول

حدیثی است که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب معانی الأخبار و علل الشرائع به اسناد خود از حضرت صادق عليه السلام روایت نموده و گفته است که آن حضرت فرمود:

أتدري أي شيء تفسير فاطمة؟

قلت: أخبرني يا سيدي.

قال: فطمت من الشر.<sup>۱</sup>

آیا می‌دانی که تفسیر فاطمه چیست؟ عرض کردم: مرا خبر ده ای آقای من.

فرمود: یعنی بریده شده از هر بدی.

## حدیث دوم

و نیز صدوق رحمته الله در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده به اسناد خود از دارم که گفت:

حدثنا علي بن موسى الرضا و محمد بن علي، قالوا: سمعنا المأمون يحدث عن

الرشيد، عن المهدي، عن المنصور، عن أبيه، عن جدّه، قال:

قال ابن عباس لمعاوية: أتدري لم سميت فاطمة «فاطمة»؟

قال: لا.

۱. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۷۸؛ مناقب: ج ۳، ص ۳۳۰؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۶. این روایت را در معانی الأخبار نیافتیم و مصادر دیگر نیز آن را از معانی الأخبار ذکر نکرده بودند.

قال: لَأَتَّهَا فَطْمَت هِي وَ شِيعَتِهَا مِنَ النَّارِ؛ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهُ <sup>۱</sup>.  
 حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا و محمد بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ که فرمودند: از مأمون شنیدم که حدیث می‌کرد از هارون الرشید از مهدی عباسی از منصور دوانیقی از پدرش از جدش که گفت: ابن عباس به معاویه گفت: آیا می‌دانی برای چه فاطمه «فاطمه» نامیده شد؟ گفت: نه. گفت: برای آن‌که او و شیعیان او از آتش بریده شده‌اند؛ شنیدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این را می‌فرمود.

### حدیث سوم

نیز در کتاب عیون روایت کرده به سه سند از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدران خود از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود:

إِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مِنْ أَحْبَبِهَا مِنَ النَّارِ <sup>۲</sup>.  
 من دخترم را فاطمه نام گذاردم، برای این‌که خدای عز و جل او را و کسانی را که او را دوست بدارند از آتش بازداشته است.

### حدیث چهارم

و نیز در علل الشرایع به اسناد خود از عبدالله بن حسن بن حسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کرده که گفت: ابوالحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ به من گفت:  
 لم سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ «فَاطِمَةَ»؟  
 قلت: فَرَقًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَسْمَاءِ.  
 قال: إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ الْأَسْمَاءِ، وَ لَكِنَّ الْأَسْمَاءَ الَّتِي سَمَّيْتُ بِهِ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ

۱. عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: ج ۲، ص ۷۲؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲.

۲. عیون اخبار الرضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲.

تعالی علم ما كان قبل كونه، فعلم أن رسول الله ﷺ يتزوج في الأحياء و هم يطعمون في وراثة هذا الأمر من قبله. فلما ولدت فاطمة سَمَّاهَا اللهُ تعالی فاطمة لما أخرج منها و جعل في ولدها، ففطمهم<sup>۱</sup> عَمَّا طمعوا. فبهذا سَمَّيت فاطمة «فاطمة»، لِأَنَّهَا فَطَمْتُ طمعهم. و معنى فطمت قطعت.<sup>۲</sup>

برای چه فاطمه «فاطمه» نامیده شد؟ گفتیم: تا فرق باشد میان او و میان اسم‌ها. فرمود: این هم از همان اسما است ولیکن نام‌هایی که به آنها نام گذارده شده است؛ خدای تبارک و تعالی آن‌چه را بوده، پیش از هست شدنش می‌دانست، پس خدا می‌دانست که رسول خدا ﷺ از قبیله‌هایی زن خواهد گرفت و ایشان در وارث شدن این امر از جانب او طمع می‌کنند، لذا چون فاطمه متولد شد، خدا او را «فاطمه» نامید به خاطر آن‌چه که از او بیرون می‌آورد و در فرزندان او قرار می‌دهد، پس طمع ایشان را از آن‌چه در آن طمع کرده‌اند می‌برد، (یعنی خلافت و امامت را)، برای همین فاطمه «فاطمه» نامیده شد، زیرا که او طمع آنها را قطع کرد. و «فَطَمْتُ» به معنای «قَطَعْتُ» است، یعنی برید.

### حدیث پنجم

و نیز در علل الشرایع به سند متصل از یزید بن عبدالمملک از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود:

لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةَ ع أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَلِكٍ فَيَنْطَلِقُ<sup>۳</sup> بِه لِسَانِ مُحَمَّدٍ ع فَسَمَّاهَا «فَاطِمَةَ»، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُكَ عَنِ الطَّمْثِ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع: وَ اللهُ لَقَدْ فَطَمَهَا اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْثِ

۱. «فقطمهم» - خ.ل. (مؤلف)

۲. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۷۸؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۳.

۳. «فأنطق» - خ.ل. (مؤلف)

### في الميثاق<sup>۱</sup>.

چون فاطمه علیها السلام متولد شد، خداوند - عز و جل - به فرشته‌ای وحی فرستاد، پس زیان محمد صلی الله علیه و آله را به آن وحی جاری کرد (یا به سخن درآورد) و او را «فاطمه» نام گذارد. پس از آن فرمود: تو را منقطع کردم به سبب علم (یعنی از سایر زن‌ها) و از حائض شدن بازداشتم.

پس حضرت باقر علیه السلام فرمود: سوگند به ذات خدا که هر آینه خدای تبارک و تعالی او را در عالم ميثاق به سبب علم منقطع ساخت و از حائض شدن بازداشت.

علامه مجلسی رحمته الله نیز در بحار از کتاب مصباح الانوار مانند همین حدیث را نقل فرموده است.

### حدیث ششم

نیز در کتاب علل الشرایع و در بحار از مصباح الانوار به سند خودشان از حضرت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین از پدرش علیه السلام روایت کرده‌اند که:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يا فاطمة، أتدرين لم سميت «فاطمة»؟

فقال علي عليه السلام: لم سميت «فاطمة»؟

قال: لأنها فطمت هي و شيعتها من النار.<sup>۲</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، آیا می‌دانی که برای چه تو را «فاطمه» نام گذاردند؟ پس علی علیه السلام عرض کرد: چرا «فاطمه» نامیده شده است؟ فرمود: برای این‌که او و شیعیانش از آتش جدا شده‌اند.

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۶۰؛ علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۳.

۲. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۴.

### حدیث هفتم

در بحار الانوار از امالی شیخ طوسی به سند متصل از حضرت ابی الحسن ثالث از

پدرش از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

إِنَّمَا سَمَّيْتُ ابْنَتِي «فَاطِمَةَ» لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ.<sup>۱</sup>

جز این نیست که دخترم را «فاطمه» نامیدم برای این که خدای عز و جل او و دوستان او را از آتش جدا می کند.

### حدیث هشتم

در علل الشرائع به سند متصل از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده که گفت:

سمعت عن أبي جعفر عليه السلام يقول: لفاطمة وقفه على باب جهنم، فإذا كان يوم القيامة كتب بين عيني كل رجل مؤمن أو كافر؛ فيؤمر بمحب قد كثر ذنوبه إلى النار، فتقرأ فاطمة بين عينيه محباً، فتقول: إلهي و سيدي، سميتني «فاطمة» و فطمت بي من تولاني و تولاني من النار. و وعدك الحق و أنت لا تخلف الميعاد.

فيقول الله عز و جل: صدقت يا فاطمة، إنني سميتك «فاطمة» و فطمت بك من أحبك و تولاك و أحب ذريتك و تولاهم من النار، و وعدي الحق و لأخلف الميعاد. إنما أمرت بذا عبدي إلى النار لتشفعي فيه، فأشعك و لتبينن ملائكتي و أنبيائي و رسلي و أهل الموقف موقفك مني و مكانك عندي، فمن قرأت بين عينيه مؤمناً فخذني بيده و أدخله الجنة.<sup>۲</sup>

از ابی جعفر عليه السلام شنیدم که می فرمود: برای فاطمه توفقی است بر در جهنم، چون روز

۱. امالی طوسی: ص ۲۹۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲.

۲. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۴.

قیامت شود میان دو چشم هر مردی نوشته می‌شود که مؤمن است یا کافر، پس فرمان می‌دهند که دوستداری که گناهانش زیاد شده به آتش برند، پس فاطمه میان دو چشم او را می‌خواند که دوست دارنده است، آن‌گاه فاطمه می‌گوید: خدای من و آقای من، مرا فاطمه نامیدی و کسانی را که مرا و ذریهٔ مرا دوست دارند به سبب من از آتش جداگردانیدی و منع کردی، و وعدهٔ تو ثابت و حق است و تو خلف وعده نمی‌کنی.

پس خدای عز و جل می‌فرماید: راست گفتی ای فاطمه، من تو را «فاطمه» نام گذاردم و کسانی را که تو و ذریهٔ تو را دوست می‌دارند، به سبب تو از آتش جدا کردم، و وعدهٔ من ثابت و حق است و خلف وعده نمی‌کنم. غیر از این نیست که من به این سبب امر کردم بندهٔ خود را به سوی آتش تا تو در حق او شفاعت کنی، و من تو را شفیع قرار دهم و موقف تو را از من و جایگاه تو را در نزد خودم برای فرشتگان من و پیغمبران من و فرستادگان من و اهل موقف ظاهر کنی، پس هرکه را در میان دو چشمش بخوانی که مؤمن است دستش را بگیر و او را داخل بهشت کن.

### تحقیق در بیان نکات و توجیهاات احادیث مذکور

پیرامون هشت حدیث گذشته راجع به علل نامیده شدن صدیقهٔ طاهره علیها السلام نکاتی در نظر گرفته شده که ذکر آنها خالی از فایده نیست.

#### وجه اول

آن‌که ممکن است در جملهٔ فرمودهٔ حضرت صادق علیه السلام: «فطمت من الشر»، لفظ «فطم» از افعال لازم باشد بمعنی «فَصَلَ»، و الف و لام «الشر» برای استغراق یا جنس هر کدام گرفته شود اشکالی ندارد. و این خود علاوه بر دلایلی که پس از این گفته می‌شود نیز، دلیل بر عصمت کلیهٔ آن بزرگوار است. بنابراین معنی حدیث چنین می‌شود: «جدا شده از هرگونه شر».

چنان‌چه علامهٔ مجلسی رحمته الله نیز آن را از افعال لازم گرفته و مشتق دانسته از: أفطم



الطفل إذا حان زمان فطمه عن الرضاع، و جملة حديث: «فطمتك بالعلم» را چنین معنی کرده و گفته یعنی: أَرْضَعْتِكَ بِالْعِلْمِ حَتَّى اسْتَغْنَيْتِ وَفَطَمْتُ.<sup>۱</sup> و چون برای تحقق فصل چهار چیز لازم است: یکی فاصل، یکی مفصول، دیگری مفصول عنه و دیگری مفصول به، پس در این مقام هم می‌گوییم: فاصل، ذات اقدس احدیت - جَلَّتْ عَظْمَتُهُ - است؛ - چنانچه از نصّ آیه شریف تطهیر این معنی ظاهر است - و مفصول، وجود مبارک صَدِيقَةُ طَاهِرَةٍ، و مفصول عنه، هرگونه شرّ و بدی یا حقیقت و ماهیت آن، و مفصول به، روح قدسی است که در وجود محترم آن معصومه معظمّه علیها السلام بوده که آن سبب بریده شدن آن حضرت از هرگونه شرّ و بدی بوده. این مطلب را به گونه گسترده‌تر - ان شاء الله تعالی - پس از این شرح خواهیم داد.

### وجه دوم

نیز ممکن است گفته شود که لفظ «فطم» متعدی است و «فاطمه» به معنای فاصله است، یعنی فصلت نفسها عن الشرّ، یعنی نفس خود را از هرگونه شرّ و بدی برید، و به این تقریب می‌گوییم: فاصل، خود وجود مبارک فاطمه است و مفصول، نفس قدسیه آن حضرت، و مفصول عنه، هرگونه شرّ و بدی، و مفصول به، استعداد اصلی و اقتضای ذاتی آن معظمّه علیها السلام است. پس آن بزرگوار در همه حال از هرگونه شرّی بریده شده است و بنابراین معنی، احتیاجی به جعل فاعل ندارد و نظایر آن در محاورات اهل فن بسیار است، چنانچه از مکتوم به کاتم، و از معمور به عامر، و از أعجاز نخل مخویّه به خاویّه، و از عیشة مرضیه به راضیه و امثال اینها. بنابراین تقریب نیز، بریده شدن آن معصومه از هرگونه شرّی دلیل عصمت او

است .

و اما از حدیث دوم، سوم، ششم، هفتم و هشتم که در وجوه تسمیه آن حضرت به فاطمه ذکر شد و در خبر تفاحیه نبویه که پیش‌تر از آنها سبق ذکر یافت، استفاده می‌شود که وجه تسمیه آن دوحه نبویه به فاطمه، آن است که در روز قیامت، خود و شیعیان و ذریه و دوستان ایشان و دوستان دوستان ایشان از آتش جهنم رها می‌شوند .

### وجه سوم

از وجوه تسمیه آن نوریه سماویه به فاطمه؛ بنا بر آن‌چه از حدیث چهارم ظاهر است، آن است که بازدارنده و قطع‌کننده طمع دشمنان خود از وراثت و خلافت نبویه عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌باشد .

و از این حدیث شریف نیز نکاتی استفاده می‌شود از آن جمله :

**نکته اول:** خداوند عالم آن عصمت کبری را فاطمه نامیده به سبب آن‌چه در علم او بوده که رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ از طوایفی از عرب زن خواهد گرفت، و آنها به طمع وراثت و خلافت به آن حضرت دختر می‌دهند . چون خدا فاطمه را به آن حضرت عنایت فرمود، طمع آنها بریده شد و خدا خلافت و وراثت را در اولاد فاطمه قرار داد .

**نکته دوم:** از عبارت: «لَمَّا أَخْرَجَ مِنْهَا وَجَعَلَ فِي وَلَدِهَا» استنباط می‌شود که امر خلافت و نصب آن از جانب خدا است نه با مردمان، چنان‌چه خدای تعالی فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۱</sup> و نیز درباره ابراهیم فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

۱ و دربارهٔ داود عليه السلام هم فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>.

**نکته سوم:** اگر چه قبل از ولادت آن بی بی معظمه زنانی چند فاطمه نام داشته اند، ولی آنها را کسانشان به این نام نامیده بودند، اما آن حضرت را خدا به این نام نامیده؛ برای بیرون کردن وراثت رسالت از طوایفی که به آن طمع داشتند و قرار دادن در اولاد فاطمه عليها السلام.

### وجه چهارم و پنجم

از وجوه تسمیه آن حضرت به فاطمه؛ بنا بر آنچه از ظاهر حدیث استفاده می شود، آن بزرگوار به سبب علم و دانش از دیگران ممتاز گشته، و از طمٹ بریده شده است.

علامه مجلسی رحمته الله در توجیه عبارت «فطمتك بالعلم» بیانی دارد:

«فطمتك بالعلم» أي: أَرْضَعْتِكِ بِالْعِلْمِ حَتَّى اسْتَغْنَيْتِ وَفَطَمْتِ؛ یعنی: تو را به

علم شیر دادم تا این که بی نیاز شدی و بازگرفته شدی.

و وجه دیگر گفته: قَطَعْتِكِ عَنِ الْجَهْلِ بِالْعِلْمِ؛ یعنی: به سبب علم تو را از جهل

بریدم.

وجه دیگر: جَعَلْتِ فِطَامَكَ مِنَ اللَّبَنِ [مَقْرُونًا] بِالْعِلْمِ، کنایه عن کونها فی بدو

فطرتها عالمة بالعلوم الربانیة؛ یعنی: باز داشته شدن تو از شیر را به سبب علم قرار

دادم، کنایه از این که در ابتدای خلقت، عالم به علوم ربانیّه بوده است.

پس از بیان این سه وجه فرموده آنچه را که مضمونش این است: بنا بر

تقادیری که گفته شد، فاعل به معنای مفعول است، مانند دافق که به معنای مدفوق

۱. بقره (۲): ۳۰.

۲. ص (۳۸): ۶.

است .

وجه دیگر: «فطمت» را به صیغۀ تفعیل احتمال داده ، یعنی: جعلتک قاطعة الناس من الجهل ؛ یعنی: تو را جداکنندهٔ مردمان از نادانی قرار دادم . یا به این معنی باشد: لَمَّا فطمها من الجهل فهي تפטّم الناس منه ؛ یعنی: هنگامی که او را از نادانی جدا ساخت، پس او هم مردم را از آن جدا می‌سازد .

و پس از بیان این دو وجه فرموده: و جاری نمودن این دو وجه در قول او: «فطمتک من الطمّث» مشکل است مگر به تکلف به این‌که «طمث» کنایه از اخلاق و افعال ذمیمه قرار گیرد .

یا [بنا بر توجیه سوم] گفته شود: لَمَّا فطمتک من الأدناس الروحانیة و الجسمانیة فأنّت تפטّم الناس عن الأدناس المعنویة ؛ یعنی: هنگامی که تو را از چرک‌ها و پلیدی‌های روحانی و جسمانی جدا ساختم ، پس تو هم مردمان را از چرک‌ها و پلیدی‌های معنوی جدا می‌سازی<sup>۱</sup> .

#### در بیان اعراب کلمۀ «فاطمه»

هرگاه فاطمه بدون الف و لام باشد ، چون به سبب علمیت و تأنیث ، غیر منصرف است ، در حالت نصب و جرّ به فتحه خوانده می‌شود ، چنان‌چه نحویین گفته‌اند ، و از جمله ابن مالک که در الفیه گفته است: «و جرّ بالفتحه ما لاینصرف» ، و اما اگر دارای الف و لام باشد یا به اسم دیگری اضافه شده باشد ، در حالت جرّ به کسره خوانده می‌شود . و اما اگر اسم و لقب با هم باشند ، اگر لقب مفرد است و اسم هم مفرد ، فاطمه که به لقب اضافه شود ، مانند «فاطمه الزهراء» نیز ، در حالت جرّ به کسر باید خواند ، زیرا مسلم است که «زهراء» لقب است نه صفت ، و اما اگر لقب

جمله باشد، مانند «فاطمه سَيِّدَةُ النِّسَاءِ» این جا در حالت جَرِّ به فتح خوانده می شود.

## نام دوم

نام دوم آن حضرت «صَدِّيقَه» است، یعنی بسیار راست گو و همیشه راست گو، و تصدیق کننده هر آن چه که حق و ثابت است و عادتاً در گفتار جز راست گویی ندارد و ملازم با شکرگزاری و ملازم با شرافت همیشگی است. و خداوند متعال از همین جهت، مریم مادر عیسی عَلَيْهَا السَّلَامُ را در کلام خود «صَدِّيقَه» نامیده و فرموده است: ﴿وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾<sup>۱</sup> یعنی: او مانند سایر زنانی است که با راست گویی ملازمند و جمیع پیغمبران و آن چه که از جانب خدا آورده اند را تصدیق کرده اند. و در حدیث وارد شده که:

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ صَدِّيقَةٌ لَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهَا إِلَّا الصِّدِّيقُ.<sup>۲</sup>

و مراد از صَدِّيق در این حدیث و احادیث بسیار دیگری که وارد شده، حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و آن حضرت صَدِّيقِ اعْظَمِ نامیده شده، و در تفسیر آیه مبارکه: ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>۳</sup> در مجمع البحرین از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که فرمود: یعنی:

کونوا مع آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.<sup>۴</sup>

۱. مانند (۵): ۷۵.

۲. کافی: ج ۳، ص ۱۵۹؛ بحار الانوار: ج ۱۴، ص ۱۹۷، «فاطمه صدیقه ای است که نمی شود او را غیر از صدیق غسل دهد».

۳. توبه (۹): ۱۱۹.

۴. مجمع البحرین: ج ۲، ص ۵۹۵.

و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: صادقین ائمه علیهم السلام هستند.<sup>۱</sup> پس بدون تردید، صدیقه طاهره علیها السلام هم از صادقین است، و ایشان کسانی هستند که در دین خدا، در گفتار و کردار به تمام معنی ثابت و صادقند. صدق نقطه مقابل کذب است و صدیق مبالغه در راست‌گویی است.

### نام سوم

نام سوم آن حضرت «مبارکه» است و آن مشتق از برکت به معنی نفع زیاد است. و آن حضرت مبارکه نامیده شده و بدان مدح شده. چنان نفعی که هر که او را دست‌آویز خود قرار دهد و دست توصل به دامان او زند، در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد و نفع بسیار خواهد برد و خیر کثیر شامل حال او می‌شود. و دیگر آن‌که خدای تعالی ربوبیت خود را به سبب او اظهار فرموده، چنان‌چه در تفسیر آیه مبارکه: ﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾<sup>۲</sup> چنین گفته شده که مراد از من فی النار، ابراهیم خلیل علیه السلام است. و چنین معنی شده که من فی النار یعنی: فی مکان النار. و من حولها یعنی: و من حول مکانها، که مراد بقعه مبارکه است. و مراد از برکت حدوث امر دینی است که به وسیله انبیا در آن مکان و اطراف آن ظاهر شده، هم‌چنین بروز و ظهور تمامیت دین خدا به برکت وجود مبارک صدیقه طاهره علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شده و تا قیام قیامت به وسیله اولاد طیبین و طاهرین او که حجج بالغه احدث و امنای وحی خدا و معادن علم او و مظاهر صفات جلال و جمال اویند به منتهی مرتبه کمال ظاهر خواهد شد. و همه این برکات در اثر وجود

۱. همان.

۲. نمل (۲۷): ۸.

باهر الجود آن بی بی معظمه علیها السلام می باشد.<sup>۱</sup>

### نام چهارم

نام چهارم آن حضرت «زکّیه» است، یعنی پاکیزه از خباثت نفس، کینه، بخل، حسد و هر گونه پلیدی ظاهری و باطنی. گفته شده: زَكِيٌّ عَمَلُهُ أَي: طَهَّرَ عَمَلُهُ وَ قَرَّهَ ؛ یعنی: عمل او و وقار و سنگینی او پاک و پاکیزه شد، و قول خدای تعالی که فرموده: ﴿غُلَامًا زَكِيًّا﴾<sup>۲</sup> أَي: طاهراً من الذنوب ؛ یعنی زکی به معنای پاک و پاکیزه از گناهان است. و گفته شده: یعنی تام و تمام در کارهای خیر، و قول خدای تعالی: ﴿أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً﴾<sup>۳</sup> یعنی: «طاهرة لم تجن ما يوجب قتلها»<sup>۴</sup> یعنی پاک و پاکیزه ای که جنایتی نکرده که کشتن او واجب باشد. و «زکّیه» به معنای پاکیزه از محبت دنیا و شرک و کلیّۀ اخلاق ذمیمه و شرّ شکم و بدگویی و حبّ جاه و تکبر و عجب نیز آمده است، و حضرت زهرا علیها السلام به تمام معنی منزّه از همه آنها می باشد.

### نام پنجم

نام پنجم آن بزرگوار «طاهره» است، یعنی ذاتاً پاک و پاکیزه؛ این که کسی نتواند او را مس کند، جز کسی که ذات او پاک و پاکیزه باشد. و در این راستا است حدیث شریفی که فرموده اند:

۱. تفسیر اثنا عشری: ج ۱۰، ص ۱۳؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الفرائب: ج ۹، ص ۵۳۴؛ تفسیر منهج

الصادقین فی الزام المخالفین: ج ۶، ص ۴۶۷.

۲. مریم (۱۹): ۱۹.

۳. کهف (۱۸): ۷۴.

۴. ن. ک: بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۳۷۰.

لولا علی لما كانت لفاطمة كفو؛ من آدم إلى خاتم.<sup>۱</sup>

یعنی: اگر علی علیه السلام نبود، برای فاطمه همسر و جفتی پیدا نمی‌شد، از آدم تا خاتم.

یعنی: احدی لیاقت همسری با آن حضرت را نداشت، چنان‌چه شیخ ابوعلی طبرسی رحمته الله در تفسیر آیه شریفه ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴾<sup>۲</sup> گفته است: «مطهّرة في السماء لا يمسّها إلا الملائكة المطهّرون من الأنجاس»<sup>۳</sup> یعنی: محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ای از جانب خدا است که کتاب‌های با استقامت عادل‌ه‌ای را که هیچ‌گونه کجی ندارد و حق را از باطل واضح می‌کند بخواند، مس نمی‌کند آن را مگر فرشتگان پاک و پاکیزه؛ نیز فاطمه علیها السلام هم کسی جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام لیاقت کفویت او را نداشته. و آن معانی که در نام «زکّیه» گفته شد در نام «طاهره» نیز می‌باشد.

### نام ششم و هفتم

نام ششم و هفتم آن معظّمه «راضیه» و «مرضیه» است. امّا راضیه، یکی از معانی آن قانع است، یعنی قناعت‌کننده به خدا از غیر او، چنان‌چه در مجمع البحرین گفته است: «رضیت بالله ربّاً: قنعت به و لم أطلب معه غیره»<sup>۴</sup> یعنی به خدا

۱. مضمون این روایت به صورت‌های مختلف در کتب زیر آمده است:

الف: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لو لم یخلق الله علی بن ابي طالب، لما كان لفاطمة كفو»  
روضه الواعظین: صص ۱۴۶؛ مناقب: ج ۲، ص ۲۹؛ بحارالانوار: ج ۴۰، ص ۷۷.

ب: عن أبي عبد الله علیه السلام، قال: «لولا أن الله تعالى خلق أمير المؤمنين، لم يكن لفاطمة كفو في وجه الأرض؛ آدم فمن دونه» مناقب: ج ۲، ص ۲۹؛ بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۰۷.

ج: «لو لم یخلق علی ما كان لفاطمة كفو»؛ ینابيع المویده لذوی القربی: ج ۲، ص ۶۷؛ بحارالانوار: ج ۴۰، ص ۷۷؛ الصحیح من السیره: ج ۵، ص ۲۷۲.

۲. بیّنه (۹۸): ۲.

۳. تبیان: ج ۱۰، ص ۳۸۹؛ مجمع البحرین: ج ۳، ص ۶۴۳ به نقل از ابوعلی طبرسی.

۴. مجمع البحرین: ج ۲، ص ۱۸۸.



قناعت کرده‌ام و با او غیر او را نمی‌طلبم. و دیگر آن‌که راضی و راضیه مرد و زنی را گویند که از آن‌چه برایشان مقدر شده خشنماک نشوند و به عمل کم برای خدا قانع نشوند. و نیز زنی را راضیه گویند که اختیار کنندهٔ رضا و خشنودی خدا بر رضا و خشنودی خود باشد. در بعضی از دعاها وارد شده که:

خُذْ لِنَفْسِكَ رِضًا مِنْ نَفْسِي؛ أَي: اجعل نفسي راضية لكل ما يريد عليها منك.<sup>۱</sup>

یعنی: نفس مرا خشنود به هر چیزی که از جانب تو بر آن وارد می‌شود قرار ده.

و راضیه به معنای مرضیه نیز تفسیر شده، چنان‌چه در مجمع البحرین در تفسیر آیه مبارکه: ﴿فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾<sup>۲</sup> آن را مرضیه معنی کرده است.<sup>۳</sup> و اما مرضیه، به این جهت نامیده شده که رضایت او رضایت خداست، هم‌چنان‌که غضب او غضب خداست، و رضایت خدا از او به جهت کمال جدیت او در ستایش و سپاس‌گزاری و قطع شکر نکردن بعد از حصول رضای خدا بوده.

### نام هشتم

نام هشتم آن سیدهٔ زنان دنیا و آخرت «مُحَدَّثَةٌ» است، یعنی کسی که با او سخن

گفته می‌شود، چنان‌چه در مجمع البحرین حدیثی را روایت کرده و گفته است:

في الحديث: «إِنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَدَّثُونَ»<sup>۴</sup> أَي: تَحَدَّثُهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَفِيهِمْ

جبرئيل ﷺ من غير معاينة.<sup>۵</sup>

۱. مفتاح الفلاح: ص ۲۰۵.

۲. حاقه (۶۹): ۲۱.

۳. مجمع البحرین: ج ۲، ص ۱۸۶.

۴. کافی: ج ۱، ص ۳۷۰؛ خرائج و جرائع: ج ۲، ص ۷۸؛ الغدير: ج ۵، ص ۴۸.

۵. مجمع البحرین: ج ۱، ص ۴۶۹.

اوصیای محمد صلى الله عليه وآله محدث هستند. یعنی فرشتگان با ایشان حدیث می‌کنند بدون این‌که

آنها، یعنی فرشتگان را ببینند و جبرئیل هم در میان ایشان است.

و مانند آن است قول امام عليه السلام:

إِنَّ فِي كُلِّ أُمَّةٍ مُحَدِّثِينَ مِنْ غَيْرِ نَبْوَةٍ.<sup>۱</sup>

در هر امتی محدث‌هایی هستند که زیت ندارند و از فرشتگان حدیث می‌شنوند.

و در وصف فاطمه فرموده:

أَيُّهَا الْمُحَدِّثَةُ الْعَلِيلَةُ.<sup>۲</sup>

و احادیث راجع به محدث بودن فاطمه عليها السلام در طوی فصول آینده بیان خواهد

شد، ان شاء الله تعالی.

### نام نهم

نام نهم آن بزرگوار «زهراء» است و آن به معنای نورانی و نور دهنده و شفاف و

درخشنده است. و به چند حدیث در بیا، علت نامیده شدن آن بی‌بی معظمه به

«زهراء» اکتفا می‌شود.

### حدیث اول

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب علل الشرایع به اسناد خود از ابان بن تغلب روایت

کرده که گفت:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يا بن رسول الله، لم سميت الزهراء «زهراء»؟

قال: لأنّها تزهر لأمير المؤمنين عليه السلام في النهار ثلاث مرّات بالنور، كان يزهر

نور وجهها صلاة الغداة والناس في فراشهم، فيدخل بياض ذلك النور إلى

۱. لمعة البيضاء: ص ۲۰۰.

۲. مجمع البحرين: ج ۱، ص ۴۹.

حجراتهم بالمدينة، فتبيضُ حيطانهم فيعجبون من ذلك، فيأتون النبي ﷺ فيسألونه عما رأوا، فيرسلهم إلى منزل فاطمة، فيأتون منزلها فيرونها قاعدة في محرابها تصليّ والنور يسطع من محرابها و من وجهها، فيعلمون أنّ الذي رأوه كان من نور فاطمة عليها السلام.

فإذا انتصف النهار و ترتبت للصلاة، زهر نور وجهها بالصفرة، فتدخل الصفرة في حجرات الناس، فتصفّر ثيابهم وألوانهم، فيأتون النبي ﷺ فيسألونه عما رأوا، فيرسلهم إلى منزل فاطمة عليها السلام فيرونها قائمة في محرابها و قد زهر نور وجهها - صلوات الله عليها و على أبيها و بعلمها و بنيتها - بالصفرة، فيعلمون أنّ الذي رأوا كان من نور وجهها.

فإذا كان آخر النهار و غربت الشمس، احمرّ وجه فاطمة، فأشرق وجهها بالحمرة فرحاً و شكراً لله عزّ و جلّ، فكان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم فتحمرّ حيطانهم، فيعجبون من ذلك و يأتون النبي ﷺ و يسألون عن ذلك، فيرسلهم إلى منزل فاطمة، فيرونها جالسة تسبيح الله و تمجّده، و نور وجهها يزهر بالحمرة، فيعلمون أنّ الذي رأوا كان من نور وجه فاطمة.

فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين عليه السلام و هو يتقلب في وجهها إلى يوم القيامة، في الأنثمة متاً أهل البيت<sup>۲</sup>.

به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: چرا زهراء «زهراء» نامیده شد؟

فرمود: برای آنکه نور او روزی سه مرتبه برای امیرمؤمنان علیه السلام می درخشید: وقت نماز صبح نور روی او می درخشید در حالی که مردمان در فراش خود بودند. سفیدی آن نور در حجره‌های ایشان در مدینه می تابید به نحوی که دیوارهای ایشان سفید می شد و ایشان از

۱. «وتحمرّ» - خ ل. (مؤلف)

۲. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۱.

آن تعجب می‌کردند، پس به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از آن حضرت درباره آن‌چه دیده بودند سؤال می‌کردند، پس آن حضرت ایشان را به خانه فاطمه می‌فرستاد، چون می‌آمدند در منزل آن حضرت، او را می‌دیدند که در محراب خود نشسته، نماز می‌گزارد، در حالتی که آن نور از محراب و روی آن بانو بالا می‌رود، آن‌گاه می‌دانستند که آن نوری که دیده‌اند از نور فاطمه علیها السلام بوده.

و چون نیمه روز می‌شد و آن بی‌بی معظّمه برای نماز مهیّا می‌شد، نور زردی از روی او می‌درخشید که زردی آن در حجره‌های مردمان می‌تابید به نحوی که لباس‌ها و رنگ‌های ایشان زرد می‌شد. خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و درباره آن‌چه که دیده بودند می‌پرسیدند، آن حضرت ایشان را به منزل فاطمه علیها السلام می‌فرستاد، آن بانوی معظّمه را می‌دیدند که در محراب خود ایستاده و نور روی او می‌درخشید - صلوات خدا بر او و بر پدر او و شوهر او و فرزندان او باد -.

و چون آخر روز می‌شد و آفتاب غروب می‌کرد - از روی شادی و سپاس‌گزاری برای خدای عزّوجلّ - رخسار فاطمه سرخ می‌گشت و نور سرخی از روی او تابان می‌شد که سرخی آن نور در حجره‌های آن مردمان می‌تابید و دیوارهای ایشان سرخ می‌شد به نحوی که تعجب می‌کردند و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از آن حضرت می‌پرسیدند، و آن بزرگوار ایشان را به خانه فاطمه می‌فرستاد. می‌دیدند که آن مکرمه نشسته است و خدا را تسبیح و تمجید می‌کند در حالتی که نور روی او به سرخی می‌درخشید، پس می‌فهمیدند آن‌چه را که دیده‌اند از نور روی فاطمه است.

و همیشه این نور در روی آن معظّمه بود، تا وقتی که حسین علیه السلام متولّد شد، به او انتقال پیدا کرد و آن در روهای ما امامان که از اهل بیت می‌باشیم، تا روز قیامت هست.

## حدیث دوم

و نیز در کتاب **علل الشرایع** به اسناد خود از جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده:

قال: قلت: لم سمّیت فاطمة الزهراء «زهراء»؟

فقال: لَأنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، فَلَمَّا أُشْرِقَتْ أَضَاءُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بِنُورِهَا، وَغَشِيَتْ أَبْصَارَ المَلَائِكَةِ، وَخَرَّتِ المَلَائِكَةُ اللهُ سَاجِدِينَ، وَقالوا: إِلَهِنَا وَسَيِّدُنَا! ما هَذَا النُّورُ؟

فأوحى اللهُ إِلَيْهِمْ: هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي، أَسَكَنْتَهُ فِي سَمَائِي، خَلَقْتَهُ مِنْ عَظْمَتِي، أَخْرَجْتَهُ مِنْ صَلبِ نَبِيِّي مِنْ أَنْبِيائِي أَفْضَلَهُ عَلَيَّ جَمِيعِ الأنْبِياءِ، وَأَخْرَجْتَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أَنْمَةً يَقُومُونَ بِأَمْرِي، يَهْدُونَ إِلَيَّ خَلْقِي، وَأَجْعَلُهُمْ خَلْفائِي فِي أَرْضِي بَعْدَ انْقِضاءِ وَحْيِي.<sup>۱</sup>

جابر گفت: گفتیم: چرا فاطمه زهرا «زهراء» نامید شد؟

فرمود: برای این که خدای عز و جل او را از نور عظمت خود آفرید، پس چون تابید، آسمان ها و زمین را به نور خود روشن نمود و چشم های فرشتگان را پر کرد، و فرشتگان برای خدا به سجده افتادند و گفتند: خدای ما و آقای ما، این نور چیست؟ پس خدا به ایشان وحی فرستاد که این نوری است از نور من که او را در آسمان خودم ساکن گردانیدم، او را از بزرگی خود آفریدم، او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که آن پیغمبر را بر تمام پیغمبران برتری می دهم، بیرون می آورم، و از این نور امام هایی را بیرون می آورم که به امر من قیام کنند و خلق مرا راهنمایی کنند، و آنها را جانشین های خود در روی زمینم، پس از انقضای وحی (یعنی پس از پیچیده شدن طومار نبوت) قرار می دهم.

مانند این حدیث را علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار<sup>۲</sup> از مصباح الانوار نقل

کرده.

۱. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲.

### حدیث سوم

شیخ صدوق رحمته الله نیز در کتاب معانی الأخبار و علل الشرایع به اسناد خود از ابن عمّاره از پدرش روایت کرده که گفت:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن فاطمة لم سميت «زهراء»؟

فقال: لأنّها كانت إذا قامت في محرابها زهر نورها لأهل السماء كما يزهر نور

الكواكب لأهل الأرض.<sup>۱</sup>

از ابی عبدالله علیه السلام درباره فاطمه پرسیدم که: چرا «زهراء» نامیده شد؟

فرمود: برای آنکه چون در محراب خود می‌ایستاد، نور او برای اهل آسمان‌ها چنان می‌درخشید، که نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشید.

### حدیث چهارم

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار از شیرویه در کتاب فردوس نقل کرده است از

ابی هاشم عسکری که گفته است:

سألت عن صاحب العسکر: لم سميت فاطمة «الزهراء» عليها السلام؟

فقال: كان وجهها يزهر لأمر المؤمنين عليهم السلام من أول النهار كالشمس الضاحية،

و عند الزوال كالقمر المنير، و عند غروب الشمس كالكوكب الدرّي.<sup>۲</sup>

از صاحب عسکر (یعنی امام حسن عسکری علیه السلام) پرسیدم: چرا فاطمه «زهراء» نامیده شد؟

فرمود: برای این‌که روی زهرا در اوّل روز برای امیرالمؤمنین علیه السلام مانند آفتاب تابان، و در

هنگام زوال مانند ماه تابان نور دهنده، و در هنگام غروب آفتاب مانند ستاره درخشان

۱. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۱؛ معانی الأخبار: ص ۶۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲.

۲. فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱۳۹۵؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۶.

می درخشید.

### حدیث پنجم

و نیز از حسن بن یزید روایت کرده که گفت:

قلت لأبي عبد الله: لم سميت فاطمة «الزهراء»؟

قال: لأنَّ لها في الجنة قبة من ياقوتة حمراء، ارتفاعها في الهواء مسيرة سنة، معلقة بقدرة الجبار، لا علاقة لها من فوقها فتمسكها، ولا دعامة لها من تحتها فتلزمها، لها مائة ألف باب، على كلِّ باب ألف من الملائكة، يراها أهل الجنة كما يرى أحدكم الكوكب الدرّيّ الزاهر في أفق السماء، فيقولون: هذه الزهراء لفاطمة.<sup>۱</sup>

به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: برای چه فاطمه «زهراء» نامیده شده؟

فرمود: برای این که برای او در بهشت قبه‌ای از یک دانه یاقوت سرخ است که بلندی آن در هوا به قدر سیر کردن یک سال است، در حالی که به قدرت خدای جبار آویزان است، بدون هیچ تکیه دارنده‌ای که از بالا آن را نگاه دارد، و نه پایه‌ای در زیر که بر روی آن قرار گیرد. صد هزار در دارد و بر هر دری هزار دربان از فرشتگان اهل بهشت آن را می‌بینند هم چنان که یکی از شماها ستاره درخشنده را در کرانه آسمان می‌بیند، پس می‌گویند که این قبه درخشنده مخصوص فاطمه است.

### نام دهم

یکی از نام‌های آن بی بی معظمه علیها السلام «بتول» است که اشتقاق آن از «بتل» است

به معنای قطع و بریدن. در کتاب معانی الأخبار و علل الشرایع به اسناد علوی از امیرمؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است که فرمود:

سئل عن النبی صلی الله علیه و آله : ما البتول؟ فإنا سمعناك يا رسول الله تقول: إنَّ مريم بتول و فاطمة بتول.

فقال صلی الله علیه و آله : البتول التي لم تر حمرة قط، أي: لم تحض، فإنَّ الحيض مکروه في بنات الأنبياء.<sup>۱</sup>

از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند که مراد از «بتول» چیست؟ ما شنیده‌ایم از تو ای رسول خدا که می‌گویی مریم بتول است و فاطمه هم بتول است.

فرمود: بتول آن‌چنان زنی است که هرگز سرخی ندیده است، یعنی حیض ندیده است، زیرا حیض در دخترهای پیغمبران ناپسند است.

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار از ابی صالح مؤدّن در اربعین روایت کرده است که آن حضرت به عایشه فرمود:

يا حمیراء، إنَّ فاطمة لیست کنساء الآدمیین، لا تُعتلُّ كما تُعتلن.<sup>۲</sup>

ای حمیرا، فاطمه مانند زن‌های آدمیان نیست، علت نمی‌بیند (یعنی حیض نمی‌شود) آن‌چنان‌که زنان علت می‌بینند و حیض می‌شوند.

**مؤلف گوید:** «بتول» آن زنی را گویند که خود را از ازدواج بریده و به حال بکارت باقی مانده باشد، و یا زنی است که ترک دنیا کرده باشد، و فاطمه زهرا علیها السلام «بتول» نامیده شده برای این‌که دل از دنیا و اهل دنیا بریده و حالت انقطاع الی الله را داشته و یا از زنان زمان خود و زنان امت از جهت حسب و دین بریده و جدا ساخته، و یا از حیض و نفاس و استحاضه و انواع کثافات متداوله در میان سایر زن‌ها پاک و

۱. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۰؛ معانی الأخبار: ص ۶۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۵.

۲. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۶.



پاکیزه و برکنار بوده و همیشه به حال بکارت باقی بوده که بدین جهت حضرتش «عذراء» نیز نامیده شده، یا به واسطه فضل و علم و متّصف بودن به جمیع کمالات صوریّه و معنویّه، ظاهریّه و باطنیّه، و داشتن مقام ولایت کلیّه‌ای مانند پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار خود، از سایر زنان جهانیان ممتاز و جدا بوده، روحی و ارواح العالمین لکّ الفداء یا فاطمة الزهراء.

بهر زائیدن همتای تو ای دُرّ یتیم      تا صف حشر بود مادر ایّام عقیم

\*\*\*

همه انبیا در پناه تو تواند      مقیم دَرِ بارگاه تو تواند  
تو خورشیدی و آن همه اخترند      تو سلطانی و آن همه لشکرنند

\*\*\*

ملایک همه تحت فرمان تو      خلائق همه غرق احسان تو  
به تو جلوه‌ها کرده ذات خدا      بود از تو پیدا صفات خدا

## مبحث دوم

### کنیه‌های آن بزرگوار

بدان که کنیه اسمی است که برای تعظیم و بزرگ داشتن شخص بر او اطلاق می‌شود، مانند: «ابوالقاسم» و «ابوالحسن»، و جمع آن «کُنّی» است. و در حقیقت و مجاز، هر دو استعمال می‌شود. و از اقسام عَلَم و قسیم اسم است، چنانچه از کلمات اهل لغت و علمای علم نحو فهمیده می‌شود. و کنیه آن لفظی است که با «أب» و «أُم» آغاز شود، در مردان مانند: «ابی محمّد»، و در زنان مانند: «أُمّ لیلی»، و بعضی لفظی را که با «ابن» و «بنت» آغاز شود هم کنیه گفته‌اند و برخی دیگر الفاظ شروع شده با «اخ» و «أخت» را نیز کنیه دانسته‌اند. و اکثر در تعظیم شخص استعمال

می‌کنند و بعضی در تحقیر هم استعمال کرده‌اند، و حق این است که استعمال آن بر سه وجه است: اول: برای تعظیم و مدح؛ دوم: برای تحقیر و ذم؛ سوم: به عنوان اسم.

چون این معنی دانسته شد، نیز بدان، بنا بر قول اول که مشهورتر است، برای حضرت زهرا علیها السلام کنیه‌هایی در احادیث و اخبار خاصه و عامه روایت شده: اول: أم الحسن؛ دوم: أم الحسین؛ سوم: أم الحسنین؛ چهارم: أم السبطين؛ پنجم: أم الأئمه؛ ششم: أم الخیرة؛ هفتم: أم المحسن؛ هشتم: أم ابیها.

اکنون تذکر داده می‌شود که وجه تناسب هر یک از کنیه‌های آن بی‌بی معظمه علیها السلام واضح و روشن است، مگر هشتمین از آنها که «أم ابیها» باشد، لذا سزاوار چنان دیدم که در تشریح وجه این کنیه بسطی داده شود.

### مقدمه: معانی و اطلاقات «أم»

برای لفظ «أم» معانی و اطلاقاتی گفته شده:

اول: متبادر و مشهورتر از همه اطلاقات در زبان‌های رایج آن است که مادر را أم می‌گویند.

دوم: اصل و ریشه هر چیز را گویند، چنان‌چه در معنای أم الكتاب، به معنای اصل کتاب که لوح محفوظ باشد یا سوره حمد، گفته شده.

سوم: در برگیرنده اصل مقاصد و اهداف را عرب أم می‌گوید.

چهارم: پوست نازک جمع‌کننده مغز را أم الرأس و أم الدماغ گویند.

پنجم: وسط زمین و مکه معظمه را أم القرى گویند، برای این‌که زمین از زیر آن گسترده شده.

ششم: بر مقصد و مقصود نیز اطلاق شده، چنان‌چه یکی از وجوه أم القرى این

است، لَأنَّهَا قِبْلَةُ النَّاسِ يَا مَوْنَهَا.

**هفتم:** جهت تقویت و تربیت شیء را گویند و این در اصطلاح اهل حکمت است.

**هشتم:** بر شیء عظیم الشأن اطلاق می شود و یکی از وجوه امّ القری متفرّع بر آن است، لَأنَّهَا أَعْظَمُ شَأْنًا مِنَ الْقَرَى.

**نهم:** هر آیه محکمی از آیات شرایع و احکام را امّ گویند.

**دهم:** بر رئیس قوم نیز اطلاق امّ شده، چنانچه خادم قوم را نیز امّ گفته اند. بعضی معانی و اطلاقات دیگر نیز برای معنای «امّ» ذکر شده که بیان آن در این مقام متناسب نیست، لذا از آن صرف نظر شد.

از آن چه شرح داده شده و جوهری برای کنیه قرار دادن امّ ابیها برای عصمت کبری ﷺ احتمال داده می شود بر وجه استحسان نه قطع و تسجیل، و الله ورسوله و اوصیاء الرسول اعلم.

**وجه اول:** کنیه قرار دادن پیغمبر ﷺ آن بانوی گرامی را به این کنیه، محض اظهار محبتی است که حضرتش به او داشته، زیرا بسا می شود شخص فرزند خود یا دیگری را بسیار دوست می دارد و می خواهد غایت محبت خود را در حق او اظهار کند، اگر دختر است از او به مادر تعبیر می کند و اگر پسر است به پدر، و او را نازل منزله مادر یا پدر خود قرار می دهد. چنانچه این معنی در عرف عرب و عجم از وضع و شریف شایع است که از فرزند خود مجازاً تعبیر به مادر یا پدر کنند. و مؤید این مطلب است آن چه صاحب کشف الغمّه در فضل شفیعه اُمّت گفته است: «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَحِبُّهَا وَيَكْتَبُهَا بِأُمِّ أَبِيهَا»<sup>۱</sup>. و الحق اشکالی در این توجیه نیست، بلکه

۱. کشف الغمّه: ج ۱، ص ۴۶۰. با اختلاف در نقل.

وجهی است نیکو و خالی از هرگونه تکلف و تعسف<sup>۱</sup>.

**وجه دوم:** بنا بر اطلاق دوم ممکن است وجه این‌که آن حضرت علیها السلام ام ابیها را کنیه فاطمه علیها السلام قرار داده، اعتبار ویژگی‌ای باشد که جهت اصل بودن برای آن حضرت نسبت به دیگران داشته. مانند جمله‌ای که در حق ریحانه خود، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیان فرموده: «حسین منی وأنا من حسین»<sup>۲</sup>. با این‌که حسین علیه السلام فرع و شاخه‌ای از شجره رسالت است، به اعتباری خود را فرع حسین خوانده، نظر به وجوهی که برای آن در محل خود ذکر شده.

و اما مؤید آن‌چه که اکنون در مقام بیان آن هستم و محل شاهد است، قسمتی از حدیث شریفی است که علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار از کتاب مصباح الانوار شیخ طوسی رحمته الله به اسناد خود از انس بن مالک، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و مؤلف فقیر نیز در فصل اول این کتاب، حدیث هشتم، از بحار الانوار نقل کرد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثم فتق نور ابنتي فاطمة، فخلق منه السماوات والأرض، فالسماوات والأرض من نور ابنتي فاطمة، و نور ابنتي فاطمة من نور الله، و ابنتي فاطمة أفضل من السماوات والأرض...<sup>۳</sup>.

پس از آن، نور دختر من، فاطمه را شکافت و از آن آسمان‌ها و زمین را آفرید، پس آسمان‌ها و زمین از نور دختر من فاطمه است، و نور دختر من فاطمه از نور خدا است و دختر من، فاطمه افضل از آسمان‌ها و زمین است.

۱. تعسف: بی‌راهه رفتن، منحرف شدن.

۲. کامل الزیارات: ص ۵۲؛ ارشاد: ج ۲، ص ۱۲۷؛ کشف الغمّه: ج ۲، ص ۶؛ کشف الیقین: ص ۳۰۵؛ العمدة: ص ۴۰۶؛ اعلام الوری: ص ۲۱۷؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۶۱.

۳. تاویل الآیات: ص ۱۴۳؛ بحار الانوار: ج ۱۵، ص ۱۰.

از این جمله حدیث به طور روشن چنین استفاده می شود که خلقت آسمان ها و زمین از نور زهرا علیها السلام است ، یعنی اگر نور فاطمه نبود ، آسمان و زمینی نبود ، بنابراین آسمان ها و زمین مولود نور زهرا است ، پس می گوئیم : آن چه از زمین به وجود آمده و می آید ، از جماد و نبات و حیوان و انسان ، همه موالید زمین است ، و زمین مولود نور زهرا است ، پس چنین نتیجه می گیریم که همه موالید زمین ، مولودهای نور آن حضرت می باشند ، حتی ابدان همه پیغمبران ، که از جمله آنها بدن عنصری پدر بزرگوارش حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است ، فلذا از این جهت اگر گفته شود که آن بی بی معظمه مادر پدر خود می باشد هیچ مانعی ندارد .

وجه سوم : به اعتبار آن که صدیقه طاهره در برگزیده اصل مقاصد پدر بزرگوار خود می باشد و عنصر شجره مبارکه رسالت و ولایت و مجمع البحرین این دو می باشد که اصل مقاصد آن حضرت بوده و می باشد ، اطلاق این کنیه مبارکه بر آن بی بی معظمه خالی از حقیقت نیست . چنان چه طریحی رضی الله عنه در مجمع البحرین ، در لغت شجر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده :

الشجرة الطيبة رسول الله صلی الله علیه و آله و علي فرعها، و عنصر الشجرة فاطمة، و ثمرها

أولادها، و أغصانها و أوراقها شيعتها<sup>۱</sup>.

شجره طيبه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که اصل آن است و علی علیه السلام فرع آن و فاطمه ماده

اصلی آن و ائمه علیهم السلام میوه آن و شیعیان شاخه ها و برگ های آنند .

و قریب به همین مضمون با قید سلسله سند در کتاب بصائر الدرجات و بحار الاتوار و بعض دیگر از کتب معتبر نیز روایت شده .

جای تردید نیست که رشد و ترقی و میوه دادن درخت به عنصر آن است ، و از

این راه است که لفظ «أمّ» به معنای عنصر استعمال شده، و استعمال امّهات اربعه به معنای عناصر اربعه شایع است.

**وجه چهارم:** بنا بر اطلاق «أمّ» بر پوست نازک روی مغز یا آنچه که مغز در آن جای دارد؛ ممکن است پس از بیان مقدمه‌ای وجه مناسبتی برای این کنیه شریف گفته شود و آن مقدمه این است: چون مغز از اشرف اعضای اصلی و لطیف‌ترین اجزا و به منزله مصباح و چراغی نورانی و مرکز عقل و حواس باطنی و مبدأ و منشأ حواس ظاهری و بزرگ‌ترین مایه حیات آدمی است، و از شدت لطافت در معرض انواع حوادث است، لذا حکیم علی الاطلاق بر وفق حکمت، برای محفوظ ماندن آن از حوادث، به بدیع صنعت و صنیع فطرت خود، بر وجه اتقان جایگاه و کوه<sup>۱</sup> و مشکات<sup>۲</sup> و غشاه<sup>۳</sup> برای آن قرار داده تا این سراج<sup>۴</sup> منیر، از تندباد حوادث مصون و محفوظ بماند و از انواع آسیب‌ها و خطرهای در امان باشد، تا هر یک از حواس باطنی و ظاهری - به تقدیر عزیز علیم - به وظیفه خود مشغول باشند.

می‌گوییم: در صورتی که سُرُج عقول جزئی محتاج به فانوس و مردنگی‌ها<sup>۵</sup> می‌باشد، سراج منیر رسالت و مصباح وجود مقدس عقل کل و خاتم رسل علیهم السلام به طریق اولی مردنگی و مشکات عصمتی لازم دارد، لذا بدین اعتبار می‌توان گفت که وجود مبارک صدیقه طاهره - سلام الله علیها - مشکات و مسرجه<sup>۶</sup> یگانه نبوی، و

۱. کوه: غلاف پنبه.

۲. مشکات: آلتی که در آن چراغ و قندیل گذارند.

۳. غشاه: پرده، پوشش.

۴. سراج: چراغ.

۵. مردنگی: فانوس شیشه‌ای که بالا و پایین آن باز است و شمع و چراغ را داخل آن گذارند تا از باد محفوظ بماند.

۶. مسرجه: چراغ‌دان.

زجاجه<sup>۱</sup> مصباح<sup>۲</sup> خاتمیت، و امّ الدماغ هیکل ماسوی الله در تمام نشئات و ادوار و اکوار و اطوار بوده و می باشد. و مؤید این که آن بانوی معظمه مشکات مصباح رسالت است، خبری است شریف و اثری است لطیف که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی با قید سلسله سند از سهل همدانی روایت کرده:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في قول الله: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلَاةٍ﴾<sup>۳</sup>: هي فاطمة...<sup>۴</sup>

از ابی عبدالله عليه السلام شنیدم که در تفسیر فرموده خدا: «خدا روشن کننده آسمانها و زمین است، مثل نور او مانند مشکات (چراغ دان) است»، مراد از مشکات فاطمه است.

و نیز اخبار در این باره که مشکات فاطمه است بسیار است، چنانچه به محلّ خود در این کتاب ذکر می شود؛ ان شاء الله تعالی.

بنابراین اطلاق معنای امّ ابیها بی مناسبت نخواهد بود.

وجه پنجم: بنابر اطلاق «امّ» بر وسط؛ به اعتبار این که عصمت کبری - سلام الله علیها - دارای مقام عصمت کلیه، و حدّ وسط بین مرتبه رسالت و ولایت، و دارای رتبه جمع الجمعی می باشد. چنانچه در آیه شریفه مباحله: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۵</sup> و در حدیث قدسی مبارک کسا فرموده: «فاطمة و أبوها و بعلها و بنوها»<sup>۶</sup>. و از القاب او «واسطة قلادة الوجود» است،

۱. زجاجه: شیشه.

۲. مصباح: چراغ.

۳. نور (۲۴): ۳۵.

۴. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار: ج ۴، ص ۱۷. با اختلاف در نقل ذکر می شود.

۵. آل عمران (۳): ۶۱.

۶. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى: ص ۲۹۲؛ عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۹۲۷؛ الاسرار الفاطمية: ص

۱۸۳؛ المنتخب: ص ۲۵۳؛ احقاق الحق: ج ۲، ص ۵۵۴.

چنانچه در کتاب کشف الغمّه<sup>۱</sup> نقل نموده. مراد از قلاده الوجود، وجود مبارک حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است، و زینت قلاده به آن چیزی است که در وسط آن قرار داده شده، و طبق فرموده آن حضرت: «فاطمه روحی التي بين جنبي»<sup>۲</sup> و روح واسطه بین نفس آن حضرت و جسد نازنین او که نور مجسد است می‌باشد، به این اعتبار اطلاق امّ ابیها بر وجود مبارک آن معظّمه بی‌مناسبت نیست.

وجه ششم: به اعتبار اطلاق «امّ» بر مقصد و مقصود؛ از این راه نیز امّ ابیها در کنیه نهادن بر آن حضرت بی‌مناسبت نیست، چنانچه روایت شده:

كان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا أراد سفراً يوماً فاطمة علیها السلام، و كان آخر الناس عهداً بها،  
و إذا قدم عن سفره، كان يؤمّها أيضاً و هو أول الناس عهداً بها<sup>۳</sup>.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می‌خواست به سفری برود، هنگام بیرون رفتن [به سوی فاطمه قصد می‌کرد، یعنی از خانه فاطمه حرکت می‌کرد و هنگام بازگشتن، اوّل قصد خانه فاطمه می‌نمود، یعنی بر فاطمه وارد می‌شد.

پس به این اعتبار، اگر لزّام ابیها مقصد ابیها اراده شود، ضرری ندارد.

وجه هفتم: بنا بر اطلاق «امّ» به جهت تقویت شیء و مظهر و منشأ شیء یا محلّ تفصیل امور بودن به طور اجمالی و حتّی نسبی در اصطلاح و مذاق علمای حکمت؛ پس می‌گوییم که صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - نسبت حقیقی ذاتی با پدر بزرگوار خود داشته، به نحوی که این نسبت در میان همه خلق برای احدی اتفاق نیفتاده. زیرا این بی‌بی معظّمه دختر و بضعه و جزء و لطیفه سرّ او و روح میان

۱. کشف الغمّه: ج ۱، ص ۴۵۴.

۲. امالی صدوق: ص ۱۱۲؛ کشف الغمّه: ج ۱، ص ۴۶۶؛ بحار الانوار: ج ۲۷، ص ۵۲. در مصادر به جای کلمه «فاطمه»، «هی» آمده است.

۳. مصدر آن را نیافتیم.



دو پهلوی او بوده، و جمیع آثار نبوت و ولایت از او ظاهر شده. و اگر نبود، آن آثار ظاهر نمی‌شد. و چون همه آثار از او به سبب اولاد او - صلوات الله علیهم - به تدریج ظاهر شد و تحمّل اثقال پدر بزرگوار خود را - که آثار نبوت و ولایت است - نمود، آن چنان که مادر متحمّل اثقال فرزند می‌شود و تحمّل زحمات او را می‌کند، که اگر مادر نبود، فرزند به وجود نمی‌آمد، لذا به امّ ابیها کنیه داده شده.

وجه هشتم: بنا بر اطلاق «أم» بر شیء عظیم الشأن؛ اخبار و احادیث بسیاری از شیعه و سنی در عظمت شأن آن بی‌بی معظّمه روایت شده، به نحوی که دوست و دشمن به عظمت مقام او اذعان دارند و او را به عظمت می‌ستایند، و وجود مبارک پدر بزرگوارش با او به گونه‌ای رفتار می‌نموده که فرزند با مادر خود رفتار می‌کند، چنان‌چه از جانب خدا مأمور بوده دست او را ببوسد و سلام خدا را به او برساند و سر تا پا مقابل او بایستد و هر وقت بر پدر وارد می‌شود او را استقبال کند و هرگاه خارج می‌شود او را بدرقه کند و به او خطاب «سیده» کند، چنان‌چه از کتاب فضائل العتره، تألیف ابی السعادات و کتاب اربعین ابن مؤدّن حکایت و روایت شده از عکرمه از ابن عباس و ابی ثعلبه حسنی و از نافع و از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفته‌اند:

كان النبي ﷺ إذا أراد سفراً، كان آخر الناس عهداً بفاطمة، وإذا قدم، كان أول الناس عهداً بفاطمة.<sup>۱</sup>

و اگر فاطمه عليها السلام نزد خدا دارای فضل عظیم نبود، پدر بزرگوارش با او این طور رفتار نمی‌فرمود. پس به این اعتبار نیز اطلاق امّ ابیها بر حضرتش سزاوار است و وجهی است نیکو.

۱. مناقب: ج ۳، ص ۳۳۳؛ سنن کبری: ج ۱، ص ۲۶؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۴۰.

**وجه نهم:** بنا بر اطلاق «امّ» بر آیه محکم و نشانه استوار نیز، می‌توان گفت که چون از آیات محکّمات و علامات و اضحات بر فضیلت و شرافت حضرت خاتم الانبیا علیهم السلام، یکی وجود مبارک حضرت زهرا - سلام الله علیها - است، از جهات متعدّد از علم و حلم و زهد و حیا و عفت و صبر، و جود و سخاوت و فصاحت و بلاغت و شجاعت و سماحت، و خلق و خلق، به خصوص در صورتی که آیه شریفه: ﴿مُحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup> به ذوات مقدّس اهل بیت و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم أجمعین - تأویل شده.<sup>۲</sup> از این جهت اطلاق امّ ابیها بر حضرتش خالی از وجه نیست.

**وجه دهم:** بنا بر اطلاق «امّ» بر رئیس و خادم قوم؛ به اعتباراتی و جوهری می‌توان گفت، لکن بیان آن موقوف به ذکر مقدّماتی است؛ چون بنای نگارنده بر اختصار است، لذا به همین مقدار اکتفا شد.

## مبحث سوم

### القاب آن حضرت علیها السلام

و اما القاب مقدّس آن حضرت بسیار است، بعضی از آنها را مؤلف حقیر به نظم درآورده‌ام و پاره‌ای را به نصر نثر خاطر نشان می‌نمایم.

أَلْقَابُ بِنْتِ الْمُصْطَفَى كَثِيرَةٌ نَظَّمْتُ مِنْهَا نَبْذَةً يَسِيرَةً  
نَفْسِي فِدَاهَا وَفِدَا أَبِيهَا وَبَغْلِيهَا أَوْلِيَ مَعِ بَنِيهَا  
سَيِّدَةٌ ١٦ إِنْسِيَّةٌ ٢ حَوْرَاءُ ٣ نُورِيَّةٌ ٤ حَائِنَةٌ ٥ غِذْرَاءُ ٦

۱. آل عمران (۳): ۷.

۲. کافی: ج ۱، ص ۳۴۳؛ البرهان: ج ۱، ص ۵۹۷؛ تفسیر العیاشی: ج ۱، ص ۱۶۲؛ تفسیر الصافی: ج

۱، ص ۳۱۸.

- كَرِيمَةٌ ٧ رَحِيمَةٌ ٨ شَهِيدَةٌ ٩  
 عَفِيفَةٌ ١٠ قَانِعَةٌ ١١ رَشِيدَةٌ ١٢  
 شَرِيفَةٌ ١٣ حَبِيبَةٌ ١٤ مُخْتَرَمَةٌ ١٥  
 صَابِرَةٌ ١٦ سَلِيمَةٌ ١٧ مَكْرَمَةٌ ١٨  
 صَفِيَّةٌ ١٩ عَالِمَةٌ ٢٠ عَلِيمَةٌ ٢١  
 مَغْضُومَةٌ ٢٢ مَغْضُوبَةٌ ٢٣ مَطْلُومَةٌ ٢٤  
 مَيْمُونَةٌ ٢٥ مَنْصُورَةٌ ٢٦ مُخْتَشِمَةٌ ٢٧  
 جَمِيلَةٌ ٢٨ جَلِيلَةٌ ٢٩ مُعْظَمَةٌ ٣٠  
 حَامِلَةٌ الْبَلْوَى بِغَيْرِ شُكْوَى ٣١  
 خَلِيفَةُ الْعِبَادَةِ وَ التَّقْوَى ٣٢  
 حَبِيبَةُ اللَّهِ ٣٣ وَ بِنْتُ الصَّفْوَةِ ٣٤  
 رُكْنُ الْهُدَى ٣٥ وَ آيَةُ النَّبُوَّةِ ٣٦  
 شَفِيعَةُ الْعَصَاةِ ٣٧ أُمُّ الْخَيْرِ ٣٨  
 سَيِّدَةُ النِّسَاءِ ٤١ بِنْتُ الْمُضْطَفَى ٤٢  
 قَرَّةٌ عَيْنٍ الْمُضْطَفَى ٤٥ وَ بَضْعَةٌ ٤٦  
 مَهْجَةٌ قَلْبِهِ ٤٧ كَذَا بِقِيَّتِهِ ٤٨  
 حَكِيمَةٌ ٤٩ فَهِيمَةٌ ٥٠ عَقِيلَةٌ ٥١  
 مَخْزُونَةٌ ٥٢ مَكْرُوبَةٌ ٥٣ عَلِيلَةٌ ٥٤  
 غَابِطَةٌ ٥٥ زَاهِدَةٌ ٥٦ قَوَامَةٌ ٥٧  
 بَاكِئَةٌ ٥٨ صَابِرَةٌ ٥٩ صَوَامَةٌ ٦٠  
 عَطُوفَةٌ ٦١ رَوْفَةٌ ٦٢ حَنَانَةٌ ٦٣  
 الْبِرَّةُ ٦٤ الشَّفِيقَةُ ٦٥ الْأَتَانَةُ ٦٦  
 وَالِدَةُ السَّبْطَيْنِ ٦٧ دَوْحَةُ النَّبِيِّ ٦٨  
 نُورُ سَمَائِيٍّ ٦٩ وَ زَوْجَةُ الْوَصِيِّ ٧٠  
 بَدْرٌ ٧١ تَمَامٌ غُرَّةٌ ٧٢ غَرَاءٌ ٧٣  
 رُوحٌ أَبِيهِ ٧٤ دُرَّةٌ ٧٥ بَيْضَاءٌ ٧٦  
 وَإِسْطَهٌ قَلَادَةٌ الْوُجُودِ ٧٧  
 دُرَّةٌ بَحْرِ الشَّرَفِ وَالْجُودِ ٧٨  
 وَ لَيْقَةٌ إِبْرَاهِيمَ ٧٩ وَ سِرُّ اللَّهِ ٨٠  
 أَمِينَةُ الْوَحْيِ ٨١ وَ عَيْنُ اللَّهِ ٨٢  
 مَكْنِيَّةٌ فِي عَالَمِ السَّمَاءِ ٨٣  
 جَمَالُ الْآبَاءِ ٨٤ شَرَفُ الْأَبْنَاءِ ٨٥  
 دُرَّةٌ بَحْرِ الْعِلْمِ وَالْكَمَالِ ٨٦  
 جَوْهَرَةُ الْعِزَّةِ وَ الْجَلَالِ ٨٧  
 قُطْبٌ رَحَى الْمَفَاخِرِ السَّنِيَّةِ ٨٨  
 مَجْمُوعَةُ الْمَأْتَرِ الْعَلِيَّةِ ٨٩  
 مِشْكَاءُ نُورِ اللَّهِ ٩٠ وَ الزُّجَاجَةُ ٩١  
 كَفَيْتُهُ الْأَمَالِ لِأَهْلِ الْخَاجَةِ ٩٢  
 لَيْلَةٌ قَدْرٌ ٩٣ لَيْلَةٌ مُبَارَكَةٌ ٩٤  
 ابْنَةٌ مَنْ صَلَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ ٩٥  
 قَرَارٌ قَلْبٍ أُمِّهَا الْمُعْظَمَةَ ٩٦  
 عَالِيَةُ الْمَحَلِّ ٩٧ سِرُّ الْعُظْمَةِ ٩٨

مَكْشُورَةٌ الصَّلَعُ ۹۹ رضیض الصَّدْرِ ۱۰۰ مَعْصُوبَةٌ الْحَقِّ ۱۰۱ حَفْنَى الْقَبْرِ ۱۰۲

و اما القاب شریف او به نشر بنا بر آنچه ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده

است از این قرار است:

الصَّدِيقَةُ بِالْأَقْوَالِ، والمباركة بالأحوال، والطاهرة بالأفعال، والزكية بالعدالة،  
والرضية بالمقالة، والمرضية بالدلالة، والمحدثة بالشفقة، والحرة بالنفقة،  
والسيِّدة بالصدقة، والحسان بالمكان، والبتول في الزمان، والزهراء  
بالإحسان، مريم الكبرى بالستر، وفاطم بالسرّ، وفاطمة بالبرّ، والنورية  
بالشهادة، والسماوية بالعبادة، والحانية بالزهادة، والعذرا بالولادة، الزاهدة  
الصفية، العابدة الرضية، المرضية الراضية، المتهجدة الشريفة، القانتة  
العفيفة، سيِّدة النسوان، حبيبة حبيب الرحمن، والمحتجبة عن خزّان الجنان،  
ابنة خير المرسلين، وقرّة عين سيّد الخلائق أجمعين، واسطة العقد بين  
سيّدات نساء العالمين، والمتظلمة بين يدي العرش يوم الدين.

ثمرّة النبوة، وأمّ الأئمة، وزهرة فؤاد شفيع الأمة، الزهراء المحترمة، والغراء  
المحتشمة، المكرّمة تحت لقبه الخضراء، والإنسية الحوراء، و  
البتول العذرا، ستّ النساء، وارثة سيّد الأنبياء، وقرينة سيّد الأوصياء، فاطمة  
الزهراء، الصديقة الكبرى، راحة روح المصطفى، حامله البلوى من غير فزع  
ولا شكوى، وصاحبة شجرة طوبى، ومن أنزل في شأنها شأن زوجها  
وأولادها سورة هل أتى، ابنة النبي، وصاحبة الوصي، وأمّ السبطين، وجدّة  
الأئمة، وسيِّدة نساء الدنيا والآخرة.

زوجة المرتضى، والدة المجتبي، وابنة المصطفى، السيِّدة المفقودة،  
الكريمة المظلومة، الشهيدة الرشيدة، شقيقة مريم، وابنة محمّد الأكرم،  
المفطومة من كلّ شرّ، المعلومة بكلّ خير، المنعوتة في الإنجيل، الموصوفة

بالبَرِّ والتَّبَجِيلِ، دَرَّةٌ صَاحِبُ الْوَحْيِ وَالتَّنْزِيلِ، جَدُّهَا الْخَلِيلُ، وَمَادِحُهَا الْجَلِيلُ، وَخَاطِبُهَا الْمَرْتَضَى بِأَمْرِ الْمَوْلَى جَبْرِئِيلَ، وَأَوْلَادُهَا: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَحْسَنُ سَقَطٌ، وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كَلْثُومٍ.<sup>١</sup>

وَدَرْكُتَابِ كَشْفِ الْغَمِّهِ أَرِيْلِي بَعْضِي اِز الْقَابِ اَنْ جَنَابِ رَا چَنِينِ نِگَاشْتِه اسْت: هِي سَلِيلَةُ النَّبُوَّةِ، وَرَضِيْعَةُ دَرِّ الْكِرْمِ وَالْأَبُوَّةِ، وَدَرَّةٌ صَدْفُ الْفَخَّارِ، وَغَرَّةٌ شَمْسُ النَّهَارِ، وَذِبَالَةٌ مَشْكَاءُ الْأَنْوَارِ، وَصَفْوَةُ الشَّرْفِ وَالْجُودِ، وَوِاسِطَةُ قَلَادَةِ الْوُجُودِ، نَقْطَةُ دَائِرَةِ الْمَفَاخِرِ، قَمَرُ هَالَةِ الْمَآثِرِ، الزَّهْرَةُ الزَّهْرَاءُ، وَالغَرَّةُ الْغَرَاءُ، الْعَالِيَةُ الْمَحَلِّ، الْحَالَّةُ فِي رَتَبِ الْعُلَى، السَّامِيَةُ الْمَكَانَةِ، الْمَكِينَةُ فِي عَالَمِ السَّمَاءِ، الْمَضِيئَةُ النُّورِ، الْمُنِيرَةُ الْبَيْضَاءُ، الْمَسْتَغْنِيَةُ بِاسْمِهَا عَنْ حَدِّهَا وَرَسْمِهَا، قَرَّةٌ عَيْنِ أَبِيهَا، وَقَرَارُ قَلْبِ أُمَّهَا، الْحَالِيَةُ بِجَوْاهِرِ عِلَّاها، الْعَاطِلَةُ مِنْ زَخْرِفِ دُنْيَاها.

أُمَّةُ اللَّهِ، سَيِّدَةُ النِّسَاءِ، جَمَالُ الْآبَاءِ، شَرَفُ الْأَبْنَاءِ، يَفْخَرُ آدَمُ بِمَكَانِها، وَيَسْبُوحُ نُوحٌ بِشِدَّةِ شَأْنِها، وَيَسْمُو إِبْرَاهِيمُ بِكُونِها مِنْ نَسْلِها، وَيَنْجِحُ إِسْمَاعِيلُ عَلَيَّ إِخْوَانِها إِذْ هِيَ فَرْعُ أَصْلِها، وَكَانَتْ رِيحَانَةَ مُحَمَّدٍ مِنْ بَيْنِ أَهْلِها، فَمَا يَجَارُ بِها فِي مَفْخَرٍ إِلَّا مَغْلَبٌ، وَلَا يَبَارِيها فِي مَجْدٍ إِلَّا مُؤَنَّبٌ، وَلَا يَجْحَدُ حَقَّها إِلَّا مَأْفُونٌ، وَلَا يَصْرِفُ عَنْها وَجْهَ إِخْلَاصِها إِلَّا مَغْبُونٌ.<sup>٢</sup>

مؤَلَّفٌ حَقِيْرٌ گَوِيْدٌ: بِه مَناسِبَتِ بِيانِ الْقَابِ مَقْدَسِ صَدِيْقِهُ طَاهِرِهِ - سَلامِ اللَّهِ عَلِيْها - خَوشِ دَاشْتَمِ كِه حَدِيثِ مَفَاخِرُهُ اَنْ بِي بِي مَعْظَمِها رَا با حَضْرَتِ اميرِ مَوْمانِ عليه السلام كِه شَاذانِ بِنِ جَبْرِئِيلِ قَمِي عليه السلام دَرْ كُتَابِ فُضائِلِ رَوايَتِ نَمودِه - چُونِ

١. مناقب آل أبي طالب: ج ٣، ص ١٣٣.

٢. كشف الغمّة: ج ٢، ص ٨١.

محتوی بعضی از القاب آن علیا جناب است - در این جا نقل نمایم تا خوانندگان بیشتر به‌رمند گردند و این مؤلف عاصی را از دعاهای خیر خود فراموش نفرماید.

کتاب شاذان بن جبرئیل رضی الله عنه: إِنَّهُ رَوَى أَنَّ الْإِمَامَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ هُوَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ يَأْكُلَانِ تَمْرًا فِي الصَّحْرَاءِ إِذْ تَدَاعَا بَيْنَهُمَا بِالْكَلَامِ، فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ: يَا فَاطِمَةُ، إِنَّ النَّبِيَّ يَحِبُّنِي أَكْثَرَ مِنْكَ.

فَقَالَتْ: وَاعْجَبَاهُ! يَحِبُّكَ أَكْثَرَ مِنِّي، وَ أَنَا ثَمْرَةٌ فُؤَادِهِ وَ عَضُوٌّ مِنْ أَعْضَائِهِ وَ لَيْسَ لَهُ وَ لِدٌ غَيْرِي!

فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ: يَا فَاطِمَةُ، إِنْ لَمْ تَصَدَّقْنِي، فَاْمْضِي بِنَا إِلَى أَبِيكَ مُحَمَّدٍ.

قال: فمضينا إلى حضرته، فتقدمت فاطمة فقالت: يا رسول الله، أينا أحب إليك، أنا أم عليّ؟

قال النبيّ: أنت أحبّ، و عليّ أعزّ منك.

فَعِنْدَهَا قَالَ الْإِمَامُ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّنِي وَ لِدَ ذَاتِ التَّقَى؟ قَالَتْ فَاطِمَةُ: وَ أَنَا بِنْتُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى.

قال عليّ: و أنا ابن الصفا. قالت: و أنا بنتُ سدرّة المنتهى.

قال عليّ: و أنا فخر اللوى. قالت فاطمة: أنا ابنة من دنى فتدلى و كان من ربّه كقاب قوسين أو أدنى.

قال عليّ: أنا ولد المحصنات. قالت فاطمة: أنا بنت الصالحات.

قال عليّ: أنا خادمي جبرئيل. قالت فاطمة: و أنا خاطبني في السماء راحيل و خدمتني الملائكة جيلاً بعد جيل.

قال عليّ: ولدت في المحلّ البعيد المرتقى. قالت فاطمة: و أنا زوجت في الرفيع الأعلى و كان ملاكي في السماء.

قال عليّ: أنا حامل اللواء. قالت فاطمة: و أنا بنت من عرج به إلى السماء.

قال عليّ: و أنا صالح المؤمنين . قالت فاطمة : و أنا بنت خاتم النبيين .  
 قال عليّ: و أنا الضارب على التأويل . قالت فاطمة : و أنا جَنَّةُ التَّأْوِيلِ .  
 قال عليّ: و أنا شجرة تخرج من طور سيناء . قالت فاطمة : و أنا الشجرة التي  
 تأتي أكلها كلّ حين .

قال عليّ: و أنا مكلمّ الثعبان . قالت فاطمة : و أنا ابنة النبيّ الكريم .  
 قال عليّ: و أنا النبأ العظيم . قالت فاطمة : و أنا ابنة الصادق الأمين .  
 قال عليّ: و أنا جبلُ الله المتين . قالت فاطمة : و أنا بنت خير الخلق أجمعين .  
 قال عليّ: و أنا ليث الحروب . قالت فاطمة : أنا بنت من يغفر الله به الذنوب .  
 قال عليّ: و أنا المتصدّق بالخاتم . قالت فاطمة : و أنا بنت سيّد العالم .  
 قال عليّ: و أنا سيّد بني هاشم . قالت فاطمة : و أنا بنت محمّد المصطفى .  
 قال عليّ: أنا سيّد الوصيين . قالت فاطمة : أنا بنت النبيّ العربيّ .  
 قال عليّ: و أنا الشجاع المكيّ . قالت فاطمة : و أنا ابنة أحمد النبيّ .  
 قال عليّ: أنا البطل الأورع . قالت فاطمة : أنا ابنة الشفيع المشفّع .  
 قال عليّ: أنا قسيم الجنة و النار . قالت فاطمة : أنا ابنة محمّد المختار .

روایت کرده است که : امام علی بن ابی طالب روزی با همسر خود، فاطمه در صحرا خرما می خوردند؛ بین ایشان سخنی در میان آمد، پس علی عليه السلام فرمود: ای فاطمه، پیغمبر مرا بیشتر از تو دوست می دارد.

فاطمه فرمود: عجب است! تو را بیشتر از من دوست می دارد و حال آنکه من میوه دل او و عضوی از اعضای او هستم و فرزندی غیر از من ندارم.

علی عليه السلام فرمود: ای فاطمه، اگر سخن مرا تصدیق نمی کنی، بیا نزد پدرت محمّد صلى الله عليه وآله برویم.

گفت: پس به پیشگاه آن حضرت رفتم، و فاطمه در سخن گفتن پیشی گرفت و گفت: ای رسول خدا، کدام یک از ما دو نفر را بیشتر دوست می داری، مرا یا علی را؟

فرمود: تو نزد من محبوب‌تری، و علی از تو عزیزتر است.

پس علی علیه السلام فرمود: آیا به تو نگفتم؟ من فرزند زن صاحب تقوایی هستم. فاطمه گفت: منم دختر خدیجه کبری.

علی گفت: منم فرزند صفا. فاطمه گفت: منم دختر سدره المنتهی.

علی گفت: منم فخرکننده به پرچم داری. فاطمه گفت: منم دختر کسی که به مقام قرب نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد تا آن‌که فاصله‌اش به اندازه فاصله دو کمان یا کم‌تر شد.

علی گفت: منم فرزند زن‌های با عفت. فاطمه گفت: منم دختر زن‌های شایسته.

علی گفت: منم کسی که جبرئیل خدمت‌گزار من است. فاطمه گفت: منم آن‌که راحیل در آسمان خطبه ازدواج مرا خواند و دسته دسته فرشتگان خدمت‌گزار من بودند.

علی گفت: من در جای دوردست بلندی زاییده شدم. فاطمه گفت: من را در آسمان چهارم، در مقام شریف بالاتر تزویج کردند و تزویج من در آسمان بود.

علی گفت: منم در بر دارنده پرچم. فاطمه گفت: منم دختر کسی که به آسمان بالا برده شد.

علی گفت: منم صالح مؤمنین. فاطمه گفت: منم دختر خاتم پیغمبران.

علی گفت: منم زنده به شمشیر طبق تأویل قرآن. فاطمه گفت: منم سپر حفظ‌کننده تأویل.

علی گفت: منم درختی که از طور سینا بیرون می‌آید. فاطمه گفت: منم آن درختی که همیشه روزی و میوه می‌دهد.

علی گفت: منم که با ازدها سخن می‌گویم. فاطمه گفت: منم دختر پیغمبر کریم.

علی گفت: منم خیر بزرگ. فاطمه گفت: منم دختر پیغمبر راست‌گوی استوار.

علی گفت: منم طناب محکم خدا. فاطمه گفت: منم دختر بهترین همه خلق.

علی گفت: منم شیر غرنده درنده در جنگ‌ها. فاطمه گفت: منم دختر کسی که خدا به سبب او گناهان رامی‌آمزد.

علی گفت: منم تصدق‌دهنده خاتم در حال نماز. فاطمه گفت: منم دختر سید عالم.



على كفت : منم سِيد بنی هاشم . فاطمه كفت : منم دختر محمّد مصطفی .  
 على كفت : منم آقاي همه اوصيا . فاطمه كفت : منم دختر پیغمبر عربی .  
 على كفت : منم شجاع مكی . فاطمه كفت : منم دختر احمد پیغمبر .  
 على كفت : منم دلاور پرهیزكار . فاطمه كفت : منم دختر شفاعت كنده ای كه شفاعت او پذیرفته شده .

على كفت : منم قسمت كنده بهشت و جهنم . فاطمه كفت : منم دختر محمّد ، برگزیده خدا .

و قال عليّ : أنا قاتل الجان . قالت فاطمة : أنا ابنة رسول الله الملك الديان .

قال عليّ : أنا خيرة الرحمن . و قالت فاطمة : أنا خيرة النسوان .

قال عليّ : و أنا مكلم أصحاب الرقيم . قالت فاطمة : و أنا ابنة من أرسل رحمة للمؤمنين و بهم رؤوف رحيم .

قال عليّ : و أنا الذي جعل الله نفسي نفس محمّد حيث يقول في كتابه العزيز :  
 ﴿ أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ﴾<sup>١</sup> . قالت فاطمة : ﴿ وَأَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ ﴾<sup>٢</sup> .

قال عليّ : أنا من شيعتي من علمي يسطرون . قالت فاطمة : أنا بحر من علمي يغترفون .

قال عليّ : أنا اشتقّ الله تعالى اسمي من اسمه ، فهو العالي و أنا عليّ . قالت فاطمة : و أنا كذلك ، فهو الفاطر و أنا فاطمة .

قال عليّ : أنا حياة العارفين . قالت فاطمة : أنا فلك نجاة الراغبين .

قال عليّ : أنا الحواميم . قالت فاطمة : أنا ابنة الطواسين .

قال عليّ : أنا كنز الغنى . قالت فاطمة : و أنا كلمة الحسنی .

١. آل عمران (٣) : ٦١ .

٢. آل عمران (٣) : ٦١ .

قال عليّ: أنا بي تاب الله على آدم في خطيئته . قالت فاطمة : و أنا بي قبل الله توبته .

قال عليّ: أنا كسفينة نوح من ركبها نجي . قالت فاطمة : و أنا أشاركه في دعوته .

قال عليّ: و أنا طوفانه . قالت فاطمة : و أنا مسورته .

قال عليّ: و أنا النسيم إلى حفظه . قالت فاطمة : و أنا منّي أنهار الخمر والعسل في الجنان .

قال عليّ: أنا علمي علم النبيين . قالت فاطمة : و أنا بنت سيّد المرسلين الأوّلين و الآخريين .

قال عليّ: أنا البئر و القصر المشيّد . قالت فاطمة : أنا منّي شبير و شير .

قال عليّ: أنا بعد الرسول خير البريّة . قالت فاطمة : أنا البرّة الزكيّة .

فعندها قال النبيّ: لا تكلمني عليّاً فإنّه ذو برهان . قالت فاطمة : أنا ابنة من أنزل إليه القرآن .

قال عليّ: أنا الأمين الأصلع . قالت فاطمة : أنا الكوكب الذي يلعب .

قال النبيّ: فهو صاحب الشفاعة يوم القيامة . قالت فاطمة : أنا خاتون يوم القيامة .

فعند ذلك قالت فاطمة لرسول الله : يا رسول الله ، لاتحامي لابن عمك و دعني وإياه .

و قال عليّ: يا فاطمة ، أنا من محمّد عصبته و نجيبه . قالت فاطمة : و أنا لحمه و دمه .

قال عليّ: و أنا الصّحف . قالت فاطمة : و أنا الشرف .

قال عليّ: و أنا وليّ الزلفى . قالت فاطمة : و أنا الخمصا الحسنى .

قال عليّ: و أنا نور الورى . قالت فاطمة: و أنا فاطمة الزهراء .

فَعِنْدَهَا قَالَ النَّبِيُّ: يَا فَاطِمَةَ، قَوْمِي وَ قِبَلِي رَأْسُ ابْنِ عَمِّكَ؛ هَذَا جِبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ عِزْرَائِيلُ مَعَ أَرْبَعَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحَامُونَ مَعَ عَلِيٍّ، وَ هَذَا أَخِي رَاحِيلُ وَ رَوَائِيلُ مَعَ أَرْبَعَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَنْظُرُونَ .

قال: فقامت فاطمة الزهراء، فقَبِلَتْ رَأْسَ الْإِمَامِ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ وَ قَالَتْ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ . فَوَهَبَهَا الْإِمَامُ<sup>۱</sup> .

علی گفت: من كشنده جَنبَانِم . فاطمه گفت: من دختر رسول خداوند پادشاه جزا دهنده ام .

علی گفت: من برگزیده خدای بخشنده ام . فاطمه گفت: من برگزیده زنانم .

علی گفت: منم سخن گوینده با اصحاب رقیم . فاطمه گفت: من دختر کسی هستم که فرستاده شده تا برای مؤمنان رحمت باشد، و با ایشان رؤوف و مهربان باشد .

علی گفت: خدا مرا نفس محمّد قرار داده، در آن جایی که در کتاب خود فرموده: ﴿ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ﴾<sup>۲</sup> . فاطمه گفت: ﴿ وَ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ ﴾<sup>۳</sup> .

علی گفت: من کسی هستم که شیعیان من از علم من می نویسند . فاطمه گفت: من دریایی هستم که از علم من کف کف برمی دارند .

علی گفت: من کسی هستم که خدا نام مرا از نام خود گرفته، او عالی است و منم علی . فاطمه گفت: من نیز چنین هستم، او فاطر است و منم فاطمه .

علی گفت: منم حیات عارفان . فاطمه گفت: منم کشتی نجات راغبان .

علی گفت: منم حامیم های قرآن . فاطمه گفت: منم دختر طاسین های آن .

۱ . فضائل: ص ۸۰ الی ۸۲ . با کمی اختلاف در نقل .

۲ . آل عمران (۳): ۶۱ .

۳ . آل عمران (۳): ۶۱ .

علی گفت: منم گنج بی نیازی. فاطمه گفت: منم کلمه نیکو.

علی گفت: منم آن‌که خدا توبه آدم را به سبب من قبول کرد. فاطمه گفت: منم آن‌که خدا توبه آدم را به سبب من قبول کرد.

علی گفت: منم چون کشتی نوح که هر کسی بر آن سوار شد نجات یافت. فاطمه گفت: منم آن‌که در دعای او شریک شدم.

علی گفت: منم طوفان او. فاطمه گفت: منم دست‌آویز و شراع کشتی او.

علی گفت: منم آن نسیمی که آن را حفظ کرد. فاطمه گفت: منم آن کسی که نه‌های شراب طهور و غسل در بهشت از من است.

علی گفت: علم من، علم پیغمبران است. فاطمه گفت: منم دختر آقای همه پیغمبران از اولین و آخرین.

علی گفت: منم بئر معطله و رها شده و قصر محکمی که در قرآن است. فاطمه گفت: منم آن‌که حسن و حسین از من هستند.

علی گفت: من پس از پیغمبر بهترین همه خلقم. فاطمه گفت: منم آن نیکوی نیکوکار نیکی کننده.

آن‌گاه پیغمبر به فاطمه فرمود: با علی سخن مگوی که او صاحب دلیل و برهان است. فاطمه گفت: منم دختر کسی که قرآن بر او نازل شده.

علی گفت: منم امانت‌دار استواری که به واسطه نداشتن موی پیش ملقب به اصلع شدم. فاطمه گفت: منم آن ستاره‌ای که می‌درخشد.

پیغمبر فرمود: او (یعنی علی) در روز قیامت صاحب شفاعت است. فاطمه گفت: منم خاتون روز قیامت.

پس فاطمه به رسول خدا عرض کرد: ای رسول خدا، از پسر عمّت حمایت مکن، مرا با او واگذار.

علی گفت: ای فاطمه، من نسبت به محمد به منزله بندهای مفاصل او و برگزیده اویم. فاطمه گفت: من گوشت و خون اویم.

علی گفت: منم صحف. فاطمه گفت: منم شرف.

علی گفت: منم ولی رستگاری. فاطمه گفت: من سبب آرامش و سکونم.

علی گفت: من روشنی دهنده مردمانم. فاطمه گفت: من فاطمه زهرایم.

پس پیغمبر فرمود: ای فاطمه، برخیز و سر پسر عمّ خود را ببوس، اینک جبرئیل و

میکائیل و اسرافیل و عزرائیل با چهار هزار فرشتگان از علی حمایت می‌کنند و با علی

هستند و این برادر من راحیل است با روائیل و چهار هزار فرشتگان نگاه می‌کنند.

راوی گفت: پس فاطمه زهرا برخاست و در مقابل پیغمبر سر علی بن ابی طالب را بوسید

و گفت: ای ابوالحسن، به حقّ رسول الله، از خدای عزّ و جلّ و پسر عمّت معذرت

می‌طلبم. پس امام او را بخشید.

## فصل ششم

### خصیصه‌های فاطمه علیها السلام

بدان که حضرت زهرا - سلام الله علیها - را خصیصه‌هایی است که بر عصمت، طهارت، عظمت، ولایت و بزرگواری آن حضرت دلالت دارد که بخشی از آنها را در این کتاب یادآوری می‌نمایم.

للمؤلف الحقییر:

فضل زهرا را بشر کی می‌توان احصا کند

قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند

گر قلم گردد همه اشجار و دریاها مداد

ور خدا ارض و سما را دفتری انشا کند

در نوشتن جن و انس و حاملین عرش و فرش

عاجزند الا که حق توصیف از زهرا کند

اول: خدای تعالی نور مقدّس او را چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین آفریده، چنانچه بعضی از اخبار آن قبلاً ذکر شد، و از جمله آنها است که در کافی و کتب صدوق و بحار الانوار و عوالم و کتب بحرینی و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر صافی و تفسیر برهان و سایر کتب معتبر حدیث و اخبار از خاصّه و عامّه روایت شده.

**دوم:** پس از پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدارش پیش از خلقت تمام پیغمبران مرسل و غیر مرسل، ایمان به خدا داشته و در عالم انوار و اشباح و اظله و ارواح، خدا را تسبیح و تمجید و تقدیس و تهلیل می‌نموده و سپاس‌گزار بوده.

**سوم:** خلقت نور مقدّس او بر خلقت تمام انبیا و مرسلین و ملائکه مقررین - غیر از پدر و شوهرش - مقدّم بوده.

**چهارم:** تمام انبیا و مرسلین و ملائکه مقررین، مأمور به معرفت و ولایت او و پدر و شوهر و یازده فرزند طیبین و طاهرین او بوده‌اند.

**پنجم:** خدای تعالی عرش عظیم خود را به نام او و نام‌های پدر و شوهر و فرزندان او - که حجّت‌های خدا و امانای وحی اویند - زینت داده.

**ششم:** چون خدای تعالی خواست در این نشأه او را به وجود آورد، ماده طینت او را از سیب و رطب بهشتی قرار داد و پیش از این‌که نطفه طاهره او در صلب پدر بزرگوارش قرار گیرد، خدای عزّ و جلّ به خاتم الانبیا ﷺ امر فرمود تا چهل روز در خانه فاطمه دختر اسد اعتکاف کند و روزها را روزه بگیرد و جز به طعام بهشتی و شراب طهور افطار نکند، و شب‌ها را به عبادت برخیزد و در خانه خدیجه وارد نشود مگر بعد از چهل روز برای انعقاد نطفه طیبه آن حضرت. و این فضیلت برای احدی از اولین و آخرین، حتی انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - اتفاق نیفتاده.

**هفتم:** پدر بزرگوارش پس از بازگشت از معراج از جانب خدا مأمور بوده که بلافاصله برای انعقاد نطفه پاک و پاکیزه او با مادرش خدیجه کبری نزدیکی کند.

**هشتم:** خداوند برای وضع حمل و کمک و یاری خدیجه، مادر ستوده سیرش، چهار زن برجسته‌ای که از همه زن‌های دنیا بهتر و بالاتر بوده‌اند - که یکی از آنها ساره، همسر ابراهیم خلیل الرحمن و دیگری آسیه، زن فرعون زمان موسی و

دیگری مریم، مادر عیسی و دیگر کلثم، خواهر موسی و به روایتی صفورا، دختر شعیب و به روایتی حوّا، مادر آدمیان - را به زمین فرستاده تا حضرت زهرا - سلام الله علیها - متولد شود، که برای هیچ یک از زنان دنیا چنین پیش‌آمدی نبوده و به چنین فضیلتی سرفراز نشدند.

**نهم:** تابش و اشراق نور آن بی‌بی معظمه هنگام تولد او از مادر در همه خانه‌های مکه و در تمام روی زمین از مشرق تا مغرب، به گونه‌ای که هیچ جایی از زمین نمانده که نور مقدّس آن بانوی گرامی در آن جا نتابیده باشد.

**دهم:** ده تن حور العین به زمین آمدند که در دست هر یک طشت و ابریقی از بهشت، مملوّ از آب کوثر بوده، و آنها را به دست زنی که در مقابل خدیجه نشسته دادند، و او آن حضرت را شسته و دو پارچه سفیدی که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوش‌بوتر بوده بیرون آورد، و فاطمه را به یکی از آن دو پیچید، و دیگری را مقنعه برای او قرار داد. پس آن زن او را استنطاق کرد و آن مولود گرامی به شهادت دادن به یگانگی خدا و رسالت پدرش سید انبیا و امامت شوهرش سید اوصیا و امامت فرزندانش سادات همه سبط‌ها سخن گفت. و به هر یک از آن چهار زن سلام کرد، و هر یک از آنها را به نامش نام برد.

**یازدهم:** بشارت اهل آسمان به یک‌دیگر به ولادت آن سیده زنان، و ظاهر شدن نوری تازه در آسمان که ملائکه پیش‌تر آن را ندیده بودند.

**دوازدهم:** سخن گفتن آن معظمه با مادر خود از درون شکم پیش از آن‌که متولد شود، و دلداری دادن و امر به صبر نمودن او از جور زنان قریش.

**سیزدهم:** خلق شدن هفت آسمان و زمین از نور زهرا و افضل بودن او از هفت آسمان و زمین، چنان‌چه از عامّه و خاصّه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده و بعضی از آنها پیش از این در یکی از وجوه تکنیه آن بزرگوار به «امّ ابیها» ذکر شد.



چهاردهم: چون خدا خواست ملائکه را امتحان کند ابر تیره‌ای بر آنها فرستاد که از شدت تاریکی هم‌دیگر را نمی‌دیدند، پس گفتند:

إِلَهِنَا وَ سَيِّدِنَا، مَنْذُ خَلَقْتَنَا مَا رَأَيْنَا مِثْلَ مَا نَحْنُ فِيهِ ، فَسَأَلْكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَنْوَارِ إِلَّا مَا كَشَفْتَ عَنَّا . فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لِأَفْعَلَنَّ . فَخَلَقَ نُورَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَوْمَئِذٍ كَالْقَنْدِيلِ وَ عَلَّقَهُ فِي قَرْطَاءِ الْعَرْشِ فَزَهَرَتْ السَّمَاوَاتُ السَّعِيحُ وَ الْأَرْضُونَ السَّعِيحُ . وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سَمَّيْتَ فَاطِمَةَ «الزَّهْرَاءِ»...<sup>۱</sup>

خدای ما و آقای ما، از آن وقتی که ما آفریده شده‌ایم، مانند آن‌چه (از تیرگی) را که در آن هستیم ندیده‌ایم، پس به حق این نورها (یعنی انوار خمسه طیبیه) از تو می‌خواهیم که این تیرگی را از ما برداری. خدای تعالی فرمود: «هر آینه البتّه این کار را می‌کنم.» پس نور فاطمه را در آن هنگام مانند قندیلی آفرید و در گوشه عرش آویخت، پس آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه روشن شد، و از همین جهت است که فاطمه «زهراء» نامیده شده....

پانزدهم: فاطمه عليها السلام از تمام انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین - غیر از پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدارش - افضل است، و همه آنها به شفاعت زهرا نیازمندند، طبق اخبار و احادیث مستفیض صادره از مصادر وحی و تنزیل.

شانزدهم: ملائکه، حتی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم بی‌اذن، بر او داخل نمی‌شدند و از اطاعت او بیرون نیستند و خدای عزّ و جلّ عهد ولایت او را از آنها گرفته.

هفدهم: آن حضرت - به نصّ آیه تطهیر و اخبار و احادیث نبوی بسیار که از خاصّه و عامّه روایت شده - دارای مقام عصمت کلیّه و معصومه به عصمت حقیقیّه است، و از او مکروهی و ترک اولایی نه در حال کودکی و نه در حال بزرگی سر نزده،

۱. ارشاد القلوب: ج ۲، ص ۴۰۳؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۷.

تا چه رسد به گناه و معصیت .

**هجدهم:** اگر خدای عزّ و جل ، امیرمؤمنان علی علیه السلام را نیافریده بود ، همتا و کفو و همسری برای آن بی‌بی معظمه از آدم تا خاتم و تاروز قیامت پیدا نمی‌شد ، و این یکی از دلایل افضلیت او بر همه انبیا و مرسلین غیر از پدر بزرگوارش است .

**نوزدهم:** رضایت و خشنودی او رسالت خدا است و خشم و غضب او خشم و غضب خدا است ، چنانچه احادیث متواتر از فریقین روایت شده . و هرگاه آن معظمه ، معصومه نبود ، لازم نمی‌شد که خدا به هرچه او راضی می‌شد راضی باشد و به خشم و غضب او نیز خدا خشمناک و غضبناک باشد ، و بطلان آن واضح و آشکار است .

**بیستم:** چهار نه‌ری که در بهشت جاری است ، سرچشمه هر چهار از زیر چهار ستون قبه زهرا - سلام الله علیها - می‌باشد ، چنانچه در کتاب *بشارة المصطفى لشيعة المرتضى* ، تألیف محمد بن ابی القاسم از عمر بن ابراهیم علوی و سعید بن محمد ثقفی از محمد بن علی بن عبدالرحمن از پدرش از احمد بن علی مره‌بی از علی بن مجالد از جعفر بن حفص از سواده بن محمد از ابی‌العبّاس ضریر از ابی‌الصباح از همام از ابی‌علی روایت کرده که گفت :

قلت لكعب الحبر: ما تقول في هذه الشيعة، شيعة علي بن أبي طالب عليه السلام ؟

قال: يا همام، إني لأجد صفتهم في كتاب الله المنزل أنهم حزب الله، وأنصار دينه، و شيعة وليه، و هم خاصة الله من عباده و نجاؤه من خلقه، اصطفاهم لدينه، و خلقهم لجنّته، و مسكنهم الجنّة إلى الفردوس الأعلى في خيام الدرّ و غرف اللؤلؤ، و هم في المقرّبين الأبرار .

يشربون من الرحيق المختوم، و تلك عين يقال لها: «تسنيم» لا يشرب منها غيرهم، و إنّ تسنيماً عين و هبها الله لفاطمة بنت محمد زوجة علي بن

أبي طالب، تخرج من تحت قائمة قبَّتها على برد الكافور و طعم الزنجبيل و ریح المسك، ثمَّ تسيل فيشرب منها شيعتها و أحبَّاؤها .

و إنَّ لقبَّتها أربع قوائم : قائمة من لؤلؤ بيضاء تخرج من تحتها عين تسيل في سبيل أهل الجَنَّة يقال لها : «السلسيل»، و قائمة من درَّة صفراء تخرج من تحتها عين يقال لها : «طهور»، و قائمة من زمردة خضراء تخرج من تحتها عينان نضاختانٍ من خمر و عسل، فكلَّ عين منها تسيل إلى أسفل الجنان إلا التسنيم، فإنَّها تسيل إلى عليّين، فيشرب منها خاصة أهل الجَنَّة و هم شيعة عليّ و أحبَّاؤه، و تلك قول الله عزَّ و جلَّ في كتابه : ﴿ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ \* خِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَاتِسِ الْأُمْتَانِ فَسُورٌ \* وَ مِرْآجُهُ مِنْ تَشْنِيمٍ \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴾<sup>۱</sup> فهنيئا لهم .

ثمَّ قال كعب : و الله لا يحبُّهم إلا من أخذ الله عزَّ و جلَّ منه الميثاق .<sup>۲</sup>

به كعب گفتم : در حقّ طایفه شیعه، شیعیان علی بن ابی طالب علیّه السلام چه می‌گویی ؟

گفت : ای همام، من صفت ایشان را در کتاب الهی که نازل شده می‌یابم که ایشان حزب خدا و یاوران دین او و شیعیان ولی اویند، و ایشانند مخصوصین خدا از بندگانش و برگزیدگانش از میان آفریدگانش که ایشان را برای دین خود اختیار کرده است و ایشان را برای بهشت خود آفریده است، محلّ سکونت ایشان در بهشت، فردوس اعلی است، در خیمه‌هایی از دُرّ و غرفه‌هایی از لؤلؤ، و ایشان در میان نزدیک شدگان نیکناند .

از شراب خالصی که ظرف‌های آن با مشک مَهر شده باشد می‌آشامند، و آن چشمه‌ای است که «تسنیم» گفته شده که غیر از ایشان از آن نمی‌آشامند، و تسنیم چشمه‌ای است که خدا آن را به فاطمه بخشیده که دختر پیغمبر و زن علی بن ابی طالب است. آن چشمه از

۱ . مطفّین (۸۳) : ۲۵ - ۲۸ .

۲ . بشارة المصطفی : ص ۹۰ ؛ بحار الانوار : ج ۶۵ ، ص ۱۲۸ .

زیر پایهٔ قبهٔ آن حضرت به سردی کافور و طعم زنجبیل و بوی مشک خوارج می‌شود. سپس جاری می‌شود و شیعیان و دوستان او از آن می‌آشامند.

و برای قبهٔ فاطمه چهار پایه است: یک پایهٔ آن از مروارید سفید است که از زیر آن چشمه‌ای به طرف پایین بهشت جاری می‌شود که به آن «سلسبیل» گفته می‌شود، و یک پایهٔ آن از دُر زرد است که از زیر آن چشمه‌ای بیرون می‌آید که به آن طهور گفته می‌شود، و یک پایهٔ آن از زمرد سبز است که از زیر آن دو چشمه از شراب و عسل بیرون می‌آید که مانند فواره می‌جهد، و همهٔ این چشمه‌ها به طرف پایین بهشت جاری است، مگر چشمهٔ تسنیم که به طرف بالای علیین جاری است، که خواص اهل بهشت از آن می‌آشامند و ایشان شیعیان علی و دوستان اویند. این است گفتهٔ خدای عز و جل در کتاب خود که می‌فرماید: «سیراب می‌شوند از شراب خالصی که ظرف‌های آن به مشک مهر زده شده. و در آن باید مشتاقان بر یک‌دیگر پیشی گیرند. و آن شراب خالص با تسنیم ممزوج شده است (که آن بهترین شراب از شراب‌های بهشت است). چشمه‌ای است که بندگان مقرب خدا می‌آشامند». پس گوارا باد بر ایشان.

پس از آن کعب گفت: به ذات خدا قسم که دوست نمی‌دارد ایشان را مگر کسی که خدای عز و جل از او عهد گرفته باشد.

مؤلف کتاب بشارهٔ المصطفی پس از نقل این خبر گفته:

يَحْرِي أَن تَكْتَبَ الشَّيْخَةُ هَذَا الْخَبْرَ بِالذَّهَبِ لَا بِمَاءِهِ، وَ تَحْفَظُهُ وَ تَعْمَلُ بِمَا فِيهِ بِمَا تَدْرِكُ بِهِ هَذِهِ الدَّرَجَاتِ الْعَظِيمَةَ لَا سِيَّمَا رِوَايَةَ رِوَاتِهَا الْعَامَّةَ، فَتَكُونُ أَبْلَغُ فِي الْحِجَّةِ وَ أَوْضَحُ فِي الصَّحَّةِ. رَزَقْنَا اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْعَمَلَ بِمَا أَدَوْنَا إِلَيْنَا الْهِدَاةَ الْأَتْمَةَ - عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ -<sup>۱</sup>

۱. بشارهٔ المصطفی: ص ۵۱؛ بحار الانوار: ج ۶۵، ص ۱۲۸. نقل قول مؤلف محترم از بحار الانوار به نقل از بشارهٔ المصطفی می‌باشد و متن بحار الانوار کمی متفاوت با نقل مصدر اصلی آن بشارهٔ المصطفی است.

سزاوار است که شیعه این خیر را با طلا بنویسد نه آب طلا، و آن را حفظ کند و نگاه دارد و عمل کند به آن چه در آن است، تا این درجه‌های بزرگ را دریابد، به خصوص چنین خبری که عامه روایت کرده که در غلبه بر خصم رساتر است و در صحت روشن تر است. خدا دانستن و عمل کردن به آن چه که امام‌های هدایت کننده عليهم السلام به ما رسانیده‌اند را روزی ما کند.

**بیست و یکم:** واجب بودن طاعت آن بی بی معظمه بر همه خلق خدا از جن و انس، پرندگان و حیوانات، و پیغمبران و فرشتگان، به نص فرمایش امام باقر علیه السلام در ضمن حدیث صحیفه آن حضرت، بنا بر آن چه در کتاب دلائل الامامة طبری به طور مسند روایت شده که فرموده:

و لقد كانت صلوات الله عليها طاعتها مفروضة على جميع من خلق الله من الجن والإنس، والطيور والبهائم، والأنبياء والملائكة.<sup>۱</sup>

تمام حدیث را در فصل مصحف فاطمه - سلام الله عليها - نقل خواهم کرد.

**بیست و دوم:** کشیده شدن چادر صدیقه طاهره بر صراط در روز قیامت، که یک طرف آن در بهشت به دست خود آن حضرت است و یک طرف آن بر روی صراط کشیده می شود در عرصات قیامت، و منادی پروردگار ندا می کند که ای دوستان فاطمه! به ریشه‌های آن بیاویزید. پس احدی از دوستان فاطمه باقی نمی ماند مگر آن که هر کدام از ایشان به ریشه‌ای از ریشه‌های چادر آن حضرت می آویزند؛ بیشتر از هزار فئام جمعیت، که هر فئامی هزار هزار نفرند، چنان چه شیخ صدوق در ضمن خبر طولی در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام عسکری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده.<sup>۲</sup>

۱. دلائل الامامة: ص ۱۰۶.

۲. تفسیر الامام العسکری: ص ۴۳۳؛ بحار الانوار: ج ۸، ص ۶۸، این خبر را در معانی و کتب شیخ

بیست و سوم: پس از این‌که آدم و حوّا در بهشت به حسن زیبایی خود می‌بالیدند، جبرئیل به امر پروردگار، فاطمه را در بهشت فردوس به آنها می‌نماید. چنان‌چه علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در بحار الانوار از ابن خالویه در کتاب آک از ابی عبدالله حنبلی از محمد بن احمد بن قضاة از عبدالله بن محمد از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَحَوَّاءَ تَبَخَّرَا فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ آدَمُ لِحَوَّاءَ: مَا خَلَقَ اللهُ خَلْقًا هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا.

فَأَوْحَى اللهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ عليه السلام: اِنَّ بَعْدِي الْفَرْدُوسُ الْأَعْلَى، فَلَمَّا دَخَلَ الْفَرْدُوسَ نَظَرَ إِلَى جَارِيَةِ عَلِيٍّ دَرَنُوكَ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ، وَ عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ، وَ فِي أَذْنَيْهَا قَرَطَانٌ مِنْ نُورٍ، قَدْ أَشْرَقَتِ الْجَنَانُ مِنْ حَسَنِ وَجْهِهَا.

فَقَالَ آدَمُ: حَبِيبِي جِبْرِئِيلُ! مِنْ هَذِهِ الْجَارِيَةِ الَّتِي قَدْ أَشْرَقَتِ الْجَنَانُ بِحَسَنِ وَجْهِهَا؟

فَقَالَ: هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ مِنْ وَلَدِكَ، يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

قال: فما هذا التاج على رأسها؟

قال: بعلمها عليّ بن أبي طالب.

(قال ابن خالويه: البعل في كلام العرب خمسة أشياء: الزوج، والصنم من قوله: ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا﴾<sup>۱</sup>، و البعل اسم امرأة بها سميت بعلبك، و البعل من النخل ما شرب بعروقه من غير سقي، و البعل السماء، و العرب تقول السماء بعل الأرض).

صدوق رحمته الله نياقتم.

۱. صفات (۳۷): ۱۲۵.

قال: فما القرطان اللذان في أذنيها؟

قال: ولداها الحسن والحسين.

قال آدم: حبيبي جبرئيل، أخلقوا قبلي؟

قال: هم موجودون في غامض علم الله قبل أن تخلق بأربعة آلاف سنة.<sup>۱</sup>

چون خدا آدم و حوّا را آفرید، در بهشت به خود بالیدند، آدم به حوّا گفت: خدا آفریده‌ای نیکوتر از ما نیافریده. خدا وحی فرمود به جبرئیل عليه السلام که: دو بنده مرا به فردوس اعلیٰ بیاور. چون داخل فردوس شدند، دختری را دیدند بالای قطیفه‌ای یا فرشی از فرش‌های بهشت، و بر سر او تاجی از نور است، و در دو گوش او دو گوشواره است از نور در حالی که از خوش رویی او تمام بهشت روشن شده است.

آدم گفت: حبيب من جبرئيل! اين دختر که نور روی او همه بهشت را روشن کرده کیست؟

گفت: این فاطمه است دختر محمد که پیغمبری از فرزندان تو است، و در آخر زمان می‌باشد.

آدم گفت: این تاجی که بر سر او است، چیست؟

جبرئیل گفت: شوهر او علی بن ابی طالب است.

(ابن خالویه گفته: پنج چیز را در کلام عرب بَعْل می‌گویند: شوهر، و بُجْت از قول خدا که فرموده: ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا﴾<sup>۲</sup> یعنی: «آیا بت را می‌خوانید»، و اسم زنی است که بعلبک به نام او است، و بعل از درخت خرما، آن چیزی است که آب می‌خورد با ریشه‌هایش بدون آن‌که آن را آب دهند، و آسمان را عرب بعل می‌گوید، چنان‌چه می‌گویند: السماء بعل الأرض).

آدم گفت: این دو گوشواره‌ای که در دو گوش او است چیست؟

۱. كشف الغمّة: ج ۱، ص ۴۵۶؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۵۲.

۲. صفات (۳۷): ۱۲۵.

جبرئیل گفت: دو فرزندش حسن و حسین اند.

آدم گفت: حبیب من جبرئیل! آیا پیش از من آفریده شدند؟

جبرئیل گفت: ایشان چهار هزار سال (مؤلف حقیر گوید: شیخ ولی بن نعمت الله حسینی رضوی همین خبر را بعینه در کتاب **منهاج الحق و الیقین** نقل کرده با این تفاوت که جمله آخر را چنین آورده: «قبل أن تخلق بأربعین ألف عام». یعنی: چهل هزار سال پیش از این که تو آفریده شوی) پیش از این که تو آفریده شوی، در علم مشکل خدا موجود بوده‌اند.

**بیست و چهارم:** ندا کردن ندا کننده‌ای در روز قیامت از باطن عرش که همه اهل محشر سرهای خود را فروبندازند و چشم‌های خود را فرواندازند تا فاطمه - سلام الله علیها - بر صراط بگذرد، پس او در حالی که هفتاد هزار کنیز از حور العین با او است می‌گذرد، چنان چه عامه و خاصه روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

و در خبر دیگر چنین آمده: چون خواهد وارد محشر شود، بر ناقه‌ای از نور که زمام آن از مروارید تر است و ملکی به نام زوقائیل مهار آن را می‌کشد، سوار است، در حالتی که هفتاد هزار حور العین به همراه او هستند که هر یک از آنها پرچم حمدی در دست دارد. و چون قدری راه رود هفتاد هزار حور العین دیگر به نزد او آیند که بر سر هر یک از ایشان تاجی از جواهر مرصع<sup>۲</sup> به زبرجد سبز باشد، و در دست هر یک مجمره‌ای از عود و عنبر باشد، و آنها از طرف راست آن حضرت روانه شوند. و باز چون قدری دیگر راه طی کند، مریم، مادر عیسی با هفتاد هزار حور العین دیگر به نزد او آیند و بر او سلام کنند و از طرف چپ او روانه شوند. و

۱. مناقب: ج ۳، ص ۷، ح ۱؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۲۳؛ مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۱۵۳؛ کنز العمال: ج ۱۲، ص ۵، ح ۹؛ فتح الکبیر: ج ۱، ص ۱۵۱؛ اسد الغابة: ج ۵، ص ۵۲۳.

۲. مرصع: جواهر نشان.



چون مقداری دیگر راه بگذرد، مادرش خدیجه کبری با هفتاد هزار حور العین دیگر به استقبال او آیند که در دست هریک از آنها پرچم تکبیری باشد، همه الله اکبر گویان از پیش روی او روانه شوند و چون به نزدیک محشر رسد، آسیه، زن فرعون با هفتاد هزار حور العین دیگر به نزد او آیند و با او روانه شوند، و چون وارد زمین محشر شود خطاب می شود به همه اهل محشر که چشم های خود را فرو اندازید که فاطمه صدیقه می گذرد، در آن وقت جز جد او ابراهیم خلیل الله و پدر و شوهر و فرزندان معصومین او - صلوات الله علیهم - کسی او را نخواهد دید.<sup>۱</sup>

بیست و پنجم: در روز قیامت برای او منبری از نور نصب می شود که هفت پایه داشته باشد، و در میان پایه های آن، ملائکه با حور العین صف می کشند، و آن معظمه بر منبر بالا رفته و قرار گیرد، آن گاه جبرئیل امین از جانب رب العالمین به نزد او آید و گوید: ای فاطمه، حاجت خود را طلب کن.<sup>۲</sup>

بیست و ششم: در بحار الانوار نیز از کتاب آدروایت کرده از نافع بن ابی الحمراء که گفت:

شهدت رسول الله ﷺ ثمانية أشهر إذا خرج إلى صلاة الغداة من باب فاطمة، فقال: السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته، الصلاة؛ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۳، ۴</sup>.

حاضر بودم که می دیدم رسول خدا ﷺ مدت هشت ماه، هرگاه برای نماز صبح از خانه بیرون می آمد، بر در خانه فاطمه می رفت و می فرمود: تحیت و رحمت و برکات خدا بر

۱. تفسیر فرات: ص ۴۴۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۲۵.

۲. همان.

۳. احزاب (۳۳): ۳۳.

۴. کشف الغمّه: ج ۲، ص ۸۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۵۳ ح ۴۸.

شما اهل بیت باد! هنگام نماز است، جز این نیست که خدا می‌خواهد هر پلیدی‌ای را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند پاک کردنی از هر گونه پلیدی.

**بیست و هفتم:** چون فاطمه علیها السلام می‌خواهد وارد بهشت شود، جبرئیل ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت را می‌آورد که دو پهلوی آن به دیباج زینت کرده شده و مهار آن از مروارید درخشانده است، و بر پشت آن زینی از مرجان است. رکاب آن را می‌گیرد و فاطمه سوار می‌شود و با او روانه می‌شود. صد هزار فرشته از طرف راست او و صد هزار فرشته از طرف چپ او و صد هزار فرشته دیگر او را به بال‌های خود برمی‌دارند و بر در بهشت می‌رسانند. چون فاطمه به در بهشت می‌رسد، توقّف می‌کند. خدای تعالی می‌فرماید: ای حبیب من، چرا توقّف کردی؟ من تو را امر کردم که داخل بهشت شوی.

فاطمه می‌گوید: ای پروردگار من، دوست دارم که در مثل این روز، قدر من شناخته شود.

پس خدای تعالی می‌فرماید: ای دختر حبیب من، برگرد و نگاه کن هر که را محبت تو و ذریّه تو در دل او می‌باشد، دست او را بگیر و داخل بهشت کن. پس فاطمه یکی یکی شیعیان و دوستان خود را جدا می‌کند، مانند مرغی که دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد جدا کند، پس چون شیعیان و دوستان او با او بر در بهشت رسیدند، خدا به دل‌های آنها می‌اندازد که توقّف کنند.

خدای تعالی می‌فرماید: ای دوستان من، چرا توقّف کرده‌اید؟ من شفاعت فاطمه دختر حبیب خود را در حقّ شما پذیرفتم.

عرض می‌کنند: خدایا! می‌خواهیم امروز قدر ما شناخته شود. خدای تعالی می‌فرماید: ای دوستان من، برگردید و نگاه کنید، هر کسی که برای دوستی فاطمه شما را دوست می‌دارد و هر کسی که برای دوستی فاطمه شما را اطعام کرده و هر

کسی که برای دوستی فاطمه شما را پوشانیده و هر کسی که برای دوستی فاطمه شما را شربت آبی داده و هر کسی که در محبت فاطمه ردّ غیبتی از شما کرده، دست او را بگیرد و داخل بهشت کنید.

مؤلف گوید: اصل این حدیث را علامه مجلسی در بحارالانوار از تفسیر

فرائد ابراهیم به طور مسند از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.<sup>۱</sup>

بیست و هشتم: دوستی فاطمه در صد موضع برای دوستانش نفع می‌دهد که کمترین آن مواضع هنگام مردن و وقت در قبر گذاردن و وقت سنجش اعمال و وقت محشور شدن در قیامت و وقت گذشتن از صراط و وقت حساب است. (ضمن حدیث سلمان در منتخب طریحی.)

بیست و نهم: استقبال کردن پیغمبر هنگام داخل شدن فاطمه بر او و بوسیدن آن بزرگوار دست فاطمه را و مشایعت کردن آن حضرت فاطمه را، چنانچه از ابی‌بکر روایت شده که گفت:

إِنَّ فَاطِمَةَ دَخَلَتْ يَوْمَآ عَلَى أَبِيهَا، فَاسْتَقْبَلَهَا وَقَبَّلَ يَدَيْهَا، ثُمَّ لَمَّا دَعَعَتْ وَمَشَتْ شَيْعَهَا النَّبِيَّ وَقَبَّلَ يَدَيْهَا أَيْضاً، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَيْتَ مِثْلَ هَذَا فِي أَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ وَلَا يَنْسَبُ لِمِثْلِكَ.

فقال: ما فعلته إلا بأمر ربي.<sup>۲</sup>

روزی فاطمه بر پدر خود داخل شد، پس پیغمبر او را استقبال کرد و دو دست او را بوسید و چون پدر را وداع کرد و رفت، باز پیغمبر او را مشایعت کرد و دست او را بوسید. گفتم: ای رسول خدا، هرگز چنین چیزی را در احدی از زن‌ها ندیدم و چنین کاری که کردی برای تو مناسب نیست.

۱. تفسیر فرائد: ص ۲۹۸؛ بحارالانوار: ج ۸، ص ۵۱ و ج ۴۳، ص ۶۴.

۲. مجمع النورین: ص ۲۷.

فرمود: این کار را نکردم مگر به امر پروردگار خودم.

این عمل پیغمبر و جواب او حجتی برای ابوبکر نیز بوده.

سی‌ام: خدای تعالی ازدواج با زن‌ها را تا زمانی که فاطمه - علیها سلام الله - در قید حیات بود، بر امیرمؤمنان علیه السلام حرام فرمود.

سی و یکم: حضرت فاطمه - سلام الله علیها - در روز قیامت حکومت دارد و شفاعت کننده گناه کاران شیعیان و دوستان خود است و احدی از مردها و زن‌ها داخل بهشت یا جهنم نمی‌شوند مگر به حکم و اذن او، چنانچه اخبار آن را علامه مجلسی در بحار با مصادر آن نقل فرموده.

سی و دوم: فاطمه زهرا علیها السلام محدّثه بوده و ملائکه به خدمت او مشرّف می‌شدند و با او درباره آن چه در گذشته واقع شده بود و آن چه در آینده واقع می‌شد سخن می‌گفتند، چنانچه در بصائر الدرجات و کتب صدوق و مختصر بصائر سعد بن عبدالله قمی و عوالم و غیر آنها روایت شده.

سی و سوم: آن بی‌بی معظمه علت وجود ائمه یازده گانه، اوصیای رسول خدا - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشد و ذریه پیغمبر تا قیامت، همه از نسل اویند، طبق اخبار و احادیث رسیده که از جمله آنها است حدیث طارق بن شهاب در صفات امام که محلّ شاهد از آن حدیث این است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

فهم الكواكب العلویة المشرقة من شمس العصمة الفاطمیة في سماء العظمة  
المحمّدیة و الأغصان النبویة الثابتة في الدوحة الأحمدیة ...<sup>۱</sup>

۱. همان: ص ۲۳، «پس آنها ستارگان علویه هستند که نور گرفته‌اند از خورشید عصمت فاطمیة در آسمان محمدیهو شاخه‌های نبویه هستند که ثابتند در درخت با عظمت احمدیه».

**سی و چهارم:** آن حضرت ولّیة الله و دارای مقام ولایت کلیّه است و برای همه امت، والدّه حقیقیّه است، چنانچه از اخبار کثیر استفاده می شود و در این کتاب به تفصیل شرح داده خواهد شد، ان شاء الله تعالی .

**سی و پنجم:** خدا صحیفه ای به فاطمه عطا فرموده که علوم اوّلین و آخرین در آن است، حتّی خسارت خراش، و هر رویدادی که برای هر کسی و هر چیزی از گذشته و آینده رخ دهد، که آن سبب افتخار ائمه علیهم السلام است و هر کدام از ائمه به آن فخر می کردند و آن اکنون در نزد امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - می باشد، که در فصل مخصوصی از این کتاب شرح داده می شود .

**سی و ششم:** خدای عزّ و جل چون از نور وجه کریم خود بهشت را آفرید، آن نور را گرفت و سه قسمت فرمود: یک قسمت آن را به پیغمبر، و یک قسمت آن را به فاطمه، و یک قسمت آن را به امیرمؤمنان و سایر ائمه اختصاص داد. و این اشاره است به جلالت صدیقه کبری - سلام الله علیها - زیرا خدای عزّ و جل آن معظّمه معصومه را مقابل نبوت پدر بزرگوار او و امامت ائمه علیهم السلام قرار داد و وجود مبارک آن معظّمه در میان ایشان سمت قطبی دارد، چنانچه از فقره مبارک حدیث کساء: «فاطمه و أبوها و بعلها و بنوها» نیز چنین استفاده می شود .

**سی و هفتم:** خداوند تبارک و تعالی ثواب صلوات بر آن حضرت را آمرزش گناهان صلوات فرستنده بر او قرار داده و صلوات فرستنده را در بهشت به آن بانوی دو جهان ملحق خواهد ساخت، چنانچه از امیرمؤمنان علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده .

**سی و نهم:** عقد ازدواج او با علی علیه السلام در عرش اعلی بسته شده و ملائکه و حورالعین شاهد عقد او بوده اند، به شهادت اخبار کثیر .

**چهارم:** «راحیل» ملک که فصیح ترین ملائکه است، خطیب انشای عقد به امر

خدا در آسمان چهارم بوده و خطبه غزایی در مجمع ملائکه انشا کرده .

**چهل و یکم:** در هنگام ازدواج او با علی ، خدای تعالی امر فرمود همه ملائکه هفت آسمان در آسمان چهارم نزد بیت المعمور حاضر و اجتماع کردند و خطبه راحیل را استماع نمودند و در آن حال همه ایشان از فرط سرور و شادی به تسبیح و تمجید، و تقدیس و تهلیل پروردگار پرداختند .

**چهل و دوم:** خدای تعالی امر فرمود برای تزویج فاطمه با علی علیه السلام بهشت را زینت کردند و به کمال زینت آراستند و همه حور العین بهشت زینت کردند .

**چهل و سوم:** خدای عز و جل فرمان داد تا درخت طوبی تمام حلی و حلل<sup>۱</sup> خود را با خود حمل کند .

**چهل و چهارم:** خدا رضوان، خازن بهشت را امر فرمود که منبر کرامت را بر در بیت المعمور نصب کند ، و آن منبری از نور است که در روز عرض اسما بر ملائکه، آدم بالای آن رفت و خطبه خواند .

**چهل و پنجم:** اول کسی که عقد بست فاطمه را برای علی ، ذات اقدس احدیت بود که وحی نمود به جبرئیل: عقد نکاح را در مجمع ملائکه ببند ، که من کنیز خود فاطمه ، دختر حبیب محمد صلی الله علیه و آله را برای بنده خود علی بن ابی طالب تزویج کردم ، پس جبرئیل فاطمه را برای علی عقد بست و تمامی ملائکه را شاهد گرفت ، و شهادت آنها را در پارچه حریری نوشت ، و جبرئیل آن را آورد و به نظر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید ، پس آن را به مهری از مشک مهر زد و به رضوان، خازن بهشت سپرد ، چنانچه پس از این به طور مفصل ذکر می شود .

**چهل و ششم:** پس از آنکه جبرئیل ملائکه را بر ازدواج فاطمه با علی شاهد

۱. حلی و حلل: زیورها و پیرایه‌ها .

گرفت درخت طوبی را امر کرد تا حلی و حلل خود را نثار کند، پس همه حلی و حلل خود را نثار کرد و ملانکه و حور العین همه آنها را جمع کردند و آنها را برای یکدیگر به هدیه می‌برند تا روز قیامت و افتخار می‌کنند.

**چهل و هفتم:** از جمله چیزهایی که خدا برای زهرا عَلِیَّهَا السَّلَامُ صدق قرار داده، شفاعت گناه کاران از شیعیان و دوستان او در قیامت است، چنانچه در کتاب عوالم روایت کرده، و از کتاب معراج النبوه نیز نقل شده که از جمله وصیت‌هایی که فاطمه عَلِیَّهَا السَّلَامُ به علی عَلِیُّهَا السَّلَامُ کرده این بوده:

إذا دفنتني فادفن معي هذا الكاغذ الذي في الحقّة .

فقال لها سيّد الوصيّين : بحقّ النبيّ أخبريني بما فيه .

قالت : حين أراد أن يزوّجني أبي منك ، قال لي : زوّجتك من عليّ صدق أربعمأة درهم .

قلت : رضيت عليّاً و لأرضي بصدق أربعمأة درهم .

فجاء جبرئيل فقال : يا رسول الله ، يقول الله عزّ و جلّ : الجنّة و ما فيها صدق فاطمة .

قلت : لأرضى .

قال : أيّ شيء تريدین ؟

قلت : أريد أمتك لأنك مشغول بأمتك .

فرجع جبرئيل ، ثمّ جاء بهذا الكتاب مكتوب : شفاعت أمة محمّد صدق فاطمة ،

فإذا كان يوم القيامة أقول : إلهي هذه قبالة شفاعت أمة محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .<sup>۱</sup>

وقتی که مرا دفن کردی این کاغذی را که در حقّه است با من دفن کن .

پس سید اوصیا به او فرمود: [تو را به حقّ پیامبر سوگند که] مرا به آنچه در این کاغذ است خبر ده.

گفت: وقتی که پدرم خواست مرا با تو تزویج کند، به من فرمود: تو را با علی تزویج می‌کنم به صدق چهارصد درهم.

گفتم: به علی راضیم، اما به صدق چهارصد درهم راضی نیستم.

آن‌گاه جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله، خدای عزّ و جل می‌فرماید: بهشت با آنچه در آن است صدق فاطمه است.

گفتم: راضی نیستم.

گفت: چه چیز می‌خواهی؟

گفتم: امتّ تو را می‌خواهم، زیرا تو به امتّ خود مشغولی.

پس جبرئیل برگشت و این کتاب نوشته شده را آورد که در آن نوشته شده است: «شفاعت امتّ محمد، صدق فاطمه است». پس چون روز قیامت شود می‌گویم: خدای من! این قبالة شفاعت امتّ محمد صلی الله علیه و آله است.

**چهل و هشتم:** در تزویج فاطمه با علی علیه السلام خدای تعالی به رضوان، خازن

بهشت امر فرمود که درخت طوبی را بجناباند تا رقعه‌هایی به عدد دوستان اهل بیت بردارد، و فرشتگانی از نور را ایجاد کرد، و هر یک از آنها رقعه‌ای را بردارد که چون قیامت برپاشود و همه مردگان زنده شوند و همه آنها اجتماع کنند، آن فرشتگان در میان خلایق ندا کنند، پس دوستی از دوستان اهل بیت باقی نمی‌ماند مگر آن‌که چک تضمین شده آزادی از آتش جهنّم به او داده می‌شود که در آن چک نوشته شده:

براءة من العليّ الجبار لشيعة عليّ و فاطمة من النار.<sup>۱</sup>

۱. مناقب: ج ۳، ص ۱۲۳؛ بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۲۴؛ لمعة البيضاء: ص ۲۵۰؛ مجمع النورین: ص ۶۲، «جوایز از ناحیه خداوند علیّ و جبار است برای شیعه علی و فاطمه از آتش».



**چهل و نهم:** درخت طوبی نیز جزء صداق فاطمه زهرا - سلام الله عليها - است، و اصل و ریشه همه نعمت‌های بهشت از درخت طوبی است، و احدی از اولین و آخرین از آن نمی خورد مگر به اذن فاطمه، زیرا صداق آن بزرگوار است. **پنجاهم:** خمس دنیا از زمین و آسمان، و بیابان و دریاها، و کوه‌ها و صحراها نیز جزء صداق فاطمه زهرا - سلام الله عليها - است.

**پنجاه و یکم:** هنگام زفاف آن بی بی معظمه و بردن او به خانه علی علیه السلام جبرئیل امین با هفتاد هزار ملک و میکائیل با هفتاد هزار ملک، همه تکبیرگویان به زمین آمدند تا فاطمه - سلام الله عليها - را وارد خانه علی علیه السلام نمودند.

**پنجاه و دوم:** بنا بر خبری که از تفسیر ثعلبی نقل شده، خدا عقد کننده بوده و جبرئیل طرف قبول، و راحیل خطبه خواننده، و حاملین عرش شهود، و رضوان صاحب نثار، و درخت طوبی طبق نثار، و نثار دُرّ و یاقوت و مرجان بوده.

**پنجاه و سوم:** از جمله خدمت‌گزاران فاطمه در بهشت، دختر سلیمان حشمت الله علیه السلام است، چنانچه در کتاب **مصایح القلوب** روایت کرده و گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَحَدِّثُ ذَاتَ يَوْمٍ: إِنَّ سَلِيمَانَ النَّبِيَّ قَدْ جَهَّزَ لِابْنَتِهِ جِهَازًا عَظِيمًا وَأَشْيَاءَ، قَدْ صَوَّغَ لَصَهْرِهِ تَاجَ مِنَ الذَّهَبِ مَكْلَأًا بِسَبْعِمِائَةِ جَوْهَرَةٍ، وَكَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَاضِرًا فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ، فَلَمَّا أَتَى إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَ فَاطِمَةَ بِمَا اسْتَمَعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ حَدِيثِ جِهَازِ ابْنَةِ سَلِيمَانَ، فَخَطَرَ فِي قَلْبِهَا عَسَى أَنْ يَكُونَ خَطَرَ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَنَّهُ سَلِيمَانُ كَانَ نَبِيًّا عَظِيمًا جَلِيلًا وَ نَبِيَّتًا مُحَمَّدَ أَجَلِّ قَدْرًا وَأَعْظَمَ شَأْنًا مِنْهُ، ابْنَةُ سَلِيمَانَ النَّبِيِّ كَانَ لَهَا مِثْلُ ذَلِكَ الْجِهَازِ وَ تَاجَ ذَلِكَ الصَّهْرِ بِتِلْكَ الصِّفَةِ وَ هَذَا الصَّهْرِ فِي هَذَا الْفَقْرِ وَ الْحَاجَةِ، لَكِنْ فَاطِمَةُ الْبَتُولُ أَخْفَتَهُ فِي قَلْبِهَا وَ مَا أَظْهَرَتْ بِهِ لِأَحَدٍ حَتَّى قَبِضَتْ.

فَرَأَاهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَعْضَ اللَّيَالِي فِي الْمَنَامِ إِنَّهَا فِي الْجَنَّةِ قَاعِدَةٌ عَلَى

سریر و حوالی سریرها الحور العین واقفات فی خدمتها، منتظرون لأمرها، و جاریة فی غایة الحسن و کمال الجمال و تمام الدلال، مزینة بالحلل الرائقة علی یدها طبقتین لثارها واقفة بین یدیها، منتظرة لأمرها، فقال لها علی بن ابي طالب: یا فاطمة، ابنة من هذه الجارية؟

قالت: هي ابنة النبي سليمان، أوقفوها في خدمتي. و اعلم يا علي، إنني ذلك اليوم الذي ذكرت لي عن أبي حديث جهازها، خطر في قلبي همته، فلذلك أوقفوها بين يدي كرامة لي، و عوض لك من ذلك التاج الذي صاغه سليمان لصوره أن جعل بيدك لواء الحمد في القيامة.<sup>۱</sup>

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می‌کرد که: سلیمان پیغمبر جهازی تهیه کرد برای دخترش که جهاز بزرگی بود با چیزهای دیگری، و برای دامادش تاجی از طلا، مکمل<sup>۲</sup> به هفت صد دانه جواهر ریخته شده بود. در آن حال علی بن ابی طالب در آن مجلس حاضر بود، چون به منزل آمد، آنچه را که راجع به جهاز دختر سلیمان از پیغمبر خدا شنیده بود، به فاطمه خبر داد. پس در قلب فاطمه چنین خطور کرد که شاید در قلب علی گذشته باشد که سلیمان، پیغمبر بزرگ با جلالتی بزرگ و پیغمبر ماکه قدر او بالاتر و شأن او از سلیمان بزرگ‌تر است؛ دختر سلیمان نبی مانند چنین جهازی داشته و برای دامادش چنین تاجی بوده به صفتی که ذکر شد و این داماد با فقر و احتیاج می‌باشد. ولیکن فاطمه بتول این را که در دلش خطور کرد پنهان نمود و آشکار نکرد برای احدی تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود.

پس علی بن ابی طالب علیه السلام شبی او را در خواب دید که در بهشت بالای تختی نشسته و اطراف تخت او حور العین به خدمت او ایستاده، منتظر فرمان اویند و دختری در نهایت حسن و کمال زیبایی، و فرح و شادی و گشاده‌رویی در حالی که به زیورهای باصفا و به

۱. مجمع النورین: ص ۳۲ به نقل از مصابیح القلوب. این روایت را در مصابیح القلوب نیافتیم.

۲. مکمل: زیور داده.

عجب درآورنده زینت کرده است، و دو طبق بر روی دست گرفته که بر سر فاطمه نثار کند، در مقابل او ایستاده است و منتظر فرمان او است. علی بن ابی طالب فرمود: ای فاطمه، این دختر کیست؟

گفت: این دختر سلیمان پیغمبر است که او را به خدمت من واداشته‌اند، و بدان ای علی که آن روزی که حدیث پدرم را راجع به جهاز این دختر ذکر کردی، در قلب من چیزی گذشت که آن را با خود حدیث نفس کردم، برای این است که او را برای گرامی داشتن من، در مقابلم برای خدمت واداشته‌اند؛ و اما برای تو، عوض آن تاجی که سلیمان برای دامادش ریخته و ساخته بود، چنین قرار داده شده که پرچم حمد در روز قیامت به دست تو باشد.

**پنجاه و چهارم:** حرام بودن زن‌ها بر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمانی که فاطمه زنده بود، برای بزرگداشت فاطمه - سلام الله علیها.<sup>۱</sup>

**پنجاه و پنجم:** شریک بودن در نزول سوره «هل اتی» با امیرالمؤمنین و حسنین.

**پنجاه و ششم:** یاد کردن خدا همه نعمت‌های بهشتی را در سوره «هل اتی» غیر از حور العین، که برای احترام فاطمه نامی از آن برده نشده.

**پنجاه و هفتم:** اول دیوانی که در روز قیامت گشوده می‌شود، دیوان فاطمه علیها السلام است با کسانی که در حق او و اولاد او ظلم کرده‌اند، و اول انتقامی که کشیده می‌شود از ظلم‌هایی است که بر آن حضرت و اولاد او وارد شده.

**پنجاه و هشتم:** لیلۃ القدر و لیلۃ مبارکه در قرآن به وجود مبارک زهرا تفسیر و تأویل شده، چنان‌چه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

۱. این خصیصه تکرار مورد سی‌ام است.

### الليلة هي فاطمة و القدر هو الله<sup>۱</sup>.

یعنی: فاطمه خدا، بنابراین فاطمه از حیث عظمت مقامی که دارد، اضافه تشریفی به خدا شده.

**پنجاه و نهم:** نزول مائده آسمانی از قبیل مرغ بریان، انار، انگور، سیب، گلابی و به و چیزهایی از اطعمه و اشربه بهشتی که دیگران بعد از هبوط آدم و حوا تا زمان آن حضرت، از خوردن آن محروم بودند.

**شصتم:** وقتی که آن بی بی معظمه در محراب خود بود، هفتاد هزار ملک از ملائکه مقرّبین می آمدند و بر او سلام می کردند و او را ندا می کردند به آن چیزی که مریم، مادر عیسی را به آن ندا می کردند و می گفتند:

يا فاطمة ! ﴿ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكَ وَ طَهَّرَكَ وَ اضْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴾<sup>۲، ۳</sup>.

۱. تفسیر فرات: ص ۵۸۱؛ بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۶۵. روایت این گونه در این کتب ضبط شده است: «...»

الليلة فاطمة والقدر الله...».

۲. آل عمران (۳): ۴۲.

۳. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۴۹.



## فصل هفتم

### مصحف فاطمه عليها السلام

راجع به مصحف فاطمه - سلام الله عليها - روایات متعددی از مصادر وحی و تنزیل روایت شده که در ضمن این فصل تذکر داده می شود.

### حدیث اول :

طبری در کتاب دلائل الامامه گفته است :

حدَّثني أبو الحسين محمد بن هارون بن موسى التلعكبري، قال<sup>١</sup> : حدَّثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري، قال : حدَّثنا محمد بن أحمد بن حمدان، قال : حدَّثني علي بن سليمان و جعفر بن محمد، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن أبي العلا وعلي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال : سألت أبا جعفر محمد بن علي عن مصحف فاطمة، فقال : أنزل عليها بعد موت أبيها .

قلت : ففيه شيء من القرآن ؟

فقال : ما فيه شيء من القرآن .

قلت : فصفه لي .

---

١. در ذکر سلسله مشایخ روایت جمله : «حدَّثنا أبي، قال : حدَّثنا أبو علي محمد بن همام، قال :» جا افتاده است .

قال : له دَقَّتَانِ من زِبْرَجْدَتَيْنِ على طولِ الورقِ و عرضه ، حمرّاوين .

قلت : جعلت فداك ! فصفه لي ورقه .

قال : ورقه من دَرٍّ أبيض ، قيل له : كن ، فكان .

قلت : جعلت فداك ! فما فيه ؟

قال : فيه خبر ما كان و خبر ما يكون إلى يوم القيامة ، و فيه خبر سماء سماء ، و عدد ما في السماواتِ من الملائكة و غير ذلك ، و عدد كلِّ خلقِ الله رسلاً و غير مرسل ، و أسماؤهم ، و أسماء من أرسل إليهم ، و أسماء من كذَّبَ و من أجاب ، و أسماء جميع من خلق الله من المؤمنين و الكافرين من الأوّلين و الآخرين ، و أسماء البلدان ، و صفة كلِّ بلد في شرق الأرض و غربها ، و عدد ما فيها من المؤمنين ، و عدد ما فيها من الكافرين ، و صفة كلِّ من كذَّبَ ، و صفة القرون الأوتى و قصصهم ، و من ولى من الطواغيت و مدّة ملكهم و عددهم و أسماء الأئمّة و صفتهم ، و ما يملك كلِّ واحد واحد ، و صفة كبرائهم ، و جميع من تردّد في الادوار .

قلت : جعلت فداك ! و كم الأدوار ؟

قال : خمسون ألف عام ، و هي سبعة أدوار ، فيه أسماء جميع ما خلق الله و آجالهم ، و صفة أهل الجنة ، و عدد من يدخلها ، و عدد من يدخل النار و أسماء هؤلاء و هؤلاء ، و فيه علم القرآن كما أنزل ، و علم التوراة كما أنزلت ، و علم الإنجيل كما أنزل ، و علم الزبور ، و عدد كلِّ شجرة و مدرة في جميع البلاد .

قال أبو جعفر عليه السلام : و لما أراد الله تعالى أن ينزل عليها أمر جبرئيل و ميكايل و إسرافيل أن يحملوه فينزلون به عليها ، و ذلك في ليلة الجمعة الثالث الثاني من الليل ، فهبطوا به و هي قائمة تصلي ، فما زالوا قياماً حتّى قعدت ، و لما فرغت

من صلاتها سلّموا علیها، و قالوا: السلام یقرؤك السلام. و وضعوا المصحف فی حجرها، فقالت: لله السلام و منه السلام و إلیه السلام و علیکم یا رسل الله السلام. ثمّ عرجوا إلی السماء، فما زالت بعد صلاة الفجر إلی زوال الشمس تقرؤه حتّى أتت علی آخره. و لقد كانت علیها السلام مفروضة الطاعة علی جمیع من خلق الله من الجنّ و الإنس، و الطیر و الوحش، و الأنبیاء و الملائكة.

قلت: جعلت فداك! فلمن صار ذلك المصحف بعد مضیها؟

قال: رفعته إلی أميرالمؤمنین، فلما مضى صار إلی الحسن، ثمّ إلی الحسین ثمّ عند أهله حتّى یدفعوه إلی صاحب هذا الأمر.

فقلت: إنّ هذا العلم لكثیر.

قال: یا أبا محمد، إنّ هذا الذي وصفته لك لفي ورقتين من أوّله، و ما وصفت لك بعد ما فی الورقة الثالثة، و لا تكلمت بحرف منه.

به سند مذکور از ابی بصیر روایت کرده که گفت: از ابی جعفر (یعنی امام باقر علیها السلام) درباره مصحف فاطمه سؤال کردم، فرمود: پس از مردن پدرش بر او فرستاده شد.

گفتم: در آن چیزی از قرآن است؟

فرمود: چیزی از قرآن در آن نیست.

گفتم: آن را برای من وصف کن.

فرمود: برای آن دو جلد است که هر دو از زبرجد سرخ‌اند به قدر طول ورق و عرض آن.

گفتم: فدایت شوم! ورق آن را برای من وصف کن.

فرمود: ورق آن از دُرّ سفید است که به آن گفته شد: باش، پس هست شد.

گفتم: فدایت شوم! در آن چه چیز هست؟

۱. «العلم کثیر» - خ. ل. (مؤلف)

۲. دلائل الامامة: ص ۱۰۵؛ بحار الانوار: ج ۲۲، ص ۳۹۱.



فرمود: در آن است خبر آنچه که گذشته است و آنچه که تا روز قیامت خواهد بود، و خبر یکایک آسمان‌ها، و شماره آنچه از ملائکه و غیر آنها در آسمان‌ها است، و عدد هر پیغمبر مرسل و غیر مرسل که خدا آفریده و نام‌های ایشان، و نام‌های کسانی که به سوی ایشان فرستاده شدند و نام‌های کسانی که آنها را تکذیب کردند و کسانی که آنها را اجابت کردند، و نام‌های همه آنچه که خدا آفریده از مؤمن‌ها و کافر‌ها، از پیشینیان و پسینیان، و نام‌های همه شهرها، و صفت هر شهری که در مشرق زمین و مغرب آن است، و عدد آنچه در آن است از مؤمنین، و عدد آنچه کافر که در آن است، و صفت هر که تکذیب کند، و صفت قرن‌های اولیه و قصه‌های آنان، و کسانی که حکومت می‌کنند و از حد خود تجاوز می‌کنند و مدّت پادشاهی ایشان و عدد ایشان و نام‌های پیشوایان و صفت‌های ایشان و آنچه را که یک یک آنها مالک می‌شوند و صفت بزرگان‌شان، و همه آنهایی که رفت و آمد کردند در ادوار.

گفتم: فدایت شوم! ادوار چند است؟

فرمود: پنجاه هزار سال و آن هفت دور است. و در آن است نام‌های همه خلق و مدّت‌های ایشان، و صفت اهل بهشت و عدد کسانی که داخل آن می‌شوند، و عدد کسانی که داخل آتش می‌شوند، و نام‌های این گروه و آن گروه. و در آن است علم قرآن هم‌چنان‌که نازل شده و علم تورات همان طوری که نازل شده و علم انجیل به نحوی که نازل شده و علم زبور و عدد هر درختی و خاک و کلوخی.

### چگونگی نزول مصحف

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون خدای تعالی اراده فرمود که صحیفه را بر او نازل فرماید، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را امر کرد که مصحف را با خود بردارند و بر او نازل شوند، و نزول آنها در ثلث دوم شب جمعه‌ای بود. پس با مصحف فرود آمدند در حالی که آن حضرت ایستاده نماز می‌گذازد. برپا ایستادند تا این‌که نشست و نماز خود را تمام کرد. مصحف را کنار او گذاردند و گفتند: خدای سلام، تو را سلام می‌رساند.

فرمود: سلام برای خدا است و از اوست سلام و بازگشت سلام به سوی او است، و سلام بر شما باد ای فرستادگان خدا. پس به جانب آسمان بالا رفتند. پس آن حضرت بعد از نماز صبح تا هنگام زوال آفتاب، تا آخر آن را قرائت فرمود. و هر آینه آن بی‌بی معظمه طاعتش بر همه خلق خدا - از جنّ و انس، و مرغ‌ها و وحشی‌ها، و پیغمبران و ملائکه - واجب شده.

گفتم: فدایت شوم! آن مصحف پس از رحلت فاطمه چه طور شد؟

فرمود: آن را به امیرمؤمنان داد، و چون امیرمؤمنان از دنیا رفت به حسن رسید و پس از او به حسین رسید و بعد از او نزد اهل آن است تا این‌که آن را به دست صاحب این امر (یعنی امام زمان) دهند.

گفتم: این است علم بسیار؟

فرمود: ای ابامحمد، همه اینها که برای تو وصف کردم در دو ورق اول آن مصحف بود و هنوز برای تو از آن چه در ورق سوم آن است وصف نکرده‌ام و حرفی از آن را نگفتم.

## حدیث دوم

در باب چهاردهم از جزء سوم کتاب بصائرالدرجات صفّار از احمد بن محمد بن علی بن حکم از حسین بن ابی‌العلا، حدیثی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که در ضمن آن است که حضرت فرمود:

و مصحف فاطمة، ما أزعم أنّ فيه قرآنا، و فيه ما يحتاج الناس إليها و لا يحتاج إلى أحد أنّ فيه الجلدة، و نصف الجلدة و ثلث الجلدة و ربع الجلدة و أورش الخدش.<sup>۱</sup>

مصحف فاطمه، گمان نمی‌کنم که چیزی از قرآن در آن باشد و در آن است همه آنچه که همه مردمان محتاج به ما هستند و ما محتاج به احدی از ایشان نیستیم. در آن است حکم

۱. کافی: ج ۱، ص ۲۴۰؛ بصائرالدرجات: ص ۱۷۰، ۳۹۸؛ بحارالانوار: ج ۲، ص ۱۷۴.

یک تازیانه و نصف تازیانه و ثلث تازیانه و ربع تازیانه و دیه خراشی که در پوست رسد.

### حدیث سوم

نیز در کتاب بصائر به طور مسند از ابی بصیر روایت کرده از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام در ضمن حدیث طولیلی که فرمود:

و إِنَّ عِنْدَنَا لِمَصْحَفِ فَاطِمَةَ وَ مَا يَدْرِيهِمْ مَا مَصْحَفِ فَاطِمَةَ . قَالَ : مَصْحَفِ فِيهِ  
مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٍ وَاحِدٌ ، وَ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ  
أَمَّهَا اللَّهُ وَ أَوْحَى إِلَيْهَا .

قال : قلت : والله هذا هو العلم...<sup>۱</sup>

مصحف فاطمه نزد ما است ، و چه می‌دانند ایشان که مصحف فاطمه چیست . فرمود :  
مصحفی است که در آن است سه برابر مانند قرآن شما ، که یک حرف از قرآن شما در آن  
نیست ، و آن چیزی است که خدا آن را املا فرموده و به سوی او وحی فرستاده است .  
ابوبصیر گفت : گفتم : این است والله علم . ...

### حدیث چهارم

نیز در کتاب بصائر از آن حضرت در ضمن حدیث دیگری روایت کرده که  
فرمود :

وَ خَلَّفَتْ فَاطِمَةَ مَصْحَفَ مَا هُوَ قُرْآنٌ وَ لَكِنَّهُ كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ أَنْزَلَ عَلَيْهَا ، إِمْلَاءُ  
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطَّ عَلَيَّ .<sup>۲</sup>

فاطمه مصحفی را باقی گذارد که قرآن نیست ، ولیکن کلامی است از کلام خدا که بر او

۱ . بصائرالدرجات : ص ۱۷۲ ؛ بحارالانوار : ج ۲۶ ، ص ۳۹ .

۲ . بصائرالدرجات : ص ۱۷۶ ؛ بحارالانوار : ج ۲۶ ، ص ۴۲ .

نازل فرمود، پیغمبر املا کرد و علی نوشت.

### حدیث پنجم

نیز در کتاب بصائر به طور مسند از ابی عبدالله عليه السلام روایت کرده که چون ابی عبیده (راوی حدیث) ضمن سؤالاتی از آن حضرت از مصحف فاطمه پرسیده، حضرت در جواب او فرمودند:

إنکم لتبحثون عمّا تریدون و عمّا لاتریدون، إن فاطمة مکثت بعد رسول الله خمسة و سبعین یوما، و قد کان دخلها حزن شدید علی أیها، و کان جبرئیل یأتیها فیحسن عزایها علی أیها، و یطیب نفسها، و یخبرها عن أیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذرّیتها، و کان علیّ یکتب ذلك، فهذا مصحف فاطمة.<sup>۱</sup>

شما کاوش می‌کنید از آنچه می‌خواهید و از آنچه نمی‌خواهید. فاطمه پس از پدرش هفتاد و پنج روز زنده بود و حزن شدیدی بر مفارقت پدر داشت. جبرئیل به نزد او می‌آمد و نیکو در عزای پدرش او را تسلیت می‌داد و غم و غصّه را از نفس او دور می‌کرد و از پدرش به او خبر می‌داد و از جایگاه پدر، او را آگاه می‌کرد، و به او خبر می‌داد به آنچه که پس از او بر ذرّتش وارد می‌آید و علی آنها را می‌نوشت، این است مصحف فاطمه.



## فصل هشتم

### بیان ازدواج فاطمه با علی و چگونگی آن

طبری - علیه الرحمه - در کتاب دلائل الامامه به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش از ابن عباس چنین روایت کرده که گفت :

چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه هجرت کرد و در آن جا مسجدی بنا کرد و اهل مدینه با او انس گرفتند و کلمه و کار او بالا گرفت و مردمان برکت او را شناختند و از دور و نزدیک سواران و پیادگان به نزد او می آمدند و ایمان ظاهر شد و پادشاهان از او حدیث می کردند و اکابر و اشراف از شمشیر عذاب او می ترسیدند ، فاطمه با امیر مؤمنان و زن های مهاجرین ، همه با هم دیگر هجرت کردند ، و عایشه هم از جمله مهاجرین بود . پس پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در خانه مادر ابویوب انصاری فرود آورد .

پیغمبر صلی الله علیه و آله از زن هایی خواستگاری کرد ، و اوّل دخول خود در مدینه ، سوده را تزویج کرده بود ، فاطمه را به نزد او نقل داد . پس از آن ام سلمه ، دختر ابی امیه را تزویج کرد و امر فاطمه را به او واگذار کرد . بر حسب ظاهر ام سلمه او را ادب می آموخت ، ولی ام سلمه می گفت : به خدا سوگند ادب فاطمه از من زیادتر بود و هر چیزی را بهتر از من می دانست و می شناخت ، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه

او سلاله انبیا است - صلی الله علیها و علی ابیها و بعلمها و بنیها.<sup>۱</sup>

### خواستگاریهای فاطمه علیها السلام

در مناقب به سند خود از ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که این هر سه نفر گفته‌اند:

چون فاطمه علیها السلام به حد بلوغ و رشد رسید و آن چه را که زنان درک می‌کنند درک کرد، بزرگان قریش از اهل فضل و سابقه در اسلام و اهل شرف و مال او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند. هر کدام از آنها که قدم پیش گذاردند، پیغمبر اکرم نمی‌پذیرفت و روی خود را از او می‌گرداند به نحوی که آن خواستگار گمان می‌کرد که آن حضرت بر وی خشمناک شده یا این که در این موضوع وحی آسمانی بر او نازل شده. و از جمله خواستگاران ابوبکر بود. حضرت در جواب او فرمود: امر ازدواج فاطمه با پروردگار او است. و پس از ابوبکر، عمر خواستگار شد، حضرت همان جوابی که به ابی بکر داده بود به او گفت.<sup>۲</sup>

و در کتاب دلائل الامامه، طبری به سند متصل روایت کرده از انس بن مالک که گفت:

عبدالرحمن بن عوف زهری و عثمان بن عفان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند. عبدالرحمن به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله، فاطمه دختری را با من تزویج کن، صد ناقه سیاه زاغ چشم که بارهای آن جامه‌های سفید نازک مصری باشد و ده هزار دینار به او بذل می‌کنم، یعنی صدق او می‌دهم. و در میان اصحاب پیغمبر از

۱. دلائل الامامة: ص ۸۱.

۲. مناقب: ج ۳، ص ۱۲۲.

عبدالرحمن ثروتمندتر کسی نبود و عثمان هم مانند او بود. پس عثمان عرض کرد: یا رسول الله، من مانند این صداق را می‌دهم و من مقدم‌ترم از عبدالرحمن از حیث اسلام آوردن.

پس پیغمبر اکرم ﷺ از سخنان این دو نفر خشمگین شد و غضب فرمود و کفی از سنگ‌های ریزه را برداشت و پاشید به طرف عبدالرحمن و فرمود: تو به کثرت مال خود بر من می‌بالی، پس آن سنگ‌ها همه دُرّ گران‌بها شد که یک دانه از آنها قیمت شد، به قدر همه دارایی عبدالرحمن بود.<sup>۱</sup>

## نزول وحی برای ازدواج فاطمه با علی

[ادامه حدیث:]

پس جبرئیل در همان ساعت فرود آمد و عرض کرد: یا احمد، خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید:

قم إلى عليّ بن أبي طالب فإنّ مثله مثل الكعبة يحجّ إليها، و لا يحجّ إلى أحد. إنّ الله أمرني أن أمر رضوان، خازن الجنان أن يزيّن الأربع جنان، و أمر شجرة طوبى و سدرة المنتهى أن تحمل الحليّ و الحلل، و أمر الحور العين أن يزيّن، و أن يقفن تحت شجرة طوبى و سدرة المنتهى، و أمر ملكاً من الملائكة يقال له «راحيل» - و ليس في الملائكة أفصح منه لساناً، و لا أعذب منطقاً، و لا أحسن وجهاً - أن يحضر إلى ساق العرش.

فلما حضرت الملائكة و الملك أجمعون، أمرني أن أنصب منبراً من النور، و

۱. دلائل الامامة: ص ۸۳؛ نوادر المعجزات: ص ۸۵؛ مدينة المعاجز: ج ۲، ص ۳۲۲. نقل مؤلف محترم بر طبق نوادر المعجزات می‌باشد که از جمله دیگر آثار طبری - صاحب دلائل الامامة - است.



آمر راحیل آن یرقی، فخطب خطبة بليغة من خطب النكاح، و زوّج عليّاً من فاطمة ب خمس الدنيا لها و لولدها إلى يوم القيامة، و كنت أنا و ميكائيل شاهدين، و كان وليّها الله تعالى، و أمر شجرة طوبى أن تنثر (و سدرة المنتهى أن تنثرا) ما فيهما من الحلّي و الحلل و الطّيب، و أمر الحور العين أن يلقطن ذلك، و أن يفتخرن به إلى يوم القيامة.

و قد أمرك الله أن تزوجه بفاطمة في الأرض، و أن تقول لعثمان: أمّا سمعت قولي في القرآن: ﴿مَرْجَ الْبُحْرَيْنِ لَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ﴾<sup>۱</sup> و قولي فيه: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾<sup>۲</sup>.

برخیز به سوی علی بن ابی طالب، زیرا مثل او مانند کعبه است که آن را قصد می‌کنند و او احدی را قصد نمی‌کند. خدا مرا امر کرد تا رضوان، خزینه‌دار بهشت را فرمان دهم که چهار جانب بهشت را زینت کند، و درخت طوبی و سدره المنتهی را فرمان دهد که زینت و زیورهای خود را حمل کنند و حورالعین را فرمان دهد که خود را بیاریند و در زیر درخت طوبی و سدره المنتهی بایستند، و فرشته‌ای از فرشتگان را که «راحیل» گفته می‌شود و در میان فرشتگان فصیح زبان‌تر و شیرین سخن‌تر و نیکوروتر از او نیست، امر کند که نزد ساق عرش حاضر شود.

پس هنگامی که ملائکه حاضر شدند، خدا مرا امر فرمود تا منبری از نور برپا کنم و راحیل را فرمان دهم تا بر منبر بالا رود و خطبة رسایی از خطبه‌های نکاح را بخواند و علی را با فاطمه تزویج کند، به صداق یک پنجم دنیا که تا روز قیامت برای او و فرزندان او باشد. و من و میکائیل دو شاهد باشیم، و ولی فاطمه خدای تعالی است، و درخت طوبی و سدره المنتهی را امر کنم تا آنچه زینت و زیور و بوهای خوش دارند، همه را نثار کنند. و حورالعین را امر کنم که از آنها برچینند و به آن فخر کنند تا روز قیامت.

۱. رحمن (۵۵): ۱۹ و ۲۰.

۲. فرقان (۲۵): ۵۴.

و خدا تو را امر فرموده که علی را با فاطمه در روی زمین تزویج کنی و به عثمان بگویی :  
 آیا گفته مرا در قرآن نشنیده‌ای : ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴾  
 یعنی : « دو دریا را با هم جفت کرد و پرده‌ای در میان آنها قرار داد تا یکی از آنها بر دیگری  
 غلبه نکند. » و گفته مرا در آن : ﴿ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ  
 صِهْرًا ﴾ یعنی : « او او است که بشری را از آب آفرید و او را نسب و داماد قرار داد. »

## [ادامه حدیث:]

فلَمَّا سَمِعَ النَّبِيَّ كَلَامَ جَبْرِئِيلَ وَجَّهَ خَلْفَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ سَلْمَانَ وَ الْعَبَّاسَ ،  
 فَأَحْضَرَهُمْ وَ قَالَ لِعَلِيِّ : إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَكَ .  
 فقال : يا رسول الله ، إني لأملك إلا سيفي و فرسي و درعي .  
 فقال له النبيّ : اذهب فيع الدرع .

فخرج عليّ فنأدى على درعه ، فبلغت أربعمأة درهم و دينار ، فاشترأها  
 دحية بن خليفة الكلبي و كان حسن الوجه ، لم يكن مع رسول الله أحسن منه  
 و جهأ .

فلَمَّا أَخَذَ عَلِيُّ الثَّمَنَ وَ تَسَلَّمَ دَحِيَةَ الدَّرْعِ عَطَفَ دَحِيَةَ عَلِيٍّ وَ قَالَ لَهُ :  
 أَسَأَلُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنْ تَقْبَلَ مِنِّي هَذَا الدَّرْعَ هَدِيَّةً وَ لَا تَخَالَفَنِي .

فأخذها منه و حمل الثمن و الدرع ، و جاء بهما إلى النبيّ ، فطرهما بين يديه و  
 قال : يا رسول الله ، بعث الدرّع بأربع مائة درهم و دينار ، و قد اشتراها دحية ، و  
 سألتني أن أقبل الدرع هديّة ، فما تأمرني ، أقبلها منه أم لا ؟

فتبسّم النبيّ و قال : ليس هو دحية ، لكنّه جبرئيل ، و الدراهم من عند الله لتكون  
 شرفاً و فخراً لابنتي فاطمة . و زوّجه بها و دخل بعد ثلاث .

قال : و خرج عليّ و نحن في المسجد إذ هبط الأمين جبرئيل بأترجة من الجنة ،  
 فقال : يا رسول الله ، إنّ الله يأمرك أن تدفع هذه الأترجة إلى عليّ بن أبي طالب ،

فَدَفَعَهَا النَّبِيُّ إِلَى عَلِيٍّ . فَلَمَّا حَصَلَتْ فِي كَفِّهِ انْقَسَمَتْ قَسَمِينَ ، مَكْتُوبٌ عَلَى قَسْمٍ : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» ، وَ عَلَى الْقَسْمِ الْآخَرِ : «هُدِيَّةٌ مِنَ الطَّالِبِ الْغَالِبِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» .

چون پیغمبر کلام جبرئیل را شنید ، دنبال عمار بن یاسر و سلمان و عباس فرستاد و آنها را احضار کرد و به علی گفت که : خدا مرا امر فرموده که تو را تزویج کنم . علی گفت : من مالک چیزی جز شمشیر و اسب و زرهم نیستم . پیغمبر به او فرمود : بزره را بفروش . علی بیرون رفت و برای فروش زره خود ندا کرد ، قیمت آن به چهارصد درهم و دینار رسید . دحیه بن خلیفه کلبی آن را خرید و او بسیار خوب رو بود ، کسی با پیغمبر خوب روتر از او نبود . چون علی پول زره را گرفت و زره را تسلیم دحیه کرد ، دحیه به علی رو کرد و گفت : ای ابوالحسن ، از تو خواهش می‌کنم که این زره را از من به عنوان هدیه قبول کنی و مخالفت نکنی . علی زره را از او گرفت و پول و زره را آورد و در پیش روی پیغمبر گذارد و گفت : ای رسول خدا ، زره را به چهارصد درهم و دینار فروختم و دحیه آن را از من خرید و از من خواهش کرد که آن را به عنوان هدیه از او قبول کنم . چه امر می‌فرمایی ؟ آیا از او قبول کنم یا نه ؟

پیغمبر تبسم کرد و فرمود : او دحیه نبود ولیکن جبرئیل بود و درهم‌ها هم از جانب خدا بوده تا شرافت و فخری برای دختر من فاطمه باشد . و علی را با او تزویج فرمود و پس از سه روز داخل شد .

راوی گفت : علی از مسجد خارج شد ، و ما در مسجد بودیم که جبرئیل با ترنجی از بهشت فرود آمد و عرض کرد : ای رسول خدا ، خدا تو را امر می‌فرماید که این ترنج را به علی بن ابی طالب بدهی . پیغمبر آن را به علی داد ، چون در کف علی قرار گرفت دو قسمت شد ، بر یک قسمت آن نوشته بود : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» و بر قسمت دیگر نوشته بود : «هدیه‌ای است از طلب‌کننده غلبه‌کننده به علی بن ابی طالب» .

و نیز در کتاب بصائر<sup>۱</sup> به سند متصل از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش از جدش علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود:

همت بتزویج فاطمة حیناً و لم أجسر أن أذكر ذلك لرسول الله ﷺ و كان ذلك  
يختلج في صدري ليلاً و نهاراً حتّى دخلت يوماً علی رسول الله فقال: يا عليّ!  
قلت: لبيك يا رسول الله.

فقال: هل لك في التزويج؟

فقلت: الله و رسوله أعلم. فظننت أنّه يريد أن يزوّجني بعض نساء قريش و  
قلبي خائف من فوت فاطمة، ففارقته علی هذا، فوالله ما شعرت حتّى أتاني  
رسول الله فقال: أجب يا عليّ و أسرع.

فأسرعت المضيّ إليه، فلمّا دخلت و نظرت إليه، فمارأيته أشدّ فرحاً من ذلك  
اليوم، و كان في حجرة أمّ سلمة. أبصرني فتهلّل و تبسّم حتّى نظرت إلى بياض  
أسنانه و لها بريق و قال: يا عليّ، إنّ الله قد كفاني ما همّني فيك من أمر  
تزويجك.

فقلت: و كيف ذلك يا رسول الله؟

قال: أتاني جبرئيل و معه قرنفل الجنّة و سنبلها قطعان، فناولنيها فأخذتهما  
و شممتهما فسطع منهما رائحة المسك، ثمّ أخذهما منّي. فقلت: يا جبرئيل، ما  
شأنهما؟

فقال: إنّ الله أمر سكّان الجنّة أن يزيتوا الجنان كلّها بمفارشها و نضودها و  
أنهارها و أشجارها، و أمر ريح الجنّة التي يقال لها: «المثيرة» فهبت في الجنّة  
بأنواع العطر و الطيب، و أمر الحور العين بقراءة سورتي «طه» و «يس»

۱. این روایت را در بصائر الدرجات نیافتم.

فرعوا أصواتهنّ بهما. ثمّ نادى مناد: ألا إنّ اليوم يوم وليمة فاطمة بنت محمد، و عليّ بن أبي طالب رضی منّی بهما. ثمّ بعث تعالی سحابة بيضاء، فمطرت على أهل الجنة من لؤلؤها و زبرجدها، و أمر خدام الجنان أن يلتقطوها، و أمر راحيل، فخطب خطبة لم يسمع أهل السماء بمثلها. ثمّ نادى تعالی: يا ملائكتي و سگان جنّتي، باركوا على نكاح فاطمة بنت محمد و عليّ بن أبي طالب، فإنّي زوجت أحبّ النساء إليّ من أحبّ الرجال إليّ بعد محمد.

وقتی که همّ من تزویج با فاطمه بود، جسارت نکردم که آن را با پیغمبر ﷺ ذکر کنم، و این مطلب در سینه من شب و روز خلجان داشت تا این که روزی بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: ای علی! عرض کردم: بلی ای رسول خدا.

فرمود: میل به تزویج (یعنی زن گرفتن) داری؟

گفتم: خدا و رسول او داناترند. و گمان کردم که می خواهد مرا با بعضی از زنان قریش تزویج کند و دل من ترسناک بود که مبدا فاطمه از دستم برود، پس از آن با همین اندیشه از حضرت جدا شدم، و به ذات خدا قسم نمی دانستم تا این که پیغمبر به نزد من آمد و فرمود: اجابت و شتاب کن بیا.

من با شتاب به نزد او رفتم. وقتی که بر او وارد شدم و به او نظر کردم، هرگز مثل آن روز، او را خوش حال ندیده بودم. و آن روز در حجره ام سلمه بود. چون چشمش به من افتاد، به گشاده رویی لبخندی زد، به نحوی که سفیدی دندان او برق می زد و فرمود: ای علی، خدا همّ مرا درباره تو و امر زن گرفتنت کفایت کرد.

گفتم: این چگونه است ای رسول خدا؟

فرمود: جبرئیل به نزد من آمد و با او دو قطعه از قرنفل و سنبل بهشت بود، به من داد، آن را گرفتم و بوییدم، بوی مشک از آنها ساطع شد، پس آن دو را از من گرفت.

گفتم: ای جبرئیل، این دو برای چیست؟

گفت: خدا ساکنین بهشت را امر کرد که همه بهشت را با فرش‌ها و زیراندازهای بر هم نهاده آن زینت کردند به روی هم انداختن آنها و نهرهای آن و درخت‌های آن، و باد بهشتی را - که به آن «مثیره» گفته می‌شود - امر فرمود با انواع عطرها و بوهای خوش در بهشت بوزد، و همه حور العین را به خواندن دو سوره «طه» و «یس» امر فرمود، پس صداهای خود را به خواندن آنها بلند کردند. آن‌گاه نداکننده‌ای ندا کرد که امروز روز ولیمه فاطمه دختر محمد، و علی بن ابی‌طالب است در حالی که به ازدواج این دو راضی و خشنودم. پس خدای تعالی ابر سفیدی را برانگیخت تا این‌که بر اهل بهشت از مروارید و زبرجد و یاقوت‌های خود بارید، و خدمت‌گزاران بهشت را امر فرمود که آنها را برچینند، و راحیل را امر فرمود تا خطبه‌ای خواند که اهل آسمان‌ها مانند آن را نشنیده بودند، پس منادی خدای تعالی ندا کرد که: ای فرشتگان من و ساکنین بهشت من، بر نکاح فاطمه دختر محمد و علی بن ابی‌طالب مبارک باد بگویید. من محبوب‌ترین زن‌ها نزد خود را با محبوب‌ترین مردها - پس از محمد - نزد خود، تزویج کردم.

## [ادامه حدیث:]

ثم قال ﷺ: يا عليّ، ابشر ابشر! فإني زوجتك ابنتي فاطمة عليّ ما زوجك الرحمن من فوق عرشه، و قد رضيت لها و لك ما رضي الله لكما، فدونك أهلك و كفى. يا عليّ برضاي رضى فيك.

فقال عليّ ﷺ: يا رسول الله! أ و بلغ من شأني أن أذكر في أهل الجنة و يزوجني الله تعالى في ملائكته؟

فقال ﷺ: يا عليّ! إن الله إذا أحب عبداً أكرمه بما لا عين رأت، ولا أذن سمعت، و لا خطر على قلب بشر.

فقال عليّ: يا ربّ أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليّ.

فقال النبيّ: آمين!

و قال عليّ: لئما أتيت رسول الله خاطباً ابنته فاطمة، قال: و ما عندك

لتسعدني؟

قلت: ليس عندي إلا بعيري و فرسي و درعي .

فقال: أما بعيرك فحامل أهلك، و أما فرسك فلا بدّ لك منه تقاتل عليه، و أما درعك فزوّجك الله بها .

قال: فخرجت من عنده و الدرع على عاتقي الأيسر، و ذهبت إلى سوق الليل فبعتها بأربع مائة درهم سود هجرية، ثم أتيت بها إلى النبيّ فصببها بين يديه، فوالله ما سألتني عن عددها، و كان رسول الله سريّ الكفّ، فدعا بلالاً و ملأ قبضته و قال: يا بلال! ابتع بها طيباً لابنتي فاطمة . ثمّ دعى أمّ سلمة و قال لها: يا أمّ سلمة! ابتاعي لابنتي فراشاً من حلس مصر و أحشيه ليفاً، و اتّخذي لها مدرّعة و عبائة قطوانية، و لاتتخذي أكثر من ذلك فيكونا من المسرفين .

و صبرت أياماً لا أذكر فيها شيئاً لرسول الله ﷺ من أمر ابنته حتّى دخلت على أمّ سلمة فقالت لي: لم لاتقول لرسول الله يدخلك على أهلك؟

قلت: أستحيي منه أن أذكر له شيئاً من هذا .

فقال أمّ سلمة: ادخل عليه، فإنّه سيعلم ما في نفسك .

قال: فدخلت عليه، ثمّ خرجت، ثمّ دخلت، ثمّ خرجت .

فقال: أحسبك إنك تشتهي الدخول على أهلك؟

قلت: نعم فذاك أبي و أمي يا رسول الله!

فقال: غداً إن شاء الله .<sup>۱</sup>

پس پیغمبر ﷺ فرمود: یا علی! تو را بشارت باد، تو را بشارت باد! که من دختر خود

۱. تفسیر فوات: ص ۴۱۳؛ عیون اخبار الرضا علیہ السلام: ج ۲، ص ۲۰۲؛ امالی: ص ۶۵۳؛ دلائل الامامة: ص ۸۵؛ روضة الواعظین: ص ۱۴۴؛ مدینة المعاجز: ج ۲، ص ۳۲۷؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۰۱. ابن روایت در کتب مزبور با اختلاف در برخی عبارات آمده است.

فاطمه را با تو تزویج می‌کنم بر آن‌چه خدای بخشنده، بالای عرش خود تزویج کرده است، و برای او و برای تو خشنودم به آن‌چه خدا برای هر دو نفر شما خشنود است. پس اهل تو به تو نزدیک‌تر است و کفایت می‌کند. یا علی رضایت تو رضایت من است.

علی عَلِيٍّ عرض کرد: یا رسول الله! کار من به جایی رسیده که در میان اهل بهشت مرا یاد کنند و خدا در میان فرشتگان خود مرا تزویج کند؟

پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا علی! وقتی که خدا بنده‌ای را دوست بدارد، او را به چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در دل هیچ کسی خطور نکرده اکرام می‌کند. پس علی عَلِيٍّ عرض کرد: خدا یا! مرا الهام کن که نعمتی که تو بر من انعام کردی را سپاس‌گزاری کنم. پیغمبر آمین گفت.

علی گفت: هنگامی که نزد رسول خدا آمدم که دختر او فاطمه را خواستگاری کنم، فرمود: چه چیز داری که مرا خوش‌بخت کنی؟

گفتم: من چیزی جز شتر و اسب و زرهم ندارم.

فرمود: اما شترت، که بردارنده اهل تو است، و اما اسبت، که ناچاری با آن قتال کنی، اما زرهت، خدا تو را به آن تزویج کرده.

گفت: پس از نزد او بیرون رفتم و زره را روی شانه چپم انداختم و به سوق اللیل رفتم و آن را به چهارصد درهم پول سیاه هجری فروختم و نزد پیغمبر آوردم و پیش روی او ریختم، به خدا سوگند که از من نپرسید چند عدد است. و رسول خدا مشت‌پر بود، پس بلال را پیش خواند و دست او را پر کرد و فرمود: ای بلال! اینها را برای دخترم فاطمه بوی خوش بگیر. پس ام‌سلمه را پیش خواند و فرمود: ای ام‌سلمه! برای دخترم فرشی از گلیم‌های مصر بخر و آن را از لیف خرما پر کن، و پیراهن سفید کوتاهی از پارچه‌های ققوانیه - که نام محلی است - بخر و بیشتر از اینها نخر که هر دو اسراف‌کننده شوند و از اسراف‌کنندگان باشند.

و چند روزی صبر کردم و چیزی به رسول خدا راجع به امر دخترش نگفتم تا این‌که بر ام‌سلمه وارد شدم، به من گفت: چرا با پیغمبر خدا سخن نمی‌گویی که تو را بر اهلت وارد



کند؟

گفتم: از او حیا می‌کنم که به او چیزی بگویم.

گفت: بر او وارد شو و قطعاً او آنچه را که در نفس تو است می‌داند.

علی گفت عَلَيْهِ السَّلَامُ: پس نزد آن حضرت رفتم و بیرون آمدم، باز رفتم و بیرون آمدم.

فرمود: گمان می‌کنم که می‌خواهی بر اهلت داخل شوی؟

گفتم: آری، پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا!

فرمود: فردا، اگر خدا بخواهد.

### خطبه‌هایی که در این ازدواج خوانده شده

خطبه‌هایی که برای ازدواج فاطمه با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در عرش اعلا و آسمان‌ها و زمین

خوانده شده به شرح زیر تذکر داده می‌شود:

#### خطبة اَوَّل

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب گفته است:

قد جاء في بعض الكتب أنه خطب راحيل في بيت المعمور في جمع من أهل

السموات السبع، فقال: الحمد لله الأول قبل أولية الأولين، الباقي بعد فناء

العالمين. نحمده إذ جعلنا ملائكة روحانيين، و بر بوبيتيه مذعنين، و له على ما

أنعم علينا شاكرين، و حجبنا عن الذنوب، و سترنا من العيوب، أسكننا في

السموات، و قربنا إلى السرادقات، و حجب عنا التهم للشهوات، و جعل

نهمتنا و شهوتنا في تقديسه و تسيحه، الباسط رحمته، الواهب نعمته، جلّ

عن إلحاد أهل الأرض من المشركين، و تعالی بعظمته عن إفك الملحدین.

ثم قال بعد كلام: اختار الملك الجبار صفة كرمه و عبد عظمته لأمته، سيّدة

النساء بنت خير النبيين و سيّد المرسلين و إمام المتّقين، فوصل حبّله بحبل

رجل من أهله و صاحبه، المصدّق دعوته، المبادر إلى كلمته، عليّ الوصول،  
بفاطمة البتول، ابنة الرسول.

و روي أنّ جبرئيل روى عن الله تعالى عقيبها قوله عزّ و جلّ: الحمد رداي، و  
العظمة كبريائي، و الخلق كلّهم عبيدي وإمائي، زوّجت فاطمة أمّتي من عليّ  
صفوتي أشهدوا ملائكتي.<sup>۱</sup>

در بعضی از کتاب‌ها آمده است که: راحیل در بیت المعمور در میان جمعی از اهل  
آسمان‌های هفتگانه خطبه‌ای خواند، پس گفت: ستایش مخصوص خدایی است که  
اولیّت او پیش از اولیّت کسانی است که اولیّت داشته‌اند، خدایی که بعد از نابود شدن  
جهانیان باقی خواهد بود. او را ستایش می‌کنیم که ما را از فرشتگان روحانیین قرار داده که  
به پروردگاری او اقرار کننده و معتقدیم و مطیع و فرمان‌بردار اویم، و در برابر نعمی که به  
ما داده سپاس‌گزار او می‌باشیم، خدایی که ما را از گناهان محجوب و از عیب‌ها مستور  
داشته. ما را در آسمان‌ها ساکن گردانیده است و به سرادقات عظمت و جلال خود نزدیک  
کرده است، و از افراط در شهوات و هرگونه شهوتی دور کرده است، و شهوت ما را فقط  
در تسبیح و تقدیس خود قرار داده. خدایی که رحمت خود را گستراننده است و نعمت  
خود را بخشنده است. جلال او از الحاد مشرکین اهل زمین کاسته نمی‌شود و بلندی  
عظمت و بزرگی او از دروغ و افترای ملحدین متأثر نگردد.

پس از سخنی گفت: پادشاه صاحب جبروت، صفوت کرم خود و بنده بزرگی خود را  
برای سیده زن‌ها و کنیز خود، دختر بهترین پیغمبران و آقای فرستاده‌شدگان و پیشوای  
پرهیزکاران اختیار فرمود. ریسمان او را به ریسمان مردی از کسان او و یار و تصدیق‌کننده  
دعوت او وصل فرمود، علی را که وصل شونده است با فاطمه بتول، دختر رسول خدا.  
و روایت شده که جبرئیل بعد از این خطبه گفته خدای عزّ و جل را از او تعالی روایت کرد:  
حمد ردای من است. و بزرگی، کبریایی من است. و همه خلق بندگان و کنیزان منند.

فاطمه، کنیز خود را با علی که برگزیده من است تزویج کردم؛ ای فرشتگان من، گواه باشید.

### خطبه دوم

خطبه رسول خدا ﷺ در مجمع مهاجرین و انصار در مدینه طیبه است، چنانچه طبری در کتاب دلائل الامامه به سند متصل از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش ﷺ از جابر روایت کرده که گفت:

لما أراد رسول الله أن يزوج فاطمة علياً، قال له: اخرج يا أباالحسن إلى المسجد فإني خارج مزوجك بحضرة الناس وذاكر من فضلك ما تقرّ به عينك.

قال عليّ: فخرجت من عند رسول الله وأنا ممتلي فرحاً و سروراً، فاستقبلني أبو بكر و عمر فقالا: ما وراك يا أباالحسن؟

فقلت: يزوجني رسول الله فاطمة، و أخبرني أن الله زوجنيها، و هذا رسول الله خارج في أثري ليذكر بحضرة الناس. ففرحنا و سرّنا و دخلنا معي المسجد. فوالله ما توسّطنا حتّى لحق بنا رسول الله، و إنّ وجهه ليتهلّل فرحاً و سروراً.

فقال ﷺ: أين بلال؟

فقال: لبيك و سعديك.

فقال: و أين المقداد؟ فلبّاه.

فقال: و أين سلمان؟ فلبّاه.

فلما مثلوا بين يديه، قال: انطلقوا بأجمعكم إلى جنّات المدينة، و اجتمعوا المهاجرین و الأنصار و المسلمین. فانطلقوا لأمره. فأقبل حتّى جلس على أعلى درجة منبره، فلما حشد المسجد بأهله قام ﷺ، فحمد الله و أثنى عليه و

قال :

الحمد لله الذي رفع السماء فبناها، و بسط الأرض و دحاها، و أثبتها بالجبال فأرساها، و تجلّل عن تحبير لغات الناطقين، و جعل الجنة ثواب المستقين، و النار عقاب الظالمين، و جعلني رحمة للمؤمنين، و نقمة على الكافرين .

عباد الله ! إنكم في دار أمل، بين حياة و أجل، و صحّة و علل، دار زوال، متقلّبة الحال، جعلت سبباً للارتحال، فرحم الله امرأة أقصر من أمه، و جدّ في عمله، و أنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من قوته، فقدمه ليوم فاقته، يوم تحشر فيه الأموات، و تخشع فيه الأصوات، و تنكر الأولاد و الأمهات، ﴿ وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ ۚ يَوْمَ يُوقِفِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ وَ يُعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ۚ ﴾<sup>۱</sup> ﴿ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا ۖ وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ۚ ﴾<sup>۲</sup> و ﴿ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ ﴾<sup>۳</sup> و ﴿ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ ﴾<sup>۴</sup> و يوم تبطل فيه الأنساب، و تقطع الأسباب، و يشتدّ فيه على المجرمين الحساب، و يدفعون في العذاب، ﴿ فَمَنْ رُحِزَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ۗ ﴾<sup>۵</sup>.

أيها الناس ! إنما الأنبياء حجج الله في أرضه، الناطقون بكتابه، العاملون بوحيه . و إنّ الله تعالى أمرني أن أزوّج كريمتي فاطمة بأخي و ابن عمّي و أولى

۱. حج (۲۲) : ۲.

۲. نور (۲۴) : ۲۵.

۳. آل عمران (۳) : ۳۰.

۴. زلزله (۹۹) : ۷ و ۸.

۵. آل عمران (۳) : ۱۸۵.

الناس بي، عليّ بن أبي طالب، و الله عزّ شأنه قد زوّجه بها في السماء، و أشهد  
الملائكة، و أمرني أن أزوّجه في الأرض و أشهدكم على ذلك.<sup>۱</sup>

چون رسول خدا خواست که فاطمه را با علی تزویج کند، به او فرمود: ای ابوالحسن! به  
مسجد برو، من هم به دنبال تو بیرون می‌آیم و در حضور مردمان تو را (با فاطمه) تزویج  
می‌کنم و فضل و برتری تو را ذکر می‌کنم تا چشم تو روشن شود.

علی گفت: پس من در حالی که مملوّ از شادی و خوش‌حالی بودم از نزد رسول خدا بیرون  
رفتم. ابوبکر: - مرا استقبال کردند و گفتند: یا ابالحسن! چه در پیش داری؟

فرمود: رسول خدا فاطمه را با من تزویج می‌کند، و به من ... د که خدا او را با من  
تزوید کرده و این رسول خدا است که بیرون آمده، دنبال ما می‌آید تا پیغام خدا را در  
حضور مردمان ذکر کند. پس هر دو خوش‌حال و شاد شدند و با من داخل مسجد  
گردیدند. به خدا سوگند که به وسط مسجد نرسیده بودیم که رسول خدا با صورتی گشاده  
و خوش‌حال به ما ملحق شد، پس فرمود: بلال کجا است؟ بلال گفت: لَبَّيْكَ اَي  
رسول خدا، آماده‌ام برای اطاعت شما.

فرمود: مقدار کجا است؟ مقدار نیز جواب او را گفت.

فرمود: سلمان کجا است؟ او هم جواب گفت. پس هنگامی که هر سه نفر در مقابل آن  
حضرت ایستادند، فرمود: هر سه به محله‌های مدینه بروید و مهاجرین و انصار و  
مسلمانان، همه را جمع و حاضر کنید. ایشان رفتند و فرمان آن حضرت را انجام دادند.  
پس بر منبر بالا رفت و بر بلندترین درجه آن نشست. وقتی که مسجد از اهل مدینه پر شد،  
حضرت ایستاد و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و فرمود:

ستایش مخصوص خدایی است که آسمان را بلند کرد و آن را بنا نمود، و زمین را گسترده و  
جای سکونت قرار داد، و آن را به سبب کوه‌ها ثابت و استوار نمود، و بالاتر و بالاتر است  
از سخن‌پردازی سخن‌گویان. و بهشت را ثواب اهل تقوی و پرهیزکاری قرار داده است، و

۱. دلائل الامامة: ص ۸۸؛ نوادر المعجزات: ص ۸۷؛ مدينة المعاجز: ج ۲، ص ۳۳۲؛ بحار الانوار: ج ۱۰۰

آتش را عقوبت ستم‌کاران، و مرا برای مؤمنان رحمت قرار داد و برای کافران، عذاب. بندگان خدا! شما در خانه امید و آرزو هستید، در میان زندگی و مرگ، و تن‌درستی و بیماری، در خانه‌ای که رو به زوال است و به یک حال نیست و آن را سبب کوچ کردن قرار دادند. پس خدا رحمت کند کسی را که آرزوهای خود را در آن کم کند و در کار بندگی کوشش کند، و زیادی مال خود را در راه خدا انفاق کند و زیادی قوت خود را امساک کند و آن را برای روز احتیاج خود (یعنی قیامت) پیش بفرستد، و آن روزی است که مردگان در آن از خاک برمی‌خیزند و صداهای ایشان خاشع و لرزان است، و فرزندان و مادرها منکر یک‌دیگرند، و مردمان را می‌بینی که مست‌اند و حال آن‌که مست نیستند. روزی است که خدا مزد و جزای اعمال آنها را به حق می‌دهد و می‌داند که خدا بر حق و واضح‌کننده است. و روزی است که هر نفسی آن کارهای خوبی را که در دنیا کرده است حاضر می‌بندد، و دوست دارد که میان او و آن کارهای بدی که کرده مسافت بسیار دوری باشد. و هر کس هم‌وزن یک ذره کار خوب بکند، آن را می‌بیند، و هر کس هم‌وزن یک ذره کار بد بکند، آن را می‌بیند. در آن روز نسب‌ها باطل می‌شود و سبب‌ها بریده می‌شود و در حساب برگناه‌کاران سخت‌گیری می‌شود و آنها را در عذاب می‌اندازند، پس کسی که از آتش دور شود و داخل بهشت شود رستگار می‌شود، و زندگی دنیا جز متاع فریب‌دهنده‌ای نیست.

ای مردمان! همانا پیغمبران حجّت‌های خدا در زمین اویند، که به کتاب او سخن گویند و به وحی او عمل کنند، و خدای تعالی مرا امر فرموده که دختر با اصل و نسب خود، فاطمه را با برادر و پسر عمّ و سزاوارترین مردمان به من، علی بن ابی‌طالب تزویج کنم، و خداوند - که شأن او عزیز است - این دو را در آسمان با یک‌دیگر تزویج فرموده و فرشتگان را گواه گرفته و مرا امر فرموده که او را تزویج کنم و شما را بر آن گواه گیرم.

### خطبه سوم

پیغمبر اکرم ﷺ پس از خواندن خطبه‌ای که از آن حضرت ذکر شد، نشست و

قم [يا عليّ] و اخطب لنفسك .

فقال عليّ : أخطب يا رسول الله و أنت حاضر ؟

فقال : اخطب ، فهكذا أمرني جبرئيل أن آمرك تخطب لنفسك ، و لولاً أن الخطيب في الجنان داود لكننت أنت يا عليّ . ثم قال : أيها الناس ، اسمعوا قول نبيكم ، إن الله بعث أربعة آلاف نبيّ ، و لكلّ نبيّ وصيّ ؛ فأنا خير الأنبياء ، و وصيّ خير الأوصياء .

ثم أمسك ﷺ و ابتدأ عليّ عليه السلام و قال :

الحمد لله الذي ألهم بفواتح علمه الناطقين ، و أنار بثواقب عظمته قلوب المتّقين ، و أوضح بدلائل أحكامه طرق السالكين ، و أبهج بابن عمّي المصطفى العالمين ، حتّى علت دعوته دعوة الملحدين ، و استظهرت كلمته على بواطن المبطلين ، و جعله خاتم النبيّين و سيّد المرسلين ، فبلّغ رسالة ربّه ، و صدع بأمره ، و أنار من الله آياته . فالحمد لله الذي خلق العباد بقدرته ، و أعزّهم بدينه ، و أكرمهم بنبيّه محمّد ، و رحم و كرم و شرف و عظم . و الحمد لله على نعمائه و أياديه .

و أشهد أن لا إله إلاّ الله شهادة إخلاص ترضاه و أصليّ على نبيّه محمّد صلاة تزلفه و تخطيه .

و بعد ، فإنّ النكاح ممّا أمر الله تعالى به و أذن فيه ، و مجلسنا هذا ممّا قضاه الله تعالى و رضيه ، و هذا محمّد بن عبدالله ، رسول الله زوجني ابنته فاطمة على صداق أربعمأة درهم و دينار ، و قد رضيت بذلك فأسألوه و اشهدوا .

فقال المسلمون : زوجته يا رسول الله ؟

قال : نعم .

قال المسلمون: بارك الله لهما وعليهما و جمع شملهما.<sup>۱</sup>

یا علی، برخیز و برای خودت خطبه بخوان. علی عرضه داشت: یا رسول الله، آیا من خطبه بخوانم و حال آنکه شما حاضرید؟! فرمود: خطبه بخوان، جبرئیل مرا چنین امر کرده که به تو امر کنم که برای خودت خطبه بخوانی، و اگر در بهشت داود، خطیب نبود، هر آینه تو خطیب بودی ای علی. پس فرمود: ای مردمان، سخن پیغمبر خودتان را بشنوید. خدا چهار هزار پیغمبر را به نبوت برانگیخت و برای هر نبیی وصیی قرار داد و من بهترین پیغمبرانم و وصی من بهترین اوصیا است.

پس آن حضرت از سخن گفتن خودداری کرد، و علی علیه السلام سخن آغاز کرد و فرمود: ستایش مختصّ خدایی است که سخن‌گویان را به گشایش‌های علم خود الهام فرمود و به نورهای بزرگی خود که سوراخ‌کننده است، دل‌های اهل تقوی و پرهیزکاران را روشن کرد، و به دلیل‌های احکام خود، راه‌های روندگان به سوی حق را واضح فرمود، و به پسر عموی من مصطفی، همه جهانیان را شاد و مسرور گردانید، تا این‌که دعوت او بر دعوت بدکیشان و مشرکان برتری یافت، و سخن او بر باطن‌های اهل باطل غلبه کرد، و او را آخر همه پیغمبران قرار داد و آقای همه فرستادگان خود گردانید، پس او رسالت پروردگار خود را رسانید و امر او را ظاهر کرد و از جانب خدا نشانه‌های او را روشن نمود. پس ستایش مختصّ خدایی است که بندگان را به قدرت خود آفرید و آنها را به دین خود غلبه داد و ایشان را به نبی خود، محمد گرامی داشت و مهربانی کرد و کرم فرمود و شرافت و بزرگی داد. و ستایش مختصّ خداست بر نعمت‌ها و بخشش‌های او.

و شهادت می‌دهم از روی اخلاص که خدایی جز خدای یکتا نیست، شهادتی که او پسندد. و بر پیغمبر او درود می‌فرستم، درودی که قدر و منزلت او را بالا برد و او را بهره‌مند گرداند.

پس از ستایش بر خدا و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ محققاً نکاح از اموری است که خدای تعالی

۱. دلایل الامامة: ص ۹۰، نوادر المعجزات: ص ۸۹؛ مدینه المعاجز: ج ۲، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار:



به آن امر فرموده و اذن داده است، و این مجلس ما از چیزهایی است که خدای تعالی به آن حکم فرموده و رضایت دارد، و این محمّد پسر عبدالله، رسول خدا است که دختر خود فاطمه را به صدق چهارصد درهم و دینار به ازدواج من درآورده است، و من هم به آن راضی شدم، از او بپرسید و گواه باشید.

پس مسلمانان گفتند: ای رسول خدا، او را به زوجیت زهرا درآوردی؟  
فرمود: آری.

مسلمانان گفتند: خدا بر ایشان مبارک گرداند و ایشان را متحد سازد.

### خطبة چهارم

خطبة جبرئیل در جمع ملائکه است، چنانچه فاضل دربندی در کتاب اکسیرالعبادات از کتاب مشاهدالاتوار شیخ احمد بن محمّد علی مکنّی به ابی الحسن بکری، استاد شهید ثانی، شارح لمعه، در ضمن حدیثی مفصل راجع به تزویج امیرالمؤمنین علیه السلام با فاطمه زهرا - سلام الله علیها - نقل کرده:

أوحى الله تعالى إلى الأمين جبرئيل أن ارق منبر الكرامة. فرقى حتى استوى على المنبر واقفا، فقال خطيبا: الحمد لله الذي خلق الأرواح، و فلق الإصباح، و صور على عرشه خمسة الأشباح، محيي الأموات، و جامع الشتات، و مخرج النبات، و منزل البركات... بارئ الأنام، و منشئ الغمام، لانتشبه عليه الأصوات، و لاتخفى عليه اللغات، لا يأخذه نوم و لا نسيان.

... و تشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و تشهد أن محمداً عبده و رسوله، و تشهد أن علي بن أبي طالب خليفة نبيه، و اشهدوا يا معاشر الملائكة المقربين و الملائكة الراكعين و الملائكة المسيحين و جميع أهل السماوات و الأرضين، بأنّي زوجت سيّدة نساء العالمين، بنت محمّد الأمين، فاطمة الزهراء بعلّي بن أبي طالب سيّد الوصيين، على أنّ لها بأمر ربّ العالمين،

خمس الدنيا أرضها و سمانها و برّها و بحرها و جبالها و سهلها .

و أوحى الله تعالى إليهم : إني قد زوجت وليي و وصي رسولي علياً

ابن أبي طالب سيّدة نساء العالمين فاطمة الزهراء ...<sup>۱</sup>

خدا به جبرئیل امین وحی فرستاد که بر منبر کرامت بالا رو. پس جبرئیل بر آن بالا رفت و راست ایستاد و توقّف کرد و خطبه خواند و گفت: ستایش مخصوص خدایی است که روح‌ها را آفرید و عمود صبح را شکافت و پنج شیخ نور (یعنی خمسۀ طیّبه) را ظاهر نمود، و زنده‌کننده مردگان و گردآورنده پراکنده‌ها و بیرون آورنده رویدنی‌ها و نازل‌کننده برکت‌ها... آفریننده مردمان و ایجادکننده ابرها است. صداها بر او اشتباه نمی‌شود، و لهجه‌ها بر او پنهان نمی‌ماند. او را خواب و فراموشی نمی‌گیرد.

... و گواهی می‌دهیم که خدایی نیست جز خدای یکتا که برای او شریک و انبازی نیست، و گواهی می‌دهیم که محمد بنده او و فرستاده او است و گواهی می‌دهیم که علی بن ابی‌طالب جانشین پیغمبر او است.

و گواهی بدهید و شاهد باشید ای گروه فرشتگان مقرب، و فرشتگان رکوع‌کننده، و فرشتگان تسبیح‌گو و همه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها که من سیّده زن‌های جهانیان، دختر محمد امین، فاطمه زهرا را با علی بن ابی‌طالب، آقای اوصیا تزویج کردم، بر این‌که به امر پروردگار جهانیان، یک پنجم همه دنیا برای او باشد، زمین آن و آسمان آن و بیابان آن و دریای آن و کوه‌های آن و هموارهای آن.

و خدا به ایشان وحی فرستاد که من ولی خود و وصی پیغمبر خود، علی بن ابی‌طالب را با سیّده زن‌های جهانیان، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - تزویج کردم.

### خطبة پنجم

در کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف علامه حافظ محبّ الدین

احمد بن عبدالله طبری شیخ الحرم مکی - متولّد سال ۶۱۵ و متوفای سال ۶۹۴

هجري قمرى - در باب اين كه تزويج فاطمه با على به امر خداى عزّ و جلّ بوده ،  
چنين روايت کرده :

عن أنس بن مالك رضي الله عنه قال : خطب أبو بكر رضي الله عنه إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم ابنته فاطمة ،  
فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : يا أبا بكر ، لم ينزل القضاء بعد .

ثمّ خطبها عمر رضي الله عنه مع عدّة من قريش ، كلّهم يقول له مثل قوله لأبي بكر . فقيل  
لعليّ : لو خطبت إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، لخليق أن يزوّجكها .

قال : وكيف و قد خطبها أشرف قريش فلم يزوّجها ؟

قال : فخطبتها ، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : قد أمرني ربّي عزّ و جلّ بذلك .

قال أنس : ثمّ دعاني النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد أيّام ، فقال لي : يا أنس ، اخرج ادع لي  
أبا بكر الصّدّيق و عمر بن الخطّاب و عثمان بن عفّان و عبدالرحمن بن عوف و  
سعد بن أبي وقاص و طلحة و الزبير و بعدّة من الأنصار .

قال : فدعوتهم ، فلمّا اجتمعوا عنده كلّهم و أخذوا مجالسهم ، و كان عليّ غائبا  
في حاجة للنبي صلى الله عليه وآله وسلم ، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم :

الحمد لله المحمود بنعمته ، المعبود بقدرته ، المطاع بسلطانه ، المرهوب من  
عذابه و سطواته ، النافذ أمره في سمائه و أرضه ، الذي خلق الخلق بقدرته ، و  
ميّزهم بأحكامه ، و أعزّهم بدينه ، و أكرمهم بنبيّه محمّد صلى الله عليه وآله وسلم . إنّ الله تبارك  
اسمه و تعالت عظمته ، جعل المصاهرة نسباً لاحقاً ، و أمراً مفترضاً ، أو شج به  
الأرحام ، و ألزم الأنام ، فقال عزّ من قائل : ﴿ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا  
فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴾<sup>١</sup> فأمر الله يجري إلى قضائه ، و قضاؤه  
يجري إلى قدره ، و لكلّ قضاء قدر ، و لكلّ قدر أجل ، و لكلّ أجل كتاب ، يحو

الله ما يشاء و يثبت، و عنده أم الكتاب .

ثم إن الله أمرني أن أزوج فاطمة بنت خديجة من علي بن أبي طالب، فاشهدوا  
أني قد زوجته على أربعمائة مثقال فضة، إن رضي بذلك علي بن أبي طالب .

ثم دعا بطبق من بسر فوضعت بين أيدينا، ثم قال: انتهوا، فانتهينا، فبينما نحن  
ننتهب إذ دخل علي عليه السلام على النبي صلى الله عليه وآله فتبسّم عليه السلام في وجهه ثم قال: إن الله  
قد أمرني أن أزوجك فاطمة على أربعمائة مثقال فضة إن رضيت بذلك .

فقال: قد رضيت بذلك يا رسول الله .

فقال النبي صلى الله عليه وآله: جمع الله شملكما، و أسعد جدكما، و بارك عليكما، و أخرج  
منكما كثيراً طيباً .

قال أنس: فوالله لقد أخرج منهما الكثير الطيب<sup>۱</sup> .

(أخرجه أبو الخير القزويني الحاكمي .)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که گفت: ابوبکر فاطمه را از پیغمبر صلى الله عليه وآله خواستگاری  
کرد، پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: ای ابوبکر، هنوز حکم جاری نشده. پس از آن عمر با  
چندین نفر دیگر از قریش او را از آن حضرت خواستگاری کردند، به ایشان همان جوابی  
را داد که به ابی بکر فرموده بود. پس به علی گفته شد: اگر تو از پیغمبر خواستگاری کنی،  
شایسته است که شما را با هم تزویج کند. در جواب فرمود: چگونه می شود و حال آن که  
اشراف قریش او را خواستگاری کردند اما او را با ایشان تزویج نکرد؟

علی گفت: پس من او را از پیغمبر صلى الله عليه وآله خواستگاری کردم. آن حضرت فرمود: خدا مرا  
امر فرموده است که او را با تو تزویج کنم.

انس گفت: پس پیغمبر صلى الله عليه وآله مرا پیش خواند و فرمود: ای انس، بیرون رو و ابوبکر  
صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص

و طلحه و زبیر و چند نفر از انصار را به نزد من دعوت کن.

گفت: آنها را دعوت کردم، چون همه آنها در نزد او جمع شدند و جای گرفتند، علی غائب بود و در پی حاجتی برای پیغمبر رفته بود، پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

ستایش مخصوص خدایی است که به خاطر نعمتش ستایشش کنند، و به واسطه قدرت و توانایی اش پرستش کنند، و به سبب پادشاهی اش اطاعتش کنند، و از عذاب و سزایش بترسند. خدایی که امر او در آسمان و زمین نافذ است. همان خدایی که آفریدگان را به قدرت خود آفریده است، و ایشان را به احکام خویش امتیاز داده، و به سبب دینش غلبه داده است، و به پیغمبر خویش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرامی داشته است.

خداوند که نام او مبارک است و بزرگی او بلند مرتبه است - داماد شدن را نسب ملحق شونده [و کاری واجب] قرار داده و بعضی را به بعضی دیگر پیوسته و مردمان را به آن ملزم کرده، و گفته است - و گوینده غالبی است - : «او است خدایی که آب مخصوص آفرید و او را نسب و سبب قرار داد، و پروردگار تو بر هر چیزی توانا است.»

پس فرمان خدا به سوی حکم او، و حکم او به سوی قدر او جاری می شود، و برای هر حکمی اندازه ای است، و برای هر اندازه ای مدتی است، و برای هر مدتی نوشته ای است. خدا آنچه را که می خواهد نابود می کند، و آنچه را که می خواهد ثابت می دارد، و ریشه هر کتابی نزد او است.

پس از آن فرمود: خدا مرا امر فرموده است که فاطمه دختر خدیجه را با علی پسر ابی طالب، به صدق چهارصد مثقال نقره تزویج کنم، اگر علی به آن راضی شود.

آن گاه آن حضرت طَبَّقَ خرمایی خواست و در میان ما گذارد و فرمود: در خوردنش پیشی گیرید، ما هم شتافتیم. همین طور که مشغول خوردن بودیم، علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد، و آن جناب به روی علی تبسم نمود و فرمود: خدا مرا امر فرمود که فاطمه را با تو به صدق چهارصد مثقال نقره تزویج کنم، اگر به آن راضی باشی.

علی گفت: به آن راضی شدم ای رسول خدا.

پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدا شما را متحد کند، و کوشش شما را سعادت بخشد، و

برکت بر شما دهد و از شما اولاد پاکیزه بسیاری را بیرون آورد.

انس گفت: به خدا سوگند که خداوند از آن دو نفر اولاد پاکیزه زیادی بیرون آورد.

صاحب ذخایر نوشته است: این خبر را ابوالخیر قزوینی حاکمی روایت کرده.

**مؤلف حقیر گوید:** این خبر را نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب

کفایة الطالب، چاپ نجف، صفحه ۱۶۳ و ۱۶۴ نقل کرده و گفته است: این حدیث

حسن و عالی است. ابن سویده تکریتی در مناقب علی علیه السلام در کتاب اشراف، و

عئاس بن نجیح در جزء دوم کتاب فوائد خود آن را با اندک تغییری در

بعضی از الفاظ روایت نموده.<sup>۱</sup>

### مهر و صداق فاطمه

راجع به کمیّت مهر فاطمه - سلام الله علیها - در احادیث خاصّة و عامّه اخبار

مختلفی ذکر شده که در این جا به بعضی از آنها اشاره می شود.

#### خبر اوّل

در کتاب دلائل الامامة طبری - اعلى الله مقامه - چنین آورده: ابوالحسین

محمد بن هارون بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن سعد تلعبری، برای من نقل

کرد که پدرم مرا خبر داد و گفت: ابوعلی احمد بن محمد بن جعفر صولی، برای ما

روایت کرد که محمد بن زکریّا بن دینار الغلابی برای ما نقل نمود که جعفر بن

محمد بن عماره برایمان روایت نمود که حسن بن عماره از منهال بن عمرو از ابی ذر

برای ما نقل کرد:

۱. بخش هایی از این روایت در برخی از کتب، با تفاوت در نقل آمده است، از جمله: روضة الواعظین:

ص ۱۴۷؛ مکارم الاخلاق: ص ۲۰۷؛ مناقب: ج ۳، ص ۱۲۷؛ تاریخ مدینة دمشق: ج ۵۲، ص ۴۴۵؛

بحار الانوار: ج ۱۰۰، ص ۲۶۵.

قال رسول الله ﷺ: ضجّت الملائكة إلى الله فقالوا: إلهنا و سيّدنا، أعلمنا ما مهر فاطمة، لنعلم و نتبيّن أنّها أكرم الخلق عليك؟ فأوحى الله إليهم: يا ملائكتي و سكّان سماواتي، أشهدكم أنّ مهر فاطمة بنت محمد نصف الدنيا.<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: فرشتگان به خدا ضجّه و فریاد زدند و گفتند: خدای ما و آقای ما! ما را از مهر فاطمه آگاه کن تا بدانیم و واضح شود و روشن شویم که او گرامی ترین خلق بر تو است؟ پس خدا به ایشان وحی فرستاد که: ای فرشتگان من و ساکنین آسمان های من، شاهد می گیریم شما را که مهر فاطمه، دختر محمد نصف همه دنیا است.

### خبر دوم

نیز در کتاب دلائل الامامة به سند متصل از امام محمد باقر عليه السلام حدیثی روایت کرده که در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِمَصَّكَ الْحَجَرَ فَأَنْفَجَرْتَ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُلُّوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلا تَسْخَرُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾<sup>۲</sup> فرمود:

إنّ قوم موسى شكوا إلى ربهم الحرّ و العطش، فاستسقى موسى الماء و شكى إلى ربّه تعالى مثل ذلك، و قد شكى المؤمنون إلى جدّي رسول الله ﷺ، فقالوا: يا رسول الله، عرفنا من الأئمّة بعدك، فما مضى نبیّ إلا و له أوصیاء و أئمّة بعده، و قد علمنا أنّ علیّاً و صیك، فمن الأئمّة بعده؟ فأوحى الله تعالى إليه: إنّي قد زوجت علیّاً بفاطمة في سمائي تحت ظلّ عرشي، و جعلت جبرئیل خطیبها، و میكائیل ولیّها، و إسرافیل القابل عن علیّ، و أمرت شجرة طوبی فنثرت عليهم اللؤلؤ الرطب و الدرّ و الياقوت و

۱. دلائل الامامة: ص ۶۲؛ مدينة المعاجز: ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. بقره (۲): ۶۰.

الزبرجد الأحمر والأخضر والأصفر، و المناشير المخطوطة بالنور، فيها أمان للملائكة مذخور إلى يوم القيامة.

و جعلت نحلتها من عليّ خمس الدنيا، و ثلثي الجنة، و أربعة أنهار في الأرض: الفرات و دجلة و النيل و نهر بلخ، فزوّجها يا محمد بخمسائة درهم، تكون سنّة لأمتك، فإنك إذا زوّجت عليّاً من فاطمة جرى منهما أحد عشر إماماً من صلب عليّ سيّد كلّ أمة إمامهم في زمنه، فيعلمون كما علم قوم موسى مشربهم.

و كان بين تزويج أميرالمؤمنين بفاطمة في السماء و بين تزويجها في الأرض أربعون يوماً.<sup>۱</sup>

قوم موسی به پروردگارشان از گرمی و تشنگی شکایت کردند، پس موسی طلب آب کرد و به پروردگار خود مانند آن شکایت کرد، و مؤمنان نزد جدم رسول خدا ﷺ شکایت کردند و گفتند: ای رسول خدا، به ما بشناسان که چه کسانی امام‌های پس از تو می‌باشند، زیرا هیچ پیغمبری نگذشته است مگر آن‌که پس از او اوصیا و امام‌هایی بوده‌اند و ما دانسته‌ایم که وصی پس از تو علی است، بعد از علی امامان کیانند؟

پس خدای تعالی به او وحی فرستاد که من علی را با فاطمه در آسمان خود، در زیر سایه عرشم تزویج کردم و جبرئیل را خطیب او و میکائیل را ولی او و اسرافیل را قبول کننده از جانب علی قرار دادم، و درخت طوبی را امر کردم تا بر ایشان مروارید تر و دُر و یاقوت و زبرجد سرخ و سبز و زرد، و ورقه‌هایی نوشته شده با نور که در آنها امان است برای فرشتگان که ذخیره شده است تا روز قیامت، نثار کند.

و مهر فاطمه را یک پنجم دنیا و دو سوم بهشت و چهار نهر در زمین قرار دادم: فرات و دجله و نیل و نهر بلخ، پس او را به پانصد درهم تزویج کن ای محمد، تا برای امت تو سنّت باشد. چون تو فاطمه را با علی تزویج کردی، از آن دو یازده امام از صلب علی



جاری می‌شود [که هر یک از آنها] بزرگ هر امت و امام ایشان در زمان خود است، پس می‌دانند هم‌چنان‌که قوم موسی آتش‌خور خود را دانستند. فاصله میان تزویج امیرمؤمنان با فاطمه در آسمان و تزویجشان در زمین چهل روز بود.

### خبیر سوم

در بحارالانوار از امالی شیخ مفید از حسین بن ابراهیم قزوینی از محمد بن وهبان از علی بن حبیب از عباس بن محمد بن الحسین از پدرش از صفوان از حسین بن ابی‌غندر از اسحاق بن عمار و ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَهْر فَاطِمَةَ رِبْعِ الدُّنْيَا، فَرِبَعِهَا لَهَا، وَ أَمَهْرهَا الْجَنَّةُ وَ النَّارُ، تَدْخُلُ أَعْدَاءُهَا النَّارَ، وَ تَدْخُلُ أَوْلِيَاءُهَا الْجَنَّةَ، وَ هِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى، وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى<sup>۱</sup>.

خدای تعالی ربع دنیا را مهر فاطمه قرار داد، پس ربع دنیا برای او است. و بهشت و آتش را مهر او قرار داد که دشمنان خود را داخل آتش کند و دوستان خود را داخل بهشت کند و او صدیقه کبری است، و پیامبر پیشین بر شناسایی او قرار یافته‌اند.

## کیفیت ازدواج فاطمه علیها السلام به نقل علمای بزرگ عامه

### [ خبیر اوّل ]

ابوالمؤید، موفق بن احمد بن محمد بکری مکی حنفی اخطب خوارزم، متولد سال ۴۸۴ هجری و متوفای سال ۵۶۸ در کتاب مناقب چاپ نجف، صفحه ۲۴۳، به سند متصل از عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

يا فاطمة، زوّجتك سيّدًا في الدنيا و إثمه في الآخرة لمن الصالحين، لما أراد الله

۱. امالی للمفید: ص ۶۶۸؛ بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۰۵.

أَنْ أَمْلِكُكَ مِنْ عَلِيٍّ، أَمَرَ اللَّهُ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَامَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَصَفَّتِ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفًا، ثُمَّ خَطَبَ عَلَيْهِمْ خُطْبَةً فَرَوَّجَكَ مِنْ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ شَجَرَةَ الْجَنَانِ فَحَمَلَتْ الْحَلِيَّ وَالْحُلَّ، ثُمَّ أَمَرَهَا فَنَثَرَتْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُمْ شَيْئًا أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَ غَيْرَهُ، افْتَخَرَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>

ای فاطمه، تو را با سیدی در دنیا که در آخرت از شایستگان است تزویج کردم. چون خدا خواست تو را با علی تزویج کند، جبرئیل را امر فرمود که در آسمان چهارم به پایبستد، پس فرشتگان صف کشیدند و جبرئیل بر ایشان خطبه خواند، و تو را با علی تزویج کرد، پس از آن درخت بهشتی را امر فرمود تا زینت و زیورهای خود را برداشت، پس امر فرمود تا بر فرشتگان نثار کرد، هر کدام از ایشان که بیشتر [از دیگری] برداشت تا روز قیامت به آن فخر کند.

### خبر دوم

نیز در همان کتاب و همان صفحه به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که

گفت:

كَانَتْ فَاطِمَةُ تَذْكُرُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَا يَذْكُرُهَا أَحَدٌ إِلَّا صَدَّ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى يَسْأَلُوا مِنْهَا، فَلَقِيَ سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْبِسُهَا إِلَّا عَلَيْكَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمْ تَرَى ذَلِكَ؟ فَوَاللَّهِ مَا أَنَا بِوَاحِدِ الرَّجُلِينَ: مَا أَنَا بِصَاحِبِ دُنْيَا يَلْتَمَسُ مَا عِنْدِي، وَ قَدْ عَلِمَ مَا لِي صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ، وَ مَا أَنَا بِالْكَافِرِ الَّذِي يَتَرَفَّقُ بِهَا عَنْ دِينِهِ يَتَأَلَّفُهُ؛ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ.

قَالَ سَعْدُ: فَإِنِّي أَعَزُّمُ عَلَيْكَ لِتَفْرَجَهَا عَنِّي فَإِنَّ لِي فِي ذَلِكَ فَرْحًا.

۱. مناقب خوارزمی: ص ۳۳۸؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۲، ص ۳۱۷؛ كشف الغمّة: ج ۱، ص ۳۵۹؛

بحار الانوار: ج ۳۷، ص ۶۹.

قال : فأقول ماذا ؟

قال : تقول : جئت خاطباً إلى الله و إلى رسوله فاطمة بنت محمد .

قال : فانطلق عليّ عليه السلام يعرض للنبيّ صلى الله عليه وآله و هو يقبل على حصير .

فقال له النبيّ صلى الله عليه وآله : كان لك حاجة يا عليّ ؟ قلت : أجل ، جئتك خاطباً إلى الله و

إلى رسوله فاطمة بنت محمد .

فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : « مرحباً . » بكلمة ضعيفة ثم سكت .

فجاء عليّ عليه السلام ، فأخبر سعدا .

فقال : أنكحك ، و الذي بعته بالحقّ إنّه لا خلف الآن و لا كذب عنده . أعزم عليك

لتأتيته غداً و تقولنّ له : يا نبيّ الله متى ننتي ؟

قال عليّ : هذه - والله - أشدّ عليّ من الأولى ، أو لأقول يا رسول الله حاجتي .

قال : قل كما أمرتك .

فانطلق عليّ عليه السلام ، فقال : يا رسول الله ، متى ننتي ؟

قال : الليلة إن شاء الله .

برای خواستگاری فاطمه از اطراف به پیغمبر صلى الله عليه وآله تذکر داده می شد و احدی خواستگار

فاطمه نشد مگر آنکه آن حضرت او را ردّ می کرد تا این که خواستگارها مأیوس شدند .

سعد پسر معاذ ، علی عليه السلام را ملاقات کرد و گفت : به خدا سوگند بر این باورم که

پیغمبر صلى الله عليه وآله فاطمه را جز برای تو نگاه نداشته .

علی عليه السلام فرمود : از چه روی بر این باوری ؟ به خدا سوگند من هیچ یک از دو مرد

نیستم ، نه دنیاداری ام که دارایی ام را خواهد ، و حال آنکه می داند که من نه طلایی دارم و

نه نقره ای ، و نه آن کافری هستم که با او مدارا کند و برای دین خود الفت بیندازد . من اول

کسی هستم که مسلمان شدم .

سعد گفت : تو را سوگند می دهم تا راه خود را نزد من به سوی او باز کنی ، چون در این کار

برای من خوش حالی است .

فرمود: چه بگویم؟ گفت: می‌گویی آمده‌ام از خدا و فرستاده او فاطمه، دختر یحیی را خواستگاری کنم.

راوی گفت: پس علی برای عرض حاجت خود به نزد پیغمبر روانه شد، در حالی که آن حضرت برای خواب قیلوله روی حصیری بود. پیغمبر به او فرمود: حاجتی داری یا علی؟

عرض کرد: آری، آمده‌ام از خدا و رسول او فاطمه، دختر محمد ﷺ را خواستگاری کنم. آهسته فرمود: «خوش آمدی.» و ساکت شد. علی عَلِيٍّ برگشت و به سعد خبر داد، سعد گفت: قسم به آن کسی که او را به حق برانگیخت، اکنون خلاف و دروغی در ایشان نیست. تو را سوگند می‌دهم که فردا نزد او روی و به او بگویی: ای رسول خدا، در این خواستگاری که کرده‌ام کی خبردار شوم؟

علی گفت: به خدا سوگند! رفتن این دفعه برای من از دفعه اول سخت‌تر است، یا این‌که نگویم: «ای رسول خدا، حاجت من به کجا رسید.»؟

سعد گفت: همین طور که به تو می‌گویم بگو.

پس علی عَلِيٍّ روانه شد و گفت: ای رسول خدا، کی خبردار شوم؟ فرمود: امشب ان شاء الله.

#### [ادامه حدیث:]

ثمّ دعا بلالا فقال: يا بلال، إني قد زوجت ابنتي من ابن عمي، و أنا أحبّ أن يكون من سنة أمّتي الطعام عند النكاح، فأت المغنم، فخذ شاة و أربعة أمداد أو خمسة فاجعل في قصعة لعلّي أجمع عليها المهاجرين و الأنصار، فإذا فرغت منها، فأدني بها.

فانطلق ففعل ما أمر به، ثمّ أتاه بقصعة فوضعها بين يديه.

فقطع رسول الله في رأسها، ثمّ قال: أدخل عليّ الناس زقة زقة و لاتغادر زقة إلى غيرها - يعني إذا فرغت زقة لم تعد ثانية - فجعل الناس يزرفون، كلّما

فرغت زرقه، و ردت أخرى حتى إذا فرغ الناس عمد النبي ﷺ إلى ما فضل منها فتفل فيه و بارك .

پس بلال را خواند و فرمود: ای بلال، من دختر خود را با پسر عمم تزویج کردم و دوست دارم که طعام دادن زمان ازدواج از سنت امت من باشد، برو به جایگاه گوسفندان و گوسفندی با چهار مد<sup>۱</sup> یا پنج مد بگیر و آن را در کاسه‌ای قرار ده، شاید مهاجرین و انصار را بر آن جمع کنم، و چون فارغ شدی آن را نزدیک بیاور.

پس بلال رفت و آن چه را که حضرت امر فرموده بود بجاء آورد و آن را با کاسه‌ای آورد و در مقابل آن حضرت گذارد، و رسول خدا بر سر آن رفت و فرمود: دسته دسته مردمان را بر من وارد کن و هیچ دسته‌ای را باقی نگذار، یعنی یک دسته که فارغ شدند دو مرتبه آنها را برنگردان، پس مردمان دسته دسته وارد می شدند، هر دسته‌ای که فارغ می شد، دسته دیگر می آمد تا این که مردمان فارغ شدند. حضرت به آن چه که از آنها زیاد آمده بود رو آورد، بر آنها دیدم به نحوی که کمی از آب دهان در آن ریخته شد و برکت یافت.

[ادامهٔ حدیث:]

و قال: يا بلال، احملها إلى أمهاتك، و قل لهنّ: كلن و أطمعن من عشيتكنّ. ثمّ إنّ النبي ﷺ قام حتى دخل على النساء، فقال: إني زوجت ابنتي فاطمة من ابن عمي عليّ، و قد علمتنّ منزلتها عندي، و إني أدفعها إليه الآن، فدونكنّ ابنتكنّ فقامت النساء فعلقتهن من طبيهنّ و حليهنّ. ثمّ إنّ النبيّ دخل فلما رآته النساء ضربن بينهنّ و بين النبيّ سترة، و تخلّفت أسماء بنت عميس، فقال لها النبيّ ﷺ: كما أنت على رسلك، من أنت؟

قالت: أنا التي أحرس ابنتك، إنّ الفتاة لا بدّ لها من امرأة تكون قريبة منها، إن عرضت لها حاجة أو أرادت شيئاً أفضت بذلك إليها.

۱. مد: پیمانهای برابر یک من.

قال: فَإِنِّي أَسْأَلُ إِلَهِي أَنْ يَحْرُسَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ وَ مِنْ خَلْفِكَ وَ عَنْ يَمِينِكَ وَ عَنْ شِمَالِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ .

ثمَّ صَرَخَ بِفَاطِمَةَ ، فَأَقْبَلَتْ ، فَلَمَّا رَأَتْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا إِلَى جَنْبِ النَّبِيِّ ، حَصْرَتْ وَ بَكَتْ ، فَأَشْفَقَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكُونَ بِكَأُوهَا لِأَنَّ عَلِيًّا لَا مَالَ لَهُ ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ : مَا يَبْكِيكَ ؟ مَا آلَتُكَ عَنْ نَفْسِي ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَصَبْتَ لَكَ خَيْرَ أَهْلِي ، وَ أَيْمَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ زَوَّجْتُكَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنْ الصَّالِحِينَ .

فَدَنَا مِنْهَا وَ قَالَ : يَا أَسْمَاءُ ، ابْتِنِي بِالْمُخَضَّبِ وَ أَمْلِيهِ مَاءً ، فَأَتَيْتَهُ بِالْمُخَضَّبِ وَ مَلَأْتُهُ مَاءً ، فَمَجَّ النَّبِيُّ فِيهِ وَ غَسَلَ فِيهِ وَجْهَهُ وَ قَدَمَيْهِ ، ثُمَّ دَعَا بِفَاطِمَةَ فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ مَاءٍ عَلَى رَأْسِهَا ، وَ كَفًّا بَيْنَ ثَدْيَيْهَا ، ثُمَّ رَشَّ جِلْدَهُ وَ جِلْدَهَا ، ثُمَّ التَّزَمَهَا ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّهَا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا ، اللَّهُمَّ كَمَا أَذْهَبْتَ عَنِّي الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَنِي فَأَذْهَبْ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهَا ، ثُمَّ دَعَا بِمُخَضَّبٍ آخَرَ فَدَعَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَنَعَ بِهِ كَمَا صَنَعَ بِهَا ، ثُمَّ دَعَى لَهُ كَمَا دَعَى لَهَا ، ثُمَّ قَالَ : قَوْمًا إِلَى بَيْتِكُمَا ، جَمَعَ اللَّهُ بَيْنِكُمَا وَ بَارَكَ فِي سُرْكُمَا وَ أَصْلَحَ بِالْكَمَا . ثُمَّ قَامَ فَأَغْلَقَ بَابَهُ بِيَدِهِ .

قال ابن عباس: فأخبرتني أسماء بنت عميس: إنها رمت رسول الله ﷺ فلم يزل يدعو لهما خاصة لا يشرکہما في دعائه أحدا حتى توارى في حجرته<sup>۱</sup> فرمود: ای بلال، اینها را بردار نزد مادرهایت ببر و به آنها بگو: از شام خودتان بخورید و اطعام کنید. پس از آن پیغمبر ﷺ برخاست و بر زنها داخل شد و فرمود: من دخترم فاطمه را با پسر عمم علی تزویج کردم، و محققاً شما منزلت و مقام او را نزد من دانسته‌اید، و الآن فاطمه را به سوی او می‌فرستم، این شما و این دختر شما. پس زنها برخاستند و از زینت‌هایی که داشتند بر او آویختند و به بویها و یا جامه‌های خوب

آراستند، آن‌گاه پیغمبر داخل شد. چون زن‌ها پیغمبر را دیدند پرده‌ای میان خود و پیغمبر زدند. اسما بنت عمیس در پس پرده نرفت، پیغمبر ﷺ فرمود: تو هم برو پس پرده، [تو کیستی؟]

گفت: من دخترت را محافظت می‌کنم؛ زیرا که دختر جوان ناچار است از این‌که زنی نزدیک او باشد که اگر حاجتی برای او روی داد یا چیزی خواست به او بدهد. حضرت فرمود: من هم از خدای خود می‌خواهم که تو را از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و طرف چپ از شیطان رجیم حفظ کند.

پس آن حضرت فاطمه را صدا زد. فاطمه پیش آمد، چون دید علی علیه السلام پهلوی پیغمبر نشسته، ناراحت شد و گریه کرد. پیغمبر ﷺ ترسید که مبادا گریه او برای این باشد که علی مالی ندارد، به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ من در پیش نفس خود در حق تو کوتاهی نکردم. به خدا قسم تو را به بهترین کسان خود رسانیدم! و به حق آن خدایی که جان من در دست قدرت او است قسم یاد می‌کنم که تو را با آقایی در دنیا و کسی که هرآینه در آخرت از شایستگان است تزویج کردم.

پس نزدیک فاطمه آمد و فرمود: ای اسما، طشت را پر از آب کن و بیاور. آن را پر از آب کرد و آورد. آن حضرت قدری از آن در دهان کرد و در آن طشت ریخت و روی خود و دو پاهایش را در آن شست. پس فاطمه را صدا زد و کفی از آب بر سر او ریخت و کفی هم در میان دو پستان او ریخت و بر پوست بدن خود و پوست بدن او پاشید و او را در برگرفت و گفت: خدایا! این دختر از من است و من هم از اویم! خدایا هم‌چنان‌که پلیدی‌ها را از من برده‌ای و مرا ظاهر گردانیده‌ای، از او هم پلیدی‌ها را ببر و او را ظاهر گردان.

پس طشت دیگری آب خواست و علی را صدا زد، همان عملی را که با فاطمه انجام داد با علی هم کرد و هم‌چنان‌که در حق فاطمه دعا کرد در حق علی هم دعا نمود و فرمود: برخیزید به خانه خودتان بروید. خدا میان شما جمع کند و سر شما را برکت دهد و حال شما را اصلاح فرماید! و برخاست در خانه خود را به دست خود بست.

ابن عباس گفت: اسما بنت عمیس مرا خبر داد که من خوابیده بودم که رسول خدا ﷺ

پیوسته برای آن دو به خصوص دعا می‌کرد و در دعای ایشان احدی را شریک نکرد تا وقتی که در حجره خود پنهان شد.

### خبر سوم

نیز در مناقب خوارزمی به سند متصل از حضرت امام صادق از پدراناش از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

بينا رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت أم سلمة إذ هبط عليه ملك له عشرون رأسا، في كل رأس ألف لسان يسبح الله و يقْدسه بلغة لا يشبه الأخرى، راحته أوسع من سبع سماوات و سبع أرضين، فحسب النبي صلى الله عليه وآله أنه جبرئيل، فقال: يا جبرئيل! لم تأتني في مثل هذه الصورة قط!

قال: ما أنا جبرئيل، أنا صرصائل، بعني الله إليك تزوج التور من التور.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: من و إلى من؟

قال: ابنتك فاطمة من علي عليه السلام.

فزوج النبي صلى الله عليه وآله فاطمة من علي بشهادة ميكائيل و جبرئيل و صرصائل.

قال: فنظر النبي فإذا بين كتفي صرصائل: «لا إله إلا الله. محمد رسول الله. علي بن أبي طالب مقيم الحجة».

فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا صرصائل، منذ كم هذا بين كتفيك؟

فقال: من قبل أن يخلق الله الدنيا بإثني عشر ألف سنة.<sup>۱</sup>

روزی پیغمبر صلى الله عليه وآله در خانه ام سلمه بود که فرشته‌ای فرود آمد که بیست سر داشت و در هر سری هزار زبان، خدا را تسبیح و تقدیس می‌کرد به زبان‌هایی که شبیه یکدیگر نبودند. کف او وسیع‌تر از آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه بود. پیغمبر صلى الله عليه وآله گمان کرد که او جبرئیل است، فرمود: ای جبرئیل! من هرگز تو را به این صورت ندیده‌ام.

۱. مناقب خوارزمی: ص ۳۴۰؛ مدینه المعجز: ج ۲، ص ۴۱۰؛ بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۲۳.



گفت: من جبرئیل نیستم، من صرصائیلم که خدا مرا به سوی تو فرستاده تا نور را با نور تزویج کنی.

پیغمبر ﷺ فرمود: کی را با کی؟

گفت: دخترت فاطمه را با علی.

پس پیغمبر ﷺ، فاطمه را با علی به شهادت میکائیل و جبرئیل و صرصائیل تزویج فرمود.

علی ع گفت: آن‌گاه پیغمبر نگاه کرد در میان دو شانه صرصائیل که نقش است: «لا إله إلا الله. محمد رسول الله. علي بن أبي طالب مقیم الحجّة.» یعنی: خدایی جز الله نیست. محمد پیغمبر خداست. علی برپادارنده حجّت است.

پیغمبر فرمود: ای صرصائیل، چه مدّتی است که در میان دو شانهات این نقش نوشته شده؟

گفت: دوازده هزار سال پیش از این که خدا این دنیا را بیافریند.

### خبر چهارم

و نیز در کتاب مناقب به سند متصل از سلمان و امّ سلمه و امیرمؤمنان علی ع روایت کرده که همه آنها گفته‌اند:

لَمَّا أَدْرَكَتْ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَدْرَكَ النِّسَاءِ، خَطَبَهَا أَكَابِرُ قَرِيشٍ مِنْ أَهْلِ السَّابِقَةِ وَالْفُضْلُ فِي الْإِسْلَامِ وَالشَّرْفُ وَالْمَالُ، وَكَانَ كَلِمًا ذَكَرَهَا أَحَدٌ مِنْ قَرِيشٍ، أَعْرَضَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهُ بِوَجْهِهِ حَتَّى كَانَ يَظُنُّ الرَّجُلُ مِنْهُمْ فِي نَفْسِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ سَاخِطٌ عَلَيْهِ، أَوْ قَدْ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهِ وَحْيٌ مِنَ السَّمَاءِ، وَ لَقَدْ خَطَبَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي قَحَافَةَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَبَا بَكْرٍ، أَمْرَهَا إِلَيَّ رِيَّهَا. ثُمَّ خَطَبَهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَتِهِ لِأَبِي بَكْرٍ.

و إنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ كَانَا ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسَيْنِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَعَهُمَا سَعْدُ بْنُ

معاذ الأنصاري ثم الأوسي، فتذاكروا أمر فاطمة، فقال أبو بكر: لقد خطبها من رسول الله الأشراف فردّهم رسول الله و قال: إنّ أمرها إلى ربّها، إن شاء أن يزوّجها زوّجها. و إنّ عليّ بن أبي طالب لم يخطبها من رسول الله و لم يذكرها له، و إنّ عليّاً لأراه يمنعه من ذلك إلا قلّة ذات يده، و إنّّه ليقع في نفسي أنّ الله و رسوله إنّما يحبسانها عليه.

قال: ثمّ أقبل أبو بكر على عمر و علي سعد بن معاذ فقال: هل لكما في القيام إلى عليّ بن أبي طالب تذكراً له، فإنّ منعه من ذلك قلّة ذات اليد و اسيناه و أسعفناه؟

فقال سعد بن معاذ: و ففك الله يا أبا بكر! فما زلت موقفاً، قوموا. قالوا: قم على بركة الله و يمنه.

قال سلمان الفارسي: فخرجوا من المسجد فالتمسوا عليّاً في منزله فلم يجدوه، و كان ينضح ببعير كان له على نخل رجل من الأنصار بأجرة، فانطلقوا نحوه، فلما رآهم عليّ عليه السلام قال لهم: ما بدا لكم و ما الذي جئتم له؟

فقال له أبو بكر: يا أبا الحسن، إنّّه لم يبق خصلة من خصال الخير إلا و لك فيها سابقة و فضل، و أنت من رسول الله صلى الله عليه و آله بالمكان الذي قد عرفت من القرابة و الصحبة و السابقة، و قد خطب الأشراف من قريش إلى رسول الله ابنته فاطمة فردّهم و قال: إنّ أمرها إلى ربّها، إن شاء أن يزوّجها زوّجها، فما يمنعه أن تذكرها لرسول الله و تخطبها منه، فإنّي أرجو أن يكون الله سبحانه و تعالی و رسوله إنّما يحبسانها عليك.

چون فاطمه دختر رسول خدا آن چه را که زنان درمی یابند دریافت، بزرگان قریش که از اهل سابقه و فضل در اسلام و دارای شرافت و مال بودند، او را خواستگاری کردند. و هر یک از قریش او را خواستگار شدند، رسول خدا صلى الله عليه و آله از او رو می گردانید تا اندازه ای که

آن مرد در پیش خود چنین گمان می‌کرد که رسول خدا بر او غضبناک است، یا این‌که دربارهٔ او از جانب خدا به رسول خدا وحیی از آسمان نازل شده. ابوبکر بن ابی‌قحافه او را از رسول خدا خواستگاری کرد، رسول خدا فرمود: امر او با پروردگار او است. پس از ابوبکر، عمر خواستگاری کرد، همان جوابی که به ابوبکر فرموده بود به او فرمود. روزی ابابکر و عمر در مسجد رسول خدا با هم‌دیگر نشستند و سعد بن معاذ انصاری اوسی با ایشان بود و در امر فاطمه مذاکره می‌کردند، ابوبکر گفت: اشراف قریش او را خواستگاری کردند، رسول خدا آنها را رد کرد و فرمود: امر او با پروردگار او است، اگر بخواهد او را تزویج کند تزویج می‌کند، و علی بن ابی‌طالب او را از رسول خدا خواستگاری نکرده و باور دارم که علی را چیزی جز دست‌تنگی از این امر منع نمی‌کند، و در پیش نفس خود می‌پندارم که خدا و رسولش، او را برای علی نگاه‌داشته‌اند.

راوی گفت: پس ابوبکر رو کرده به عمر و سعد بن معاذ و گفت: آیا حاضر هستید برخیزیم و برویم نزد علی برای یادآوری کردن به او که اگر برای در دست نداشتن چیزی است، با او مواسات کنیم و او را کمک کنیم و حاجت او را برآوریم؟

سعد گفت: خدا تو را توفیق دهد ای ابابکر که همیشه موفق بوده‌ای! برخیزید. آن دو نفر هم به سعد گفتند: تو هم برخیز به برکت خدا و میمنت او.

سلمان گفت: از مسجد بیرون آمده و در طلب علی بر در منزل او رفتند، او را نیافتند. او با شتر خود در نخلستان برای مردی از انصار به مزدوری آب‌کشی می‌کرد، به جانب او رفتند، چون علی علیه السلام آنها را دید به ایشان فرمود: چه پیش آمدی برای شما شده و برای چه این‌جا آمده‌اید؟

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، محقق است که خصلتی از خصال نیکو باقی نمانده است الا این‌که همه آنها در تو هست و سابقه و فضل تو در آنها مسلم است، و تو نسبت به رسول خدا از حیث خویشاوندی و مصاحبت و سابقه، جایگاهی داری که خود می‌دانی، و اشرافی از قریش فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کرده‌اند و همه آنها را رد کرده و

فرموده است: «امر او با پروردگار او است، اگر بخواهد او را تزویج کند، تزویج می‌کند». چه چیز تو را از یادآوری کردن به رسول خدا و خواستگاری کردن فاطمه از او مانع است؟ من امیدوارم که خدای سبحانه و تعالی و رسولش او را برای تو نگاه داشته‌اند.

### ادامهٔ خبر:

قال: فرغرت عینا علی بالدموع و قال: یا أبابکر، لقد هیبت منی ما کان ساکنا و أیقظتني لأمر کنت عنه غافلاً، و إن فاطمة لرغبتني، و ما مثلي یقعده عن مثلها غیر أني یمعني من ذلك قلّة ذات الید.

فقال له أبوبکر: لا تقل هذا یا أبالحسن، فإنّ الدنيا و ما فیها عند الله تعالی و عند رسوله کهباء منثور.

قال: ثمّ إنّ علی بن أبی طالب عليه السلام حلّ عن ناضحه و أقبل یقوده إلى منزله، فشدّه فیهِ و أخذ نعله و أقبل إلى رسول الله صلى الله عليه و آله، فكان رسول الله فی منزل أمّ سلمة، ابنة أبی أمیة بن المغیره المخزومی، فدقّ علی الباب.

فقال أمّ سلمة: من بالباب؟

فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله - قبل أن یقول علی: أنا علی - قومي یا أمّ سلمة، فافتحی له الباب و مره بالدخول، فهذا رجل یحبّه الله و رسوله و یحبّهما.

قالت أمّ سلمة: فقلت: فداک أبی و أمی، و من هذا الذی تذر فیهِ هذا و أنت لم تره؟

فقال: یا أمّ سلمة، هذا رجل لیس بالخرق و لا بالنزق، هذا آخی و ابن عمّی و أحبّ الخلق إليّ.

قالت أمّ سلمة: فمتمت مبادرة أكاد أن أعثر بمرطی، ففتحت الباب، فإذا بعلی بن أبی طالب عليه السلام، و الله ما دخل حین فتحت له حتّى علم أنّی قد رجعت إلى خدری.

قالت: ثمَّ إنَّه دخل على رسول الله ﷺ فقال: السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته.

فقال له النبي: و عليك السلام يا أبا الحسن.

قالت أم سلمة: فجلس علي بن أبي طالب عليه السلام بين يدي رسول الله ﷺ، وجعل يطرُق إلى الأرض كأنه قصد لحاجة و هو يستحي أن يبديها لرسول الله حياء منه.

فقالت أم سلمة: فكان رسول الله ﷺ علم ما في نفس علي فقال: يا أبا الحسن، إنني أرى أنك أتيت لحاجة فقل حاجتك وأبد ما في نفسك فكل حاجة لك عندي مقضية.

قال علي عليه السلام: فقلت: فذاك أبي و أمي، إنك لتعلم أنك أخذتني من عمك أبي طالب و فاطمة بنت أسد، و أنا صبي لا عقل لي، فغذيتني بغذائك، و أدبتي بأدبك، فكنت لي أفضل من أبي طالب و من فاطمة بنت أسد في البر و الشفقة، و إن الله عز و جل هداني بك و على يدك و استنقذني مما كان عليه آبائي و أعمامي من الحيرة و الشرك، و إنك و الله يا رسول الله ذخري و ذخيرتي في الدنيا و الآخرة. يا رسول الله، فقد أحببت مع ما قد شدَّ الله عضدي بك أن يكون لي بيت و أن تكون لي زوجة أسكن إليها، و قد أتيتك خاطباً راعباً أخطب إليك ابنتك فاطمة، فهل أنت مزوجي يا رسول الله؟

گفت: اشک در چشمان علی حلقه زد و گفت: ای ابابکر! آنچه را که در دل من ساکن بود به هیجان آوردی و مرا برای امری که از آن غافل بودم بیدار کردی. من به فاطمه راغبم و مانند منی از مثل او ساکت نمی‌نشیند الا این‌که مانع من تنگدستی من است.

پس ابوبکر به او گفت: این سخن را مگو ای ابوالحسن، زیرا دنیا و آنچه در آن است نزد خدای تعالی و نزد رسولش مانند غباری پراکنده است.

راوی گفت: علی بن ابی طالب شتر آبکش را باز کرد و آن را به منزل خود برد و در آنجا بست و کفش خود را گرفت و رو آورد به سوی رسول خدا ﷺ، رسول خدا در منزل امّ سلمه دختر ابی امیه پسر مغیره مخزومی بود. علی در را کوبید، امّ سلمه گفت: پشت در کیست؟ رسول خدا ﷺ - پیش از آنکه علی بگوید: «منم علی» - به امّ سلمه فرمود: ای امّ سلمه، برخیز در را بر روی او باز کن و به او بگو داخل شود. این مردی است که خدا و رسولش او را دوست می‌دارند و او هم آنها را دوست می‌دارد.

امّ سلمه گفت: گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! این مرد کیست که تو او را ندیده‌ای و درباره او چنین می‌گویی؟

فرمود: ای امّ سلمه، این مردی است که بی عقل و نادان نیست، و از جای جسته و چسبیده هم نیست. این برادر من و پسر عمّ و محبوب‌ترین خلق نزد من است.

امّ سلمه گفت: به شتاب برخاستم به نحوی که نزدیک بود ردایم به پایم بیچد و بلغزم، در را باز کردم، دیدم علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. به خدا قسم! چون در را باز کردم، داخل خانه نشد تا وقتی که دانست من در ستر و پرده خود رفتم.

گفت: پس او نزد رسول خدا رفت و سلام کرد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا! پیغمبر فرمود: سلام بر تو باد ای ابوالحسن!

امّ سلمه گفت: علی در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و سر خود را به زیر انداخت و به زمین نگاه می‌کرد، گویا حاجتی داشت و حیا می‌کرد از این‌که آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار کند.

امّ سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌چه را علی در نفس خود اراده داشت می‌دانست، پس فرمود: ای ابوالحسن، چنین می‌بینم که برای حاجتی آمده‌ای، حاجت خود را بگو و آن‌چه را پیش خود اراده کرده‌ای ظاهر کن، هر حاجتی که باشد نزد من برآورده است.

علی رضی الله عنه گفت: گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! تو می‌دانی که مرا از عمویت ابی طالب و فاطمه دختر اسد گرفتی، و من کودکی بودم و عقلی نداشتم، مرا به غذای خود غذا دادی و به ادب خود ادب آموختی، و برای من در نیکی و مهربانی افضل از ابی طالب و فاطمه

بنت اسد بودی، و خدای عزّ و جلّ مرا به وسیله تو راهنمایی کرد و به دست تو هدایت شدم، و مرا از سرگردانی و شرکی که پدران و عموهایم داشتند نجات داد و دستگیری کرد، و به خدا سوگند، تو ای رسول خدا در دنیا و آخرت اندوخته و ذخیره منی! من دوست داشتم اکنون که خدا بازوی مرا به تو محکم کرده، برای من خانه‌ای باشد و زنی داشته باشم که به آن سکونت و آرامشی پیدا کنم. اکنون با کمال میل آمده‌ام که دختر تو فاطمه را خواستگاری کنم، آیا او را با من تزویج می‌کنی ای رسول خدا؟

ادامهٔ خبر:

قالت أمّ سلمة: فرأيت وجه رسول الله ﷺ يتهلل فرحاً و سروراً، ثمّ تبسّم في وجه عليّ عليه السلام و قال له: يا أبا الحسن، فهل معك شيء أزوّجك به؟ فقال: فذاك أبي و أمّي، و الله ما يخفى عليك من أمري شيء، لا أملك إلا سيفي و درعي و ناضحي؛ ما أملك شيئاً غير هذا.

فقال له رسول الله: يا عليّ، أمّا سيفك فلا غناء بك عنه، تجاهد به في سبيل الله و تقاتل به أعداء الله، و أمّا ناضحك، فتتضح به على نخلك و أهلّك و تحمل عليه رحلك في سفرك، لكنّي قد زوّجتك بالدرع، و رضيت بها منك. يا أبا الحسن أبشرك؟

قال عليّ عليه السلام: فقلت: نعم، فذاك أبي و أمّي يا رسول الله، بشرني، فإنك لم تنزل ميمون النقيبة، مبارك الطائر، رشيد الأمر صلّى الله عليك.

فقال لي رسول الله: أبشر يا أبا الحسن، فإنّ الله عزّ و جلّ قد زوّجكها في السماء من قبل أن أزوّجكها في الأرض، و لقد هبط عليّ في موضعي من قبل أن تأتيني ملك له وجه ستّي و أجنحة لم أر قبله من الملائكة مثله، فقال لي: السلام عليك و رحمة الله و بركاته، أبشر يا محمّد باجماع الشمل و طهارة النسل.

فقلت: و ما ذاك أيها الملك؟

فقال: يا محمد، أنا سيئاني الملك الموكل بإحدى قوائم العرش، سألت ربّي عزّ وجلّ أن يأذن لي في بشارتك، وهذا جبرئيل في أثري يخبرك عن ربك عزّ وجلّ بكرامة الله عزّ وجلّ لك.

قال النبيّ: فما استتمّ الملك كلامه حتّى هبط عليّ جبرئيل فقال لي: «السلام عليك ورحمة الله وبركاته يا نبيّ الله!» ثمّ إنّه وضع في يدي حريرة بيضاء من حريرة الجنّة، وفيها سطران مكتوبان بالنور.

فقلت: حبيبي جبرئيل، ما هذه الحريرة؟ و ما هذه الخطوط؟

فقال جبرئيل: يا محمد، إنّ الله أطلع إلى الأرض أطلاعة، فاخترك من خلقه وابتعثك برسالاته، ثمّ أطلع ثانية فاختر لك منها أخوا ووزيرا وصاحباً وختناً، فزوّجه ابنتك فاطمة.

فقلت: حبيبي جبرئيل، و من هذا الرجل؟

فقال لي: يا محمد، أخوك في الدين و ابن عمك في النسب، عليّ بن أبي طالب. و إنّ الله أوحى إلى الجنان تزخرفي، فتزخرفت الجنان، و أوحى إلى شجرة طوبى أن احملي الحلّي و الحلل، فحملت شجرة طوبى الحلّي و الحلل، و تزخرفت الجنان و تزيّنت الحور العين، و أمر الله الملائكة أن تجتمع في السماء الرابعة عند البيت المعمور.

قال: فهبط جميع الملائكة من ملائكة الصفيح الأعلى و ملائكة السماء الخامسة إلى السماء الرابعة، و رقت ملائكة السماء الدنيا و ملائكة السماء الثانية و ملائكة السماء الثالثة إلى الرابعة. و أمر الله عزّ وجلّ رضوان فنصب منبر الكرامة على باب البيت المعمور، و هو المنبر الذي خطب فوقه آدم يوم علّمه الله الأسماء و عرضه على الملائكة، و هو منبر من نور، فأوحى الله



عزّ و جَلّ إلى ملك من ملائكة حجه يقال له: «راحيل» أن يعلو ذلك المنبر، و أن يحمده بمحامده و أن يمجده بتمجيده، و أن يثنى عليه بما هو أهله، و ليس في الملائكة كلّها أفصح منه و أحسن منطقاً، و لا أحلى لغة من راحيل الملك، فعلا راحيل المنبر و حمد ربّه و مجّده و قدّسه و أثنى عليه بما هو أهله، فارتجّت السماوات فرحاً و سروراً.

قال جبرئيل: ثمّ أوحى إليّ أن أعقد عقدة النكاح، فإني قد زوجت أمّتي فاطمة ابنة حبيبي محمّد من عبدي عليّ بن أبي طالب.

امّ سلمه گفت: دیدم روی رسول خدا ﷺ از فرط خوش حالی باز و نورانی شد و در روی علی تبسم کرد و گفت: ای ابوالحسن، آیا چیزی داری که به آن تو را تزویج کنم؟ علی گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! به خدا سوگند که چیزی از امر من بر تو پنهان نیست. مالک چیزی جز شمشیر و زرم و شتر آبکشی که دارم نیستم و غیر از اینها چیزی ندارم.

رسول خدا فرمود: ای علی، اما شمشیرت، که از آن بی نیاز نیستی، زیرا با آن در راه خدا جهاد می کنی و دشمنان خدا را می کشی، و اما شتر آبکشی که داری، با آن نخل های خود و کسانت را آب می دهی و بارت را هنگام سفر رفتن بر آن می گذاری، و لیکن من تو را به زهی که داری تزویج می کنم و به آن از تو راضی هستم. ای ابوالحسن، تو را بشارت دهم؟

علی علیه السلام گفت: آری پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! بشارت بده، تو همیشه میمونی و مبارک بوده ای و می باشی، و خوش بخت و ارشاد کننده هستی، و صلاح جویی کار تو بوده است، رحمت پیوسته خدا بر تو باد.

پس رسول خدا به من فرمود: ای ابوالحسن، خدای عزّ و جلّ تو را در آسمان تزویج کرده پیش از آن که من تو را در زمین تزویج کنم، و پیش از این که تو این جا بیایی فرشته ای که روهای پراکنده و بال هایی داشت که پیش از او در میان فرشتگان مانندش را ندیده بودم به

نزد من آمد و گفت: تحیت و رحمت و برکات خدا بر تو باد! بشارت باد تو را ای محمد به سبب جمع شدن تفرقه و پاک و پاکیزگی نسل.

گفتم: آن چه بشارتی است ای فرشته؟

گفت: ای محمد، منم سیطائیل فرشته موکل به یکی از ستون‌های عرش، از خدا خواستم که مرا برای بشارت دادن به تو اذن دهد، و این جبرئیل است که در پی من می‌آید که از جانب پروردگارت - که غالب و بزرگ است - تو را به کرامت خدای عز و جل برای تو خبر دهد.

پیغمبر فرمود: هنوز سخن آن فرشته تمام نشده بود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: «تحیت و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا!» و حریر سفیدی را از حریرهای بهشت در دست من نهاد که در آن دو سطر با نور نوشته شده بود.

گفتم: حبیب من جبرئیل! این حریر چیست؟ و این خط‌ها چه می‌باشد؟

جبرئیل گفت: ای محمد، خدا به زمین نظر کرد، نظر کردن خاصی و تو را از میان خلق خود اختیار کرد و به رسالت خود برانگیخت، و دفعه دوم نیز نظر کرد و برای تو از خلق زمین، برادر و وزیر و رفیق و دامادی اختیار کرد، پس دختر خود فاطمه را با او تزویج کن.

گفتم: حبیب من جبرئیل! این مردی که می‌گویی کیست؟

به من گفت: ای محمد، او برادر دینی تو و پسر عم نسبی تو، علی پسر ابی طالب است. خدا به بهشت وحی فرمود که خود را زینت کن، پس بهشت خود را زینت کرد، و به درخت طوبی وحی کرد که زینت و زیورهای خود را برادر، پس درخت طوبی زینت و زیورهای خود را با خود برداشت، و حور العین زینت کردند، و خدا فرشتگان را امر فرمود که در آسمان چهارم نزد بیت المعمور جمع شوند.

[گفت: پس همه ملائکه آسمان بالا و ملائکه آسمان پنجم به آسمان چهارم فرود آمدند و فرشتگان آسمان دنیا و فرشتگان آسمان دوم و فرشتگان آسمان سوم به آسمان چهارم بالا رفتند، و خدای تعالی به رضوان امر فرمود تا منبر کرامت را بر در بیت المعمور نصب کرد.

و آن منبری است که آدم در روزی که خدا اسما را به او تعلیم داد و بر ملائکه عرضه کرد، بالای آن [خطبه خواند]، و آن منبری از نور است. پس خدا به ملکی از ملائکه حجب خود که به او «راحیل» گویند وحی کرد که بر منبر بالا رود و خدا را تحمید و تمجید کند به محامد و تمجیدی که سزاوار آن است و بر او ثنا گوید، و در میان ملائکه از او فصیح‌تر و نیکو بیان‌تر و شیرین لهجه‌تری نیست. راحیل بر منبر بالا رفت و پروردگار خود را حمد و تمجید و تقدیس نمود و به آنچه سزاوار او است ثنا گفت و آسمان‌ها از شادی و سرور موج می‌زد.

جبرئیل گفت: خدا به من وحی فرمود: عقد نکاح را ببند که من تزویج کردم کنیز خود فاطمه، دختر حبیب خود محمد را با بنده خودم علی، پسر ابی طالب.

ادامهٔ خبر:

فَعَقِدْتَ عَقْدَةَ النِّكَاحِ ، وَ أَشْهَدْتُ عَلَى ذَلِكَ الْمَلَائِكَةَ أَجْمَعِينَ ، وَ كَتَبْتَ شَهَادَةَ الْمَلَائِكَةِ فِي هَذِهِ الْحَرِيرَةِ ، وَ قَدْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أُعْرَضَهَا عَلَيْكَ وَأَنْ أُخْتَمَهَا بِخَاتَمِ مَسْكَ أَبِيضٍ وَأَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَانِ . وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَشْهَدَ عَلَى تَزْوِيجِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَلَائِكَتَهُ أَمْرَ شَجَرَةٍ طَوْبَى أَنْ تَنْثُرَ حَمَلَهَا وَ مَا فِيهَا مِنَ الْحَلِيِّ وَ الْحَلَلِ ، فَنَثَرَتْ الشَّجَرَةُ مَا فِيهَا وَ التَّقَطَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْحُورُ الْعَيْنِ ، وَ إِنَّ الْحُورَ وَ الْمَلَائِكَةَ لِيَتَهَادَيْنَهُ وَ تَفْخِرْنَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

يا محمد، و إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْرَكَ أَنْ تَزَوِّجَ عَلِيًّا فِي الْأَرْضِ مِنْ فَاطِمَةَ ، وَأَنْ تَبَشِّرَهُمَا بِغَلَامَيْنِ زَكِيَّيْنِ طَيِّبَيْنِ طَاهِرَيْنِ فَاضِلَيْنِ خَيْرَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

يا أبا الحسن! فوالله ما عرجت الملائكة من عندي حتى دققت الباب، و إنني منقذ فيك أمر ربي، امض يا أبا الحسن أمامي، فإني خارج إلى المسجد أزوجه علي رؤوس الناس و ذاكر من فضلك ما تقر به عينك و أعين محبيك

في الدنيا والآخرة .

قال عليّ: فخرجت من عند رسول الله و أنا لأعقل فرحاً و سروراً، فاستقبلني أبو بكر و عمر، و قالوا لي: ما وراك يا أبا الحسن؟

فقلت: زوجني رسول الله ﷺ ابنته فاطمة، و أخبرني أن الله عزّ و جلّ زوجنيها من السماء، و هذا رسول الله ﷺ خارج في أثري ليظهر ذلك بحضرة من الناس. ففرحنا بذلك فرحاً شديداً و رجعا معي إلى المسجد، فوالله ما توسّطناه حتّى لحق بنا رسول الله و إنّ وجهه ليتهلل سروراً و فرحاً.

و قال: أين بلال ابن حمامة؟

فأجابه مسرعاً و هو يقول: لبيك لبيك يا رسول الله .

فقال له رسول الله: اجمع لي المهاجرين و الأنصار.

قال: فانطلق بلال لأمر رسول الله، و جلس رسول الله ﷺ قريباً من منبره حتّى اجتمع الناس، ثمّ رقى درجة من المنبر فحمد الله و أتنى عليه و قال:

معاشر المسلمين! إنّ جبرئيل ﷺ أتاني أنفاً فأخبرني أنّ ربّي عزّ و جلّ جمع الملائكة عند البيت المعمور، و إنّهم جميعاً إنّهم زوج أمته فاطمة ابنة رسوله محمّد من عبده عليّ بن أبي طالب ﷺ، و أمرني أن أزوجه في الأرض و أشهدكم على ذلك .

ثمّ جلس و قال لعليّ: قم يا أبا الحسن، فاخطب لنفسك أنت .

قال: فقام عليّ ﷺ فحمد الله و أتنى عليه و صلّى على رسوله و قال:

الحمد لله شكراً لأنعمه و أياديه، و لا إله إلاّ الله شهادة تبلغه و ترضيه، و صلّى الله على محمّد و آله صلاة تزلفه و تحظيه . و النكاح ممّا أمر الله به و رضيه، و مجلسنا هذا ممّا قضاه الله و أذن فيه . و قد زوجني رسول الله ﷺ ابنته فاطمة، و جعل صداقها درعي هذا، و قد رضيت بذلك فسألوه و اشهدوا .

پس عقد نکاح را بستم و همه فرشتگان را شاهد و گواه گرفتم و گواهی فرشتگان را در این پارچه حریر نوشتم، و پروردگار من مرا امر کرد به عرض تو برسانم و آن را به خاتمی از مشک سفید مهر بزنم و به رضوان خازن بهشت بسپارم. و چون خدای عزّ و جل فرشتگان را شاهد گرفت بر ازدواج فاطمه با علی بن ابی طالب علیه السلام، درخت طوبی را امر فرمود تا هر زینت و زیوری که با خود برداشته نثار کند، پس آن درخت آنچه را در آن بود نثار کرد، و فرشتگان و حور العین برچیدند و آنها را برای هم‌دیگر به هدیه می‌برند تا روز قیامت و به آن فخر می‌کنند.

ای محمد، و خدا به من امر فرمود تا تو را امر کنم که علی را در زمین با فاطمه تزویج کنی و آن دو را به دو پسر پاکیزه طیب طاهر فاضل خیر در دنیا و آخرت، بشارت دهی. ای ابوالحسن! به خدا قسم این فرشتگان از نزد من بالا نرفتند تا آنکه تو در را کوبیدی، و من فرمان پروردگار خود را در حقّ تو جاری می‌کنم. برخیز پیش از من به مسجد برو، من هم بیرون می‌آیم تا آنجا [تو را] در برابر مردمان تزویج کنم، و از برتری و فضلت آنچه را که چشم تو و چشم دوستان در دنیا و آخرت به آن روشن شود، تذکر دهم.

علی گفت: پس از نزد رسول خدا بیرون رفتم، و از شدت سرور و شادی گویا عقل از سرم رفته بود، پس ابوبکر و عمر مرا استقبال کردند و گفتند: چه پیش آمد ای ابوالحسن؟ گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را با من تزویج کرد و مرا خیر داد که خدای عزّ و جل در آسمان او را با من تزویج کرده، و اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و در عقب من می‌آید تا آنچه را که گفتم در حضور مردمان اظهار کند. پس آن دو نفر خوش حال و به شدت شاد شدند و با من به مسجد برگشتند. به خدا سوگند که هنوز وسط مسجد نرسیده بودیم که پیغمبر به ما ملحق شد، در حالی که نور روی او می‌درخشید و مسرور و شادان بود.

و فرمود: بلال پسر حمامه کجاست؟ بلال به سرعت جواب داد: بلی بلی ای رسول خدا. پس آن حضرت به او فرمود: مهاجر و انصار را جمع کن. راوی گفت: بلال به امر رسول خدا رفت، و آن حضرت نزدیک منبر نشست تا مردمان

جمع شدند، پس بر پلهٔ اول منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود:

گروه مسلمانان! چندی پیش جبرئیل بر من نازل شد و مرا خبر داد که پروردگار من - عز و جل - همهٔ فرشتگان را در نزد بیت المعمور جمع کرد و همهٔ آنها را شاهد گرفت و فاطمه دختر رسول خود، محمد را با بندهٔ خود علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ تزویج کرد و مرا امر فرمود که در زمین او را تزویج کنم و شما را بر آن گواه گیرم.

پس نشست و به علی فرمود: یا ابالحسن! برخیز و برای خود خطبه خوان.

راوی گفت: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا صلوات فرستاد و گفت:

ستایش مخصوص خداست، برای سپاس‌گزاری نعمت‌ها و عطاهای او، و خدایی جز الله نیست، شهادتی است که به او برسد و خشنود کند. این مجلس ما از اموری است که خدا به آن حکم کرده و به آن اذن داده. و مرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با دختر خود فاطمه تزویج کرد، و زره مرا صدق او قرار داد و من به آن راضی شدم، پس سؤال کنید و گواه باشید.

ادامهٔ خبر:

فقال المسلمون: زوّجته یا رسول الله؟

فقال رسول الله: نعم.

فقال المسلمون: بارك الله لهما و عليهما و جمع شملهما.

و انصرف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى أزواجه فأخبرهن، ففرحن وأظهرن الفرح.

قال عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: و أقبل عليّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال: يا أباالحسن، انطلق الآن فبع

درعك و أنتي بِتَمَنِيهَا حَتَّى أَهَيَّيْ لَكَ و لابنتي فاطمة ما يصلحكما.

قال عليّ: فأخذت درعي فانطلقت به إلى السوق، فبعته بأربعمائة درهم سود

هجريّة من عثمان بن عفّان، فلما قبضت الدراهم منه و قبض الدرع منّي قال

لي: يا أباالحسن، أأنت أولى بالدرع منك و أنت أولى بالدراهم منّي؟

فقلت: نعم.

قال: فَإِنَّ هَذَا الدَّرْعَ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَيْكَ .

قال: فَأَخَذْتُ الدَّرْعَ وَالدَّرَاهِمَ وَأَقْبَلْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَطَرَحْتُ الدَّرْعَ وَالدَّرَاهِمَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَخْبَرْتَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عَثْمَانَ، فَدَعَا لَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِخَيْرٍ. ثُمَّ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ قَبْضَةً وَدَعَا بِأَبِي بَكْرٍ وَدَفَعَهَا إِلَيْهِ وَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، اشْتَرِ بِهَذِهِ الدَّرَاهِمَ لِابْنَتِي مَا يَصْلِحُ لَهَا فِي بَيْتِهَا. وَبَعَثَ مَعَهُ سَلْمَانَ وَبِلَالَ بْنَ حَمَامَةَ لِيَعِينَاهُ عَلَى حَمْلِ مَا يَشْتَرِي بِهِ .

قال أبو بكر: وَكَانَتِ الدَّرَاهِمُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَيَّ ثَلَاثَةَ وَسِتِّينَ دِرْهَمًا. قَالَ: فَانْطَلَقْتُ إِلَى السُّوقِ فَاشْتَرَيْتُ فِرَاشًا مِنْ خَيْشٍ مِصْرٍ مَحْشُورًا بِالصُّوفِ، وَقِطْعًا مِنْ أَدَمٍ، وَوَسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشْوَاهَا لَيْفُ النَّخْلِ، وَعِبَاءَةً خَيْبَرِيَّةً، وَقَرَبَةً لِلْمَاءِ - وَقُلْتُ: هِيَ خَادِمَةُ الْبَيْتِ - وَكِيْزَانًا وَجِرَارًا وَمِطْهَرَةً لِلْمَاءِ، وَسِتْرَ صُوفٍ رَقِيقٍ، وَحَمَلْتُ أَنَا بَعْضُهُ وَسَلْمَانُ بَعْضُهُ وَبِلَالُ بَعْضُهُ، وَأَقْبَلْنَا بِهِ فَوَضَعْنَاهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى وَجَرَّتْ دُمُوعُهُ عَلَى لِحْيَتِهِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جَلَّ أَوَانِهِمُ الْخَزْفَ .

قال عليّ بن أبي طالب: وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَاقِي ثَمَنِ الدَّرْعِ إِلَى أُمِّ سَلْمَةَ وَقَالَ: ارْفَعِي هَذِهِ عِنْدَكَ. وَمَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ شَهْرًا، لِأَعَاوُدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ بِشَيْءٍ اسْتَحْيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، غَيْرَ أَنِّي إِذَا كُنْتُ خَلَوْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَا أَحْسَنَ زَوْجَتَكَ وَأَجْمَلَهَا، ابْشُرِي يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَقَدْ زَوَّجْتُكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ .

قال عليّ: فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ شَهْرٍ، دَخَلَ عَلَيَّ أَخِي عَقِيلٌ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا أَخِي، مَا فَرَحْتُ بِشَيْءٍ قَطُّ كَفَرَحِي بِتَزْوِيجِكَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يَا

أخي فما بالك لا تسأل رسول الله ﷺ أن يدخلها عليك فتقر أعيننا باجماع شملكما؟

فقلت: و الله يا أخي، إني لأحب ذلك و ما يمنعني أن أسأل رسول الله ﷺ إلا حياء منه.

قال: أقسمت عليك إلا قمت معي.

فقمنا نريد رسول الله ﷺ فلقينا في طريقنا أم أيمن مولاة رسول الله ﷺ.

پس مسلمانان گفتند: او را تزویج کردی ای رسول خدا؟ فرمود: آری. مسلمانان گفتند: خدا برای ایشان و بر ایشان مبارک گرداند، و تفرقه ایشان را جمع کند. و رسول خدا رفت به سوی زنهای خود و به آنها خبر داد. خوش حال شدند و اظهار شادی کردند.

علی عليه السلام گفت: رسول خدا به جانب من روی کرد و فرمود: ای ابوالحسن، برو زره خود را بفروش و پولش را برای من بیاور تا برای تو و برای دخترم آنچه را که به صلاح شما است مهیا کنم.

علی گفت: زره خود را گرفتم و به بازار رفتم و آن را به چهارصد درهم سیاه هجری فروختم. عثمان بن عفان آن را از من خرید و درهم‌ها را که بهای آن بود داد و زره را از من گرفت و گفت: ای ابوالحسن، آیا من از تو به این زره سزاوارتر نیستم و تو از من به درهم‌ها سزاوارتر نیستی؟

گفتم: چرا.

گفت: اکنون این زره را بگیر؛ هدیه‌ای از من به تو باشد.

پس زره را گرفتم و با درهم‌ها خدمت رسول خدا رفتم و زره و درهم‌ها را در مقابل او گذاردم و او را خبر دادم به آن کاری که عثمان کرد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او دعای خیر کرد. پس رسول خدا یک قبضه<sup>۱</sup> از آن درهم‌ها را گرفت و ابوبکر را پیش خود خواند و به او داد و فرمود: ای ابابکر، با این درهم‌ها آنچه صلاح است در خانه دخترم باشد برای او

۱. قبضه: یک مشت از هر چیز.



بخر. و سلمان و بلال بن حمامه را همراه او روانه کرد تا در حمل آنچه می‌خرد او را یاری کنند.

ابوبکر گفت: درهم‌هایی که آن حضرت به من داد شصت و سه درهم بود و گفتم: من به بازار رفتم و فراشی از کتان مصری که از پشم پر شده بود با قطعه‌ای از پوست دباغی شده و متکایی از پوست که از لیف درخت خرما پر شده بود و یک عباى خبیبری و یک مشک برای آب - که با خود گفتم: این مشک خادم خانه است. - و چند کوزه و چند ظرف سفالی و یک مطهره<sup>۱</sup> آب و پرده‌ای نازک از پشم خریدم. و بعضی از آنها را خود برداشتم و بعضی از آنها را سلمان و بعضی را بلال برداشتند و آنها را آوردیم در پیش روی رسول خدا ﷺ گذاردیم، چون حضرت آنها را دید گریه کرد و اشک‌هایش بر محاسنش جاری شد و سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا بر گروهی که عمده ظرف‌های ایشان سفالی است، برکت ده.

علی رضی الله عنه فرمود: رسول خدا ﷺ باقی مانده بهای زره را به ام سلمه داد و فرمود: اینها را بردار، نزد تو باشد. یک ماه پس از این واقعه گذشت که من در امر فاطمه نزد پیغمبر نرفتم و چیزی نگفتم چون از رسول خدا ﷺ حیا می‌کردم، الا این‌که گاهی که با رسول خدا خلوت می‌کردم به من می‌فرمود: ای ابوالحسن، زن تو چقدر نیکو و صاحب جمال است، بشارت باد تو را ای ابوالحسن که تو را با سیده زنهاى جهانیان تزویج نمودم!

علی گفت: پس از گذشتن یک ماه، برادرم عقیل نزد من آمد و گفت: به خدا قسم ای برادرم، هرگز به خاطر چیزی به اندازه خوش‌حالیم از ازدواج تو با فاطمه زهرا، دختر رسول خدا ﷺ خوش حال نشدم. ای برادر! چرا از رسول خدا ﷺ درخواست نمی‌کنی که او را بر تو داخل کند، تا به سبب جمع شدن تفرقه شما، دیده‌های ما روشن شود؟ گفتم: و الله ای برادر من! هر آینه اجتماع ما با هم‌دیگر را دوست می‌دارم، و چیزی جز حیا کردن من از رسول خدا ﷺ مانع درخواست من از او نمی‌شود.

گفت: تو را سوگند می‌دهم که برخیزی تا با هم برویم. پس هر دو با هم برخاستیم که نزد پیغمبر برویم، در بین راه که می‌رفتیم، ام ایمن کنیز رسول خدا ﷺ را ملاقات کردیم.

ادامهٔ خبر:

فذكرنا ذلك لها.

فقلت: لا تفعل ذلك يا أبا الحسن و دعنا نحن نكلّم في هذا، فإنّ كلام النساء في هذا أحسن و أوقع في قلوب الرجال.

قال: ثمّ أنتت راجعة، فدخلت على أمّ سلمة بنت أبي أمية بن المغيرة، زوج النبي ﷺ، فأعلمتها بذلك و أعلمت نساء رسول الله جميعاً. فاجتمع أمّهات المؤمنين إلى رسول الله، و كان ﷺ في بيت عايشة، فأحدقن به قلن له: فديناك بآبائنا و أمهاتنا يا رسول الله! قد اجتمعنا لأمر لو أنّ خديجة في الأحياء لقرّت عينها.

قالت أمّ سلمة: فلمّا ذكرنا خديجة بكى النبيّ ثمّ قال: خديجة، و أين مثل خديجة؟ صدقتني حين كذّبتني الناس، و أيّدتني على دين الله، و أعانتني عليه بمالها، إنّ الله عزّ و جلّ أمرني أن أبشّر خديجة ببیت في الجنة من قصب الزمرد، لا صخب فيه و لا نصب.

قالت أمّ سلمة: فقلنا: فديناك آباءنا و أمهاتنا يا رسول الله، إنّك لم تذكر من خديجة أمراً إلّا و قد كانت كذلك، غير أنّها قدمت إلى ربّها، فهناها الله بذلك و جمع بيننا و بينها في درجات جنّته و رحمته و رضوانه. يا رسول الله، هذا أخوك في الدين و ابن عمك في النسب عليّ بن أبي طالب ﷺ، يحبّ أن يدخل على زوجته فاطمة و تجمع بها شمله.

فقال رسول الله ﷺ: فما بال عليّ لا يسألني ذلك؟

قلت: يمتعه من ذلك الحياء منك يا رسول الله.

قالت أم أيمن : فقال لي رسول الله : انطلقني إلى عليّ فأتيني به .

قالت : فخرجت من عند رسول الله ، فإذا بعليّ ينتظرني ليسألني عن جواب رسول الله ، فلما رأني فقال : ما وراك يا أم أيمن ؟  
قلت : أجب رسول الله .

قال عليّ : فدخلت عليه و هو في حجرة عايشة ، و قمن أزواجه و دخلن البيت ، و أقبلت فجلست بين يديه مطرقاً إلى الأرض حياءً منه . فقال رسول الله :  
أتحبّ أن ندخل عليك زوجتك ؟  
فقلت - و أنا مطرق - : نعم فذاك أبي و أمي .

قال : نعم حبّاً و كرامة يا أباالحسن ، أدخلها عليك في ليلتنا هذه أو ليلة غد إن شاء الله . فقمّت من عنده فرحاً مسروراً ، و أمر رسول الله أزواجه ليزيّن فاطمة و ليطيبّيها ، و يفرش لها بيت ليدخلها عليّ ، ففعلن ذلك .  
و أخذ رسول الله من الدراهم التي دفعها إلى أم سلمة من ثمن الدرع ، عشرة دراهم فدفعها إلى عليّ ثمّ قال : اشتر تماًراً و سمناً و أقطاً .

قال عليّ : فاشتريت بأربعة دراهم تماًراً ، و بخمسة دراهم سمناً ، و بدرهم أقطاً .  
و أقبلت به إلى رسول الله ﷺ فحسر النبيّ عن ذراعيه و دعا بسفرة من آدم ، و جعل يشدخ التمر بالسمن و يخلطه بالأقط حتّى اتّخذة حبساً .  
ثمّ قال لي : يا عليّ ، أدع من أحببت ، فخرجت إلى المسجد و أصحاب رسول الله ﷺ ، فقلت : أجيئوا رسول الله ﷺ .

مطلب را برای او ذکر کردیم ، گفت : ای ابوالحسن ، این کار را نکن و بگذار ما در این باب سخن گوئیم ، زیرا سخن زن‌ها در این موضوع برای مردها دل‌چسب‌تر است .

گفت : دو مرتبه برگشت و نزد ام سلمه رفت و او و همه زن‌های پیغمبر را - که مادرهای مؤمنان می‌باشند - را از مطلب آگاه کرد . همه ایشان در نزد رسول خدا - که در آن وقت در

خانه عایشه بود - جمع شدند، دور او را گرفتند و گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد ای رسول خدا! ما برای کاری جمع شده‌ایم که اگر خدیجه زنده بود، چشم او روشن می‌شد. ام سلمه گفت: چون خدیجه را یاد کردیم، رسول خدا گریه کرد و فرمود: خدیجه؛ کو مانند خدیجه؟ وقتی که مردمان مرا تکذیب می‌کردند مرا تصدیق کرد، و مرا بر دین خدا کمک می‌کرد و به وسیله مال خود در ترویج آن مدد می‌نمود، و خدا امر فرمود که او را به خانه‌ای در بهشت بشارت دهم که از جواهر و زمرد بنا شده و هیچ اضطراب و سختی و مشقتی در آن نیست.

ام سلمه گفت: ما گفتیم: پدرها و مادرهای ما فدای تو باد ای رسول خدا! از خدیجه چیزی را یاد نکردی مگر این‌که همان طور بوده، غیر از این‌که او به سوی پروردگار خود رفت و خدا به همین جهت بر او گوارا کرده و می‌کند، و میان ما و او در درجات بهشت و رحمت و رضوان خود جمع کند.

ای رسول خدا، این برادر تو در دین و پسر عمومی تو، علی پسر ابوطالب، دوست دارد که بر زوجه خود، فاطمه درآید و تفرقه خود را به فاطمه جمع کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: چرا از من درخواست آن را نمی‌کند؟

گفتم: حیای او از تو او را مانع شده، ای رسول خدا.

ام ایمن گفت: پس رسول خدا به من فرمود: برو در طلب علی و او را به نزد من بیاور. من از نزد رسول خدا بیرون رفتم، علی را یافتم منتظر من است که از جواب رسول خدا سؤال کند. چون مرا دید پرسید: چه جواب در پیش داری؟ گفتم: رسول خدا را اجابت کن.

علی گفت: پس من نزد رسول خدا رفتم، در حجره عایشه بود. چون وارد شدم زنان آن حضرت برخاستند و داخل خانه‌های خود شدند. من مقابل روی پیغمبر نشستم و از فرط حیا سرم را به زیر انداختم. رسول خدا فرمود: آیا دوست می‌داری که زوجه‌ات را بر تو وارد کنم؟ همین طور که سرم به زیر افتاده بود گفتم: آری، پدر و مادرم فدای تو باد! فرمود: آری، با محبت و کرامت ای ابوالحسن! در این شب ما یا فردا شب ان شاء الله. پس برخاستم و از نزد او شادان و خوش حال بیرون رفتم. و رسول خدا به زن‌های خود امر

فرمود که فاطمه را زینت و خوش بو کنند و بیارایند و خانه‌ای برای او فرش کنند تا علی در آن درآید. زنان آن کارها را انجام دادند.

و رسول خدا از درهم‌هایی که از بهای زره به امّ سلمه سپرده بود، ده درهم برداشت و به علی داد و فرمود: خرما و روغن و کشک بخر.

علی گفت: چهار درهم از آن را خرما و پنج درهم از آن را روغن و یک درهم کشک خریدم و نزد پیغمبر ﷺ آوردم، پس آن حضرت آستین‌های خود را بالا زد و سفره‌ای خواست و خرماها را روغن مالی کرد و آنها را با کشک مخلوط نمود و از آنها «حیس» ساخت. (حیس نام این نوع خوراک است.) پس به من فرمود: یا علی، هر که را دوست می‌داری دعوت کن. من به جانب مسجد بیرون رفتم و به اصحاب رسول خدا گفتم: دعوت رسول خدا ﷺ را اجابت کنید.

ادامهٔ خبر:

فقام القوم بأجمعهم أقبلوا نحو رسول الله ﷺ، فأخبرته: إنَّ القوم كثير. فجلَّ رسول الله ﷺ السفارة بمنديل ثمَّ قال: أدخل عَلِيَّ عشرة بعد عشرة، ففعلت ذلك، فجعلوا يأكلون و يخرجون و السفارة لا ينقص ما عليها، حتَّى لقد أكل من ذلك الحيس سبعاً رجل و امرأة، كلَّ ذلك ببركة كَفَّ رسول الله ﷺ.

قالت أمّ سلمة: ثمَّ دعا النبيّ بابنته فاطمة، و دعا بعليّ، فأخذ عليّاً بيمينه و أخذ فاطمة بشماله، فجمعهما إلى صدره فقَبَلَ بين أعينهما، و دفع فاطمة إلى عليّ ﷺ و قال: يا عليّ! نعم الزوجة زوجتك. ثمَّ أقبل عليّ فاطمة و قال: يا فاطمة، نعم البعل بعلك.

ثمَّ قام معهما يمشي بينهما حتَّى أدخلهما بيتهما الذي بنى لهما، ثمَّ خرج من عندهما فأخذ بعضادتي الباب و قال: طهَّركما الله و طهَّر نسلكما، أنا سلم لمن سالمكما و حرب لمن حاربكما، أستودعكما الله و أستخلفه عليكما.

قال عليّ ﷺ: و مكث رسول الله ﷺ بعد ذلك ثلاثاً لا يدخل علينا. فلما كان

في صبيحة اليوم الرابع جاءنا ليدخل علينا، فصادف في حجرتنا أسماء بنت عميس الخثعمية، فقال لها: ما يوقفك هنا وفي الحجرة رجل؟ فقال: فداك أبي وأمي، إن الفتاة إذا زفت إلى زوجها تحتاج إلى امرأة تعاهدها وتقوم بحوائجها، وإني لأقضي حوائج فاطمة وأقوم بأمرها. فتفرغت عنها بالدموع وقال: يا أسماء، قضى الله لك حوائج الدنيا والآخرة.

قال علي عليه السلام: وكانت غداة قريرة و كنت أنا و فاطمة تحت العباء، فلما سمعنا كلام رسول الله صلى الله عليه وآله لأسماء لتقوم، فقال: سألتكما بحقي عليكما لاتفرقا حتى أدخل عليكما، فرجع كل واحد منّا إلى صاحبه و دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وآله و جلس عند رؤوسنا، و أدخل رجله فيما بيننا، فأخذت رجله اليمنى و ضممتها إلى صدري، و أخذت فاطمة رجلها اليسرى فضممتها إلى صدرها، و جعلنا نذني رجلي رسول الله صلى الله عليه وآله حتى دفت رجله.

قال لي: يا علي، آتني بكوز من ماء. فأتيته بكوز من ماء، فتفل فيه ثلاثاً و قرأ عليه آيات من كتاب الله عزّ و جلّ و قال: يا علي، اشربه و اترك منه قليلاً. ففعلت ذلك، فرش رسول الله صلى الله عليه وآله باقي الماء على رأسي و صدري و قال: أذهب الله عنك الرجس يا أبا الحسن و طهرك تطهيراً.

ثمّ قال: آتني بماء جديد، فأنته فتفل فيه أيضاً ثلاثاً و قرأ عليه آيات من كتاب الله عزّ و جلّ و دفعه إلى ابنته فاطمة. ورش النبي صلى الله عليه وآله باقي الماء على رأسها و صدرها و قال: أذهب الله عنك الرجس و طهرك تطهيراً.

و أمرني بالخروج عن البيت و خلأ بابنته و قال: كيف أنت يا بنية يا فاطمة؟ و كيف رأيت زوجك؟

قالت: يا أبت! خير زوج إلا أنه دخل عليّ نساء قريش و قلن لي: زوجك رسول الله صلى الله عليه وآله من رجل فقير لا مال له.

پس همهٔ قوم برخاستند و به سوی رسول خدا ﷺ رو آوردند. من به آن حضرت خبر دادم که جمعیت زیادند، رسول خدا سفره را با دستمالی که به آن وصل فرمود بزرگتر کرد و فرمود: ده نفر، ده نفر، آنها [را] بر من وارد کن. همین کار را کردم. می آمدند می خوردند و بیرون می رفتند و از سفره چیزی کم نمی شد، تا این که هفت صد نفر مرد و زن از آن غذای «حیس» خوردند و همهٔ اینها به برکت کف مبارک رسول خدا ﷺ بود.

ام سلمه گفت: پیغمبر دختر خود فاطمه را پیش خواند و علی را هم خواند پس علی را به دست راست خود و فاطمه را به دست چپ خود گرفت و هر دو را به سینه اش چسباند و میان دو چشمشان را بوسید و دست فاطمه را به دست علی داد و فرمود: ای علی! زن تو خوب زنی است. پس رو به جانب فاطمه کرد و فرمود: ای فاطمه! شوهر تو خوب شوهری است. پس پیغمبر با آنها برخاست، در میان ایشان حرکت می کرد تا این که آنها را داخل خانه ای که برای ایشان بنا کرده بودند نمود، و از نزد ایشان بیرون رفت و دو طرف چهارچوبهٔ در را گرفت و فرمود: خداوند شما و نسل شما را طاهر گرداند، و من راضیم از کسی که به شما و حکم شما راضی باشد و در جنگم با کسی که با شما و حکم شما در جنگ باشد. و شما را به خدا می سپارم و خدا خلیفهٔ من بر شما است (یا از او خلافت بر شما را طلب می کنم).

علی رضی الله عنه گفت: رسول خدا ﷺ تا سه روز نزد ما نیامد. صبح روز چهارم، آمد که بر ما وارد شود مصادف شد با ساعتی که اسما دختر عمیس خثعمیه در حجرهٔ ما بود. به او فرمود: چرا این جا توقف کرده ای و حال آن که مرد در حجره است؟

گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! دخترهای جوان هنگام زفاف با شوهرشان محتاجند به زنی که امر آنها را تعهد کند و به حاجت هایی که دارند قیام کند و من به امر فاطمه به حاجت های او قیام می کنم و امر او را انجام می دهم. پس چشم های پیغمبر پر از اشک شد و فرمود: ای اسما، خدا حاجت های دنیا و آخرت تو را بر آورد.

علی رضی الله عنه فرمود: صبح سردی بود و من و فاطمه در زیر عبا بودیم، چون سخن پیغمبر را با اسما شنیدیم که برخیزد، فرمود: به حقی که بر شما دارم از شما درخواست می کنم از

هم‌دیگر جدا نشوید تا من بر شما وارد شوم. پس هر کدام از ما برگشتیم به سوی یار خود و پیغمبر ﷺ وارد شد و نزد سرهای ما نشست و پاهای خود را در میان ما درآورد، من پای راست او را گرفتم و به سینه چسبانیدم، و فاطمه پای چپ او را گرفت و به سینه خود چسبانید، و ما پاهای رسول خدا را به خود نزدیک می‌کردیم تا گرم شود.

به من فرمود: ای علی، یک کوزه آب برای من بیاور. کوزه آبی برای او آوردم، بر آن دمید به نحوی که از لعاب دهان آن حضرت در آن ریخت؛ تا سه مرتبه، و چند آیه‌ای از قرآن بر آن خواند و گفت: یا علی، آن را بیاشام و کمی از آن را باقی گذار. پس همین کار را کردم، آن حضرت باقی مانده آب را بر سر و سینه من پاشید و فرمود: خدا هر نجاست و پلیدی را از تو ببرد و تو را طاهر گرداند ای ابوالحسن.

پس فرمود: کوزه‌ای دیگر با آب تازه برایم بیاور. بر آن نیز دمید، سه مرتبه و از لعاب دهان خود در آن ریخت و چند آیه از کتاب خدا بر آن خواند و به دختر خود داد تا آشامید و کمی از آن را باقی گذارد، آن را بر سر و سینه او پاشید و فرمود: خدا هر پلیدی و نجاستی را از تو ببرد و تو را طاهر گرداند. و مرا به بیرون رفتن از خانه امر فرمود و با دختر خود خلوت کرد و گفت: دخترک من فاطمه، چگونه‌ای؟ و شوهر خود را چگونه دیده‌ای؟ گفت: ای پدر، نیکو شوهری است، الا این‌که زن‌های قریش که نزد من آمدند گفتند: رسول خدا تو را با مرد محتاجی که هیچ مالی ندارد تزویج کرده.

ادامه خبر:

فقال لها رسول الله: ما أبوك بفقير ولا بعلك بفقير، ولقد عرضت عليّ خزائن الأرض من الذهب والفضة، فاخترت ما عند ربّي عزّ وجلّ.  
يا بنيتي! لو تعلمين ما يعلم أبوك لسمجت الدنيا في عينك. والله يا بنيتي، ما ألوتك نصحاً أن زوجتك أقدمهم سلماً وأكثرهم علماً وأعظمهم حلاًماً.  
يا بنيتي! إن الله عزّ وجلّ أطلع إلى الأرض اطلاعة فاختر من أهلها رجلين، فجعل أحدهما أباك والآخر بعلك.



يا بِنْتِةُ! نعم الزوج زوجك، لا تعصي له أمراً.  
 ثمّ صاح بي رسول الله فقلت: لبيك يا رسول الله.  
 قال: ادخل بيتك و الطف زوجك و ارفق بها، فإنّ فاطمة بضعة منّي؛ يؤلمني ما يؤلمها، و يسرّني ما يسرّها. استودعكما الله و أستخلفه عليكما.  
 قال عليّ عليه السلام: فو الله ما أغضبتها و لأكرهتها من بعد ذلك على أمر حتّى قبضها الله عزّ و جلّ إليه، و لأغضبيني و لاعصت لي أمراً، و لقد كنت أنظر إليها فتنجلي عني الغموم و الأحزان بنظرتي إليها.  
 قال عليّ عليه السلام: ثمّ قام رسول الله صلى الله عليه وآله لينصرف، فقالت له فاطمة: يا أبا، لا طاقة لي بخدمة البيت، فاخدمني خادماً يخدمني و يعينني على أمر البيت.  
 قال رسول الله: يا فاطمة، أيّما أحبّ إليك: خادم أو خير من الخادم؟  
 فقال عليّ عليه السلام: فقلت: قولي: خير من الخادم.  
 فقالت: يا أبه! خير من الخادم.  
 فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: تكبرين الله في كلّ يوم أربعاً و ثلاثين تكبيرة، و تحمدينه ثلاثاً و ثلاثين مرّة، و تسبّحينه ثلاثاً و ثلاثين مرّة، فتلك مائة في اللسان و ألف في الميزان. يا فاطمة، إن قلتها في صبيحة كلّ يوم، كفاك الله ما أهّمك من أمر الدنيا و الآخرة.<sup>١</sup>

#### ترجمه:

رسول خدا فرمود: نه پدرت فقیر است و نه شوهرت فقیر است؛ هرآینه گنجینه های طلا و نقره زمین را بر من عرضه داشتند، و من آنچه را برگزیدم که نزد پروردگار من است و او غالب و بزرگ است.

١. مناقب خوارزمی: ص ۳۴۳؛ کشف الغمّة: ج ۱، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲۴؛ عوالم المعلوم: ج ۱۱، ص ۳۱۸؛ لمعة البيضاء: ص ۲۳۸.

ای دخترک من! اگر می دانستی آنچه را که پدرت می داند، دنیا در چشم تو قبیح و زشت می آمد. به خدا سوگند یاد می کنم که من در نصیحت کردن به تو کوتاهی نکردم، اگر تو را با پیش قدم ترین مردمان در اسلام آوردن، و عالم ترین و عاقل ترین و بردبارترین ایشان تزویج کردم.

ای دخترک من! خدای عز و جل به زمین نگر نیست، نگر استنی خاص، و از اهل آن دو تن را برگزید: یکی از آن دو مرد پدرت بود، و دیگری شوهرت.

ای دخترک من! شوهر تو نیکو شوهری است. او را در هیچ امری نافرمانی نکن. پس رسول خدا مرا صدا زد، گفتم: لَبَّیک ای رسول خدا. فرمود: داخل شو در خانه ات و با زنت لطف کن و با او مدارا نما که فاطمه پاره تن من است. آنچه او را به درد آورد مرا به درد آورد، و آنچه او را شاد گرداند مرا شاد گرداند. شما را به خدا می سپارم و او را خلیفه خود بر شما قرار می دهم.

علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ فرمود: به خدا سوگند یاد می کنم که بعد از این او را به غضب نیاورم، و بر امری که مکروه خاطر او باشد و ادارش نکردم تا وقتی که خدای عز و جل روح او را به سوی خود قبض کرد، و او هم مرا به غضب نیاورد و در هیچ امری مرا نافرمانی نکرد. به او که نگاه می کردم، غم ها و اندوه ها به سبب نگاه کردن به او از دلم بیرون می رفت.

علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ فرمود: پس از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاست که برود، فاطمه گفت: ای پدر! من طاقت خدمت خانه را ندارم، خادمی برای من برگمار که مرا خدمت کند و در امر خانه مرا کمک کند.

رسول خدا فرمود: کدام یک را بیشتر دوست داری: خادم را یا چیزی که بهتر از خادم باشد؟

علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ فرمود: گفتم: بگو: چیزی که بهتر از خادم باشد.

[پس فاطمه فرمود: ای پدر من، آنچه بهتر از خادم است.]

پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در هر روزی سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگو و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» که مجموعاً صد مرتبه می شود به زبان،

و هزار مرتبه در میزان حساب می‌شود. ای فاطمه، اگر هر روز صبح آن را گفتی، خدا تو را در آنچه فکر و قصد آن را داری از امر دنیا و آخرت کفایت می‌کند.

**مؤلف حقیر گوید:** از دواج فاطمه زهرا با امیرالمؤمنین علیه السلام را جماعت بسیاری از بزرگان علمای اهل سنت و جماعت در کتب خود به طرق کثیره روایت کرده‌اند، که محتوی چگونگی ازدواج ایشان در آسمان‌ها و زمین، فضایل و مناقب، و بسیاری از خصائص ایشان است که این مختصر گنجایش ذکر همه آنها را ندارد، و آنچه در این کتاب تذکر داده شد و می‌شود، قطره‌ای است از بحار و اندکی است از بسیار. و از جمله آنها است: محمد بن یوسف گنجی شافعی، سمعانی، ابن بطة در کتاب ابانه، مسند احمد بن حنبل، سنن ابی داود، فضائل احمد، تاریخ خطیب، تاریخ بلاذری، کتاب ابن شاهین، حلیه ابونعیم، مروزی در کتاب فضائل فاطمه، عکبری در کتاب ابانه، ابن مؤذن، ابن مردویه در کتاب فضائل امیرالمؤمنین، خوارزمی در کتاب مناقب، محب الدین احمد بن عبدالله در کتاب ذخائر العقبی، محمد بن عباس بن نجیح در کتاب فوائد، حافظ محمد بن محمود نجار در کتاب تذیل تاریخ، ابویسر محمد بن احمد بن حماد انصاری، معروف به دولابی در کتاب الذریة الطاهرة، شیرویه دیلمی، یحیی بن معین در کتاب امالی، حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی صاحب کتاب معاجم، متوفای سال ۳۶۰ هجری که یکی از حفاظ محل وثوق و نزیل در اصفهان بوده.

### تحفة خدا به علی و فاطمه علیهما السلام پس از ازدواج

محمد بن یوسف گنجی شافعی به سند متصل در باب هشتاد و نهم کتاب کفایة الطالب از صاحب کتاب معاجم، به طور مسند از عبدالله بن مسعود روایت کرده گفت: به زودی برای شما حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم نقل خواهم

کرد، تا این که گفت:

سمعت عن رسول الله ﷺ في غزوة تبوك - ونحن نسير معه - يقول: إن الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمة علياً، ففعلت، فقال جبرئيل: إن الله تعالى بنى جنة من لؤلؤة قصبه، بين كل قصبه إلى قصبه لؤلؤة من ياقوت مشددة بالذهب، و جعل سقفها زبرجداً أخضر، و جعل فيها طاقات من اللؤلؤ مكللة بالياقوت، ثم جعل عليها غرفاً، لبنه من ذهب و لبنه من فضة و لبنه من درّ و لبنه من ياقوت و لبنه من زبرجد. ثم جعل فيها عيوناً تتبع في نواحيها و حفّت بالأنهار، و جعل على الأنهار قباباً من درّ قد شعبت بسلاسل الذهب و حفّت بأنواع الشجر. و بنى في كل قصر قبة، و جعل فيه أريكة من درّة بيضاء غشاها السندس و الاستبرق، فرش أرضها بالزعفران، و فتق ما بين ذلك بالمسك و العنبر. و جعل في كل قبة حوراء، و القبة لها مائة باب على كل باب عينان جاريتان و شجرتان. في كل قبة مفرش و مكتوب حول القباب آية الكرسي.

فقلت: يا جبرئيل! لمن بنى الله عزّ و جلّ هذه الجنان؟

قال: بناها لفاطمة و عليّ سوى جئانهما، تحفة أتحنفهما الله، و أقرّ يا محمّد عينك، صلى الله عليك.<sup>۱</sup>

از رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک - که با او می رفتیم - شنیدم که می فرمود: خدای تعالی مرا امر کرد که فاطمه را با علی تزویج کنم، و چون تزویج کردم جبرئیل به من گفت: خدای تعالی بهشتی از لؤلؤ بنا کرد که بین هر ستونی تا ستون دیگر از یاقوت است که با طلا محکم بسته شده، و سقف های آن را از زبرجد سبز قرار داده، و طاق های آن را

۱. دلایل الامامة: ص ۵۰؛ مناقب: ج ۳، ص ۱۱۳، عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۶۵؛ مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۲۰۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۱، ص ۲۳۶؛ محاسن: ص ۱۹۲؛ نوادر المعجزات: ج ۹۸، ص ۱۶؛ مقتل الحسين، تألیف خوارزمی: ج ۱، ص ۷۶؛ کفایة الطالب: ص ۳۲۰؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۴۱.

از لؤلؤ مزین به یاقوت قرار داده، و غرفه‌هایی در آن قرار داد که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از دُر و یک خشت آن از یاقوت و یک خشت آن از زبرجد است. و در آن چشمه‌های جوشنده‌ای قرار داده که نهرهایی اطراف آنها را در برگرفته و بالای آن نهرها، قبه‌هایی از دُر قرار داده که به زنجیرهای طلا شعبه شعبه می‌شود، و دور آن قبه‌ها را انواع درخت‌ها احاطه کرده، و در هر قصری قبه‌ای بنا نموده، و در هر قبه تختی قرار داده از یک دانه دُر سفید و آن را به سندس و استبرق پوشانیده و فرش زمین آن را به زعفران پیراسته که در میان آن مشک و عنبر آمیخته، و در هر قبه‌ای حوریه‌ای است، و برای هر قبه‌ای صد در قرار داده که بر هر دری دو چشمه جاری و دو درخت است، و هر قبه‌ای مفروش و در اطراف آن آیه الکرسی نوشته شده.

گفتم: ای جبرئیل، این بهشت را خدا برای چه کسی آفریده؟

گفت: خدا آن را برای فاطمه و علی آفریده و این غیر از بهشت‌های ایشان است. تحفه‌ای است که خدا به ایشان تحفه داده. چشمت روشن باد ای رسول خدا و رحمت همیشگی خدا بر تو باد!

در بحارالانوار از تاریخ خطیب و کتاب ابن مردویه و ابن مؤذّن و شیرویه دیلمی، به سندهای خودشان از علی بن جعد به سند خود از ابن عباس و جابر روایت کرده‌اند که گفتند:

لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي رَفَّتْ فَاطِمَةُ إِلَى عَلِيٍّ، كَانَ النَّبِيُّ أَمَامَهَا وَ جِبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهَا، وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ مِنْ خَلْفِهَا يَسْبِجُونَ اللَّهَ وَ يَقْدَسُونَ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ.<sup>۱</sup>

شب زفاف که فاطمه را به خانه علی می‌بردند، پیغمبر در جلو او می‌رفت و جبرئیل از

۱. روضة الواعظین: ص ۱۴۷؛ دلائل الامامة: ص ۱۰۲؛ عیون المعجزات: ص ۵۱؛ مناقب: ج ۳، ص ۱۳۰؛ اقبال الاعمال: ج ۳، ص ۱۲، مدینه المعاجز: ج ۲، ص ۳۵۱؛ تاریخ بغداد: ج ۵، ص ۲۱۱؛ میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۳۶۱؛ جزء الحمیری: ص ۲۹؛ بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹۲.

طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و هفتاد هزار فرشته از پشت سر او می‌رفتند و خدا را تا طلوع فجر تسبیح و تقدیس می‌کردند.

و نیز در بحارالانوار از ابن شاهین به اسناد خود از ابی ایوب روایت کرده که گفت:

قال النبي ﷺ لفاطمة: إنَّ عليَّ بنَ أبي طالبٍ ممَّن قد عرفت قرابته و فضله من الإسلام، و إتي سألَت ربي أن يزوجك خير خلقه و أحبهم إليه، و قد ذكر من أمرك شيئاً، فما ترين؟ فسكتت، فخرج رسول الله ﷺ و هو يقول: الله أكبر، سكوتها إقرارها.<sup>۱</sup>

پیغمبر ﷺ به فاطمه فرمود: علی بن ابی طالب از کسانی است که خویشاوندی و فضل او را در اسلام شناخته‌ای، و من از پروردگار خود خواستم که تو را با بهترین خلق و محبوب‌ترین ایشان نزد خود تزویج کند، و او چیزی از امر تو یاد فرمود، پس نظر تو چیست؟ فاطمه ساکت شد. رسول خدا ﷺ از خانه بیرون آمد در حالی که می‌گفت: الله اکبر، سکوت او اقرار او است.

و از ابن مردویه نیز روایت کرده که آن حضرت به علی فرمود:

تكلّم خطيباً لنفسك.

فقال: الحمد لله الذي قرب من حامديه، و دني من سائليه، و وعد الجنة من يتقيه، و أنذر بالنار من يعصيه. نحمده على قديم إحسانه و أباديه، حمد من يعلم أنه خالقه و باريه، و مميته و محييه، و سائله عن مساويه، و نستعينه و نستهديه. و نؤمن به و نستكفيه. و نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة تبلغه و ترضيه، و أن محمداً عبده و رسوله، صلاة تزلفه و تحظيه و

۱. امالی طوسی: ص ۴۰، مناقب: ج ۳، ص ۱۴؛ محتضر: ص ۱۳۷؛ لمعة البيضاء: ص ۲۴۲؛ بحارالانوار:

ترفعه و تصطفیه . و النکاح ممّا أمر الله به و یرضیه ، و اجتماعنا ممّا قدره الله و اذن فيه ، و هذا رسول الله زوّجني ابنته فاطمة علی خمسائة درهم و قد رضیت ، فاسألوه و اشهدوا .

و فی خبر : و قد زوّجتک ابنتی فاطمة علی ما زوّجک الرحمن ، و قد رضیت بما رضی الله لها ، فدونک أهلك فإنک أحقّ بها منی .

و فی خبر : فنعّم الأخ أنت ، و نعم الختن أنت ، و نعم الصاحب أنت ، و کفّاک برضی الله رضاً . فخرّ علی ساجداً شکراً لله تعالی و هو یقول : ﴿ رَبِّ أَوْزِغْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ ﴾<sup>۱</sup> - الآیة .

فقال النبي ﷺ : آمین .

فلمّا رفع رأسه ، قال النبي ﷺ : بارک الله علیکما و بارک فیکما و أسعد جدکما و جمع بینکما و أخرج منکما الكثير الطیب . ثمّ أمر النبي ﷺ بطبق بُسر و أمر بنهبه و دخل حجرة النساء و أمر بضرب الدفّ<sup>۲</sup> .

پیغمبر به علی فرمود : سخن بگو و برای خودت خطبه بخوان .

پس گفت : ستایش مختصّ خدایی است که هر که او را ستایش کند به او نزدیک می‌شود خدا ، و هر که از او بخواهد به او نزدیک شود ، و بهشت را به کسانی وعده داده است که از او بپرهیزند ، و هر که نافرمانی او را کند به آتش ترسانیده است . او را بر احسان قدیم او و نعمت‌های او ستایش می‌کنیم ، به سان ستایش کردن کسی که می‌داند خدا آفریننده او و نعمت دهنده و پدید آورنده و میراننده و زنده کننده و سؤال کننده از بدی‌های او است . و از او یاری می‌طلبیم و طلب هدایت می‌کنیم و به او می‌گرویم و می‌خواهیم که امور ما را کفایت کند . و شهادت می‌دهیم به این‌که خدایی جز الله نیست ، یکتایی که هیچ شریک و

۱. نمل (۲۷) : ۱۹ .

۲. مناقب : ج ۳ ، ص ۱۲۷ ؛ لمعة البیضاء : ص ۲۵۳ ؛ بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۱۱۲ .

انبازی ندارد؛ شهادتی که به او برسد و او را خشنود کند، و شهادت می‌دهیم به این‌که محمد بنده و فرستاده او است؛ صلواتی که او را رستگار کند و از آن بهره‌مند شود و او را بالا برد و برگزیند.

و نکاح از اموری است که خدا به آن امر فرموده و موجب رضایت او است، و جمع شدن ما از چیزهایی است که خدا تقدیر کرده و به آن اذن داده است، و این است رسول خدا ﷺ که فاطمه دختر خود را با من تزویج کرده است به صدق پانصد درهم، پس از او سؤال کنید و شاهد باشید.

و در خبر دیگر است که فرمود: دختر خود فاطمه را با تو تزویج کردم به صدق آن‌چه که خدای بخشنده تو را تزویج کرده است و راضی شدم به آن‌چه که خدا به آن، برای او راضی است. پس این اهل توست در مقابل تو، و تو نسبت به او از من سزاوتری.

و در خبر دیگر است که فرمود: تو خوب برادری هستی، و خوب دامادی هستی، و خوب رفیقی هستی! و رضایت خدا تو را کفایت می‌کند، رضایتی نیکو. پس علی علیه السلام برای سپاس‌گزاری از خدای تعالی سجده کرد و می‌گفت: «پروردگار من، که سپاس‌گزاری نعمت را که به من ارزانی داشتی به من الهام کن...» و رسول خدا ﷺ آمین گفت.

چون سر خود را بلند کرد، پیغمبر فرمود: خدا بر شما و در حق شما مبارک گرداند و کوشش شما را نیکو گرداند و میان شما جمع کند و از شما ذریه پاکیزه بسیاری بیرون آورد. پس پیغمبر فرمود طبق خرمایی بیاورند و گفت: در خوردن از یک‌دیگر پیشی بگیرند، و داخل حجره زن‌ها شد و امر کرد که دف بزنند.

### کیفیت بردن فاطمه علیها السلام به خانه علی علیه السلام

از ابن‌بابویه در کتاب مولد فاطمه روایت شده است:

أمر النبي ﷺ بنات عبدالمطلب و نساء المهاجرین و الأنصار، أن یمضین فی صحبة فاطمة، و أن یفحرن و یرجزن و یکتبن و یحمدن و لایقولنّ ما لایرضی



الله .

قال جابر: فأركبها على ناقته - و في رواية: على بغلته الشهباء - و أخذ سلمان زمامها، و حولها سبعون حوراء، و النبيّ و حمزة و عقيل و جعفر و أهل البيت يمشون خلفها مشتهرين سيوفهم، و نساء النبيّ قدّامها يرجزن، فأنشأت أمّ سلمة:

سرن بعون الله جاراتي	و اشكرنه في كلّ حالات
و اذكرن ما أنعم ربّ العلى	من كشف مكروه و آفات
فقد هدانا بعد كفر و قد	أنعشنا ربّ السماوات
و سرن مع خير نساء الورى	تفدى بعمّات و خالات
يا بنت من فضّله ذوالعلى	بالوحي منه و الرسالات

ثمّ أنشأت عايشة:

يا نسوة استترن بالمعاجر	و اذكرن ما يحسن في المحاضر
و اذكرن ربّ الناس إذ يخصّنا	بدينه مع كلّ عبد شاكر
و الحمد لله على إفضاله	و الشكر لله العزيز القادر
سرن بها فإله أعطى ذكرها	و خصّها منه بطهر طاهر

ثمّ قالت حفصة:

فاطمة خير نساء البشر	و من لها وجه كوجه القمر
فضّلك الله على كلّ الورى	بفضل من خصّ بأيّ الزمّر
زوّجك الله فستى فاضلاً	أعني عليّاً خير من في الحضر
فسرن جاراتي بها فإنّها	كريمة بنت عظيم الخطر

ثمّ قالت معاذة أمّ سعد بن المعاذ:

أقول قولاً فيه ما فيه  
و أذكر الخير و أؤديه

ما فيه من كبر و لا تيه	محمّد خير بني آدم
فالله بالخير يجازيه	بفضله عرفنا رشدنا
ذي شرف قد مكنت فيه	و نحن مع بيت نبيّ الهدى
فما أرى شيئاً يدانيه	في ذروة شامخة أصلها

و كانت النسوة رجعن أوّل بيت من كلّ رجز، ثمّ يكبّرن و دخلن الدار.

ثمّ أنفذ رسول الله إلى عليّ و دعاه إلى المسجد، ثمّ دعا فاطمة، فأخذ يديها و وضعها في يده و قال: بارك الله في ابنة رسول الله.

کتاب ابن مردويه: إنّ النبيّ سأل ماء فأخذ منه جرعة، فتمضمض بها، ثمّ مجّها في القعب، ثمّ صبّها على رأسها، ثمّ قال: اقبلي، فلما أقبلت نضح من بين ثديها، ثمّ قال: ادبري فلما أدبرت نضح من بين كتفيها و دعا لهما.

و قال: اللهمّ بارك فيهما، و بارك عليهما، و بارك في نسلهما.<sup>۱</sup>

پیغمبر ﷺ دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار را امر فرمود که با فاطمه بروند و شادی کنند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و خدای را حمد کنند و چیزی را که خدا راضی نباشد نگویند.

جابر گفت: پس آن حضرت، فاطمه را بر ناقه خود سوار کرد - و در روایت دیگر: بر استر مخصوص خود - و سلمان زمام او را می کشید، و در اطراف فاطمه هفتاد حوریه گرد آمدند، و پیغمبر و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از عقب او با شمشیرهای کشیده روانه شدند، و زنهای پیغمبر در پیش روی او رجز خوانان می رفتند.

ام سلمه سرودی را خواند که ترجمه آن این است:

۱. «شبلیهما» - خ. ل. (مؤلف)

۲. مناقب آل ابی طالب: ج ۳، ص ۱۳۱؛ مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی: ص ۱۹۹، ح ۲۷۷؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۱۵، احقاق الحق: ج ۱۹، ص ۱۳۲؛ عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۳۰۰.

روید ای دختران به یاری کردگار  
 گویند هر حالتی سپاس پروردگار  
 نعمت حق را کنید یاد دمام همه  
 که کرده ما را به لطف زهر بلا برکنار  
 داده است ما را نجات ز کفر و غی و ضلال  
 راه هدایت به او نموده ایم اختیار  
 روید با بهترین زنان هر دو جهان  
 فدای او جان ما و جان خویش و تبار  
 دختر ختم رسل که داده او را خدا  
 فضیلت وحی خویش برون ز حد و شمار

### ترجمهٔ سرود عایشه

عایشه گفت :

لباس ستر و عفاف به بر کنید ای زنان  
 نکو سخن سر کنید به گاه نطق و بیان  
 داده شما را خدا به دین خود اختصاص  
 به یاد او در سپاس کوشید چون بندگان  
 حمد خدا را سزا است که برتری دادتان  
 سپاس او را رواست به قدرت و عز و شان  
 روید با فاطمه که کرده حَقِّش عطا  
 پاکسی و پاکیزگی فزون تر از دیگران

### ترجمهٔ سرود حفصه

حفصه گفت :

بهتر زن های دهر دختر پیغمبر است  
 صورت زیبای او هم جو مه انور است

فضیلتش داده حق بر همه خلق خود

به فضل خیر البشر که بر سران افسر است

داده تو را همسری فاطمه هم چون علی

که از همه همسران افضل و بالاتر است

روید ای دختران به همزهش زان که او

کریمه دخت رسول حبیبۀ داور است

### ترجمهٔ سرود معاذه مادر سعد بن معاذ

مادر سعد بن معاذ گفت:

به گفته‌ای دم زنم که هست در او نهان

هر آن چه در او بود ز خیر گویم عیان

خیر بنی آدم است رسول ربّ جلیل

ز کبر و نخوت تهی با همه کس مهربان

رشد و هدایت از او ز فضل او یافتیم

دهد جزایش خدا به خیر در هر زمان

مائیم بر اهل او پیرو خدمت‌گزار

زان که به عزّ و شرف نیست چو او در جهان

مقام او بس بلند مرتبه‌اش ارجمند

در همهٔ ممکنات نیست به مانند آن

زن‌ها هر بیتی را که می‌خواندند از هر رجز و سرودی باز برمی‌گشتند بیت اوّل آن را

می‌خواندند و پس از آن تکبیر می‌گفتند، تا این‌که داخل خانه شدند. پس رسول خدا ﷺ

به سوی علی فرستاد و او را به مسجد خواند و پس از آن فاطمه را پیش خود خواند و دو

دست او را گرفت و در دست علی گذارد و فرمود: خدا بر دختر رسول خدا مبارک گرداند!

در کتاب ابن مردویه آمده است: رسول خدا آب خواست و از آن جرعه‌ای گرفت و

مضمضه کرد و آب را در ظرف برگرداند و آن را بر سر فاطمه ریخت، پس فرمود: پیش

بیا ، چون پیش آمد ، پاشید میان دو پستان او و فرمود : پشت کن ، چون پشت کرد در میان دو شانه او پاشید و برای هر دو دعا کرد و گفت : خدایا در ایشان مبارک گردان و بر ایشان مبارک گردان و در نسل ایشان (یا در دو فرزند ایشان) برکت بده .

**مؤلف گوید:** اخبار ازدواج فاطمه بسیار است ، در این مختصر به اقتصار و اختصار کوشیده شد ، و سخن خود را در این فصل پایان می دهیم .

## فصل نهم

### مختصری از فضائل امیر مؤمنان

#### و نام باره‌ای از کتب عامه که در مناقب آن جناب نوشته شده

همانا در عظمت مقام و بلندی مرتبه شفیعه امت و خاتون قیامت، فاطمه زهرا علیها السلام این جمله مبارک کفایت می‌کند:

لولا أن الله خلق أمير المؤمنين، لما كان لفاطمة كفواً على الأرض.<sup>۱</sup>

اگر خدا امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافریده بود، کسی مساوی و لایق همسری برای فاطمه در روی زمین نبود.

ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب عیون اخبار الرضا به سند متصل از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که:

قال علي عليه السلام: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: يا علي، لقد عاتبني رجال من قريش في أمر فاطمة و قالوا: خطبناها إليك فمنعتنا و زوجت علياً. فقلت لهم: و الله ما أنا منعتكم و زوجته بل الله منعكم و زوجة، فهبط علي جبرئيل فقال: يا محمد، إن الله جل جلاله يقول: لو لم أخلق علياً لما كان لفاطمة كفو علي وجه الأرض من آدم و من دونه.<sup>۲</sup>

علی علیه السلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی، مردانی از قریش در امر فاطمه

۱. مناقب: ج ۲، ص ۲۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۰۷.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۰۳؛ فصول المهمه: ج ۱، ص ۴۰۸؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۹۲.

مرا عتاب کردند و گفتند: ما او را از تو خواستگاری نمودیم و ما را منع کردی و با علی تزویج کردی. به ایشان گفتم: به خدا سوگند که من شما را منع نکردم و با او تزویج کردم، بلکه خدا شما را منع کرد و او را تزویج کرد، پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد، خدای جلّ جلاله می‌فرماید: اگر علی را نیافریده بودم، هرآینه کسی در روی زمین مساوی و لایق همسری فاطمه نبود؛ از آدم و غیر آدم.

**مؤلف حقیر گوید:** این حدیث شریف به طرق مختلف با اندک تغییری روایت شده و از جمله شواهدی است که بر برتر بودن علی و فاطمه علیهم‌السلام از همه انبیا و مرسلین غیر از خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دلالت دارد، علاوه بر شواهد و دلایل دیگری که از طرق خاصه و عامه روایت شده و در کتب متقدمین و متأخرین ایشان تصریح و نقل شده. و هم‌چنین نشان می‌دهد که احدی از انبیا و مرسلین از آدم تا خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، غیر از وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام لیاقت کفویت و همسری با صدیقه طاهره علیها‌السلام را نداشته‌اند. و شرح فضائل و مناقب آن حضرت از حیث شماره و احصا بیرون است. نگارنده این اوراق را در نظر آمد که پاره‌ای از روایات آن از طرق برادران اهل سنت و جماعت را - برای آگاه شدن برادران دینی - خاطر نشان نمایم.

## روایت اول

ابوالمؤید، موفق بن احمد بکری مکی حنفی، معروف به اخطب خوارزم در کتاب مناقب خود، چاپ نجف اشرف، در صفحه ۲ به دو سند متصل از ابن عباس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که گفت:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لو أنّ الغياض أقلام و البحر مداد و الجنّ حساب و الإنس کتاب، ما أحصوا فضائل عليّ بن أبي طالب علیه‌السلام.<sup>۱</sup>

۱. مناقب خوارزمی: ص ۳۲۸؛ ينابيع المودة لذوی القربى: ج ۲، ص ۲۸۵؛ بحار الانوار: ج ۴۰، ص ۷۵.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر همه درخت‌ها قلم گردد و همه دریاها مرکب شود و همه جنان حساب کننده شوند و همه آدمیان نویسنده گردند، فضیلت‌های علی بن ابی طالب را نمی‌توانند بشمارند و احصا کنند.

## روایت دوم

و نیز در همان کتاب به همان سند از ابن شاذان به طور مسند از رسول خدا ﷺ

روایت کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ فَضَائِلَ لَا تَحْصِي كَثِيرَةً؛ فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةَ مِنْ فَضَائِلِهِ مَقْرَأً بِهَا، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ، وَ مِنْ كَتَبَ فَضِيلَةَ مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لَذَلِكَ الْكِتَابِ [رسم]، وَ مِنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةَ مِنْ فَضَائِلِهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالِاسْتِمَاعِ، وَ مِنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابِ مِنْ فَضَائِلِهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ.

فَقَالَ: النَّظَرُ إِلَى أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ، وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ، وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ.<sup>۱</sup>

خدا برای برادرم علی فضیلت‌های بسیاری قرار داده، کسی که فضیلتی از فضائل او را ذکر کند در حالی که آن را پذیرفته باشد، خدا گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بنویسد، [تا وقتی که اثری از آن نوشته باقی باشد]، فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند، و کسی که فضیلتی از فضائل او را گوش کند، خدا گناهی را که او با گوش کردن مرتکب شده می‌آمرزد، و کسی که به نوشته‌ای از فضائل او نظر کند، خدا گناهی که او با نظر کردن انجام داده می‌آمرزد. نظر کردن به برادرم علی بن ابی طالب عبادت است، و یاد کردن او عبادت است، و خدا ایمان بنده‌ای را نمی‌پذیرد



مگر به دوست داشتن او و بیزاری جستن از دشمنان او.

## روایت سوم

و نیز خوارزمی در مناقب به سند خود از ابن عباس روایت کرده که:

قال رجل لابن عباس: سبحان الله! ما أكثر مناقب عليّ و فضائله! إنّي لأحسبها ثلاثة آلاف.

فقال ابن عباس: أو لا تقول إنّها إلى ثلاثين ألفاً أقرب!<sup>۱</sup>

مردی (از روی تعجب) به ابن عباس گفت: سبحان الله! چقدر منقبت‌ها و فضیلت‌های

علی زیاد است! [من آنها را سه هزار می‌پندارم].

ابن عباس گفت: آیا نمی‌گویی آنها به سی هزار نزدیک‌تر است.

صاحب مناقب، اخطب خطباً پس از بیان این خبر گفته:

کلام ابن عباس دلالت دارد بر آن‌چه که امام حافظ احمد بن حنبل رحمته الله گفته، و او - چنان‌چه اصحاب حدیث تعریف کرده‌اند - [در علم حدیث] بهترین اقران خود و پیشوای زمانه‌اش [بوده] و در این فن به او اقتدا می‌شده. و سوار میدانی بوده در حافظیت که از سوارهای این میدان مسابقه را می‌برده. و روایت او در مورد ایشان مقبول و مورد تصدیق همه بوده، به خاطر آن‌که دانسته شده امام احمد بن حنبل و کسانی که به روش او بوده‌اند و راه او را می‌پیمودند و هیزم ریسمان او بودند و مجلس او را پر می‌کردند، میلشان به برتر دانستن شیخین بوده - رضی الله عنهما و ارضاهما - (سایه بیندازد خدا بر سر ما به سایه خشنودی ایشان). روایت او در مورد ایشان مانند عمود صبح است که پوشاندن آن ممکن نباشد. و آن روایت چنین

۱. مناقب خوارزمی: ص ۳۳؛ نظم در السمطين: ص ۸۰؛ شواهد التنزيل: ج ۱، ص ۳۱؛ بحار الانوار:

است:

## روایت چهارم

(به سند خود روایت کرده) از منصور طوسی که گفت:

سمعت عن أحمد بن حنبل يقول: ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله ﷺ من

الفضائل مثل ما جاء لعلی بن أبی طالب عليه السلام.<sup>۱</sup>

از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فضائلی

مانند آنچه برای علی بن ابی طالب عليه السلام آمده، نیامده است.

**همانا مؤلف حقیر گوید:** [همان گونه که سید محمدرضا موسوی خراسان در

مقدمه خود بر مناقب خوارزمی بیان نموده] احمد بن حنبل کسی نبوده که نسبت به

وجود مبارک امیرمؤمنان علی عليه السلام متهم به غلو و اغراق گویی باشد، [بلکه] از

کسانی بوده که خلفا، به خصوص خلیفه اول و خلیفه دوم را از علی عليه السلام برتر

می‌دانسته است، چنانچه خوارزمی در مناقب به آن تصریح کرده است و کلام او

واقع گویی بوده. و کلام وقتی قیمت دارد که از روی واقع گفته شود و از غلو و مبالغه

دور باشد. و اگر ابن حنبل این سخن را در حق یکی از خلفا یا غیر آنها می‌گفت از

حقیقت خارج بود و پذیرفته نمی‌شد. و صدور این کلام ناشی از اعتدال حب و

بغض او و راستی ملاک سنجش اشخاص و شناسایی شخصیت‌های آنها بوده، به

این جهت خدا حق را به زبان او جاری کرده.

و از این باب است که احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق قاضی و احمد بن

۱. مناقب خوارزمی: ص ۲۳؛ کشف الغمّه: ص ۴۱۸؛ استیعاب: ج ۳، ص ۵۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی

طالب من تاریخ دمشق لابن عساکر الشافعی: ج ۳، ص ۶۳ ح ۱۱۰۸؛ شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۱۹، ح ۷،

۸، ۹؛ کفایة الطالب: ص ۲۵۳، صواعق المحرقة: ص ۷۲ چاپ میمنیه و ص ۱۱۸ چاپ محمدیه.

شعیب بن علی نسائی - بنا بر آنچه ابن عبدالبرّ در جزء دوم استیعاب، صفحه ۴۶۶، و ابن حجر در صواعق محرقه، طبع مصر، صفحه ۷۴، و شبلنجی در نور الابصار، صفحه ۷۳، (البته ابن حجر و شبلنجی نام ابوعلی نیشابوری را نیز افزوده‌اند) نقل کرده‌اند گفته‌اند:

لم یرد فی حقّ أحد من الصحابة بالأسانید الحسان أكثر ما جاء فی علیّ عليه السلام.<sup>۱</sup>  
در حقّ هیچ یک از صحابه بیشتر از آنچه با سندهای نیکو در حقّ علی عليه السلام آمده، وارد نشده است.

در بعضی به جای کلمه «لم یرد فی حقّ أحد»، «لم یرو فی فضائل أحد» است و به جای کلمه «ما جاء فی علیّ»، «ما روي فی فضائل علیّ» است.<sup>۲</sup>  
و حتی ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، متوفای سال ۲۵۵ هجری، که کسی است که در انحراف از امام عليه السلام شاخص بوده و خلفای پیش از او را بر او ترجیح می‌داده، - بنا بر نقل بعضی از بزرگان از ثعالبی که یکی از علمای عامّه است، در کتاب ثمار القلوب او، صفحه ۶۷ - چنین گفته است:

لا یعلم رجل فی الأرض متی ذکر السبق فی الإسلام و التقدّم فیہ، و متی ذکر النجدة و الذبّ عن الإسلام، و متی ذکر الفقه فی الدین، و متی ذکر الزهد فی الأموال التي تتناصر الناس علیها، و متی ذکر الإعطاء فی الماعون، کان مذکوراً فی هذه الأخلال کلّها إلا علیّ عليه السلام.<sup>۳</sup>

۱. صواعق المحرقه: ص ۱۱۸، چاپ محمّدیّه، و ص ۷۲ چاپ میمنیّه به مصر؛ ینابیع المودّه لذوی القربی: ج ۲، ص ۳۷۱، ۳۸۵، اسعاف الراغبین: ص ۱۴۹، چاپ سعیدیّه و ص ۱۳۵، چاپ عثمانیّه به مصر؛ ریاض النضره: ج ۲، ص ۲۸۲.

۲. شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۲۷؛ مائة منقبة: ص ۴.

۳. ثمار القلوب: ص ۸۷، رقم ۱۲۴؛ الغدیر: ج ۱۰، ص ۳۰ به نقل از جاحظ.

زمانی که سخن از سابقه در اسلام و پیش قدم بودن در آن به میان می‌آید و زمانی که از شجاعت و دفاع از اسلام سخن گفته شود و زمانی که ذکر دانایی در امر دین پیش بیاید و زمانی که سخن از زهد در اموال که مردمان به آن یاری می‌طلبند به میان آید و زمانی که سخن از ماعون، یعنی عطا و بخشش و انفاق مال و دادن زکات و حقوق واجب و قرض دادن و عاریه دادن متاع و اثاثیه خانه گفته شود، در روی زمین جز علی علیه السلام مردی شناخته نشده است که در همه آن‌چه گفته شد از او یاد شود.

و حقیقهٔ چنین اعترافی از جاحظ در حق علی علیه السلام بسیار غریب و عجیب و حیرت‌انگیز است که در حق گویی با نفس خود چنین نزاعی بکند، و علی‌رغم اعتقاد خود چنین سخنی بر زبان جاری کند، با این‌که چنین اقرار و اعترافی برای او بسیار مشکل بوده.

در صورتی که جاحظ با آن تعصبی که دارد در حق علی علیه السلام این طور معتقد باشد و چنین سخنی بگوید، دیگر از کلام ابن ابی‌الحدید معتزلی تعجبی نیست که در فضائل علی علیه السلام در شرح نهج‌البلاغه، جزء اول، صفحه ۱۶ گفته:

فَأَمَّا فَضَائِلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهَا قَدْ بَلَغَتْ مِنَ الْعَظْمِ وَالْجَلَالَةِ وَالْإِنْتِشَارِ وَالِاسْتِهْزَاءِ مَبْلَغًا يَسْمَعُ مَعَهُ التَّعَرُّضَ لِذِكْرِهَا، وَالتَّصَدِّيَّ لِتَفْضِيلِهَا، فَصَارَتْ كَمَا قَالَ أَبُو الْعَيْنَاءِ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ وَزَيْرِ الْمُتَوَكِّلِ وَالْمُعْتَمِدِ: رَأَيْتَنِي فِيمَا أَتَعَاطَى مِنْ وَصْفِ فَضْلِكَ، كَالْمَخْبِرِ عَنْ ضَوْءِ النَّهَارِ الْبَاهِرِ وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ، الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِرِ، فَأَيُّقُنْتُ أَنَّي حَيْثُ انْتَهَى بِي الْقَوْلُ مَنْسُوبٌ إِلَى الْعِجْزِ، مَقْصَرٌ عَنِ الْغَايَةِ، فَانصَرَفْتُ عَنِ الثَّنَاءِ عَلَيْكَ إِلَى الدُّعَاءِ لَكَ، وَوَكَلْتُ الْإِخْبَارَ عَنْكَ إِلَى عِلْمِ النَّاسِ بِكَ.

و ما أقول في رجل أقرّ له أعداؤه و خصومه بالفضل و لم يمكنهم جحد مناقبه و

لا کتمان فضائله<sup>۱</sup>.

اما فضائل آن حضرت علیه السلام، پس به اندازه‌ای بزرگ و با جلالت است و انتشار دارد و مشهور است که به جایی رسیده که متعرض ذکر آن شدن و به تفصیل آن پرداختن قبیح است. باید هم چنان گفت که ابوالعینا به عبدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل عباسی و معتمد عباسی گفت: مرا می‌بینی که جرأت وصف کردن فضل تو را ندارم و قبیح می‌دانم، و اگر بخوام فضل تو را وصف کنم مانند کسی هستم که روشنی روز روشن را وصف کند که بر هیچ بیننده‌ای پوشیده نیست، و یقین می‌دانم وقتی کلام به این جا رسید که من عاجز از وصف کردن باشم و فکر من نارسا باشد از توصیف، سزاوار است که از آن منصرف شوم و خبر دادن از فضل تو را به دانستن مردمان واگذار کنم، و به جای آن به دعا کردن برای تو مبادرت کنم.

پس من چه گویم در حقّ مردی که دشمنان او اقرار به فضائل او دارند و نمی‌توانند آن را انکار کنند و روپوشی نمایند.

حاصل آن‌که: احمد بن حنبل و دیگران نه اول کسانی هستند که نسبت به

فضیلت‌های علی علیه السلام بر این قول قائلند، و نه در اقلیت می‌باشند. چنان‌چه خیابانی در جزء سوم وقایع الایام خود، صفحه ۴۷۴ از کتاب انوار البهیة نقل کرده از محمد بن ادريس، امام مذهب شافعی، متوفای سال دویست و چهار هجری که شیخ و استاد ابن حنبل در فقه و حدیث و روایت است، حکایت کرده که در جواب کسی که از علی علیه السلام از او سؤال کرد، گفته است: چه گویم در حقّ کسی که دوستان او فضائل او را از ترس دشمن پنهان کردند، و دشمنان او از روی عداوت و حسد فضائل او را مخفی داشتند، ولی در چنین حالی فضائل او میان مشرق و مغرب را پر کرده است. و نظیر این حکایت را علامه حلی - اعلی الله مقامه - در کتاب کشف الیقین

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۶؛ بحار الانوار: ج ۴۱، ص ۱۳۹ به نقل از ابن ابی الحدید.

صفحه ۳ از بعضی از فضایل عامه با اندک تفاوتی نقل کرده که معنای آن تغییری نمی‌کند و دلالت بر اتحاد فکر این دو دارد.

و نیز در کتاب ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب گفته است:

وقد بلغ ذیوع مناقب الإمام و اشتهارها أن صارت مضرِب المثل فی الکثرة و الشیوع علی حدّ ما ذکره الثعالبی من أنّ محمّد بن مکرّم، قال لأبی علی البصیر: فضولک و الله أكثر من فضائل علیّ عليه السلام.<sup>۱</sup>

شیوع و اشتهار مناقب امام عليه السلام به قدری زیاد است که ضرب المثل شده و به سرحدّ شیاع رسیده، چنانچه ثعالبی (که یکی از بزرگان علمای عامه است) گفته است: محمّد بن مکرّم به ابی علی بصیر گفت: به ذات خدا سوگند سخنان زیادی تو بیشتر از فضائل علی عليه السلام است.

**مؤلف قاصر گوید:** با این که علمای خاصه و عامه، حتی بعضی از دانشمندان خارج از دین اسلام نیز فضائلی غیر قابل شمارش و جمع‌آوری در ضمن کتب و تألیفات متنوع برای امیرمؤمنان علی عليه السلام نوشته‌اند و چاپ و نشر شده، کتب مستقل دیگری در مناقب آن حضرت نوشته شده که همه آنها قطره‌ای است از دریاها، و مشتی است از خروارها، و اندکی است از بسیارها. البته بر شمردن آن کتب هم از حیث تحدید و شماره بیرون است که فرموده‌اند: البحر لاینزف و کلمات الله لاتوصف. نگارنده به ذکر نام معدودی از مؤلفات و مصنفات علمای عامه که برخورد کرده‌ام و یا بزرگان از آنها حکایت کرده‌اند می‌پردازم و از خود در این کتاب به یادگار می‌گذارم.

خوش تر آن باشد که وصف دلبران گفته گردد از زبان دیگران

\*\*\*

و مناقب شهد العدو بفضله و الفضل ما شهدت به الأعداء  
و كملیحة شهدت بها ضراؤها و الحسن ما شهدت بها الضراء

### کتاب علمای عامه در فضائل و مناقب آن حضرت

۱. مقامات در مناقب امیرالمؤمنین، تألیف ابی جعفر اسکافی، متوفای سال ۲۴۰ هجری.
۲. العلویة، تألیف ابی عثمان عمرو بن بحر جاحظ، متوفای سال ۲۵۵ هجری، چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب جزء دوم، صفحه ۱۷۳ نقل کرده.
۳. کتاب مناقب علی علیه السلام، تألیف محمد بن حسین ازدی، متوفای سال ۲۷۷ هجری، چنانچه علامه امینی رحمته الله در جزء سوم الغدیر، صفحه ۱۲۸ نقل کرده.
۴. خصایص امیرالمؤمنین، تألیف حافظ احمد بن شعیب نسائی، متوفای سال ۳۰۳ هجری که مکرر چاپ شده و در نجف اشرف نیز در سال ۱۳۶۹ قمری در انتشارات حیدریه به چاپ رسیده.
۵. طرق حدیث الطیر، تألیف محمد بن جریر طبری، متوفای سال ۳۱۰ هجری، بنا بر نقل ابن کثیر در تاریخ خود در جزء ۱۱، صفحه ۱۴۶، و خود او ادعای مشاهده کرده.
۶. البرهان فی النص الجلی علی امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - تألیف مشاطی عدوی، متوفای سال ۴۸۰ هجری.
۷. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، تألیف ابی بکر خوارزمی، متوفای سال ۳۸۳ هجری.
۸. حدیث الغدیر، تألیف شمس الدین ذهبی، متوفای سال ۷۸۴ هجری، در جمع طرق حدیث غدیر که روایت کرده.

۹. حدیث طبر، تألیف شمس الدین مذکور که طرق آن را جمع کرده.
۱۰. حدیث غدیر، علی بن عمر دارقطنی، متوفای سال ۳۸۵ هجری.
۱۱. حدیث الولایه، تألیف ذهبی فوق الذکر، که طرق آن را جمع و تألیف کرده.
۱۲. مناقب علی بن ابی طالب، تألیف احمد بن محمد طبری، مشهور به خلیلی که در سال ۴۱۱ هجری در قاهره تألیف کرده.
۱۳. خصایص ابی نعیم، متوفای سال ۴۲۰، بنا بر نقل سید محسن امین شامی رحمته الله در کتاب اعیان الشیعه.
۱۴. الخصائص العلویه علی سائر البریه، تألیف ابی الفتح نطنزی، متولد سال ۴۸۰.
۱۵. مناقب علی بن ابی طالب، تألیف علی بن محمد فقیه شافعی، معروف به ابن مغزلی، متوفای سال ۴۸۳.
۱۶. مُزِیل اللبس عن حدیث ردّ الشمس، تألیف محمد بن یوسف دمشقی صالحی شاگرد ابن جوزی، متولد سال ۵۹۷ هجری.
۱۷. اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد بن محمد بن علی بن یوسف جزری شافعی دمشقی، متوفای سال ۸۳۳ هجری، که در اوّل آن کتاب شرط کرده که هر خبری که از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در آن می نویسد، متواتر یا صحیح یا حسن باشد، که دو نسخه از آن در کتابخانه صاحب عقبات در هند یافت شده است، چنانچه از علامه محقق سید محمد رضا موسوی خراسان در نجف اشرف حکایت شده.
۱۸. دُرّ بحر المناقب فی تفضیل علی بن ابی طالب (فارسی) تألیف علی بن ابراهیم، ملقب به درویش برهان که یک نسخه از آن در کتابخانه مجلس تهران، تحت شماره ۱۶۱۱۰ موجود می باشد.
۱۹. احادیث مسنده در مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - تألیف



محمد بن محمد مشهور به جزری، بنا بر آن چه موسوی خراسان فوق الذکر نقل کرده، کتابی است خطی که نسخه آن در کتابخانه مصر به رقم ۲۶۱۹ ثبت شده.

۲۰. ارجح المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، (اردو) تألیف عبدالله بسمل، در هند طبع شده.

۲۱. الاربعین فی المنتقی من مناقب امیرالمؤمنین علی المرتضی، تألیف احمد بن اسماعیل قزوینی، بنا بر آن چه سید ابن طاوس در کتاب یقین، چاپ نجف، صفحه ۱۵۹ [آورده است].

۲۲. اربعین در مناقب امیرالمؤمنین، تألیف جلال الدین عطاءالله بن فضل الله حسینی شیرازی، متوفای سال ۱۰۰۰ هجری.

۲۳. اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف ابراهیم اکفانی، به نقل موسوی خراسان، کتاب با حجم بزرگی است که آن یک جزء از چهار جزء کتاب الخلفاء الاربعه می باشد.

۲۴. الاربعین المنتقی من فضائل علی المرتضی، تألیف ابی الخیر احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی. خطی است، چاپ نشده. بنا به نقل خراسان، نسخه ای از آن در کتابخانه سلیمانیه در ترکیه به رقم ۵۳۹ ضمن مجموعه ای است که تاریخ کتابت آن در سال ۵۹۹ هجری بوده.

۲۵. رد الشمس لامیرالمؤمنین، تألیف اخطب خوارزم، مؤلف کتاب مناقب خوارزمی، بنا بر نقل ابن شهر آشوب در جزء دوم مناقب، صفحه ۱۷۲ چاپ نجف اشرف.

۲۶. کتاب مناقب خوارزمی، تألیف اخطب خوارزم، متولد سال ۴۸۴ و متوفای سال ۵۶۸ هجری، چاپ نجف.

۲۷. طرق من روی رد الشمس، تألیف ابی بکر وراق، بنا بر نقل ابن شهر آشوب در جزء

دوم کتاب مناقب صفحه ۱۴۳.

۲۸. السیره العلویة بذكر المآثر المرتضویة، تألیف شاه محمد حافظ، بنا بر نقل خراسان در اردویه چاپ شده.

۲۹. العقد الثمین فی اثبات وصایة امیرالمؤمنین، تألیف محمد بن علی شوکانی، متوفای سال ۱۲۵۰.

۳۰. فتح المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف شمس الدین ذهبی مذکور.

۳۱. فضائل امیرالمؤمنین در یک جزء مشتمل بر دوازده حدیث، تألیف ابوعلی حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمار که سید ابن طاوس آن را دیده و از آن در کتاب یقین، طبع نجف، در صفحه ۱۴۱، چاپ انتشارات حیدریه نقل کرده.

۳۲. فضائل امیرالمؤمنین، در دو جزء تألیف عثمان بن احمد معروف به ابن عمران سمّاک، بنا بر نقل سید ابن طاوس در کتاب یقین صفحه ۱۸۰ و ۲۰۰.

۳۳. فضائل علی بن ابی طالب، تألیف ابی بکر احمد بن حسین بیهقی زرنندی، در کتاب نظم در السمطین از او نقل کرده.

۳۴. فضائل علی بن ابی طالب، تألیف شیخ محمد نور العربی صاحب کتاب انوار المحمدیه، بنا بر نقل خراسان.

۳۵. قول الجلی فی فضل علی، تألیف جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۱۱ هجری، بنا بر نقل خراسان نسخه‌ای از آن در خزانه تیموریّه ضمن مجموعه‌ای خطی در مجامع، صفحه ۱۵۲ و نسخه دیگر در کتاب‌خانه ناصریّه عامّه در لکنهوی هند می‌باشد.

۳۶. قول الجلی فی فضل علی، تألیف ابی الحسن محمد بن محمد بن عبدالرحمن بکری صدیقی، متوفای سال ۹۵۲، بنا بر نقل خراسان نیز نسخه‌ای از آن در خزانه تیموری به رقم ۵۹۴ حدیث صفحه ۱۴۵.

۳۷. حدیث أنا مدینة العلم، تألیف جلال الدین سیوطی، به طرق آن حدیث تخصیص داده با عده‌ای از تألیفات خود، بنا بر نقل خراسان.
۳۸. حدیث ردّ شمس، تألیف حافظ محمد بن الحسین از دی موصلی گنجی شافعی، در کتاب کفایة الطالب، صفحه ۲۳۹ از او نقل کرده.
۳۹. الدرابة فی حدیث الولاية، تألیف حافظ مسعود بن ناصر سجستانی، متوفای سال ۴۷۷، که یک نسخه آن را سید جمال‌الدین بن طائوس داشته و نسخه دیگری شیخ عمادالدین طبری مؤلف کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرئضی داشته.
۴۰. كشف اللبس فی حدیث ردّ الشمس، تألیف جلال الدین سیوطی، بنا بر نقل صاحب حاشیه صواعق محرقة، ابن حجر، صفحه ۱۲۶، چنانچه خراسان ذکر کرده.
۴۱. القول العلی فی شرح اثر امیرالمؤمنین علی، تألیف ابی‌العون محمد احمد سفارینی.
۴۲. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفای سال ۶۵۸، مکرر طبع شده و از جمله آنها طبع نجف اشرف است.
۴۳. کفایة الطالب لمناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد حبیب‌الله یوسفی مدنی شنفیظی، از اعلام قرن چهاردهم، چاپ شده.
۴۴. ما نزل فی القرآن فی امیرالمؤمنین، تألیف ابی‌نعیم اصفهانی مؤلف حلیة الاولیاء، کذا قال ابن شهر آشوب فی المناقب جزء دوم، صفحه ۱۳۷، و علامه امینی در الغدیر جزء اول، صفحه ۲۲۱ به نام: ما نزل من القرآن فی علی.
۴۵. ما نزل من القرآن فی علی امیرالمؤمنین، و به تعبیر دیگر: التنزیل فی النصّ علی امیرالمؤمنین، تألیف محمد بن احمد بن ابی‌ثلج، بنا بر نقل علامه محقق سید

- محمدرضای موسوی خراسان از ابن طاوس در کتاب یقین صفحه ۴۵.
۴۶. المراتب فی فضائل علی بن ابی طالب، تألیف اسماعیل بن احمد بستی. بنا بر نقل خراسان نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه ناصریه عامه در لکنهوی هند است.
۴۷. مسند امیرالمؤمنین و أخباره و فضائله، تألیف یعقوب بن شبیه، بنا بر نقل ابن شهرآشوب در مناقب جزء دوم، صفحه ۱۷۳.
۴۸. المعارج العلی فی مناقب المرتضی، تألیف محمد صدرالعالم، بنا بر نقل خراسان نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه ناصریه عامه لکنهور هند است.
۴۹. مقامات در مناقب امیرالمؤمنین، تألیف ابن شاهین، بنا بر نقل ابن شهرآشوب در مناقب جزء دوم، صفحه ۱۷۳.
۵۰. مناقب مرتضوی (فارسی) تألیف محمدصالح مروزی، متخلص به کشفی، خطی. نسخه‌ای از آن در تبریز در کتاب‌خانه دولتی تربیت در ۸۲۲ صفحه، و نسخه خطی قدیمی هم در نزد این مؤلف قاصر موجود است ۷۷۴ صفحه.
۵۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، تألیف احمد بن حنبل، امام مذهب حنبلی‌ها، بنا بر نقل محب‌الدین طبری در کتاب ذخایر العقبی.
۵۲. مناقب علی بن ابی طالب، تألیف فقیر عینی، چاپ حیدرآباد سال ۱۳۵۲ در هشتاد صفحه.
۵۳. مناقب علی بن ابی طالب، تألیف امیر محمد صالح ترمذی. به نقل خراسان چاپ شده.
۵۴. مناقب علی بن ابی طالب، تألیف حافظ احمد بن موسی بن مردویه، بنا به نقل اخطب خوارزم در کتاب مناقب خود در فصل نهم و سید ابن طاوس در کتاب یقین در صفحه ۲۰۵ و غیر آنها.
۵۵. مناقب علی بن ابی طالب، تألیف محمد بن احمد عجمی، متوفای ۱۰۵۵.

۵۶. مناقب علی بن ابی طالب و حسنین، تألیف مصطفی زرگلی، بنا بر نقل خراسان چاپ شده.
۵۷. مناقب علی بن ابی طالب، چاپ بمبئی در سال ۱۲۹۰ هجری در ۲۰۸ صفحه. به نام مؤلف آن تصریح نشده، غیر این که از صفحه دوم آن چنین برمی آید که نحوه وضع حافظ ابی عبدالله بلخی شافعی است، بنا بر نقل خراسان.
۵۸. کتاب مناقب علی بن ابی طالب و فضائل بنی هاشم، به روایت محمد بن یوسف غرمقری، ابن طاوس در کتاب یقین، صفحه ۲۰۰ گفته است.
۵۹. منقبة المطهرین در فضائل امیرالمؤمنین، تألیف ابی نعیم اصفهانی، بنا بر نقل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب جزء دوم، صفحه ۱۷۳.
۶۰. نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین، تألیف ابی بکر محمد بن مؤمن شیرازی که ابن شهر آشوب در مناقب جزء دوم، صفحه ۱۷۳ نقل کرده.
۶۱. نفائس المنن فی فضائل ابی الحسن، تألیف شاه محمد حافظ، در دو جزء به زبان اردو در هند چاپ شده، بنا بر نقل خراسان.
۶۲. نیل المطالب فی ما ورد فی الامام علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - نقل از کتاب ایضاح المکنون جزء دوم، صفحه ۶۹۸، بنا به گفته خراسان.
۶۳. کتاب نیل المطالب فی ما ورد فی الامام علی بن ابی طالب، مشتمل بر رقایق احوال و اخبار آن جناب، چاپ مصر در سال ۱۲۷۸ هجری در ۵۲ صفحه، بنا بر نقل سرکیس در کتاب معجم خود جزء دوم صفحه ۲۰۲۴، به نقل خراسان.
۶۴. صواعق المحرقة، تألیف احمد بن حجر هیثمی مکی، در باب نهم در طی پنج فصل فضائل و مناقب علی علیه السلام را ذکر کرده از صفحه ۷۳ تا ۸۳، چاپ قدیم مصر.
۶۵. منابع المودة، تألیف شیخ سلیمان حسینی بلخی حنفی نقشبندی قندوزی،

چاپ بمبئی محلّه چبورگلی سال ۱۳۱۱.

۶۶. ذخایر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف محبّ الدین احمد بن عبدالله طبری، متوفّای سال ۶۹۴ هجری، چاپ قاهره مصر در سال ۱۳۵۴ هجری.

۶۷. نور الابصار، تألیف شبلنجی، چاپ مصر.

۶۸. تاریخ ابن عساکر، حافظ علی بن هبة الله دمشقی شافعی، متوفّای سال ۵۷۱ هجری که یک جلد بزرگ آن مخصوص شرح احوال امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۶۹. الامام علی بن ابی طالب، تألیف عبدالفتاح عبدالمقصود، در پنج جزء، بنا بر نقل خراسان چاپ شده.

۷۰. الامام علی بن ابی طالب، تألیف عمر ابوالنصر، چاپ شده.

۷۱. الامام علی بن ابی طالب، تألیف محمّد صبیح، در مصر چاپ شده.

۷۲. الامام علی بن ابی طالب، تألیف محمّد رضای مصری، در مصر چاپ شده.

۷۳. الامام علی بن ابی طالب، تألیف محمّد الهادی عطیه، در مصر چاپ شده.

### پایان سخن

آنچه از کتب عامّه در فضائل و مناقب امیرمؤمنان علی علیه السلام که بر آن مطلع شدم محدود به تعدادی که برای تذکّر در این کتاب شرح داده شد، نیست. و بر اهل انصاف پوشیده نیست که هیچ یک از صحابه رسول خدا فضائل و مناقب را که علی علیه السلام دارا بوده، نداشته‌اند و احدی هم نداشته و نخواهند داشت.

و هم چنین غیر از علی علیه السلام، از آدم تا خاتم، احدی لیاقت همسری و کفویت با ولیّ الله عظمی و عصمت کبری فاطمه زهرا - سلام الله علیها - را نداشته است.



## فصل دهم

### افضلیت فاطمه علیها السلام از همه زن های جهانیان حتی مریم مادر عیسی علی نبینا و آله الصلاة والسلام

صدوق المحدثین، ابن بابویه - رضوان الله علیه - در کتاب معانی الاخبار به سند متصل از مفضل روایت کرده که گفته است :

قلت لأبي عبد الله عليه السلام : أخبرني عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله في فاطمة : «إنها سيّدة نساء العالمين» أهي سيّدة نساء عالمها ؟

فقال : ذاك لمریم كانت سيّدة نساء عالمها ، و فاطمة سيّدة نساء العالمين من الأوّلين و الآخريين .<sup>۱</sup>

به ابی عبدالله عليه السلام گفتم : مرا از گفته رسول خدا صلى الله عليه وآله در حق فاطمه خبر ده که فرموده : [ «به درستی که او سیّده زن های جهانیان است. » آیا ] سیّده زن های عالم خود می باشد ؟ فرمود : این برای مریم است که سیّده عالم خود بوده و فاطمه سیّده زن های جهانیان است از اوّلین و آخريين .

## حدیث دیگر

نیز شیخ صدوق - علیه الرحمه - در کتاب امالی ، به طور مسند حدیث طویلی از ابن عباس نقل فرموده که محلّ شاهد ما در این مقام از آن حدیث ، این فرموده

---

۱. معانی الاخبار : ص ۱۰۷ ؛ بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۲۶ .



پیغمبر اکرم ﷺ است :

و کأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُورٍ، عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، وَ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، وَ عَنْ يَسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، وَ خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، تَقُودُ مُؤَمَّنَاتٍ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ. وَ أَيْمًا امْرَأَةً صَلَّتْ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ، وَ صَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ حَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ، وَ زَكَتْ مَالَهَا، وَ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا، وَ وَالَتْ عَلِيًّا بَعْدِي، دَخَلَتْ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا؟

فَقَالَ: ذَاكَ لِمَرِيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةَ، فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنْ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ...<sup>۱</sup>

و گویا در روز قیامت می بینم که فاطمه بر مرکبی از نور سوار است و هفتاد هزار ملک از طرف راست او و هفتاد هزار ملک از پیش روی او و هفتاد هزار ملک از طرف چپ او و هفتاد هزار ملک از پشت سر او است، و زنان امت را به سوی بهشت می کشاند. و هر زنی که نمازهای پنج گانه روز و شب خود را به جای آورده، روزه ماه رمضان را گرفته، حج خانه خدا را به جای آورده، زکات مال خود را داده، اطاعت شوهر خود را کرده و پس از من علی را دوست داشته، به شفاعت دختر من فاطمه داخل بهشت می شود، و فاطمه سیده زن های جهانیان است.

پس به آن حضرت گفته شد: یا رسول الله، آیا او سیده زن های عالم خود می باشد؟

فرمود: آن مریم دختر عمران است و اما دختر من فاطمه، سیده زن های جهانیان است از اولین و آخرین....

### تحقیقی از مؤلف قاصر در این مقام

اخبار بسیاری از طریق خاصه و عامه از وجود مبارک خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله راجع به این که فاطمه زهرا - سلام الله علیها - سیده زنان جهانیانند روایت شده .

و خداوند متعال در قرآن از زبان ملائکه، مریم دختر عمران، مادر عیسی علیه السلام را به نص صریح برگزیده زنان جهانیان خوانده و فرموده: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> یعنی: «ای پیغمبر زمانی را یاد کن که ملائکه به مریم گفتند: خدا تو را برگزیده و فضیلت داده و از هر پلیدی پاک و پاکیزه گردانیده و تو را برگزیده و بر تمام زن های جهانیان برتری داده است» .

و درباره زن های پیغمبر نیز فرموده: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَتَقِيْنَ﴾<sup>۲</sup> «ای زنان پیغمبر! شما مانند هیچ یک از زن ها نیستید، اگر تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید» .

خداوند در آیه اول حضرت مریم را به دو صفت امتیاز و برتری داده است: یکی طهارت و پاکی او از گناه و معصیت و هر پلیدی، و دیگر سیده زنان جهانیان بودن، و در آیه دوم زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در صورتی که اهل تقوی و پرهیزکاری باشند، بر سایر زن های دنیا امتیاز داده است .

چون این دو مطلب دانسته شد، وجه ممتاز بودن برتری هر یک را تا اندازه ای که در خور فهم کوتاه این مؤلف حقیر است، از باب مقدمه و برای نزدیک شدن ذهن ها ذکر می کنم و پس از آن به بیان مقصود اصلی که در مقام بیان آن هستم می پردازم . و رجای واثق از کشف رموز حقائق آن است که این رو سیاه را از عثرات

۱. آل عمران (۳): ۴۲ .

۲. احزاب (۳۳): ۳۲ .

و لغزش‌های در نوشتن و گفتن، حفظ فرماید و به الهامات غیبیّه خود مدمم نماید .  
«یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن!»

### وجه امتیاز مریم از سایر زن‌ها

بدان که خدا دو مرتبه او را برتری داده و در وجه امتیاز مریم از سایر زن‌ها  
وجوهی گفته شده :

**اول:** برگزیدگی نخست آن‌که او را مورد لطف خاص خود قرار داده تا به فراغت  
بال مشغول عبادت پروردگار خود باشد و تابع مرضات و خشنودی او شود . دیگر  
آن‌که او را چنین برگزیده که بر زنان عالم‌های زمان خود سیادت و برتری داشته  
باشد ؛ در اثر تقوی و پرهیزکاری و اختیار کردن زهد در دنیا .

**وجه دوم:** خدا او را برای به وجود آوردن پیغمبری اولوالعزم برگزید، بدون  
این‌که آن پیغمبر پدری داشته باشد . و برگزیدگی دوم: طاهر گردانیدن خدا او را به  
سبب نور ایمان از ظلمات شرک و کفر و سیادت دادن او بر تمام زن‌ها .

**وجه سوم:** خدا او را به طاهر گردانیدنش از کلیّه ناپاکی‌ها و نجاست‌هایی که  
سایر زن‌ها به آن آلوده می‌شوند و بر آنها عارض می‌شود، مانند حیض و نفاس،  
برتری داده تا صلاحیت خدمت مسجد را داشته باشد . و برگزیدگی دوم: طاهر  
کردن باطن او از اخلاق ذمیمه و طبیعت‌های پست .

**وجه چهارم:** بنابراین آن‌چه در بحار از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل شده ، برگزیدگی  
او ، از ذریّه انبیا قرار دادن او و طاهر گردانیدن او از زنا است . و برگزیدگی دوم برای  
تولّد یافتن عیسی است از او بدون شوهر ، و این موجب مزیت و شرافت او است بر

زنهای عالم‌های او.<sup>۱</sup>

وجه پنجم: برگزیدگی اوّل، به طهارت، برای رفع تهمت یهود و نسبت زنا به او دادن. و برگزیدگی دوم برای خصیصه ولادت عیسی است از او، بدون شوهر، و این خصیصه‌ای است که احدی از زنهای جهانیان در آن شرکت نداشته و ندارند، حتی فاطمه زهرا علیها السلام، لکن به مجرد داشتن این خصیصه دلیل نمی‌شود بر این که حضرت مریم افضل از حضرت فاطمه - سلام الله علیها - باشد، هر چند جهت فضیلتی برای مریم باشد.

و هر چند در آیه «العالمین» را برای استغراق بگیریم و جمع محلی به الف و لام، مفید عموم باشد و فضیلت آوردن چنین فرزندی مانند حضرت عیسی، در میان زنهای تمام عوالم مخصوص به مریم باشد، باز هم به افضلیت فاطمه زهرا ضرری نمی‌رساند؛ نظیر ولادت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اندرون خانه کعبه که این فضیلت اختصاص به آن حضرت دارد و وجود مبارک حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله ولادتش در خانه کعبه [نبوده، اما این] دلیل افضلیت آن حضرت بر رسول خدا نمی‌گردد و مسلماً رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام افضل می‌باشد.

چنین است حرام بودن استشفای به تربت پیغمبر، و قرار دادن خدا شفا را در تربت حضرت سیدالشهدا، خصیصه‌ای است مخصوص به حسین علیه السلام، اما دلیل افضلیت آن حضرت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست.

### وجه امتیاز زنان رسول خدا بر سایر زنها

و اما وجه امتیاز زنهای رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که خدای عزّ و جل ایشان را

بر سایر زن‌ها به سبب انتسابشان به آن حضرت شرافت داده، به شرط تقوی داشتن و پرهیزکاری و اجتناب نمودن از معصیت، چنان‌چه در کتاب خود فرموده: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ﴾<sup>۱</sup> یعنی: ای زن‌های پیغمبر! شما مانند احدی از زن‌ها نیستید، اگر متقیات و پرهیزکاران باشید. (یعنی شما شرافت و برتری بر آنها دارید).

آیه شریفه عمومیت دارد و نکره در سیاق نفی، مفید عموم استغراقی است، و معنای تفصیلی آیه چنین است: ای زنان پیغمبر! احدی از زن‌های دیگر - از اولین و آخرین و سابقین و لاحقین تا روز قیامت - در فضیلت و برتری با شما مساوی نیستند، اگر اهل تقوی باشید. و کسی اهل تقوی نمی‌شود مگر این‌که از روی حقیقت و واقعیت، معصوم از گناه باشد. پس نتیجه این می‌شود: زنان اهل تقوای پیغمبر که از گناه معصومند، از سایر زنانی که دارای صفت تقوی و معصوم بودن از گناه هستند، اشرفند.

و این جهت شرافتی که برای زن‌های باتقوی و با عصمت پیغمبر در نص قرآن وارد شده، به سبب نسبت زوجیتی است که در میان ایشان و آن حضرت حاصل شده. پس چه گمان می‌بری به اولاد (پسر و دختر) پیغمبر که معصوم از گناه، و پاک و پاکیزه از هر عیبی باشند و گناه صغیر و کبیری، بلکه ترک اولایی هم از آنها سر نزنند و از توفیقات و تأییدات الهیه به تمام معنی محظوظ و بهره‌مند باشند، که ایشان جزء پدر، و از لطیفه‌های سر او و سلاله و چکیده اویند، و نسبت آنها به پیغمبر به مراتب زیادتر از نسبت زنان باتقوی و با عصمت پیغمبر است، بلکه قابل مقایسه با هم دیگر نیستند.

و این که گفته شد: «اولاد جزء پدرند.» به گوشت گران نیاید و تعجب نکنی، زیرا کلام خدا حاکی از آن است، آن جا که می فرماید: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا﴾<sup>۱</sup> در جواب کفّاری که گفتند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ»<sup>۲</sup> یعنی: ملائکه دختران خدا هستند؛ یعنی: ازبندگان خدا برای او جزئی قرار دادند، یعنی ملائکه را جزء او و دختران او خواندند.

پس هر که اندک فهم و ادراک و دانشی داشته باشد که نسبت فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ تر و شدیدتر و بیشتر از زانی است که نسبت مصاهرت و سببی با پیغمبر دارند، جای شک و تردیدی برایش باقی نخواهد ماند، به خصوص وقتی که خدا به عصمت او از هر رجس و پلیدی و قذارتی شهادت داده باشد، به نصّ آیه تطهیر که به نفس خود متولّی اذهاب رجس از او و تطهیر او شده، و همه مسلمانان اتفاق دارند که فاطمه علیها السلام از اهل بیت است. و نظر به ثبوت تقوی و طهارت و عصمت او، ثابت است مساوی نبودن احدی از زن های اولین و آخرین با آن بی بی معظمه از جهت کرامت پدر بزرگوارش، و کرامت شخصی خودش از حیث ولیّة الله بودن و حجّت بودن او بر خلق خدا، هم چنانی که پدر و شوهر و فرزندان حجّت هایی هستند بر خلق [و] فرقی میان او و میان ایشان نیست. و از همین جهت است که هنگامی که بر پدر ارجمند خود وارد می شد آن بزرگوار به او خوش آمد می فرمود و دست او را می بوسید و هنگام ورود او را استقبال می کرد و هنگام بیرون رفتن او را بدرقه می کرد، طبق احادیث و اخبار وارده در این باب که بعضی از آنها در این کتاب به محلّ خود ذکر خواهد شد.

۱. زخرف (۴۳): ۱۵.

۲. ن. ک. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۱۸۱؛ احتجاج ج ۲، ص ۲۲۲؛ بحار الانوار ج ۹، ص ۷۶.

پس بنابراین واجب می شود تخصیص دادن آیه ﴿وَاضْطَفَّاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> که در حَقِّ مریم است، کلمه «العالمین» حمل شود بر عالم زمان خود مریم، نه بر هر عالمی، تا این شرافت اختصاص داده شود به خود خاتم الانبیا ﷺ و فاطمه سلام الله علیها.

### ایراد و اشکالی و جواب آن

بنا بر این که تخصیص زدن آیه مریم به آیه نساء النبی جایز باشد، هم چنین تخصیص دادن آیه نساء النبی نیز به آن آیه جایز است، به این که بگوییم: یا نساء النبی لستنَّ كأحد من النساء إن اتقینَّ ما عدا مریم لأنها سیدة نساء العالمین؛ یعنی: ای زن های پیغمبر شما اگر دارای تقوا باشید مانند احدی از زن ها نیستید، سواى مریم، زیرا که او سیدة زن های عالم خود می باشد. میان این دو آیه عموم و خصوص من وجه و ترجیح و تخصیصی است که هریک از آنها محتاج به دیگری است که به مَرَجَح و دلیلی احتیاج دارد و الا آن چه که گفته شد در بوتة اجمال می ماند.

در جواب این ایراد و اشکال گفته می شود: بنا بر فرضی که مَرَجَحی نباشد، استدلال بر فضیلت مریم به آیه مذکور، ساقط می شود، چنان چه گفته شده: إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. در این صورت بر ایرادکننده و مستشکل است دلیل دیگری برای اثبات مدّعی خود اقامه کند و حجّت دیگری بیاورد.

قطع نظر از آن چه گفته شد، می گوییم: ادّعی مستشکل در این مقام بر عدم مَرَجَح بی مورد است، بلکه مَرَجَح موجود است، به این بیان که: هرگاه فرض شود

تساوی مریم علیها السلام با فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در طهارت و عصمت، با [توجه به] تفاوت فاحش آیه مریم با آیه تطهیر - برای تأمل کننده و صاحب ذهن صائب از تأکید و مبالغه‌ای که در آیه تطهیر هست، با تصریح به اذهاب رجس به طور مطلق و تأکید در طهارت به خلاف آیه مریم - می‌گوییم: در اصل طهارت و عصمت، فاطمه و مریم هر دو مساوی با یکدیگر، لکن فاطمه زهرا - سلام الله علیها - شرف انتساب با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را دارد که سلطنت مطلقه بر تمام خلق، مخصوص به آن حضرت است، ولی مریم علیها السلام چنین شرفی را ندارد. مریم دارای یک شرف ذاتی است، اما فاطمه جمع کرده است میان دو شرف ذاتی: شرف عصمت و طهارت، و شرف انتساب حقیقی با خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، و هرگز آنکه دارای یک شرف ذاتی است با آنکه دارای دو شرف ذاتی است در فضیلت مساوی نیستند. و هرگاه گفته شود که این هر دو با هم مساویند، ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و آن بر خدا قبیح است، و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

بنابراین واجب می‌شود [که] تخصیص آیه مریم، برای زن‌های عالم در زمان خودش باشد نه به طور مطلق، و آیه زهرا - سلام الله علیها - پس از ثابت بودن طهارت او، بر عموم خود باقی نماند.

پس اگر ایراد کننده بگوید: بنابراین تقریری که گفته شد، زن‌های پیغمبرافضلند از همه زنان، حتی مریم، جواب می‌گوییم: اگر عصمت آنها به نص خدا و رسول او یا به اجماع و دلیل عقل قطع ثابت شود، قائل به افضلیت آنها هم می‌شویم، زیرا خدا عصمت را در آنها شرط دانسته به فرموده خود که فرموده: ﴿إِنَّ أَفْضِلْنَ﴾<sup>۱</sup> و در این جا لازم و ملزوم هر دو باطلند و ملازمه هم ظاهر است.



و اما سيده زنان جهانيان فاطمه زهرا - سلام الله عليها - به نص قرآن و اجماع مسلمانان ، خاصه فرقه ناجيه شيعه اماميه اثني عشريه ، عصمت و طهارتش ثابت است ، و فضيلت او بر زن های جهانيان از آفتاب تابان روشن تر است و محتاج به تفصيل زيادتر نيست . الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله ، وصلى الله عليها وعلى آبيها وبعلمها وبنيتها .

## فصل یازدهم

### برتری فاطمه زهرا علیها السلام از تمام انبیا و مرسلین

#### غیر از پدر بزرگوار خود

عصمت کبری، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بعد از پدر بزرگوارش از تمام انبیا و مرسلین افضل است؛ عقلاً و نقلاً. برای اثبات این مدعا خاطر علاقه‌مندان از اهل ایمان را به مقدمه‌ای تذکر می‌دهیم و سپس به بیان اصل مقصد می‌پردازم.

بدان که خدای عز و جل در کلام معجز نظام خود فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> یعنی: «خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، ذریه‌ای هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر به وجود آمده‌اند. و خدا شنوا و دانا است.» و در آیه دیگر فرموده: ﴿إِنَّا أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْفَاكُمُ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد.»

باید دانست که آل ابراهیم بر دو قسمند: متقی و غیر متقی. متقی از آنها، برگزیده‌های خدا و در نزد او دارای کرامتند، و غیر متقی از آنها، دارای کرامت نبوده، برگزیده خدا نیستند. و هر چه تقوی زیادت‌تر باشد، کرامت بزرگ‌تر و فزون‌تر، و قرب به خدا بیشتر است. و هرگاه تقوی نباشد، برتری و کرامتی نیست. فضیلت

---

۱. آل عمران (۳): ۳۳، ۳۴.

۲. حجرات (۴۹): ۱۳.

هر کسی به اندازه تقوی و پرهیزکاری او است، چنانچه خدای تعالی فرموده: ﴿وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۱</sup> یعنی: «درجات بعضی را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد»، و فرمود: ﴿بَلِّغْ الرُّسُلَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «بعضی از آن پیغمبران را بر بعض دیگر فضیلت داده‌ایم»، و فرمود: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ﴾<sup>۳</sup> یعنی: «خدا، جهاد کنندگان بر مال‌ها و نفس‌های خود را بر نشستگان (یعنی آنهایی که با مال‌ها و جان‌های خود جهاد نمی‌کنند) فضیلت داده است».

پس برگزیدگی و کرامت بر پایه تقوی و پرهیزکاری است و اهل اصطفاء از آل ابراهیم در تقوی و پرهیزکاری با هم متفاوتند، و در میان آل ابراهیم از حیث تقوی و پرهیزکاری و برگزیدگی، کسی از وجود مبارک حضرت خاتم الانبیا، محمد مصطفی ﷺ برتر و بالاتر نیست که خدا او را رحمت عالمیان قرار داده و به شرف خاتمیت مشرف ساخته.

**نکته قابل توجه:** بدان که قدر متیقن و مسلم مراد از «آل» در آیه مبارکه، اولاد است و در مورد باقی خویشاوندان نسبی و سببی میان علما و ارباب تفاسیر اختلاف است. و آل در آیه مطلق و بدون قید می‌باشد و به اولاد ذکور تخصیص داده نشده تا برگزیدگی، اختصاص به مردان داده شود و زن‌ها از آن محروم باشند، پس واجب است که بر عموم حمل شود، چنانچه بنای لفظ بر حمل بر حقیقت است مگر آنکه دلیلی بر عدم آن اقامه شود. پس آل ابراهیم هر که باشد از مرد و زن، اطلاق لفظ آل بر آن مطلقاً صادق است، لذا می‌گوییم در آیه شریفه آل ابراهیم دلالت دارد بر مرد و زن، هر دو که اهل اصطفاء هستند به شرطی که متقی و پرهیزکار

۱. انعام (۶): ۱۶۵.

۲. بقره (۲): ۲۵۳.

۳. نساء (۴): ۹۵.

و با طهارت باشند، چنانکه در آیه: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ گفته شده و در آیه تطهیر به آن تصریح شده.

و چون فاطمه زهرا - سلام الله علیها - از اهل بیتی است که خدا به طهارت او شهادت داده و پاکی او از هرگونه رجس و پلیدی در اعلی مرتبه عصمت و بالاترین مقام طهارت است، از این جهت با غیر خود، یعنی انبیا و مرسلینی که اهل اصطفایند، برابری می‌کند و مساوی است. البته در صورتی که فرض شود او در عصمت با ایشان مساوی است، و حال این‌که این‌طور نیست، بلکه مقام و درجه او بالاتر از همه آنها غیر از پدر بزرگوارش است. چنانچه ادله آن را بعد از این در همین کتاب خواهی دانست. پس برگزیدگی او بر همه خلق است غیر از انبیا.

و بنا بر این‌که ادله قطعی دلالت بر افضل بودن محمد صلی الله علیه و آله از همه خلائق دارد، و او - نزد فریقین خاصه و عامه - اشرف همه انبیا و مرسلین و خاتم ایشان است، و اخبار طرفین ظهور در این معنی دارد و بی‌نیاز از اقامه دلیل است؛ و صدیقه طاهره - سلام الله علیها - به علت آن‌که فرزند و بضعه و لطیفه سر آن حضرت است، نسبت حقیقی ذاتی‌ای با او دارد که در میان همه خلق برای احدی غیر از او نیست، پس دارای شرافت و فخر و مجد ذاتی و نسبی، هر دو بوده، لذا از سایر انبیا و مرسلین افضل و اشرف می‌باشد. زیرا هر یک از آنها دارای یک شرافت و یک فخرند ولی آن بی‌بی معظمه دارای شرف و فخر ذاتی، و شرف و فخر نسبی است. و پر واضح است که صاحب دو شرافت افضل از صاحب یک شرافت است. پس به دلیل واضح، هیچ‌گونه شک و تردیدی در برتر بودن صدیقه طاهره از سایر پیغمبران غیر از پدر بزرگوارش نیست.

نکته دیگر: آنچه در بیان افضلیت حضرت فاطمه - سلام الله علیها - از انبیا و رسل ذکر شد، بنابر مذاق قاطبه<sup>۱</sup> مسلمانان است، و اما بنا بر مذاق فرقه ناجیه شیعه دوازده امامی، دایره استدلال بر افضلیت آن حضرت بر ایشان به خاطر کثرت اخبار و تظافر آثاری که از مصادر وحی و تنزیل روایت شده وسیع تر است، چنانچه بعضی از آنها در فصول آینده - علاوه بر آنچه قبلاً نقل شد - ذکر می شود.

از جمله فضائل و مناقبی که احدی از انبیا و رسل الهی بر آن سبقت نگرفته اند و از سابقین و لاحقین کسی در آن شرکت نداشته و ندارد، نزول صحیفه ای برای آن حضرت است که علوم اولین و آخرین در آن جمع و مندرج است از بلایا و منایا و آجال و فصل الخطاب، حتی دیه خراشی که بر پوست بدنی وارد شود.

و از جمله فضائل خاص او این بوده که خدا امیر مؤمنان علیه السلام را برای همسری او آفریده، و الا از آدم تا خاتم برای زوجیت او کفو و همسری نبود. چنانچه روایت شده که فرموده اند:

لولا أن خلق الله أمير المؤمنين لفاطمة لم يكن لها كفؤ من آدم فمن دونه.<sup>۲</sup>

این نیز دلیل بر افضلیت فاطمه از جمیع انبیا و مرسلین غیر از پدر بزرگوارش

است.

۱. قاطبه: همه.

۲. مناقب: ج ۲، ص ۲۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۰۷.

## حکایت مؤلف راجع به یافتن سلسله سند حدیث مشهور:

### «لولا فاطمة لما خلقتكما»

نگارنده قاصر، حسن میرجهانی طباطبائی جرقوی اصفهانی - عفی الله عن جرائمه - گوید: زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم، برحسب اتفاق برای گرفتن کتابی از فضیلة العلامه، خلد مقام، شیخ محمد سماوی، مؤلف کتاب ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، به خدمت ایشان مشرف شدم. در کتاب خانه ایشان به کتابی خطی که در مقابل داشتند نگاه می کردم. از نام آن کتاب پرسیدم، فرمودند: کتاب کشف اللثالی، تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبدالوهاب بن العرنندس حلّی<sup>۱</sup> است که یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن نهم بوده، و کتاب را به من دادند. کتابی بود به قطع وزیری، کاغذ زرد، قریب سی صد صفحه، و به خط شیخ احمد تونی نوشته شده بود.

در ضمن این که مشغول دیدن عناوین آن بودم، به حدیثی برخورد کردم که مکرر از زبان معدودی از بزرگان اهل فضل به طور مرسل شنیده بودم، و هر چند تفحص کرده و از بعضی از محدثین از سند آن پرسش می کردم، اظهار بی اطلاعی می کردند و بعضی هم از احادیث جعلی می دانستند. دیدم در آن، حدیث را به طور مسند نقل نموده. از مرحوم سماوی برای سنخ برداری از آن کسب اجازه

۱. شیخ صالح بن عبدالوهاب بن عرنندس حلّی مشهور به ابن العرنندس، از علمای اعلام شیعه می باشد که آثار متعددی در فقه و اصول دارد. از وی اشعاری در مدح اهل بیت علیهم السلام برجای مانده، که از جمله آنها غدیریه ای است که علامه امینی آن را در الغدیر: ج ۷، ص ۳ به نقل از المنتخب طریحی: ج ۲، ص ۳۵۲ آورده و به آن پرداخته است. از وی هم چنین قصیده ای برجای مانده است که به گفته مرحوم علامه امینی، مشهور است که این قصیده در مجلسی خوانده نمی شود مگر آن که حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در آن مجلس حاضر می شوند. طلیعه قصیده مذکور از این قرار است:

نمودم، ایشان هم مضایقه نفرمودند. پس با نهایت خوش حالی در همان مجلس حدیث را نوشتم. چون در فضیلت بی بی معظمه فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بود، مقتضی دیدم که در این کتاب درج نمایم، و العهده علی راویه.

فی کتاب کشف اللثالی لصالح بن عبدالوہاب بن العرندس، اِنَّهُ رَوَى عَنِ الشَّيْخِ اِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ الذَّرَاقِ، عَنِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ هَلَالِ الْجَزَائِرِيِّ، عَنِ الشَّيْخِ اُحْمَدَ بْنِ فِهْدِ الْحَلِيِّ، عَنِ الشَّيْخِ زَيْنِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْخَازَنِ الْحَاثِرِيِّ، عَنِ الشَّيْخِ اَبِي عَبْدِاللهِ مُحَمَّدَ بْنِ مَكِّيِّ الشَّهِيدِ، بِطَرَقِهِ الْمَتَّصِلَةِ اِلَى اَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوِيهِ الْقَمِّيِّ، بِطَرِيقِهِ اِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْاَنْصَارِيِّ، عَنِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، عَنِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، اَنَّهُ قَالَ:

يَا اُحْمَدُ، لَوْلَاكَ لِمَاخَلَقْتَ الْاَفْلَاكَ، وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لِمَاخَلَقْتَكَ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لِمَاخَلَقْتَكُمَا.

ثم قال جابر: هذا من الأسرار التي أمرنا رسول الله ﷺ بكتمانه إلا عن أهله.<sup>۱</sup>  
به سند مذکور از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای

۱. تاکنون بخش هایی از این روایت شریف در برخی از کتب معاصرین آمده بود اما در هیچ کدام از آنها سلسله سند آن ذکر نشده بود و همه آن را به عنوان حدیث مشهور قدسی می شناختند، این کتب عبارتند از: ۱. بحر المعارف نوشته وحید بهبهانی؛ ۲. مستدرک سفینه البحار؛ ج ۳، ص ۱۶۹، ح ۸؛ ۳. مجمع النورین؛ ص ۱۴. پس از چاپ کتاب جنة العاصمة در سال (۱۳۹۸ هـ ق) و ذکر سلسله سند این روایت شریف، تعدادی از کتب این روایت با ذکر سلسله سند از کتاب جنة العاصمة آوردند که از جمله آنها عبارتند از: سید محمد باقر ابطحی در استدراک خود بر کتاب عوالم العلوم بحرانی؛ ج ۱۱، ص ۲۵؛ فاطمه من المهد الى اللحد؛ ص ۹؛ الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء عليها السلام؛ ج ۱، ص ۲۵۹. صاحب الموسوعة الكبرى این روایت را از عوالم العلوم، به نقل از جنة العاصمة آورده، اما چون در عوالم آدرس این روایت از جنة العاصمة به اشتباه از صفحه ۵۰ ذکر شد، الموسوعة نیز آن را به نقل از صفحه ۵۰ جنة العاصمة آورده، اما در واقع این روایت در صفحه ۱۴۸ جنة العاصمة، چاپ (شعبان ۱۳۹۸ هـ ق)، از انتشارات کتابخانه صدر تهران آمده است.

تبارک و تعالی فرمود: ای احمد، اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه نبود هیچ یک از شما را نمی‌آفریدم.

[پس جابر گفت: این از اسراری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر به کتمان آن کرده، مگر برای اهلش].

### تحقیقی از مؤلف قاصر

مؤلف کتاب کشف اللئالی یکی از علمای قرن نهم هجری و از مؤلفین از علمای شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده؛ کان عالماً ناسکاً زاهداً ورعاً ادیباً شاعراً، و در حدود سال هشت صد و چهل هجری وفات یافته و قبر او در حلّه هیفاء می‌باشد که مزاری است که به آن تبرک می‌جویند.

و سلسله راویان حدیث همه عدل امامی و از بزرگان مشیخه به شمار می‌روند و سند حدیث در نهایت استواری است.

آنچه در این جا بحث در اطراف آن مقتضی است، مفهوم حدیث است به خصوص جمله دوم و سوم که بیشتر مغزها تحمل آن را ندارد، و از این جهت این حدیث در نزد ایشان مقبول نیست و بسا انکار می‌کنند و جعلی می‌پندارند، حال آنکه این هر سه اعضای اصلی، و فاطمه زهرا - سلام الله علیها - مجمع البحرین دریای نبوت و دریای علم، و مجمع النورین نور نبوت و نور امامت است، و ذوات مقدسه محمد و علی و فاطمه هر سه قائم به یکدیگرند که اگر هر کدام از آنها نبودند، دیگری هم نبود.

برای تقریب به ذهن، تمام عوالم امکانیه را به شخص تام الخلقی تشبیه می‌کنیم که مرکب از اعضا و جوارح داخلی و خارجی است و بعضی از اجزا و اعضای آن خادم و بعضی مخدوم‌اند. و در اجزای مخدوم هم بعضی از آنها



اصلی اند که قوام و بقای سایر اعضا به واسطه آنها است، و اگر آنها نباشند باقی اعضا هیچ کدام نخواهند بود. و قوام هر کدام از اعضای اصلی هم به یکدیگر است. مثلاً اعضای اصلی در بدن هر شخصی عبارت است از مغز، که به منزله پیغمبر در بدن است، و قلب، که به منزله امام است، و جگر، که مجمع البحرین آن دو است. پس اگر گفته شود اگر دماغ نبود قلب هم نبود و اگر جگر که منشأ رسانیدن خون به قلب و از آن به مغز و سایر اعضا است نبود، نه دماغ بود و نه قلب، جای تردید و اشکالی باقی نمی ماند.

حق جان جهان است و جهان جمله بدن

ارواح ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضا

توحید همین است دگرها همه فن

**خلاصه کلام:** آن چه در پیرامون این حدیث شرح داده شد، جواب کسانی است که می گویند: «از ظاهر متن حدیث لازم می آید که فاطمه - سلام الله علیها - افضل از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقامش باشد؛ این گمان غلطی است که ذهن سلیم متبع از آن ابا دارد. در حدیث مشهور مستفیض، بلکه متواتر نبوی ﷺ که فرموده: «فاطمة بضعة منی»<sup>۱</sup> و هم چنین در حدیث: «فاطمة روحی التي بین

۱. نهاية فی غریب الحدیث: ج ۱، ص ۱۳۳؛ البداية والنهاية: ج ۶، ص ۳۶۶؛ اصابة: ج ۸، ص ۸؛ سیر اعلام النبلاء: ج ۱۹، ص ۴۸۸؛ اسد الغابة: ج ۴، ص ۳۶۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۳، ص ۱۵۶؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۲۶۷؛ شواهد التنزیل: ج ۲، ص ۴۱۵؛ قواعد الاحکام: ج ۱، ص ۱۲۲؛ مختلف الشیعه: ج ۱، ص ۱۲۱؛ زبدة الاحکام: ص ۱۸۹؛ مسند زید بن علی: ص ۴۵۹؛ محلی: ج ۸، ص ۵۷؛ علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۶؛ امالی صدوق: ص ۱۶۵؛ روضة الواعظین: ص ۱۵۰؛ دلائل الامامة: ص ۱۳۵؛ امالی مفید: ص ۲۶۰؛ امالی طوسی: ص ۲۴؛ مناقب: ج ۳، ص ۱۱۲؛ عمدة: ص ۳۸۴؛ بحار الانوار: ج ۱، ص ۲۷۹.

جنبی<sup>۱</sup>، که هر دو را فریقین روایت کرده‌اند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به عضویت خود معرفی فرموده و آن بی بی معظمه را بر سبیل حقیقت، نه مجاز روح خود خوانده است.

و قول قاضی عضدی، صاحب موافق که گفته است: «این کلام پیغمبر از باب مبالغه و کثرت محبت به آن حضرت بوده و بر وجه مجاز بوده نه اغراض دیگری»، قابل قبول نیست، زیرا مقام شامخ رسالت بالاتر از آن است که مجازگویی کند. لفظ «بضعه» به معنای جزء است، و اصل در جزء عدم جواز تفکیک صفات آن از کل است. به این بیان: مثلاً هرگاه کسی دارای صفتی باشد، آن صفت نسبت به ذات موصوف، بر وجه حقیقت شامل تمام اعضای او است، و شکی نیست که نسبت حمل آن به اعضای موصوف، برابر و یکسان است، و تفکیک میان اعضا به واسطه سلب وصف از بعضی یا به واسطه تفاوت برخی اعضا با اعضای دیگر از جهت شدت و ضعف یا کم و زیاد، غلط و واضح البطلان است.

مثلاً اگر شخصی به صفت سخاوت متصف باشد، می‌گویند آن شخص دارای ملکه سخاوت است و نمی‌گویند که چشم او یا گوش او یا دست او این ملکه سخاوت را ندارد، و یا چشم او یا گوش او سخاوتش از سایر اعضای او کم‌تر یا زیادتر است. و به قدری این مطلب ظاهر و روشن است که محتاج به دلیل و استدلال نیست.

این بیان عیناً در موضوع حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نیز در مقام فضیلت و متصف بودن به فضائلی که دارد جاری است، سوای فضیلت نبوت و رسالت که آن

۱. امالی صدوق: ص ۱۷۵، امالی مفید: ص ۱۰۵؛ فضائل: ص ۹؛ بشاره المصطفی: ص ۳۰۶؛

به دلیل خاص خارج است .

پس گفته نمی شود که فلان عضو یا روح مبارکش ، فاقد وصف فضیلتی یا اوصاف فضائل او است ، یا بهره آن عضو یا روح از اعضای دیگر آن حضرت کم تر یا ضعیف تر است .

بنابراین می گوئیم : حدیث مستفیض ، بلکه متواتر بضعه و حدیث روح بر وجه حقیقت است نه مجاز، و افضلیت آن بی بی معظمه از جمیع انبیا و رسل مسلم است، به استثنای پدر بزرگوار و شوهر عالی مدارش صلوات الله علیهم و علی آلهم الطیبین .

### ایراد و پاسخ آن

اگر کسی بگوید که انبیا علیهم السلام با فاطمه علیها السلام در عصمت و طهارت مساوی و برابرند ، ولیکن آنها ویژگی ای دارند که در زهرا علیها السلام نیست ، و آن مرد بودن آنها است ، به حکم ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾<sup>۱</sup> (یعنی : مردان بر زن ها قیامت ولایت و سیاست دارند ، و این به دو علت است : یکی : موهوبی از جانب خدا ، و آن این است که خدا ایشان را بر زن ها به سبب چیزهای بسیاری از کمال عقل و حسن تدبیر و زیادی قوت در اعمال و طاعات فضیلت داده است ، و از همین جهات است که پیغمبری و امامت و ولایت و اقامه شعائر و جهاد و قبول شدن شهادت ایشان در هر کاری و دو برابر بردن بهره ارث و ... به آنها اختصاص داده شده . و علت دیگر : مردان نفقه زن ها را می دهند و صداق و مهر آنها را ادا می کنند با این که فایده نکاح بین آنها مشترک است .) و ضرورتاً مرد بهتر از زن

است، هرچند شرف انتساب به پیغمبر برای زهرا علیها السلام باشد چرا که آن نسبت عرضی است نه ذاتی.

**جواب گفته می شود:** در نزد همه دانشمندان به نحوی مسلم است که احدی از مسلمانان نمی توانند آن را انکار کنند، و شک و تردیدی ندارند که خدای عز و جل ملاک کرامت و فضل و شرف را طهارت، تقوی، علم و معرفت قرار داده، نه به مرد و زن بودن. و برای همین است که هرگاه زن، صالح و مؤمن باشد و مرد، فاسق و فاجر، و هم چنین هرگاه زن به طهارت و تقوی نزدیک تر باشد و علم او بیشتر باشد و مردی تقوی و طهارت نداشته باشد و جاهل باشد، به قطع و یقین چنین زنی اشرف از چنان مردی است. و می بینیم که اگر مرد بی تقوی شد، ولایت او ساقط می شود و کرامتی برای او نخواهد بود، و اگر مرد فاسق شد مطلقاً شهادت او پذیرفته نمی شود و عکس آن، زن صالح با تقوی بسا مالک مرد می شود.

پس مزیت و فضیلت وقتی برای مرد حاصل می شود که با طهارت و تقوی باشد و هرگاه بدون طهارت و تقوی باشد [مزیت و فضلی برای او نیست]. و اگر مرد وزن در طهارت و تقوی و علم مساوی باشند، مرد افضل از زن است. و اگر زن از هر جهتی بر مرد رجحان داشته باشد، او از مرد افضل است. پس افضلیت مرد منوط به دو شرط است: یکی مساوات او با زن در تقوی و علم و سایر جهات فضل، و دیگر مساوات هر دو با هم در رتبه و درجه.

و اما وقتی که زن در رتبه و درجه بالاتر از مرد باشد، و در مقام علیت باشد و مرد در مقام معلولیت، بدون شک و تردید زن افضل از مرد است بالضرورة، به خاطر مساوی نبودن علت با معلول، و نور با منیر در هیچ حالی از احوال.

**حاصل کلام آن که:** عصمت و طهارت صدیقه طاهره - سلام الله علیها - به نص کلام خدا ثابت است. چنانچه خدا به عصمت و طهارت او شهادت داده به آنچه

که مافوق ندارد، و کلیّه پلیدی‌های ظاهری و باطنی را - چه گناهان و خطاهای ظاهری و باطنی، چه کبیره و صغیره، حتی از ترک اولی و حدیث نفس و کلیّه آن چه خدا نمی‌خواهد - از او دور کرده است.

و دیگر آراسته بودن آن حضرت به علوم ظاهری و باطنی، و ثبوت اعلمیت از همه پیغمبران غیر از پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار خود - به نحوی که ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - به صحیفه فاطمه افتخار می‌فرمودند که علم آن چه گذشته و آن چه تا قیام قیامت بعد از این بیاید و واقع شود و آن چه در زمان او موجود بوده در آن است - نیز دلیل بر افضلیت او بر تمام انبیا و رسل غیر از پدر و شوهرش - صلی الله علیها و علی ابیها و بعلمها و بنیها - است.

## فصل دوازدهم

### ولایت کلیّۀ فاطمه علیها السلام

از جمله آیاتی که بر ولایت کلیّۀ داشتن فاطمه زهرا - سلام الله علیها - دلالت می‌کند، آیه مبارکه تطهیر است، که به اتفاق فریقین در شأن اهل البیت نازل شده، و مراد از اهل البیت - بنابر روایات اکثر مفسّرین عامّه و اجماع مفسّرین خاصّه - وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین - صلوات الله علیهم اجمعین - است، و نه امام دیگر از فرزندان حسین علیه السلام، ملحق به ایشانند، و احدی از انبیا و مرسلین هرگز در آن شرکت ندارند تا چه رسد به سایر مؤمنین.

**باید دانست که:** آن معظمّه علاوه بر دارا بودن ملکه عصمت و طهارت سایر انبیا و مرسلینی که دارای ولایت جزئیّه بوده‌اند، در ولایت کلیّۀ هم با پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار خود شرکت داشته و همراه و هم قدم بوده و هیچ گاه ترک اولایی از او سر نزده و از درجات رضا و خشنودی مولای خود به هیچ وجه نکاسته و غریزه خود را به زیور لقب عصمة الهی آراسته و پیراسته است، لذا علمای اسلامی، به اتفاق از شیعه و سنی، او را از اهل البیت به شمار در آورده‌اند، و در اخبار و آثار به این معنی تنصیص و تصریح شده، چنانچه شیخ صدوق - علیه الرحمه - در کتاب امالی به طور مسند از ابن عباس روایت کرده که گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءَ أَهْلَ بَيْتِي وَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَأَحِبِّ مِنْ أَحَبِّهِمْ، وَ أَبْغُضْ مِنْ أَبْغَضِهِمْ، وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُمْ، وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُمْ، وَ أَعِنِّ مِنْ

أَعَانَهُمْ ، وَ اجْعَلَهُمْ مَطْهَرِينَ مِنْ كُلِّ رَجَسٍ ، مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ ، وَ أَيْدَهُمْ  
بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْكَ . ...<sup>۱</sup>

روزی رسول خدا ﷺ نشسته بود، در حالی که علی و فاطمه، و حسن و حسین علیهم السلام در نزد او بودند، پس فرمود: خدایا تو می‌دانی که اینها اهل بیت من هستند و گرامی‌ترین مردمانند. دوست بدار کسی را که ایشان را دوست بدارد و دشمن دار کسی که ایشان را دشمن دارد، و دوستی کن با آنهایی که با ایشان دوستی کنند و دشمنی کن با آنهایی که با ایشان دشمنی کنند، و ایشان را از پلیدی‌ها و هرگونه رجسی طاهر و پاکیزه گردان، و از هر معصیت و گناه و ترک اولایی معصوم قرار ده، و ایشان را به روح قدسی‌ای که از تو است (یا جبرئیل امین) مدد کن . ...

**مؤلف حقیر گوید:** در صورتی که صدور ترک اولی از آن بی‌بی معظّمه جایز باشد، نمی‌توانیم او را در عصمت و طهارت بالاتر از سایر انبیا و مرسلین قرار دهیم، به لحاظ نسبی بودن امور. زیرا ترک اولی عبارت است از: «از دست دادن بعضی از درجات رضای مولی، نسبت به انبیا و مرسلین» که به حکم حسنات الابرار سیئات المقربین، از آنها تعبیر به معصیت شده، نظیر آنچه خدا در حق آدم صلی الله فرموده: ﴿ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ \* ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ ﴾<sup>۲</sup> یا در حق موسی علیه السلام فرموده: ﴿ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾<sup>۳</sup> و مانند این دو نسبت به بعضی دیگر از انبیا.

**خلاصه کلام:** پس از اثبات صحت اطلاق معصیت بر ترک اولی، چون صدور معصیت - به هر عنوانی که فرض شود - از صاحبان ولایت کلیه و زمام‌داران عالم

۱. امالی صدوق: ص ۵۷۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۴۳.

۲. طه (۲۰): ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳. اعراف (۷): ۱۴۳.

امکان، که مقرّبان خیلی خیلی نزدیک به خدایند، محال است، هم چنین از صدّیقه طاهره - سلام الله علیها - هم که از مصادیق آیه شریفه تطهیر است و با پدر و شوهر و فرزندان در پاک بودن از هر گونه رجس و پلیدی و قدراتی، هم تراز و هم سنگ است و در ملکه عصمت با آنها شریک و برابر است، صدور آن چه اطلاق معصیت بر آن شود - از گناه و خطا و ترک اولی - محال و ممتنع است.

و علت این که فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه، شرط عدم صدور ترک اولی از ایشان را لازم دانسته، آن است که صاحبان ولایت مطلقه در تمامی ملکات فاضله و صفات ممدودحه، باید از صاحبان ولایت مقیده افضل باشند، و در ملکه عصمت هم باید از آنها برتر باشند، و برتری ایشان به آن است که ترک اولایی از ایشان صادر نشود. و اما نسبت به صاحبان ولایت جزئیّه، ارتکاب ترک اولی برایشان ضرری ندارد. و اما بر صاحبان ولایت کلّیه، با شؤون ولایت و کمال قربی که به خدا دارند، ارتکاب آن ناشایسته است، زیرا در این صورت تفاوتی با آنها ندارند و افضل و فاضل مساوی و در یک درجه خواهند بود.

**نتیجه کلام:** از آن چه گفته شد واضح و روشن گردید که آیه تطهیر در شأن کسانی از اهل البیت نازل شده که دارای ملکه عصمتی بوده اند که هیچ گونه ترک اولایی که منافی با داشتن منصب ولایت مطلقه باشد از ایشان سر نزده، و عصمت کبری - سلام الله علیها - به اتفاق شیعه و سنی از جمله اهل البیت می باشد و در ولایت مطلقه با پدر و شوهر و دو فرزندش شرکت دارد و هم چنین با همه ائمه نه گانه دیگر از اولاد خود. و غیر از این چهارده نور پاک احدی از خلق خدا از اولین و آخرین در این دو منصب با ایشان شریک نیست - صلی الله علیها و علی ائبها و بعلمها و بنیها.

و از جمله آیات دالّ بر ولایت کلّیه داشتن آن حضرت علیها السلام عاجز و ناتوان بودن



تمام خلاق عالم امکان از شناختن حقیقت و نورانیت و پایه درجات و مقامات آن بی بی معظمه، از نظر محیط<sup>۱</sup> بودن آن حضرت بر آنها و محاط<sup>۲</sup> بودن آنها از حیث وجود و علم و قدرت و هر کمالی است؛ به این بیان و دلیل که نفوس هر یک از حضرت خاتم الانبیا ﷺ و اهل بیت و آل اطهارش از حیث وجود و علم، به ممکنات احاطه دارند، به دلیل آیات و اخبار بسیار که در کتب معتبر خاصه و عامه روایت شده - و بسیاری از آنها را مؤلف قاصر در جزء اول و دوم کتاب ولایت کلیه که جزء اول آن در تهران به چاپ رسیده بیان کرده ام - که شناسایی خود را از عموم خلق سلب فرموده اند که در این جا به بعضی از آنها اشاره می کنم:

در تفسیر فرات بن ابراهیم به طور مسند در ضمن حدیثی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

و إِنَّمَا سَمَّيْتُ «فاطمة» لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا.<sup>۳</sup>

آن حضرت «فاطمه» نامیده شد، برای آن که خلق از شناختن او جدا شده اند، یعنی به کنه معرفت او راه نیافته اند.

چنانچه از کنه معرفت سیزده معصومین دیگر هم عاجز مانده اند. و یقیناً مراد معرفت ظاهری نیست که در ظاهر، ایشان را نشناخته باشند، بلکه هر کسی به قدر ظرفیت و استعداد خود از معرفت ظاهری آنها بهر مند می شود.

و بسا اشخاص ضعیف الایمان و سست عقیده که از شنیدن جمله ای از مقامات عالی ایشان تعجب می کنند و به خاطر خود می گذرانند که چگونه می شود عقل های این همه مردمان از شناختن یک دختر عاجز باشد.

۱. محیط: در بر گیرنده.

۲. محاط: چیزی که گرد آن را فرا گرفته باشند، احاطه شده.

۳. تفسیر فرات: ص ۵۸۱؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۶۵.

در جواب چنین شخصی باید گفت: برو قدری در حالت مؤمنان بافضیلت فکر کن، چون خودت دارای چنان فضیلتی نیستی نمی توانی مرتبه فضل آنها را بفهمی، تا چه رسد به مقامات شامخه<sup>۱</sup> اهل بیت پیغمبر که بتوانی کنه ذات آنها را بشناسی. مرحوم سید جلیل و عالم نبیل سید محمد بن هبة الله قزوینی رحمته الله در رساله ولایت خود روایتی را در این باب از حسین بن سعید اهوازی در کتاب المؤمن خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لا یقدر الخلاق علی کنه صفة الله تعالی، فکذلک لا یقدر علی کنه صفة رسول الله صلی الله علیه و آله، و کما لا یقدر علی کنه صفة الرسول، کذلک لا یقدر علی کنه صفة الإمام علیه السلام، و کما لا یقدر علی کنه صفة الإمام لا یقدر علی کنه صفة المؤمن<sup>۲</sup>.

مخلوقات قادر بر توصیف حقیقی خدای تعالی نیستند. و هم چنین قادر بر توصیف حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند. و هم چنان که قادر بر توصیف حقیقی رسول خدا نیستند، قادر بر توصیف حقیقی امام علیه السلام نیستند. و هم چنان که قادر بر توصیف حقیقی امام نیستند، قادر بر توصیف حقیقی مؤمن نیستند.

پس وقتی که خلق از حقیقت صفت مؤمن و شناختن آن عاجز باشند، کجا می توانند حقیقت امام یا پیغمبر یا خدا را بفهمند و بشناسند.

### حقیقت پیغمبر و امام و زهرا را بشر نمی تواند بشناسد

در اصول کافی، امالی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، احتجاج طبرسی و غیبت نعمانی و غیر اینها به طور مسند از عبدالعزیز بن مسلم از حضرت امام رضا علیه السلام

۱. شامخه: بلند، مرتفع.

۲. بحار الانوار: ج ۶۴، ص ۶۵؛ میزان الحکمة: ج ۱، ص ۲۰۵.

حدیث مفصلی در صفات جامع و فراگیر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده، که محلّ شاهد ما در این جا از آن حدیث این است که فرمود:

هیهات هیهات! فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره؟ ضلّت العقول، و تاهت الحلوم. و حارت الأبواب، و خسأت العيون. و تصاغرت العظماء، و تحيّرت الحكماء، و تقاصرت العلماء، و حصرت الخطباء، و جهلت الألباء، و كلّت الشعراء، و عجزت الأدباء، و عيت البلغاء، عن وصف شأن من شأنه، أو فضيلة من فضائله، و أقرّت بالعجز و التقصير، و كيف يوصف بكلّه؟ أو ينعت بكنهه؟ أو يفهم شيء من أمره؟ أو يوجد من يقوم مقامه و يغني غناه؟ لا، كيف؟ و أتى؟ و هو بحيث النجم من يد المتناولين، و وصف الراصنين، فأين الاختيار من هذا؟ و أين العقول عن هذا؟ و أين يوجد مثل هذا؟

أَتَظُنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ كَذَّبْتُمْ وَاللَّهِ أَنْفُسَهُمْ، وَ مَنَّتْهُمُ الْأَبْطَالِ، فَارْتَقُوا مَرْتَقاً صَعِيباً دَحْضاً، تَزَلَّ عَنْهُ إِلَى الْحُضِيِّضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولِ حَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ، وَ آرَاءِ مُضَلَّةٍ، فَلَمْ يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بَعْدَ، قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفِكُونَ، وَ لَقَدْ رَامُوا صَعِيباً، وَ قَالُوا إِفْكَاً، وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً، وَ وَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَلَى بَصِيرَةٍ...<sup>۱</sup>

کیست که به کنه معرفت امام برسد یا برای او ممکن باشد اختیار کردن چنین امامی؟ دور است دور است چنین گمانی. عقل ها گم و سرگردان می شود و صاحبان عقول متحیر می مانند، و چشم ها خسته و ناتوان می گردند، و بزرگان کوچک می گردند، و حکما در

۱. کافی: ج ۱، ص ۲۰۹؛ امالی: صدوق: ص ۷۷۶؛ احتجاج: ج ۲، ص ۲۲۸؛ عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: ج ۲، ص ۱۹۷؛ کمال الدین: ص ۶۷۸؛ معانی الاخبار: ص ۹۹؛ تحف العقول: ص ۴۳۹؛ الغیبة: ص ۲۲۰؛ بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۱۲۴.

تخیر می مانند، و فکر خردمندان کوتاه آید، و خطبا از وصف کردن امام درمانند، و اهل خرد به نادانی فرو می مانند، و شعرا و امی مانند و صاحبان ادب عاجز می شوند و فصحا و بلغا خسته می شوند از وصف کردن شأنی از شؤون امام، یا فضیلتی از فضیلت های او. کو عقل هایی که بتواند امام را بشناسد؟ و کو آن کسی که بتواند؟ همه به تقصیر خود اقرار می کنند. چگونه می توانند همه صفات او را وصف کنند یا کنه صفات او را تعریف کنند؟ یا بیابند کسی را که قائم مقام او باشد و بی نیاز کند مانند بی نیاز کردن او؟ نه چنین است، چنین کسی پیدا نمی شود و از کجا پیدا شود؟ امام مانند ستاره ای است که دست گیرندگان از آن کوتاه است و وصف کنندگان نمی توانند او را وصف کنند. کجا می توانند چنین امامی را خودشان اختیار کنند؟ و کجا عقل هایشان می رسد به آن؟ و کجا می توانند مانند چنین امامی را پیدا کنند؟

آیا چنین گمان می کنند که در غیر آل محمد صلی الله علیه و آله می توانند چنین امامی پیدا کنند؟ به خدا قسم نفس های ایشان، ایشان را تکذیب می کند، و این آرزوهای باطل آنها را می کشد. هر آینه ایشان بالا رفته اند به جایگاه بلند دشواری که قدم هایشان خواهد لغزید و فرو خواهند افتاد. چنین قصدی کرده اند که به عقل های سرگردان خود و فکرهای کوتاه خود و رأی های گمراه کننده خود، امامی برپاکنند. برای خود چیزی جز دوری از حق زیاد نمی کنند. خدا بکشد ایشان را! چگونه دروغ سازی می کنند و دروغ می گویند؟ و گمراه شده اند گمراه شدن بسیار دوری، و در سرگردانی افتاده اند چرا که امام را از روی بصیرت ترک کردند.

**مؤلف حقیر گوید:** پس پی بردن به کنه مقام و حقیقت صاحبان ولایت مطلقه از محالات است. و غیر ایشان که نسبت به مقام و منزلت ایشان، مردهاشان سمت غلامی، و زن هایشان سمت کنیزی دارند، کجا می توانند به تمام معنی عارف شؤون و کنه حقایق و عظمت مراتب ایشان شوند؟ زیرا ملکه ولایت مطلقه و اولوا الامری غیر از ملکات عادی ظاهری است که اهل ظاهر به کنه آن بتوانند برسند یا اگر هم

توانند حقیقت آن را بفهمند، از نشانه‌های ظاهری برای فهمیدن آن راهی به دستشان بیاید، مانند حسن ظاهری که کاشف از ملکه عدالت است مثلاً و بالعکس. پس باید دانست که پی بردن به کنه و حقیقت ولایت مطلقه یا به تعبیر دیگر سلطنت کلیّه الهیّه نسبت به تمام سلاسل<sup>۱</sup> عوالم امکانیّه از فهم بشر عادی، هر اندازه هم دارای مقام علم و دانش باشد بیرون است، مگر این‌که مخصوصین به این منصب خدایی، خودشان پی به کنه حقیقت هم‌دیگر ببرند.

چنان‌چه شیخ فقیه علامه عزالدین ابومحمد حسن بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اول، صاحب لمعه - اعلی الله مقامهما - در کتاب المحتضر، چاپ نجف اشرف در انتشارات حیدریّه سال ۱۲۷۰ هجری قمری در صفحه ۳۸ قول رسول الله ﷺ را نقل کرده که فرمود:

یا علی، ما عرف الله إلا أنا و أنت، و ما عرفني إلا الله و أنت، و ما عرفك إلا الله و أنا.<sup>۲</sup>

یا علی، خدا را کسی جز من و تو نشناخت، و مرا کسی جز خدا و تو نشناخت، و تو را کسی جز خدا و من نشناخت.

در مناقب ابن شهر آشوب در مجلد دوم چاپ سنگی سال ۱۳۱۷ در ایران در جزء هفتم، راجع به امام ششم حضرت صادق علیه السلام، صفحه ۳۲۶ از صفوان بن یحیی از بعضی از رجال او از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

و الله لقد أعطينا علم الأولین و الآخیرین.

فقال له رجل من أصحابه: جعلت فداك! أ عندكم علم الغیب؟

فقال: ويحك! إنّي لأعلم ما في أصلاب الرجال و أرحام النساء، ويحكم!

۱. سلاسل: زنجیرها.

۲. هم‌چنین آمده است در: مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۳۶.

وَسَعُوا صُدُورَكُمْ وَ لَتَبْصِرَ أَعْيُنَكُمْ وَ لَتُنَّعِ قُلُوبَكُمْ؛ فَنَحْنُ حِجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ  
 وَ لَنِيسَعَ ذَلِكَ إِلَّا صَدَرَ كُلِّ مُؤْمِنٍ قَوِيٍّ قَوْتَهُ كَقَوَّةِ جِبَالٍ تَهَامَةُ بِأُذُنِ اللَّهِ . وَ اللَّهُ  
 لَوْ أَرَدَتْ أَنْ أَحْصِيَ لَكُمْ كُلَّ حِصَاةٍ عَلَيْهَا لِأَخْبَرْتَكُمْ ، وَ مَا مِنْ يَوْمٍ وَ لَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَ  
 الْحِصَى يَلِدُ إِيلَادًا كَمَا يَلِدُ هَذَا الْخَلْقَ . وَ اللَّهُ لَتَبَاغِضُونَ بَعْدِي حَتَّى يَأْكُلَ بَعْضُكُمْ  
 بَعْضًا .<sup>۱</sup>

به ذات خدا سوگند که علم اولین و آخرین به ما عطا شده . پس مردی از یاران او به او  
 گفت : فدایت شوم ! آیا علم غیب نزد شما هست ؟  
 فرمود : رحمت بر تو باد ! من قطعاً آنچه در پشت پدران و رحم‌های مادران است  
 می‌دانم . رحمت بر شما باد ! سینه‌های خود را گشایش دهید ، باید ببینید چشم‌های شما و  
 باید نگاه‌داری کند دل‌های شما . ما حجّت خدای تعالی هستیم در میان خلق او . و توسعه  
 قبول این سخن را ندارد مگر سینه پر قوت مؤمن که قوت او مانند قوت کوه‌های حجاز  
 باشد به اذن خدا .

به خدا سوگند ! اگر بخواهم همه سنگریزه‌های روی زمین را برای شما بشمارم ، شما را  
 (به تعداد آنها) خبر می‌دهم . روز و شبی نیست مگر این‌که این سنگریزه‌ها می‌زایند ،  
 همچنان‌که این خلق می‌زایند . به خدا سوگند که شما کینه هم‌دیگر را بعد از من در  
 دل‌های خود خواهید گرفت تا این‌که بعضی از شما بعضی دیگر را می‌خورد .

از جمله آیات دالّ بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت علیها السلام : لیاقت نداشتن  
 احدی از خلق عالم از آدم تا خاتم برای همسر شدن با آن ولیّ الله عظمی - سلام الله  
 علیها - است ، غیر از وجود مبارک پسر عمّ بزرگوارش ، ولیّ الله اعظم امیرالمؤمنین  
 علی علیها السلام . وجه لیاقت نداشتن آن است که در امر ازدواج ، کفویت ، یعنی هم‌شان  
 یک‌دیگر بودن ، از مقرّرات شریعت مقدّس اسلام است و قطع نظر از آن ، بنای

عرف هم بر همین است، چنانچه در عرب هم مرسوم بوده و در بسیاری از موارد کفویت رعایت می شده، حتی در جنگ‌های تن به تن هم بسیار مورد نظر بوده، و در امر ازدواج به خصوص، گذشته از وجهه شرعی، جنبه طبیعی هم داشته و دارد، چنانچه هر صنفی با صنف خود میل دارد ازدواج کند: عالم با عالم، تاجر با تاجر و هکذا، چنانچه شاعر هم گفته:

کبوتر با کبوتر باز با باز

کند هم جنس با هم جنس پرواز

و این امر طبیعی بشر است، گرچه در تحقق کفویت غیر از اتحاد در صنعت و شغل، امور دیگری هم نقش دارد، که هر فامیل و قومی بیشتر به آن اهمیت می دهند، و لیکن طبقه انبیا و اولیا کفویت و هم‌شان بودن را در علم و معرفت و قرب به خدا و شرافت معنوی، و زهد و تقوی می دانند و ثروتمند بودن و ریاست و صنعت و دنیاداری به هیچ وجه مورد توجه ایشان نیست، زیرا با مقام نبوت و مرتبه امامت کاملاً منافات دارد و با یکدیگر معارضند، و آنچه گفته شد بسیار آشکار و روشن است.

پس از تقدیم این مقدمه، تذکر داده می شود: اخباری چند، با اندک اختلاف لفظی و اتحاد در معنی، از خاصه و عامه روایت شده به این مضمون که اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وجود نیامده بود، برای او همسر و کفوی در مردان این جهان نبود، از آدم تا خاتم. از جمله آنها است خیر نبوی صلی الله علیه و آله:

لولا أن الله خلق أمير المؤمنين لفاطمة، لم يكن لها كفؤ من آدم فمن دونه<sup>۱</sup>.

اگر خدای تعالی، امیرالمؤمنین علیه السلام را برای فاطمه نیافریده بود، همسری برای او نبود از

آدم تا برسد به کسانی که بعد از آدم به وجود آمده و می آیند.

و در کتاب *بشارة المصطفى لشيعة المرتضى* روایت کرده است به سند خود در ضمن حدیثی از حضرت صادق علیه السلام، تا آن جایی که شخصی اعرابی در حق حضرت فاطمه علیها السلام دعا کرد و در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

اللهم أعط فاطمة علیها السلام ما لا عين رأت و لا أذن سمعت. فأمن النبي صلی الله علیه و آله، وأقبل إلى أصحابه فقال: إن الله تعالى قد أعطى فاطمة في الدنيا ذلك: أنا أبوها، و ما أحد من العالمين مثلي، و علي علیه السلام بعلمها، و لولا علي ما كان لفاطمة كفو أبداً.<sup>۱</sup>

خدایا! به فاطمه علیها السلام عطا کن چیزی را که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد. پیغمبر صلی الله علیه و آله آمین گفت و رو کرد به یاران خود و فرمود: خدای تعالی در دنیا آن را به فاطمه داده است: من پدر او هستم و احدی از مردان جهانیان مانند من نیستند. و علی علیه السلام شوهر او است، و اگر علی نبود هرگز همسری برای فاطمه نبود.

بدیهی و واضح است که این مقام و مرتبه فقط برای انتساب فاطمه به پیغمبر نیست، چنانچه آن حضرت دخترهای دیگری هم داشته و هیچ یک از آنها دارای این مرتبه و مقام نبوده اند. و اگر آن بی بی معظّمه دارای رتبه ولایت مطلقه نمی بود، همسری جز علی علیه السلام نداشتن و نفی لیاقت همسری و هم تایی با سایر انبیا و اولیا تا چه رسد به دیگران، معنایی نداشت؛ نیکو تدبّر کن.

و از جمله آیات دالّ بر ولایت کلّیه داشتن آن حضرت علیها السلام: نزول مصحف بر آن حضرت، پس از رحلت پدر بزرگوارش است، که در آن است خبرهای آن چه که بوده است و آن چه که خواهد بود تا قیام قیامت، و شماره آن چه که در آسمانها است، از نامهای فرشتگان و غیر آنها، و شماره آن چه که خدا خلق فرموده از انبیا و مرسلین، و نامهای ایشان، و نامهای آن کسانی که بر آنها مبعوث شده اند، و نامهای



کسانی که ایشان را تکذیب کردند، و نام‌های کسانی که به ایشان ایمان آوردند، و نام‌های همهٔ اهل ایمان و همهٔ کَفَّار از اولین و آخرین.

و در آن است صفت هر شهر و قصبه و دهکده‌ای که در روی زمین بنا شده و پس از این بنا خواهد شد، از شرق و غرب زمین، و تعداد مؤمنینی که در هر شهر یا دهی می‌باشد، و تعداد کَفَّاری که در آنها بوده و می‌باشند. و در آن است صفات قرن‌های پیشین و قصه‌های آنان، و کسانی که در آنها سلطنت و حکومت داشته‌اند و تعداد و نام‌های آنان.

و در آن است نام‌های امامان و پیشوایان و صفات آنها و آنچه را که هر یک از آنها مالک بوده‌اند و کیفیت رجعت‌هایی که در آنها بوده و مدت عمرهای ایشان، و صفات اهل بهشت و شمارهٔ کسانی که در آن داخل می‌شوند. و در آن است بیان اوصاف جهنم و نام‌های کسانی که در آن وارد می‌شوند.

و در آن است علم تمام قرآن به نحوی که نازل شده، و علم تورات و علم انجیل و علم زبور به نحوی که هر کدام از آنها نازل شده، و شمارهٔ هر درخت و سنگریزه و کلوخی که در تمام روی زمین هست. چنانچه در کتاب دلائل الامامه طبری - که یکی از کتب معتبر معروف است - با سلسلهٔ سند روایت شده و جامع این اوراق در فصل هفتم این کتاب، حدیث اول تمام آن را نقل کرده‌ام.

و از جمله آن چه حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ضمن آن حدیث فرموده این جمله است:

و لقد كانت - صلوات الله عليها - طاعتها مفروضة على جميع من خلق الله من

الجنّ و الإنس، و الطير و البهائم، و الأنبياء و الملائكة<sup>۱</sup>.

هرآینه طاعت آن معظمه بر همه کسانی که خدا آفریده است از جنّ و انس ، و پرندگان و چهارپایان ، و پیغمبران و ملائکه واجب شده است .

چه نیکو گفته است شاعر ماهر :

من نمی‌گویم که آن علیا جناب

بود پیغمبر ولی دارد کتاب

مصحف او تالی قرآن بود

آن چنان کو جسم و مصحف جان بود

شرح تحقیقی قرآن مبین

هست این مصحف ز ربّ العالمین

مؤلف قاصر دنباله آن بالبداهه گفته :

محتوی در آن علمی بی حساب

هست از اسرار مبدأ تا مآب

جمله اسرار ما اوحی در اوست

علم کلّ انبیا پیدا در اوست

لیک غیر از صاحب علم کتاب

هیچ کس از آن نگردد کامیاب

وارث آن مصحف عالی مقام

بعد زها نیست کس غیر از امام

حاصل آن‌که: نزول چنین مصحفی بر آن حضرت - و به علاوه فرمایش امام

صادق علیه السلام در ضمن حدیث نزول مصحف - دلالت دارد بر این‌که آن بی‌بی معظمه

- سلام الله علیها - در داشتن ولایت کلیه ، هم دوش و هم تراز پدر بزرگوار و شوهر

عالی‌مقدار خود می‌باشد .

و از جمله آیات دالّ بر ولایت کلیّه داشتن آن حضرت علیه السلام : حدیث شریفی است که در کتاب امالی شیخ - قدس الله روحه - روایت شده از حسین بن ابراهیم قزوینی ، از محمد بن رهبان ، از علی بن حسین ، از عباس بن محمد حسینی ، از پدرش ، از صفوان ، از حسین بن ابی غندر ، از اسحاق بن عمار ، از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَّهْرُ فَاطِمَةَ رِبْعِ الدُّنْيَا، فَرِبْعَهَا لَهَا، وَ أَمَّهْرُهَا الْجَنَّةُ وَ النَّارُ تَدْخُلُ أَعْدَاءُهَا النَّارَ، وَ تَدْخُلُ أَوْلِيَاءُهَا الْجَنَّةَ، وَ هِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى، وَ عَلِيٌّ مَعْرِفَتُهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى<sup>۱</sup>.

خدا یک چهارم دنیا را مهر فاطمه قرار داده ، پس یک چهارم دنیا مال او است ، و بهشت و جهنم را مهر او قرار داده تا دشمنان خود را به آتش داخل کند و دوستان خود را به بهشت داخل کند ، و او است صدیقه کبری که بر شناسایی او دور زده است قرن‌های پیشین .

**مؤلف قاصر گوید :** کدام زنی است در میان تمام زن‌های اولین و آخرین که یک چهارم تمام دنیا یا نصف دنیا - طبق بعضی از اخبار دیگر - و تمام بهشت و جهنم را مهر او قرار داده باشند و به علاوه عاقد او ذات اقدس احدیت ، و در عرش جبرئیل امین ، و در بیت المعمور راحیل ملک خطبه خوان ، و ملائکه حاملین عرش شاهدهای ازدواج ، و نثار کننده رضوان خازن بهشت ، و طبق نثار درخت طوبی ، و نثار آن درّ و یاقوت و مرجان ، و پیغمبر خدا مشاطه<sup>۲</sup> او باشد و معرفت او بر تمام حاملین عرش و فرشتگان آسمان‌های هفت‌گانه و حور العین بهستی و تمام خلق اولین و آخرین از انبیا و مرسلین حتی پدر بزرگوارش واجب باشد و بر معرفت او دور زند همه قرن‌های گذشته ، و با این خصوصیات و اوصاف بالاتر از اینها ،

۱. امالی طوسی : ص ۶۶۸ ؛ مناقب : ج ۳ ، ص ۳۵۲ ؛ بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۱۰۵ .

۲. مشاطه : شانه کننده ، آرایش‌گر .

چنانچه بعضی از آنها در این کتاب به محلّ خود ذکر خواهد شد، از ولایت کلیه مطلقه بر کنار باشد، حاشا و کلاً ثمّ حاشا و کلاً. پس به طور قطع و یقین طبق آیات و اخبار بسیار، مسلماً آن بی‌بی معظّمه ولیّۀ الله و با پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار خود هم‌دوش و همراه و دارای مقام ولایت مطلقه می‌باشد.

و نیازمند بودن همه انبیا و مرسلین در دنیا و آخرت به شفاعت آن بی‌بی معظّمه، و امارت او بر تمام اهل محشر طبق آیات و اخبار و احادیث و آثار مروی از طرق فریقین خاصّه و عامّه بسیار است که به برخی از آنها در این اوراق اشاره خواهد شد. بار خدایا در دنیا و آخرت دست مؤلف به هیچ ارزنده را از ذیل عنایت این بی‌بی معظّمه و پدر و شوهر و فرزندان طیبین و طاهرینش کوتاه مگردان.

و از جمله آیات دالّ بر ولایت کلیه داشتن صدیقه کبری علیها السلام: کیفیت وارد شدن آن بی‌بی معظّمه در زمین محشر با تشریفات عظیمه‌ای است که بعد از پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدارش برای احدی نخواهد بود، چنانچه علامه مجلسی -اعلی الله مقامه- در بحارالانوار از کتاب امالی شیخ صدوق، به سند خود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

سمعت جابر بن عبدالله الأنصاري يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة تقبل ابنتي فاطمة على ناقة من نوق الجنة، مدبجة الجنين، خطامها من لؤلؤ رطب، قوائمها من الزمرد الأخضر، ذنبها من المسك الأذفر، عيناها ياقوتتان حراوان، عليها قبة من نور، يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله و خارجها رحمة الله، على رأسها تاج من نور، للتاج سبعون ركناً، كلّ ركن مرصع بالدرّ و الياقوت، يضيء كما يضيء الكوكب الدرّي في أفق السماء. و عن يمينها سبعون ألف ملك، و عن شمالها سبعون ألف ملك، و جبرئيل أخذ بخطام الناقة ينادي بأعلى صوته: غضوا أبصاركم

حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا.

فَلْيَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صَدِيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا غَضًّا أَبْصَارِهِمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ. فَتَسِيرُ حَتَّى تَحَاضِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ، فَتَنْزِعُ بِنَفْسِهَا عَنِ نَاقَتِهَا وَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي! أَحْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي، اللَّهُمَّ أَحْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ قَتَلَ وَلَدِي.

فَإِنَّ النِّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَابْنَةَ حَبِيبِي! سَلِّمْنِي تَعَطَى، وَاشْفَعْنِي تَشْفَعِي، فَوْعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا جَازِنِي ظَلَمَ ظَالِمٌ. فَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي ذَرِّبْنِي وَشِيعَتِي وَذَرِّبْنِي وَمَحَبَّتِي وَمَحَبَّتِي ذَرِّبْنِي. فَإِذَا النِّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَيْنَ ذَرِيَّةُ فَاطِمَةَ وَشِيعَتِهَا وَمَحَبُّوْهَا وَمَحَبُّو ذَرِيَّتِهَا.

فَيَقْبَلُونَ وَكَأَنَّ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، فَتَقْدَمُهُمْ فَاطِمَةُ حَتَّى تَدْخُلَهُمُ الْجَنَّةَ.<sup>۱</sup> از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: رسول خدا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: چون روز قیامت شود، دختر من فاطمه روی می‌آورد در حالی که بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار است، که دو پهلوی آن ناقه به ابریشم زینت شده است، و مهار آن از مروارید تر، و چهار دست و پای آن از زمرد سبز، و دم آن از مشک خوش‌بو، و دو چشم آن از دو دانه یاقوت سرخ است، و بالای آن قبه‌ای است از نور که داخل آن از بیرون و بیرون آن از داخل آن دیده می‌شود. و در داخل آن عفو و بخشش خدا است، و در خارج آن رحمت خدا است، و بر سر آن تاجی است از نور که برای آن تاج هفتاد رکن است که هر رکنی زینت به در و یاقوت شده است، نور می‌دهد هم‌چنان که ستاره درخشاننده در کرانه آسمان نور می‌دهد. و از طرف راست او هفتاد هزار فرشته و از طرف چپ او هفتاد هزار فرشته، و جبرئیل زمام ناقه او را گرفته، به بلندتر صدای خود ندا می‌کند: چشم‌های خود را فرواندازید تا فاطمه

دختر محمد صلى الله عليه وآله بگذرد .

[در این زمان نبی، رسول، صدیق و شهیدی باقی نمی ماند مگر آن که چشم های خود را می گیرند تا فاطمه بگذرد.] پس تا برابر عرش پروردگار خود - جل جلاله - سیر می کند. پس خود را از ناقه می اندازد و می گوید: خدای من و آقای من! میان من و میان کسانی که به من ظلم کردند حکم کن. خدایا! میان من و میان کسانی که فرزندان مرا کشتند حکم کن.

پس از جانب خدای - جل جلاله - ندا می رسد: [ای حبیب و دختر حبیب من! خواه تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا شفاعت پذیرفته شود، به عزت و جلالتم سوگند که] از ظلم ظالم نمی گذرم.

فاطمه می گوید: خدای من و آقای من! ذریه ام و شیعیانم و شیعیان ذریه ام و دوستانم و دوستان ذریه ام.

آن گاه از جانب خدایی که بزرگ است جلال او ندا می رسد: کجايند ذرّۀ فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذرّۀ او. پس پیش می آیند و فرشتگان رحمت اطراف آنها را می گیرند، و فاطمه در پیش روی آنها است تا آنها را داخل بهشت کند.

تفسیر فرات بن ابراهیم از سلیمان بن محمد به اسناد خود از ابن عباس روایت

کرده که گفت: از امیرالمؤمنین عليه السلام شنیدم که می فرمود:

دخل رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم على فاطمة و هي حزينة، فقال لها: ما حزنك يا بنتي؟

قالت: يا أبا! ذكرت المحشر ووقف الناس عراة يوم القيامة.

فقال: يا بنتي! يوم عظيم، و لكن قد أخبرني جبرئيل عن الله عزّ و جلّ أنّه قال: أوّل من ينشقّ الأرض عنه يوم القيامة أنا، ثمّ إبراهيم، ثمّ بعلك عليّ بن أبي طالب، ثمّ يبعث الله إليك جبرئيل في سبعين ألف ملك، فيضرب على قبرك سبع قباب من نور، ثمّ يأتيك إسرافيل بثلاث حلل من نور، فيقف عند رأسك

فینادیک : یا فاطمة بنت محمد، قومی إلى محشرک .

فتقومین آمنة روعتک، مستورة عورتک، فیناولک إسرائیل الحلل فتلبسینها، و یأتینک زوقائیل بنجیبة من نور، زامها من لؤلؤ رطب علیها محقة من ذهب، فترکبینها، و یقود زوقائیل زامها، و بین یدیک سبعون ألف ملک بأیدیهم ألویة التسییح . إذا جدّ بک السیر استقبلتک سبعون ألف حوراء، یتسبشرون بالنظر إلیک، بید کلّ واحدة منهنّ مجمره من نور یسطع منها ریح العود من غیر نار، و علیهنّ أکالیل الجواهر مرصعة بالزبرجد الأخضر، فیسرن عن یمینک .

روزی رسول خدا ﷺ بر فاطمه وارد شد، در حالی که فاطمه اندوهگین بود. پس فرمود: دخترک من! چه چیز تو را اندوهگین کرده؟

گفت: ای پدر! به یاد محشر و برهنه ایستادن مردمان در روز قیامت افتادم.

فرمود: دخترک من! روز بزرگی است، ولیکن جبرئیل از جانب خدا مرا خبر داد که اول کسی که در روز قیامت زمین را می شکافد من هستم، پس از من ابراهیم است و پس از او شوهر تو علی بن ابی طالب است، آن گاه خدا جبرئیل را با هفتاد هزار ملک به سوی تو می فرستد، و هفت قبه نور بر سر قبر تو نصب خواهد کرد، بعد از آن اسرافیل با سه حله نور بر سر قبر تو توقف می کند و تو را ندا می کند که: ای فاطمه دختر محمد، برخیز به سوی محشر خود بیا.

پس تو در کمال ایمنی برمی خیزی، در حالی که عورتت پوشیده باشد، و حله ها را اسرافیل به تو می دهد و تو آنها را می پوشی، و زوقائیل به نزد تو می آید و ناقه ای از نور برای تو می آورد که مهار آن از مروارید تر باشد، و بر آن جهازی از طلا باشد و تو بر آن سوار می شوی، و زوقائیل زمام آن را خواهد کشید و هفتاد هزار ملک در پیش روی تو روانه شوند که در دست هریک پرچم های تسییح باشد. و چون مقداری راه سیر کنی، هفتاد هزار حوریه تو را استقبال کنند و با خوش حالی به سوی تو نظر کنند و در دست هر

یک از آنها مجمره‌ای از نور باشد که بوی عود از آن ساطع می‌شود، بدون آنکه آتشی در کار باشد. و بر سر هر یک تاج‌های جواهر مرصع به زیرجد سبز باشد، و آنها از جانب راست تو روانه شوند.

### [ادامهٔ حدیث:]

فإذا سرت من قبرك، استقبلتك مريم بنت عمران في مثل من معك من الحور العين و تسلّم عليك و تسير هي و من معها عن يسارك، ثمّ تستقبلك أمّك خديجة بنت خويلد أوّل المؤمنات بالله و برسوله، و معها سبعون ألف ملك بأيديهم ألوية التكبیر. فإذا قربت من الجمع استقبلتك حواء في سبعين ألف حوراء، و معها آسية بنت مزاحم، فتسيران هما و من معهما معك.

فإذا توسّطت الجمع و ذلك أنّ الله يجمع الخلائق في صعيد واحد، فيستوي بهم الأقدام، ثمّ ينادي المنادي من تحت العرش يسمع الخلائق: غضوا أبصاركم حتّى تجوز فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله و من معها، فلا ينظر إليك يومئذ إلا إبراهيم خليل الرحمن و عليّ بن أبي طالب. و يطلب آدم و حواء، فيراهما مع أمّك خديجة أمامك.

ثمّ ينصب لك منبر من النور فيه سبع مراق، بين المرقاة إلى المرقاة صفوف الملائكة بأيديهم ألوية من النور، و تصطفّ الحور العين عن يمين المنبر و عن يساره، و أقرب النساء منك عن يسارك حواء و آسية.

فإذا صرت في علا المنبر أتاك جبرئیل فيقول لك: يا فاطمة، سلي حاجتك. فتقولين: يا ربّ، أرني الحسن و الحسين، فيأتياك و أوداج الحسين تشخب دماً، و هو يقول: يا ربّ خذ لي اليوم حقي ممّن ظلمني، فيغضب عند ذلك الجليل، و يغضب لغضبه جهنّم و الملائكة أجمعون، فتزفر جهنّم عند ذلك زفرة، ثمّ يخرج فوج من النار يلتقط قتلة الحسين و أبناءهم و أبناء أبنائهم، و



يقولون : يا ربّ لم تحضر الحسين . فيقول الله لزبانية جهنّم : خذوهم بسيماهم بزرقه الأعين و سواد الوجوه ، خذوا بنواصيهم فألقوهم في الدرك الأسفل من النار ، فإنّهم كانوا أشدّ على أولياء الحسين من آبائهم الذين حاربوا الحسين فقتلوه . فتسمعين أشهقتهم في جهنّم .

ثمّ يقول جبرئيل : يا فاطمة ، سلي حاجتك .

فتقولين : يا ربّ شيعتي .

فيقول الله : قد غفرت لهم .

فتقولين : يا ربّ شيعة شيعتي .

فيقول الله : انطلقني فمن اعتصم بك فهو معك في الجنّة .

فعند ذلك توّد الخلائق أنّهم كانوا فاطميّين ، فتسيرين و معك شيعتك و شيعة ولدك و شيعة أمير المؤمنين ، آمنّة روعاتهم ، مستورة عوراتهم ، قد ذهبت عنهم الشدائد ، و سهلت لهم الموارد ، يخاف الناس و لا يخافون ، يظمأ الناس و لا يظمؤون .

فإذا بلغت باب الجنّة تلقّتك اثني عشر ألف حور لم يتلقّين أحداً قبلك و لا يتلقّين أحداً كان بعدك ، بأيديهم حراب من نور ، على نجائب من نور ، جلالها من الذهب الأصفر و الياقوت ، أزمتها من لؤلؤ رطب ، على كلّ نجيب نمرقة من سندس . فإذا دخلت الجنّة تباشر بك أهلها ، و وضع لشيعتك موائد من جوهر على عمد من نور ، فيأكلون منها و الناس في الحساب و هم فيما اشتتت أنفسهم خالدون . . . .<sup>١</sup>

چون از قبرت روانه شوی ، مریم دختر عمران به استقبال تو آید در میان مانند آن چه از

حور که با تو است، و بر تو سلام کند و با کسانی که با اویند، از جانب چپ تو روانه شوند. پس مادرت خدیجه دختر خویلد - اولین زن مؤمن به خدا و رسول او - تو را استقبال کند در حالی که هفتاد هزار ملک همراه اویند و در دست هریک پرچم‌های تکبیر باشد، و چون نزدیک محشر رسی حوّا با هفتاد هزار حوریه به استقبال تو آید، و آسیه دختر مزاحم با او باشد. پس همه آنها به همراه تو روانه شوند.

چون در میان محشر رسی - و آن جا جایی است که همه خلایق در یک جا جمع می‌شوند در حالی که قدم‌های آنها در یک ردیف باشد - ندا کننده‌ای از زیر عرش ندا می‌کند که همه خلایق می‌شنوند: فروگیرید چشم‌های خود را تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله همراه کسانی که با او هستند بگذرد. پس کسی تو را نبیند مگر ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابی طالب. و آدم به طلب حوّا می‌آید، می‌بیند که او با مادرت خدیجه در پیش روی تو می‌باشند.

پس منبری از نور برای تو نصب می‌کنند که هفت پایه داشته باشد، و در میان پایه‌ها ملائکه صف می‌کشند، و در دست هریک از آنها پرچمی از نور باشد، و حور العین از طرف راست و چپ منبر صف کشند، و نزدیک‌ترین از جانب چپ تو حوّا و آسیه باشند. چون بر منبر بالا روی، جبرئیل به نزد تو آید و گوید: ای فاطمه، حاجت خود را بخواه. تو می‌گویی: ای پروردگار من، حسن و حسین را به من بنما. پس آنها نزد تو حاضر شوند در حالی که خون از رگ‌های حسینت می‌ریزد و می‌گوید: ای خدای من! امروز داد مرا از کسانی که به من ظلم کردند بگیر. آن گاه خدای بزرگ غضب می‌کند و جهنّم و همه فرشتگان هم به غضب او غضب می‌کنند. در آن هنگام شعله‌های آتش از آن بیرون آید و کشتندگان حسین، و فرزندان کشتندگان، و فرزندان فرزندان ایشان را برچیند، در حالی که آنها می‌گویند: ای پروردگار، ما به جنگ با حسین حاضر نشدیم. خدا به شعله‌های آتش می‌فرماید که: آنها را به سیمایشان بگیرید، هرکدام از آنها که چشم‌هایشان زاق و روهایشان سیاه است موهای جلوی سرهای آنها را بگیرید و در پایین‌ترین درک‌های آتش بیندازید که اینها در ظلم کردن بر دوستان حسین از پدرانشان که با حسین جنگیدند و او را

کشتند سخت تر گرفتند. پس ای فاطمه تو می شنوی فریادهای آنها را در جهنم.

آن گاه جبرئیل می گوید: ای فاطمه! حاجت خود را بخواه.

تو می گویی: ای پروردگار من! شیعیانم را می خواهم.

خدا می فرماید: ایشان را آمرزیدم.

پس تو می گویی: شیعیان شیعیانم را می خواهم.

خدا می فرماید: برو، هر که تو را دست آویز خود قرار داد، او را با خود در بهشت ببر؛ در

آن حال همه خلایق دوست دارند که از شیعیان فاطمه باشند. آن گاه تو می روی و شیعیان

تو و شیعیان فرزندان تو و شیعیان امیرالمؤمنین با تو هستند با خاطرهای آسوده و

عورت های پوشیده، در حالی که همه سختی ها از آنها برداشته شده، و وارد شدن در

مواردی که مردمان از آنها می ترسند برای ایشان آسان می شود و ایشان سیراب می شوند و

آنان سیراب نمی شوند.

و چون به در بهشت برسی، دوازده هزار حوریه با تو تلافی می کنند که پیش از تو با احدی

تلافی نکرده اند و بعد از تو نیز با احدی تلافی نخواهند کرد، که در دست ایشان

حربه هایی از نور است و بر اسب هایی از نور سوارند که زین های آنها از طلای زرد و

یاقوت است و زمام آنها از مروارید تر می باشد، و بر هر اسبی مستندی از سندس قرار داده

شده. پس چون داخل بهشت شوی، اهل آن تو را بشارت می دهند و برای شیعیان تو بر

پایه هایی از نور، ظرف های خوردنی از جواهر می گذارند و ایشان از آن ظرف ها می خورند

در حالی که مردمان مشغول حساب پس دادن می باشند، و ایشان در آنچه اشتغای آن را

دارند جاویدان می مانند. ...

**مؤلف ناچیز گوید:** دایره شفاعت صدیقه کبری - سلام الله علیها - به قدری

وسعت دارد که هر کسی داخل بهشت شود، حتی انبیا و مرسلین، رهین شفاعت او

می باشند.

### شفاعت یعنی چه ؟

اصل لغت «شفاعت» مشتق از «شفع» است و شفع در لغت به معنای جفت کردن است، و هم چنین است لفظ «شفعه» که مراد از آن جفت کردن شریک است حقّ خود را با شریک خود به شرایطی که در کتب فقهی در باب شفعه ذکر شده.

بنابراین معنای شفاعت، جفت کردن شفیع است در موقع حساب، مقداری از حسنات خود را با حسنات آن کسی که طلب شفاعت می‌کند تا حسنات او بر سیئاتش زیادتی کند، یا خداوند تبارک و تعالی از فضل خود بر حسنات او بیفزاید تا اعمال حسنة او برگناهان او فزونی یابد. و از همین باب است اطلاق شفیع و شافع بر خدای عزّ و جلّ که این دو از اسمای الهیه اند. و اگر مراد از شفاعت درخواست بخشش و میانجی‌گری باشد که در زبان‌ها متبادر و شایع است، این معنی در حقّ خدا درست نباشد، زیرا خداوند متعال - جلّت عظمته - مافوقی ندارد که اطلاق میانجی‌گری و درخواست بخشش در حقّ او صادق آید.

و این معنایی که در لفظ شفیع و شافع، نسبت به خدای تعالی گفته شد، منافات ندارد با این‌که بسیاری از شفاعت‌ها به عنوان میانجی‌گری و درخواست بخشش صورت گیرد. و اما اطلاق معنای اوّل که جفت کردن مقداری از حسنات با حسنات دیگری باشد و اطلاق معنای میانجی‌گری و درخواست بخشش، به تمام معنی در حقّ غیر خدا صادق می‌آید و فرد اجلی و اتم<sup>۱</sup> این گونه شفاعت مخصوص محمّد و آل محمّد - صلوات الله علیهم اجمعین - است. و به مقتضای اخبار بسیار، شفاعت‌های طبقات شفاعت کنندگان در قیامت، نسبت به شفاعت‌های پیغمبر خاتم و ائمه معصومین، نظیر قطره‌ای است نسبت به دریا.

۱. اجلی و اتم: روشن‌تر و کامل‌تر.

پس بر اشخاص متتبع در اخبار پیغمبر و ائمه اطهار پوشیده نخواهد ماند که شفاعت صدیقه کبری - سلام الله علیها - از همه شفاعت‌ها برتر و بالاتر، و وسعت آن زیادتر از سایر شفعا است، و از جهاتی چند ممتاز می‌باشد. و این کاشف از مقام ولایت کلیه مطلقه داشتن آن بی‌بی معظمه است، و شفاعت آن حضرت شامل حال غیر شیعه نیز می‌شود، چنان‌چه از خبر تفسیر فوات بن ابراهیم که در ذیل ذکر می‌شود، استفاده می‌شود. روایت چنین است که پیغمبر ﷺ فرمود: چون روز قیامت شود خدای تعالی خطاب به فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه علیها - می‌فرماید:

إِنِّي لَأَنْظُرُ فِي مَحَاسِبِ الْعِبَادِ حَتَّى تَدْخُلِيَ الْجَنَّةَ أَنْتَ وَ ذَرِّيَتُكَ وَ شِيعَتُكَ وَ مِنْ أَوْلَادِكَ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِيعَتِكَ، قَبْلَ أَنْ أَنْظُرَ فِي مَحَاسِبِ الْعِبَادِ.

قال ﷺ: فتدخل فاطمة ابنتي الجنة و ذريتها و شيعتها و من أولها معروفاً ممن ليس هو من شيعتها فهو قول الله تعالى في كتابه: ﴿لَا يَخْزِيهِمُ الْقَرْعُ الْأَكْبَرُ﴾<sup>۱</sup> قال: هو يوم القيامة: ﴿وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>۲</sup> و هي و الله فاطمة عليها السلام و ذريتها و شيعتها و من أولها معروفاً ممن ليس هو من شيعتها.<sup>۳</sup>

من به حساب بندگان نظر نمی‌کنم تا این‌که تو و ذریه تو و شیعیان و کسانی که از شیعیان تو نیستند و به شما احسان کرده‌اند داخل بهشت شوید پیش از محاسبه بندگان.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: پس فاطمه، دختر من و ذریه و شیعیان او و کسانی که به او احسان کرده‌اند و از شیعیان او نیستند داخل بهشت می‌شوند و این است که خدای تعالی

۱. انبیاء (۲۱): ۱۰۳.

۲. انبیاء (۲۱): ۱۰۲.

۳. تفسیر فوات: ص ۴۳۸؛ بحار الانوار: ج ۸، ص ۳۳۶.

در کتاب خود فرموده: «فزع بزرگتر که هول روز قیامت باشد ایشان را اندوهگین نمی‌کند در حالی که در آنچه به آن مایل هستند جاویدان می‌باشند.» و ایشان فاطمه و ذریه و شیعیان او و کسانی که به ایشان احسان کرده‌اند و از شیعیان او نیستند، می‌باشند.

و نیز در حدیث طویلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا بَعَثَ الْخَلَائِقَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، نَادَى مُنَادِي رِبَّنَا مِنْ تَحْتِ عَرْشِهِ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ، غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ لِتَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ عَلَى الصَّرَاطِ، فَتَغْضُ الْخَلَائِقُ كُلَّهُمْ أَبْصَارَهُمْ، فَتَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَى الصَّرَاطِ، لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْقِيَامَةِ إِلَّا غَضَّ بَصْرَهُ عَنْهَا إِلَّا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالطَّاهِرِينَ مِنْ أَوْلَادِهِمْ، فَإِنَّهُمْ مُحَارِمُهَا وَأَوْلَادُهَا.

فإذا دخلت الجنة بقي مرطها ممدوداً على الصراط، طرف منه بيدها وهي في الجنة، و طرف في عرصات القيامة، فينادي منادي ربنا: يا أيها المحبون لفاطمة، تعلقوا بأهداب مرط فاطمة سيدة نساء العالمين، فلا يبقى محب لفاطمة إلا تعلق بهدية من أهداب مرطها حتى يتعلق بها أكثر من ألف فئام و ألف فئام.

قالوا: و كم فئام واحد؟ قال: ألف ألف، ينجون بها من النار.<sup>۱</sup>

چون خدای تبارک و تعالی خلایق اولین و آخرین را برانگیزد، منادی پروردگار ما از زیر عرش خود ندا می‌کند: ای گروه خلایق، چشم‌های خود را بپوشید تا فاطمه دختر محمد، سیده زن‌های جهانیان بر صراط بگذرد. پس همه خلایق چشم‌های خود را می‌گیرند و فاطمه بر صراط می‌گذرد، و باقی نمی‌ماند در قیامت احدی مگر این‌که چشم خود را از او پوشیده است، مگر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد فاطمه

که محرم‌های او هستند و فرزندان او.

پس چون داخل بهشت شود، چادر خود را کشیده روی صراط باقی می‌گذارد که یک طرف به دست خود او است در بهشت و یک طرف آن در عرصات محشر است در قیامت، پس منادی پروردگار ما ندا می‌کند: ای دوستان فاطمه، هر کدام از شما به رشته‌ای از رشته‌های چادر او آویزان شوید. پس بیشتر از هزار فنام و هزار فنام بر آن رشته‌ها آویزان می‌شوند.

اصحاب گفتند: یک فنام چقدر است؟ فرمود: هزار هزار نفر که به سبب آن از آتش نجات می‌یابند.

## فصل سیزدهم

### علم فاطمه عليها السلام

حضرت فاطمه زهرا - سلام الله عليها - مانند پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار خود، عالم بماکان و مایکون و ما هوکائن بوده، یعنی گذشته و حال و آینده، همه را به علم موهوبی الهی می‌دانسته، لیکن در مواردی که خدا می‌خواست و اقتضا داشت اظهار می‌فرمود و هرچه را می‌خواست بداند، اراده می‌کرد و می‌دانست. در این اوراق به بعضی از دلایل آن اشاره می‌شود.

دلیل اول: در بحارالانوار علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - به سند خود از حارثة بن قدامة، از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

حدّثني عمّار و قال: أخبرك عجباً؟

قلت: حدّثني يا عمّار.

قال: نعم، شهدت عليّ بن أبي طالب و قد ولج علي فاطمة، فلما أبصرت به نادت: أدن لأحدّتك بما كان و بما هو كائن و بما لم يكن إلى يوم القيامة حتّى تقوم الساعة.

قال عمّار: فرأيت أمير المؤمنين يرجع القهقري، فرجعت برجوعه إذ دخل علي النبي صلّى الله عليه وآله.

فقال له: أدن يا أبا الحسن، فدنى، فلما اطمنّ به المجلس قال له: تحدّثني أم أحدّتك؟

قال: الحديث منك أحسن يا رسول الله.



فقال: كَأَنِّي بك وقد دخلت علي، و قالت كيت وكيت، فرجعت.

فقال علي عليه السلام: نور فاطمة من نورنا؟

فقال عليه السلام: أو لاتعلم؟ فسجد علي عليه السلام شكراً لله تعالى.

قال عمار: فخرج أمير المؤمنين و خرجت بخروجه، فولج علي فاطمة و ولجت

معه، فقالت: كَأَنك رجعت إلى أبي، فأخبرته بما قلته لك.

قال: كان كذلك يا فاطمة.

فقالت: اعلم يا أبا الحسن، إن الله تعالى خلق نوري و كان يسيح الله جلّ جلاله،

ثمّ أودعه شجرة من شجر الجنة، فأضاءت، فلما دخل أبي الجنة أوحى الله إليه

إلهاماً أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة و أدرها في لهواتك، ففعل فأودعني

الله سبحانه في صلب أبي، ثمّ أودعني خديجة بنت خويلد، فوضعتني. و أنا من

ذلك النور أعلم ما كان و ما يكون و ما لم يكن. يا أبا الحسن، المؤمن ينظر

بنور الله تعالى<sup>۱</sup>.

عمار با من حدیث کرد و گفت: تو را به امر عجیبی خبر بدهم؟ گفتم: آری، برایم بگو ای

عمار. گفت: آری، با علی بن ابی طالب حاضر بودم که به فاطمه وارد شد، چون فاطمه او

را دید ندا کرد: به سوی من پیش بیا تا برای تو بگویم آنچه را بوده و آنچه هست و

خواهد بود و آنچه نبوده است تا روز قیامت، تا قیامت برپا شود.

عمار گفت: دیدم امیرمؤمنان واپس برگشت، من هم با او برگشتم تا این که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

وارد شد و آن حضرت به او فرمود: ای ابالحسن! نزدیک من بیا، آن جناب به نزدیک آن

حضرت رفت. چون مجلس آرام گرفت، پیغمبر اکرم به او فرمود: آیا تو حدیث می کنی

برای من یا من برای تو حدیث کنم. علی عليه السلام گفت: حدیث از تو نیکوتر است ای

رسول خدا. آن حضرت فرمود: گویا [تو را می بینم که] نزد فاطمه رفتی و با تو چنین و

چنان گفت و تو برگشتی. علی علیه السلام گفت: آیا نور فاطمه از نور ما است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی دانی؟ علی علیه السلام سجده شکر برای خدای تعالی به جا آورد. عمار گفت: پس امیرمؤمنان بیرون رفت و من هم با او بیرون رفتم. او وارد بر فاطمه شد و من هم با او وارد شدم. پس فاطمه گفت: گویا به سوی پدرم بازگشتی و به آن چه من گفتم او را خیر دادی. فرمود: همین طور است ای فاطمه.

پس فاطمه گفت: ای ابوالحسن! خدای تعالی نور مرا در حالی که تسبیح می کرد خدایی را که جلال او بزرگ است، آفرید، پس آن را در درختی از درخت های بهشت گذارد، بهشت از آن روشن شد، و چون پدرم داخل بهشت شد، خدا به او وحی فرستاد و او را الهام کرد که از میوه این درخت بگیر و در دهان خود گذار، پس پدرم این کار را کرد. خدای تعالی مرا در صلب او قرار داد و پدرم مرا در رحم مادرم خدیجه دختر خویلد سپرد و او مرا بر زمین گذارد. و من از آن نور می دانم آنچه را از پیش بوده است و آنچه می باشد و آنچه نبوده است. ای ابوالحسن! مؤمن به نور خدای تعالی می بیند.

**دلیل دوم:** حدیث ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که در فصل نام های آن حضرت قبلاً شرح داده شد، که در ضمن آن حدیث فرموده است:

و الله لقد فطمها الله تعالی بالعلم و عن الطمث فی الميثاق<sup>۱</sup>.

چنانچه در همان حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای تعالی قبل از این فقره حدیث نقل فرموده که خدای تعالی فرمود:

إِنِّي فطمتك بالعلم<sup>۲</sup>.

تو را به علم، از همه زن ها منقطع ساختم.

بدان که عمق دریای علم حضرت زهرا - سلام الله علیها - نه اندازه ایست که

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۶۰؛ علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۳.

۲. همان.

صاحبان ولایت جزئیّه بتوانند به آن پی برند. و مراد بی بی علیها السلام از «مالم یکن» که در دلیل اوّل ذکر شد، اسراری است که در نزد خداوند متعال مکنون و مخزون است، و آن غیر از حوادث کونیه، و بیرون از محتویات لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است، که از خصایص صاحبان ولایت مطلقه است، تا چه رسد به علوم سایر انبیا غیر از پدر بزرگوارش. و کسی سزاوار چنین مقام و مرتبه‌ایست که به فرمایش حضرت امام محمد باقر علیه السلام، خدا او را از دیگران در عالم میثاق به سبب علم منقطع ساخته است.

**دلیل سوم:** سخن گفتن آن حضرت در شکم مادر و تسلیت دادن او به مادر ستوده سیر خود، و خبر به مادر خود دادن از گذشته و آینده، و امر به صبر نمودن او مادر را، و انیس او بودن تا هنگامی که وضع حمل او شد.

**دلیل چهارم:** تکلم کردن او در هنگام ولادت، و شهادت دادن او به یگانگی خدا، و این که پدرش آقای همه انبیا، و شوهرش آقای همه اوصیا، و فرزندانش آقایان همه اسباط و دخترزادگان انبیایند.

**دلیل پنجم:** عالم بودن آن بی بی معظمه به یگانگی خدا در هنگام ولادت، و دانستن و اقرار کردن به این که خدا را پیغمبرانی است و پدر او سید همه آنها است. **دلیل ششم:** آن که در حین ولادت می دانست که شوهرش چه کسی خواهد بود و او سید همه اوصیای انبیا خواهد بود.

**دلیل هفتم:** می دانست که پس از به حدّ رشد رسیدن و شوهر کردن، فرزندانی از او به وجود خواهد آمد که آقای سبط‌های انبیا باشند.

**دلیل هشتم:** سخن گفتن او با زنانی که از جانب خدا در وقت ولادت او برای وضع حمل مادرش و یاری او حاضر شده بودند.

**دلیل نهم:** سلام کردن او به آن زن‌ها جدا جدا و گفتن او نام‌های هر یک را به

ترتیب که این نیز دلیل علم آن حضرت است .

**دلیل دهم:** صحیفه یا مصحفی است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل امین به امر رب العالمین با ملائکه بسیار برای او آورد که در آن است جمیع علوم اولین و آخرین، و آن تالی تلو قرآن و سه برابر قرآن است، و هیچ چیزی از گذشته و آینده، و علوم بلایا و منایا و آجال در آن فروگذار نشده، و ائمه علیهم السلام به آن مصحف افتخار می کردند. به فصل هفتم رجوع شود.

**مؤلف حقیر گوید:** در مورد مصحف صدیقه طاهره - سلام الله علیها - احادیث مختلفی روایت شده که مشعر<sup>۱</sup> است بر چند قول که حاکی از پنج مصحف است:

**قول اول:** حدیث دلائل الامامه طبری از حضرت باقر علیه السلام که در صفحات قبل ذکر شد که آن مصحفی بوده که در شب جمعه‌ای، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر او نزول کرده و در کنارش گذاردند و پس از تبلیغ سلام خدا بر آن بی بی معظمه و جواب شنیدن، به آسمان عروج نمودند. و آن در دو جلد از زبرجد سرخ بوده و ورق‌های آن از در سفید بوده.

**قول دوم:** فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرموده: آن مصحف را خدا املا کرده و به او وحی فرستاده.

**قول سوم:** نیز خبر صادق علیه السلام است که فرموده: آن مصحف کلام خدا بوده که بر پیغمبر وحی فرستاده و آن حضرت املا فرموده و علی علیه السلام به خط خود نوشته.

**قول چهارم:** نیز فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرموده: بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله چون حزن و اندوه فاطمه در مفارقت پدرش زیاد بود، روزها جبرئیل برای تعزیت و تسلیت آن حضرت به زمین می آمده و از مکان و مقام پدر بزرگوارش

به او خبر می داد و از آن چه پس از او بر ذریهٔ او وارد می شد او را باخبر می کرد و او به علی علیه السلام می گفت و آن حضرت به خط خود می نوشت .

**قول پنجم:** آن که ذات اقدس احدیت به او القا می فرمود و او برای علی علیه السلام املا می کرد و آن حضرت می نوشت ، چنان چه از امام صادق علیه السلام روایت شده .

دانسته باد که برای متتبع جای هیچ گونه شک و تردیدی در جمع بین اخبار مأثور و اقوال منقول در این باب نیست . و الله الهادی الی طریق الصواب .

**دلیل یازدهم:** در ضمن خبر طویلی که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از کتاب قاضی ابو محمد کرخی نقل نموده است حضرت صادق علیه السلام فرمود :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى عَشْرَةَ أَشْيَاءَ لِعَشْرَةٍ مِنَ النِّسَاءِ : التَّوْبَةَ لِحَوَا زَوْجَةِ آدَمَ ، وَ الْجَمَالَ لِسَارَةَ زَوْجَةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَ الْحِفَافَ لِرَحِيمَةَ<sup>۱</sup> زَوْجَةِ أَيُّوبَ ، وَ الْحَرَمَةَ لَأَسِيَةَ زَوْجَةِ فِرْعَوْنَ ، وَ الْحِكْمَةَ لِزَيْخَا زَوْجَةِ يُوسُفَ ، وَ الْعَقْلَ لِبَلْقِيسَ زَوْجَةَ سُلَيْمَانَ ، وَ الصَّبْرَ لِبِرْحَانَةَ أُمَّ مُوسَى ، وَ الصَّفْوَةَ لِمَرْيَمَ أُمَّ عِيسَى ، وَ الرِّضَا لِحَدِيدَةَ زَوْجَةِ الْمُصْطَفَى ، وَ الْعِلْمَ لِفَاطِمَةَ زَوْجَةِ الْمُرْتَضَى<sup>۲</sup> .

خدای تعالی ده چیز را به ده زن عطا فرموده : توبه را به حوا زن آدم ، و جمال را به ساره زن ابراهیم ، و حفاظ و خود نگاهداری را به رحیمه - یا رحمه - زن ایوب ، و حرمت را به آسیه زن فرعون ، و حکمت را به زلیخا زن یوسف ، و عقل را به بلقیس زن سلیمان ، و صبر را به برحانه مادر موسی ، و صفوت را به مریم مادر عیسی ، و رضا و خشنودی را به حدیجه زن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ، و علم را به فاطمه زن علی مرتضی علیه السلام .

**بدیهه گویی مؤلف قاصر:**

۱ . «لرحمة» - خ ل . (مؤلف)

۲ . مناقب : ج ۳ ، ص ۱۰۳ ؛ بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۳۴ .

ای فاطمه مظهر صفات حق

نام تو شده ز نام حق مشتق

آئینه طلعت خدائی تو

گنجینه علم مصطفائی تو

بردی سَبَق از زنان به یکتائی

بی شبه و نظیر و مثل و هم تائی

تو سیّده زنان امکانی

یکتا دُر بحر فیض رحمانی

خورشید جلال ذوالجلالی تو

مرآت جمال لایزالی تو

مصباح رسالت و ولایت را

مشکاة توتئی و زهره زهرا

داده است خدا تو را جلال و شان

احدی الِکُبْرَت ستوده در قرآن

تو واسطه و جوب و امکانی

در جسم جهانیان همه جانی

خود بضعه ختم انبیائی تو

انگیزه خلق مرتضائی تو

گر می نمود خلقت حیدر

تا روز جزا نَبُد تو را همسر

کو چون تو زنی در عالم امکان

در بحر وجود گوهری این سان

از فیض دم تو زنده ماند عیسی  
 مات رخ پوست آدم و حوّا  
 محبوبه ذات کردگاری تو  
 در روز جزا زمامداری تو  
 در کف گیری لوای شاهی را  
 فرمان و حکومت الهی را  
 جبریل امین شود ثناخوانت  
 رضوان به جنان مطیع فرمات  
 ای عصمت حق ولیّ داور  
 ای سرّ خدا شفیعۀ محشر  
 من مجرم و عاصی و گنه‌کارم  
 امید شفاعت تو را دارم  
 از کرده خویش شرمسارم من  
 بس منفعلم ز کرده‌های خود  
 در هر دو جهان گران بود بارم  
 گر دست مرا نگیری از احسان  
 ای دوستی تو حرز جان من  
 وی حبّ تو را راحت روان من  
 افزون ز شمرگناه دارم من  
 خجلت زده‌ام من از خطای خود  
 از روسیاهی خود در آزارم  
 کس درد مرا نمی‌کند درمان  
 وی حبّ تو را راحت روان من

در دوستی تو و عزیزانت

ثابت قدمم به جان جانانت

دانی که به صدق ادّعا دارم

آن را به درت شفیع می‌آرم

زین راه بسی امیدوارم من

هر چند ز حد فزون خطا دارم من

یک عمر نموده‌ام ثناخوانی

شاید برهانیم ز حیرانی





## فصل چهاردهم

### پاره‌ای از مناقب فاطمه علیها السلام

مناقب فاطمه زهرا - سلام الله علیها - بیش از آن است که در این مختصر توان شرح داد. بنا بر آن چه در کتب خاصه و عامه ذکر شده، نگارنده به بیان چند منقبت در این جا اکتفا می‌کنم؛ علاقه‌مندان به دانستن زیاده از آن چه ذکر می‌شود به کتب مبسوط از عربی و فارسی مراجعه فرمایند.

### منقبت اول

در کتاب دلائل الامامه طبری به سند متصل از حضرت باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین، از پدر بزرگوارش حسین بن علی، از محمد بن عمار بن یاسر روایت کرده که گفت: شنیدم از پدرم که گفت:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلی يوم زوجة فاطمة: يا علی، ارفع رأسك إلى

السماء فانظر ما ترى؟

فقال: أرى جوارى مزینات معهن هدايا.

قال: فهي خدمك و خدم فاطمة في الجنة. انطلق إلى منزلک و لاتحدث شیئاً

حتى آتیک.

فما كان إلا أن مضى<sup>۱</sup> رسول الله إلى منزله و أمرني أن أهدي لهما طيباً. قال

۱. در نسخه مؤلف چنین بود: «فما كان إلا كلاً و لا حتى مضى»، که طبق نوادر المعجزات طبری، ص ۹۷

عثار : فلما كان من الغد جئت إلى منزل فاطمة وكان معي الطيب .

فقلت : يا أبا اليقظان ، ما هذا الطيب ؟

قلت : طيب أمرني به أبوك أن أهديه لك .

فقلت : والله لقد أتاني من السماء طيب مع جوار من الحور العين، وإنّ فيهنّ جارية حسناء كأنها القمر ليلة البدر .

فقلت : من بعث بهذا الطيب ؟

فقلت : بعثه رضوان خازن الجنان وأمر هؤلاء الحواري أن ينحدرن معي ، و مع كلّ واحدة منهنّ ثمرة من ثمار الجنان في اليد اليمنى ، و في اليد اليسرى طاقة من رياحين الجنة ، ونظرت إلى الجواري و إلى حسنهنّ فقلت : لمن أنتنّ ؟

فقلن : لك ولأهل بيتك ولشيعتك من المؤمنين .

فقلت : أفيكنّ من أزواج ابن عمّي أحد ؟

قلن : أنت زوجته في الدنيا والآخرة ، ونحن خدمك وخدم ذريّتك .

قال : و حملت بالحسن فلما رزقته ، حملت بعد أربعين يوماً بالحسين ، ثمّ رزقت زينب و أمّ كلثوم ، و حملت بمحسن . فلما قبض رسول الله ﷺ و جرى ما جرى في يوم دخول القوم عليها دارها ، و أخرج ابن عمّها أمير المؤمنين ، و ما لحقها من الرجل ، أسقطت به ولداً تاماً . و كان ذلك أصل مرضها و وفاتها - صلوات الله عليها<sup>۱</sup> .

روزی از رسول خدا ﷺ شنیدم که در روزی که فاطمه را با علی علیه السلام تزویج کرد به او می فرمود : یا علی ، سر خود را به سوی آسمان بالا کن و ببین چه می بینی ؟

گفت: دخترهایی زینت کرده را می‌بینیم که هدیه‌هایی با آنها است.

پس رسول خدا فرمود: اینها خدمت‌گزاران تو و خدمت‌گزاران زن تو در بهشت هستند. به خانه خودت برو و چیزی را حدیث نکن تا من به نزد تو بیایم. آن‌گاه امیرمؤمنان به منزل خود رفت و به هیچ وجه سخنی نفرمود تا این‌که رسول خدا به منزل او رفت و به من فرمود که: بوی خوشی برای آن دو به هدیه ببرم.

عمار گفت: فردای آن روز به منزل فاطمه رفتم و بوی خوشی با من بود.

فاطمه فرمود: ای ابایقظان، (کنیه عمار است) این بوی خوش چیست که آورده‌ای؟

عمار گفت: پدرت مرا امر کرد که برای تو هدیه بیاورم.

فاطمه فرمود: به خدا قسم دخترانی از حورالعین برای من از آسمان بوی خوش آورده‌اند که در میان ایشان دختری بود بسیار خوش‌رو مانند ماه شب چهارده.

گفتم: این بوی خوش را کی فرستاده؟

گفت: رضوان خازن بهشت این حوریان را فرمان داد که با من بیایند در حالی که در دست راست هر یک از آنها میوه‌ای از میوه‌های بهشت بود و در دست چپ هر یک از آنها شاخه‌ای از ریحان‌های بهشتی بود، چون آن حوریان را با آن حسن و جمال دیدم، گفتم: شما برای کی هستید؟

گفتند: ما برای تو و اهل بیت تو و شیعیان مؤمن تو هستیم.

گفتم: آیا در میان شما از زن‌های پسر عمم کسی هست؟

گفتند: در دنیا و آخرت تو زن او هستی، و ما خدمت‌گزاران تو و خدمت‌گزاران ذریه تو می‌باشیم.

عمار گفت: فاطمه به حسن حامل شد. چون خدا او را روزی او کرد، پس از چهل روز به حسین حامل شد، پس از آن زینب و ام کلثوم را به او داد و پس از آن به محسن حامل شد، و چون پیغمبر از دنیا رفت و شد آن‌چه شد در روزی که قوم به خانه او هجوم آوردند و پسر عمش را از خانه بیرون بردند و آن مرد با فاطمه کرد آن‌چه را کرد، او را سقط کرد در حالی که خلقت تمام شده بود، و همین حادثه سبب بیماری و وفات او شد - صلوات

خدا بر او باد .

## منقبت دوم

حدیث ولیمه ازدواج آن حضرت است با امیرمؤمنان علیه السلام که در کتاب دلائل الامامه به سند متصل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود :

لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : مَنْ حَضَرَ نِكَاحَ عَلِيٍّ ، فَلِيحْضُرْ طَعَامَهُ .

فضحك المنافقون و قالوا : إِنَّ الَّذِينَ حَضَرُوا الْعَقْدَ حَشَرْنَا مِنَ النَّاسِ ، وَ إِنَّ مُحَمَّدًا سَيُضَعُ طَعَامًا لَا يَكْفِي عَشْرَةَ أَنْاسٍ ، فَيَفْتَضِحُ مُحَمَّدُ الْيَوْمَ .

و بلغ ذلك النبيّ ، فدعا عمّيه حمزة و العباس و أقامهما على باب داره و قال لهما : أدخلوا الناس عشرة عشرة ، و دعا بعليّ و عقیل ، فأزّرها ببردين يمانيتين و قال لهما : انقلا على أهل التوحيد الماء ، و اعلم يا أخي إنّ خدمتك للمسلمين أفضل من كرامتكم لهم . فجعل الناس يردون عشرة عشرة ، فياً كلون و يصدرون حتّى أكل الناس من طعامه ثلاثة أيام ، و النبيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يجمع بين الصلاتين في الظهر و العصر ، و في المغرب و العشاء الآخرة .

ثمّ دعا النبيّ بعمّه العباس ، فقال له : يا عمّ ، ما لي أرى الناس يصدرون و لا يعودون .

قال : يابن أخي ، لم يبق في المدينة مؤمن إلّا و قد أكل من طعامك ، حتّى أنّ جماعة دخلوا في عداد المؤمنين ، فأحببنا أن لانمنعهم ليروا ما أعطاك الله تعالى من المنزلة العظيمة ، و الدرجة الرفيعة .

فقال النبيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ له : أتعرف عدد القوم ؟

فقال : لأعلم ، و لكن إذا أحببت أن تعرف عددهم ، فعليك بعمّك حمزة .

فدعا حمزة، فجاء - و هو یجرّ سیفه علی الصفا و کان لایفارقه شفقة علی دین الله - و لما دخل رأى النبیّ ضاحكاً. فقال له: یا عمّ، ما لی أرى الناس یصدرون و لایعودون؟

قال: لكرامتك علی ربّك لقد أطعم الناس من طعامك، حتّى ما تخلف عنه موحد و لا ملحد.

فقال: كم طعم منهم؟ هل تعرف عددهم؟

قال: و الله ما شدّ علی رجل واحد لقد أكل من طعامك فی آیامك الثلاثة بعدتها ثلاثة آلاف من المسلمین، و ثلاث مائة رجل من المنافقین.

فضحك النبیّ حتّى بدت نواجذه، ثمّ دعا بصحاف و جعل یغرف فیها و یبعث به مع عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عقبه إلى بیوت الأرامل و الضعفاء و المساکین من المسلمین و المسلمات، و المعاهدین و المعاهدات، و حتّى لم یبق یومئذٍ بالمدينة دار و لا منزل إلاّ دخل علیه من طعامه صلی الله علیه و آله.

ثمّ قال: هل فیكم رجل یعرف المنافقین؟ فأمسك الناس.

فقال: أین حذیفة بن الیمان؟

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را با علی علیه السلام تزویج کرد، فرمود: هر که بر نکاح علی حاضر بوده باید به طعام او حاضر شود. منافقین خندیدند و گفتند: کسانی که در مجلس عقد حاضر بودند گروه بسیاری از مردمان بوده‌اند و محمّد طعامی می‌سازد که برای ده نفر کافی نیست و محمّد امروز رسوا می‌شود.

این سخن به گوش پیغمبر رسید، پس دو عموی خود عبّاس و حمزه را طلبید و آنها را بر درِ خانه خود برپاداشت و به آنها فرمود: ده نفر، ده نفر، مردمان را داخل کنند. و علی علیه السلام را با عقیل به نزد خود خواند و دو بُرد یمانی را بر ایشان پوشانید و فرمود تا برای اهل توحید، یعنی مسلمانان آب ببرند. و به علی علیه السلام فرمود: ای برادر، خدمت کردن تو به مسلمانان از اکرام کردن به ایشان برتری است. پس مردمان ده نفر، ده نفر وارد

می شدند و طعام می خوردند و بیرون می رفتند، و تا سه روز مردمان را اطعام کردند. رسول خدا ﷺ در این سه روز میان نماز ظهر و عصر، و میان نماز مغرب و عشا جمع می فرمود.

پس عموی خود عباس را پیش خواند و فرمود: چنین می بینم که مردمان بیرون می روند و بر نمی گردند. عباس گفت: پسر برادرم! در مدینه هیچ مؤمنی باقی نمانده که طعام نخورده باشد، تا این اندازه که جمعی هم که مؤمن نبودند با ایشان داخل شدند که ما دوست نداشتیم آنها را منع کنیم، تا ببینند منزلت بزرگ و درجه بلندی را که خدای تعالی به تو عطا فرموده.

پیغمبر ﷺ فرمود که: آیا تعداد کسانی را که طعام خوردند می دانی؟ عباس گفت: نمی دانم، ولیکن اگر می خواهی شماره آنها را بدانی، از عمویت حمزه سؤال کن.

پس آن حضرت حمزه را خواست، حمزه آمد در حالی که شمشیر خود را بر زمین می کشید و برای یاری دین خدا هیچ گاه آن را از خود جدا نمی کرد. چون آمد پیغمبر را خندان دید، آن حضرت به او فرمود: ای عمو! چرا می بینم که مردمان بیرون می روند و بر نمی گردند؟ گفت: به جهت گرامی بودن توست در نزد پروردگار که همه آنها از طعام تو خوردند تا اندازه ای که هیچ موحد و ملحدی نماند که طعام نخورده باشد.

حضرت فرمود: عدد آنهايي را که طعام خوردند می دانی؟ حمزه گفت: این طعامی که این سه روز داده شد برای احدی کم نیامد، و در این سه روز سه هزار مسلمان و سی صد نفر منافق از آن طعام خوردند. پیغمبر چنان خنده ای کرد که دندان های نواجذ<sup>۱</sup> او ظاهر شد. سپس قح های بزرگی را طلبید و آنها را پُر از طعام می کرد و عبدالله پسر زبیر و عبدالله پسر عقبه، آنها را در خانه های بیوه زنان و اشخاص ناتوان و گدایان مردهای مسلمانان و زن های ایشان، و مردهایی که با مسلمانان پیمان بسته بودند و مسلمان نبودند، و زن های آنها می بردند، تا اندازه ای که در مدینه خانه و منزلی باقی نماند که از طعام آن حضرت در آن داخل نشده باشد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی در میان شما هست که اشخاص منافق را بشناسد؟  
مردمان جواب نگفتند.

پس فرمود: حذیفه پسر یمان کجاست؟

[ادامه حدیث:]

قال حذيفة: و كنت في ضعف من علة بي و بيدي هراوة أتوكأ عليها، فلما سمعت النبي يسأل عني، لم أملك نفسي أن قلت: لبيك يا رسول الله.

فقال لي: هل تعرف المنافقين؟

فقلت: ما المسئول بأعلم من السائل.

فقال لي: أذن مني، فدنوت.

فقال لي: استقبل القبلة بوجهك، ففعلت. فوضع النبي يمينه بين منكبَي فوجدت برد أنامله في صدري و عرفت المنافقين بأسمائهم و أسماء آبائهم و أمهاتهم، و ذهبت العلة من جسدي و رميت هراوتي من يدي.

فقال: انطلق و أنتي بالمنافقين رجلاً رجلاً.

قال: فلم أزل أدعوهم و أخرجهم من بيوتهم، و أجمعهم حول منزل النبي، حتى جمعت مائة و اثنين و سبعين رجلاً ليس فيهم من يؤمن بالله و يقرب بنبوته رسوله.

قال: فدعا النبي علياً عليه السلام و قال: احمل هذه الصحيفة إلى القوم.

قال علي: فأبيت لأحملها فلم أطق، فاستعنت بأخي عقيل فلم تقدر، فتكامل معي أربعون رجلاً فلم تقدر عليها، و النبي قائم على باب الحجرة ينظر إلينا و يتبسم، فلما رأنا و لا طاقة بنا عليها قال: تباعدوا عنها، فتباعدنا، فطرح ذيل بردته على عاتقه و وضع كفه تحت الصحيفة و حملها و جعل يجري بها كما ينحدر سحاب في صَبَب، و وضع الصحيفة بين أيدي المنافقين و كشف الغطاء عنها، و الصحيفة على حالها لم ينقص منها، و لا وزن خردلة ببركته.



فلَمَّا نظر المنافقون إلى ذلك، قال بعضهم لبعض، و الأَصَاغِرُ للأَكَابِرِ: لا جزيتم عتاً خيراً! أنتم صددتمونا عن الهدى بعد إذ جاءنا و تصدّونا عن دين محمّد، و لا بيان أوثق ممّا رأينا، و لا شرع أوضح ممّا سمعنا. و أنكر الأَكَابِرُ على الأَصَاغِرِ، فقالوا: لا تعجبوا من هذا، فإنّ هذا قليل من سحر محمّد.

فلَمَّا سمع النبيّ مقالتهُم، حزن حزناً شديداً و قال: كلوا لأشبع الله بطونكم. فكان الرجل منهم يلتقم اللقمة من الصحيفة و يهوي بها إلى فيه فيلوكها لو كماً شديداً يميناً و شمالاً، حتّى إذا همّ أن يبّلغها خرجت اللقمة من فيه كأنّها حجر، فلَمَّا طال ذلك عليهم، فزعوا إلى رسول الله فقالوا: يا محمّد. فقال النبيّ: يا محمّد. فقالوا: يا أبا القاسم. فقال النبيّ: يا أبا القاسم. فقالوا: يا رسول الله. فقال: لبيكم.

و كان ﷺ إذا نودي باسمه يا أحمد، يا محمّد، أجاّب بهما، و إذا نودي بكنيته، أجاّب بها، و إذا نودي بالرسالة و النبوة، أجاّب بالتلبية.

ثمّ قال: ما تريدون؟

قالوا: يا محمّد! التوبة، فما نعود إلى نفاقنا أبداً.

فقام النبيّ على قدميه و رفع يديه إلى السماء و قال: اللّهُمَّ إن كانوا صادقين فتنّب عليهم، و إلّا فأرني فيهم آية لا تكون مسخاً. (لأنّه رحيم بأمتّه.) قال: فما أشبه ذلك اليوم إلّا بيوم القيامة كما قال الله تعالى: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾<sup>۱</sup>.

خذيغه گفت: من به علّت مرضی که داشتم، ناتوان بودم و در دست من عصایی بود که به آن تکیه می‌کردم، چون شنیدم که پیغمبر از من می‌پرسید، بی‌اختیار گفتم: لَبَّيْكَ اَيُّ

رسول خدا. پس به من فرمود: آیا منافقین را می‌شناسی؟ گفتم: کسی که از او سؤال شده از سؤال کننده داناتر نیست. فرمود: نزدیک من بیا، نزدیک رفتم. فرمود: روی خود را به طرف قبله کن، رو به قبله کردم. پیغمبر دست راست خود را در میان دو شانه من گذارد، سردی سر انگشت‌های او را در سینه خود یافتم و منافقین را شناختم به نام‌هایشان و نام‌های پدران و مادران آنها، و درد از جسمم بیرون رفت و عصا را از دست انداختم.

فرمود: برو مردهای منافقین را یک به یک نزد من بیاور.

حذیفه گفت: رفتم آنها را از خانه‌هاشان بیرون آوردم و همه ایشان را دور خانه پیغمبر جمع کردم. شماره آنها یک‌صد و هفتاد و دو نفر بود که هیچ یک از آنها ایمان به خدا و اقرار به رسالت رسول او نداشتند.

پس پیغمبر، علی علیه السلام را پیش خود خواند و فرمود: این قلع یا سینی طعام را بردار و نزد این جماعت ببر. علی علیه السلام فرمود: چون آمدم که آن را بردارم، از سنگینی آن طاقت نیاوردم، برادرم عقیل را به کمک خود طلبیدم باز نتوانستیم برداریم تا چهل نفر با من کمک کردند، باز نتوانستیم آن را بلند کنیم. و پیغمبر درب حجره ایستاده بود و به ما نگاه می‌کرد، چون دید ما طاقت برداشتن آن را نداریم تبسم فرمود و گفت: از آن دور شوید. ما دور شدیم. پس آن حضرت دامن ردای خود را بر شانه‌اش انداخت و دست خود را در زیر قلع یا سینی گذارد و آن را برداشت و هم‌چنان که ابر باران می‌ریزد، در مقابل هریک از آنها می‌ریخت، و قلع یا سینی را در مقابل منافقین گذارد و روپوش را از روی آن برداشت و ظرف به حال خود باقی بود و به برکت آن حضرت چیزی از طعام آن کم نشده بود و لو به اندازه خردلی.

چون منافقین این حالت را دیدند، بعضی از آنها به بعضی دیگر، و کوچک‌ترها به بزرگ‌ترها می‌گفتند: از ما جزای خیر نبینید که راه هدایت ما را بستید پس از آن‌که هدایت به ما رو آورد، و ما را از دین محمد بازداشتید. هیچ بیانی استوارتر از آن‌چه که ما دیدم نیست و هیچ شرعی روشن‌تر از آن‌چه شنیده‌ایم نیست. و بزرگان ایشان نظر کوچک‌ترهای خود انکار را می‌کردند و به آنها می‌گفتند: از آن‌چه دیدید تعجب نکنید،

این چیز کمی از جادوهای محمد است.

چون پیغمبر گفت وگویی آنها را شنید، اندوه و حزن شدیدی بر آن حضرت روی داد و فرمود: بخورید، خدا شکم‌های شما را سیر نکند. پس هر مردی از آنها، لقمه‌ای که از آن ظرف بر می‌داشت و در دهان خود می‌گذارد، هرچه می‌جوید، جویده نمی‌شد، هر چند به طرف راست و چپ دهان می‌گردانید، چون می‌خواست لقمه را جویده نشده فرو برد، از دهانش بیرون می‌افتاد مانند این‌که سنگ بود.

چون این حالت برایشان طول کشید، در نزد رسول خدا به فرع<sup>۱</sup> درآمدند و گفتند: ای محمد. آن حضرت در جواب ایشان فرمود: ای محمد. گفتند: ای ابالقاسم. در جواب ایشان فرمود: ای ابالقاسم. گفتند: ای رسول خدا. در جواب ایشان فرمود: لَبَّيْكَ. عادت آن حضرت این بود که هرگاه آن حضرت را به نام «احمد» یا «محمد» ندا می‌کردند به همان نام‌ها جواب می‌داد و هرگاه به کنیه او را ندا می‌کردند به همان کنیه جواب می‌فرمود و هرگاه به نام «نبی» یا «رسول خدا» ندا می‌کردند، در جواب لَبَّيْكَ می‌فرمود. پس به آنها فرمود: چه می‌خواهید؟ گفتند: یا محمد! ما توبه کردیم، دیگر هرگز به نفاق که داشتیم بر نمی‌گردیم.

آن‌گاه حضرت بر روی دو پا ایستاد و دو دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا! اگر اینها راست می‌گویند، توبه آنها را بپذیر، و اگر نه، به من آیت و نشانه‌ای بنما که مسخ<sup>۲</sup> در آن نباشد. (و این کلام برای آن است که آن حضرت در حق امت مهربان بود، نمی‌خواست مسخ شوند.)

حذیفه گفت: چقدر آن روز به روز قیامت شباهت داشت، چنان‌چه خدای تعالی فرموده: آن روز روزی است که روهای سفید می‌شود، و روهای سیاه می‌شود.

ادامه حدیث:

۱. فرع: ناله، فریاد.

۲. مسخ: برگرداندن صورتی به صورت زشت‌تر، دگرگون ساختن.

فَأَمَّا مَنْ آمَنَ بِالنَّبِيِّ، فَصَارَ وَجْهَهُ كَالشَّمْسِ فِي إِشْرَاقِهَا وَكَالقَمَرِ فِي نوره، وَ  
أَمَّا مَنْ كَفَرَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَانْقَلَبَ فِي النِّفَاقِ وَالشَّقَاقِ، فَصَارَ وَجْهَهُ كَاللَّيْلِ فِي  
ظلامه .

وَ آمَنَ بِالنَّبِيِّ مائة رجل وَ بَقِيَ بِالنِّفَاقِ وَ الشَّقَاقِ اثْنان وَ سَبْعونَ رَجُلًا، فَاسْتَبَشَرَ  
النَّبِيُّ بِإِيمَانِ مَنْ آمَنَ وَ قَالَ: لَقَدْ هَدَى اللَّهُ بِبِرْكَاتِهِ عَلَيَّ وَ فَاطِمَةَ. وَ خَرَجَ  
المُؤْمِنونَ مُتَعَجِّبينَ مِنْ بَرَكَاتِ الصَّحِيفَةِ وَ مِنْ أَكَلِ مِنْهَا مِنَ النَّاسِ .  
فَأَنشَدَ ابنُ رِواحَةَ شِعْرًا مِنْهُ:

نَبِيِّكُمْ خَيْرَ النَّبِيِّينَ كَلَّمَهُمْ

كَمِثْلِ سَلِيمَانَ يَكَلِّمُهُ النَّمْلَ

فَقَالَ عليه السلام: أَسْمَعْتُ خَيْرًا مِنْ رِواحَةَ، إِنَّ سَلِيمَانَ نَبِيٌّ وَ أَنَا خَيْرُ مَنْهُ، وَ لَا فَخْرَ،  
كَلَّمْتُهُ النَّمْلَةَ وَ سَبَّحْتَ فِي يَدِي صِغارَ الحَصَى، وَ أَنَا خَيْرُ النَّبِيِّينَ، وَ لَا فَخْرَ،  
فَكَلَّمَهُمْ إِخوانِي .

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ: يَا مُحَمَّدَ، وَ عَلِمْتَ أَنَّ الحَصَى سَبَّحَ فِي كَفِّكَ.

قال: اي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا .

فَسَمِعَهُ رَجُلٌ مِنَ اليَهُودِ [فَقَالَ:] وَ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيَّ الطُّورَ ما  
سَبَّحَ فِي كَفِّكَ الحَصَى .

فَقَالَ النَّبِيُّ: بلى، وَ الَّذِي كَلَّمَنِي بِالرَّفِيعِ الأَعْلَى مِنْ وَرَاءِ سَبْعِينَ حِجابًا، غَلِظَ  
كُلَّ حِجابِ مائة عامٍ. ثُمَّ قَبِضَ فِي كَفِّهِ شَيْئًا مِنَ الحَصَى وَ وَضَعَهُ فِي رِاحَتِهِ،  
فَسَمِعْنَا لَهُ دَوِيًّا كَدَوِيِّ الأَذانِ إِذا سَدَّتْ بِالأَصابعِ .

فَلَمَّا سَمِعَ اليَهُودِي ذلكَ، قال: يا مُحَمَّدَ، لا أَثَرَ بَعْدَ عَيْنِ، أَشْهَدُ أَنَّ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ  
وَ حُدَّهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنْتَ يا مُحَمَّدَ رِسالُهُ .

و آمن من المنافقين أربعون رجلاً و بقي اثنان و ثلاثون<sup>۱</sup>.

و اما کسی که به پیغمبر ایمان بیاورد، روی او چون آفتاب در وقت تابیدن و ماه در نورانی بودن می‌گردد، و اما کسی از منافقین که کافر شد و به کفر و نفاق برگشت، روی او چون شب تاریک می‌شود.

و یکصد نفر از منافقین به پیغمبر ایمان آوردند، و هفتاد و دو نفر از آنها به نفاق و کفر باقی ماندند. پس پیغمبر به سبب ایمان آوردن کسانی که ایمان آوردند خوش حال شد و فرمود: هرآینه خدا به برکت علی و فاطمه هدایت کرد. و مؤمنین بیرون رفتند در حالی که از برکت آن ظرف طعام و کسانی از مردمان که از آن خوردند تعجب کرده بودند.

پس این روایه شعری را سرود که معنای آن این است: پیغمبر شما بهترین همه پیغمبران است. مانند سلیمان است که مورچه با او سخن می‌گفت.

پس پیغمبر ﷺ فرمود: آیا بهتر از این را می‌شنوی ای پسر رواحه؟ سلیمان، نبی بود و من از او بهترم و فخری نیست، مورچه با او سخن گفت و سنگ‌ریزه‌ها در دست من تسبیح می‌کنند، و من بهتر از همه پیغمبرانم و فخری نیست و آنها برادرهای منند، همه ایشان.

پس مردی از منافقین گفت: ای محمد، تو می‌دانی که سنگ‌ریزه در دست تو تسبیح می‌کند؟ فرمود: بلی، قسم به آن خدایی که مرا به راستی به پیغمبری برانگیخت. این سخن را مردی از یهود شنید و گفت: سوگند به آن خدایی که در کوه طور با موسی بن عمران سخن گفت، سنگ‌ریزه در دست تو تسبیح نمی‌کند.

پیغمبر فرمود: بلی، سوگند به آن کسی که در رفیع اعلا (یعنی در عالم معراج) از پشت هفتاد حجاب با من سخن گفت، که کُفَّتی هر حجابی به قدر صد سال راه است. پس سنگ‌ریزه‌هایی را در کف دست خود گذارد؛ صدایی از آن شنیده شد مانند صدایی که در گوش‌ها ظاهر شود هنگامی که دو انگشت را برای جلوگیری از شنیدن صدا در گوش

۱. دلائل الامامة: ص ۹۵؛ مدینة المعاجز: ج ۲، ص ۳۴۰؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۴، ص ۱۹۹، ح ۵، به نقل از مدینة المعاجز؛ عوالم‌العلوم: ج ۱۱، ص ۳۴۴ به نقل از دلائل الامامة.

کنند. چون مرد یهودی آن صدا را از سنگ‌ریزه‌ها شنید گفت: ای محمد! بعد از دیدن چشم هیچ اثری از انکار نمی‌ماند. گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست که هیچ شریک و انبازی برای او نیست، و تو ای محمد رسول او هستی. پس چهل نفر دیگر از منافقین ایمان آوردند و سی و دو نفر از آنها به نفاق خود باقی ماندند.

### منقبت سوم

در بحار الانوار از کتاب خرائج و مناقب روایت کرده:

إِنَّ عَلِيًّا اسْتَقْرَضَ مِنْ يَهُودِيٍّ شَعِيرًا، فَاسْتَرْهَنَهُ شَيْئًا، فَدَفَعَ إِلَيْهِ مَلَاءَةَ فَاطِمَةَ رَهْنًا وَكَانَ مِنَ الصَّوْفِ. فَأَدْخَلَهَا الْيَهُودِيَّ إِلَى دَارٍ وَوَضَعَهَا فِي بَيْتٍ. فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةَ دَخَلَتْ زَوْجَتَهُ الْبَيْتَ الَّتِي فِيهَا الْمَلَاءَةُ بِشُغْلٍ فَرَأَتْ نُورًا سَاطِعًا فِي الْبَيْتِ أَضَاءَ بِهِ كَلَّهُ، فَانصَرَفَتْ إِلَى زَوْجِهَا فَأَخْبَرْتَهُ بِأَنَّهَا رَأَتْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ ضَوْءًا عَظِيمًا، فَتَعَجَّبَ الْيَهُودِيُّ زَوْجِهَا، وَقَدْ نَسِيَ أَنَّ فِي بَيْتِهِ مَلَاءَةَ فَاطِمَةَ، فَهَنُضَ مَسْرِعًا وَدَخَلَ الْبَيْتَ فَإِذَا ضِيَاءُ الْمَلَاءَةِ يَنْشُرُ شِعَاعَهَا كَأَنَّهُ يَسْتَعْلَمُ مِنْ بَدْرِ مَنِيرٍ يَلْمَعُ مِنْ قَرِيبٍ، فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ فَأَنْعَمَ النَّظْرَ فِي مَوْضِعِ الْمَلَاءَةِ، فَعَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ النَّورَ مِنْ مَلَاءَةِ فَاطِمَةَ. فَخَرَجَ الْيَهُودِيُّ يَسْعُدُو إِلَى أَقْرَبَائِهِ، وَزَوْجَتَهُ تَعْدُو إِلَى أَقْرَبَائِهَا، فَاجْتَمَعَ ثَمَانُونَ مِنَ الْيَهُودِ فَرَأُوا ذَلِكَ فَأَسْلَمُوا كُلَّهُمْ.<sup>۱</sup>

علی علیه السلام از شخصی یهودی قدری جو به عنوان قرض خواست و او از آن حضرت [چیزی] به عنوان گرو خواست. آن جناب چادر فاطمه را که از پشم بود به او رهن داد و یهودی آن را به خانه خود برد و در اتاقی گذارد. چون شب شد، زن او برای کاری داخل آن اتاق که چادر فاطمه در آن بود شد، پس نور برافروخته‌ای را دید که همه اتاق را روشن

۱. خرائج و الجرائح: ج ۲۳، ص ۵۳۷؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۳۰. این روایت را در مناقب نیافتم.

کرده، پس به نزد شوهر خود رفت و به او خبر داد که چنین نور بزرگی را آنجا دیده. شوهر یهودی او تعجب کرد، و فراموش کرده بود که چادر فاطمه را آنجا گذارده. شتابان از جا برخاست و به آن اتاق داخل شد. دید روشنی و شعاع چادر را که از نزدیک مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و خانه را پر کرده. به آنجایی که چادر را گذارده بود خوب نظر کرد. پس فهمید که این نور از چادر فاطمه درخشان است. از خانه بیرون رفت و خویشان و نزدیکان خود را خبر کرد و زن او هم رفت و خویشان و نزدیکان خود را خبر کرد. هشتاد نفر یهودی در آن خانه جمع شدند و از دیدن آن نور همهٔ ایشان مسلمان شدند.

### منقبت چهارم

در کتاب صحیفة الابوار تألیف خلد مقام حجّة الاسلام ممقانی تبریزی رحمته الله از کتاب روضة الشهداء ملاً حسین کاشفی از کتاب ستین جامع للطائف البساتین نقل کرده که گفته:

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَيَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي تَزْوِيجِ فَاطِمَةَ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّكَ أَفْضَلُ الْعَرَبِ وَأَشْجَعُهَا، وَ قَدْ تَزَوَّجْتَ بِعَائِلَةٍ لَا تَمْلِكُ قُوَّةَ يَوْمِهَا، وَ لَوْ تَزَوَّجْتَ بِنْتِي، لَمَلَأْتَ دَارِي وَ دَارِكِ مِنْ نَوَقٍ مَوْقَرَةٍ بِأَجْهَازِ نَفِيسَةٍ.

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: إِنَّا قَوْمٌ نَرْضَى بِمَا قَدَّرَ اللَّهُ، وَ لَا نُرِيدُ إِلَّا رِضَا اللَّهِ، وَ فَخْرُنَا بِالْأَعْمَالِ لَا بِالْأَمْوَالِ.

قال: فحمد الله ذلك منه، و إذا بهاتف ينادي: يا عليّ، ارفع رأسك و لتنتظر إلى جهاز بنت رسول الله صلى الله عليه وآله. فرجع أمير المؤمنين عليه السلام رأسه، و إذا هو بحجب من نور إلى العرش العظيم، و رأى تحت العرش فضاءً وسيعاً مملوءةً من نوق الجنة عليها أحمال الدرّ و الجواهر و المسك و العنبر، و على كلّ ناقة جارية كالشمس الضاحية، و زمام كلّ ناقة بيد غلام كالبدري في الكمال، ينادون: هذا

جهاز فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله.

قال: ففرح علي عليه السلام من ذلك فرحاً شديداً، فترك ذلك المناق و دخل علي فاطمة الزهراء ليخبرها بما رأى. فلما أبصر بها فاطمة، قالت: يا علي، تخبرني أم أخبرك؟

قال: بل أخبريني يا فاطمة. فأخبرته فاطمة عليها السلام بكل ما جرى بينه وبين ذلك المناق، و ما رآه أمير المؤمنين عليه السلام من جهازها عند رب العالمين<sup>۱</sup>.

مردی از منافقین امیرمؤمنان علیه السلام را در مورد ازدواج او با فاطمه سرزنش کرد و گفت: یا علی، تو برترین و شجاع‌ترین عربی، با زنی ازدواج کردی که قوت روزانه خود را ندارد و حال آن‌که اگر دختر مرا گرفته بودی خانه خودم و خانه تو را از ناقه‌هایی که بار آنها جهازهای نفیسی باشد پر می‌کردم.

پس امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ما گروهی هستیم که به آنچه خدا مقدر می‌کند خشنودیم و جز خشنودی خدا را نمی‌خواهیم، و فخر ما به کارها است نه به مالها.

راوی گفت: پس خدا این سخن را از او پسندید، ناگاه هاتقی او را ندا کرد: یا علی، سر خود را بالا کن و جهاز دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببین. پس امیرمؤمنان سر خود را بالا کرد، حجاب‌های نوری را دید از بالای سر خود تا عرش بزرگ، و در زیر عرش فضای وسیعی را دید که پر است از ناقه‌های بهشتی که بارهای آنها همه دُر و جواهر و مشک و عنبر است و بالای هر ناقه دختری است مانند آفتاب تابان و مهار هر ناقه‌ای در دست غلامی است مانند ماه شب چهارده، و همه آنها ندا می‌کنند که اینها جهاز فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است.

راوی گفت: پس علی علیه السلام از دیدن آنها شاد شد، شاد شدن شدیدی، پس آن شخص مناقق را واگذارد و بر فاطمه علیها السلام وارد شد تا او را به آنچه که دیده خبر دهد. چون فاطمه او را دید گفت: یا علی، تو مرا خبر می‌دهی یا من تو را خبر دهم؟ علی



فرمود: بلکه تو مرا خیر ده. پس فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ از آن چه بین امیرمؤمنان و آن شخص منافق گفت و گو شده بود و آن چه که آن حضرت از جهاز فاطمه نزد پروردگار جهانیان دیده بود، خیر داد.

### منقبت پنجم

شیخ در کتاب امالی به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت کرده:

لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، أَتَاهُ النَّاسُ مِنْ قَرِيشٍ فَقَالُوا: إِنَّكَ زَوَّجْتَ عَلِيًّا بِمَهْرٍ خَسِيسٍ.

فقال: ما أنا زَوَّجْتُ عَلِيًّا، و لكنَّ الله زَوَّجَهُ. ليلة أُسْرِي بي عند سدرة المنتهى أوحى الله إليَّ السدرة أن انثري ما عليك. فنثرت الدرَّ والجوهر والمرجان، فابتدرت الحور العين فالتقطن، فهنَّ يتهادينه ويتفاخرون و يقلن: هذا نثار فاطمة بنت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

فلَمَّا كانت ليلة الزفاف، أتى النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ببغلة الشهباء وثنى عليها قטיפه وقال لفاطمة: اركبي. و أمر سلمان أن يقودها، و النبي يسوقها. فبينما هو في بعض الطريق إذ سمع النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجة فإذا هو بجبرئيل في سبعين ألفاً، و ميكائيل في سبعين ألفاً. فقال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ما أهبطكم إلى الأرض؟

قالوا: جئنا نزفَ فاطمة إلى علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، فكسّر جبرئيل و كسّر ميكائيل و كسّرت الملائكة، و كسّر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فوق التكبير على العرائس من تلك الليلة<sup>۱</sup>.

هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاطمه را با علی تزویج کرد، مردمانی از قریش به نزد او

۱. امالی طوسی: ص ۲۵۷؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ص ۴۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲، ص ۱۲۷؛

مکارم الاخلاق: ص ۲۰۸؛ بحار الانوار: ج ۸، ص ۱۹۱ و ج ۴۳، ص ۱۰۴ و ج ۱۰۰، ص ۲۶۶.

آمدند و گفتند: تو علی را به مهری ناچیز تزویج کردی.

آن حضرت فرمود: من علی را تزویج نکردم، ولیکن خدا او را تزویج کرد. در شبی که مرا نزد سدره المنتهی سیر دادند خدا به سدره وحی فرمود: آنچه بر تو است از درّ و گوهر و مرجان نثار کن. پس حورالعین به برچیدن آنها مبادرت کردند و برای یک‌دیگر به هدیه می‌بردند و فخر می‌کنند و می‌گویند: این از نثار فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است.

پس چون شب زفاف شد، پیغمبر استر شهبای<sup>۱</sup> خود را آورد و قطیفه‌ای<sup>۲</sup> را دو تا کرد و بر روی آن انداخت و به فاطمه فرمود: سوار شو. و به سلمان امر فرمود که مهار آن را بکشد، و خود پیغمبر آن را می‌راند. در حالی که بعضی از راه را رفته بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله صدای فرود آمدن چیزی را شنید که آن صدای جبرئیل بود با هفتاد هزار، و صدای میکائیل با هفتاد هزار. پس پیغمبر فرمود: چه چیز شما را به زمین فرود آورده؟

گفتند: برای زفاف فاطمه است که او را به نزد علی بریم. پس جبرئیل تکبیر گفت و میکائیل نیز تکبیر گفت و ملائکه تکبیر گفتند و محمد صلی الله علیه و آله تکبیر گفت. به همین جهت از همان شب تکبیر گفتن در عروسی‌ها سنت شد.

### منقبت ششم

شیخ صدوق - علیه الرحمه - در کتاب امالی و دیگران نیز در کتب خود از امیرمؤمنان علیه السلام در حدیث ازدواج آن حضرت با فاطمه روایت فرموده و حدیث را به این جا رسانده که پیغمبر اکرم از جبرئیل حکایت فرموده که: جبرئیل گفت: منادی پروردگار ندا کرد:

یا ملائکتی و سگان جنتی، بارکوا علی بنی علی بن ابی طالب، حبیب محمد، و فاطمة بنت محمد، فقد بارکت علیهما... فقال راحیل الملك: یا رب! و ما

۱. شهبای: سیاه و سفید.

۲. قطیفه: جامهٔ پرزدار خوباناک.

برکتک فیہما بأکثر مما رأینا لہما فی جَنَّتک و دارک ؟  
 فقال عزّو جلّ : یا راحیل ، إنّ من برکتی علیہما أن أجمعہما علی محبّتی ، و  
 أجمعلہما حجّة علی خلقی ، و عزّتی و جلالی لأخلقنّ منہما خلقاً و لأنشأنّ منہما  
 ذرّیة أجمعلہم خزّانی فی أرضی ، و معادن لعلمی ، و دعاةً إلی دینی ، بہم أحتجّ  
 علی خلقی بعد النبیّین والمرسلین...<sup>۱</sup>

ای فرشتگان من و ساکنان بہشت من ، مبارکباد بگویند بر علی بن ابی طالب ، حبیب  
 محمد ، و بر فاطمہ دختر محمد ، کہ من بر ایشان مبارکباد گفتم... راحیل گفت : ای  
 پروردگار من ! برکت دادن تو بر ایشان بیشتر از آنچہ ما در بہشت‌ها و خانہ تو دیدہ ایم  
 چیست ؟

خدای عزّو جل فرمود : ای راحیل ، از برکت دادن من بر ایشان این است کہ در میان این  
 دو ، بر دوست داشتن خودم جمع می‌کنم ، و ایشان را حجّت بر خلقم قرار می‌دهم ، و بہ  
 عزّت و جلال خودم قسم ، ہرآینہ از این دو خلقی را می‌آفرینم و از ایشان ذرّیہ‌ای را  
 ایجاد می‌کنم ، و آنها را خزینہ‌دارہای خود در زمین قرار می‌دهم ، و معدن‌های علم خود ،  
 و دعوت‌کنندگان بہ دین خود می‌گردانم ، و پس از پیغمبران و فرستادگان ، بہ ایشان بر  
 خلق خود احتجاج می‌کنم....

**مؤلف حقیر گوید :** چگونہ سزاوار چنین برکتی نباشد کسی کہ خواستگار او  
 امیرمؤمنان و خود او سیدہ زنان جهانیان ، دختر پیغمبر آخر الزمان ، و عقد کنندہ او  
 پروردگار جلیل ، و ترجمان او امین وحی خدا جبرئیل ، و خطیب او فصیح‌ترین  
 ہمہ فرشتگان ، راحیل ، و شہود او ملائکہ ملاً اعلی ، و صداق او جنّۃ المآوی ، و  
 نثار او درّ و یاقوت و مرجان ، و نثار کنندہ آن رضوان ، خازن جنان ، و مجلس جشن

۱ . امالی صدوق : ص ۶۵۴ ؛ عیون اخبار الرضا علیہ السلام : ج ۲ ، ص ۲۰۲ ؛ المحاضر : ص ۱۳۴ ؛ جواهر السنیة :

ص ۲۳۴ ؛ بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۱۰۲ .

او بیت المعمور، و خدمت‌گزاران او فرشتگان و حوزان بهشت بوده‌اند.

### لمؤلفه:

نادرة الكون روح پاک پیمبر

شافعة الحشر سرّ خالق اکبر

قلزم جود و عطا حبیبه یزدان

زینت عرش خدا ولیئه داور

فاطمة الطهر دخت احمد مرسل

واسطة الفيض جفت ساقی کوثر

صفوت حق صاحب مقام ولایت

مطلع انوار یازده دُر و گوهر

فاتحة علم و حلم و نسل پیمبر

جامعة زهد و قدس و طهر مطهر

فرض نموده خدا اطاعت او را

بر همه ممکنات ز اکبر و اصغر

داده خدایش کتاب گر چه نبی نیست

کرده عطایش علوم بی‌حد و بی‌مرّ

ریزه خور خوان او است مؤمن و کافر

در خط فرمان او است طارم اخضر

ارض و سماوات شد ز نورش پیدا

دائره کون را وجودش محور

خلقت نورش ز ممکنات مقدّم

گر چه از آنها ظهور او است مؤخر

کس نتوان پی برد به کنه جلالش  
 معرفت ذات او است غیر میسر  
 او است محیط و محاط می‌تواند  
 پی ببرد بر محیط خود فتدبیر  
 کس نشناسد مقام رفعت او را  
 جز پدر و مرتضی که بودش شوهر  
 همسر او کس نبند در عالم ایجاد  
 گر که نمی‌گشت خلق حیدر صفدر  
 بست خدا عقد او به عرش معلّأ  
 با علی مرتضی کننده خیبیر  
 نحلّه کابین او جحیم و جنان را  
 کلاً با ربع ارض کرد مقّرر  
 شاهد این ازدواج خیل ملایک  
 با همه حور و عین به محضر داور  
 مجری ایجاب عقد ذات خدا بود  
 روح الامین در قبول گشت مؤمّر  
 کرد به امر خدا نثار در این جشن  
 زیور خود را درخت طویبی یک سر  
 از دُر و یاقوت و لعل و لؤلؤ و مرجان  
 آنچه به خود برگرفته از زر و زیور  
 از پی برچیدنش جمیع ملایک  
 سبقت بر یک‌دیگر گرفته سراسر

تا به قیامت برند هدیه و گویند  
 هست نثار زواج بانوی محشر  
 دخت رسول خدا و عصمت کبری  
 حجّت و ناموس حق و زهره ازهر  
 جان به فدایت که خود تو سرّ خدائی  
 کشتی ایجاد را تو باشی لنگر  
 هست رضایت رضای خالق یکتا  
 خشم تو خشم خدای خالق اکبر  
 گرچه گنهکار و روسیاه و حقیرم  
 هست امیدم که خود مرانیم از در  
 عاصی حیران که زاد راه ندارد  
 جز دَرِ جودت نکوبد او دَرِ دیگر

### منقبت هفتم

شیخ محمد صَبَّان در کتاب اسعاف الراغبین از طبرانی و ابن حَبَّان از ابی هریره روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ مَلَكًا مِنْ السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ زَارِنِي، فَاسْتَأْذَنَ رَبِّي فِي زِيَارَتِي، فَبَشَّرَنِي وَأَخْبَرَنِي أَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أُمَّتِي.<sup>۱</sup>

۱. خصائص نسائی: ص ۳۴، چاپ التقدّم در مصر؛ تاریخ اسلام ذهبی: ج ۲، ص ۹۲، چاپ مصر؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۹، ص ۲۰۱، چاپ القدسی در قاهره؛ اسعاف الراغبین محمد صَبَّان: ص ۱۹۱ چاپ شده در حاشیه نور الابصار، چاپ مصر؛ شرف المؤید نهانی: ص ۵۳، چاپ مصر؛ ارجح المطالب شیخ عبدالله الحنفی الامرتسری: ص ۳۱۱، چاپ لاهور؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۲۲، ص ۴۰۳ چاپ

رسول خدا ﷺ گفت: فرشته‌ای از آسمان که مرا زیارت نکرده بود از پروردگامم اذن خواست که مرا زیارت کند، پس مرا بشارت داد و خبر داد که فاطمه سیده‌زن‌های امت من است.

### منقبت هشتم

نیز در کتاب اسعاف به طرق عدیده از عده‌ای از صحابه چنین روایت کرده: **إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، نَادَى مُنَادٌ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ! نَكَسُوا رُؤُوسَكُمْ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمَرَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عَلِي الصَّرَاطِ. (و فِي رِوَايَةٍ: فِي الْجَنَّةِ. (و فِي رِوَايَةِ أَبِي بَكْرٍ فِي الْغِيَلَاتِيَّاتِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ: قَتَمَرٌ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ جَارِيَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كَمَرِ الْبَرَقِ.<sup>۱</sup>**

رسول خدا ﷺ گفت: چون روز قیامت شود، نداکننده‌ای از باطن عرش ندا کند که: ای اهل جمع! سرهای خود را به زیر بیندازید و چشم‌های خود را فرواندازید تا فاطمه دختر محمد از صراط بگذرد. (در روایتی: آن جناب به بهشت رود. (و در روایت ابی‌بکر در کتاب **غِيَلَاتِيَّاتِ** از ابی‌ایوب روایت کرده: پس فاطمه با هفتاد هزار دختر از حور العین به سرعت گذشتن برق، می‌گذرد.

---

مکتبه ابن تیمیة در قاهره؛ احقاق الحق تستری، با حواشی آیت الله مرعشی نجفی: ج ۱۰، ص ۱۰۳.  
 ۱. اسعاف الراغبین محمد صبان: ص ۱۹۰، چاپ شده در حاشیه نور الابصار، چاپ قاهره. روایت مذکور با کمی اختلاف در کتب زیر آمده است:  
 مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی: ص ۵۵، چاپ الغری؛ اخبار الدول احمد بن یوسف دمشقی قرمانی: ص ۸۷، چاپ بغداد؛ نظم درو السمطين زرنندی: ص ۱۸۲، چاپ مطبعة القضاء؛ ذخائر المعقبی طبری: ص ۴۸ چاپ القدسی در قاهره؛ فصول المهمة شیخ نور الدین علی بن صباغ مالکی: ص ۱۲۹، چاپ الغری؛ نزهة المجالس عبد الرحمن صفوری: ج ۲، ص ۲۲۶، چاپ قاهره؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۲۴.

### منقبت نهم

در کتاب صحیفة الابرار از کتاب خرائج روایت کرده که گفته است:

إِنَّ الْيَهُودَ كَانُوا لَهْمَ عَرَسٍ، فَجَاؤُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالُوا: لَنَا حَقٌّ الْجَوَارِ، فَسَأَلْنَاكَ أَنْ تَبْعَثَ فَاطِمَةَ ابْنَتَكَ إِلَيْنَا حَتَّى يَزِدَادَ عَرَسَنَا بِهَا وَأَلْحُوا عَلَيْهِ.

فَقَالَ: إِنَّهَا زَوْجَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَهِيَ بِحُكْمِهِ. فَسَأَلُوهُ أَنْ يَشْفَعَ إِلَيْنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام فِي ذَلِكَ، وَقَدْ جَمَعَ الْيَهُودُ الطَّمْرَ وَالرَّمَّ مِنَ الْحَلِيِّ وَالْحُلَلِ، وَظَنَّ الْيَهُودُ أَنَّ فَاطِمَةَ تَدْخُلُ فِي بَدَلَتِهَا وَأَرَادُوا اسْتِهَانَةَ بِهَا. فَجَاءَ جَبْرِئِيلُ بَنِيَّابٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَحَلَّى وَحَلَلَ لِمِ يَرَوْنَ مِثْلَهَا، فَلَبَسَتْهَا فَاطِمَةُ وَتَحَلَّتْ بِهَا، فَتَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ زِينَتِهَا وَأَلْوَانِهَا وَطَيِّبِهَا. فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ دَارَ الْيَهُودِ، سَجَدَتْ لَهَا نِسَاءُهُمْ يَسْتَقْبِلْنَ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْهَا، وَأَسْلَمَ بِسَبَبِ مَا رَأَوْا خَلْقَ كَثِيرٍ مِنَ الْيَهُودِ.<sup>۱</sup>

طایفه‌ای از یهود عروسی‌ای داشتند، نزد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و گفتند: برای ما حقی همسایگی است، خواهش می‌کنیم که فاطمه را به خانه ما بفرستی تا رونق عروسی ما زیاد شود، و به آن حضرت اصرار کردند.

در جواب ایشان فرمود: زین علی بن ابی طالب است و در حکم و فرمان او است. پس خواهش کردند که آن حضرت نزد علی عَلَيْهِ السَّلَام در آن موضوع شفاعت کند، و جماعت یهود لباس‌ها و کمربندهای عتیقه خود و زینت‌ها و زیورهایی که داشتند را جمع کردند و گمان می‌کردند که فاطمه زینت نکرده می‌آید، و می‌خواستند او را خفت و خواری دهند. پس جبرئیل با جامه‌ها و زیورهای بهشتی که مانند آنها را ندیده بودند نازل شد، و فاطمه آنها را پوشیده و به آنها زینت کرد به نحوی که مردمان از زینت او و رنگ‌ها و بوهای خوش آنها تعجب کردند. چون فاطمه با آن زینت‌های تمام وارد خانه یهود شد، زن‌های ایشان به



او سجده کردند و در برابر او زمین را بوسیدند، و به این سبب خلتی بسیاری از یهود  
مسلمان شدند.

مؤلف قاصر گوید: شماره مناقب حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بالاتر از آن  
است که در کتب مفصل درج شود تا چه رسد به این مختصر به قلم بنده قاصر.  
لمؤلفه:

کسی شماره کند قدر فضل زهرا را	که قطره قطره تواند شمرد دریا را
کجا عقول بشر درک می تواند کرد	مقام عزّ و جلال بتول عذرا را
ببود حقیقت زهرا یکی معنائی	که جز خدا نکند حلّ این معنّا را
کسی به جز پدر و شوهرش نتواند	کند معرفّی آن مهر عالم آرا را
فروغ نور جمالش اگر نبود نبود	بها و رونقی این نه رواق بالا را
نژاد مادر گیتی جز او چنین دختر	که باشد اُمّ ابیها رسول یکتا را
روان پاک رسول و جهان جان علی	که گر نبود نبیّ کفوی آن دل آرا را

## فصل پانزدهم

### پاره‌ای از فضائل و مناقب آن حضرت که در کتب عامه

### و از طرق ایشان روایت شده

- ۱ -

در کتاب ذخائر العقبی، تألیف علامه محب‌الدین طبری، صفحه ۳۶، چاپ انتشارات قدسی مصر، و در کتاب علامه شیخ احمد بن یوسف دمشقی، موسوم به اخبار الدول، صفحه ۸۷ چاپ بغداد، و در کتاب مناقب علامه ابن مغزلی<sup>۱</sup>، نقل از مناقب عبدالله شافعی (خطی)، و در کتاب ینابیع المودة، تألیف علامه شیخ سلیمان بلخی، صفحه ۹۷ چاپ اسلامبول، و در کتاب وسیلة المآل علامه حضرمی، صفحه ۷۹ چاپ قاهره و علامه ذهبی هم در کتاب میزان الاعتدال، جزء اول صفحه ۲۵۳، چاپ مصر، همگی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت:

كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر القبل لفاطمة، فقالت له عايشة: إنك تكثر تقبيل فاطمة .  
فقال صلى الله عليه وسلم: إن جبرئيل ليلة أسرى بي أدخلني الجنة، فأطعمني من جميع ثمارها، فصار ماءً في صلبی، فحملت خديجة بفاطمة، فإذا اشتقت لتلك الثمار، قبّلت فاطمة فأصبت من روائحها جميع تلك الثمار التي أكلتها .

---

۱. مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه ابن مغزلی: ص ۳۵۷.

قال الطبري : خرّجه أبو الفضل بن خيرون .<sup>۱</sup>

پیغمبر ﷺ فاطمه را بسیار می‌بوسید ، پس عایشه گفت : تو فاطمه را بسیار می‌بوسی . فرمود : در شبی که جبرئیل مرا سیر داد ، مرا داخل بهشت کرد و به من از همه میوه‌های آن خورانید ، پس آنها آبی شد در پشت من ، و خدیجه به فاطمه باردار شد ، لذا هرگاه مشتاق آن میوه‌ها می‌شوم فاطمه را می‌بوسم ، پس بوی همه آن میوه‌هایی را که خورده‌ام از او استشمام می‌کنم .

## - ۲ -

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک ، جزء سوم ، صفحه ۱۵۶ ، چاپ حیدر آباد دکن ، به طور مسند از سعید بن مسیب از سعد بن مالک روایت کرده که گفت :

قال رسول الله ﷺ : أتاني جبرئيل - عليه الصلاة والسلام - بسفرجلة من الجنة ، فأكلتها ليلة أسري بي ، فعلقت خديجة بفاطمة ، فكنت إذا اشتقت رائحة الجنة شممت رقبة فاطمة .<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود : جبرئیل - علیه الصلاة والسلام - در شبی که مرا سیر داد ، یک گلابی یا بهی از بهشت برای من آورد و من آن را خوردم و با خدیجه آویختم ، به فاطمه باردار شد ، پس هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم گردن فاطمه را می‌بوسم .

این حدیث را نیز علامه مولی علی متقی هندی در کتاب کنز العمال ، جزء ۱۳ ، صفحه ۹۴ ، چاپ حیدر آباد دکن ، و در کتاب منتخب کنز العمال نیز که در حاشیه مسند احمد بن حنبل در مطبعه میمنه مصر چاپ شده ، جزء ۵ ، صفحه ۹۷ روایت کرده . و علامه بدخشی در کتاب مفتاح النجاح - خطی - صفحه ۹۸ از طریق حاکم ، و

۱. هم چنین : احتجاج : ج ۲ ، ص ۱۹۱ ؛ تفسیر ابن کثیر : ج ۲ ، ص ۲۱۴ ؛ لسان المیزان : ج ۲ ، ص ۲۹۷ .

۲. هم چنین : مستدرک حاکم نیشابوری : ج ۳ ، ص ۱۵۶ ؛ تفسیر فرات : ص ۲۱۱ ؛ در المثنوی : ج ۴ ، ص ۱۵۳ .

عربه از سعد بن ابی وقاص عیناً نقل کرده، و علامه عبدالله شافعی در مناقب از مناقب ابن مغازلی، با تغییر خیلی کمی نقل کرده.

و علامه الامر تسری در کتاب ارجح المطالب، صفحه ۲۳۹، چاپ لاهور نیز این حدیث را از مستدرک حاکم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده، کما فی کتاب احقاق الحق قاضی شهید رحمته الله در جزء دهم، صفحه ۴ به قلم فقیه اهل البیت آیه الله العظمی آقای سید شهاب‌الدین نجفی - دام ظلّه العالی - و در مطبوعه اسلامیّه تهران در سال ۱۳۹۱ هجری قمری چاپ شده.

### - ۳ -

علامه اخطب خوارزم، ابوالمؤید موفق در کتاب مقتل الحسین، چاپ نجف، صفحه ۶۸، و علامه عسقلانی در کتاب لسان المیزان، جزء ۴، صفحه ۳۶، چاپ حیدرآباد دکن، و از ابی بکر شافعی در کتاب فوائد روایت کرده اند که:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لما أن مات ولدي من خديجة، أوحى الله إليّ: أن أمسك عن خديجة، و كنت لها عاشقاً، فسألت الله أن يجمع بيني و بينها. فأتاني جبرئيل في شهر رمضان ليلة جمعة لأربع و عشرين، و معه طبق من رطب الجنة، فقال لي: يا محمّد، كل هذا، و واقع خديجة الليلة، ففعلت، فحملت بفاطمة، فما لثمت فاطمة إلا و جدت ريح ذلك الرطب، و هو في عترتها إلى يوم القيامة.<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون فرزندانی که از خدیجه داشتیم مردند، خدا به من وحی فرستاد که: از خدیجه امساک کن، و حال آنکه من عاشق او بودم. از خدا خواستم که

۱. هم چنین: نوادر المعجزات: ص ۸۳؛ ارشاد القلوب: ص ۴۰۳؛ عوالم العلوم (سیدة النساء عليها السلام): ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۱؛ عوالم العلوم (امام حسن عليه السلام): ج ۱۶، ص ۱۰، ح ۱.

میان من و او را جمع کند، پس جبرئیل در ماه رمضان شب جمعه‌ای به نزد من آمد که بیست و چهارم ماه بود، و طبقی از رطب بهشت با خود برای من آورد و گفت: ای محمد، بخور این را و با خدیجه در این شب جمع شو، پس مواقعه<sup>۱</sup> با او کردم و خدیجه به فاطمه باردار شد، و فاطمه را نویسیدم مگر این‌که بوی آن رطب را از او استشمام نمودم، و آن بو تا روز قیامت در عترت او هست.

علامه شمس‌الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال در جزء اول، چاپ حیدرآباد دکن، صفحه ۲۵۳ و جزء دوم، صفحه ۲۹۷ تا: «فحملت بفاطمة» بر وجه تلخیص این حدیث را نقل کرده است.

#### - ۴ -

حافظ ابوبکر بغدادی در کتاب تاریخ بغداد در جزء پنجم، صفحه ۸۷، چاپ سعادت در مصر، و علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی، صفحه ۳۶، چاپ مکتبه قدسی در مصر، از ابی سعید در کتاب شرف النبوة، و علامه شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینایع المودة، صفحه ۱۹۷، و علامه شیخ عبیدالله الامرتسری در کتاب ارجح المطالب، صفحه ۲۳۹، چاپ لاهور، و علامه حضرمی در کتاب وسیلة المآل از ابی سعید در کتاب شرف النبوة از عایشه روایت کرده‌اند که گفت:

قلت: یا رسول الله، ما لك إذا جاءت فاطمة قَبَلتْها حتَّى تجعل لسانك في فيها كله، كأنك تريد أن تلعقها عسلاً؟

قال: نعم يا عايشة، إني لما أسري بي إلى السماء، أدخلني جبرئيل الجنة، فناولني منها تَفَاحَةً فأكلتها، فصارت نطفة في صلبِي، فلما نزلت واقعت

۱. مواقعه: آمیزش.

خدیجة، فاطمة من تلك النطفة، و هي حوراء إنسیة، كلما اشتقت إلى الجنة قبَلتها<sup>۱</sup>.

گفتم: یا رسول الله، برای چیست که تو هر وقت فاطمه وارد می‌شود او را می‌بوسی تا این‌که همه زبان خود را در دهان او می‌گذاری، گویا می‌خواهی مانند غسل او را بلیسی؟ گفت: آری ای عایشه، چون به آسمان سیرم دادند، جبرئیل مرا داخل بهشت کرد و از میوه‌های بهشت سببی به من خورانید و من آن را خوردم، نطفه‌ای شد در پشت من، چون فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم، فاطمه از آن نطفه به وجود آمد، و او حوریه‌ای است به صورت انسان، هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بوسم.

در تاریخ بغداد به جای «الی الجنة»، «الی تلك التفاحة» آمده<sup>۲</sup>.

## - ۵ -

علامه ابوالمؤید، اخطب خوارزم، متوفای سال ۵۶۸ قمری در کتاب *مقتل الحسین*، صفحه ۶۳ چاپ نجف، به سند متصل از عایشه روایت کرده که گفت:

كنت أرى رسول الله ﷺ يقبل فاطمة، فقلت: يا رسول الله، إني أراك تفعل

۱. هم‌چنین: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۶.

۲. آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله در احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۷، در بیان نام کسانی که این روایت را به نقل از عایشه آورده‌اند نام طبری را ذکر کرده که او در *ذخائر المعقبی*: ص ۳۶؛ چاپ مکتبه القدس بمصر، این روایت را به نقل از ابی سعید در *شرف النبوة* از تاریخ بغداد ذکر کرده. آیت الله مرعشی گوید: در این روایت که طبری از ابی سعید به نقل از تاریخ بغداد آورده به جای: «الی الجنة»، «الی تلك التفاحة» آمده است.

پس مشخص شد که در اصل روایت تاریخ بغداد همان: «الی الجنة» آمده است اما در نقل قول ابی سعید در *شرف النبوة* از تاریخ بغداد و به تبع ابی سعید، طبری در *ذخائر المعقبی* به نقل از تاریخ بغداد: «الی تلك التفاحة» به جای: «الی الجنة» آمده است.

شیئاً ما كنت أراك تفعله من قبل .

فقال : يا حمیراء ، إنّه لما كان ليلة أُسري بي إلى السماء ، أُدخلت الجنة ، فوقفت على شجرة من شجر الجنة لم أر في الجنة شجرة هي أحسن منها ، ولا أبيض منها ورقة ، ولا أطيب ثمرة . فتناولت ثمرة من ثمرتها فأكلتها ، فصارت نطفة في صلبی ، فلما هبطتُ إلى الأرض ، واقعت خديجة ، فحملت بفاطمة ، فإذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة فاطمة .

يا حمیراء ، إن فاطمة ليست كنساء الآدميين ، ولا تعتل كما يعتلن<sup>۱</sup> .

می‌دیدم رسول خدا ﷺ را کاری می‌کرد که پیش از آن ندیده بودم آن را بکند : فاطمه را می‌بوسید .

پس گفت : ای حمیرا ، در آن شبی که به آسمان سیرم دادند و داخل بهشت شدم ، به درختی از درخت‌های بهشت برخوردم که مانند آن را در بهشت ندیدم ، که آن نیکوترین درخت‌های بهشت بود و برگ‌های آن سفیدتر از همه آنها بود ، و میوه‌ای پاکیزه‌تر و خوش‌بوتر از میوه‌های آن ندیدم ، پس میوه‌ای از میوه‌های آن درخت را خوردم ؛ نطفه‌ای شد در پشت من ، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه نزدیکی کردم به فاطمه باردار شد ، پس هر وقت که مشتاق بوی بهشت می‌شوم بوی فاطمه را استشمام می‌کنم .

ای حمیرا ! فاطمه مانند زن‌های آدمیان نیست و علت (حیض) نمی‌بیند ، مانند سایر زن‌ها که علت می‌بینند .

و حافظ شمس‌الدین ، محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی دمشقی ، متوفای سال ۷۴۸ در کتاب میزان الاعتدال در جزء دوم ، صفحه ۸۴ با اندک اختلافی در لفظ از ثوری از هشام از پدرش از عایشه همین حدیث را نقل کرده .

۱ . هم‌چنین : حدائق الناظرة : ج ۳ ، ص ۲۹۶ ؛ مناقب : ج ۳ ، ص ۱۱۰ ؛ طرائف : ص ۱۱۱ ؛ مجمع الزوائد : ج ۹ ، ص ۲۰۲ ؛ معجم الكبير : ج ۲۲ ، ص ۴۰۱ ؛ اعلام الوری : ج ۱ ، ص ۲۹۱ ؛ بحار الانوار : ج ۳۷ ، ص ۶۵ .

## - ۶ -

علامه شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی بغدادی، متوفای سال ۷۸۵ در کتاب *نزهة المجالس*، جزء دوم صفحه ۲۲۳ چاپ قاهره از نسقی و غیر او روایت کرده و گفته است:

لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ الْجَنَّةَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ، وَ رَأَى قَصْرَ خَدِيجَةَ - الْمَتَقَدِّمَ ذَكَرَهُ - أَخَذَ جِبْرَائِيلُ تَفَاحَةً مِنْ شَجَرِ الْقَصْرِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، كُلْ هَذِهِ التَّفَاحَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْلُقُ مِنْهَا بَنَاتًا تَحْمِلُ بِهَا خَدِيجَةَ، فَفَعَلَ. فَلَمَّا حَمَلَتْ خَدِيجَةُ بِفَاطِمَةَ وَجَدَتْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ سَعَةً أَشْهَرَ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا انْتَقَلَتِ الرَّائِحَةُ إِلَيْهَا، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا اشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ قَبْلَ فَاطِمَةَ.

فَلَمَّا كَبُرَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا تَرَى لِمَنْ هَذِهِ الْحَوْرَاءُ؟

فَجَاءَهُ جِبْرَائِيلُ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: الْيَوْمَ كَانَ عَقْدَ فَاطِمَةَ فِي مَوْطِنِهَا فِي قَصْرِ أُمِّهَا فِي الْجَنَّةِ، الْخَاطِبُ إِسْرَافِيلُ، وَ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ الشُّهُودُ، وَ الْوَلِيُّ رَبُّ الْعِزَّةِ، وَ الزَّوْجُ عَلِيُّ ﷺ.<sup>۱</sup>

چون پیغمبر در شب معراج داخل بهشت شد و قصر خدیجه کبری را - که قبلاً ذکر شد - دید، جبرئیل سببی از درخت قصر گرفت و گفت: ای محمد! بخور این سبب را که خدا از آن دختری را می‌آفریند که خدیجه به آن باردار می‌شود، پس پیغمبر این کار را کرد. چون خدیجه به فاطمه باردار شد تا نه ماه بوی بهشت را استشمام می‌کرد، چون وضع حمل او شد، آن بو به فاطمه منتقل شد. و پیغمبر ﷺ [هرگاه مشتاق بهشت می‌شد، فاطمه را می‌بوسید. پس هنگامی که او بزرگ شد، رسول خدا] فرمود: شگفتا! این حوریه از آن کیست؟ پس جبرئیل بر او نازل شد و گفت: خدا تو را سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید:



امروز عقد فاطمه در جایگاهش در قصر مادرش در بهشت بسته شد. خطبه خواننده اسرافیل، و جبرئیل و میکائیل شاهد های عقد، و ولی، پروردگار عزیز، و شوهر علی علیه السلام است.

## - ۷ -

علامه شیخ شعیب، ابومدین بن سعد مصری در کتاب *الروض الفائق*، صفحه ۲۱۴ چاپ قاهره از بعضی از راوی ها روایت کرده که گفته است:

إِنَّ خَدِيجَةَ الْكَبْرَى - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - تَمَنَّتْ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبَاءِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَعْضِ فَاكِهَةِ دَارِ السَّلَامِ، فَأَتَى جِبْرَائِيلُ إِلَى الْمَفْضَلِ عَلَى الْكَوْنِينِ، مِنْ الْجَنَّةِ بِتَفَاحَتَيْنِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، يَقُولُ لَكَ مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا: كُلْ وَاحِدَةً، وَاطْعِمِ الْأُخْرَى لِخَدِيجَةَ الْكَبْرَى وَاعْغِشْهَا، فَإِنِّي خَالِقُ مِنْكُمْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ. ففَعَلَ الْمُخْتَارُ مَا أَمَّارٌ بِهِ الْأَمِينُ وَأَمَرَ.

... و كان المختار كلما اشتاق إلى الجنة و نعيمها، قبِلَ فاطمة، شمَّ طيب نسيمها، فيقول حين يستنشق نسمتها القدسيّة: إِنَّ فَاطِمَةَ لِحوراءِ إنسيّة<sup>۱</sup>.

به درستی که خدیجه کبری - رضی الله عنها - روزی از روزها از سید انام<sup>۲</sup> تمنا کرد که بعضی از میوه های بهشت را ببیند، پس جبرئیل دو سیب از بهشت برای پیغمبری که فضیلت داده شده بر همه هستی ها آورد و گفت: ای محمد، خدایی که برای هر چیزی قدر و اندازه ای قرار داده، به تو می گوید: یکی از این دو سیب را تو بخور و آن دیگری را به خدیجه کبری بخوران و با او نزدیکی کن که من از شما دو نفر، فاطمه زهرا را می آفرینم. پس پیغمبر مختار کرد آن چه جبرئیل امین به آن اشاره نمود و امر به آن کرد.

۱. هم چنین: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۰؛ عوالم المعلوم: ج ۱۱، ص ۳۲.

۲. انام: آفریده ها.

... هر وقت پیغمبر مختار، مشتاق به بهشت و نعمت‌های آن می‌شد، فاطمه را می‌بوسید و از استنشاق نسیم پاکیزه زهرا بوی خوش بهشت را استشمام می‌نمود و می‌فرمود: فاطمه حوریه‌ای است به صورت انسان.

## - ۸ -

### تکلم فاطمه در شکم مادر

علامه شیخ عبدالرحمن صفوری در کتاب *نزهة المجالس*، جزء دوم، صفحه ۲۲۷، چاپ قاهره روایت کرده:

قالت أمها خديجة: لما حملت بفاطمة، كانت حملاً خفيفاً تكلمني من باطني.<sup>۱</sup>

مادر فاطمه، خدیجه گفت: چون به فاطمه باردار شدم، حمل سبکی بود که از داخل شکم من با من سخن می‌گفت.

این خبر را قندوزی بلخی در کتاب *ینایع المودة*، صفحه ۱۹۸، چاپ اسلامبول نیز روایت کرده است.

## - ۹ -

علامه حسن بن مولوی امان‌الله دهلوی عظیم‌آبادی در کتاب *تجهيز الجیش*، صفحه ۹۹ خطی گفته است: شیخ عزالدین عبدالسلام شافعی در رساله خود به نام *مدح الخلفاء الراشدين* گفته:

إنه لما حملت خديجة، كانت تكلمها ما في بطنها، وكانت تكتمها عن النبي ﷺ، فدخل عليها يوماً ووجدها تتكلم و ليس معها غيرها، فسألها عن تكلمها عن النبي ﷺ.

۱. هم‌چنین: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۲.

فَقَالَتْ: مَعَ مَا فِي بَطْنِي، فَإِنَّهُ يَتَكَلَّمُ مَعِي.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ابْشِرِي يَا خَدِيجَةُ، هَذِهِ بِنْتُ جَعَلَهَا اللَّهُ أُمَّ أَحَدِ عَشَرَ مِنْ خَلْفَائِي، يَخْرُجُونَ مِنْ بَعْدِي وَبَعْدَ أَبِيهِمْ.<sup>۱</sup>

چون خدیجه (به فاطمه) باردار شد، در شکم مادر با مادر خود سخن می‌گفت و خدیجه آن را از پیغمبر ﷺ کتمان می‌کرد تا آنکه روزی پیغمبر وارد شد و خدیجه را یافت که سخن می‌گوید و حال آنکه کسی با او نبود، پس در مورد کسی که با او سخن می‌گوید پرسید.

خدیجه گفت: با آنکه در شکم من است، چرا که او با من سخن می‌گوید.

پیغمبر ﷺ فرمود: ای خدیجه تو را بشارت باد! این دختری است که خدا او را مادر یازده نفر جانشین‌های من قرار می‌دهد که بعد از من و بعد از پدرشان بیرون می‌آیند.

**مؤلف گوید:** این خبر نص صریح است بر این‌که مادر و مادر بزرگ یازده نفر خلیفه‌های پیغمبر، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - است، بعد از پدر و پدر بزرگشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که خلیفه بلافضل پیغمبر ﷺ است. و پس از خاتم الانبیا دانسته حق ایشان را غصب کرده‌اند، چنان‌چه در محل خود در این کتاب شرح داده می‌شود.

## - ۱۰ -

علامه شیخ شعیب، ابومدین بن سعد مصری عمرای در کتاب خود الروض الفائق، صفحه ۲۱۴، چاپ قاهره گفته است:

فَلَمَّا سَأَلَهُ الْكُفَّارُ أَنْ يَرِيهِمْ انْشَقَّاقَ الْقَمَرِ، وَ قَدْ بَانَ لَخَدِيجَةَ حَمْلُهَا بِفَاطِمَةَ وَ ظَهَرَ، قَالَتْ خَدِيجَةُ: وَ اِخْبِيَةَ مِنْ كَذَبِ مُحَمَّدًا، وَ هُوَ خَيْرُ رَسُولٍ وَ نَبِيٍّ، فَنَادَتْ

۱. هم‌چنین: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۲.

فاطمه من بطنها: یا أمّاه، لاتحزنی و لاترهبی، فإنّ الله مع أبی. فلما تمّ آمد حملها و انقضی، وضعت فاطمة، فأشرق بنور و جهها الفضاء.<sup>۱</sup>

چون کفّار از رسول خدا ﷺ شکافتن ماه را درخواست کردند [در حالی که باردار بودن خدیجه به فاطمه آشکار و ظاهر شده بود،] خدیجه گفت: وای از محرومیت و زیان‌کاری کسی که محمّد را تکذیب کند و حال آن‌که او بهترین رسول و پیغمبر است، پس فاطمه در شکم مادر ندا کرد: ای مادر محزون مباش و نترس، زیرا خدا با پدر من است. چون مدّت حمل خدیجه به سر آمد و وقتش منقضی شد، فاطمه متولّد شد و به نور روی خود فضا را روشن کرد.

## - ۱۱ -

## فاطمه از زنی غیر از خدیجه شیر نخورده

علامه ابن عساکر در کتاب منتخب تاریخ کبیر، جزء اوّل، صفحه ۲۹۳، چاپ دمشق از زبیر بن بکّار از ابن عباس در سبب نزول سوره ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثِرَ﴾<sup>۲</sup> روایت کرده که گفت:

ولدت خدیجة عبدالله بن محمّد ثمّ أبطأ علیهما الولد من بعد: فبینما رسول الله ﷺ یکلم رجلاً، و العاص بن الوائل ینظر إلیه، إذ قال له رجل: من هذا؟

قال: هذا الابتر. و کانت قریش إذا ولد للرجل ولد ثمّ أبطأ علیه الولد من بعده، قالوا: هذا الابتر. فأنزل الله تعالی: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾<sup>۳</sup> أي مبیغضک هو

۱. همان.

۲. کوثر (۱۰۸): ۱.

۳. کوثر (۱۰۸): ۳.

الأبتر الذي بَنَى من كلِّ خير. ثمَّ ولدت له زينب، فرقيّة، فالقاسم، فالطاهر، فالمطهر، فالطيّب، فالمطيّب، فأُمّ كلثوم، ففاطمة و كانت أصغرهم. و كانت خديجة إذا ولدت ولدًا دفعته لمن يرضعه، فلمّا ولدت فاطمة لم ترضعها أحد غيرها.<sup>۱</sup>

خديجه، عبدالله پسر محمد را زاييد، پس از آن زاييدن را به تاخير انداخت و فرزندى براى ايشان به وجود نيامد؛ در اين ميانه رسول خدا ﷺ با مردى سخن مى‌گفت و عاص بن وائل به او مى‌نگريست، ناگاه مردى از او پرسيد: اين كيست؟

در جواب او گفت كه اين ابتر است. زيرا در ميان قریش چنین رسم بود كه هرگاه مردى فرزندى برايش زاييده شد و بعد از آن به تاخير مى‌افتاد و فرزندى نمى‌آورد او را ابتر مى‌گفتند. پس خدای تعالی بر آن حضرت نازل كرد: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ يعنى: «اى محمد، كسى كه كينه تو را دارد او ابتر است.» (يعنى خير از او بريده شده، و هر خبرى از او قطع شده.) پس از آن خديجه براى او زينب را زاييد و سپس رقيه پس قاسم و بعد از او طاهر، سپس مطهر پس از او طيب و بعد از او مطيب و سپس امّ كلثوم را زاييد و پس از او فاطمه را آورد، و او كوچك‌ترين فرزندان آن حضرت بود. و خديجه هر وقت فرزندى مى‌آورد، به شير دهنده‌اى مى‌داد كه او را شير دهد، اما چون فاطمه متولد شد، احدى غير از خديجه او را شير نداد.

حافظ ابوالفداء ابن كثير در كتاب خود البداية والنهاية، جزء پنجم، صفحه ۳۰۷،

چاپ السعادة مصر گفته:

و كانت خديجة إذا ولدت ولدًا دفعته إلى من يرضعه، فلمّا ولدت فاطمة لم يرضعها غيرها.<sup>۲</sup>

خديجه هر وقت فرزندى مى‌آورد او را به ديگرى مى‌داد تا شير دهد، ولى چون فاطمه

۱. هم‌چنين: تاريخ مدينة دمشق: ج ۳، ص ۱۲۸؛ در المنثور: ج ۶ ص ۴۰۴؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۴.

۲. هم‌چنين: تاريخ مدينة دمشق: ج ۳، ص ۱۲۸؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۵.

متولد شد غیر از خودش کسی او را شیر نداد.

## - ۱۲ -

حافظ ابوبکر احمد بن علی شافعی در کتاب تاریخ بغداد، جزء ۱۳، صفحه ۳۳۱، چاپ قاهره، به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: ابنتي فاطمة، حوراء آدمية، لم تحض و لم تطمث، و إنما سماها «فاطمة»، لأن الله فطمها و محببها عن النار.<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: دختر من فاطمه، حوریه‌ایست به صورت آدم، خون حیض و نفاس ندیده و نمی‌بندد، و او را «فاطمه» نام گذارده برای این که خدا او و دوستانش را از آتش باز می‌دارد.

این خبر را نیز علامه محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، و علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال، جزء ۱۳، صفحه ۹۴، چاپ حیدرآباد دکن، و علامه بدخشی در مفتاح النجا، و علامه بدخشی در رشفة الصادی، صفحه ۴۷، چاپ مصر، و علامه الامرتسری در ارجح المطالب، صفحه ۲۴۰، چاپ لاهور و در صفحه ۲۴۵ همان کتاب، و علامه عبدالرؤوف شافعی مناوی، متوفای ۱۰۳۱ و گفته شده ۱۰۳۵ در شرح جامع صغیر، صفحه ۳۲۸، چاپ مصر، و علامه حصرمی در کتاب وسیلة المال، صفحه ۷۸، چاپ مکتبه الظاهرية در دمشق، و علامه نیهانی در کتاب الشرف المؤبد، صفحه ۵۴، چاپ مصر روایت کرده‌اند.

## - ۱۳ -

۱. هم چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۶.

علامه ابن صَبَّان در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیة کتاب نور الابصار، در مصر به چاپ رسیده، صفحه ۱۹۱ گفته:

و روى النسائي: أنه عليه السلام قال: إن ابنتي فاطمة حوراء آدمية، لم تحض ولم تطمث.<sup>۱</sup>

نسائی روایت کرده است که آن حضرت عليه السلام فرمود: فاطمه دختر من، حوریه‌ای است آدمی، حیض نمی‌بیند، نفاس هم نمی‌بیند.

#### - ۱۴ -

علامه شیخ سلیمان بلخی قندوزی، متوفای ۱۲۹۳ در ینابیع المودة، صفحه ۱۹۴ چاپ اسلامبول گفته:

عن جابر بن عبدالله مرفوعاً: ابنتي فاطمة حوراء آدمية، لم تحض ولم تطمث، إنما سماها «فاطمة»، لأن الله عز وجل فطمها و ولدها و محبيها عن النار. أخرجه الحافظ الغساني.<sup>۲</sup>

جابر به طور مرفوع از رسول خدا عليه السلام روایت کرده که فرمود: دختر من فاطمه حوریه‌ای است آدمی، حیض و نفاس نمی‌بیند، و خدا او را «فاطمه» نامیده برای این‌که خدای عز و جل او و فرزندان و محبان او را از آتش باز می‌دارد. این خبر را حافظ غسانی روایت کرده است.

#### - ۱۵ -

علامه اخطب خوارزم در مقتل الحسين، صفحه ۵۱، چاپ نجف به سند متصل

۱. هم‌چنین آمده است در: حدائق الناضرة: ج ۳، ص ۲۹۶؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۸.

۲. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۰.

از موسی بن جعفر، از پدرانش، از رسول خدا ﷺ روایت کرده:

قال رسول الله ﷺ: إِنَّمَا سَمَّيْتُ ابْنَتِي «فَاطِمَةَ»، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مِنْ أَحْبَبِهَا مِنَ النَّارِ.<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: دختری من «فاطمه» نامیده شد، برای این‌که خدای عز و جل او کسانی را که او را دوست بدارند از آتش باز می‌دارد.

## - ۱۶ -

علامه محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۲۶، چاپ انتشارات قدسی در مصر گفته است:

عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ﷺ لفاطمة: يا فاطمة، تدرين لِمَ سَمَّيْتُ «فَاطِمَةَ»؟

قال علي: يا رسول الله، لم سَمَّيْتُ «فَاطِمَةَ»؟

قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَطَمَهَا وَذَرَّبَهَا عَنِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

از علی بن ابی‌طالب روایت کرده که رسول خدا ﷺ به فاطمه گفت: ای فاطمه، می‌دانی چرا «فاطمه» نامیده شدی؟ علی گفت: ای رسول خدا، چرا «فاطمه» نامیده شد؟ فرمود: خدای عز و جل او و ذریه او را روز قیامت از آتش باز می‌دارد.

طبری بعد از نقل این خبر گفته: این خبر را حافظ دمشقی روایت کرده.

کثیری از علمای عامه این خبر را در کتب خود به طرق مختلف روایت کرده‌اند

که از جمله ایشانند:

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۰.

۲. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۱.



۱. علامه عبیدی در عمدة التحقيق<sup>۱</sup>؛
۲. علامه قندوزی در ینابیع المودة<sup>۲</sup>؛
۳. علامه صفوری در نزهة المجالس، جزء دوم، صفحه ۲۲۶، چاپ قاهره؛
۴. علامه ابن مغزالی در مناقب<sup>۳</sup> خود؛
۵. علامه عبدالعزيز محمد بن صدیق قماری در التحذیر، صفحه ۳۲، چاپ مصر؛
۶. شیخ ابراهیم بن عامر بن علی عبیدی مالکی، متوفای سال ۱۰۹۲ در عمدة التحقيق ایضاً که در حاشیة روض الریاحین، صفحه ۱۵ چاپ قاهره؛
۷. علامه حضرمی در مودة القربی، صفحه ۱۰۱، چاپ لاهور، و در کتاب وسیلة المال، صفحه ۸۷، چاپ انتشارات ظاهریه در دمشق؛
۸. علامه عبیدالله الامر تسری در ارجح المطالب، صفحات ۲۴ و ۲۶۳ و ۴۴۵، چاپ لاهور؛
۹. علامه نیهانی در الانوار المحمدیة، صفحه ۱۴۶، چاپ ادبیة در بیروت؛
۱۰. علامه احمد بن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة، صفحه ۲۳۰، چاپ عبداللطیف در مصر؛
۱۱. علامه شیخ محمد صبان مصری در اسعاف الراغبین در حاشیة کتاب نور الابصار شبلنجی، صفحه ۲۳۰، چاپ مصر؛
۱۲. علامه حمزاوی در مشارق الانوار، صفحه ۱۰۷، چاپ مصر؛
۱۳. نیز علامه نیهانی در جواهر البحار، جزء ۴، صفحه ۹۱، چاپ قاهره؛

---

۱. عمدة التحقيق: ص ۱۵.

۲. ینابیع المودة: ص ۱۹۴، چاپ اسلامبول.

۳- مناقب: ص ۲۰۷، خطی.

۱۴. علامه عبدالسلام بن عبدالرحمن صفوری در کتاب محاسن المجتمعمة<sup>۱</sup>، و جمع کثیری دیگر در کتب خود با اندک اختلافی روایت کرده‌اند.

## - ۱۷ -

### چرا فاطمه «بتول» نامیده شده؟

شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع المودة، صفحه ۲۶۰، چاپ اسلامبول از رسول خدا ﷺ روایت نموده که فرموده:

و إِنَّمَا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ «الْبَتُولَ» لِأَنَّهَا تَبَتَّلَتْ مِنَ الْحَيْضِ وَالنَّفَاسِ...<sup>۲</sup>  
 فاطمه «بتول» نامیده شد، برای این‌که از حیض و نفاس منقطع شده، یعنی حیض و نفاس نمی‌بیند.

## - ۱۸ -

علامه مولی محمد صالح کشفی حنفی در کتاب مناقب مرتضویه (خطی) گفته است:

روي في حديث عن النبي ﷺ قال: و سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ «بَتُولاً» لِأَنَّهَا تَبَتَّلَتْ وَ تَقَطَّعَتْ عَمَّا هُوَ مَعْتَادُ الْعَوْرَاتِ فِي كُلِّ شَهْرٍ، وَ لِأَنَّهَا تَرْجِعُ كُلَّ لَيْلَةٍ بَكَراً، وَ سَمَّيْتُ مَرِيماً «بَتُولاً» لِأَنَّهَا وُلِدَتْ عَيْسَى بَكَراً. عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.<sup>۳</sup>  
 در حدیثی از پیغمبر ﷺ روایت شده که گفت: فاطمه «بتول» نامیده شد، به علت این‌که جدا شده و بریده شده است از آن‌چه زن‌ها در هر ماهی به آن عادت دارند، و برای این‌که

۱. محاسن المجتمعمة: ص ۱۸۸، خطی.

۲. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۵؛ امام علی عليه السلام: ص ۲۳۰.

۳. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۵؛ امام علی عليه السلام: ص ۲۳۰.

در هر شبی به حال بکارت برمی‌گردد، و مریم «بتول» نامیده شد، برای این‌که عیسی را در حالی که بکر بود زایید. از ام سلمه -رضی الله عنها- روایت شده است.

### - ۱۹ -

علامه حضرمی در کتاب *مودّة القربی*، صفحه ۱۰۳ چاپ لاهور از رسول خدا ﷺ چنین روایت کرده که فرموده:

و إِمَّا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ «البتول»، لِأَنَّهَا تَبَتَّلَتْ مِنَ الْحَيْضِ وَالنَّفَاسِ، لِأَنَّ ذَلِكَ عَيْبٌ فِي بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ، أَوْ قَالَ: نَقْصَانٌ<sup>۱</sup>.  
فاطمه «بتول» نامیده شد، برای این‌که از حیض و نفاس بریده شده، زیرا آن دو، در دختران پیغمبران عیب است، یا فرمود: نقص است.

### - ۲۰ -

علامه الامرتسری در کتاب *ارجح المطالب*، صفحات ۲۴۱ و ۲۴۷ چاپ لاهور از علی علیه السلام روایت نموده که فرمود:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنْ «بَتُولٍ» وَ قِيلَ: إِنَّا سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ: مَرْيَمُ «بَتُولٌ» وَ فَاطِمَةُ «بَتُولٌ».  
فَقَالَ: الْبَتُولُ الَّتِي لَمْ تَرَحْمَةَ قَطُّ، أَيْ لَمْ تَحْضُ، فَإِنَّ الْحَيْضَ مَكْرُوهٌ فِي بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ.<sup>۲</sup>

۱. هم چنین آمده است در: *ینابیع المودّة لذوی القربی*: ص ۳۲۲؛ معنی: ج ۹، ص ۶۰۲؛ مجموع: ج ۱۹، ص ۱۲۳؛ *احقاق الحق*: ج ۱۰، ص ۲۵.

۲. هم چنین آمده است در: *حدائق الناضرة*: ج ۳، ص ۲۹۶؛ *علل الشرائع*: ج ۱، ص ۱۸۱؛ *معانی الاخبار*: ص ۶۴؛ *روضه الواعظین*: ص ۱۴۹؛ *دلائل الامامة*: ص ۱۵۰؛ *تاج الموالید*: ص ۲۰؛ *بحار الانوار*: ج ۴۳، ص ۱۵؛ *کشف الغمّة*: ج ۲، ص ۹۲.

أخرجه الحاكم .

از پیغمبر ﷺ سؤال شد و گفته شد که: ای رسول خدا! ما شنیده‌ایم از تو که می‌گویی: مریم «بتول» است و فاطمه هم «بتول» است. فرمود: بتول آن زنی را گویند که هرگز سرخی ندیده باشد، یعنی هرگز حیض ندیده باشد، زیرا حیض در دخترهای پیغمبران مکروه است.  
این خبر را حاکم روایت کرده.

### - ۲۱ -

علامه مجدالدین ابن اثیر جزری در کتاب نهاییه، جزء اول، صفحه ۷۱، چاپ مصر گفته است:

و سمیت فاطمة «البتول»، لانقطاعها عن نساء زمانها فضلاً و دیناً و حسباً، و قیل: لانقطاعها عن الدنيا إلى الله.<sup>۱</sup>  
فاطمه به «بتول» نامیده شده است برای جدا بودن او از زنان زمان خود از حیث فضل و دین و حسب، و گفته شده برای جدا بودن او از دنیا به سوی خدا.

### - ۲۲ -

علامه لغت و ادب، جمال‌الدین ابوالفضل محمد بن مکرم بن منظور مصری، متوفای سال ۷۱۱ هجری قمری در کتاب لسان العرب، جزء یازدهم، صفحه ۴۳، چاپ دارالصادر در بیروت گفته است:

سُئِلَ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ فَاطِمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - بِنْتِ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لِمَ قِيلَ لَهَا «الْبَتُولُ»؟

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۶.

فقال: لانقطاعها عن نساء أهل زمانها، و نساء الأُمَّة عفاً و فضلاً و ديناً و حسباً، و قيل: لانقطاعها عن الدنيا إلى الله عزّ و جلّ.<sup>۱</sup>

از احمد بن يحيى سؤال شد درباره فاطمه - رضوان الله عليها - دختر سيّد ما رسول خدا ﷺ که چرا به او «بتول» گفته شده؟ پس فرمود: برای جدا بودن او از زنان اهل زمان خود و زنان امت از حيث عفت و فضيلت و دين و حسب، و گفته شده: برای جدایی او از دنیا به سوی خدای عزّ و جلّ.

### - ۲۳ -

علامة نسابه محمد مرتضى الحسينى حنفى، متوفى ۱۲۰۵ در تاج العروس [ج ۷] صفحه ۲۲۰، چاپ قاهره گفته است:

و لقب فاطمة بنت سيّد المرسلين - عليهما الصلاة و السلام و على ذريتهما - بالبتول تشبيهاً بها في المنزلة عند الله تعالى؛ قاله الزمخشري. و قال تغلب: لانقطاعها عن نساء زمانها و نساء الأُمَّة فضلاً و ديناً و حسباً و عفاً، و هي سيّدة نساء العالمين...<sup>۲</sup>

فاطمه، دختر آقای همه پیغمبران - علیهما الصلاة و السلام و علی ذریتهما - به «بتول» ملقب شده برای تشبیه کردن او در قدر و منزلت نزد خدای تعالی؛ این قول زمخشری است. و تغلب گفته: برای جدا بودن او از زنهای زمان خود و زنهای امت از حيث فضيلت و دين و حسب و عفت است، و او سيّده زنهای جهانيان است.

### - ۲۴ -

#### «سيّدة نساء العالمين»

بدان که جمع کثیری در کتب خود در حدیث «سرگفتن پیغمبر با

۱. هم چنین آمده است در: مکانیب الرسول ﷺ: ج ۲، ص ۵۳۵؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۶.

۲. هم چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۶، به نقل از تاج العروس.

فاطمه در مرض موت آن حضرت» به طرق کثیری از عایشه روایت

کرده‌اند که: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن حال به فاطمه فرموده:

یا فاطمه! أما ترضين أن تكوني سيدة نساء العالمين أو سيدة نساء هذه الأمة؟

ای فاطمه! آیا نمی‌پسندی که سیده زن‌های جهانیان یا سیده زن‌های این امت باشی.

از جمله ایشانند:

۱. حافظ ابوداود طیالسی در مسند خود، صفحه ۱۹۶ چاپ حیدرآباد دکن،

به سند خود؛

۲. مورخ شهیر ابن سعد در الطبقات الكبرى، جزء هشتم، صفحه ۲۶، چاپ

دارالصادر بیروت؛

۳. علامه نسائی در خصائص، صفحه ۳۴، چاپ التقدم در مصر؛

۴. حاکم ابو عبدالله نیشابوری در مستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۵۶، چاپ

حیدرآباد دکن؛

۵. علامه نهبانی بیروتی در جواهر البحار، جزء اول، صفحه ۳۶۰، چاپ

قاهره؛

۶. علامه ابن عبدالبر اندلسی در استیعاب، جزء دوم، صفحه ۷۵۰، چاپ

حیدرآباد؛

۷. حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء، جزء دوم، صفحه ۳۹ چاپ السعاده در

مصر؛

۸. علامه ابوالمؤید، موفق بن احمد در مقتل الحسین، صفحه ۵۴، چاپ

نجف؛

۹. علامه بغوی، متوفای سال ۵۱۰ یا ۵۱۶ در مصابیح السنّة، صفحه ۲۰۴،

چاپ الخیریه در مصر؛

۱۰. علامه ابن اثیر جزری در اسد الغابة، جزء پنجم، صفحه ۲۲ چاپ مصر؛
۱۱. علامه ذهبی در تاریخ الاسلام، جزء دوم، صفحه ۹۴، چاپ دارالمعارف مصر؛
۱۲. امام الحفاظ شهاب‌الدین ابن حجر عسقلانی در الاصابة، جزء چهارم، صفحه ۳۶۷ چاپ دارالکتب مصریه؛
۱۳. علامه سیوطی در خصائص، جزء دوم، صفحه ۲۶۵، چاپ حیدرآباد دکن؛
۱۴. علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال، جزء ۱۳، صفحه ۹۵ چاپ حیدرآباد دکن، و نیز در کنز العمال که در حاشیه مسند احمد بن حنبل چاپ شده در جزء پنجم، صفحه ۷۹ چاپ مصر؛
۱۵. علامه عارف شیخ داود بن سلیمان نقشبندی خالدی در کتاب صلح الاخوان، صفحه ۱۱۶، چاپ بمبئی؛
۱۶. علامه شهیر به قلندر هندی حنفی در الروض الازهر، صفحه ۱۰۳، چاپ حیدرآباد؛
۱۷. علامه زبیدی حنفی در اتحاف السادة المتقين، جزء هفتم، صفحه ۱۸۴، چاپ میمنیه در مصر، و در جزء ششم همان کتاب، صفحه ۲۴۴، همان چاپ.<sup>۱</sup>

---

۱. هم چنین آمده است در: بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۵۱، ضمن ح ۴۸؛ روضة الواعظین: ص ۱۸۱؛ البداية والنهاية: ج ۱، ص ۴۵۰؛ مسند احمد ج ۶، ص ۲۸۲؛ المختار فی مناقب الاخیار: ص ۵۶؛ نظم درر السمطين: ص ۱۷۹؛ تذهیب التهذیب: ص ۱۳۴؛ صفة الصفوة: ج ۲، ص ۵؛ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۹۰۴، ح ۹۸ و ح ۹۹؛ ذخائر العقبی: ص ۳۹؛ وسیلة المآل: ص ۸۷؛ جمع الفوائد: ج ۲، ص ۲۳۳؛ مصباح الانوار: ص ۲۳۰؛ تاریخ الاسلام: ج ۲، ص ۹۴؛ مقتل الحسين علیه السلام خوارزمی: ج ۱، ص ۵۴؛ طبقات ابن سعد: ج ۸، ص ۲۶؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۷؛ عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۹۰.

## - ۲۵ -

و از غیر عایشه نیز در ضمن احادیثی به طرق کثیر از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده‌اند، و از ایشانند: علامه حافظ ابونعمین اصفهانی، متوفای سال ۴۳۰ در کتاب حلیة الاولیاء، جزء دوم، صفحه ۴۲، چاپ السعادة در مصر که ضمن حدیثی پیغمبر اکرم فرمود:

یا بنیة! أما ترضین أن تكونی سیدة نساء العالمین؟

قالت: یا أبه، فأین مریم ابنة عمران؟

قال: تلك سیدة نساء عالمها، و أنت سیدة نساء عالمک، و الله زوجتک سیداً فی الدنيا و الآخرة.

ای دخترک من! آیا راضی نیستی که سیده زن‌های جهانیان باشی؟ گفت: ای پدر! پس کجا است مریم دختر عمران؟ فرمود: او سیده زنان عالم خود است و تو سیده زنان عالم خودت می‌باشی، و خدا تو را با سیدی در دنیا و آخرت تزویج کرد.

و آن را روایت کرده‌اند:

۱. علامه ابن عبدالبرّ، متوفای سال ۴۶۳ در استیعاب<sup>۱</sup>، چاپ حیدرآباد؛

۲. علامه ابوالمؤید، موفق بن احمد اخطب خوارزم، متوفای سال ۵۶۸ در

مقتل الحسین، صفحه ۷۹، چاپ غری؛

۳. علامه طحاوی، متوفای سال ۳۲۱ در مشکل الآثار، جزء اول، صفحه ۴۸،

چاپ حیدرآباد دکن؛

۴. علامه مجدالدین ابن اثیر جزری در المختار فی مناقب الاخیار، صفحه ۵۶ از

نسخه الظاهریه دمشق؛



۵. علامه محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۴۲، چاپ انتشارات قدسی در مصر؛
۶. علامه قاضی ابوالمحاسن یوسف بن موسی حنفی در المختصر من المختصر، تألیف ابی الولید باجی مالکی، جزء دوم، صفحه ۲۴۷، چاپ حیدرآباد؛
۷. علامه ذهبی در تاریخ الاسلام، جزء دوم، صفحه ۹۱، چاپ دارالمعارف در مصر.
۸. علامه ززندی در نظم در السمطین، صفحه ۱۷۹، چاپ مطبعة القضاء؛
۹. علامه زین الدین ابوالفضل، متوفای سال ۸۴۶ در طرح التثريب، جزء اول، صفحه ۱۴۹ چاپ مصر؛
۱۰. حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابة، جزء چهارم، صفحه ۲۷۵، چاپ دارالکتب مصریه در مصر؛
۱۱. علامه باکثیر حصرمی در وسیلة المآل، صفحه ۸۰، چاپ دمشق؛
۱۲. علامه سیوطی در الثغور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمة، صفحه ۱۴، چاپ بمبئی.<sup>۱</sup>

---

۱. هم چنین آمده است در: بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۳۷؛ حلیة: ج ۲، ص ۴۲؛ مصباح الانوار: ص ۲۲۹، -  
مخطوط -: مختصر تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۷، ص ۱۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۱، ص ۲۴۷، ح  
۳۱۳؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۳۴؛ عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۹۸.

## - ۲۶ -

علامه ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، صفحه ۱۴۵۷<sup>۱</sup>، چاپ قاهره گفته

است:

قال رسول الله ﷺ بمحضر الخاصّ و العامّ، مراراً لا مرّة واحدة، في مقامات

مختلفة لا في مقام واحد: إنّها، (أي فاطمة) سيّدة نساء العالمين.<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ در محضر خاص و عام، چندین مرتبه، نه یک مرتبه، در جاهای

مختلف نه در یک جا فرمود: او، (یعنی فاطمه) سیّده زن‌های جهانیان است.

## - ۲۷ -

## «فاطمة سيّدة نساء أهل الجنة»

در بیان آنچه جماعت عامّه از حذیفه در این موضوع روایت کرده‌اند، در

ضمن حدیث یا جداگانه.

حافظ ترمذی در صحیح خود در جزء سیزدهم، صفحه ۱۹۷، چاپ صادی در

مصر به سند خود از حذیفه روایت کرده که گفت:

سألتنی أمّی: متى عهدك؟ تعني بالنبي ﷺ.

فقلت: ما لي به من عهد منذ كذا، فالت متي، فقلت: دعيني آتي النبي ﷺ و

أصلي معه المغرب و أسأله أن يستغفر لي و لك، فأتيت النبي ﷺ و صلّيت

معه المغرب، فصلّى حتّى صلّى العشاء، ثمّ انفتل فتبعته، فسمع صوتي فقال:

من هذا، حذيفة؟

۱. شرح نهج‌البلاغه: ج ۹، ص ۱۹۳؛ چاپ کتاب‌خانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی ر.ح.

۲. هم‌چنین آمده است در: بحارالانوار: ج ۲۲، ص ۲۳۶؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۷، ص ۵۱۰؛

احادیث ام‌المؤمنین عائشة: ج ۱، ص ۷۶؛ احقاق‌الحق: ج ۱۰، ص ۴۱.

قلت : نعم .

قال : ما حاجتك ، غفر الله لك ولأُمَّكَ ؟

قال : إِنَّ هذا ملك لم ينزل الأرض قطَّ قبل هذه الليلة ، استأذن ربَّه أن يسلم عليَّ و يبشِّرني بأنَّ فاطمة سيِّدة نساء أهل الجَنَّة ، وأنَّ الحسن و الحسين سيِّدا شباب أهل الجَنَّة .<sup>۱</sup>

مادرم از من پرسید : چه زمان پیغمبر ﷺ را ملاقات کردی ؟ گفتم : از فلان وقت دیداری نداشتم . پس از من خواست ، گفتم : بگذار بروم به سوی پیغمبر ﷺ و نماز مغرب را با او گزارم و از او بخواهم که برای من و برای تو طلب آمرزش کند . پس به نزد پیغمبر ﷺ رفتم و نماز مغرب را با او خواندم ، و او نماز گزارد تا آنکه نماز عشا را با نافله خواند ، و من او را پیروی کردم . چون صدای مرا شنید فرمود : این کیست ، حذیفه [است] ؟ گفتم : آری . فرمود : چه حاجتی داری ، خدا تو و مادرت را بیمارزد ؟

گفت : این فرشته‌ایست که هرگز پیش از امشب بر زمین فرود نیامده ، از خدا اذن گرفته که بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه سیِّدة زنان اهل بهشت است ، و این که حسن و حسین دو آقایان جوانان اهل بهشتند .

و حافظ احمد بن حنبل در مسند خود ، جزء پنجم ، صفحه ۳۹۱ ، چاپ میمنیه مصر ، مانند آنچه ترمذی در صحیح خود روایت کرده ، از حیث سند و متن روایت کرده ، با زیادتیی ای که ذکر کرده که متمم حدیث است و آن این است :

فعرض له عارض فناجاه ثمَّ ذهب ، فأتبعته ، فسمع صوتي . فقال : من هذا ؟ فقلت : حذيفة . قال : ما لك ؟ فحدثته بالأمر . فقال : غفر الله لك ولأُمَّكَ ! ثمَّ قال : أما رأيت العارض الذي عرض لي قبيل ؟ قال : قلت : بلى . قال : فهو ملك

۱ . هم چنین آمده است در : احقاق الحق : ج ۱۰ ، ص ۶۹ .

من الملائكة...<sup>۱</sup>

حالت حضرت دگرگون شد، پس با او نجوی کرد و رفت. من دنبال او رفتم. صدای مرا شنید و گفت: کیست؟ گفتم: حذیفه هستم. گفت: چه می‌خواهی؟ سرگذشت خود با مادرم را بازگو کردم. فرمود: خدا تو و مادرت را بیامزد! پس فرمود: آیا دگرگونی حالت مرا دیدی که کمی پیش بر من عارض شد؟ گفتم: بلی. فرمود: او فرشته‌ای بود از فرشتگان... (پس باقی حدیث را ذکر کرد).

و از جمله کسانی که این حدیث را از حذیفه به اسناد خود روایت کرده و آن را صحیح الاسناد شمرده‌اند می‌باشد:

۱. حاکم نیشابوری در مستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۵۱، چاپ حیدرآباد دکن؛
۲. حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، جزء چهارم، صفحه ۱۹۰، چاپ السعاده در مصر؛
۳. حافظ بیهقی در الاعتقاد، صفحه ۱۶۵، چاپ کامل مصباح؛
۴. علامه هبة‌الله بن عساکر دمشقی، متوفای سال ۵۷۱ هجری قمری، در التاريخ بنا بر آنچه در منتخب او است در جزء چهارم، صفحه ۹۵، چاپ روضة الشام، و در جزء چهارم، صفحه ۲۰۶ همان چاپ؛
۵. علامه ابوالمؤید، موفق بن احمد اخطب خوارزم در مقتل الحسين، صفحات ۵۵ و ۸۰ و ۱۳۰، چاپ نجف؛
۶. علامه مجدالدین بن اثیر جزری در المختار فی مناقب الاخیار، صفحه ۵۶ از نسخه ظاهریة دمشق، و در جامع الاصول، جزء ۱۰، صفحه ۱۲، چاپ السنة المحمدیة در مصر؛

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۶۹.

۷. علامه عزالدین جزری در اسد الغابة، جزء پنجم، صفحه ۵۷۴، چاپ مصر سال ۱۲۸۵؛
۸. علامه حمونینی در فرائد السمطين، خطی؛
۹. علامه گنجی شافعی در کفاية الطالب، صفحه ۲۷۵، چاپ نجف؛
۱۰. علامه باکثیر حضرمی در وسیلة المال، صفحه ۱۶۱ از نسخه ظاهرته دمشق؛
۱۱. علامه بغوی در مصابيح السنة، صفحه ۱۰۸، چاپ مصر؛
۱۲. علامه محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی، چاپ انتشارات قدسی مصر؛
۱۳. علامه مولی علی متقی در کنز العمال، جزء سیزدهم، صفحه ۹۵، چاپ حیدرآباد دکن؛
۱۴. علامه ابو عبدالله محمد بن عثمان بغدادی در المنتخب از صحیح بخاری و صحیح مسلم، صفحه ۲۱۹ مخطوط؛
۱۵. علامه محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در تاریخ الاسلام، جزء ۲، صفحه ۹۰، چاپ دارالسعادة مصر، و در جزء دوم آن، صفحه ۲۱۷؛
۱۶. نیز در سیر اعلام النبلاء، جزء سوم، صفحه ۱۶۸، چاپ مصر؛
۱۷. نیز در تلخیص المستدرک چاپی بذیل المستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۵۱، چاپ حیدرآباد دکن؛
۱۸. علامه ابن الدبیع شیبانی در تیسیر الوصول إلى جامع الأصول، جزء دوم، صفحه ۱۵۴، چاپ نول کشور در کانفور؛
۱۹. علامه ابن کنیر دمشقی در البداية و النهاية، جزء سوم، صفحه ۲۰۶، چاپ مصر؛
۲۰. علامه شیخ نورالدین علی بن صباغ مالکی در فصول المهمة، صفحه ۱۲۷،

چاپ نجف؛

۲۱. علامه شیخ جلال‌الدین عبدالرحمن شافعی در کتاب الحاوی للفتاوی، جزء دوم، صفحه ۲۶۷، چاپ قاهره؛

۲۲. در خصائص الکبری، جزء دوم، صفحه ۲۲۶، چاپ حیدرآباد؛

۲۳. در الجامع الصغیر، جزء اول، صفحه ۷، چاپ مصر؛

۲۴. علامه ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة، صفحات ۱۸۵ و ۱۸۹، چاپ عبداللطیف در مصر؛

۲۵. علامه دشتکی در روضة الاحباب، صفحه ۶۶۵، چاپ لاهور؛

۲۶. علامه عبدالرحمن سیوطی در الحبانک فی اخبار الملائک، صفحه ۱۰۵ نسخه خطی؛

۲۷. علامه شیخ عبدالهادی ابیاری در العرایس الواضحة، صفحه ۱۹۵، چاپ قاهره؛

۲۸. در جالیة الکدر در شرح منظومه برزنجی، صفحه ۱۹۵، چاپ مصر؛

۲۹. علامه سید محمد صدیق حسنخان هندی بهوبالی، متوفای سال ۱۳۰۷، در حسن الاسوة، صفحه ۲۹۰، چاپ آستانه؛

۳۰. علامه قندوزی در ینابیع المودة، صفحات ۱۶۵ و ۲۶۴ و ۲۲۲، چاپ اسلامبول به سه طریق روایت کرده؛

۳۱. علامه الامر تسری در ارجح المطالب، صفحه ۲۴، چاپ لاهور؛

۳۲. علامه ابو عثمان عمرو بن بحریشی جاحظ در کتاب تاریخ جامع الاصول، جزء سوم، صفحه ۳۱۷، چاپ مصر؛

۳۳. علامه ملا علی قاری هروی در جمع الوسائل، جزء اول، صفحه ۲۶۹،

چاپ قاهره؛

۳۴. علامه شفاونی وردیفی مصری در سعد الشومس و الاقمار، صفحه ۲۰۳،  
التقدم العلمیة، چاپ قاهره؛
۳۵. علامه شیخ یوسف نبهانی در الفتح الكبير، جزء اول، صفحه ۲۸، چاپ  
مصر، و نیز در جزء اول، صفحات ۴۲۶ و ۲۴۹؛
۳۶. علامه شهیر به قلندر مهدی در الروض الازهر، صفحه ۳۰۰، چاپ  
حیدرآباد؛
۳۷. علامه سید علی شهاب الدین همدانی علوی در مودة القری، صفحه ۱۲۲،  
چاپ لاهور.

## - ۲۸ -

نیز راجع به روایت «فاطمة سیدة نساء أهل الجنة» که از امیرمؤمنان علی علیه السلام از طریق عامه روایت شده، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی، متوفای سال ۸۰۷ هجری قمری در کتاب مجمع الزوائد، جزء نهم، صفحه ۲۰۱، چاپ قدسی در قاهره به سند خود از طبرانی به طور مسند از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرموده:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ: أَلَا تَرْضِينَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ وَ

ابْنُكَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟<sup>۱</sup>

پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه فرمود: آیا نمی‌پسندی که سیده زن‌های اهل بهشت باشی؟ و دو

پسرت دو سید جوانان اهل بهشت باشند؟

و شیخ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی شافعی، متوفای سال ۹۱۱ در کتاب

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۸۰

النفور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمة، صفحه ۱۳ چاپ اولاد غلام رسول در بمبئی این حدیث را از علی علیه السلام روایت کرده.

و علامه قندوزی در کتاب ینایع المودة، صفحه ۱۵۴، چاپ اسلامبول از علی علیه السلام روایت کرده و گفته است:

قال عليّ في رواية طويلة: و زوجتي فاطمة الزهراء سيّدة نساء أهل الجنة<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام در روایتی طولانی فرموده: زوجه من، فاطمه زهرا سیّده زن‌های اهل بهشت است.

### روایت کنندگان از عایشه:

۱. حافظ ابو عبدالله بخاری در صحیح خود، جزء چهارم، صفحه ۲۰۳، چاپ امیریّه مصر؛

۲. علامه نسائی در الخصائص، صفحه ۳۳، چاپ التقدّم در مصر؛

۳. علامه طحاوی، متوفای سال ۳۲۱ در مشکل الآثار، جزء اول، صفحه ۴۸، چاپ حیدرآباد دکن؛

۴. علامه بلاذری در انساب الاشراف، صفحه ۴۰۵، چاپ دارالمعارف مصر؛

۵. علامه ابن کثیر دمشقی در البداية والنهاية، جزء دوم، صفحه ۶۱، چاپ مصر؛

۶. علامه محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی، متوفای قرن هشتم هجری در مشکاة المصابیح، صفحه ۵۶۸، چاپ دهلی؛

۷. علامه ذهبی در تاریخ الاسلام، جزء دوم، صفحه ۹۵، چاپ دارالمعارف مصر؛

۱. هم چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۸۹.



۸. علامه محمد بن يوسف زرندي حنفي در نظم در السمطين، صفحه ۱۷۸، چاپ القضاء؛
۹. علامه محب الدين طبري در ذخائر العقبى، صفحه ۳۹، چاپ قدسى در قاهره؛
۱۰. علامه مولى على متقى هندى در كنز العمال، صفحه ۹۳، چاپ حيدرآباد دكن، و در منتخب كنز العمال، چاپ شده در حاشية مسند احمد بن حنبل، صفحه ۹۷، چاپ مصر؛
۱۱. علامه شيخ مخدوم حنفى در بذل القوة فى حوادث سنئ النبوة، صفحه ۲۹۹، چاپ حيدرآباد؛
۱۲. علامه احمد بن محمد بن ابى بكر بن عبد الملك قسطلانى در ارشاد السارى، جزء ششم، صفحه ۱۸۰، چاپ العامره مصر؛
۱۳. علامه بدرالدين ابو محمد محمود بن احمد عيني در عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى، جزء ۱۶، صفحه ۱۵۴، چاپ المنبريه در مصر؛
۱۴. علامه شيخ عبدالقادر عبدالكريم ورديفى خيرانى بريشى شفشاونى مصرى در سعد الشمس و الاقمار، صفحه ۲۰۳، چاپ التقدّم در قاهره؛
۱۵. علامه بدخشى در مفتاح النجا، صفحه ۱۰۶، نسخه خطى؛
۱۶. علامه نيهانى در الانوار المحمدية صفحه ۱۴۶، چاپ بيروت؛
۱۷. علامه شيخ سليمان قندوزى بلخى در ينابيع المودة، صفحه ۱۷۲ چاپ اسلامبول؛
۱۸. علامه كافى مونسى در السيف اليمانى المسلول، صفحه ۹، چاپ الترقى در شام؛
۱۹. علامه سهيلى عبدالرحمن خثعمى مراکشى در الروض الانف، جزء اول،

صفحه ۱۶۰، چاپ قاهره؛

۲۰. علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در فضائل سیده النساء، صفحه ۳،

نسخه خطی؛

۲۱. علامه باکثیر حضر می در وسیلة المآل، صفحه ۸۸، نسخه خطی؛

۲۲. علامه یافعی در مرآة الجنان، صفحه ۶۱، چاپ حیدرآباد دکن؛

۲۳. علامه امان‌الله دهلوی در تجهیز الجیش، نسخه خطی؛

۲۴. علامه شیخ عبیدالله حنفی الامر تسری در ارجح المطالب، صفحه ۲۴۹،

چاپ لاهور؛

۲۵. علامه بدخشی در مفتاح النجا، صفحه ۱۰۳، نسخه خطی.

روایت کنندگان از امّ سلمه از فاطمه:

۱. حافظ ترمذی در صحیح خود، جزء سیزدهم، صفحه ۲۵۰، چاپ صاوی

مصر؛

۲. مورخ شهیر ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع، مشهور به ابن سعد،

متوفای سال ۲۳۰ هجری قمری در الطبقات الكبرى، جزء دوم، صفحه ۲۴۸، چاپ

الصارف مصر؛

۳. علامه نسائی متوفای در سال ۳۰۳ هجری قمری در الخصائص، صفحه

۳۳، چاپ التقدّم در مصر؛

۴. علامه محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۳۹، چاپ مکتبه

القدس در مصر؛

۵. علامه عزالدین بن اثیر الجزری در اسد الغابة، جزء ۵، صفحه ۵۲۳، چاپ

مصر سال ۱۲۸۵؛

۶. علامه مبارک بن اثیر در جامع الاصول، جزء دهم، صفحه ۸۴، چاپ السنّة

المحمّديّة مصر؛

۷. علامه خطیب تبریزی عمری در مشکاة المصابیح، جزء سوم، صفحه

۲۶۸، چاپ دمشق؛

۸. علامه عسقلانی در اصابة، جزء چهارم، صفحه ۳۶۷، چاپ مصر؛

۹. علامه مولی علی متقی هندی در منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند

ابن حنبل چاپ شده در مطبعة المیمیة مصر، صفحه ۹۸؛

۱۰. علامه عبدالرحمن سیوطی در الثغور الباسمة، صفحه ۱۳، چاپ اولاد

غلام رسول در بمبئی؛

۱۱. علامه شببانی، معروف به ابن دبیع در تیسیر الوصول، صفحه ۱۵۹، چاپ

نول کشور؛

۱۲. علامه قندوزی در ینایع المودّة، صفحه ۱۷۲، چاپ اسلامبول؛

۱۳. علامه بدخشی در مفتاح النجا، نسخه خطی؛

۱۴. علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در فضائل سیدة النساء، صفحه ۴،

نسخه خطی؛

۱۵. علامه مجدالدین ابن اثیر جزری در المختار فی مناقب الاخیار، صفحه ۵۶،

چاپ دمشق؛

۱۶. علامه حضرمی در وسیلة المال، صفحه ۸۸، خطی، و در کتاب المغازی و

السیر، صفحه ۲۸۶، خطی.

روایت کنندگان از ابی سعید خدری:

۱. حافظ ابن عبدالبرّ در استیعاب، جزء سوم، صفحه ۷۵۰، چاپ حیدرآباد

دکن؛

۲. حافظ احمد بن حنبل در مسند، جزء سوم، صفحه ۶۴، چاپ میمنیه در

مصر؛

۳. حاکم ابو عبدالله نیشابوری در المستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۵۴، چاپ حیدرآباد دکن؛

۴. حافظ ابوبکر بیهقی شافعی، متوفای سال ۴۵۸ هجری قمری در الاعتقاد، صفحه ۶۵، چاپ کامل مصباح؛

۵. علامه محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۴۲، چاپ مکتبه القدسی در مصر؛

۶. علامه نسائی، متوفای سال ۳۰۳ در خصائص، صفحه ۳۳، چاپ التقدیم در مصر؛

۷. علامه ذهبی در تاریخ الاسلام، جزء دوم، صفحه ۹۱، چاپ دارالمعارف مصر، و در تلخیص المستدرک، چاپ شده در ذیل مستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۵۴، چاپ حیدرآباد؛

۸. علامه محمد بن یوسف جمال‌الدین زرنندی حنفی در نظم در السمطین، صفحه ۱۷، چاپ القضاء؛

۹. علامه ابن کثیر دمشقی در البداية و النهاية، جزء دوم، صفحه ۶۱، چاپ مصر؛

۱۰. امام حافظ ابن حجر عسقلانی در الاصابة، جزء چهارم، صفحه ۳۶۶، چاپ دارالکتب مصر؛

۱۱. علامه احمد بن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة، صفحه ۱۸۹، چاپ عبداللطیف در مصر؛

۱۲. علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال، جزء ۱۳، صفحه ۹۴، چاپ حیدرآباد، و در منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد بن حنبل در میمنه مصر

چاپ شده، صفحه ۹۷؛

۱۳. حافظ نورالدین ابوبکر بن علی هیثمی در مجمع الزوائد، جزء نهم، صفحه

۴۰۱، چاپ انتشارات قدسی در مصر؛

۱۴. علامه سیوطی در خصائص، جزء دوم، صفحه ۲۶۵، چاپ عبداللطیف

در مصر، و در الثغور الباسمة، صفحه ۱۴، چاپ اولاد غلام رسول در بمبئی، و نیز

در جامع صغیر، جزء اول، صفحه ۵۱۸، چاپ مصر؛

۱۵. علامه شیخ صفی الدین احمد بن عبدالله بن ابی الحیّز خزر جی انصاری

ساعدی، متوفای سال ۹۳۳ در خلاصه تذهیب الکمال، صفحه ۴۲۵، چاپ مصر؛

۱۶. علامه مناوی در کنوز الحقایق، صفحه ۱۰۳، چاپ بولاق مصر؛

۱۷. علامه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب، جزء ۱۲، صفحه ۴۴۱،

چاپ حیدرآباد؛

۱۸. علامه قندوزی در ینابیع المودة، صفحات ۱۷۳ و ۱۸۰ و ۱۸۶ و ۱۹۸،

چاپ اسلامبول؛

۱۹. علامه بدخشی در مفتاح النجا، صفحه ۱۰۲، نسخه خطی؛

۲۰. علامه باکثیر حضرمی در وسیلة المال، صفحه ۸۰، چاپ مکتبه الظاهریه

در دمشق؛

۲۱. علامه کاکوردی، شهیر به قلندر هندی در الروض الازهر، صفحه ۲۰۰،

چاپ حیدرآباد؛

۲۲. علامه نبهانی در الفتح الکبیر، جزء سوم، صفحات ۸۰ و ۲۶۳، چاپ

مصر، و در جواهر البحار، جزء اول، صفحه ۱۹۸، چاپ مصر.

مؤلف قاصر گوید: در کتب عامه راویان خیر «فاطمه سیده نساء اهل الجنة» به

طور مسند و مرسل بسیار است، در این جا به همین اندازه اکتفا شد.

## - ۲۹ -

## «فاطمة خير نساء الأُمَّة»

بدان که جماعتی از بزرگان علما این حدیث را به طور مسند و مرسل در کتب خود روایت کرده‌اند، در این جا چند نفر از بزرگان آنها نام برده می‌شوند:

از جمله علامه کمشخانوی در کتاب راموز الاحادیث، صفحه ۲۸۱، چاپ آستانه از طریق خطیب و ابن عساکر از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

خير رجالكم عليّ، و خير شبابكم الحسن و الحسين، و خير نساءكم فاطمة.<sup>۱</sup>

بهترین مردهای شما علی است و بهترین جوان‌های شما حسن و حسین‌اند و بهترین زن‌های شما فاطمه است.

۱. و علامه بدخشی در مفتاح النجا در صفحه ۱۶؛

۲. و علامه الامرتسری در ارجح المطالب، صفحه ۳۱۱، چاپ لاهور؛

۳. و علامه مولی محمد صالح کشفی حنفی ترمذی در مناقب مرتضویه،

صفحه ۱۱۷، چاپ بمبئی، به سند خود از ابن مسعود.

از جمله کسانی که بهترین زنان امت بودن فاطمه را از رسول خدا به روایت عایشه نقل کرده‌اند، و افضل بودن او بر همه کس بعد از پیغمبر را روایت نموده‌اند، حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک است که به سند خود از عایشه روایت کرده:

قالت عایشة: ما رأيت أحداً أفضل من فاطمة غير أبيها.<sup>۲</sup>

پس از پیغمبر احدی را بافضیلت‌تر از فاطمه ندیده‌ام.

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۲. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۱۶، در پاورقی.

- جماعتی این کلام را از عایشه نقل کرده‌اند و بسیاری هم در کتب خود قول او را روایت نموده‌اند، از جمله آنها است:
۱. امام الحفّاظ، شهاب‌الدین عسقلانی ابن حجر در الاصابة، جزء ۴، صفحه ۳۶۶، چاپ دارالکتب مصریه در مصر؛
  ۲. حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیشمی در مجمع الزوائد، جزء نهم، صفحه ۲۰۱، چاپ قدسی قاهره؛
  ۳. علامه سیّد احمد زینی دحلان شافعی در السيرة النبوية، چاپ شده در حاشیه السيرة الحلیّیة، جزء دوم، صفحه ۷، چاپ قاهره؛
  ۴. علامه نیهانی در الشرف المؤید، صفحه ۵۳، چاپ مصر؛
  ۵. علامه عمر رضا کتّال در اعلام النساء، جزء سوم، صفحه ۲۱۷، چاپ دمشق.

## - ۳۰ -

## «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَائِهَا»

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۵۳، چاپ حیدرآباد دکن، به دو طریق از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده که فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة: إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ.<sup>۱</sup>

یعنی: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله به فاطمه گفت: خدا به خشمگین شدن تو خشمگین می‌شود و به خشنود شدن تو خشنود می‌شود.

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۱۷.

- حاکم بعد از نقل این حدیث گفته است که اسناد این حدیث صحیح است .
- [کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند ، عبارتند از :]
۱. حافظ طبرانی در معجم الکبیر ، صفحه ۱۴ ، نسخه خطی ؛
  ۲. علامه یافعی در التذوین ، جزء سوم ، صفحه ۴۲ ، از نسخه عکسی دانشگاه تهران که از روی نسخه مکتبه اسکندریه در مصر گرفته شده ؛
  ۳. ابن اثیر جزری در اسد الغابة ، جزء پنجم ، صفحه ۵۲۲ ، چاپ مصر ؛
  ۴. محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی ، صفحه ۳۹ ، چاپ قدسی مصر ؛
  ۵. علامه شهیر سبط ابن جوزی در التذکره ، صفحه ۲۲۰ ، چاپ نجف ؛
  ۶. علامه گنجی شافعی در کفایة الطالب ، صفحه ۲۱۹ ، چاپ نجف ؛
  ۷. حافظ ذهبی در میزان الاعتدال ، جزء دوم ، صفحه ۷۲ ، چاپ مصر ؛
  ۸. تلخیص المستدرک ، جزء سوم ، صفحه ۱۵۳ ، چاپ حیدرآباد ؛
  ۹. تذهیب التهذیب ، صفحه ۱۲۴ ، نسخه خطی ؛
  ۱۰. علامه زرنندی در نظم درر السمطین ، صفحه ۱۷۷ ، چاپ القضاء ؛
  ۱۱. علامه ابن حجر عسقلانی در الاصابه ، جزء چهارم ، صفحه ۳۶۶ ، چاپ دارالکتب مصریه ؛
  ۱۲. علامه عطاءالله دشتکی در روضة الاحباب ، صفحه ۶۶۵ ، خطی ؛
  ۱۳. علامه عبدالله شافعی در مناقب ، صفحه ۲۰۷ ، خطی ؛
  ۱۴. علامه احمد بن علی بن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب [ ج ۱۲ ، ص ۴۴۱ ، چاپ حیدرآباد ] ؛
  ۱۵. علامه شیخ داود بن سلیمان نقشبندی در صلح الاخوان ، صفحه ۱۳۴ ، چاپ بمبئی ؛
  ۱۶. علامه بدخشی در مفتاح النجا ، صفحه ۱۰۱ ، خطی ، از دو طریق ؛



۱۷. علامه شیخ محمد صَبَّانِ مصری در اسعاف الراغبین که در حاشیة نور

الابصار چاپ شده در مصر، صفحه ۱۹؛

۱۸. علامه سیّد ابوبکر علوی حُضرمی در رشفة الصادی، صفحه ۶۱، چاپ

مصر؛

۱۹. علامه شیخ احمد حنفی نقشبندی در راموز الاحادیث، صفحه ۵۰۱،

چاپ آستانه؛

۲۰. علامه نیهانی در جواهر البحار، جزء اول، صفحات ۱۹۸ و ۳۶۰، چاپ

قاهره، و در کتاب شرف المؤبد، صفحه ۵۳، چاپ مصر؛

۲۱. علامه الامر تسری در ارجح المطالب، صفحه ۲۴۵، چاپ لاهور؛

۲۲. علامه سیوطی در خصائص، جزء دوم، صفحه ۲۶۵، چاپ حیدرآباد

دکن؛

۲۳. علامه احمد بن یوسف دمشقی در اخبار الدول، صفحه ۸۷، چاپ بغداد؛

۲۴. علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال، جزء ۱۳، صفحه ۹۶، و جزء

۱۶، صفحه ۲۸۰، چاپ حیدرآباد، و در منتخب کنز العمال که در حاشیة مسند

احمد بن حنبل که در مصر چاپ شده، جزء پنجم، صفحه ۹۷؛

۲۵. علامه شیخ عبدالرؤوف مناوی در کنوز الحقائق، صفحه ۳۲، چاپ

بولاق؛

۲۶. علامه قندوزی در منابع المودة، صفحات ۱۷۳ و ۱۹۸، چاپ اسلامبول؛

۲۷. در صحیح بخاری جزء پنجم، صفحه ۳۹، چاپ امیریّه سال ۱۳۱۴ هجری

در باب مناقب فاطمه به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده و گفته:

قال رسول الله ﷺ: فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني.

مؤلف حقیر گوید: این حدیث را جمع کثیری از علمای عامّه، فضلاً از علمای

خاصه، به صورت متواتر به اسناد خود از رسول خدا ﷺ با اندک اختلاف در لفظ روایت کرده‌اند:

بعضی به لفظ:

فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني<sup>۱</sup>.

و بعضی به لفظ:

فاطمة بضعة مني، يؤذيني من آذاها، و يغضبني من أغضبها<sup>۲</sup>.

و بعضی:

يغضبني ما أغضبها، و يؤذيني ما آذاها<sup>۳</sup>.

و بعضی به لفظ:

يقبضني ما يقبضها، و يبسطني ما يبسطها<sup>۴</sup>.

و بعضی به لفظ:

يؤذيني ما آذاها، و ينصبي ما أنصبها<sup>۵</sup>. (أي يتعيني ما أتعبها).

۱. ینابیع المودّة: ج ۲، ص ۵۲؛ نظم درر السمطين: ص ۱۷۶؛ آحاد والمثانی: ج ۵، ص ۳۶۱؛ فتح الباری: ج ۷، ص ۶۳؛ صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲۱۰؛ الغدير: ج ۴، ص ۳۸۷؛ بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۳۲۳، و ج ۴۳، ص ۳۹؛ ذخائر العقبی: ص ۳۷؛ طرائف: ص ۲۶۲؛ عمدة: ص ۳۸۸؛ مناقب: ج ۳، ص ۱۱۲؛ مسند زید بن علی: ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. عمدة: ص ۳۸۵؛ تفسیر مجمع البیان: ج ۵، ص ۴۰۳؛ طرائف المقال: ص ۲۹۶؛ کشف الغطاء: ج ۱، ص ۱۸.

۳. این عبارت را نیافتیم.

۴. مناقب: ج ۳، ص ۱۱۲؛ ذخائر العقبی: ص ۳۸؛ بحار الانوار: ج ۳۱، ص ۵۹؛ الغدير: ج ۷، ص ۲۳۲؛ مستدرک حاکم نيسابوری: ج ۳، ص ۱۵۸؛ فتح الباری: ج ۹، ص ۲۷۰؛ آحاد والمثانی: ج ۵، ص ۳۶۲؛ جامع الصغير: ج ۲، ص ۲۰۸؛ كنز العمال: ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ ینابیع المودّة: ج ۲، ص ۹۸؛ لسان العرب: ج ۱۴، ص ۱۷۱؛ تاج العروس: ج ۱۰، ص ۸۶.

۵. تاج العروس: ج ۱، ص ۴۸۵؛ الغدير: ج ۷، ص ۲۳۲؛ نهاية: ج ۵، ص ۶۲.

و بعضى به لفظ :

يريني ما رابها، و يؤذيني ما آذاها.<sup>١</sup>

و بعضى به لفظ :

يسعفني ما يسعفها.<sup>٢</sup> (أي ينالني ما ينالها و يلمّ بي ما يلمّ بها).

و بعضى به لفظ :

فاطمة شجنة مئى، يبسطني ما يبسطها، و يقبضني ما يقبضها، و يبسطني ما

يبسطها.<sup>٣</sup>

و بعضى به لفظ :

فاطمة مضغة مئى، فمن آذاها فقد آذاني.<sup>٤</sup>

و بعضى به لفظ :

فاطمة مضغة مئى، يسرّني ما يسرّها.<sup>٥</sup>

خلد مقام قاضى سيّد نورالله شهيد شوشترى مرعشى حسينى - اعلى الله مقامه الشريف - در كتاب احقاق الحق، و علامه معاصر آية الله العظمى السيد شهاب الدين مرعشى حسينى نجفى قمى - ادام الله ايام افاضاته - در ملحقات كتاب احقاق الحق

- 
١. ينابيع المودة: ج ٢، ص ٥٣؛ نهج الايمان: ص ٦٢٣؛ البداية والنهاية: ج ٦، ص ٣٦٦؛ تهذيب التهذيب: ج ١٢، ص ٣٩٢؛ سير اعلام النبلاء: ج ٢، ص ١١٩؛ اسد الغابة: ج ٥، ص ٥٢١؛ تفسير ثعالبى: ج ٥، ص ٣١٦؛ تفسير قرطبى: ج ٢٠، ص ٢٢٧؛ صحيح ابن حبان: ج ١٥، ص ٤٠٦؛ سنن كبرى: ج ٥، ص ١٤٧؛ صحيح مسلم: ج ٧، ص ١٤١؛ الغدير: ج ٧، ص ٢٣٢؛ بحار الانوار: ج ٢٢، ص ٢٣٦؛ ذخائر العقبى: ص ٣٧.
٢. تاج العروس: ج ٦، ص ١٣٩؛ الغدير: ج ٧، ص ٢٣٢.
٣. معجم الكبير: ج ٢٠، ص ٢٦؛ مستدرک حاكم نيسابورى: ج ٣، ص ١٥٤؛ مسند احمد: ج ٤، ص ٣٣٢؛ بحار الانوار: ج ٣١، ص ٦٠؛ الغدير: ج ٧، ص ٢٣٢.
٤. مستدرک حاكم نيسابورى: ج ٣، ص ١٥٩؛ فضل آل البيت: ص ٦٤؛ الغدير: ج ٧، ص ٢٣٢.
٥. فضل آل البيت: ص ٩٩، الغدير: ج ٧، ص ٢٣٢؛ مكاتيب الرسول ﷺ: ج ١، ص ٥٦٠.

در جزء دهم در صفحات ۲۱۶-۲۲۸، چاپ انتشار تهران در سال ۱۳۹۱، و مرحوم خلد مقام علامه آیت الله امینی در مجلد هفتم کتاب الغدير، چاپ بيروت لبنان، در صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۶ این حدیث بضعه را با اختلافاتی که در لفظ دارد ذکر فرموده‌اند.

و نیز امینی در الغدير در همان مجلد، صفحه ۲۳۳ از ابوالقاسم سهیلی از کتاب الروض الانف، جزء دوم، صفحه ۱۹۶ نقل کرده است:

إِنَّ أباالبَابَةِ رَفَاعَةَ بنَ أَبِي المُنْذِرِ رَبطَ نَفْسَهُ في تَوْبَتِهِ، وَ إِنَّ فَاطِمَةَ أَرَادَت حَلَّةَ حِينَ نَزَلَت تَوْبَتَهُ، فَقال: قَد أَقْسَمْتُ أَلَّا يَحِلَّتْني إِلاَّ رَسولُ اللهِ ﷺ، فَقال رَسولُ اللهِ ﷺ: «إِنَّ فَاطِمَةَ مُضْغَةٌ مِنِّي.» فَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَي فَاطِمَةَ. فَهَذَا حَدِيثٌ يَدُلُّ عَلَي أَنَّ مِنْ سَبِّهَا قَدَّ كُفْرًا، وَ مِنْ صَلَّى عَلَيهَا قَدَّ صَلَّى عَلَي أَبِيهَا.<sup>۱</sup>

ابالبابه رفاعه، پسر ابی‌المنذر خود را در حال توبه‌ای بسته بود، وقتی وحی قبول شدن توبه او نازل شد، فاطمه خواست او را باز کند، ابالبابه گفت: من سوگند یاد کرده‌ام که کسی جز رسول خدا ﷺ مرا باز نکند، پس رسول خدا ﷺ فرمود: «فاطمه پاره گوشت من است.» پس درود متصل خدا بر او و بر فاطمه باد.

پس این حدیث دلالت دارد بر این‌که هر کسی فاطمه را سب کند، (یعنی دشمنام دهد) کافر می‌شود، و کسی که بر او درود فرستد، بر پدرش درود فرستاده است.

و نیز در الغدير از شرح جامع صغير، جزء چهارم، صفحه ۴۲۱ نقل شده است:

استدلَّ به السَّهيلي عَلَي أَنَّ مِنْ سَبِّهَا قَدَّ كُفْرًا، لِأَنَّهُ يَغْضِبُهُ، وَ أَنَّهَا أَفْضَلُ مِنَ الشَّيْخِينَ، قال الشَّريف السَّمُودِي: وَ معلوم أَنَّ أولادها بضعة منها فيكونون بواسطتها بضعة منه، وَ مِنْ ثَمَّ لَمَّا رَأَتْ أُمَّ الفَضْلِ في النُّومِ أَنَّ بضعة منه وَضَعَتْ في حَجَرها، وَأولها رَسولُ اللهِ ﷺ بِأَنَّ تَلد فَاطِمَةَ غَلاماً فيوضع في

۱. هم چنین آمده در: شرح بهجة المحافل: ج ۱، ص ۲۷۳؛ الصحيح من السيرة: ج ۱۱، ص ۱۳۰.

حجرها، فولدت الحسن فوضع في حجرها. فكلّ من يشاهد الآن من ذرّيّتها بضعة من تلك البضعة، وإن تعدّدت الوسائط، و من تأمّل ذلك انبعث من قلبه داعي الإجلال لهم و تجنّب بغضهم على أيّ حال كانوا عليه.

سهیلی به ابن حدیث استدلال کرده است بر این که هر کس دشنام دهد فاطمه را کافر است؛ زیرا او را به غضب درمی آورد، و به تحقیق فاطمه، افضل از شیخین است. ابن گفته شریف سمهودی است: و معلوم است که اولاد فاطمه بضعه و جزئی از اویند و به واسطه او جزئی از پیغمبرند، و از همین جهت است که وقتی امّ الفضل در خواب دید که جزئی از پیغمبر در دامن او گذارده شد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعبیر کرد که فاطمه پسری می زاید و در دامن تو گذارده می شود، پس حسن متولد شد و در دامن او گذارده شد.

پس اکنون آن چه از ذرّیه او مشاهده می شود جزئی است از آن جزء، هر چند واسطه های متعدّد در میان او و ایشان باشد. و کسی که در این گفته تأمّل کند، ندای بزرگ داشت ایشان از دلش جوشد و از دشمنی ایشان دوری گزیند، در هر حالی که باشند، یعنی نیک باشند یا بد.

ابن حجر گفته است:

و فيه تحريم أذى من يتأذى المصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بتأذيه، فكلّ من وقع منه في حقّ فاطمة شيء فتأذت به، فالنبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يتأذى به بشهادة هذا الخبر، و لا شيء أعظم من إدخال الأذى عليها من قبل ولدها، و لهذا عرف بالاستقرار معاملة من تعاطى ذلك بالعقوبة في الدنيا، و لعذاب الآخرة أشدّ.<sup>۱</sup>

و در این خبر است حرام بودن اذیت کردن کسی که به سبب اذیت کردن او پیغمبر متأذی<sup>۲</sup> شود، پس هر که از او در حقّ فاطمه چیزی واقع شود که به آن اذیت بیند، به شهادت این خبر، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اذیت کرده است، و عقوبت هیچ چیزی بزرگ تر از اذیت کردن فاطمه

۱. الغدير: ج ۷، ص ۲۳۴. (مؤلف)

۲. متأذی: آزرده.

از جانب فرزندان او نیست، و به این جهت تعجیل عقوبت در دنیا مقرر شده بر کسی که به آن جرأت کند، و هرآینه عذاب آخرت از آن سخت‌تر است.

شیخ احمد مغربی مالکی، متوفای سال ۱۰۴۱ در کتاب فتح المتعال، صفحه ۱۳۸۵ (بنابر نقل امینی در الغدير، همان جلد و همان صفحه) در ضمن قصیده‌ای که در مدح پیغمبر ﷺ سروده است گفته:

فما كسبني رسول الله من أحدٍ      و لا يضاھيها في الفخر مفتخر  
و هل كفاطمة الزهراء أمهما      بنت النبي المصطفى بشر  
فإنها بضعة منه و ما أحدٌ      كبضعة المصطفى إن حقَّ النظر

-احدی مانند دو سبط پیغمبر (حسن و حسین) نیست، و هیچ فخرکننده‌ای در فخر کردن برابر آنها نیست.

-و آیا مانند مادر ایشان فاطمه زهرا، دختر پیغمبر برگزیده، بشری هست.

-زیرا او جزء و پاره تن پیغمبر است و اگر به دیده حقیقت نظر شود، هیچ کس مانند پاره تن پیغمبر نیست.

### - ۳۱ -

علامه شیخ نورالدین بن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمة، چاپ نجف، صفحه ۱۲۸ گفته است:

و روي عن مجاهد، قال: خرج النبي ﷺ و هو أخذ بيد فاطمة، فقال من عرف هذه فقد عرفها، و من لم يعرفها، فهي فاطمة بنت محمد ﷺ، و هي بضعة مني، و هي قلبي و روعي التي بين جنبي، فمن أذاها فقد آذاني، و من آذاني

۱. فتح المتعال: ص ۳۸۳، چاپ جدید: اول (۱۳۳۴) هـ، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية، حيدر آباد دکن - هند.

فقد آذى الله .

از مجاهد روایت شده که گفت: پیغمبر ﷺ بیرون آمد در حالی که دست فاطمه را به دست خود گرفته بود و فرمود: هر که این را می‌شناسد، می‌شناسد و هر که او را نمی‌شناسد، این فاطمه دختر محمد ﷺ است، و این پاره تن من است. این دل من است و روح من است که در میان دو پهلوی من است، هر که او را بیازارد در حقیقت مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است.

این حدیث شریف را نیز جماعتی از علمای عامّه به طرق متعدّد در کتب خود روایت کرده‌اند، در این جا به نام و کتاب بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. علامه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی بغدادی در *نزّهة المجالس*، جزء اول، صفحه ۲۲۸، چاپ قاهره؛
۲. علامه شبلینجی در *نور الابصار*، صفحه ۴۱، چاپ مصر؛
۳. علامه شیخ عبیدالله حنفی الامرتسری در *ارجح المطالب*، صفحه ۲۴۵، چاپ لاهور؛
۴. علامه سید محمد عبدالغفار هاشمی افغانی در *الائمة الهدی*، صفحه ۸۲، چاپ قاهره؛
۵. علامه احمد بن محمد بن ابی‌بکر بن عبدالملک قسطلانی در *ارشاد الساری*، جزء ششم، صفحه ۱۴۴، چاپ العامره در مصر از *صحیح بخاری* در کتاب «النکاح و الطلاق»، و از مسلم در «الفضائل»، و از ابی‌داود در «نکاح»، و از ترمذی و نسائی در «مناقب»، بنا بر آنچه در جلد دهم *احقاق الحق قاضی نورالله شهید*، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ چاپ مطبوعه اسلامیّه تهران نقل شده؛
۶. علامه سیوطی در *الجامع الصغیر*، صفحه ۲۶۹ چاپ مصر؛
۷. علامه مولی متقی هندی در *منتخب کنز العمال* که در حاشیه مسند احمد بن

- حنبل، صفحه ۹۶، جزء پنجم، چاپ مطبوعه میمنیه مصر؛
۸. علامه خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح، جزء سوم، صفحه ۲۵۵، چاپ دمشق؛
۹. علامه مناوی در کنز الحقائق، صفحات ۴۴ و ۱۰۳، چاپ بولاق مصر؛
۱۰. علامه شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع المودة، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۹ و ۱۸۰، چاپ اسلامبول؛
۱۱. علامه نیهانی در الفتح الکبیر، جزء دوم، صفحه ۲۶۳، چاپ مصر، و در منتخب الصحیحین، صفحه ۱۲۱، چاپ التقدّم مصر، و در الاتوار المحمّدیة، صفحه ۱۴۶، چاپ الادبیّه در بیروت، و در الشرف المؤید، صفحه ۵۳، چاپ مصر؛
۱۲. علامه نقیب مصر و شام، سید ابراهیم بن محمد بن کمال الدین، شهیر به ابن حمزه حسینی حنفی در البیان و التعریف، جزء اول، صفحه ۲۷۰، چاپ حلب؛
۱۳. علامه دهلوی در تجهیز الجیش، صفحات ۳۳ و ۱۷۴، خطی؛
۱۴. علامه بدخشی در مفتاح النجا، صفحه ۱۰۱، خطی؛
۱۵. علامه شیخ مصطفی رشدی در الروضة الندیة، صفحه ۱۴، چاپ مصر؛
۱۶. علامه استاد عمر رضا کحّاله در اعلام النساء، جزء سوم، صفحه ۱۲۱۶، چاپ دمشق؛
۱۷. علامه محمد بن یوسف، شهیر به کافی در السیف الیمانی المسلول، صفحه ۱۷، چاپ مطبوعه ترقی شام؛
۱۸. علامه حافظ ابوالحسن رزین عبددری مالکی در الجمع بین الصحاح الستّه، خطی؛
۱۹. علامه شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین، چاپ شده در حاشیة نور الابصار شبلنجی، چاپ مصر؛



۲۰. علامه شیخ عبدالهادی در جالیة الکرد، صفحه ۱۹۵، چاپ مصر؛
۲۱. علامه راغب اصفهانی در محاضرات الادباء، صفحه ۴۷۹، چاپ بیروت؛
۲۲. علامه زبیدی در اتحاف السادة المتین، جزء هفتم، صفحه ۲۸۱، چاپ میمنیه مصر.

## - ۳۲ -

## «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ النَّارِ»

چند حدیث به طرق متعدّد از بزرگان علمای عامّه - گذشته از علمای خاصّه - روایت کرده‌اند، از جمله ایشان علامه حاکم نیشابوری است که در کتاب المستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۵۲، چاپ حیدرآباد دکن، به سند خود - که آن را صحیح دانسته - از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفته است:

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ.<sup>۱</sup>  
رسول خدا ﷺ فرمود: به راستی و حقیقت فاطمه فرج خود را به پاکدامنی نگاه داشت، پس خدا ذرّیه او را بر آتش حرام کرد.

و هم‌چنین از ایشان است:

۱. علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در فضائل سيدة النساء، صفحه ۵، خطّی؛

۲. علامه ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، جزء چهارم، صفحه ۱۸۸، چاپ السعادة مصر، با تطابق متن و سند؛

۳. علامه خوارزمی در مقتل الحسین، صفحه ۵۵، چاپ نجف، با تطابق متن

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۲۳.

و سند؛

۴. علامه جمال‌الدین زرندی در نظم در السمطين، صفحه ۱۸۰، چاپ القضاء، با تطابق متن و سند؛

۵. علامه ابن مغزالی در مناقب [صفحه ۲۰۷، نسخه خطی]، بنا بر نقل قاضی نورالله شهید در مجلد دهم احقاق الحق از او از مناقب عبدالله شافعی؛

۶. علامه محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۴۸، چاپ قدسی مصر؛

۷. حافظ ذهبی در میزان الاعتدال، جزء دوم، صفحات ۲۶۷ و ۲۹۷، چاپ

قاهره؛

۸. علامه جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی در الجامع الصغیر، جزء اول،

صفحه ۳۰۹، چاپ مصر؛

۹. نیز در کتاب احیاء المیت که در حاشیه کتاب الاتحاف در مصر چاپ شده،

صفحه ۱۱۶؛

۱۰. علامه احمد بن عبدالله خزرگی در خلاصه تهذیب الکمال، صفحه ۹۲۳،

چاپ قاهره؛

۱۱. علامه نهبانی در الفتح الکبیر، جزء اول، صفحه ۳۹، چاپ مصر؛

۱۲. علامه شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین، صفحه ۱۲۰، چاپ مصر؛

۱۳. علامه بدخشی در مفتاح النجا، صفحه ۱۰۱، خطی؛

۱۴. علامه شبلنجی در نور الابصار، صفحه ۴۱، چاپ مصر؛

۱۵. علامه الامر تسری در ارجح المطالب، صفحه ۴۴۵، چاپ لاهور؛

۱۶. علامه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین در فضائل سیدة النساء، صفحه ۵،

نسخه خطی.

مؤلف قاصر گوید: این حدیث چنانچه ذکر شد به طرق کثیر با اندک اختلافی،

در کتب معتبر اهل سنت و جماعت از صحاح ستّه و غیر آن روایت شده، علاقمندان، به کتب آنها و کتاب احقاق الحق قاضی نورالله و ملحقات و تعلیقات حضرت آیه الله معاصر حاج سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی حسینی در مجلد دهم<sup>۱</sup> آن کتاب، و جلد هفتم<sup>۲</sup> کتاب الغدير آیه الله امینی و جلد نهم<sup>۳</sup> کتاب مجمع الزوائد هیثمی و غیر آنها از کتب عامّه و خاصّه رجوع کنند.

### - ۳۳ -

#### «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ فَاطِمَةَ وَلَا وُلْدَهَا»

این حدیث شریف نبوی را نیز علمای عامّه به طرق مختلف در کتب خود روایت و نقل کرده‌اند که به ذکر نام بعضی از ایشان با نام کتب ایشان مبادرت می‌شود.

حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی در جزء اول از کتاب مجمع الزوائد، صفحه ۲۲، چاپ مکتبه قدسی در قاهره، به سند خود از ابن عبّاس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که گفت:

قال رسول الله ﷺ لفاطمة - رضي الله عنها - : إن الله غير معذبك ولا ولدك.

رواها الطبراني و رجاله ثقات.

رسول خدا ﷺ به فاطمه - رضي الله عنها - فرمود: خدا عذاب کننده تو و فرزندان نیست.

برخی از کسانی که این حدیث را به اسناد خود روایت کرده‌اند [ عبارتند از: ]

۱. احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۱۲۳.

۲. این روایت را در جلد ۷ الغدير نیافتم بلکه در ج ۲، ص ۶۱، و ج ۳، ص ۱۷۵، ۲۹۵ آمده است.

۳. مجمع الفوائد: ج ۹، ص ۲۰۲، چاپ القدسی در قاهره.

۱. حافظ سیوطی است در احیاء المیت که در حاشیه الاتحاف چاپ شده ، چاپ مصطفی حلبی در مصر ، صفحه ۱۱۴ به دو طریق ؛
۲. علامه متقی هندی در کنز العمال ، جزء ۱۲ ، صفحه ۹۶ ، چاپ حیدرآباد دکن ، و منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد بن حنبل چاپ شده ، جزء ۵ ، صفحه ۹۷ ، چاپ میمنیه مصر ؛
۳. علامه حضر می در رشفة الصادی ، صفحه ۸۱ ، چاپ مصر ؛
۴. علامه عبدالعزیز بن محمد بن صدیق در التحذیر ، چاپ دارالتألیف مصر به چند طریق ؛
۵. علامه بدخشی در مفتاح النجا ، صفحه ۱۰۱ ، نسخه خطی ؛
۶. علامه شبلنجی در نور الابصار ، صفحه ۴۱ ، چاپ مصر ؛
۷. علامه شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین ، چاپ شده در حاشیه کتاب نور الابصار ، صفحه ۱۲ ، چاپ مصر ؛
۸. علامه باکثیر حضر می در وسیلة المآل ، صفحه ۷۸ ، چاپ مکتبه ظاهریه در دمشق .

### - ۳۴ -

#### محبت خدا به فاطمه

علامه احمد بن علی عسقلانی در کتاب لسان المیزان ، جزء سوم ، صفحه ۲۷۵ ، چاپ حیدرآباد گفته است :

قال رسول الله ﷺ : أتاني جبرئيل ، فقال : «يا محمد ! إن ربك يحب فاطمة ، فاسجد.» فسجدت ، ثم قال : «إن الله يحب الحسن والحسين.» فسجدت ، ثم قال : «إن الله يحب من يحبهما.»

رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد! به درستی که پروردگار تو فاطمه را دوست می‌دارد، پس خدای را سجده کن. [پس سجده کردم.] بعد از آن گفت: خدا حسن و حسین را دوست می‌دارد. پس سجده کردم. پس از آن گفت: خدا دوست می‌دارد هر که آنها را دوست بدارد.

### - ۳۵ -

#### نزول جبرئیل برای ابلاغ سلام خدا به فاطمه

علامه شیخ محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی، متوفای سال ۷۴۸ در کتاب میزان الاعتدال، جزء دوم، صفحه ۲۶، چاپ قاهره به سند متصل از ابن عباس روایت کرده که گفت:

لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ سَمَّاهَا «الْمَنْصُورَةَ»، فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ، فَقَالَ: اللَّهُ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقْرَأُ مَوْلُودَكَ السَّلَامَ.

چون فاطمه تولد یافت، رسول خدا ﷺ او را «منصوره» نامید، پس جبرئیل نازل شد و گفت: خدا تو را سلام می‌رساند و مولود تو را هم سلام می‌رساند.

علامه عسقلانی هم در کتاب لسان المیزان، جزء سوم، صفحه ۲۶۷، چاپ حیدرآباد دکن این حدیث را روایت کرده.

### - ۳۶ -

#### اشراق بهشت از نور خنده فاطمه عليها السلام و علی عليه السلام

علامه شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی بغدادی در کتاب نزهة المجالس، جزء سوم، صفحه ۲۲۸، چاپ قاهره از ابن عباس روایت کرده که گفت:

بینما أهل الجنة في نعيمهم، إذ سَطع لهم نور، فظنوه شمساً، فقالوا: ربنا يقول: ﴿لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْساً﴾<sup>۱</sup>.

فیقول رضوان: هذه فاطمة وعلیّ ضحکا، فأشرقت الجنان من نور ضحكهما. در حالی که اهل بهشت در نعمت‌های خود هستند، ناگاه نوری ساطع می‌شود که گمان می‌کنند آفتاب است، پس می‌گویند: پروردگار ما می‌گوید: در بهشت آفتاب را نمی‌بینند. رضوان خازن بهشت می‌گوید: فاطمه و علی خندیدند، بهشت‌ها از نور خنده ایشان روشن شد.

این خبر را نیز دیگران از ایشان به طرق خود در کتاب‌هایشان روایت کرده‌اند.

## - ۳۷ -

### ورود فاطمه به بهشت پس از پیغمبر

علامه خطیب خوارزمی در کتاب *مقتل الحسین*، صفحه ۷۶، چاپ نجف، به سند خود از ابی هریره از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده که فرمود:

أوّل شخص يدخل عليّ الجنة فاطمة...

اوّلین شخصی که در بهشت بر من وارد می‌شود فاطمه است.

جمع کثیری این حدیث را در کتب خود روایت کرده‌اند، از جمله آنها است:

۱. عبدالرحمن سیوطی در *الخصائص الكبرى*، جزء دوم، صفحه ۲۲۵، چاپ

حیدرآباد دکن؛

۲. علامه جمال‌الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در *نظم درر السمطين*،

صفحه ۱۸۰، مطبعة القضاء؛

۳. علامه سیّد علی همدانی در *مودّة القری*، صفحه ۱۰۳، چاپ لاهور؛

۴. علامه ذهبی در میزان الاعتدال، جزء دوم، صفحه ۱۳۱، چاپ السعادة مصر؛
۵. علامه نبهانی در جواهر البحار، جزء دوم، صفحه ۱۲۶، چاپ قاهره؛
۶. حافظ شهاب‌الدین بن حجر عسقلانی در لسان المیزان، چاپ حیدرآباد؛
۷. علامه شیخ نورالدین علی بن صبّاغ مالکی در الفصول المهمة، صفحه ۱۲۷، چاپ نجف؛
۸. علامه شیخ علی بن برهان‌الدین حلبی شافعی، متوفای سال ۱۰۴۴، در انسان العیون، جزء اول، صفحه ۲۳۲، چاپ مصر؛
۹. علامه رافعی شافعی در التدوین، جزء دوم، صفحه ۱۴، چاپ تهران، از روی نسخه کتاب‌خانه اسکندریه در مصر؛
۱۰. علامه الامرتسری در ارجح المطالب، صفحه ۲۴۸، چاپ لاهور؛
۱۱. علامه زرقانی در شرح مواهب اللدنیة، جزء پنجم، صفحه ۲۴۵، چاپ الازهریه مصر؛
۱۲. علامه مولی علی متقی هندی در کنز العمال، جزء ۱۳، صفحه ۹۵، چاپ حیدرآباد؛
۱۳. علامه قندوزی در ینابیع المودة، صفحه ۲۶۰، چاپ اسلامبول.
- لمؤلفه:

آئینه صفات خدا ذات فاطمه

بنگر خدای را تو به مرآت فاطمه

در پیش‌گاه ذات خداوند بی‌نیاز

نسب بود رهی مگر به عنایات فاطمه

هرگز نکرده‌اند مطیعان امر حق  
 حق را عبادتی چون عبادات فاطمه  
 یکتا زنی که خیل ملایک به درگهش  
 در انتظار امر و اشارات فاطمه  
 ارباب علم و حلم و کمالات و عزّ و جاه  
 ماحوند در قبال کمالات فاطمه  
 نبود میان جمله زن‌های ممکنات  
 هرگز زنی به شأن و مقامات فاطمه  
 دست نیاز خیل رسل بر درش دراز  
 چشم امیدشان به شفاعات فاطمه  
 میزان عدل حق به قیامت چو شد به پا  
 گردند خلق مات کرامات فاطمه  
 دست طلب چو بهر شفاعت کند بلند  
 ایزد برآورد همه حاجات فاطمه

### - ۳۸ -

#### سودمندی محبّت فاطمه در صد موطن

جماعتی از علمای عامّه این حدیث را در کتب خود روایت کرده‌اند، از جمله  
 علامه ابوالمؤید، موفق بن احمد در کتاب *مقتل الحسین*، صفحه ۵۹، چاپ غری،  
 به سند خود از سلمان روایت کرده که گفت:

قال رسول الله ﷺ: يا سلمان، من أحبّ فاطمة ابنتي، فهو في الجنة معي، و  
 من أبغضها، فهو في النار.



یا سلمان، حَبِّ فاطمة ینفع فی مائة من المواطن أیسر تلك المواطن: الموت و القبر و المحشر و الصراط و المحاسبة، فمن رضیت عنه ابنتی فاطمة، رضیت عنه، و من رضیت عنه رضی الله عنه، و من غضبت علیه ابنتی فاطمة، غضبت علیه، و من غضبتُ علیه، غضب الله علیه.

یا سلمان، ویل لمن یظلمها و یظلم بعلمها علیاً، و ویل لمن یظلم ذرّیتها و شیعتها.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان، کسی که فاطمه دختر مرا دوست بدارد، جای او در بهشت است با من، و کسی که او را به خشم آورد، جای او در آتش است.

ای سلمان، دوستی فاطمه در صد موطن نفع می‌رساند که آسان‌ترین آنها: حال مردن و در قبر و محشر و صراط و حساب است، پس کسی که دختر من فاطمه از او خشنود باشد، من از او خشنودم و کسی که من از او خشنودم خدا از او خشنود است، و کسی که دختر من فاطمه بر او خشمناک باشد، من بر او خشمناکم و کسی که من بر او خشمناک باشم خدا بر او خشمناک است.

ای سلمان، وای بر کسی که به فاطمه ستم کند و به علی شوهر او ستم کند، و وای بر کسی که به ذریّه او و شیعیان او ستم کند.

و علامه قندوزی در **ینایع المودّة**، صفحه ۲۶۳، چاپ اسلامبول این حدیث را نقل کرده، با این تفاوت که دو کلمه «القبر» و «المحشر» را انداخته.

و علامه سید علی همدانی در **مودّة القربی**، صفحه ۱۶، چاپ لاهور آن را مطابق روایت **مقتل الحسین تا کلمه «رضیتُ عنه»** نقل کرده.

- ۳۹ -

### نثار درخت طوبی امان‌نامه‌های آزادی از آتش

علامه سید ابوبکر بن شهاب‌الدین علوی حضرمی شافعی در کتاب **رشفة**

المصادی صفحه ۴۳، چاپ قاهره، به سند خود روایت کرده از بلال بن حمامه که گفته است:

طلع علينا رسول الله ﷺ ذات يوم متبسماً ضاحكاً، و وجهه مسرور كدائرة القمر، فقام إليه عبدالرحمن بن عوف، فقال: يا رسول الله! ما هذا النور؟ فقال: بشارة أتتني من ربي في أخي و ابن عمي، بأن الله زوج علياً من فاطمة، و أمر رضوان خازن الجنان فهزّ شجرة فحملت رقاعاً، يعني صكاً كصكاً بعدد محبي أهل البيت و أنشأ تحتها ملائكة من نور و دفع إلى كل ملك صكاً، فإذا استوت القيامة بأهلها نادى الملائكة في الخلائق، فلا يبقى محب لأهل بيتي إلا دفع له الملائكة صكاً فيه فكاكه من النار؛ فصار أخي و ابن عمي و زوج ابنتي فكأنك رقاب رجال أمتي من النار.<sup>۱</sup>

روزی رسول خدا ﷺ بر ما وارد شد در حالی که تبسم کننده و خندان بود، و روی او شادان مانند ماه بود، پس عبدالرحمن عوف به سوی او برخاست و گفت: ای رسول خدا! این نور چیست؟

فرمود: از جانب پروردگرم در حق برادرم و پسر عمم به من بشارت رسیده که خدا، علی را با فاطمه تزویج کرده، و به رضوان خازن بهشت امر فرموده که درخت طوبی را بجنباند، پس درخت رقعها، یعنی امان‌نامه‌هایی را به تعداد دوستان اهل بیت برداشت، و در زیر آن درخت فرشتگانی از نور را ایجاد کرد، و به هر فرشته‌ای، امان‌نامه‌ای داد تا چون روز قیامت بر اهلس برپا شود، فرشتگان در میان خلائق ندا کنند، پس باقی نمی‌ماند احدی از دوستان اهل بیت من، مگر این‌که فرشتگان امان‌نامه‌ای به او می‌دهند که آزادی او از آتش در آن است، پس برادرم و پسر عمم و شوهر دخترم، آزادکننده گردن‌های ایشان از آتش است.

۱. هم‌چنین آمده است در: کشف الغطاء؛ ج ۱، ص ۸؛ محتضر؛ ص ۱۳۸؛ کشف الغمّة؛ ج ۱، ص ۹۱؛ ینابيع المودة؛ ج ۲، ص ۶۶؛ الغدير؛ ج ۲، ص ۳۱۶.

این حدیث را نیز جمعی از علمای عامّه در کتب خود روایت کرده‌اند که از جمله ایشان است :

۱. علامه شیخ عبیدالله حنفی الامرتسری در ارجح المطالب، صفحه ۲۵۴، چاپ لاهور، و او از طریق خوارزمی از بلال بن حمامه روایت کرده ؛
۲. علامه باکثیر حضرمی در وسیلة المآل، صفحه ۸۵، چاپ مکتبه ظاهریه دمشق ؛

۳. حافظ احمد بن حجر عسقلانی، متوفای سال ۸۵۲ در لسان المیزان، جزء ششم، صفحه ۱۲۵، چاپ حیدرآباد دکن.

#### - ۴۰ -

### بخشش لباس نو توسط فاطمه در شب عروسی

علامه صفوری در کتاب نزهة المجالس، جزء دوم، صفحه ۲۲۶، چاپ قاهره گفته است : ابن جوزی ذکر کرده :

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ لَهَا قَمِيصًا جَدِيدًا لَيْلَةَ عَرْسِهَا وَ زَفَافِهَا، وَ كَانَ لَهَا قَمِيصٌ مَرْقُوعٌ، وَ إِذَا بَسَّائِلَ عَلَى الْبَابِ يَقُولُ: أَطْلُبُ مِنْ بَيْتِ النَّبِوَةِ قَمِيصًا خَلْقًا. فَأَرَادَتْ أَنْ تَدْفِعَ إِلَيْهِ الْقَمِيصَ الْمَرْقُوعَ، فَتَذَكَّرَتْ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿لَنْ تَسْأَلُوا الْبَيْرَ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾<sup>۱</sup> فَدَفَعَتْ لَهُ الْجَدِيدَ.

فلما قرب الزفاف، نزل جيرثيل و قال: يا محمد، إن الله يقرؤك السلام و أمرني أن أسلم علي فاطمة، و قد أرسل لها معي هدية من ثياب الجنة من السندس الأخضر.

فلَمَّا بَلَغَهَا السَّلَامَ وَ أَلْبَسَهَا الْقَمِيصَ الَّذِي جَاءَ بِهِ، لَقَّهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعِبَاءَةِ، وَ لَقَّهَا جِبْرِيْلُ بِأَجْنَحَتِهِ، حَتَّى لَا يَأْخُذُ نُوْرَ الْقَمِيصِ بِالْأَبْصَارِ. فَلَمَّا جَلَسَتْ بَيْنَ النِّسَاءِ الْكَافِرَاتِ وَ مَعَ كُلِّ وَاحِدَةٍ شَمْعَةٌ، وَ مَعَ فَاطِمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - سِرَاجٌ، رَفَعَ جِبْرِيْلُ جَنَاحَهُ، وَ رَفَعَ الْعِبَاءَةَ، وَ إِذَا بِالْأَنْوَارِ قَدْ طَبَقَتْ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، فَلَمَّا وَقَعَ النُّوْرُ عَلَى أَبْصَارِ الْكَافِرَاتِ خَرَجَ الْكُفْرُ مِنَ قُلُوبِهِنَّ وَ أَظْهَرَ الشَّهَادَتَيْنِ.<sup>۱</sup>

پیغمبر ﷺ پیراهن تازه‌ای برای شب عروسی و زفاف فاطمه مهیا ساخت، و آن حضرت پیراهن کهنه و صلهداری داشت، ناگاه سائلی بر درب خانه آمد و گفت: از خانه نبوت پیراهن کهنه‌ای می‌خواهم.

فاطمه خواست پیراهن کهنه را به او بدهد، متذکر فرموده خدای تعالی شد: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾<sup>۲</sup> یعنی «هرگز به نیکی نمی‌رسید تا این‌که انفاق کنید از آن‌چه دوست می‌دارید»، پس پیراهن تازه را به سائل داد.

چون نزدیک زفاف شد، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و مرا امر فرموده که بر فاطمه سلام کنم، و خدا از برای او هدیه‌ای با من فرستاده؛ از جامه‌های بهشت، از سندس سبز.

چون جبرئیل سلام خدا را به فاطمه رسانید و آن پیراهنی را که از بهشت آورده بود به او پوشانید، رسول خدا ﷺ او را به عبا پیچید و جبرئیل هم بال‌های خود را روی عبا پیچید تا نور پیراهن چشم‌ها را نگیرد، چون فاطمه در میان زن‌های کافر نشست، هریک از آن زن‌ها شمع در دست داشتند و فاطمه چراغی داشت، آن گاه جبرئیل بال خود را برداشت و عبا را به عقب کرد، طبق‌های نور مشرق و مغرب را فرو گرفت. چون آن نور به چشم‌های زنان کافر خورد، کفر از دل‌های آنها بیرون رفت و اظهار شهادتین کردند، یعنی

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق ج ۱۰، ص ۴۰۱.

۲. آل عمران (۳): ۹۲.

مسلمان شدند.

## - ۴۱ -

### شفاعت قیامت، صداق فاطمه است

علامه احمد بن یوسف دمشقی در کتاب اخبار الدول و آثار الاول، صفحه ۸۸،

چاپ بغداد گفته است: در خبر رسیده:

إِنَّهَا لَمَّا سَمِعَتْ بِأَنْ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَجَعَلَ الدَّرَاهِمَ مَهْرًا لَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ بَنَاتِ النَّاسِ يَتَزَوَّجْنَ بِالدَّرَاهِمِ، فَمَا الْفَرْقُ بَيْنِي وَبَيْنَهُنَّ؟ أَسْأَلُكَ تَرَدُّدَهَا وَتَدْعُو اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ مَهْرِي الشَّفَاعَةَ فِي عَصَاةٍ أُمْتُكَ.

فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ بَطَاقَةٌ مِنْ حَرِيرٍ مَكْتُوبٌ فِيهَا: جَعَلَ اللَّهُ مَهْرَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، شَفَاعَةَ الْمَذْنُبِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ ﷺ<sup>۱</sup>. فَلَمَّا احْتَضَرَتْ أَوْصَتْ بِأَنْ تَوْضِعَ تِلْكَ الْبَطَاقَةَ عَلَى صَدْرِهَا تَحْتَ الْكِفَنِ، فَوُضِعَتْ.

وَقَالَتْ: إِذَا حَشَرْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، رَفَعْتَ تِلْكَ الْبَطَاقَةَ بِيَدِي، وَشَفَعْتَ فِي عَصَاةِ أُمَّةِ أَبِي.<sup>۲</sup>

چون فاطمه شنید که پدرش او را تزویج کرده و درهم‌هایی مهر او قرارداد، گفت: ای رسول خدا، دخترهای مردمان ازدواج می‌کنند به درهم‌ها، پس چه فرقی است میان من و آنها؟ خواهش می‌کنم از شما که درهم‌ها را برگردانید و از خدا بخواهید که شفاعت گناه‌کاران امت تو را مهر من قرار دهد.

پس جبرئیل نازل شد و با او رقع‌ای بود از حریر که در آن نوشته شده بود: خدا مهر فاطمه

۱. «أبيها» - خ. ل. (مؤلف)

۲. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۳۶۷.

زهر را شفاعت گناه کاران امت محمد ﷺ قرار داده، پس چون فاطمه محضّر شد وصیت کرد که آن رقعہ را در زیر کفن روی سینه او قرار دهند، پس روی سینه او گذارده شد.

و فاطمه گفت: چون روز قیامت محشور شوم، آن رقعہ را به دست خود برمی دارم و در حقّ گناه کاران امت پدرم شفاعت می کنم.

علامه امان الله دهلوی در کتاب *تجهيز الجیش*، صفحه ۱۰۲، نسخه خطی، نیز تمام این خبر را روایت کرده است.

## - ۴۲ -

### ربع یا خمس دنیا صدق فاطمه است

علامه سید علی همدانی در کتاب *مودّة القرّی*، صفحه ۹۲، چاپ لاهور از عتبه بن الازهری از یحیی بن عقیل روایت کرده است که گفت:

سمعت علیاً یقول: قال رسول الله ﷺ: إن الله أمرني أن أزوجه فاطمة - رضي الله عنها - على خمس الدنيا أو على ربعها (شكّ فيه عتبه)؛ فمن يمشي على الأرض وهو يبغضك في الدنيا، فالدنيا عليه حرام، و مشيه فيها حرام.<sup>۱</sup>

شنیدم علی می گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: خدا مرا امر فرمود که تزویج کنم تو را با فاطمه - که خدا از او خشنود باد - به صدق یک پنجم دنیا، یا یک چهارم آن، (شک در آن از عتبه است.) پس کسی که بر روی زمین راه می رود در حالی که در دنیا کینه تو را دارد، دنیا بر او حرام است و راه رفتن او در دنیا حرام است.

للمؤلف القاصر:

صنع نخستین که خدا آفرید  
 در صدف صنع دُری پرورید  
 وه چه دُری درّه بحر وجود  
 فیض ده عالم غیب و شهود  
 جوهرهٔ عزّت و جاه و جلال  
 نادرهٔ الکون عديم المثل  
 ذات خداوندِ جلال و جمال  
 کرده در او جمع صفات کمال  
 آیینه جمله صفات خدا  
 علّت ایجاد همه ماسوا  
 کرده عطا نام وی از نام خود  
 داده بزرگیش به اعظام خود  
 فاطمه خوانده است مر او را به نام  
 کرده بر او نعمت خود را تمام  
 حجت کبرای الهی است او  
 آیینه طلعت شاهی است او  
 عالم امکان همه در سایه‌اش  
 کس نتوان درک کنند پایه‌اش  
 کرد خداوند ولیّ حمید  
 ارض و سماوات ز نورش پدید  
 خلقت آنها همه از نور او  
 کون و مکان یک سره منشور او

خیل ملک بنده فرمان او

جن و بشر ریزه خور خوان او

نیست زنی در همه ممکنات

هم چو وی از رفعت ذات و صفات

هستی حق هستی او آفرید

هستی هر هست به او شد پدید

فخر رسل مفتخر از هست او

بوسه گهش بود همی دست او

در دو جهان واسطه فیض اوست

لیک خود از فیض خدا فیض جو است

بر در او دست نیازش دراز

نیست ز فیاضی حق بی نیاز

در اثر بندگی کردگار

حق به بزرگیش کند افتخار

بضعه احمد بود و جان او

باطن قرآن همه در شأن او

هم شب قدر است و هم احدی الکبر

خواننده و را شمس گهی گه قمر

آیه تطهیر نشانی زاوست

سوره کوثر لمعانی از اوست

صفوت حق حبه و بحر است او

نور و ضیا جنّت و نهر است او



خیر کثیر است و سراج منیر  
 نعمت حق رحمت و فضل کبیر  
 کنیت او امّ ابیها بود  
 از دم او زنده مسیحا بود  
 هم‌چو زنی در همه ماسوی  
 خلق نفرموده به جز او خدا  
 کون و مکان زنده ز احسان اوست  
 ذات خداوند ثناخوان اوست  
 معرفت ذات وی آمد محال  
 عقل از آن عاجز علی کلّ حال  
 غیر خدا و پدر و شوهرش  
 می‌توان پی ببرد دیگرش  
 سرّ خدا زهره زهراست او  
 در صفت انسیّه حوراست او

- ۴۳ -

### حجاب فاطمه علیها السلام

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء، جزء دوم، صفحه ۴۰، چاپ  
 السعادة در مصر، به سند خود از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و گفته است:  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما خیر للنساء؟ فلم یندر ما نقول. فسار علیّی الی فاطمة  
 فأخبرها، فقالت: فهلاً قلت له: خیر لهّن أن لایرین الرجال و لایرونهن؟  
 فرجع، فأخبره بذلك، فقال له: من علّمك هذا؟

قال : فاطمة .

قال : إنَّها بضعة منِّي .<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ گفت : خوب‌ترین چیز برای زن‌ها چیست ؟ ما ندانستیم چه بگوییم ، پس علی رفت به نزد فاطمه و او را خبر داد ، فاطمه گفت : چرا به او نگفتید : خوب‌ترین چیز برای زنان آن است که مردها را نبینند ، و مردها هم آنها را نبینند ؟ پس علی برگشت و به رسول خدا از آن خبر داد . آن حضرت فرمود : کی آن را به تو تعلیم داد ؟

گفت : فاطمه .

فرمود : او جزئی از من است .

سعید بن مسیب نیز این حدیث را از علی به همین نحو روایت کرده است .

#### - ۴۴ -

علامه ذهبی در کتاب الکباثر ، صفحه ۱۷۱ ، چاپ مصطفی محمد در مصر ، از علی عليه السلام روایت کرده و گفته :

قال علي عليه السلام لزوجه فاطمة - رضي الله عنها - : يا فاطمة ، ما خير ما للمرأة ؟

قالت : أن لا ترى الرجال ولا يروها .

و كان علي عليه السلام يقول : ألا تستحيون ؟ ألا تغارون ؟ يترك أحدكم امرأته تخرج

بين الرجال تنظر إليهم و ينظرون إليها ؟<sup>۲</sup>

علی - که خدا از او خشنود باد - به زن خود فاطمه - که خدا از او خشنود باد - گفت : ای

فاطمه ، بهترین چیز برای زن چیست ؟

۱ . هم‌چنین آمده است در : كشف الغمّة : ج ۲ ، ص ۹۴ ؛ بحار الانوار : ج ۲۳ ، ص ۵۴ ح ۴۸ ؛ مناقب

ابن مغالزی : ص ۳۸۱ ح ۴۲۹ ؛ احقاق الحق : ج ۱۰ ، ص ۲۵۷ .

۲ . هم‌چنین آمده است در : احقاق الحق : ج ۱۰ ، ص ۲۵۸ .

گفت: این‌که مردها او را نبینند، و او مردها را نبیند.

و علی عليه السلام می‌فرمود: آیا حیا ندارید؟ آیا غیرت ندارید؟ فردی از شما زن خود را [رها می‌کند] تا بیرون رود در میان مردها که به او نگاه کنند و او به آنها نگاه کند؟

## - ۴۵ -

ابن مغازلی در کتاب مناقب خود، بنا بر آنچه در کتاب مناقب خطی عبدالله شافعی، در صفحه ۲۱۰ گفته و سند را به طور مرفوع به علی بن الحسین بن علی رسانیده، از علی عليه السلام روایت کرده که فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهَا أَعْمَى، فَحَجَبَتْهُ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لِمَ حَجَبْتَهُ وَهُوَ لَا يَرَاكَ؟

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِمَ يَكُنْ يَرَانِي، فَأَنَا أَرَاهُ، وَهُوَ يَشْمُ الرِّيحَ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنِّي<sup>۱</sup>.

شخص نابینایی از فاطمه اذن دخول خواست، فاطمه خود را از او پوشانید، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: چرا خود را پوشانیدی و حال آن‌که او تو را نمی‌بیند؟ گفت: ای رسول خدا، اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و بوی مرا استشمام می‌کند. پس رسول خدا فرمود: گواهی می‌دهم که تو جزء و پارهٔ تن منی.

## - ۴۶ -

### صدق کلام فاطمه عليها السلام

علامه ابن عبدالبرّ در کتاب استیعاب، جزء دوم، صفحه ۷۵۱، چاپ حیدرآباد

۱. هم‌چنین آمده است در: نوادر راوندی: ص ۱۳؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۹۱؛ عُدد القویة: ص ۲۲۴؛

احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۵۸.

دکن، به طور مسند از عایشه روایت کرده که گفت:

ما رأيت أحداً كان أصدق لهجة من فاطمة إلا أن يكون الذي ولدها ﷺ.<sup>۱</sup>

احدی را ندیدم که راست‌گوتر از فاطمه باشد مگر آن کسی که او را پدر است ﷺ.

این حدیث را جمع کثیری از علمای عامه با اندک اختلافی روایت کرده‌اند، در

لفظ بعضی از آنها است: «ما رأيت أحداً قط أصدق من فاطمة غير أبيها»<sup>۲</sup>.

۱. حاکم نیشابوری در مستدرک، جزء سوم، صفحه ۱۶۰، چاپ حیدرآباد

دکن؛

۲. حافظ ابونعیم در حلیة الأولیاء، چاپ السعاده مصر، جزء دوم، صفحه ۴۱؛

۳. علامه خوارزمی در مقتل الحسین، صفحه ۵۶، چاپ نجف؛

۴. علامه محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۴۴، چاپ مکتبه

القدسی در مصر؛

۵. علامه شیخ شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در تاریخ

الاسلام، جزء سوم، صفحه ۹۵، چاپ مصر؛

۶. در اسماء الرجال؛

۷. در تلخیص المستدرک، جزء دوم، صفحه ۱۶۰، چاپ مذکور؛

۸. علامه جمال‌الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در نظم در السمطین،

صفحه ۱۸۲ چاپ مطبعة القضاء؛

۹. علامه هیشمی در مجمع الزوائد، جزء نهم، صفحه ۲۰۱، چاپ قاهره؛

۱۰. علامه خطیب تبریزی در اکمال الرجال، صفحه ۷۳۵، چاپ دمشق؛

۱۱. علامه مجدالدین بن اثیر جزری در المختار فی مناقب الاخیار، صفحه ۵۶،

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۵۹.

۲. حلیة الاولیاء: ج ۲، ص ۴۱، چاپ السعاده، مصر.

چاپ دمشق؛

۱۲. علامه باکثیر الحضرمی در وسیلة المآل، صفحه ۸۰، نسخه چاپی کتابخانه ظاهریه دمشق.

## - ۴۷ -

### عبادت فاطمه علیها السلام

علامه جارالله محمود بن عمر زمخشری حنفی، متوفای سال ۵۳۸ در ربیع الابرار، صفحه ۱۹۵، خطی، از حسن روایت کرده که گفت:

ماکان فی هذه الأمة أعبد من فاطمة، کانت تقوم حتی تورم قدمها.<sup>۱</sup>

در این امت عابدتری از فاطمه نبوده، روی پا می ایستاد تا قدم های او ورم می کرد.

## - ۴۸ -

### صبر فاطمه علیها السلام بر فقر

علامه ابوالمؤید موفق بن احمد در مقتل الحسین، صفحه ۶۴، چاپ غری، به سند متصل از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت:

رأی رسول الله صلی الله علیه و آله علی فاطمة کساء من أوبار الإبل و هی تطحن، فبکی و قال: یا فاطمة! اصبري علی مرارة الدنيا لنعم الآخرة غداً.

قال: فنزلت عند ذلك الآية: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾<sup>۲، ۳</sup>

۱. هم چنین آمده است در: مناقب: ج ۳، ص ۱۱۹؛ بیت الاحزان: ص ۳۸؛ بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۴؛

احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۶۱.

۲. ضحی (۹۳): ۵.

۳. هم چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۶۲.

رسول خدا ﷺ دید که بر فاطمه تن‌پوشی از کرک‌های شتر بود، و او آسیا می‌کرد، پس پیغمبر گریه کرد و گفت: ای فاطمه! بر تلخی دنیا صبر کن برای نعمت‌های فردای آخرت. جابر گفت: در آن وقت آیه نازل شد: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ یعنی: «هرآینه بسیار زود باشد که پروردگار تو به تو عطا کند تا خشنود شوی».

[کسانی که این روایت را ذکر کرده‌اند عبارتند از: ]

۱. علامه شیخ شهاب‌الدین احمد آبشهی در مستطرف، جزء دوم، صفحه ۴۵، چاپ قاهره این حدیث را روایت کرده و به جای «رأى على فاطمة كساء»، «دخل عليها و عليها كساء» گفته، و هم‌چنین به جای کلمه «اصبری»، «تجرّعی»؛
۲. علامه شیخ شهاب‌الدین احمد نویری مصری در نهایه الارب، جزء پنجم، صفحه ۲۶۰، چاپ قاهره حدیث را به نحوی که ذکر شد از جابر روایت کرده - مانند صاحب مستطرف - ولی به جای کلمه «لنعيم الآخرة»، «لنعيم الأبد» آورده؛
۳. علامه زبیدی حنفی در اتحاف السادة المتقين<sup>۱</sup>، مانند منقول از مقتل الحسين نقل کرده و به جای کلمه «لنعيم الآخرة»، «لنعيم الأبد» آورده؛
۴. علامه سید ابراهیم بن محمد شهیر به ابن حمزه حسینی در البیان و التعریف، صفحه ۱۰۱ چاپ حلب، مطابق منقول از مقتل الحسين نقل کرده.

### - ۴۹ -

علامه شعرانی در کتاب لوائح الانوار القدسیة، جزء اول، صفحه ۱۶۳ گفته است که طبرانی و ابن حبان در صحیح خود روایت کرده‌اند:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ وَ ابوبكر و عمر - رضي الله عنهما - إلى دار أبي أيوب

۱. اتحاف السادة المتقين: ج ۹، ص ۳۵۵، چاپ الميمنة، مصر.

الأنصاري ... فأخذ رسول الله ﷺ شيئاً من لحم الجدي، فوضعه في رغيف و قال: يا أبا أيوب، أبلغ هذه فاطمة، فإنها لم تصب مثل هذا منذ أيام. فذهب به أبو أيوب إلى فاطمة.

فلما أكلوا و شبعوا قال النبي ﷺ: «خبز و لحم و بسر و رطب» و دمت عيناه و قال: و الذي نفسي بيده، إن هذا هو النعيم الذي تُسألون عنه يوم القيامة. فكبر ذلك على أصحابه.

فقال: بل إذا أصبتم مثل هذا، فضربتم بأيديكم، فقولوا: بسم الله، وإذا شبعتم، فقولوا: الحمد لله الذي هو أشبعنا و أنعم علينا و أفضل، فإن هذا كفاف بهذا.<sup>۲</sup> پیغمبر ﷺ با ابوبکر و عمر به سوی خانه ابی ایوب انصاری بیرون رفت... رسول خدا ﷺ قدری از گوشت بزغاله را گرفت و آن را بر روی گرده نانی گذارد و گفت: ای ابایوب، این را به فاطمه برسان که چند روز است مانند این را نخورده. ابویوب آن را به سوی فاطمه برد.

چون خوردند و سیر شدند، پیغمبر ﷺ گفت: «نان و گوشت و خرما و رطب» و چشم‌های او پر از اشک شد و فرمود: سوگند به آن کسی که جان من در دست او است، این است آن نعیمی که در مورد آن در روز قیامت سؤال می‌شود. پس این کلام بر یاران آن حضرت بزرگ آمد.

آن گاه حضرت فرمود: بلی هر وقت به مثل چنین غذایی رسیدید و به آن دست زدید، بسم الله بگویید، و چون سیر شدید بگویید: حمد خدای را که ما را سیر کرد و بر ما نعمت داد و آن را زیاد کرد، که این در برابر این نعمت‌ها کفایت می‌کند.

۱. در مصدر «هذا» آمده است.

۲. هم چنین آمده است در: صحیح ابن حبان: ج ۱۲، ص ۱۷؛ موارد الظمان: ص ۶۲۸؛ عهد المحمدیة: ص ۳۷۷؛ الدر المنثور: ج ۶، ص ۳۸۹؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۶۳.

## - ۵۰ -

علامه ابو عبدالله شیخ محمد بن عبدالرحمن بن عمر و صابی حبشی، متوفای سال ۷۸۲ در کتاب خود البرکة فی فضل السعی و الحركة، صفحه ۵۵، چاپ مطبعة التجاریة الکبری در مصر از تفسیر ثعلبی روایت کرده:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ انطلق إلى يهودي يعالج الصوف، فقال له: هل لك أن تعطيني جزءاً من صوف تغزلها لك بنت محمد عَلَيْهَا السَّلَامُ بثلاثة أصوع<sup>۱</sup> من شعير؟

قال: نعم. فأعطاه الصوف والشعير، فقبلت فاطمة و أطاعت، و قامت إلى صاع، فطحنته و خبزت منه خمسة أقراص...<sup>۲</sup>

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به نزد شخصی یهودی رفت که در کار پشم بود و گفت: آیا قطعه‌ای از پشم می‌دهی که دختر محمد عَلَيْهَا السَّلَامُ در مقابل سه صاع<sup>۳</sup> جو برای تو ببرد؟

گفت: آری. پس پشم و جو را به او داد و فاطمه هم قبول کرد و اطاعت کرد و برخاست یک صاع از جو را آرد کرد و از آن پنج گرده نان ترتیب داد...

در پاورقی جلد دهم کتاب احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری - اعلی الله مقامه - در صفحه ۲۶۴ پس از نقل این حدیث از کتاب نام برده از تفسیر ثعلبی گفته است: مصحح کتاب، بقیه این حدیث را کامل نموده:

إنّها كانت هي و عليّ - رضي الله عنهما - صائمين، فأعطت لكلّ من ولديتها قرصاً من الخبز و أبت الباقي لوقت الإفطار، فجاءها سائل و قال: «مسكين».

۱. در مصدر «أصع» آمده است.

۲. هم چنین آمده است در: امالی صدوق: ص ۳۳۰، عمدة: ص ۳۴۷؛ اقبال الاعمال: ج ۲، ص ۳۷۵؛ طرائف: ص ۱۰۷؛ بحار الانوار: ج ۳۵، ص ۲۳۷؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۵، ص ۴۷۴؛ مناقب خوارزمی: ص ۲۶۸؛ کشف الغمّة: ج ۱، ص ۳۰۸؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۶۴؛ ن.ک: الكشف والبيان: ج ۱۰، ص ۹۸.

۳. صاع: پیمانه‌ای برابر چهار من.



فَأَعْطَتْهُ قَرَصاً، ثُمَّ جَاءَ آخِرٌ وَقَالَ: «يَتِيمٌ». فَأَعْطَتْهُ قَرَصاً، ثُمَّ جَاءَ آخِرٌ، وَقَالَ: «أَسِيرٌ». فَأَعْطَتْهُ قَرَصاً وَبَاتَا عَلَى الطَّوَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾<sup>۱</sup> - الْآيَةُ .

علی و فاطمه - رضی الله عنهما - روزه بودند، پس فاطمه به هر یک از دو فرزندش یک گرده نان داد و باقی را برای وقت افطار باقی گذارد، پس سائلی به نزد او آمد و گفت: «من گدایم.» یک گرده از نان‌ها را به او عطا کرد، پس از آن دیگری آمد و گفت: «من یتیمم.» قرص دیگری را به او داد، پس از آن دیگری آمد و گفت: «من اسیرم.» قرص باقی مانده را به او داد، و هر دو یعنی علی و فاطمه شکم خالی ماندند، پس خدای تعالی این آیه را فرستاد: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ - تا آخر آیه .

## - ۵۱ -

حافظ ابو داود سجستانی در کتاب سنن خود، جزء سوم، صفحه ۲۰۶، چاپ السعاده مصر، به سند متصل از عبد روایت کرده که گفت:

قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَلَا أُحَدِّثُكَ عَنِّي وَعَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مِنْ أَحَبِّ أَهْلِ إِلَهِي؟  
قلت: بلى.

قال: إِنَّهَا جَزَتْ بِالرَّحِي حَتَّى أَثَّرَ فِي يَدِهَا، وَاسْتَقَمَّتْ بِالْقُرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَ فِي نَحْرِهَا، وَكَانَتْ الْبَيْتِ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابَهَا...<sup>۲</sup>

علی بن ابی طالب رضی الله عنه به من گفت: آیا حدیث نکنم برای تو از خودم و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و کانت من که در نزد او محبوب‌ترین از میان خانواده‌اش بود؟

۱. انسان (۷۶): ۸.

۲. هم چنین آمده است در: احقاق الحق ج: ۱۰، ص ۲۶۷.

گفتم: بلی.

گفت: او آسیا می‌کشید تا در دست او اثر می‌گذاشت، یعنی آبله می‌زد، و مشک آب به دوش می‌کشید تا در گردن و گلوی او اثر می‌گذاشت، و خانه جاروب می‌کرد تا جامه‌هایش غبارآلود می‌شد.

و نیز ابوداود در جزء چهارم کتاب سنن، همان چاپ مبسوط‌تر نقل کرده، به جای لفظ «کنست»، «قَمَّت» آورده و پس از آن گفته:

و أوقدت القدر حتى دكنت ثيابها و أصابها من ذلك ضر.

[یعنی: آن قدر آتش دیگ برافروخت که لباسش سیاه شد و از این کار آسیب دید.]

این حدیث را جمع کثیری از علمای عامه در کتب خود به طور تفصیل و تلخیص نقل کرده‌اند، از جمله ایشان است:

۱. ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی در حلیة الاولیاء، جزء اول، صفحه ۷۰، چاپ مطبوعه سعادت مصر؛

۲. علامه شیخ ابوالفرج بن جوزی در صفة الصفوة، جزء دوم، صفحه ۵، چاپ حیدرآباد؛

۳. علامه محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحات ۴۹ و ۵۰، چاپ قدسی در قاهره؛

۴. علامه شیخ محمد بن عمر وصابی حبشی در البرکة فی فضل السعی والحركة، صفحه ۱۵، چاپ قاهره؛

۵. علامه شیخ محمد بن منظور مصری در لسان العرب، جزء اول، صفحه ۶۸۲، چاپ بیروت؛

۶. علامه شیخ محمد طاهر صدیقی هندی در مجمع بحار الانوار، جزء سوم، صفحه ۱۵۶، و جزء اول، صفحه ۴۱۷، چاپ نول کشور؛

۷. علامه شیخ عبدالله شافعی در مناقب، صفحه ۲۰۷، خطی؛
۸. حافظ شیخ عبدالعظیم بن عبدالقوی شافعی منذری شامی در الترغیب و الترہیب، جزء اول، صفحه ۴۱.

## - ۵۲ -

### شدت گرسنگی فاطمه علیها السلام

علامه دولابی در کتاب الکنی و الاسماء، جزء دوم، صفحه ۱۲۲، چاپ حیدرآباد دکن، به سند متصل از عمران بن حصین خزاعی، حدیثی روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودم که شدت گرسنگی فاطمه را به حدی نقل فرمود که رنگ روی او زرد شده بود، و حدیث را به این جا رسانید که گفت:

فنظر إليها رسول الله، فقال: أدني يا فاطمة، فدننت حتى قامت بين يديه، فوضع يده على صدرها في موضع القلادة و خرج بين أصابعه ثم قال: اللهم مشيع الجاعة، رافع الوضعة، لاتجع فاطمة بنت محمد. فاستجيب دعاؤه، و ارتفعت صفرة الجوع عن وجهها حتى قالت: ما جعتُ بعدها يا عمران.<sup>۱</sup>

پس رسول خدا به او نگریست و گفت: نزدیک بیا ای فاطمه، او نزدیک آمد و در پیش روی او ایستاد و پیغمبر دست خود را بر سینه او نهاد (در جای گردن بند او) و میان انگشتانش را باز کرد و گفت: ای خدای سیرکننده گرسنگان و بلندکننده اشخاص پست! فاطمه دختر محمد را گرسنگی نده، پس دعای او مستجاب شد و زردی گرسنگی از او برداشته شد تا این که گفت: ای عمران، بعد از آن دیگر گرسنه نشدم.

این خبر را جمعی از علمای عامه با اندک اختلافی در بعض کلمات آن، در کتب خود نقل کرده اند، از جمله ایشان است:

۱. هم چنین آمده است در: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

۱. حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، صفحه ۳۹۶، چاپ حیدرآباد دکن؛
  ۲. علامه موفّق بن احمد خطیب خوارزمی در مقتل الحسین، صفحه ۶۲، چاپ غری؛
  ۳. علامه اللغة ابن منظور مصری در لسان العرب، جزء چهاردهم، صفحه ۳۰۸، چاپ الصادر در بیروت؛
  ۴. جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در نظم در السمطین، صفحه ۱۹۱، چاپ مطبعة القضاء؛
  ۵. حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی در مجمع الزوائد، جزء نهم، صفحه ۲۰۳، چاپ مکتبه قدسی در قاهره؛
  ۶. علامه شیخ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی در الثغور الباسمة، صفحه ۱۱، چاپ غلام رسول در بمبئی؛
  ۷. علامه مناوی در شرح جامع صغیر، صفحه ۳۲۸، چاپ مصر؛
  ۸. علامه شعرانی در کشف الغمّة، جزء دوم، صفحه ۵۳، چاپ مصر؛
  ۹. علامه نیهانی در الانوار المحمّدیة، صفحه ۵۷۲، چاپ بیروت؛
  ۱۰. علامه عطاء الله دشتکی در روضة الاحباب، خطی؛
  ۱۱. علامه سید احمد زینی دحلان شافعی، مفتی مکه در السیرة النبویة، چاپ شده در حاشیة السیرة الحلبیة، جزء سوم، صفحه ۱۸۴، چاپ مصر.
- روایت حدیث به طریق دیگر:
- علامه استاد عمر رضا کخّاله در اعلام النساء، جزء سوم، صفحه ۱۲۱۶، چاپ دمشق چنین روایت کرده است:
- دخل النبی ﷺ علی فاطمة، و هی تطحن بالرّحاً، و علیها کساء من وبر الإبل.

فبکی و قال: تجرّعی - یا فاطمة - مرارة الدنيا لتعیم الآخرة. و أقبلت فاطمة، فوقفت بین یدی رسول الله ﷺ، فنظر إليها و قد ذهب الدم من وجهها و علیها صفرة من شدة الجوع.

فقال رسول الله ﷺ: أذني<sup>۱</sup> یا فاطمة، فدننت حتى قامت بین یدی، فرفع یده، فوضعها موضع القلادة، و فرّج بین أصابعه، ثم قال: اللهم مشیع الجاعة، و رافع الضیق، ارفع فاطمة بنت محمد<sup>۲</sup>.

[پیامبر ﷺ بر فاطمه وارد شد در حالی که با آسیاب آرد می‌ساخت و بالاپوشی از پشم شتر بر تن داشت، پس آن حضرت گریست و فرمود: ای فاطمه، تلخی دنیا را برای بهره‌های آخرت بجش. و فاطمه پیش آمد و در برابر رسول خدا ﷺ ایستاد. آن‌گاه حضرتش به او نگریست و دید که رنگ سرخ از رخسارش پریده و از شدت گرسنگی زرد گشته است.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: نزدیک بیا ای فاطمه. و او نزدیک شد باز در مقابلش ایستاد و آن حضرت دستش را بالا برد و در گردنش انداخت و انگشتانش را از هم گشود و عرض کرد: خدایا، سیرکننده گرسنگی، بر طرف‌کننده سختی! گرسنگی و سختی را از فاطمه بردار. ]

### - ۵۳ -

#### تعلیم پیغمبر دعایی را به فاطمه به جای خادم

مسلم و ترمذی در دو صحیح خود<sup>۳</sup> و علامه محب‌الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی، صفحه ۴۹، چاپ مکتبه قدسی در مصر به سند خود از ابی‌هریره روایت

۱. در مصدر: «أذن» آمده است.

۲. هم چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۷۴.

۳. صحیح مسلم: ج ۸، ص ۷۸؛ سنن الترمذی: ج ۵، ص ۱۳۸.

کرده که گفت:

جاءت فاطمة إلى رسول الله ﷺ تسأله خادماً. فقال لها: قولي: اللهم ربّ السماوات السبع، و ربّ الأرضين السبع، و ربّ العرش العظيم، ربّنا و ربّ كلّ شيء، فائق الحبّ و النوى، مُنزل التوراة و الإنجيل و الفرقان، أعوذ بك من كلّ شيء أنت آخذٌ بناصيتها<sup>۱</sup>، أنت الأوّل فليس قبلك شيء، و أنت الآخر فليس بعدك شيء، و أنت الظاهر فليس فوقك شيء، و أنت الباطن فليس دونك شيء، اقض عتّا الدين و أغننا من الفقر.<sup>۲</sup>

فاطمه به سوی رسول خدا ﷺ آمد و یک خدمت‌گزار درخواست کرد.

پیغمبر فرمود: بگو: بار خدایا! پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه، و پروردگار زمین‌های هفت‌گانه، و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و پروردگار همه چیز، شکافنده دانه و هسته، فرو فرستنده تورات و انجیل و قرآن، به تو پناه می‌برم از هر چیزی که مهار هستی‌اش به دست توست، تویی اوّلی که پیش از تو چیزی نبوده، و تویی آن آخری که بعد از تو چیزی نیست، و [تویی آن آشکاری که فوق تو چیزی نیست]، هر دینی را از ما قضا کن و ما را از فقر و احتیاج بی‌نیاز گردان.

و علامه باکثیر حضر می در کتاب *وسيلة المال*، صفحه ۹۰، نسخه خطی، نیز این حدیث را بدون تفاوت نقل نموده.

## - ۵۴ -

### تقسیم کردن کارهای خانه، بین خود و خادم خود

امام الحفّاظ، شهاب‌الدین بن حجر عسقلانی در کتاب *الاصابة*، جزء چهارم،

۱. «ناصیته» - خ ل. (مؤلف)

۲. هم‌چنین آمده است در: *احقاق الحق*: ج ۱۰، ص ۲۷۵.

صفحه ۳۷۶، چاپ دارالکتب مصریه، به سند متصل از حضرت صادق علیه السلام، از پدران خود از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَخْدَمَ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ جَارِيَةً اسْمَهَا فَضَّةُ النَّوْبِيَّةِ، وَكَانَتْ تَشَاطِرُهَا الْخِدْمَةَ، فَعَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَاءً تَدْعُو بِهِ، فَقَالَتْ لَهَا فَاطِمَةُ: أَتَعَجِّبِينَ أَوْ تَخْبِزِينَ؟

فَقَالَتْ: بَلْ أَعْجِزُ يَا سَيِّدَتِي وَاحْتَطَبْتُ، فَذَهَبْتُ وَاحْتَطَبْتُ وَبَيْدَهَا حِزْمَةً وَأَرَادَتْ حَمَلَهَا، فَعَجِزْتُ، فَدَعَيْتُ بِالْدَعَاءِ الَّذِي عَلَّمَهَا...<sup>۱</sup>

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای فاطمه دختر خود خادمی قرار داد که نام او فضّه بود از اهل نوبیه، و خدمت کردن او را خسته می‌کرد، پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعایی به او تعلیم فرمود که آن را بخواند. فاطمه به او گفت: آیا تو خمیر می‌کنی و نان طبخ می‌کنی؟ گفت: من هیزم می‌آورم. رفت هیزم آورد، پشته‌ای<sup>۲</sup> به دست او بود، می‌خواست بردارد عاجز شد، آن دعایی که به او تعلیم داده بود خواند و برداشت...

## - ۵۵ -

علامه ابوالمؤید، موفق بن احمد، اخطب خوارزم در کتاب مقتل الحسین، صفحه ۶۹، چاپ غری، به سند متصل از محمد بن علی بن الحسین، از پدرش علیه السلام روایت کرده و گفته است:

إِنَّهُ ذَكَرَ تَرْوِيجَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّ فَاطِمَةَ سَأَلَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَادِمًا...  
... ثُمَّ غَزَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاحِلَ الْبَحْرِ، فَأَصَابَ سَبِيًّا، فَقَسَمَهُ فَا مَسَكَ امْرَأَتَيْنِ أَحَدَهُمَا شَابَّةً، وَالْأُخْرَى امْرَأَةً قَدْ دَخَلَتْ فِي السِّنِّ لَيْسَتْ بِشَابَّةٍ، فَبَعَثَ إِلَى

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۷۶.

۲. پشته: کوله بار. (لغت‌نامه دهخدا)

فاطمه و أخذ بيد المرأة فوضعها في يد فاطمة و قال: يا فاطمة، هذه لك و لا تضربيهما، فإني رأيتها تصلي، وإن جبرئيل نهاني أن أضرب المصلين، و جعل رسول الله يوصيها بها. فلما رأت فاطمة ما يوصيها بها التفتت إلى رسول الله ﷺ و قالت: يا رسول الله، عليّ يوم و عليها يوم.

ففاضت عينا رسول الله باليكاء و قال: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۱</sup>،  
﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۲، ۳</sup>

آن حضرت تزویج فاطمه علیها السلام را یاد کرد سپس یاد کرد از این که فاطمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت‌گزاری خواست.

... پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگی رفت در کنار دریا و اسیرهایی به دست آورد و آنها را تقسیم فرمود و دو نفر از زن‌ها را نگاه داشت: یکی از آنها جوان بود و دیگر زنی سال‌دار بود و جوان نبود، آن گاه به طلب فاطمه فرستاد و دست زن را گرفت و در دست او گذاشت و گفت: ای فاطمه! این زن برای توست، و او را زنی، زیرا دیدم نماز می‌گزارد، و جبرئیل مرا نهی کرد که نماز گزاران را بزخم. و پیغمبر سفارش او را به فاطمه می‌کرد، چون فاطمه سفارش پدر را در حق او دید، به پیغمبر صلی الله علیه و آله روی کرد و گفت: ای رسول خدا، یک روز کارهای خانه با من و یک روز با او باشد.

پس چشم‌های پیغمبر پر از اشک شد و گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد، ذرّته‌ای که بعضی از ایشان از بعضی دیگرند و خدا شنوا و دانا است.

## - ۵۶ -

### تعلیم پیغمبر تسبیح را در وقت خواب به فاطمه و علی علیهما السلام

ابوداود سجستانی در کتاب سنن خود که یکی از صحاح سته است، جزء سوم،

۱. انعام (۶): ۱۲۴.

۲. آل عمران (۳): ۳۴.

۳. هم چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۷۷.



صفحه ۲۰۶، چاپ السعاده مصر، به سند متصل از علی عليه السلام روایت کرده که به ابی‌عبد فرمود:

أَلَا أُحَدِّثُكَ عَنِّي وَعَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَتْ مِنْ أَحَبِّ أَهْلِهِ؟  
قلت: بلى.

قال: إِنَّهَا جَزَتْ بِالرَّحَى حَتَّى أَثَّرَ فِي يَدِهَا، وَاسْتَقَّتْ بِالْقَرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَتْ فِي نَحْرِهَا، وَكُنَسَتْ الْبَيْتَ حَتَّى اغْبَرَتْ ثِيَابَهَا. فَأَتَى النَّبِيَّ خَدَمًا، فَقُلْتُ: لَوْ أَتَيْتَ أَبَاكَ فَسَأَلْتَهُ خَادِمًا. فَأَتَتْهُ فَوَجَدَتْ عِنْدَهُ حَدَائِقًا فَرَجَعَتْ. فَأَتَاهَا مِنَ الْغَدِ، فَقَالَ: مَا كَانَ حَاجَتَكَ؟

فَسَكَتُ، فَقُلْتُ: أَنَا أُحَدِّثُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَزَتْ بِالرَّحَى حَتَّى أَثَّرَتْ فِي يَدِهَا، وَحَمَلَتْ بِالْقَرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَتْ فِي نَحْرِهَا، فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْخَدَمُ، أَمَرْتَهَا أَنْ تَأْتِيكَ فَتَسْتَعْمِدُكَ، يَقِيهَا حَرَّ مَا هِيَ فِيهِ.

قال: اتَّقِي اللَّهَ يَا فَاطِمَةُ، وَأُدِّي فَرِيضَةَ رَبِّكَ، وَاعْمَلِي عَمَلَ أَهْلِكَ، فَإِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ، فَسَبِّحِي ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَاحْمَدِي ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَكَبِّرِي أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، فَتِلْكَ مَاءٌ، فَهِيَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ خَادِمٍ.

قالت: رَضِيتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ رَسُولِهِ<sup>۱</sup>.

ابن‌عبد گفت: علی عليه السلام به من گفت: آیا نقل نکنم برای تو از خودم و از فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که محبوب‌ترین اهل او در نزدش بود؟  
گفتم: بلى.

گفت: و این قدر آسیاگرداند تا این‌که در دست او اثر گذاشت (یعنی آبله کرد)، و این قدر مشک آب حمل کرد که در گردن او اثر گذاشت، و این قدر خانه را رویید تا این‌که جامه‌های او غبارآلود شد. پس خدمت‌کنندگانی برای پیغمبر آوردند، به او گفتم: کاش

۱. هم‌چنین آمده است در: احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۷۸.

می‌رفتی نزد پدرت و از او درخواست خادمی می‌کردی. به نزد پدرش رفت، جماعتی را یافت که نزد او حدیث می‌کردند، پس برگشت. فردای آن روز پیغمبر به نزد او آمد و فرمود: چه حاجتی داشتی؟

فاطمه ساکت شد. من گفتم: ای رسول خدا، من برای تو حدیث می‌کنم. فاطمه از بس آسیا گردانده، در دست او اثر گذارده، و این قدر مشک آب به دوش خود کشیده که در گردن او اثر گذارده، چون خدمت‌کنندگان را به نزد تو آوردند، من او را امر کردم که به نزد تو بیاید و از تو درخواست خدمت‌گزاری بکند تا او را از این زحمت‌هایی که در آن است نگاه‌داری کند.

پیغمبر فرمود: از خدا بپرهیز ای فاطمه، و واجب پروردگار خود را ادا کن و کار اهل خانه را خودت بکن، و چون خواستی در آرام‌گاه خود بخوابی، سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگو که همه آنها یک صد مرتبه شود؛ این برای تو از خدمت‌گزار بهتر است.

فاطمه گفت: از خدای عز و جل و از فرستاده او خوشنود شدم.

**مؤلف گوید:** این حدیث را علمای عامه به طرق بسیاری از علی ع و غیر او روایت کرده‌اند، و در جلد دهم کتاب *احقاق الحق* قاضی نورالله شوشتری - اعلی الله مقامه الشریف - از صفحه ۲۷۸ تا ۲۸۲ اسامی نقل‌کنندگان با اسم کتبی که در آن نقل کرده‌اند، با رعایت ذکر صفحات هر کتاب و چاپ کتاب‌ها که در کجا چاپ شده یا مخطوط بوده<sup>۱</sup> را نقل کرده، و هم چنین به اختلاف بعضی الفاظ و عبارات، از حیث

۱. کسانی که این روایت را ذکر کرده‌اند عبارتند از:

۱. ابونعیم اصبهانی در *حلیة الاولیاء*: ج ۱، ص ۶۹، چاپ السعاده در مصر؛
۲. عبدالعظیم بن عبد القوی شافعی منذری شامی در *الترغیب والترهیب*: ج ۱، ص ۴۱۱، چاپ قاهره؛
۳. مجدالدین بن اثیر جزیری در *النهاية*: ج ۱، ص ۲۴۷، چاپ الخیریه در مصر؛
۴. زرنندی در *نظم درر السمطين*: ص ۱۹۲، چاپ مطبعة القضاء؛
۵. عمر رضا کخاله در *أعلام النساء*: ج ۳، ص ۱۲۰۲، چاپ دمشق؛

۶. سید صدیق حسنخان بن حسن حسینی قنوزی واسطی در حسن الاسوة: ص ۲۳۳، چاپ آستانه؛
۷. شیبانی در تیسیر الوصول الی جامع الاصول: ج ۲، ص ۹، چاپ نول کشور؛
۸. نهبانی در الانوار المحمدیة من المواهب اللدنیة: ص ۲۳۷، چاپ بیروت؛
۹. نهبانی در الفتح الکبیر: ج ۱، ص ۳۶، چاپ مصر؛
۱۰. نهبانی در الشرف المؤید: ص ۵۵، چاپ مصر؛
۱۱. ابوداود طیالسی، سلیمان بن داود بن جارود بصری در المسند: ص ۱۵، چاپ حیدرآباد؛
۱۲. محب الدین طبری در ذخائر العقبی: ص ۴۹ و ۱۰۵، چاپ مکتبه القدسی در مصر؛
۱۳. بدرالدین عینی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری: ج ۱۵، ص ۳۶ و ج ۲۲، ص ۲۸۸، چاپ المنیریة در مصر؛
۱۴. قسطلانی در ارشاد الساری: ج ۶، ص ۱۳۹ و ج ۵، ص ۲۴۰، چاپ مصر؛
۱۵. قسطلانی در فتح الباری فی شرح البخاری: ج ۱۱، ص ۱۰۲، چاپ قاهره؛
۱۶. محمد خان معتمد بدخشی در مفتاح النجا: ص ۳۲، مخطوط؛
۱۷. سلیمان بلخی قندوزی در ینایع المودة: ص ۲۰۰، چاپ اسلامبول؛
۱۸. سید احمد زینی دحلان در السیرة النبویة، چاپ شده در حاشیه السیرة الحلبیة: ج ۲، ص ۱۰، چاپ قاهره؛
۱۹. سورتی در شرح مشکل الآثار: ج ۲، ص ۱۷۵، چاپ کلکته؛
۲۰. تسری در ارجع المطالب: ص ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، چاپ لاهور؛
۲۱. سبط ابن الجوزی در التذکرة: ص ۳۲۱، چاپ غری؛
۲۲. شهاب الدین عسقلانی در الاصابة: ج ۴، ص ۳۶۸، چاپ دار الکتب المصریة در مصر؛
۲۳. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل: ص ۹، چاپ طهران؛
۲۴. جلال الدین سیوطی در النغور الباسمة فی مناقب سیدتنا فاطمة: ص ۲، چاپ بمبئی؛
۲۵. ابوالفداء ابن کثیر در البداية والنهاية: ج ۶، ص ۳۴۲، چاپ السعاده در مصر؛
۲۶. محمد صبان مصری در اسعاف الراغبین چاپ شده در حاشیه نور الابصار: ص ۱۹۲؛
۲۷. احمد ضیاء الدین حنفی نقشبندی در راموز الاحادیث: ص ۱۶۳، چاپ قشلة همایون در آستانه؛
۲۸. احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی در المسند: ج ۱، ص ۹۵، چاپ المیمنیة در مصر؛
۲۹. بخاری در صحیحش: ج ۴، ص ۸۴ و ج ۸، ص ۷۰ و ج ۵، ص ۱۹، چاپ امیریة در مصر؛
۳۰. مسلم بن حجّاج در صحیحش: ج ۸، ص ۸۴، چاپ محمد علی صحیح در مصر؛
۳۱. نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی در مجمع الزوائد: ج ۱۰، ص ۳۲۷، چاپ مکتبه القدسی در

تفصیل و تخلص که البته مقصود اصلی را بیان می‌کند، اشاره نموده. اما فعلاً این جا حدیث دیگری که در آن طرف خطاب علی و فاطمه علیها السلام می‌باشند تذکر داده می‌شود.

## - ۵۷ -

علامه عارف شیخ ابوالفرج ابن الجوزی در کتاب *صفة الصفوة*، جزء دوم،

قاهره؛

۳۲. ابو محمد عقیف الدین عبدالله بن اسعد یافعی یمانی شافعی در *الارشاد والتطریز*: ص ۲۱۰، چاپ

قاهره؛

۳۳. جارالله محمود بن عمر زمخشری در *الفاوق*: ج ۳، ص ۸، چاپ قاهره؛

۳۴. حاکم در *المستدرک*: ج ۳، ص ۱۵۱، چاپ حیدرآباد دکن؛

۳۵. ذهبی در *تلخیص المستدرک* چاپ شده در ذیل *المستدرک*: ج ۳، ص ۱۵۱، چاپ حیدرآباد دکن؛

۳۶. محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی در *مشکاة المصابیح*: ج ۱، ص ۷۳۲، چاپ دمشق؛

۳۷. بیهقی در *السنن*: ج ۷، ص ۲۹۳، چاپ حیدرآباد دکن؛

۳۸. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق دینوری در *عمل الیوم واللیلة*: ص ۱۹۷، ۱۹۸، چاپ حیدرآباد

دکن؛

۳۹. زرقانی در *شرح المواهب اللدنیة*: ج ۴، ص ۳۰۲، چاپ *الازهریة* در مصر؛

۴۰. ابوبکر احمد بن علی شافعی خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد*: ج ۳، ص ۲۳ و ج ۱۲، ص ۲۲، چاپ

قاهره؛

۴۱. سید عبدالوہاب، مشهور به شیخ شعرانی در *کشف الغمّة*: ج ۲، ص ۸۵، چاپ مصر؛

۴۲. تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی شافعی در *النزاع والتخاصم*: ص ۵۸،

چاپ مصر؛

۴۳. سید محمد مرتضی حسینی زبیدی در *تاج العروس*: ج ۳، ص ۱۳۷، چاپ قاهره.

۴۴. عبد الغنی بن اسماعیل بن عبدالغنی نابلسی دمشقی در *ذخائر المواریت*: ج ۳، ص ۳۳، چاپ

القدس در قاهره؛

۴۵. ابو عبید احمد بن محمد بن ابی عبید العبدی مؤدب هروی در *الغریبین*: ص ۴۲۹، مخطوط؛

۴۶. ابوبکر بن مؤمن شیرازی در *رسالة الاعتقاد بنا بر آنچه در مناقب الکشی*: ص ۱۴۴ آمده است.

صفحة ۴، چاپ حیدرآباد، از علی رضی اللہ عنہ روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا زَوَّجَهُ فَاطِمَةَ، بَعَثَ مَعَهَا بِخَمِيلَةٍ وَوَسَادَةَ أَدَمَ حَشْوَهَا لَيْفًا، وَرَحَائِينَ وَسَقَاءَ وَجَرَّتِينَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ لِفَاطِمَةَ ذَاتَ يَوْمٍ: وَاللَّهِ، لَقَدْ سَنَوْتُ حَتَّى اشْتَكَيْتَ صَدْرِي، وَقَدْ جَاءَ اللَّهُ أَبَاكَ بَسْبِي، فَاذْهَبِي فَاسْتَعْدِمِيهِ.

فَقَالَتْ: وَأَنَا وَاللَّهِ لَقَدْ طَحَنْتُ حَتَّى مَجَلَّتْ يَدَايَ. فَأَتَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ وَ مَا حَاجَتِكَ أَيُّ بِنْتِةٍ؟ قَالَتْ: جِئْتُ لِأَسْأَلَكَ عَلَيْكَ. وَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ تَسْأَلَكَ فَرَجَعْتَ.

فَقَالَ: مَا فَعَلْتِ؟

قَالَتْ: اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ، فَاتَيْاهُ جَمِيعًا.

فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَقَدْ سَنَوْتُ حَتَّى اشْتَكَيْتَ صَدْرِي، وَقَالَتْ فَاطِمَةُ: لَقَدْ طَحَنْتُ حَتَّى مَجَلَّتْ يَدَايَ.

... قَالَ: أَلَا أَخْبِرُكَمَا بِخَيْرِ مِمَّا سَأَلْتُمَانِي؟

قَالَا: بَلَى.

قَالَ: كَلِمَاتٌ عَلَّمْنِيهِنَّ جِبْرِئِيلُ: تَسْبِيحَانِ فِي دَبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ عَشْرًا، وَتَحْمَدَانِ عَشْرًا، وَتَكْبِيرَانِ عَشْرًا، وَإِذَا أُوْتِمَا إِلَى فِرَاشِكُمَا فَسَبِّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَأَحْمَدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ.

قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَرَكْتُهُنَّ مِنْذُ عَلَّمْنِيهِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْكَوَّاءِ: وَ لَا لَيْلَةَ صَفِينِ؟

قَالَ: قَاتَلَكُمْ اللَّهُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ! نَعَمْ وَ لَا لَيْلَةَ صَفِينِ<sup>۱</sup>.

۱. هم چنین آمده است در: البداية والنهاية: ج ۶، ص ۳۳۲؛ ذخائر العقبی: ج ۵، ص ۱؛ التذكرة: ص

چون رسول خدا ﷺ فاطمه را با او تزویج کرد، همراه او قظیفه‌ای و متکایی از پوست، که به جای پنبه یا پشم در آن پوش خرما بود، و دو آسیا و یک مشک و دو کوزه فرستاد. پس علی روزی به فاطمه گفت: به خدا این قدر آب‌کشی کرده‌ام که از درد سینه شکایت دارم، و خدا اسیرانی چند به نزد پدرت آورده، برو و از او خدمت‌گزاری بخواه.

فاطمه گفت: من هم به خدا قسم این قدر آسیا کشی کرده‌ام که دست‌هایم آبله کرده. پس فاطمه نزد پیغمبر ﷺ آمد، آن حضرت فرمود: برای چه آمده‌ای و چه حاجتی داری ای دخترک من؟

فاطمه گفت: آمده‌ام بر شما تحیتی گویم. و حیا کرد از این‌که خواهش خود را بگوید و برگشت.

علی علیه السلام گفت: چه کردی؟

فاطمه گفت: حیا کردم از او بخواهم. پس هر دو نفر با هم خدمت پیغمبر آمدند، آن‌گاه علی گفت: ای رسول خدا، از بس آب‌کشی کرده‌ام از درد سینه شکایت دارم، و فاطمه گفت: از بس آسیا کشی کردم دست‌هایم آبله کرده.

... پیغمبر فرمود: آیا شما را به چیزی بهتر از آن‌چه شما از من می‌خواهید خیر ندهم؟ هر دو گفتند: چرا ای رسول خدا.

فرمود: جبرئیل کلماتی را به من تعلیم کرده: در عقب هر نمازی ده مرتبه «سبحان الله» بگویند، و ده مرتبه «الحمد لله» بگویند، و ده مرتبه «الله اکبر» بگویند، و چون در رخت‌خواب خود می‌خوابید سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله»، و سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگویند. فرمود: به خدا سوگند از آن وقتی که رسول خدا آنها را به من تعلیم داده، ترک نکرده‌ام.

ابن کزّاء گفت: در شب صغین هم ترک نکردی؟

علی گفت: خدا بکشد شما را ای اهل عراق! آری شب صغین هم ترک نکردم.

## لمؤلفه:

نور پاک محمد است و علی	اولین صنع صانع ازلی
او مداد کتاب مسطور است	فاطمه نیز از همین نور است
ماسوی الله به این سه مرتسم است	مرتضی لوح و مصطفی قلم است
هیچ نقشی عیان نشد ز عدم	گر نبود مداد و لوح و قلم
بُد چو اشیاء در شب دیجور	جمله در ظلمت عدم مستور
که همه نقش‌ها از او پیداست	لیک نقّاش ذات بسی‌همت‌است
وفق حکمت سرشت‌ها بسرشت	دست قدرت خود این کتاب نوشت
وز مشیت خود این سه منظور است	نقش امکان عیان از این نور است
که به جاه و جلال مشهورند	در حقیقت خود این سه یک نورند
زین سه آورد ممکنات پدید	نقش خلقت خدا به این سه کشید

## فصل شانزدهم

### پیرامون آیه شریفه:

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾

این آیه مبارکه، آیه ۲۳ از سوره شوری است، و مراد از «المودّة فی القربی» دوستی در حقّ خویشاوندان رسول خدا ﷺ است که خدای تعالی آن را مزد رسالت او و هدایت اهل ایمان قرار داده، و مراد از «قربی» اهل بیت پیغمبرند. مفسّرین خاصّه و بیشتر بزرگان مفسّرین عامّه و ارباب حدیث ایشان [این تفسیر را] در کتب خود بیان کرده‌اند.

نگارنده این کتاب، حسن میرجهانی طباطبائی به اندکی از بسیار آنچه در این باب از کتب برادران عامّه رسیده و روایت شده، در این اوراق بسط کلام می‌دهم به چند روایت:

### حدیث اوّل

احمد بن حنبل در کتاب مناقب خود، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی در معجم، و ابن مردویه، و واحدی، و ثعلبی در تفسیر خود، و ابونعیم در حلیه، و بغوی در تفسیر خود، و ابن مغزلی در مناقب، به سندهای خودشان از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که گفت:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ قَرَابَتِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا



مودَّتْهم؟

فقال: عليّ و فاطمة و ابناهما.<sup>۱</sup>

چون این آیه نازل شد، کسی گفت: ای رسول خدا، خویشان تو کیانند که دوست داشتن

آنها بر ما واجب شده؟

فرمود: علی و فاطمه و پسران ایشان.

و نیز این حدیث را روایت کرده است:

۱. محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی، صفحه ۲۶، چاپ قدسی در مصر؛

۲. جار الله زمخشری در تفسیر کشاف، جلد چهارم، صفحه ۱۷۲، چاپ

استقامت قاهره؛

۳. علامه حموی در فرائد السمطین<sup>۲</sup>؛

۴. نیشابوری در تفسیر خود<sup>۳</sup>؛

۵. ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول، صفحه ۸، و آن را خبر صحیح

دانسته؛

۶. فخر رازی در تفسیر خود<sup>۴</sup>؛

۷. ابوالسعود در تفسیر خود که در حاشیة تفسیر رازی چاپ شده، جزء ۷،

۱. هم چنین آمده است در: معجم کبیر: ج ۳، ص ۴۷؛ جامع المقاصد: ج ۱۰، ص ۵۹؛ عیون اخبار

الرضا علیّه: ج ۱، ص ۱۶۶؛ عمدة: ص ۴۷؛ سعد السعود: ص ۱۴۰؛ بحار الانوار: ج ۲۳، ص ۳۳۵؛

الغدیر: ج ۲، ص ۳۰۷؛ مجمع الزوائد: ج ۲۷، ص ۱۰۳؛ فتح الباری: ج ۸، ص ۴۳۳؛ خصائص الوحی

المبین: ص ۱۰۹؛ شواهد التنزیل: ج ۲، ص ۱۹۴؛ نهج الايمان: ص ۴۹۵؛ ینابیع المودّة: ج ۲؛

ص ۱۲۰؛ تفسیر ابی السعود: ج ۸، ص ۳۰ (چاپ جدید)؛ تفسیر نسفی: ج ۴، ص ۱۰۵ (چاپ جدید)؛

فصول المهمة: ص ۲۷؛ کفایة الطالب: ص ۹۷، باب ۱۱.

۲. فرائد السمطین: ج ۲، ص ۱۳، ح ۳۵۹، باب ۲.

۳. غرائب القرآن: مج ۱۱، ص ۳۵، ح ۲۵.

۴. تفسیر الکبیر: ج ۲۷، ص ۱۶۶.

صفحه ۶۶۵؛

۸. ابو حیان در تفسیر خود، جزء هفتم، صفحه ۵۱۶؛

۹. نسفی در تفسیر خود که در حاشیه تفسیر خازن چاپ شده، جزء چهارم،

صفحه ۹۹؛

۱۰. حافظ هیثمی در مجمع الزوائد، جزء نهم، صفحه ۱۶۸، چاپ مصر؛

۱۱. ابن صباغ مالکی در فصول المهمة، صفحه ۱۲؛

۱۲. حافظ گنجی شافعی در کفایة الطالب، صفحه ۳۱، چاپ نجف؛

۱۳. قسطلانی در مواهب، که او بعد از نقل حدیث گفته است:

ألزم الله مودةً قرباه كافةً بریته، و فرض محبةً جملةً أهل بيته المعظم و ذریته،

فقال الله تعالى: ﴿ قُلْ لَأَسْأَلَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾<sup>۱</sup>.

خدا دوستی خویشاوندان پیغمبر را بر همه خلق خود لازم کرده است، و محبت آنها،

همگی را که اهل بیت معظم و ذریه آن حضرتند واجب گردانیده، پس خدای تعالی

فرموده: بگو ای حبیب من که مزد رسالتی بر هدایت کردن شما از شما نمی خواهم مگر

دوستی و محبت در حق خویشاوندان من.

و نیز آن حدیث را روایت کرده است:

۱۴. زرقانی در شرح مواهب، جزء هفتم، صفحات ۳ و ۲۱؛

۱۵. ابن حجر مکی در صواعق، صفحات ۱۰۴ و ۱۳۹، چاپ میمنیه در مصر؛

۱۶. سیوطی در احياء الميت که در حاشیه الاتحاف چاپ شده، صفحه ۲۳۹؛

۱۷. شبلنجی در نور الابصار<sup>۲</sup>؛

۱۸. صبان در اسعاف الراغبین که در حاشیه نور الابصار چاپ شده در مطبعه

۱. مواهب اللدنیة: ج ۳، ص ۳۵۸.

۲. نور الابصار: ص ۲۲۷.

عامره عثمانیّه، صفحه ۷۹.

## حدیث دوم

حافظ ابو عبدالله ملاً در کتاب سیره خود گفته است :

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَجْرِي عَلَيْكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ غَدًا عَنْهُمْ<sup>۱</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود: خدا مزد مرا بر شما دوستی کردن در حقّ اهل بیت من قرار داده است، و من فردای قیامت از شما سؤال خواهم کرد.

و نیز محبّ الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی، صفحه ۲۵، و ابن حجر در کتاب صواعق<sup>۲</sup>، و سمهودی در کتاب جواهر العقدين<sup>۳</sup> روایت کرده اند از جابر بن عبدالله انصاری که گفت :

جاء أعرابيّ إلى النبيّ ﷺ و قال: يا محمد، اعرض عليّ الإسلام.

فقال: تشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأنّ محمّداً عبده و رسوله.

قال: تسألني أجراً عليه؟

قال: لا، إلاّ المودّة في القربى.

قال: قرابتي أو قرابتك؟

قال: قرابتي.

قال: هات أبايك، فعلى من لا يحبّ قرابتك لعنة الله.

۱. وسیلة المتعبدين: مج ۵، ق ۲، ۱۹۹. هم چنین آمده است در: الغدير: ج ۲، ص ۳۰۷.

۲. صواعق المحرقة: ص ۱۷۱ و ۲۲۸.

۳. جواهر العقدين: ورقه ۲۴۵.

فقال النبي ﷺ: آمين.<sup>۱</sup>

عربی نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: یا محمد، اسلام را بر من عرضه کن.

فرمود: شهادت ده به این که خدایی غیر از خدای یگانه نیست و شریکی ندارد، و به

این که محمد بنده او و فرستاده او است.

عرب گفت: آیا از من مزدی می خواهی؟

فرمود: نه، مگر دوستی در حق خویشاندان.

گفت: خویشاوندان من یا خویشاوندان تو؟

فرمود: خویشاوندان من.

گفت: دست خود را بیاور تا با تو بیعت کنم. بر هر کسی که خویشاوند تو را دوست ندارد

لعنت خدا باد.

پیغمبر ﷺ فرمود: آمین.

این خبر نیز از حافظ ابی نعیم، از محمد بن احمد بن مخلد، از حافظ

ابن ابی شیبه به اسناد او روایت شده.

### حدیث سوم

حافظ طبری و ابن عساکر و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل به چند طریق از

ابی امامه باهلی روایت کرده اند که گفت:

قال رسول الله ﷺ: إن الله خلق الأنبياء من أشجار شتى، و خلقتي من شجرة

واحدة، فأنسا أصلها، و عليّ فرعها، و فاطمة لقاحها، و الحسن و

الحسين ثمرها، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجى، و من زاغ عنها هوى، و لو

أنّ عبداً عبد الله بين الصفا و المروة ألف عام، ثمّ ألف عام، ثمّ ألف عام، ثمّ

۱. كفاية الطالب: ص ۹۰، باب ۱۱؛ الغدير: ج ۲، ص ۳۰۸.

لم يدرك صحبتنا، كَبِهَ اللهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ، ثُمَّ تَلَا: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۱</sup>.

رسول خدا ﷺ گفت: خدا پیغمبران را از درخت‌های پراکنده آفرید و مرا از یک درخت آفرید که من ریشه آنم و علی شاخه آن است و فاطمه پیوند آن است و حسن و حسین میوه آنند، پس کسی که به شاخه‌های از شاخه‌های آن بیاویزد، نجات می‌یابد و کسی که از آن روی برگرداند، هلاک می‌شود، اگر بنده‌ای خدای را در میان صفا و مروه هزار سال و پس از آن هزار سال و پس از آن هزار سال بندگی کند، [و ما را نشناسد] خدا او را بر روی در آتش می‌اندازد، پس این آیه را خواند: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾.

گنجی شافعی نیز در کتاب کفایه، صفحه ۱۷۸، چاپ نجف این حدیث را روایت کرده و گفته: این حدیث نیکوی عالی است. طبری در کتاب معجم خود و محدث شام در کتاب خود به طرق مختلف روایت کرده‌اند.

## حدیث چهارم

احمد بن حنبل و ابی حاتم از ابن عباس در تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ يُقْرِفْ حَسَنَةً﴾<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند که گفت:

المودة لآل محمد.<sup>۳</sup>

۱. تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲، ص ۱۴۳؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام: رقم ۱۷۸ و ۱۷۹؛ الغدير: ج ۲، ص ۳۰۸؛ شواهد التنزیل: ج ۲، ص ۲۰۳، ح ۸۳۷.  
۲. شوری (۴۲): ۲۳.

۳. فضائل الصحابة: ج ۲، ص ۶۶۹ ح ۱۱۴۱؛ الكشف والبيان: ورقه ۴۶؛ سورة شوری: آیه ۲۳؛ فصول المهمة: ص ۲۷؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ص ۳۱۶؛ صواعق المحرقة: ص ۱۷۰؛ شرف المؤید: ص ۱۹۹.

و این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود به طور مسند، و ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمة، و ابن مغزلی در مناقب، و ابن حجر در صواعق، و سیوطی در المنتور جزء ششم، صفحه ۷، و در کتاب احیاء المیت، چاپ شده در حاشیه کتاب اتحاف، صفحه ۲۳۹، و حضرمی در کتاب رشفة، صفحه ۲۳، و نیهانی در کتاب شرف المؤبد روایت کرده‌اند.

### حدیث پنجم

ابوالشیخ ابن حبان در کتاب الثواب خود از طریق واحدی از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

فینا آل حم آیه، لایحفظ مودتنا إلا کل مؤمن، ثم قرأ: ﴿قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾.<sup>۱</sup>

در شأن ما آل حم (یعنی آل محمد) آیه‌ای است. دوستی ما را در دل قرار نمی‌دهد مگر هر که مؤمن باشد، پس این آیه را خواند: ﴿قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾.

نیز این حدیث را ابن حجر در صواعق، صفحه ۱۰۴، چاپ میمنیه مصر، و سمهودی در جواهر العقدين<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند.

### حدیث ششم

از ابی الطفیل روایت شده که گفت:

خطبنا الحسن بن علی بن ابي طالب، فحمد الله وأثنى عليه، و ذکر

۱. مصدر را نیافتیم.

۲. جواهر العقدين: ورقه ۲۳۸.

أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتَمِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ وَصِيَّ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَمِينَ الصِّدِّيقِينَ، وَ الشَّهَدَاءِ، ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ، لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ مَسْبِقُهُ الْأَوْلُونَ وَ لَا يَدْرِكُهُ الْآخِرُونَ، لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَعْطِيهِ الرَّايَةَ، فَيَقَاتِلُ جَبْرَيْلَ عَنِ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلَ عَنِ يَسَارِهِ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. وَ لَقَدْ قَبِضَهُ اللَّهُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا وَصِيَّ مُوسَى، وَ عَرَجَ بِرُوحِهِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عَرَجَ فِيهَا بِرُوحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ الْقُرْآنَ.

وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ ذَهَباً وَ لَا فِضَّةً، وَ مَا فِي بَيْتِ مَالِهِ إِلَّا سَبْعُمِائَةٌ وَ خَمْسُونَ دِرْهَمًا فَضَّلْتُ مِنْ عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لَأُمَّ كَلْتُومَ.

ثُمَّ قَالَ: مِنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَ مِنْ لَمْ يَعْرِفَنِي، فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قَوْلَ يُوسُفَ: ﴿ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ ﴾<sup>١</sup> ثُمَّ أَخَذَ فِي كِتَابِ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ، وَ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ، أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ، أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَ أَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، وَ أَنَا ابْنُ الَّذِي أُرْسِلُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوَدَّتَهُمْ وَ وِلَايَتَهُمْ، فَقَالَ فِيمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ: ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾<sup>٢</sup>.

حَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَرَأَى مَا خَطَبَهُ خَوَانِدُ، بِسَ خَدَارًا حَمْدُ كَرْدٍ وَ أَوْ رَا ثَنَا كَفْتُ وَ

١. يوسف (١٢): ٣٨.

٢. الغدير: ج ٢، ص ٣٠٩؛ مجمع الزوائد: ج ٩، ص ١٤٦؛ المعجم الاوسط: ج ٢، ص ٣٣٦؛ نظم درر السمطين: ص ١٤٧؛ معجم الرجال والحديث: ج ١، ص ٧؛ العترة والصحابة في السنة: ج ١، ص ٧٣؛ المسانيد: ج ١، ص ٢٩؛ قرة العينين من احاديث الفريقين: ص ١٣.

از امیرمؤمنان علی علیه السلام به آخرین وصی بودن و وصی پیغمبران بودن و امین راستگویان و شهیدان بودن یاد کرد، پس از آن گفت:

ای مردمان، هرآینه مردی از میان شما جدا شد که پیشینیان از او پیشی نگرفتند، و پسینیان او را درک نکردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به او می‌داد و جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او قتال می‌کردند، و برنمی‌گشت تا این‌که خدا او را پیروز می‌گردانید، و هرآینه خدا روح او را در شبی گرفت که روح یوشع، وصی موسی را گرفت، و روح او را بالا برد در شبی که روح عیسی را بالا برد، و در شبی که خدای عزّ و جل قرآن را در آن فرو فرستاد.

به ذات خدا سوگند نه طلایی و نه نقره‌ای باقی نگذارد، و در بیت المال او جز هفت صد و پنجاه درهم که از عطای او زیاد آمده بود و می‌خواست با آن خادمی برای ام کلثوم بخرد، نبود.

پس از آن گفت: هر که مرا شناخته، که شناخته است، و هر که نشناخته است، من حسن پسر محمّد. آن‌گاه این آیه را خواند که گفته یوسف است: «مَلّت پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی می‌کنم» و شروع به خواندن آیات دیگری نیز نمود. سپس گفت: منم پسر بشارت‌دهنده، منم پسر بیم‌دهنده، منم پسر پیغمبر، منم پسر دعوت‌کننده به سوی خدا به اذن او، منم پسر چراغ نور دهنده، منم پسر کسی که فرستاده شد تا برای جهانیان رحمت باشد، منم از اهل خانه‌ای که خدا پلیدی‌ها را از ایشان برد و ایشان را پاک گردانید پاک گردانیدی، منم از خاندانی که خدای عزّ و جلّ مودّت و ولایت ایشان را واجب گردانیده است و در قرآنی که برای پیغمبر خود، محمّد فرستاده فرموده است: بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر دوست داشتن خوبشان نزدیک.

**پوشیده نماند** که این حدیث را جمع کثیری از علمای مورّخین و ارباب سیر از عامّه و خاصّه در کتب خود روایت کرده‌اند؛ از جمله ایشان است حافظ زرندی [که]



در کتاب نظم درر السمطین<sup>۱</sup> نقل کرده و در خطبه فی الجملة اختلافی دارد و آن این است:

و أنا من أهل البيت الذين كان جبرئيل ينزل فينا، و يصعد من عندنا، و أنا من أهل البيت الذين افترض الله تعالى مودتهم على كل مسلم، و أنزل الله فيهم: ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ﴾ و اقراراف الحسنه مودتنا<sup>۲</sup>.

و من از خاندانی هستم که جبرئیل در میان ما نازل می‌شد و از نزد ما بالا می‌رفت، و من از خاندانی هستم که خدای تعالی دوست داشتن ما را بر هر مسلمانی واجب کرده، و در شأن ایشان فرو فرستاده: «بگو: مزدی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در حق خویشاوندان نزدیک، و هر که عمل نیکویی کسب کند، نیکویی را برای او زیاد می‌کنم.» و کسب عمل نیکو مودت و دوستی ما است.

و از جمله ایشان است:

۱. بزّاز<sup>۳</sup>؛

۲. طبرانی در الکبیر<sup>۴</sup>؛

۳. ابوالفرج در مقاتل الطالبین<sup>۵</sup>؛

۴. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه<sup>۶</sup>؛

۵. هیشمی در مجمع الزوائد، جزء نهم، صفحه ۴۶؛

۱. نظم درر السمطین: ص ۱۴۸.

۲. در مصدر: + «أهل البيت».

۳. معجم الأوسط: ج ۳، ص ۸۸۸، ح ۱۲۷۶.

۴. معجم الکبیر: ج ۳، ص ۷۹ - ۸۰، ح ۲۷۱۷ - ۲۷۲۵.

۵. مقاتل الطالبین: ص ۶۲.

۶. شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۳۰، خطبه ۳۱.

۶. ابن صبّاح مالکی در فصول المهمة، صفحه ۱۶۶؛  
 ۷. حافظ گنجی شافعی در کفایة الطالب از طریق ابن عقده از ابی الطفیل<sup>۱</sup>؛  
 ۸. نسائی از هیبره<sup>۲</sup>؛  
 ۹. ابن حجر در صواعق<sup>۳</sup>؛  
 ۱۰. صفوری در نزهة المجالس، جزء دوم، صفحه ۲۳۱؛  
 ۱۱. حصرمی در رشفة، صفحه ۴۳.

### حدیث هفتم

طبری در تفسیر خود، جزء ۲۴، صفحه ۱۶، به اسناد خود از سدی، از ابی دیلم روایت کرده که گفت:

لَمَّا جِيءَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْإِمَامِ السَّجَّادِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَسِيرًا فَأَقِيمَ عَلَيَّ دَرَجَ الدَّمَشَقِ، قَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكَمُ وَاسْتَأْصَلَكُمْ وَ قَطَعَ قَرْنِي الْفِتْنَةَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا -: أَقْرَأْتَ الْقُرْآنَ؟  
 فقال: نعم.

قال: فقُرأت آلَ حمّ؟

قال: قرأت القرآن، ولم أقرأ آل حمّ؟

قال: ما قرأت: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؟

۱. کفایة الطالب: ص ۹۳، باب ۱۱.

۲. سنن الکبری: ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۸.

۳. صواعق المحرقة: ص ۱۷۰ و ۲۲۸.

۴. جامع البیان: مج ۱۳، ج ۲۵، ص ۲۵، چاپ دارالفکر، بیروت (۱۴۰۸هـ).

قال: و إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ هُمْ؟ قال: نعم.

چون علی بن الحسین امام سجاد -رضی الله عنهما- به اسیری برده شد، در دمشق او را بالای پله‌ای به پای داشتند، آن‌گاه مردی از اهل شام ایستاد و گفت: حمد خدای را که شما را کشت و ریشه کن کرد و شاخ فتنه را جدا کرد.

علی بن الحسین -رضی الله عنهما- فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری.

فرمود: آیا آل حم را خوانده‌ای؟ گفت: قرآن را خوانده‌ام اما آل حم را نخوانده‌ام.

فرمود: نخواندی: ﴿قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؟

گفت: شما آنها هستید؟ فرمود: آری.

این حدیث را ثعلبی نیز در تفسیر خود<sup>۱</sup>، به طور مسند روایت کرده، و ابو حیان نیز در تفسیر خود، جزء هفتم، صفحه ۵۱۶، به آن اشاره نموده و سیوطی در کتاب *در المنثور*، جزء ششم، صفحه ۲۷، و ابن حجر در *صواعق*، صفحه ۳۱۰۴ چاپ میمنیه مصر، از طبرانی روایت کرده و یک رباعی هم در این موضوع از شمس الدین ابن العربی نقل کرده که گفته است:

رأيت ولائسي آل طه فريضة على رغم أهل البعد يورثني القربى

فما طلب المبعوث أجراً على الهدى بتبليغه إلا المودة في القربى

-دیدم دوست داشتن من آل طه را فریضه‌ای است، و به رغم کسانی که از آن دورند

موجب نزدیکی من است.

-زیرا پیغمبر مبعوث بر هدایت کردن خود مزدی نخواست، به دلیل آیه «إلا المودة في

القربى» مگر دوست داشتن خویشاوندان نزدیک خود.

و زرقانی هم در شرح مواهب، جزء هفتم، صفحه ۲۰، نیز این حدیث را روایت

۱. کشف والبيان: ورقه ۴۴، سوره شوری: ۲۳.

۲. در المنثور: ج ۷، ص ۳۴۸، چاپ دارالفکر، بیروت، (۱۴۰۳) ه.ق.

۳. صواعق المحرقة: ص ۱۷۰ و ۲۸۸، چاپ دوم، مکتبه القاهرة در مصر، (۱۳۵۸ ه.ق).

کرده است.

### حدیث هشتم

قندوزی بلخی در کتاب *ینابیع المودة*، چاپ بمبئی در باب ۳۲، صفحه ۸۷، از کتاب مناقب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که درباره گفته خدای تعالی: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوَ لَكُمْ﴾<sup>۲</sup> می گوید:

الأجر الذي هو المودة في القربى التي لم أسألكم غيرها، فهو لكم، تهتدون بها، و تسعدون بها، و تنجون من عذاب الله يوم القيامة. فالمودة مشتقة من الود، و هو الحب القوي الدائم الثابت.

مزدی که دوستی خویشان نزدیک باشد که غیر آن را از شما نخواستم، به نفع خود شما است، که به آن راه می یابید و خوش بخت می شوید و از عذاب روز قیامت نجات خواهید یافت. و مودت مشتق از «وُد» است و آن دوستی محکم دائم ثابت است.

### مخالفت و یاوه گویی های ابن تیمیّه پیرامون آیه مودت

از جمله دشمنان سرسخت اهل بیت رسالت، و مبدع و مروّج روش وهابیت که در تحریف و تدلیس کتاب و سنت دست درازی داشته، ابن تیمیّه است که کتابی به نام *منهاج السنّه* نوشته که به تمام معنی باید گفت: «منهاج البدعه»، و آن کتابی است پر از خرافات و سخنان گمراه کننده، و دروغ ها و جعلیات، و انکار مسلمات، و پوشانیدن حقایق، و ترویج باطل، و نصب و عداوت اهل بیت طهارت و رسالت. وی پیرامون آیه مودت سخنان دروغی بافته، و نسبت به شیعیان دوازده امامی

۱. ینابیع المودة: ج ۱، ص ۳۱۶، چاپ اسوه (۱۴۱۶) ق.

۲. سبأ (۳۴): ۴۷.

یاوه سرایی‌ها و هرزه‌گویی‌هایی کرده، خاصه نسبت به بعضی از بزرگان آنها. از جمله مفتریات<sup>۱</sup> او در موضوع آیه مبارکه آن است که در جزء دوم، صفحه ۱۱۸، نقل قولی از آیه الله مطلق، علامه حلی - اعلی الله مقامه الشریف - کرده و گفته است:

قوله - یعنی العلامة الحلی - : إيجاب مودة أهل البيت بقوله : ﴿ قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾ غلط، و مما يدل على هذا أن الآية مكّية، و لم يكن عليّ بعد و قد تزوج بفاطمة و لا ولد لهما أولاده .

گفته او - یعنی علامه - که : «واجب گردانیدن دوستی اهل بیت به دلیل گفته خدای تعالی : ﴿ قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ... ﴾ است.» غلط است، و از چیزهایی که بر غلط بودن آن دلالت دارد این است که این آیه در مکه نازل شده و آن وقت هنوز علی با فاطمه ازدواج نکرده بود و اگر ازدواج کرده فرزندان آنها به دنیا نیامده بودند.

و در صفحه ۲۵۰ گفته :

أما قوله - یعنی العلامة - : و أنزل الله فيهم : ﴿ قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾ فهذا كذب، فإنّ هذه الآية في سورة الشورى و هي مكّية بلا ريب، نزلت قبل أن يتزوج عليّ بفاطمة، و قبل أن يولد له الحسن و الحسين .

... و قد ذكر طائفة من المصنّفين من أهل السنّة و الجماعة و الشيعة من أصحاب أحمد و غيرهم حديثاً من النبي ﷺ، إنّ هذه الآية لنا نزلت قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء؟ قال: «عليّ و فاطمة و ابناهما.» و هذا كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث، و مما يبيّن ذلك أنّ هذه الآية نزلت بمكّة باتفاق أهل العلم، فإنّ سورة الشورى جميعها مكّية، بل جميع ال حاميم كلّهن مكّيات .

۱. مفتریات: سخنان برافته و دروغین. (لغت‌نامه دهنخدا)

اما گفته علامه: «خدا در شأن ایشان نازل فرمود: ﴿قُلْ لَأَشَأْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾». دروغ است، زیرا این آیه در سوره شوری است، و بدون شک این در مکه نازل شده، پیش از آنکه علی با فاطمه ازدواج کند، و پیش از آنکه برای او حسن و حسین به دنیا آیند.

... طایفه‌ای از مصنفین از اهل سنت و جماعت، و فرقه شیعه از یاران احمد و غیر ایشان، حدیثی را از پیغمبر ﷺ ذکر کرده‌اند که چون این آیه نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، مراد از «قربی» در آیه کیست؟ گفت: «علی و فاطمه و دو پسران ایشانند.» و این به اتفاق کسانی که اهل معرفت به حدیثند، دروغ است، و آنچه آن را واضح می‌کند این است که این آیه به اتفاق اهل دانش در مکه نازل شده است، به علت و دلیل آنکه سوره شوری همه آن در مکه نازل شده، بلکه همه سوره‌های حم در مکه نازل شده.

پس از آن ابن تیمیّه - برای اثبات اطلاع و تاریخ دانی خود - ولادت دو سبط آن حضرت، حسن و حسین را در فصلی تفصیل داده است.

### جواب یاوه‌گویی‌های ابن تیمیّه

**اولاً:** در جواب هذیانان این مرد متعصب ناصبی مسلک گفته می‌شود: احدی از آنهایی که تفسیر نوشته‌اند و هیچ یک از ارباب حدیث تصریح نکرده‌اند که این آیه مودت در مکه نازل شده.

**ثانیاً:** ادعای او بر اتفاق اهل علم که همه سوره شوری در مکه نازل شده، دروغ است و قابل قبول نیست.

این مرد چنین گمان کرده که به مجرد اطلاقی که به مکی بودن این سوره شده است، همه آن در مکه نازل شده است، ولیکن قول حق بر خلاف آن است. و آیاتی که از آن سوره استثنا شده و نزول آن در مدینه بوده، این ادعا را تکذیب می‌کند. چنانچه بعضی از مفسرین استثنا کرده‌اند و آنها عبارتند از آیه ۲۳ که همین آیه مودت است و آیات ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷، و بعضی از ایشان نیز آیه ۳۹ و آیات ۴۰ و

۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ را استثنا کرده‌اند.<sup>۱</sup>

و حکایت شده از قرطبی که در جزء ۱۶، صفحهٔ اول، و نيسابوری در تفسیر خود<sup>۲</sup>، و خازن در تفسیر خود، جزء چهارم، صفحهٔ ۹۰، چاپ میمنیه مصر، و شوکانی در فتح القدير<sup>۳</sup>، جزء چهارم، صفحهٔ ۵۱۰، و غیر ایشان از ابن عباس و قتاده روایت کرده‌اند که سوره در مکه نازل شده، مگر چهار آیه که اول آنها ﴿قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ است.

و ترجمهٔ کلام تفسیر خازن، جزء چهارم، صفحهٔ ۹۰، بعد از ذکر قول ابن عباس این است:

و گفته شده که آیه: ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ﴾ تا قول خدا ﴿بِدَاتِ الصُّدُورِ﴾ و قول خدا: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ تا قول خدا: ﴿مِنْ سَبِيلٍ﴾ از آیاتی است که در مدینه نازل شده.

زمخشری در تفسیر کشف گفته:

السورة الشوری مکّیة إلا الآیات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷.

ثالثاً: گفته او: حدیثی که از پیغمبر در موضوع نزول آیهٔ مودت روایت شده که مراد از «قربی» علی و فاطمه و دو پسر ایشانند، دروغ است و اهل معرفت حدیث اتفاق کرده‌اند بر دروغ بودن آن؛ جمعیتی که اتفاق بر آن کرده‌اند عدد آنها چند نفر بوده؟ و کیانند؟ چرا از نام‌های آنان خودداری کرده و مدرکی ارائه نداده که جواب‌گو

۱. ن. ک: تفسیر الخازن: ج ۴، ص ۹۰، دار المعرفه - بیروت؛ الاتقان: ج ۱، ص ۴۴، تحقیق: ابوالفضل ابراهیم، المتبعة العصرية، صیدا، بیروت (۱۴۰۸) ه. ق.

۲. غرائب القرآن: مج ۱۱، ح ۲۵، ص ۳۵.

۳. فتح القدير: ج ۴، ص ۵۲۴.

۴. الکشاف: ج ۴، ص ۲۰۸.

باشد؟

رابعاً: تنها علامه حلی قائل به نزول آیه در شأن علی و فاطمه و دو فرزند آنها و واجب بودن مودت و دوستی ایشان نیست، بلکه قاطبه شیعیان و مسلمانان، از خاصه و عامه، دست به دست یکدیگر داده و متفق برآنند، مگر عده کمی از آنهایی که در دل هاشان مرض است و روح اموی دارند، مانند ابن کثیر و ابن تیمیه و امثال آنها. و الا جمهور مسلمانان با علامه حلی هم عقیده‌اند. نگارنده برای الزام ابن تیمیه‌ها و اتباعشان به ذکر نام جمعی از بزرگان عامه تذکر می‌دهد:

امام احمد بن حنبل، صاحب مسند، ابن مردویه، واحدی، حسکانی، ابونعیم، حموی، ابوحبان، ابن صباغ مالکی، خازن، صفوری، ابن منذر، ثعلبی، محب‌الدین طبری، نیشابوری، ابن ابی‌الحدید، گنجی شافعی، زرقانی، صبان، ابن ابی‌حاتم، ابوعبدالله ملاً، بغوی، زمخشری، ابن طلحه، بیضاوی، مناوی، ابن حجر، شبلنجی، طبرانی، بزّاز، ابوالشیخ، ابن عساکر، رازی، نسفی، قسطلانی، سمهودی، حضرمی، طبری، نسائی، ابن مغزالی، ابوالفرج، ابوالسعود، هیثمی، زرنندی، سیوطی، نبهانی.<sup>۱</sup>

استاد شیخ محمد صبان در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه کتاب نور الابصار شبلنجی در مصر چاپ شده، چاپ شیخ محمد علی ملیجی در سال ۱۳۲۰، صفحه ۸۹ از علامه بیهقی از امام شافعی نقل کرده که گفته:

هم القوم من أصفاهم الودّة مخلصاً      تمسک فی أخره بالسبب الأقوی  
هم القوم فاق العالمین مناقباً      محاسنهم تُحکی و آیاتهم تُروی

۱. الکشاف: ج ۳، ص ۸۱؛ الرازی: ج ۷، ص ۶۵۵؛ تفسیر ابی‌حسین: ج ۷، ص ۵۱۶؛ تفسیر النیسابوری: ج ۶، ص ۳۱۲؛ مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۶۸.



موالاتهم فرضٌ و حبّهم هدی و طاعتهم وُدّ و حبّهم تقوی  
 -ایشان (اهل بیت پیغمبر) قومی هستند که هر کس از روی صفا و خلوص ایشان را  
 دوست بدارد، در آخرت به سبب محکم‌تری برای نجات خود چنگ می‌زند.  
 -ایشان قومی هستند که منقبت‌هایشان بالاتر از همه منقبت‌ها است، و نیکی‌های آنها  
 حکایت و نشانه‌های آنها روایت می‌شود.  
 -دوستی ایشان واجب، و دوست داشتن ایشان هدایت، و طاعت ایشان دوستی، و  
 محبت ایشان پرهیزکاری است.

و نیز صَبَّان در صفحه ۹۰ همان کتاب و شبلنجی در نور الابصار، همان چاپ،  
 از بیهقی و بغوی از شافعی نقل کرده‌اند که گفته:

یا آل بیت رسول الله حبّکم فرض من الله فی القرآن أنزلّه  
 یکفیکم<sup>۱</sup> من عظیم الفخر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاة له<sup>۲</sup>

-ای آل بیت رسول خدا، دوست داشتن شما از جانب خدا در قرآنی که آن را فرو فرستاده  
 واجب شده است.

-و فخر بزرگی که شما را کفایت می‌کند، این است که کسی که در نماز صلوات بر شما  
 نفرستد نماز او نماز نیست.

ابن حجر در کتاب صواعق المحرقة، صفحه ۱۰۷، چاپ میمنیه مصر، بیت اول  
 رباعی را از شافعی حکایت کرده.

در نور الابصار صفحه ۱۰۰، چاپ شیخ محمد علی ملیجی در این مقام  
 اشعاری بدین شرح از شافعی نقل کرده:

۱. در مصدر «کفاکم» آمده.

۲. ذکر کرده‌اند این شعر را: زرقانی در شرح المواهب: ج ۷، ص ۷؛ حمزوی مالکی در مشارق الانوار:

ص ۸۸؛ شبروی در اتحاف: ص ۲۹؛ صَبَّان در اسعاف: ص ۱۱۹.

هم العروة الوثقى لمعتصم بها

مناقبهم جاءت بوحى و إنزال

مناقب في الشورى و في هل أتى أتت

و في سورة الأحزاب يعرفها التالي

و هم آل بيت المصطفى فودادهم

على الناس مفروض بحكم و إسجال

آل محمد طناب محکمی برای دستگیرنده به آن هستند که منقبت‌هایشان به فرو

فرستادن وحی،

منقبت‌هایی در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب آمده، و خواننده آنها را

می‌شناسد،

و ایشانند اهل بیت پیغمبر، پس دوست داشتن ایشان بر همه مردمان واجب شده به

سبب حکم خدا و مسجل کردن آن.

خامساً: این‌که گفته است: «ازدواج علی با فاطمه در مدینه بوده» بر فرض

این‌که با گوینده مماشات کنیم، منافاتی ندارد که آیه در مکه نازل شده باشد و به

نحو عموم شامل هر یک از قربای آن حضرت، اعم از آنهایی که هنگام نزول آیه در

مکه بوده‌اند و آنهایی که بعداً در مدینه بوده‌اند و آنهایی که بعد از آنها به وجود آمده

و می‌آیند تا قیام قیامت بشود، خصوصاً نسبت به علی و فاطمه و فرزندان ایشان که

در علم خدا مقدر شده که از ایشان به وجود بیایند، هم‌چنانی که تزویج علی با

فاطمه مقدر شده.

و دیگر آن‌که ممکن است بگوییم در سال حجّة الوداع در مکه نازل شده است

و در آن وقت علی عليه السلام با فاطمه تزویج کرده بود و حسن و حسین عليهما السلام هم به وجود

آمده بودند، زیرا در هیچ خبری تصریح نشده و احدی نگفته که این آیه قبل از

هجرت یا بعد از هجرت نازل شده.



## فصل هفدهم

### حالات و وقایعی که بعد از رحلت پیغمبر برای حضرت فاطمه علیها السلام روی داده

این فصل مشتمل است بر یک مقدمه و چند مبحث و اشاره به بعضی از نکاتی که قابل توجه و اهمیت است.

#### مقدمه

راجع به حال احتضار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سخنانی که بین آن حضرت و علیّه عالیّه، صدیقه طاهره و امیرمؤمنان علی علیه السلام گفت و گو شده.

#### حدیث اول

سید علی بن طاوس حسنی در کتاب *طُرف* از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده که فرمود:

قال علي بن أبي طالب: كان في وصية رسول الله صلی الله علیه و آله في أولها: بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما عهد محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله، وأوصى به، وأسنده بأمر الله إلى وصيته علي بن أبي طالب أمير المؤمنين.

وكان في آخر الوصية: شهد جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل علي ما وصي به محمد إلى علي بن أبي طالب و قبضه وصيته، و ضمانه علي ما فيها علي ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران عليهما السلام، و علي ما ضمن وصي عيسى بن

مریم و علی ما ضمن الأوصیاء قبلهم: علی أَنْ مُحَمَّدًا أَفْضَلُ النَّبِیِّینَ، و عَلِیًّا أَفْضَلُ الْوَصِیِّیْنَ، و أَوْصَى مُحَمَّدٌ و سَلَّمَ إِلَى عَلِیٍّ، و أَقْرَبَ عَلِیٌّ و قَبْضُ الْوَصِیَّةِ عَلِیٌّ مَا أَوْصَى بِهِ الْأَنْبِیَاءُ، و سَلَّمَ مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ إِلَى عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. و هَذَا أَمْرُ اللَّهِ و طَاعَتُهُ، و اللَّهُ الْأَمْرُ عَلِیٌّ أَنْ لَا نَبُوَّةَ لِعَلِیٍّ، و لَا لغيره بعد مُحَمَّدٍ، و كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا.

و فی خبر آخر قال: قال رسول الله لعلی حين دفع إليه الوصیة: اتَّخَذَ لَهَا جَوَابًا غَدًّا بَيْنَ يَدَيَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، رَبِّ الْعَرْشِ، فَيَأْتِي مُحَاجَّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِكِتَابِ اللَّهِ، حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، مُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ، عَلِیٌّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ عَلِیٌّ مَا أَمَرْتُكَ، و عَلِیٌّ فَرَانِضُ اللَّهِ كَمَا أَنْزَلْتُ.<sup>۱</sup>

علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: اوّل وصیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود: به نام خدای بخشنده مهربان. این است عهد محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که به فرمان خدا به علی بن ابی طالب وصیت کرده.

و در آخر وصیت این بود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل شهادت دادند بر آنچه محمد به علی بن ابی طالب وصیت کرد، و وصی او آن را گرفت و ضامن شد بر آنچه که در آن است، هم چنان که یوشع بن نون برای موسی بن عمران عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ضمانت کرد، و وصی عیسی بن مریم ضمانت کرد، و اوصیای پیغمبران که پیش از ایشان بوده‌اند ضمانت کردند، بر این که: محمد افضل از تمام پیغمبران است و علی افضل از تمام اوصیا است، و محمد به علی وصیت کرد و تسلیم نمود و علی اقرار کرد و وصیت را گرفت بر آنچه که پیغمبران به آن وصیت کردند، و محمد امر خلافت را به علی بن ابی طالب و اگذار کرد، و این فرمان خدا و طاعت او است، و فرمان مخصوص خدا است به این که پس از محمد، نبوت و پیغمبری نه برای علی است و نه برای غیر او، و شهادت خدا کفایت می‌کند.

۱. طرف: ص ۲۱؛ صراط المستقیم: ج ۲، ص ۹۱؛ خصائص الانمّة: ص ۷۲؛ بحار الانوار: ج ۲۲،

و در خبر دیگر است که: چون پیغمبر وصیت را به علی داد، به او فرمود: جوابی برای آن در فردای قیامت در مقابل خدای تبارک و تعالی، که پروردگار عرش است آماده کن که من روز قیامت به حلال و حرام، و محکم و متشابه کتاب خدا و به خود کتاب با تو محاجه کننده‌ام، و هم چنین بر آنچه که تو را به آن امر کرده‌ام، هم چنان که وحی نازل شده محاجه خواهم کرد.

### حدیث دوم

نیز سید علی بن طاوس به سند خود از عیسای ضریر، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده و گفته است که آن حضرت فرمود:

قلت لأبي: فما كان بعد خروج الملائكة عن رسول الله؟

قال: فقال: ثم دعا علياً و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و قال لمن في بيته: اخرجوا عني. و قال لأُمّ سلمة: كوني على الباب، فلا يقربه أحد؛ ففعلت. ثم قال: ادن مني؛ فدني منه. فأخذ بيد فاطمة فوضعها على صدره طويلاً، و أخذ بيد عليّ بيده الأخرى. فلما أراد رسول الله الكلام، غلبته عبرته، فلم يقدر على الكلام، فبكت فاطمة بكاءً شديداً، و عليّ و الحسن و الحسين لبكاء رسول الله.

فقالت فاطمة: يا رسول الله! قد قطعت قلبي و أحرقت كبدي لبكائك يا سید النبیین من الأولین و الآخرین! و یا أمين ربّه و رسوله! یا حبيبه و نبيّه! من لولدي بعدك و لذلّ ينزل بي بعدك؟ من لعلّي أخيك و ناصر الدين؟ من لوحي الله و أمره؟ ثمّ بكت و أكبت على وجهه فقيلته، و أكبت عليه و عليّ و الحسن و الحسين - صلوات الله عليهم.

رفع رأسه صلوات الله عليه إليهم و يدها في يده فوضعها في يد عليّ و قال له: يا

أبا الحسن، هذه وديعة الله و وديعة رسوله محمد عندك، فاحفظ الله، و احفظني فيها، وإِنَّكَ لفاعله.

يا عليّ، هذه سيّدة نساء أهل الجنّة من الأوّلين والآخرين، هذه والله مريم الكبرى. أما والله ما بلغت نفسي هذا الموضوع حتّى سألت الله لها ولكم فأعطاني ما سألته.

يا عليّ، أنفذ لما أمرتك به فاطمة، فقد أمرتها بأشياء أمر بها جبرئيل. و اعلم يا عليّ، إنّني راض عمّن رضيت عنه ابنتي فاطمة، وكذلك ربّي وملائكته. يا عليّ، ويل لمن ظلمها، و ويل لمن ابتزّها حقّها، و ويل لمن هتك حرمتها، و ويل لمن أحرق بابها، و ويل لمن آذى خليلها، و ويل لمن شانها و بارزها. اللهمّ إنّني بريء منهم و هم منّي برآء.

ثمّ ستّاهم رسول الله و ضمّ فاطمة إليه و عليّاً و الحسن و الحسين عليهم السلام و قال: اللهمّ إنّني لهم و لمن شايعهم سلم و زعيم بأنّهم يدخلون الجنّة، و عدوّ و حرب لمن عاداهم و ظلمهم و تقدّمهم أو تأخّر عنهم و عن شيعتهم، زعيم بأنّهم يدخلون النار.

ثمّ والله يا فاطمة لا أَرْضِي حتّى تَرْضِي، ثمّ لا والله لا أَرْضِي حتّى تَرْضِي، ثمّ لا والله حتّى تَرْضِي...<sup>۱</sup>

به گفتم پدرم: بعد از آنکه فرشتگان از نزد رسول خدا بیرون رفتند، چه شد؟ فرمود: آن حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش خود خواند، و به کسانی که نزد او بودند گفت: بیرون بروید، و به امّ سلمه فرمود: دَم در بایست، نگذاری تا کسی نزدیک بیاید. امّ سلمه این کار را کرد.

پدرم عليه السلام گفت: به علی فرمود: نزدیک بیا. علی به نزد او رفت، آن گاه دست فاطمه را

۱. طرف: ص ۲۹، ح ۱۹؛ بحار الانوار: ج ۲۲، ص ۴۸۴؛ مصباح الانوار: ص ۲۶۸ مخطوط.

گرفت و تا مدتی دراز روی سینه خود گذارد، و با دست دیگر خود دست علی را گرفت. چون رسول خدا خواست سخن گوید، گریه بر او غالب شد، و نتوانست سخن بگوید، پس فاطمه به شدت گریه کرد، و علی و حسن و حسین هم به گریه رسول خدا گریستند. فاطمه گفت: ای رسول خدا! با گریهات دل مرا پاره کردی و جگر مرا سوزاندی ای آقای پیغمبران از پیشینیان و پسینیان! و ای امین پروردگار خود و فرستاده او! و ای حبیب او و نبی او! بعد از تو کی برای فرزندان من است؟ و کی برای ذلت من است؟ و کی کمک حال برادرت و ناصر دین، علی باشد؟ و وحی و امر خدا برای کی نازل شود؟ و گریه کرد و خود را بر روی او انداخت و او را بوسید، و علی و حسن و حسین هم خود را بر روی او انداختند.

پس آن حضرت سر خود را به طرف ایشان بلند کرد در حالی که دست فاطمه در دستش بود، دست او را در دست علی گذارد و به او گفت: ای ابوالحسن! این امانت خدا و امانت پیغمبر او، محمد در نزد تو است، پس امانت خدا و امانت مرا حفظ کن، و تو این کار را خواهی کرد.

ای علی، این است سینه زنهای اهل بهشت از اولین و آخرین، این است - به خدا سوگند - مریم کبری. آگاه باش که - به خدا سوگند - جانم به این جا نرسید تا این که برای او و برای شما از خدا درخواست کردم و خواسته مرا عطا فرمود.

یا علی، فاطمه هر فرمانی داد، آن را انجام ده، که من او را به چیزهایی امر کرده‌ام که جبرئیل به آنها امر کرد. و بدان ای علی که من از کسی راضیم که دختر من فاطمه از او راضی باشد، و هم چنین است پروردگار من و فرشته‌های او.

ای علی، وای بر کسی که به او ستم کند، و وای بر کسی که حق او را بگیرد، و وای بر کسی که هتک حرمت او کند، و وای بر کسی که درب خانه او را بسوزاند، و وای بر کسی که دوست او را آزار کند، و وای بر کسی که عیب‌گویی او کند و با او مبارزه کند. خدایا من از ایشان بیزارم و ایشان هم از من بیزارند.

پس رسول خدا نام‌های آنها را گفت و فاطمه را به خود چسبانید، و هم چنین علی و حسن



و حسین را و گفت: خدایا! من از ایشان و از شیعیانشان راضیم و ضامن شیعیان ایشانم تا این‌که داخل بهشت شوند، و دشمن کسانی هستم که با ایشان دشمنی کنند و در حق ایشان ستم کنند و خود را مقدّم بر ایشان بدانند و از ایشان و شیعیانشان عقب بیفتند، و ضامنم که آنها را داخل آتش کنم.

والله ای فاطمه راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی، والله راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی، والله راضی نمی‌شوم از ایشان تا تو راضی نشوی، و...

### حدیث سوم

در کتاب کافی شریف به طور مسند از عیسی بن عیسی بن المستفاد ابی موسی ضریب روایت کرده که گفت: موسی بن جعفر علیه السلام برای من نقل کرد و فرمود:

قلت لأبي عبدالله: أليس كان أمير المؤمنين كاتب الوصية، و رسول الله المملي عليه، و جبرئيل و الملائكة المقرّبين شهود؟

قال: فأطرق طويلاً ثم قال: يا أبا الحسن، قد كان ما قلت، لكن حين نزل برسول الله الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك و تعالی من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد، مُر بإخراج من عندك إلا وصيتك ليقبضها منا و تشهدنا بدفعك إياها إليه ضامناً لها، يعني علياً عليه السلام. فأمر النبي بإخراج من كان في البيت ما خلا علياً و فاطمة فيما بين الستر و الباب.

فقال جبرئيل: يا محمد، ربك يقرؤك السلام و يقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك، و شرطت عليك، و شهدت به عليك، و أشهدت به عليك ملائكتي، و كفى بي يا محمد شهيداً.

به ابی عبدالله گفتم: آیا امیرمؤمنان نویسنده وصیتی که پیغمبر املا می‌کرد نبود و جبرئیل

و فرشتگان مقربین شاهد و گواه آن نبودند؟

گفت: آن حضرت مدتی دراز سر خود را به زیر انداخت، پس از آن فرمود: ای ابوالحسن، همین طور است که گفتم، ولیکن جبرئیل امر خدا را بر رسول خدا نازل کرد و از جانب خدا کتاب مسجلی که وصیت در آن نوشته شده بود، جبرئیل با فرشتگانی که امین‌های خدای تبارک و تعالی بودند آن را فرود آوردند، پس جبرئیل گفت: ای محمد، کسانی را که در نزد هستند فرمان ده بیرون روند مگر وصی تو، [علی، تا این‌که وصیت را از ما بگیرد و تو ما را بر دادن آن به او شاهد گیری.]

پیغمبر امر فرمود همه آنها بیرون رفتند مگر علی، و فاطمه میان پرده و درب بود. پس جبرئیل گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: این نوشته‌ای است که با تو عهد و بر تو شرط کردم [و بر تو به آن گواه بودم] و فرشتگانم را به آن بر تو گواه گرفتم و حال آن‌که ای محمد گواه بودن من کفایت می‌کند.

[ادامه حدیث:]

قال: فارتعدت مفاصل النبیّ و قال: یا جبرئیل، ربّی هو السلام و منه السلام و إلیه یعود السلام. صدق عزّ و جلّ و برّ، هات الكتاب. فدفعه إلیه و أمره بدفعه إلی أميرالمؤمنین علیه السلام. فقال له: اقرأه، فقرأه حرفاً حرفاً، فقال: یا علیّ، هذا عهد ربّی تبارک و تعالیّ إلیّ، و شرطه علیّ و أمانته، و قد بلغت و نصحت و أدّیت.

فقال علیّ: و أنا أشهد لك بأبی أنت بالبلاغ و النصیحة و التصدیق علی ما قلت، و یشهد لك سمعی و بصری و لحمی و دمی.  
فقال جبرئیل: و أنا لكما علی ذلك من الشاهدين.

فقال رسول الله: یا علیّ، أخذت وصیّتی و عرفتها و ضمننت لله و لی الوفاء بما فیها؟

فقال علیّ: نعم، بأبی أنت و أمّی! علیّ ضمانها و علی الله عونى و توفیقى علی

أدائها .

فقال رسول الله : يا عليّ ، إنّي أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة .

فقال عليّ : نعم أشهد .

فقال النبيّ : إنّ جبرئيل و ميكائيل فيما بيني و بينك الآن ، و هما حاضران معهما

الملائكة المقربون لأشهدهم عليّاً .

فقال : نعم ، اشهدوا و أنا بأبي و أمّي أشهدهم . فأشهدهم رسول الله .

وكان فيما اشترط عليه النبيّ بأمر جبرئيل فيما أمره الله عزّ و جلّ أن قال له : يا

عليّ ، تغي بما فيها من موالة من والى الله و رسوله ، و البراءة و العداوة لمن

عادى الله و رسوله ، و البراءة منهم على الصبر منك على كظم الغيظ ، و على

ذهاب حقّك و غضب خمسك وانتهاك حرمتك ؟

فقال : نعم يا رسول الله .

گفت : مفصل‌های پیغمبر صدا کرد و گفت : ای جبرئیل ، سلام پروردگار من است و سلام

از اوست و به سوی او باز می‌گردد . راست فرمود خدای عزّ و جلّ و نیکی کرد ، آن نوشته

را بیاور . پس جبرئیل آن نوشته را به پیغمبر داد و او را امر کرد که به امیرمؤمنان بدهد .

رسول خدا آن را به علی داد و فرمود : آن را بخوان ، علی حرف به حرف همه آن را

خواند . پس فرمود : ای علی ، این عهد پروردگار من - که مبارک و بلند مرتبه است شأن

او - با من است ، و شرطی است که با من کرده و امانتی است که به من سپرده و من آن را

رسانیدم و خیرخواهی نمودم و ادا کردم .

پس علی فرمود : من هم برای تو گواهی می‌دهم - پدر و مادرم فدای تو باد - که رسانیدی

و خیرخواهی نمودی ، و آنچه را که گفتم تصدیق می‌کنم ، و برای تو گوش و چشم و

گوشت و خون من گواهی می‌دهد .

آن‌گاه جبرئیل گفت : من هم بر آنچه که گفتید از گواهی‌دهندگانم .

پس رسول خدا فرمود : ای علی ، وصیت مرا گرفتی و دانستی و برای خدا و من ، ضامن

وفا کردن به آن‌چه که در آن است، شدی؟

علی گفت: آری پدر و مادرم فدای تو باد! بر من است ضمانت آن و بر خداست یاری کردن و توفیق دادن بر ادای آن.

رسول خدا فرمود: یا علی، من می‌خواهم در روز قیامت تو را به وفای خود به آن گواه گیرم.

علی عرض کرد: آری گواهی می‌دهم.

پیغمبر فرمود: جبرئیل و میکائیل اکنون میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین با ایشانند تا علی را برای خود گواه گیرم و ایشان را بر علی گواه گیرم.

علی گفت: آری گواهی بدهید، و من هم -پدر و مادرم فدای تو باد- ایشان را گواه می‌گیرم. پس پیغمبر آنها را گواه گرفت.

و از جمله چیزهایی که پیغمبر به امر جبرئیل بر علی شرط کرد، در آن‌چه که خدای عزّ و جلّ به جبرئیل امر فرموده بود، این بود که فرمود: یا علی وفا می‌کنی به آن‌چه در آن وصیت نامه است، از دوستی کردن با کسی که خدا و رسول او را دوست می‌دارد، و دشمنی کردن با کسی که خدا و رسول با او دشمن‌اند، و به بیزار بودن از ایشان با صبر بر فرو بردن خشم خود و از دست رفتن حقّ و غصب کردن خمست و هتک کردن حرمت؟

علی گفت: آری ای رسول خدا.

### [ادامه حدیث:]

فقال أمير المؤمنين: و الذي فلق الحبة و برأ النسمة لقد سمعت جبرئيل يقول للنبي: يا محمد، عرفه أنه ينتهك الحرمه، و هي حرمه الله و حرمه رسول الله، و علي أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط.

فقال أمير المؤمنين: فصعقت حين فهمت الكلمة من الأمين جبرئيل حتى سقطت علي وجهي، و قلت: نعم، قبلت و رضيت و إن انتهكت الحرمه، و

عظمت السنن، و مزق الكتاب، و هدمت الكعبة، و خضبت لحيّتي من رأسي بدم عبيط، صابراً محتسباً أبداً حتى أقدم عليك .

ثمّ دعى رسول الله فاطمة بـ الحسن و الحسين، و أعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين، فقالوا مثل قوله . فختمت الوصية بخواتيم من ذهب لم تمسه النار، و دفعت إلى أمير المؤمنين .

فقلت لأبي الحسن : بأبي أنت و أمي ! ألا تذكر ما كان في الوصية ؟  
فقال : سنن الله و سنن رسوله .

فقلت : أكان في الوصية توبيههم و خلافهم على أمير المؤمنين ؟  
فقال : نعم و الله شيئاً شيئاً حرفاً حرفاً، أما سمعت قول الله عزّ و جلّ : ﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴾<sup>۱</sup>  
و الله لقد قال رسول الله لأمر المؤمنين و فاطمة عليها السلام : أليس قد فهمتما ما تقدّمت به إليكما و قبلتماه ؟

فقالا : بلى بقبوله و صبرنا على ما ساءنا و غاظنا .<sup>۲</sup>

پس امیرمؤمنان گفت : به حقّ آن خدایی که دانه را شکافت و خلق را آفرید، شنیدم که جبرئیل به پیغمبر می‌گفت : علی را آگاه کن که حرمت او هتک می‌شود و حال آن‌که حرمت او حرمت خدا و حرمت رسول خدا است، و بر این‌که ریش او به خون [تازه] سرش خضاب می‌شود .

پس امیرمؤمنان گفت : چون این کلام را از جبرئیل امین شنیدم، صیحه‌ای زدم و بر رو افتادم و گفتم : آری قبول کردم و راضی شدم که حرمت من هتک بشود و سنت‌ها معطل بماند و کتاب از بین برود و کعبه خراب شود و ریش من به خون سرم خضاب شود، در

۱. یس (۳۶) : ۱۲ .

۲. کافی : ج ۱، ص ۲۸۱ ؛ بحار الانوار : ج ۲۲، ص ۴۷۹ .

حالی که صبرکننده باشم و برای خدا صابر باشم تا بر تو وارد شوم.

پس رسول خدا، فاطمه و حسن و حسین را پیش خود خواند و آنها را هم به مصیبت‌ها و ظلم و ستم‌هایی که به ایشان وارد می‌شود، آگاه کرد، هم‌چنان که امیرمؤمنان را آگاه کرد، ایشان هم مانند گفته امیرمؤمنان، جواب گفتند. و وصیت‌نامه به مهرهایی از طلایی که آتش ندیده بود مهر زده شد و به امیرمؤمنان داده شد.

[پس به ابی‌الحسن گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! آیا ذکر نمی‌کنی آن‌چه را در وصیت بود؟ فرمود: در آن سنت‌های خدا و رسولش بود.]

ابوموسی عیسای ضریرگفت: به ابی‌الحسن گفتم: قیام و مخالفت ایشان با امیرمؤمنان در کتاب وصیت بود؟ فرمود: آری، هر چیزی و هر حرفی در آن بود. آیا نشنیده‌ای گفته خدای عز و جل را که فرموده: «ما مردگان را زنده می‌کنیم و اثرهای ایشان را می‌نویسیم، و هر چیزی را احصا و شماره کرده‌ایم در کتابی که ظاهرکننده است.» به خدا سوگند که رسول خدا ﷺ به امیرمؤمنان و فاطمه علیها السلام گفت: آیا نفهمیدید آن‌چه را که از پیش به شما گفتم و پذیرفتید؟

گفتند: بلی با پذیرفتن آن، و بر آن‌چه که ما را بد آید و به خشم آورد، صبر می‌کنیم.

## مبحث اول

### بعضی از حوادث پس از رحلت پیغمبر ﷺ

در تفسیر عیاشی، از عمرو بن ابی‌المقدام، از پدرش از جدش روایت کرده که گفت:

برای علی روزی بزرگ‌تر از دو روز نیامد: روز اول روزی بود که پیغمبر ﷺ از دنیا رحلت کرد، و روز دوم روزی بود که من - به خدا سوگند - در سقیفه بنی‌ساعده طرف راست ابی‌بکر نشسته بودم و مردمان با او بیعت می‌کردند، ناگاه عمر به او

گفت: ای مرد! اگر علی با تو بیعت نکند چیزی از خلافت در دست تو نخواهد بود. به طلب او بفرست که بیاید و با تو بیعت کند، اینها که با تو بیعت می‌کنند، مردمان پست نادانی هستند.

پس قنقد را به طلب آن حضرت فرستاد و به او گفت: برو به علی بگو: خلیفه رسول خدا را اجابت کن.

قنقد رفت و پیغام ابوبکر را به آن حضرت رسانید و به سرعت برگشت و به ابی‌بکر گفت: علی برای تو گفت: رسول خدا ﷺ غیر از من احدی را برای خود خلیفه قرار نداده.

ابوبکر گفت: به سوی او برگرد و بگو: خلیفه را اجابت کن که مردمان برای بیعت کردن با او گرد آمده‌اند، و آنها همه مهاجرین و انصار و قریش هستند و تو مردی هستی از مسلمانان، آنچه که به نفع ایشان است، به نفع تو هم هست و آنچه که بر ضرر ایشان است، بر ضرر تو هم هست.

قنقد رفت و طولی نکشید که برگشت و گفت: علی در جواب تو گفت: رسول خدا ﷺ به من وصیت فرموده که: چون او را در قبرش پنهان کردم از خانه بیرون نروم تا وقتی که کتاب خدا را جمع کنم، زیرا آنها روی شاخه‌های درخت خرما و شانه‌های شتران نوشته شده.

عمر گفت: برخیزید تا ما به نزد او رویم.

پس ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابو عبیده بن الجراح و سالم، غلام ابی‌حذیفه و قنقد، همه برخاستند و من هم با آنها برخاستم. چون به درب خانه رسیدیم و فاطمه آنها را دید، درب خانه را بر روی ایشان بست، و شکی نداشت که آنها جز با اذن او داخل خانه نخواهند شد.

پس عمر با پای خود زد و در را شکست و آن درب از سعف<sup>۱</sup> خرما بود، همه داخل خانه شدند و علی را با جامه‌ای که به خود پیچیده بود بیرون آوردند. پس فاطمه بیرون آمد و گفت: ای ابوبکر، می‌خواهی مرا از شوهرم بیوه کنی؟ به خدا سوگند اگر دست از او برنداشتید موهای خود را پریشان می‌کنم و گریبان خود را چاک می‌زنم و به سوی پروردگار خود صیحه می‌زنم، و دست حسنین را گرفت و به طرف قبر پیغمبر ﷺ بیرون رفت.

سلمان گفت: علی عَلِيٍّ به من گفت: ای سلمان، دختر محمد را دریاب، زیرا من می‌بینم که دو طرف مدینه میل به افتادن کرده، به خدا سوگند اگر موهای خود را پریشان کند و گریبانش را چاک نماید و نزد قبر پدر خود رود و به سوی پروردگار خود صیحه بزند، مهلت داده نمی‌شود که مدینه با اهلش به زمین فرو می‌رود. سلمان به سرعت فاطمه را دریابید و گفت: ای دختر محمد، خدا پدرت را برانگیخت که رحمت باشد، پس برگرد.

فرمود: ای سلمان، می‌خواهند علی را بکشند، من نمی‌توانم صبر کنم. بگذار بروم نزد قبر پدرم و موهایم را پریشان کنم و گریبانم را چاک زنم و بر پروردگار خود صیحه زنم.

سلمان گفت: می‌ترسم مدینه فرو رود. علی مرا به سوی تو فرستاد و می‌فرماید: برگرد، به خانه خود برو و از نفرین کردن صرف نظر کن. فاطمه گفت: برمی‌گردم و صبر می‌کنم و فرمان او را می‌شنوم و اطاعت می‌کنم.

راوی گفت: پس علی را با همان جامه‌ای که به خود پیچیده بود، از خانه بیرون

---

۱. سعف: شاخه درخت خرما.



بردند و از طرف قبر پیغمبر عبور دادند و من شنیدم که می‌گفت: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يُقْتُلُونِي﴾<sup>۱</sup>. یعنی: ای پسر مادر! این جماعت مرا ناتوان کردند و نزدیک بود که مرا بکشند.

ابوبکر در سقیفه بنی ساعده نشست و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش آمد. عمر به او گفت: بیعت کن.

فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟

عمر گفت: به خدا سوگند، اگر بیعت نکنی گردنت را می‌زنم.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفت: پس در این حال، به خدا سوگند من بنده خدا هستم که

کشته شدم و برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

پس عمر گفت: بنده خدا هستی که کشته شدی، اما برادر رسول خدا نیستی.

سه مرتبه این سخن را گفت.

پس خبر به عباس بن عبدالمطلب رسید؛ با شتاب، دوان دوان آمد و به عمر

گفت: با پسر برادرم مدارا کن، بر عهده من است که با شما بیعت کند. پس عباس

آمد و دست علی را گرفت و به دست ابی بکر مالید تا این که غضبناک دست از او

برداشتند.<sup>۲</sup>

[سپس ابی بن کعب از جا برخاست و گفت: ای ابوبکر، حقی را که خدا برای

غیر تو قرار داده است انکار مکن، و نخستین کسی مباش که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در

حق وصی و صفی او نافرمانی کرد، و از فرمانش سرپیچی نمود،]<sup>۳</sup> حق را به اهل آن

۱. اعراف (۷): ۱۴۹.

۲. عیاشی در تفسیر خود تا این جا روایت نموده است: ج ۲، ص ۶۶، ح ۷۶؛ بحار الانوار: ج ۲۸، ص

۲۲۷.

۳. در متن چنین بود: «راوی گفت: شنیدم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن حال گفت: الله الله، ظلم نکن در حق وصی

برگردان تا سالم بمانی، و درگمراهی خودت پیش مرو که پشیمان خواهی شد. برگرد و به توبه مبادرت کن تا گناه تو سبک شود، و خودت را مخصوص امری قرار نده که خدا آن را برای تو قرار نداده، که وبال عمل خود را می بینی. مدّت کمی خواهد گذشت که از آن چه در آنی جدا خواهی شد و به سوی پروردگارت می روی، پس از جنایت هایی که کرده ای از تو خواهد پرسید، و پروردگار در حقّ بندگان ستم کار نیست.

پس خزیمه بن ثابت از جا برخاست و گفت: ای گروه مردمان، آیا نمی دانید رسول خدا ﷺ شهادت مرا به تنهایی می پذیرفت و با بودن من غیر مرا نمی خواست؟ گفتند: چنین است. پس گفت: من گواهی می دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «اهل بیت من جدا کننده حَقّند از باطل، و پیشوایانی هستند که به ایشان اقتدا می شود.» من آن چه می دانستم گفتم، و بر عهده فرستاده شده چیزی جز رساندنی واضح نباشد.

پس ابوالهیثم بن تیهان برخاست و گفت: من گواهی می دهم که پیغمبر ما، علی را به پاداشت - یعنی در روز غدیر خم - و انصار گفتند: او را برپانداشته مگر برای خلافت، و بعضی از ایشان گفتند: او را برپانداشته است مگر برای این که مردمان بدانند او مولای هر کسی است که رسول خدا مولای او است. و گفت و گو در این باب بسیار شد، پس مردانی از خودمان را به سوی رسول خدا ﷺ فرستادیم تا در این باب از او بپرسند. آن حضرت در جواب فرمود: «به ایشان بگویید: علی عَلِيٍّ بعد از من ولیّ مؤمنین است، و خیرخواه ترین مردمان است برای امت من.» و من به آن چه در یاد دارم گواهی دادم، پس هر که می خواهد، به آن ایمان

بیاورد و هر که می خواهد، به آن کفر ورزد، روز قیامت وقت جدا کردن مؤمن از کافر است.

پس سهل بن حنیف برخاست و پس از آن که خدا را حمد و ثنا کرد [و بر پیامبر و آل او درود فرستاد،] گفت: ای گروه قریش، گواهی دهید بر من که گواهی می دهم که رسول خدا ﷺ را در این مکان - یعنی در روضه - دیدم که دست علی بن ابی طالب را گرفته و می فرمود: «ای گروه مردمان، این علی بعد از من امام شما است، و وصی من است در زنده بودن من و پس از مردن من، و ادا کننده دین من و وفا کننده به وعده من است، و اولین کسی است که با من نزد حوض من مصافحه می کند. خوشا به حال کسی که پیرو و ناصر او باشد، و وای بر کسی که از او عقب افتد و او را واگذارد».

پس برادرش عثمان بن حنیف با او برخاست و گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدیم که می فرمود: «اهل بیت من ستاره های زمین اند، از ایشان پیش نیفتید و آنها را مقدم بدانید، ایشان والی های بعد از من اند.» پس مردی برخاست و گفت: یا رسول الله، کدام از اهل بیت تو؟ فرمود: «علی و پاکیزگان از فرزندان او.» و او ﷺ واضح کرد. پس ای ابابکر، اول کافر به او مباش، و به خدا و رسول خیانت نکنید و در امانت های خود خیانت نکنید و حال آن که می دانید.

پس ابوایوب انصاری برخاست و گفت: بندگان خدا، درباره اهل بیت پیغمبرتان تقوا پیشه کنید و حق ایشان را که خدا برایشان قرار داده، به ایشان برگردانید، محققاً شنیدند [مثل آنچه] برادرهای ما در مقامی بعد از مقام دیگر، و مجلسی بعد از مجلس دیگر که برای پیغمبر ما بوده [شنیدند] که می فرمود: «اهل بیت من بعد از من پیشوایان شمایند.» و به علی اشاره می فرمود و می گفت: «این است امیر نیکان و کشنده کافران. خار و بی یاور شده است کسی که او را خار و

بی یاور کند، و یاری شده است کسی که او را یاری کند.» پس برگردید و از ظلم و ستم‌گری خودتان توبه کنید که خدا آمرزندهٔ مهربان است، و به او پشت نکنید، و از او روی نگردانید.

امام صادق علیه السلام فرمود: پس ابوبکر همین طور که بالای منبر بود ساکت شد و نتوانست جوابی بگوید، پس از آن گفت: ولیّ شما شدم و حال آن‌که بهتر از شما نیستم. نقض بیعت خود کنید، نقض بیعت خود کنید. آن‌گاه عمر پسر خطاب گفت: از منبر پایین بیا ای احمق پست. وقتی که نمی‌توانی در مقابل احتجاج بایستی، چرا این مقام را قبول کردی؟ به خدا سوگند همت بر این گماشتم که تو را خلع کنم و خلافت را در سالم، غلام ابی‌حذیفه قرار دهم.

پس ابوبکر پایین آمد و عمر دست او را گرفت و او را به منزلش برد و تا سه روز در خانهٔ او بودند و به مسجد رسول خدا داخل نشدند. چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار مرد به نزد ایشان آمد و گفت: چرا نشسته‌اید؟ به خدا سوگند بنی‌هاشم در خلافت طمع خواهند کرد. و سالم غلام ابی‌حذیفه هم نزد ایشان آمد با هزار مرد، و معاذ بن جبل هم با هزار مرد به نزد ایشان آمد. همین طور یکی یکی آمدند تا چهار هزار نفر جمع شدند و با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند و عمر بن الخطاب بر همهٔ ایشان مقدّم بود تا ایستادند در مسجد بیغمبر، عمر فریاد زد: ای یاران علی! اگر مردی از شماها بخواهد مانند روز گذشته سخن گوید، هرآینه آن‌چه را که چشم‌های او در آن است، از او می‌گیریم.

پس خالد بن سعید بن العاص برخاست و گفت: ای پسر صهّاک حبشیّه، آیا به شمشیرهایتان ما را می‌ترسانید یا به جمعیتتان ما را به فزع می‌اندازید؟ به خدا سوگند که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است، و جمعیت ما هر چند کمتر باشیم، از شما بیشتر است، زیرا حجّت خدا در میان ما است. به خدا سوگند

اگر چنین نبود که می دانستم فرمان برداری از امام سزاوارتر است از شمشیر کشیدن، هرآینه با شما در راه خدا جهاد می کردم تا عذرم برداشته شود. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بنشین ای خالد، خدا مقام تو را دانست و کوشش تو را سپاس گفت. پس خالد نشست.

و سلمان فارسی برخاست و گفت: الله اکبر، الله اکبر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم وگرنه دو گوش من کر شود که می فرمود: «برادر و پسر عم من نشسته بود در مسجد با چند نفر از یاران او که ناگاه جماعتی از سگ های اهل آتش بر او وارد شدند، می خواستند او و کسانی را که با او بودند بکشند.» و من شکمی ندارم که آنها شما بکشند. پس عمر خطاب قصد کشتن سلمان را کرد، امیرمؤمنان از جای جست و اطراف جامه های عمر را گرفت و بر زمینش زد و فرمود: ای پسر صهاک حبشیه، اگر کتاب خدا از پیش نبود و عهد پیغمبر هم پیش از این نبود، به تو می نمودم که یاری کننده کدام یک از ما ناتوان تر و شماره او کمتر است؟ پس رو کرد به یاران خود و فرمود: بروید، خدا شما را رحمت کند. به خدا سوگند که داخل مسجد نخواهم شد مگر هم چنان که دو برادر من موسی و هارون داخل شدند، آن وقتی که یارانش به او گفتند: «تو و پروردگارت بروید جنگ کنید، ما این جا نشسته ایم». به ذات خدا سوگند داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا، و برای قضیه ای که در آن حکم کنم، زیرا برای حجّتی که رسول خدا برپا داشته است جایز نیست که مردمان را در سرگردانی واگذارد.<sup>۱</sup>

در کتاب سلیم بن قیس هلالی از ابان بن ابی عیّاش، از سلمان و عبدالله بن عباس

۱. ادامه روایت تا این جا در این کتب آمده است: بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۱۹۹؛ مواقف الشیعه: ج ۱،

روایت کرده که گفتند:

روزی که رسول خدا ﷺ وفات کرد، هنوز او را در قبرش نگذارده بودند که مردمان بیعت او را شکستند و مرتد شدند و برای مخالفت با علی ع جمع شدند، و علی به رسول خدا مشغول بود تا این که از غسل دادن او فارغ شد و او را حنوط و کفن کرد و در قبر گذارد. بعد از آن بنا به وصیت رسول خدا ﷺ به جمع آوری قرآن مشغول شد.

پس عمر به ابی بکر گفت: ای شخص، همه مردمان با تو بیعت کردند مگر این مرد - یعنی علی - و اهل بیت او پس به طلب او بفرست. پس پسر عموی عمر را که نام او قنغد بود [فرستاد و به او] گفت: ای قنغد، به نزد علی برو و به او بگو: خلیفه رسول خدا را اجابت کن. چند مرتبه او را فرستادند که علی بیاید و آن حضرت ابا نمود.

پس عمر غضبناک از جای خود بلند شد و خالد بن ولید و قنغد را ندا کرد و گفت هیزم و آتش با خود برداشتند و به طرف خانه علی رو آوردند تا به در خانه رسیدند. عمر پیش آمد و در خانه را کوبید و فریاد کرد: ای پسر ابی طالب، در را باز کن. فاطمه فرمود: ای عمر! ما را با تو چه کار است که نمی گذاری به مصیبت خود مشغول باشیم. عمر گفت: در را باز کن و الا خانه را بر سر شما می سوزانم. فاطمه گفت: ای عمر، آیا از خدای عز و جل نمی ترسی در خانه من هجوم آورده ای؟

پس عمر از منصرف شدن ابا کرد و آتش طلبید و در خانه را آتش زد و بر در لگد زد و در را انداخت. فاطمه پیش آمد و فریاد زد: ای بابا! ای رسول خدا! پس عمر شمشیر خود را با غلاف بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد، فاطمه فریاد زد. با تازیانه بر بازوی او زد. فریاد زد و پدر خود را صدا زد. پس علی بن ابی طالب از جای خود جست و اطراف حامه عمر را گرفت و تکان داد و او را بر زمین زد و بینی و گردن او

را کوبید و خواست او را بکشد، پس سخن رسول خدا را به خاطر آورد که او را به صبر و طاعت وصیت فرموده بود، پس فرمود: به حقّ خدایی که محمّد را به پیغمبری گرامی داشت، ای پسر صهّاک، اگر کتاب خدا از پیش نبود، می دانستی که نمی توانی داخل خانه من شوی.

پس عمر استغاثه کرد و از مردمان یاری خواست.<sup>۱</sup> همه رو به خانه آوردند و جمعیت بسیاری داخل خانه شدند و طنابی به گردن علی انداختند که او را از خانه بیرون کشند. فاطمه میان آنها و درِ خانه حائل شد. قنغذ با تازیانه او را به نحوی زد که زمانی که از دنیا رحلت فرمود اثر آن در بازو، مانند بازوبندی بود. آن حضرت را در میان چهارچوب در چنان فشار داد که استخوان دنده او شکست، و جنین خود را سقط کرد و به همین علت در بستر افتاد تا از دار دنیا رحلت فرمود.<sup>۲</sup>

### چهار هزار مرد علی علیه السلام را از خانه به مسجد بردند

در روایت بحار است که: عمر بن الخطّاب با چهار هزار مرد به درِ خانه هجوم آوردند که برای بیعت گرفتن علی را از خانه به مسجد برند، فاطمه در عقب در، محکم خود را به در چسبانیده بود که داخل خانه نشوند. عمر با پای خود لگدی بر در زد، در کنده شد و بر شکم فاطمه افتاد و محسن او سقط شد. و وقتی که جامه علی را می کشیدند که او را به مسجد برند، با این که دل فاطمه به شدت درد داشت، خود را به علی چسبانیده بود و طرف جامه را نگاه می داشت و به طرف خود می کشید، به نحوی که آن جماعت برمی گشتند و به روی یکدیگر می ریختند بر

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی: ص ۲۴۹؛ بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۲۹۷، ح ۴۸؛ الامامة والسياسة: ج ۱، ص ۱۳. با تلخیص.

۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی: ص ۲۴۹؛ و نیز بنگرید به: بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۲۹۷، ح ۴۸؛ الامامة والسياسة: ج ۱، ص ۱۳.

روی زمین و به زانو درمی آمدند، و پیوسته آنها جامه حضرت را می کشیدند و فاطمه هم می کشید تا این که عمر شمشیر خالد بن ولید را گرفت و با غلاف آن بر شانه فاطمه زد تا آن که مجروح شد؛ سه مرتبه این عمل را کرد، و نتوانستند جامه را از دست فاطمه بگیرند تا این که جامه پاره پاره شد. یک پاره آن در دست فاطمه ماند و پاره های دیگر آن در دست های آن جماعت ماند. و آن جراحت بر بازوی زهرا - علیها سلام الله - بود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود.

در اثر ضربه هایی که به فاطمه وارد شد، آن حضرت غش کرد، وقتی به هوش آمد که خانه خالی شده بود و علی را برده بودند. پرسید: علی کجا است؟ فضا گفت: مردمان او را کشیدند و برای بیعت گرفتن بردند. چون فاطمه این سخن را شنید، لباس خود را پوشید و چادر بر سر کرد و دست حسن و حسین را گرفت و با جمعی از زن ها در عقب امیر مؤمنان روانه شد تا او را از دست آنها نجات دهد. چون به در مسجد رسید نظر کرد، دید ابوبکر بالای منبر پدرش نشسته و علی سر برهنه پایین منبر و شمشیر در دست عمر است و می گوید: ای علی، بیعت کن و اگر نه گردنت را می زنم. صدیقه کبری، فاطمه زهرا صیحه ای زد و پدرش را ندا کرد.<sup>۱</sup>

در احتجاج طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

چون علی علیه السلام را از منزل بیرون بردند، فاطمه علیه السلام بیرون رفت، و هیچ زن هاشمی باقی نماند مگر آن که با او بیرون رفت تا این که نزدیک قبر رسید، پس فرمود: دست از پسر عمم بردارید، سوگند به آن کسی که محمد را به حق فرستاد، اگر دست از او برنداشتید موی خود را پریشان می کنم و پیراهن پدرم را بر سر می گذارم و به سوی خدا فریاد می کنم، ناقه صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و



بِجَّةٍ او نزد خدا گرامی تر از دو پسر من نیست.

سلمان گفت: من نزدیک فاطمه بودم، به خدا قسم دیدم پایه‌های دیوارهای مسجد رسول خدا از پایین از جا کنده شد، به طوری که اگر مردی می‌خواست از زیر آن بگذرد می‌توانست. نزدیک او رفتم و گفتم: ای سَیِّدَه و وَلِیَّةُ مِنِّی! خدای تبارک و تعالی پدرت را رحمت قرار داد، تو نعمت و عذاب برای آنها نباش. پس [آن حضرت بازگشت و] دیوارها به جای خود برگشت و غباری از پایین بلند شد و در خیشوم‌های<sup>۱</sup> ما داخل شد.<sup>۲</sup>

در کتاب کافی شریف به طور مسند از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند:

چون امرشان به این جا رسید، فاطمه علیها السلام جامه‌های جلوی گریبان عمر را گرفت و به سوی خود کشید و فرمود: ای پسر خطاب، اگر نه این بود که کراهت داشتم که بلا به بی‌گناهان اصابت کند، [دانی که] خدا را سوگند می‌دادم، و او را سریع الاجابه می‌یافتم، یعنی شتابانه اجابت می‌کند.<sup>۳</sup>

**کلام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از توقیف او در مسجد، برای بیعت گرفتن**

در کتاب صوامر الحاسمة فی تاریخ الزهراء فاطمة، تألیف علامه محدث آقا فتح الله کمالی استرآبادی، مأخوذ از نسخه مخطوط که در نجف اشرف در کتاب‌خانه شوشتری‌ها، از موقوفات مرحوم شیخ علی محمد نجف آبادی، و از کتاب کشف اللثالی ابن العرندس نقل کرده که چنین روایت کرده:

قال الراوي: لما أوقف عليها السلام، تكلم فقال: أيتها الغدرة الفجرة، و النطقفة القذرة

۱. خیشوم: بینی.

۲. احتجاج: ص ۱۸۵؛ بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۲۰۶، ح ۵.

۳. کافی: ج ۱، ص ۴۶۰، ح ۵؛ بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۲۵۰.

المُدْرَة، و البهیمة السائمة! نهضتم على أقدامكم، و شمّرتم للضلال عن ساعدكم، تبغون بذلك النفاق، و تحبّون مراقبة الجهل و الشقاق. أفظنتم أنّ سیوفکم ماضیة، و نفوسکم واعیة؟ ألا ساء ما قدّمتم أنفسکم.

آیتها الأوقه المتشثّنة بعد اجتماعها، و الملحده بعد انتقاعها، و أنتم غیر مراقبین، و لا من الله بخائفین. أجل والله ذلك أمر أبرزته ضمائرکم، و أضربت عن محضه خبث سرائرکم، فاستبقوا أنتم الجذال بالباطل فتندموا، و نستبقي نحن الحقّ، فیهدینا ربّنا سواء السبیل، و ینجز لنا ما وعدنا من الصبر الجمیل، و ما ربّک بظلام للعبید.

فدحضاً دحضاً، و شوهةً شوهةً<sup>۱</sup> لنفوسکم التي رغبت بدنياً، طال ما حدّركم رسول الله ﷺ عنها، فعلقتم بأطراف قطيعتها، و رجعتم متسالمین دون جديعتها، زهدت نفوسکم الأمانة في الآخرة الباقية، و رغبت نفوسنا فيما زهدتم فيه، و الموعد قريب، و الربّ نعم الحاكم. فاستعدّوا للمسألة جواباً، و لظلمکم لنا أهل البيت احتساباً.

أو تضرب الزهراء نهراً، و يؤخذ منّا حقّنا قهراً و جبراً، فلا نصیر و لا مجیر، و لا مُسعد و لا منجد.

فليت ابن أبي طالب مات قبل یومه، فلا یرى الکفرة الفجرة قد ازدحموا علی ظلم الطاهرة البرّة، فتبّاً تبّاً، و سحقا سحقا، ذلك أمر إلى الله مرجعه و إلى رسول الله ﷺ مدفعه.

فقد عزّ علی ابن أبي طالب أن یسودّ متن فاطمة ضرباً، و قد عرف مقامه، و شوهدت آیامه، فلا یثور إلى عقيلته، و لا یصرّ دون حليلته؛ فالصبر أیمن و

أَجْمَلُ ، وَ الرِّضَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ بِهِ أَفْضَلُ ، لِكَيْلَا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ وَقْرِهِ ، وَ يَظْهَرُ الْبَاطِلُ مِنْ وَكْرِهِ ، حَتَّى أَلْقَى رَبِّي فَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنْ غَضَبِكُمْ حَقِّي ، وَ تَمَاطَلْتُمْ صَدْرِي ، وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ، وَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ، وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .  
(ثُمَّ سَكَتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) .

### شرح لغات خطبة شریف:

- «الغدرة»: ترک وفا کنندگان و شکنندگان عهد و پیمان .  
 «الفجرة»: اهل فسق و به جا آوردن گناهان و کارهای حرام .  
 «التُّظْفَةُ»: اهل ربه و متهمین به آن و آلودگان به عیب و فساد .  
 «القدره»: به کسانی گویند که مردم از فساد اخلاق آنها اجتناب کنند، و مرتکبین فحشا .  
 «المذرة»: اشخاص خبیث النفس .  
 «البهیمة السائمة»: اشخاص نفهم و بی تمیزی که مانند حیوانات چرا کننده اند و حق را از باطل تمیز نمی دهند .  
 «ماضیه»: بُرَنده و قطع کننده .  
 «واعیه»: حفظ کننده و جمع کننده .  
 «الأوقة»: جماعت و گروه .  
 «الانتقاع»: بلند کردن صدا .  
 «الملحدة»: عدول کنندگان و میل کنندگان از حق ، و جدل کنندگان و اهل مرا .  
 «اضرب القوم»: کسانی که بر آنها صیحه زده شود و یا هلاک شوند و یا بترسند .  
 «الجدل»: انتصاب و ثبات .  
 «دحضاً دحضاً»: زایل شدن و باطل شدنی .

«شوهة»: زشت شدن رو و خلقت، هر دو یا یکی از این دو .

«بوهة»: لعن .

«الجدیعة»: کسی که نفس خود را به مشقت بزرگی بیندازد تا به آرزوی خود

برسد .

«نَهْرًا»: زجر .

«مُسْعِدًا»: اعانت کننده .

«منجد»: مقاتل و یاور .

«فَتْبَانًا تَبًّا»: هلاک شدن و زیان کردن .

«سَحَقًا سَحَقًا»: دور شدن از حق ، یعنی خدا او را دور بگرداند .

«فلايثور»: به هیجان در نمی آید .

«عن وقره»: از ثبات و سکون خود .

«الوکر»: جایگاه مرغ ، کنایه از مکان است .

«التماطل»: تأخیر و تعلل آنچه در سینه است از ادای حق و تأخیر آن از وقتی به

وقت دیگر .

### ترجمه خطبة مبارک:

ای شکنندگان عهد و پیمان ، اهل فسق و فجور و گناهان ، و مرتکبین کارهای حرام ، و ای متهمین به ربه ، و آلودگان به عیب و فساد که مردمان از فساد اخلاق شما دوری کنندگانند ، ای اشخاص خبیث النفس نفهم بی تمیزی که مانند حیوانات چراکننده حق را از باطل تمیز نمی دهید ! روی قدمهاتان بلند شده‌اید و آستین‌های خود را برای گمراهی بالا برده‌اید ، تا به آن آتش نفاق را دامن زنید ، و دوست می‌دارید مراقب و همراه نادانی و مخالفت باشید . آیا گمان کرده‌اید که شمشیرهای شما تیز و برنده است و نفس‌های شما حفظ کننده و گرد آورنده است ؟ بد چیزی برای خود پیش فرستاده‌اید .

ای گروهی که پس از گرد آمدن با هم، پراکنده خواهید شد، و عدول کننده از حق، و اهل نزاع و جدال می‌باشید. نه مراقب حَقِّید و نه از خدا می‌ترسید. آری، به خدا قسم، آن امری است که ضمیرهای شما آن را بروز داده است و باطن‌های پلید شما از پذیرش آن روی‌گردان شده است، به ثابت بودن در باطل پیشی بگیرید، پس پشیمان خواهید شد و ما هم بر حق باقی می‌مانیم. پروردگار ما، ما را به راه راست راهنمایی می‌کند، و به آنچه به ما وعده داده است از صبر و بردباری پاکیزه، وفا می‌کند، و پروردگار تو ستم‌کننده به بندگان نیست. این کردار شما باطل و ناچیز شدنی است.

خدا زشت و قبیح گرداند روهای شما را و لعنت کند شما را برای آن‌که نفس‌های شما به دنیایی میل کرده است که زمانی طولانی رسول خدا ﷺ شما را از دوستی و علاقه به آن می‌ترسانید، و به جانب آن و انواع متاع و لذات آن دل بسته‌اید، و برگشته‌اید و دست به دست هم داده‌اید به دشمنی در مقابل کسی که برای ظفر یافتن به حاجتی که دارد، نفس خود را بر مشقّت عظیمی وادار کرده است. نفس‌های اماره شما آخرت باقی را ترک کرده است و حال آن‌که نفس‌های ما رغبت دارد در آنچه که شما ترک کرده‌اید. وعده‌گاه و روز وعده - یعنی قیامت - نزدیک است، و پروردگار خوب حاکمی است. مهتّا باشید برای جواب دادن پرسش‌ها و ستم‌هایی که برای مزد گرفتن در حقّ ما اهل بیت کرده‌اید.

آیا زهرا زده می‌شود به زجر، و حقّ ما از ما گرفته می‌شود به قهر و غلبه و جبر؟ پس هیچ یاری‌کننده و نجات‌دهنده‌ای نیست و هیچ معین و یآوری نیست. کاش پسر ابی‌طالب پیش از این روز مرده بود و نمی‌دید که کفّار و فجّار هجوم بیاورند و ازدحام کنند بر ظلم و ستم کردن در حقّ فاطمه‌ای که پاکیزه و نیکوکار است. خدا ایشان را هلاک کند و ملازم خسران قرار دهد و از زحمت خود دور گرداند. این کاری که کردند بازگشت آن به سوی خداست و دفاع آن با رسول خدا ﷺ است.

بر پسر ابی‌طالب بسیار دشوار است که پشت فاطمه از زدن سیاه شود - و حال آن‌که از پیش مقام او شناخته شده بود و روزهای عزّت و عظمت او دیده شده بود - و به حمایت

عقیله<sup>۱</sup> خود از جا نهجد و در دفع ضرر از همسر خود اصراری نداشته باشد!  
 پس میمنت صبر و بردباری زیادتز و پاکیزه‌تر است، و خشنود بودن به آن‌چه خدا به آن  
 خشنود است برتر و بهتر است، برای این‌که حق از ثبات و سکون خود بیرون نرود و  
 به‌جاماند، و باطل هم در جای خود ظاهر شود، تا وقتی که ملاقات کنم رحمت پروردگار  
 خود را و به سوی او شکایت کنم از آن‌چه که شما مرتکب شدید از غضب کردن شما حق  
 مرا و عقب انداختن و تعلل ورزیدن از آن‌چه در سینه من است، و او بهترین حکم‌کنندگان  
 و رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان است، و زود باشد که خدا سپاس‌گزاران را جزا دهد، و  
 ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است.  
 (پس آن حضرت ساکت شد).

در کتاب سلیم بن قیس گفته است آن‌چه را که ترجمه آن این است:

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که چون روح مبارک او  
 قبض شود، مردم در سایبان بنی ساعده، بعد از مخاصمه<sup>۲</sup> کردن راجع به حق ما و  
 حجت ما، با ابوبکر بیعت خواهند کرد. پس به مسجد می‌آیند، و اولین کسی که با  
 او بیعت می‌کند، شیطان است که به صورت پیرمرد سال‌خورده<sup>۳</sup> پیشانی پینه بسته  
 چنین و چنان می‌گوید، پس بیرون می‌رود و شیاطین و ابلیس‌های او با او جمع  
 می‌شوند و او را سجده می‌کنند و می‌گویند: ای سید و بزرگ ما! تو آن کسی هستی  
 که آدم را از بهشت بیرون کردی. در جواب آنها می‌گوید: «کدام امتی است که بعد از  
 پیغمبرش هرگز گمراه نشود. گمان می‌کنید که من بر آنها راه ندارم. دیدید من با آنها  
 چه کردم هنگامی که ایشان آن‌چه را خدا امر کرد از طاعت خود، و رسول او به آنها  
 امر فرمود، ترک کردند». و این است فرموده خدا: «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ

۱. عقیله: زن بزرگوار.

۲. مخاصمه: دشمنی ورزیدن.

إِلَّا قَرِيفًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup> یعنی: «هرآینه از روی تحقیق، شیطان گمان خود را بر ایشان راست جلوه داد، پس از او پیروی کردند مگر فرقه‌ای از اهل ایمان».

سلمان گفت: چون شب شد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فاطمه را بر الاغی سوار کرد و دست حسن و حسین، دو فرزند خود را گرفت و احدی از اهل بدر از مهاجرین و انصار را باقی نگذارد مگر این‌که در منزل او آمد و حق خود را به یاد آنها آورد و آنها را به یاری خود دعوت کرد، فقط چهل و چهار نفر دعوت او را اجابت کردند. پس آنها را امر فرمود که چون صبح شود سرهای خود را بتراشند و سلاح‌های خود را بردارند، برای بیعت کردن با او بر مردن بیرون آیند. چون صبح شد احدی از آنها به عهد خود وفا نکرد مگر چهار نفر از ایشان. پس به سلمان گفتم: آن چهار نفر کیانند؟ گفت: من بودم و ابوذر و مقداد و زبیر بن العوام.

باز چون شب شد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به نزدشان آمد و آنها را سوگند داد، گفتند: صبح خواهیم آمد. چون صبح شد احدی غیر از ما نیامد. باز علی شب سوم را به نزد آنها رفت، غیر از ما کسی نیامد. چون علی عذر آوردن و بی‌وفایی آنها را دید، ملازم خانه خود شد و به جمع کردن قرآن پرداخت و از خانه بیرون نیامد تا قرآن را جمع‌آوری کرد، که آن روی چوب‌ها و کتف‌ها و پاره‌ها متفرق بود، پس همه آنها را جمع کرد و به دست خود تنزیل و تأویل آن و ناسخ و منسوخ آن را نوشت.

ابوبکر به طلب آن حضرت فرستاد که: بیرون بیا و بیعت کن. آن حضرت برای او پیغام داد: من به جمع کردن قرآن مشغولم و بر خود سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را جمع نکنم، جز برای نماز ردا به دوش نگیرم.

چند روزی را سکوت کردند تا آن حضرت همه قرآن را در یک جامه‌ای جمع

کرد و آن را مهر زد، و به سوی مردمان بیرون آمد که همه آنها در مسجد رسول خدا ﷺ با ابوبکر جمع بودند. پس علی به صدای بلند صدا زد و فرمود: ای گروه مردمان، من از زمانی که پیغمبر از دنیا رفته به غسل دادن او مشغول بودم و پس از آن به جمع کردن قرآن پرداختم تا این که همه آن را جمع کردم و در این جا جای دادم. خدا بر رسول خود آیه ای از آن را فرو فرستاده است مگر آن که آن را جمع کرده ام، و آیه ای از آن نیست مگر این که رسول خدا برای من خواند و تأویل آن را به من تعلیم داد.

پس علی رضی الله عنه فرمود: تا این که فردا نگویند ما از این غافل بودیم. بعد از آن به ایشان فرمود: روز قیامت نگویند که من شما را به یاری خود دعوت نکردم، و حق خود را به یاد شما نیاوردم، و شما را به کتاب خدا از فاتحه تا خاتمه دعوت نکردم. عمر گفت: ما به آن چه از قرآن در دست داریم از قرآن تو بی نیازیم و احتیاجی نداریم که تو ما را به آن دعوت کنی. پس علی داخل خانه خود شد.

### توطئه بیعت گرفتن از علی رضی الله عنه

پس عمر به ابی بکر گفت: به طلب علی بفرست، باید بیعت کند که اگر بیعت نکند ما در هیچ چیزی از او ایمن نیستیم، و اگر بیعت کند ایمن خواهیم بود. ابوبکر به طلب آن حضرت فرستاد که: خلیفه رسول خدا را اجابت کن. چون فرستاده او این پیغام را به علی رضی الله عنه رسانید، به فرستاده او گفت: سبحان الله! چقدر به دروغ بستن بر رسول خدا شتاب کردید، او و آنهایی هم که در اطراف او هستند می دانند که خدا و رسولش غیر از من کسی را خلیفه قرار ندادند. فرستاده رفت و آنچه را حضرت فرمود به او خبر داد. ابوبکر گفت: برگرد و به او بگو: امیر المؤمنین، ابوبکر را اجابت کن.



آمد و آن چه را ابوبکر گفته بود به آن حضرت خبر داد. علی عَلِيٌّ فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که هنوز مدتی طول نکشیده است که عهد پیغمبر را فراموش کرده. محققاً خود او می داند که احدی غیر از من صلاحیت اسم امیرالمؤمنین را ندارد. و پیغمبر او را امر فرمود که به نام امیرالمؤمنینی به من سلام کند، و او یکی از آن هفت نفری است که به این امر، فرمان داده شدند، و او و رفیقش از رسول خدا پرسیدند: آیا این امر از جانب خدا و رسول او است؟ رسول خدا فرمود: «آری، حَقّاً از جانب خدا و رسول او است. او امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم پیشانی و دست و پا سفیدان - یعنی شیعیان - است، که خدای عزّ و جل در روز قیامت او را بر صراط می نشاند، پس دوستان خود را داخل بهشت می کند و دشمنان خود را در آتش می فرستد.

پس فرستاده برگشت و به ابی بکر آن چه را که فرموده بود، خبر داد. پس آن روز را ساکت شدند. چون شب شد، علی، فاطمه را بر الاغی سوار کرد و دست دو فرزندش، حسن و حسین را گرفت و احدی از یاران پیغمبر را باقی نگذارد مگر این که در منزل او آمد، پس از حق خود سؤال کرد و ایشان را سوگند داد و از آنها یاری خواست. و هیچ یک غیر از ما چهار نفر او را اجابت نکردند. پس ما سرهای خود را تراشیدیم و نصرت و یاری خود را برای او بذل کردیم، و بینایی و بصیرت زبیر در یاری کردن آن حضرت از ما شدیدتر بود. پس چون علی عَلِيٌّ دید آن جماعت یاری او نکردند و اجتماع کلمه آنها با ابابکر بود و او را بزرگ می داشتند، در خانه خود نشست.

پس عمر به ابی بکر گفت: چه مانعی دارد اگر دنبال علی بفرستی که بیاید بیعت کند؟ برای این که کسی باقی نمانده است که بیعت نکرده باشد غیر از او و این چهار نفر. ابوبکر رقت قلب و مدارایش از عمر زیادتر بود، و عمر سخت دل تر و تندخوتر

و بی‌رحم‌تر و جفاکارتر بود.

ابوبکر گفت: کی را به سوی او فرستیم؟

عمر گفت: قنغذ را می‌فرستیم، زیرا او مردی است دل‌سخت و جفاکار، و از تلقاً<sup>۱</sup> می‌باشد و یکی از اولاد عدی بن کعب است.

**فرستادن ابوبکر قنغذ را با جماعتی به طلب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ**

پس قنغذ با جمعی از یاران او بر در خانه علی آمد، اذن خواست، آن حضرت از اذن دادن ابا کرد. یاران قنغذ به سوی ابی‌بکر و عمر برگشتند، در حالی که آن دو در مسجد بودند و مردمان در اطرافشان جمع بودند، پس گفتند: به ما اجازه داده نشد. عمر گفت: بروید، اگر اذن نداد بی‌اذن داخل خانه شوید.

آنها برگشتند و اذن خواستند، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: اجازه نمی‌دهم که بی‌اذن داخل خانه من شوید؟

پس آنها برگشتند و قنغذ در خانه ماند. پس به ابوبکر و عمر گفتند: فاطمه چنین و چنان گفت، پس مانع ما شد که بی‌اذن داخل خانه او شویم. عمر غضبناک شد و گفت: ما را بازن‌ها چه کار است؟ پس به جماعتی که اطراف او بودند گفت: هیزم بیاورید. هیزم آوردند و عمر همراه ایشان هیزم حمل کرد، دور منزل علی آوردند، در حالی که علی و فاطمه و پسرانشان در خانه بودند. عمر به صدای بلند به نحوی که علی و فاطمه می‌شنیدند ندا کرد و گفت: به خدا سوگند باید بیرون بیایی البتّه البتّه ای علی، و باید بیعت کنی البتّه البتّه با خلیفه رسول خدا و اگر نه بر تو آتش می‌زنم.

پس فاطمه از جا برخاست و گفت: ای عمر، ما را با تو چه کار است؟

۱. تلقاً: از بند رهاشدگان.

گفت: در را باز کن و آلا خانه شما را می سوزانم.

فاطمه گفت: ای عمر! آیا از خدا نمی ترسی داخل خانه من می شوی؟ پس عمر ابا کرد از این که منصرف شود. گفت: آتش آوردند و در خانه را آتش زد و در را از جا برداشت و داخل خانه شد. فاطمه جلو آمد و صیحه زد و گفت: «یا رسول الله! ای پدر!» عمر شمشیر خود را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه کوبید. فاطمه فریاد زد و گفت: «ای بابا!» پس تازیانه خود را بلند کرد و بر ذراع فاطمه زد، باز فاطمه گفت: «ای رسول خدا! بعد از تو ابوبکر و عمر بد کردند!»

آن گاه علی علیه السلام از جای جست و گریبان عمر را گرفت و بر زمینش زد و بینی و گردن او را به زمین کوبید، و خواست او را بکشد، که گفته رسول خدا و وصیت او را یاد کرد که او را به آن امر فرموده بود، پس فرمود: سوگند به آن کسی که خدا او را به پیغمبری گرامی داشت، ای پسر صهاک! اگر کتاب خدا از پیش نبود و پیغمبر از من عهد نگرفته بود، هر آینه می دانستی که تو نمی توانی داخل خانه من شوی.

پس عمر فرستاد و دادرس خواست. مردمان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و علی به سوی شمشیر خود جست. قنغذ به نزد ابوبکر برگشت، و او می ترسید که علی با شمشیر از خانه بیرون بیاید، چون که شجاعت و بی باکی او را دیده بود. به قنغذ گفت: برگرد و اگر بیرون آمد به شدت دور خانه او را بگیرد، اگر ممانعت کرد خانه او را آتش بزنی و همه ایشان را بسوزانید. پس قنغذ ملعون برگشت و با یاران خود بدون اذن دور خانه را گرفتند و تا علی رفت شمشیر خود را بردارد، پیشی گرفتند و جمع بسیاری دور او را گرفتند. آن حضرت شمشیر بعضی

از آنها را گرفت، مهلت ندادند و طنابی به گردن او انداختند. فاطمه در میان ایشان و علی حائل شد و نزد درب خانه ایستاد که نگذارد شوهرش را ببرند. قنفذ به شدت او را زد که مردن او در اثر زدن قنفذ بود. این قدر تازیانه به بازوی فاطمه زده بود که جای آن مانند بازوبندی شده بود.

### بیرون بردن قوم، علی را از خانه به سوی مسجد

پس علی علیه السلام را کشان کشان از خانه بیرون به سوی مسجد، نزد ابوبکر بردند، و عمر با شمشیر بالای سر علی ایستاده و خالد بن ولید و عبیده بن الجراح و سالم، غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر مردمان با اسلحه دور ابوبکر جمع بودند.

سلیم بن قیس می‌گوید: به سلمان گفتم: آیا بی‌اذن به خانه فاطمه داخل شدند؟

گفت: آری به خدا سوگند! و فاطمه خماری<sup>۱</sup> نداشت، به صدای بلند گفت: «ای بابا! ای رسول خدا! چه بد کسانی پس از تو باقی ماندند: ابوبکر و عمر، و حال آنکه چشم‌های تو هنوز در قبرت باز و شکافته نشده.» به بلندترین صدای خود این جمله را می‌گفت. من دیدم ابوبکر و کسانی که در اطراف او هستند گریه می‌کنند به غیر از عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر می‌گفت: ما از زن‌ها نیستیم و در هیچ چیز هم با آنها هم رأی نیستیم.

چون علی علیه السلام را نزد ابی‌بکر بردند می‌فرمود: آگاه باشید، به خدا سوگند، اگر شمشیرم در دستم بود می‌دانستید که به این خلافت نخواهید رسید؛ هرگز. آگاه باشید، به خدا سوگند، خودم را در جهاد کردن با شما ملامت نمی‌کنم. اگر چهل

نفر با من همراه بودند، جمعیت شما را متفرق می‌کردم، لکن خدا لعنت کند گروه‌هایی را که با من بیعت کردند و مرا یاری نکردند.

چون چشم ابوبکر به آن حضرت افتاد، فریاد زد: او را رها کنید. پس علی رضی الله عنه فرمود: ای ابابکر، چقدر در مخالفت با رسول خدا عجله کردید! به چه حقی و به چه مقامی مردمان را به بیعت کردن با خودت دعوت کردی؟ آیا دیروز نبود که به امر خدا و رسول خدا با من بیعت کردی؟

و قنغذ - لعنت خدا بر او باد - فاطمه رضی الله عنها را با تازیانه زد؛ هنگامی که میان او و شوهرش حائل شد، و عمر به او پیغام فرستاد: اگر فاطمه میان تو و او حائل شد، فاطمه را بزَن. پس قنغذ او را میان عضاده<sup>۱</sup> درب خانه‌اش گیر انداخت و استخوان دنده او را از طرف پهلو شکست، پس آن جنینی را که در شکم داشت انداخت. و همیشه در بستر افتاده بود تا وقتی که از آن صدمه مُرد و شهید شد - صلوات خدا بر او باد.

و چون علی را به نزد ابوبکر بردند، عمر به آن حضرت تشر زد و گفت: این اباطیل را کنار بگذار و بیعت کن.

علی رضی الله عنه به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟  
گفتند: تو را با ذلت و خواری می‌کشیم.

فرمود: آن‌گاه بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید.

ابوبکر گفت: بنده خدا را چرا آری، امابه برادر رسول خدا بودن تو را اقرار نمی‌کنیم.

فرمود: آیا انکار می‌کنید که رسول خدا میان من و خودش برادری قرار داد؟

۱. عضاده: هر یک از دو چوب که در دو جانب در نصب کنند، بازوی در.

ابوبکر گفت: آری.

علی سه مرتبه این سخن را تکرار فرمود، پس به سوی جمعیت رو کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان و مهاجرین و انصار، شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شنیدید از پیغمبر که در روز غدیر می‌فرمود چنین و چنان، و در غزوه تبوک چنین و چنان فرمود؟ پس باقی نگذاشت چیزی را که رسول خدا آشکارا، به عموم مردمان در حق او فرموده بود، الا این‌که به ایشان یادآوری کرد، همه گفتند: بار خدایا آری. ابوبکر ترسید که مردمان او را یاری کنند و وی را از خلافت منع کنند، مبادرت کرد و گفت: هرچه گفتم، همه آنها راست است. ما به گوش‌های خودمان شنیدیم و در دل‌های خود نگاه داشتیم، ولیکن شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «ما خاندانی هستیم که خدا ما را برگزیده و اکرام کرده، و برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده است، و خدا برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع نکرده است.» پس علی علیه السلام فرمود: آیا احدی از اصحاب شهادت با تو می‌دهد که رسول خدا این سخن را فرموده باشد؟

عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست گفت، ما این سخن را از او شنیدیم، هم چنان است که گفت. ابوعبیده و سالم، غلام ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: ما این سخن را از پیغمبر شنیدیم.

علی علیه السلام فرمود: به صحیفه ملعون خودتان که در کعبه با هم دیگر عهد و پیمان بسته بودید [وفا کردید] - تا این‌که پیش از آن‌که بیعت کند در حالی که طناب به گردن او بود فرمود: «یا بن‌أم، إنَّ القوم استضعفوني و کادوا یقتلوننی»؛ یعنی: ای پسر مادر، این گروه مرا ناتوان کردند و نزدیک بود که مرا بکشند.

پس به زبیر گفتند: بیعت کن. [ابا کرد.] پس عمر با خالد و مغیره بن شعبه در میان مردمان جستند و شمشیر او را گرفتند و بر زمین زدند تا این‌که آن را شکستند و

گریبان او را گرفتند، پس زبیر در حالی که عمر بر روی سینه او بود گفت: ای پسر صهّاک! به خدا سوگند، اگر شمشیر من در دستم بود تو در گور می رفتی. آن گاه بیعت کرد.

سلمان گفت: آن گاه مرا گرفتند و [گردنم] کوبیدند تا مانند غده ای بالا آمد، و دست مرا گرفتند و پیچاندند و برگرداندند تا از روی کراهت بیعت کردم. پس ابوذر و مقداد هم از روی کراهت بیعت کردند و احدی منکر بیعت نشد مگر علی عَلِيٌّ و ما چهار نفر. در میان ما سخت‌گوتر از زبیر نبود که چون بیعت کرد گفت: ای پسر صهّاک، آگاه باش به خدا سوگند، اگر این طاغیان سرکش تو را کمک نکرده بودند و شمشیر من در دستم بود، [نزدیک من نمی آمدی]، به سبب پستی و ترسی که در تو سراغ دارم، لکن طاغیان و سرکش‌هایی چند یافتی که به سبب ایشان قوّت گرفتی و صولت به خرج دادی.

پس عمر خشمناک شد و گفت: مادر مرا یاد می کنی؟ زبیر گفت: مادر تو کیست و چه چیز مرا منع می کند که او را یاد کنم و حال آن که صهّاک زنا دهنده بوده؟ [آیا این را انکار می کنی؟] آیا کنیز حبشی جدّ من عبدالمطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زنا کرد پس پدرت خطاب از او متولد شد و عبدالمطلب او را به نفیل بخشید پس از آن که با او زنا کرده بود و پدرت را زایید. و خطاب غلام جدّ من و زنازاده است.

پس ابوبکر میان آن دو را اصلاح کرد [و آنها از یک دیگر دست برداشتند]. سلیم گفت: من به سلمان گفتم: تو چیزی نگفتی و با ابابکر بیعت کردی؟ گفت: بعد از این که بیعت کردم گفتم: خدا شما را هلاک کند! آیا می دانید با خودتان چه کردید؟ به هدف رسیدید و از هدف دور شدید، هم هدف شدید با آنان که پیش از شما اختلاف کردند، و از سنت پیغمبرتان دور گشتید و آن را از اهل و معدنش

بیرون بردید. (یعنی غضب خلافت و حق علی کردید و از اهلش به ناحق گرفتید.)  
 عمر گفت: ای سلمان، اکنون که صاحب تو بیعت کرد و تو هم بیعت کردی هر  
 چه می خواهی بگو و صاحبت هم هر چه می خواهد بگوید.  
 سلمان گفت: من گفتم: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «مانند گناهان  
 همه امت تا روز قیامت و مانند عذاب همه ایشان بر تو و بر صاحبت که با او بیعت  
 کردی است».

عمر گفت: نه این است که بیعت کردی؟ اکنون بگو هر چه می خواهی، و خدا  
 چشم تو را روشن نکرد به این که صاحب تو خلیفه شود.  
 گفتم: گواهی می دهم که در بعضی از کتاب هایی که خدا نازل کرده، دری از  
 درهای جهنم به اسم و نسب و صفت تو است.  
 به من گفت: بگو هر چه می خواهی. آیا چنین نیست که خدا خلافت را از  
 اهل بیتی که شما آنها را به جای خدا به خدایی می گیرید، زایل کرد؟  
 پس گفتم: گواهی می دهم که از رسول خدا شنیدم که می فرمود، در حالی که از  
 او درباره این آیه سؤال کردم: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ \* وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴾<sup>۱</sup> یعنی:  
 «در آن روز - یعنی قیامت - خدا مانند عذاب او احدی را عذاب نمی کند و احدی به  
 قید و بندی مانند قید و بند او بسته نمی شود.» پس به من خبر داد که او تو هستی ای  
 عمر.

آن گاه عمر به من گفت: ساکت شو خدا حس چشم و گوشت را ساکت کند ای  
 غلام ختنه نکرده.  
 پس علی رضی الله عنه فرمود: ای سلمان، ساکت باش.



سلمان گفت: به خدا قسم، اگر علی مرا امر به سکوت نکرده بود، هرآینه او را خبر می‌دادم به هر چیزی که در حق او نازل شده و هر چیزی از پیغمبر در حق او و در حق رفیق او شنیده بودم. چون عمر دید من ساکت شدم، گفت: تو برای او مطیع و تسلیمی.

و چون ابوذر و مقداد چیزی نگفتند، عمر گفت: ای سلمان، اگر تو هم مانند این دو نفر رفیقت چیزی نمی‌گفتی چه می‌شد؟ به خدا قسم، محبت تو نسبت به اهل این خانه شدیدتر از محبت این دو نفر نیست، و بزرگ داشتن تو حق ایشان را از این دو که ساکت بودند شدیدتر نیست، چنان‌که می‌بینی، و بیعت هم کردند.

ابوذر گفت: ای عمر، ما را به سبب دوستی آل محمد و تعظیم ایشان سرزنش می‌کنی؟ خدا لعنت کند [و کرده است] کسی را که به آل محمد بغض می‌ورزد و بر ایشان افترا بسته و در حق ایشان ظلم کرده و مردمان را به گردن ایشان سوار کرد و این امت را به عقب برگردانید؟

عمر گفت: آمین، خدا لعنت کند آن‌که را در حقوقشان، به ایشان ظلم کرد، نه به خدا قسم، ایشان در خلافت حقی ندارند و با سایر مردم در آن یکسان هستند. پس ابوذر گفت: پس چرا شما با انصار راجع به حق و حجّتشان مخاصمه کردید.

آن‌گاه علی علیه السلام به عمر فرمود: ای پسر صهاک، پس در خلافت برای ما حقی نیست و آن برای تو و پسر خورنده کثافات است.

عمر گفت: ای ابوالحسن، دست بردار پس از آن‌که بیعت کردی، زیرا عامه مردمان به خلافت رفیق من راضی شدند و به خلافت تو راضی نشدند، پس گناه من چیست؟

علی علیه السلام فرمود: ولیکن خدا و رسول او جز به خلافت من راضی نشدند. پس

تو و رفیقت و هر که از شما پیروی و پشتیبانی کرد، به خشم و عذاب و هلاکت او مژده باد. وای بر تو ای پسر خطاب، اگر می دانستی که از چه چیز خارج شدی و در چه چیز داخل شدی و چه جنایتی به خود و رفیقت کردی؟

ابوبکر گفت: ای عمر، حال که با ما بیعت کردند و از شرّ و فتک - یعنی کشته شدن غافل گیرانه - و غائله ایمن شدیم، بگذار هر چه می خواهد بگوید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: من چیزی نمی گویم مگر یک چیز: شما چهار نفر را یادآوری می کنم - به سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر گفت - آیا شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «در آتش جهنّم تابوتی از آتش است که در آن دوازده نفر مرد دیده می شود، شش نفر از پیشینیان و شش نفر از پسینیان، در چاهی در ته جهنّم که در آن تابوتی است قفل زده شده و بالای آن چاه صخره سنگی است، هر گاه خدا اراده کند که آن را برافروزد، آن صخره را از در چاه برمی دارد، جهنّم از شراره و گرمی آن چاه شعله می زند.»

علی گفت: پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما هم حاضر بودید، فرمود: «اما شش نفر مرد از پیشینیان: پسر آدم است که برادر خود را کشت، و فرعون فراعنه، و کسی که ابراهیم خلیل در راه پروردگار خود با او محاجّه کرد، و دو نفر مرد از بنی اسرائیل که کتاب خود را تبدیل کردند و سنت شان را تغییر دادند، که یکی از آنها دین یهودیت را رواج داد و مردمان را یهودی کرد، و یکی دیگر نصرانیت را رواج داد و مردمانی را نصرانی کرد، و ششمین آنها ابلیس است. و اما شش نفر مرد از پسینیان: یکی دجال است و این پنج نفر اصحاب صحیفه ملعون که بر دشمنی تو ای برادر با هم عهد و پیمان می بندند، و پس از من بر ضرر تو تظاهر می کنند.» و این و این تا این که آن حضرت آنها را نام برد و ایشان را برای ما شمرد.

سلمان گفت: راست گفتمی، و ما هم شهادت می دهیم که آن را از

رسول خدا ﷺ شنیدیم .

پس عثمان گفت : ای ابوالحسن ، آیا نزد تو و نزد این یارانیت حدیثی دربارهٔ من نیست ؟ علی رضی الله عنه گفت : آری ، شنیدم که رسول خدا تو را لعن می‌کرد و پس از آن که لعن کرد ، برای تو طلب آمرزش نکرد . عثمان غضبناک شد و گفت : من با تو چه کار دارم که نمی‌گذاری به حال خود باشم ؟ نه در زمان رسول خدا [ و نه بعد از آن ] .  
 زبیر گفت : آری ، خدا بینی تو را به خاک بمالد . عثمان گفت : به خدا سوگند از پیغمبر شنیدم که می‌گفت : «زبیر مرتدّ می‌شود و کشته می‌شود» .

سلمان گفت : علی خصوصی به من گفت : عثمان راست گفت ، و این وقتی است که زبیر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت می‌کند و بیعت مرا می‌شکند و کشته می‌شود در حالی که از اسلام مرتدّ شده .

سلیم گفت : پس سلمان رو به من کرد [ و گفت : ] مردمان ، همه بعد از رسول خدا مرتدّ شدند غیر از چهار نفر ، [ همانا که مردم ] پس از رسول خدا به منزلهٔ هارون و تابعین او و گوساله و تابعین او شدند ، پس علی به سنت هارون است و عتیق ، (یعنی ابوبکر) به سنت گوساله و عمر به سنت سامری است .

و از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود : «گروهی از یاران من که نزد من اهل علوّ و مقامند ، می‌آیند که از صراط بگذرند ، چون من آنها را می‌بینم و آنها هم مرا می‌بینند و مرا می‌شناسند و من هم آنها را می‌شناسم ، نزد من در اضطرابند ، پس می‌گویم : ای پروردگار من ! یارانم ! یارانم ! ، پس گفته می‌شود : نمی‌دانی بعد از تو چه کردند ؟ اینها مرتدّ شدند و به عقب برگشتند از زمانی که تو از آنها جدا شدی . پس من می‌گویم : خدا آنها را از رحمت خود دور بگرداند» .

و شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود : «هرآینه اُمّت من راه و روشی را که بنی اسرائیل داشتند مرتکب خواهند شد ، طابق النعل بالنعل ، مانند هم‌دیگر

و جب به و جب، و ذراع به ذراع، و دست به دست، زیرا تورات و قرآن هر دو به یک دست و یک قلم بر یک ورق نوشته شده و در سنت مساویند<sup>۱</sup>.

## مبحث دوم

### اعطای فدک به فاطمه علیها السلام به امر خدا و اقدام ابوبکر برای غصب آن

#### محلّ فدک و کیفیت فتح آن

در کتاب معجم البلدان است که:

فدک قریه‌ای است در حجاز که میان آن و مدینه دو روز، و گفته شده سه روز، راه است. و در سال هفتم هجرت خدا به صلح، از دست یهود به رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرداند، و آن به این خاطر بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در خیبر فرود آمد و حصارهای آن را فتح کرد، فقط سه حصار برای ایشان باقی ماند، و آنها را به شدت محاصره کرد. پس برای آن حضرت پیغام فرستادند و پیشنهاد صلح کردند، به این نحو که از آن حضرت خواهش کردند که بپذیرد تا آنها از آن جا کوچ کنند و بروند. چون این خیر به اهل فدک رسید، نزد آن حضرت فرستادند که با آنها بر نصف میوه‌ها و مال‌هایشان مصالحه کند، و پیغمبر قبول کرد و مشی سریع نکرد، و فدک بدون خیل و سوار به او واگذار شد و خالصه خود پیغمبر بود، و در آن جا چشمه‌آبی جوشنده و درختان خرمای بسیاری بود.

و نیز گفته است: آن چه در این باب صحیح‌تر به نظر می‌آید و به من رسیده این

۱. کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۴۵؛ بحار الانوار ج ۲۸، ص ۲۶۳. با اندکی تلخیص.

است که احمد بن جابر بلاذری در کتاب فتوح خود گفته: رسول خدا ﷺ بعد از انصراف از خیبر، کسی را - که محیصه بن مسعود بود - به سوی فدک - که در آن وقت یوشع بن نون رئیس آن جا بود - فرستاد و آنها را به اسلام دعوت کرد. چنین یافت که آنها رُعب دارند و وقتی که خبر خیبر به آنها رسیده ترسیده‌اند، پس با پیغمبر بر نصف خاک فدک مصالحه کردند، یعنی نصف زمین فدک مال پیغمبر باشد و نصف مال آنها، و پیغمبر هم از ایشان قبول فرمود و آن را امضا کرد و خالصه خود پیغمبر شد، چون بدون خیل و رکاب به تصرف آن حضرت درآمد...<sup>۱</sup>

و در تفسیر فوات بن ابراهیم به طور مسند به سند متصل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

چون جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت سلاح خود را محکم بست و علی علیه السلام هم سلاح خود را محکم بست و هر دو اسب‌های خود را زین کردند و در دل شب بیرون رفتند، و علی نمی دانست رسول خدا کجا را اراده کرده، رفتند تا این‌که به فدک رسیدند. پس رسول خدا به علی فرمود: یا علی، تو مرا بلند کن یا من تو را بلند کنم؟

علی گفت: من تو را بلند می‌کنم، ای رسول خدا. رسول خدا فرمود: من تو را بلند می‌کنم، زیرا من می‌توانم تو را بلند کنم [ولی تو قادر به بلند کردن من نیستی]. پس آن حضرت علی را بر شانه خود قرار داد و بلند کرد، و آن قدر او را بالا برد که به بالای حصار رسید، پس در حالی که شمشیر رسول خدا در دست او بود بالای حصار رفت، پس اذان و تکبیر گفت. اهل فدک از ترس مبادرت کردند و درب حصار را باز کردند، و بیرون آمدند و آن دو بزرگوار را استقبال کردند. و رسول خدا رو به آن

جماعت آمد، و علی هم به سوی ایشان فرود آمد و هجده نفر از عظاما و بزرگان ایشان را کشت و باقی ماندگان تسلیم شدند. و رسول خدا هم ذرّیه‌های ایشان را می‌راند و کسانی از ایشان که باقی ماندند، با غنیمت‌هایشان برگردن آنها تا مدینه بار کرد.

پس در فتح آن جا احدی غیر از رسول خدا شتاب نکرد، پس آن - یعنی فدک - مخصوص ذرّیه او شد نه سایر مؤمنین.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار از کتاب خرائج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به غزوه‌ای رفت، چون از آن برگشت، به جایی از راه که رسید، مشغول طعام خوردن بود که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، برخیز سوار شو. پیغمبر برخاست و جبرئیل با او بود، زمین برای او درهم پیچید مانند درهم پیچیدن جامه، تا این که به فدک رسیدند.

چون اهل فدک صدای اسب شنیدند، گمان کردند که دشمن به سوی ایشان آمده، دروازه‌ها را بستند و کلیدهای آن را به پیرزنی از ایشان که خارج از شهر بود دادند و خودشان بر سر کوه‌ها رفتند. جبرئیل به نزد پیرزن آمد و کلیدها را از او گرفت و دروازه‌های شهر را باز کرد و پیغمبر را در خانه‌ها و دهکده‌ها گردانید.

پس جبرئیل گفت: ای محمد، این است آنچه خدا مخصوص تو گردانیده و به تو عطا کرده نه به دیگر مردم، و آن گفته خدای تعالی است: ﴿ مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «آن چه از اموال (یهود) اهل قریه‌ها که

۱. تفسیر فرات: ص ۴۷۳؛ بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۱۰۹، ح ۳.

۲. حشر (۵۹): ۷.

خدا بر فرستادهٔ خود رد کرد، مخصوص خدا و رسول و خویشان او است.» و آن است گفتهٔ خدا: ﴿فَمَا أَوْحَيْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>: «آن چه را که بدون لشکریان و سواران بر به دست آوردن آن شتاب کردید، ولیکن خدا مسلط می‌کند پیغمبران خود را بر هر کسی که می‌خواهد». و مسلمانان ندانستند و زمین را زیر پا نگذارند، ولیکن خدا آنها را به فرستادهٔ خود رد کرد. و جبرئیل او را در خانه‌ها و باغ‌های آن گرداند، و درهای آن را قفل زد و کلیدهای آنها را به پیغمبر داد، و رسول خدا آنها را در غلاف شمشیر خود جای داد و آن را به گردن اسب خود آویخت و سوار شد، و جبرئیل زمین را برای آن حضرت درهم پیچید، مانند درهم پیچیدن جامه. پس رسول خدا ﷺ به نزد لشکریان خود آمد و آنها در جای خود و مجالس خود بودند و متفرق نشده و از جا حرکت نکرده بودند.

پس رسول خدا فرمود: به فدک رفته‌م و خدا آن را به من رد گردانید. پس بعضی از منافقین به بعضی دیگر به چشم اشاره کردند، آن گاه رسول خدا فرمود: اینها کلیدهای فدک است، و از غلاف شمشیر خود بیرون آورد. پس رسول خدا سوار شد و مردمان هم با او سوار شدند.

چون وارد مدینه شد بر فاطمه داخل شد و فرمود: ای دخترک من! خدا فدک را به پدرت رد کرد و آن را مخصوص به خود او گردانید که مسلمانان در آن حقی ندارند و من هر کاری که خواهم با آن می‌کنم، و مهری برای مادرت خدیجه بر من است و پدرت فدک را در مقابل آن مهر برای تو قرار داد، و من آن را به تو و به فرزندان پس از تو بخشیدم.

پس پوستی را طلبید و علی بن ابی طالب را خواست و به علی فرمود: برای فاطمه بنویس که من فدک را به او بخشیدم که بخششی از رسول خدا باشد، و علی بن ابی طالب و غلام رسول خدا و امّ ایمن را بر آن شاهد گرفت. و رسول خدا فرمود: امّ ایمن زنی از اهل بهشت است.

پس از آن اهل فدک به سوی پیغمبر آمدند و آن حضرت مقاطعه<sup>۱</sup> فدک را در مقابل بیست و چهار هزار دینار در هر سال، به ایشان داد.<sup>۲</sup>  
سید ابن طاوس - علیه الرحمه - در کتاب سعد السعود از ابی سعید خدری روایت کرده:

چون آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾<sup>۳</sup> نازل شد، رسول خدا ﷺ فاطمه زهرا را خواست و فدک را به او عطا فرمود.<sup>۴</sup>

و در کتاب کشف المحجّة که به پسرش وصیت کرده گفته است:  
جدّت محمّد ﷺ فدک و عوالی را به مادرت فاطمه بخشید، و درآمد آن بنا به روایت شیخ عبدالله بن حمّاد انصاری در هر سالی بیست و چهار هزار دینار بوده و به روایت غیر او هفتاد هزار دینار بوده.<sup>۵</sup>

### غصب فدک و اعتراض فاطمه ﷺ و احتجاج ایشان بر ابوبکر

در کتاب اختصاص از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
چون روح پیغمبر ﷺ قبض شد و ابوبکر به جای او نشست، به سوی وکیل

۱. مقاطعه: پیمانکاری.

۲. خرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۱۱۲؛ بحار الانوار: ج ۱۷، ص ۳۷۸.

۳. اسراء (۱۷): ۲۶.

۴. سعد السعود: ص ۱۰۲؛ بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۳، ح ۲۳.

۵. کشف المحجّة: ص ۱۲۴.



فاطمه فرستاد و او را از فدک بیرون کرد، پس فاطمه علیها السلام به نزد او آمد و فرمود: ای ابابکر، ادعا می‌کنی که خلیفه پدر من هستی و در جای او نشسته‌ای و می‌فرستی و کیل مرا از فدک بیرون می‌کنی؟! و حال آن‌که می‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده و صدقه قرار داده، و من شاهدها بر آن دارم. ابوبکر گفت: پیغمبر ارث باقی نگذارده.

پس فاطمه به نزد علی علیه السلام برگشت و گفته ابوبکر را به آن حضرت خبر داد. آن حضرت به او فرمود: برگرد، به سوی او برو و به او بگو: گمان می‌کنی که پیغمبر ارث نگذارده و حال آن‌که سلیمان پسر داود، و یحیی پسر زکریا وارث شدند، چگونه من از پدرم ارث نمی‌برم؟ چون فاطمه این کلام را به ابی‌بکر گفت، عمر به او گفت: به تو یاد داده‌اند. فرمود: اگر هم به من یاد داده باشند، پسر عمو و شوهرم به من یاد داده.

ابوبکر گفت: عایشه گواهی می‌دهد و عمر هم گواهی می‌دهد که هر دو از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که فرموده است: «پیغمبر ارث نمی‌گذارد». فاطمه فرمود: این اول شهادت دروغی است در اسلام که این دو نفر داده‌اند. پس فرمود: جز این نیست که رسول خدا آن را به من صدقه داد و من بر آن گواه دارم.

پس ابوبکر گفت: گواه خود را بیاور. پس ام‌ایمن و علی را حاضر کرد. ابوبکر گفت: ای ام‌ایمن، تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که در حق فاطمه بگوید؟ او گفت و علی هم گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: «فاطمه سیده زن‌های اهل بهشت است.» آن‌گاه ام‌ایمن گفت: کسی که سیده زن‌های اهل بهشت است، چیزی را که مال او نباشد ادعا می‌کند؟! و من هم زنی هستم که از اهل بهشتم، به چیزی که نبوده باشد شهادت نمی‌دهم؛ از رسول خدا شنیدم.

عمر گفت: ای ام‌ایمن، این قصه‌ها را کنار بگذار، به چه چیز شهادت

می‌دهی؟ گفت: من در خانه فاطمه - سلام الله علیها - نشسته بودم و رسول خدا هم نشسته بود که جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای محمد، برخیز، زیرا خدای تعالی مرا امر فرموده که به بال خود فدک را برای تو خط بکشم. پس رسول خدا با جبرئیل برخاست و طولی نکشید که برگشت، پس فاطمه گفت: ای پدر کجا رفتی؟ فرمود: جبرئیل فدک را برای من به بال خود خط کشید و مرزهای آن را معین کرد. پس فاطمه گفت: ای پدر، من از فقر و احتیاج بعد از تو می‌ترسم، پس آن را به من تصدق کن. پس پیغمبر فرمود: این صدقه‌ای برای تو است. پس فاطمه آن را قبض کرد و گفت: خوب است. آن‌گاه رسول خدا فرمود: ای ام‌ایمن، شاهد باش و ای علی شاهد باش. پس عمر گفت: تو یک زن هستی و شهادت یک زن تنها را جایز نمی‌دانیم، و اما علی هم به طرف خود می‌کشد.

پس فاطمه غضبناک برخاست و گفت: «خدایا! این دو نفر به دختر پیغمبرت ظلم کردند، تو سخت به عذاب خود بر آنها بگیر.» و بیرون آمد. آن‌گاه علی او را بر الاغی سوار کرد که بر روی آن قتیفه سیاهی بود، و چهل صباح در خانه‌های مهاجرین و انصار دور گردانید، و حسن و حسین هم با آنها بودند، و فاطمه می‌گفت: ای گروه مهاجرین و انصار، خدا و دختر پیغمبرتان را یاری کنید، شما روزی که با او بیعت کردید، بیعت کردید که از آنچه خودتان و ذریه خودتان را باز می‌دارید، ذریه او را باز دارید، و بیعت خود را برای رسول خدا ظاهر کنید.

گفت: احدی او را اعانت و اجابت نکرد و یاری نمود تا این‌که نزد معاذ بن جبل رفت و فرمود: من آمده‌ام از تو یاری می‌خواهم، تو با رسول خدا بیعت کردی بر این‌که او و ذریه‌اش را یاری کنی، و ایشان را باز داری از آنچه خودت و ذریه‌ات را از آن باز می‌داری. ابوبکر فدک مرا غصب کرده و وکیل مرا از آن بیرون کرده. گفت: کس دیگری با من هست؟ فرمود: احدی مرا اجابت نکرد. گفت: پس من

کجا می‌رسم که تو را یاری کنم؟

راوی گفت: پس فاطمه از نزد او بیرون رفت. پسر معاذ<sup>۱</sup> به نزد پدر آمد و گفت: دختر محمد برای چه نزد تو آمد؟ گفت: آمده بود از من علیه ابوبکر که فدک را از او گرفته یاری می‌خواست. گفت: تو چه جوابی به او گفتی؟ گفت: من گفتم که یاری کردن من برای تو نفعی ندارد، من تنها هستم. گفت: از یاری کردن او ابا کردی؟ گفت: آری. گفت: او چه چیز گفت. گفت: به من فرمود: به خدا سوگند، هرآینه بازبان فصیحی که محلّ سخن گفتن است در سر من، با تو منازعه<sup>۲</sup> می‌کنم تا وقتی که بر رسول خدا ﷺ وارد شوم.

حضرت فرمود: پسرش به او گفت: من هم به خدا سوگند با تو بازبان فصیحی که محلّ سخن گفتن است در سر من منازعه می‌کنم که چرا دختر محمد ﷺ را اجابت نکردی.

فرمود: و فاطمه از نزد او بیرون رفت و می‌گفت: «به خدا سوگند، با تو کلمه‌ای سخن نمی‌گویم تا من و تو نزد رسول خدا ﷺ گرد آییم.» و خارج شد. پس علی علیه السلام به او فرمود: به تنهایی نزد ابی‌بکر برو - که او رقت قلبش از آن دیگری زیادتر است - و به او بگو: ادعا می‌کنی که جانشین پدر من و خلیفه او هستی و در جای او نشسته‌ای، اگر فدک مال تو بود و من از تو می‌خواستم که آن را به من ببخشی واجب می‌شد که آن را به من برگردانی.

چون فاطمه به نزد او رفت و آن سخن را به او گفت، در جواب گفت: «راست گفتمی.» و نوشته ردّ فدک را نوشته و به او داد. پس فاطمه بیرون آمد و نوشته با او

۱. این پسر معاذ غیر از سعد است چرا که او در زمان حیات رسول خدا از دنیا رفت. (مؤلف)

۲. منازعه: ستیزه کردن.

بود. عمر او را ملاقات کرد و گفت: این نوشته چیست با تو؟ فرمود: نوشتهٔ ردّ فدک است که ابوبکر به من داده. گفت: بیاور آن را ببینم. فاطمه ابا کرد که به او دهد، پس با پای خود لگدی به آن حضرت زد، و او به پسری - که نام او محسن گذارده شده بود - باردار بود، پس محسن را از شکم خود سقط کرد، پس سیلی به روی او زد که گوشواره او در گوشش شکست، و نوشته را گرفت و آن را پاره کرد. آن گاه فاطمه رفت و هفتاد و پنج روز مریض بود و از ضربهٔ عمر از دنیا رفت.

چون زمان وفات او رسید، علی علیه السلام را خواند و گفت: آیا وصیت مرا ضمانت می‌کنی یا به پسر زبیر وصیت کنم؟ علی فرمود: من وصیت تو را ضمانت می‌کنم ای دختر محمّد. گفت: به حقّ رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو خواهش می‌کنم که چون من مُردم، این دو نفر حاضر نباشند و نماز بر من نگزارند. علی گفت: این کار را برای تو می‌کنم.

پس چون فاطمه از دنیا رفت، در شب او را در خانهٔ خود دفن کرد، چون صبح شد اهل مدینه برای تشییع جنازه حاضر شدند و ابوبکر و عمر هم با آنها بودند، امیر مؤمنان بیرون آمد، به او گفتند: با دختر محمّد چه کردی؟ او را تجهیز کرده‌ای ای اباالحسن؟ فرمود: به خدا سوگند او را دفن کردم. آن دو نفر گفتند: چه چیز تو را وادار کرد که او را دفن کردی و ما را به مرگ او آگاه نکردی؟ فرمود: خود او مرا امر کرد.

عمر گفت: به خدا سوگند بر بیرون آوردن او از قبر و نماز گزاردن بر او همّت گماشتم. علی علیه السلام فرمود: آگاه باش، به خدا سوگند تا زمانی که دل من در میان پهلوهای من است و ذوالفقار در دست من است، تو نمی‌توانی او را نبش کنی، خودت می‌دانی. ابوبکر گفت: برو ای عمر، علی از ما به او سزاوارتر است. و

مردمان منصرف شدند.<sup>۱</sup>

### مبحث سوم

## خطبه حضرت فاطمه و احتجاج او با ابوبکر برای پس گرفتن فدک

این خطبه مبارک را جمع کثیری از علمای خاصه و عامه، به طرق مختلف در کتب خود روایت و نقل کرده‌اند. از جمله آنها احمد بن عبدالعزیز جوهری است که عالم جلیل و محدث ادیب و زاهد ثقة پرهیزکار در عصر خود بود، و محدثین او را مدح و ثنا و تعدیل و تبجیل<sup>۲</sup> نموده‌اند، که به سند متصل به چند طریق از عصمت صغری، زینب کبری، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، و از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و حضرت زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبدالله بن الحسن روایت کرده.

و صاحب کتاب کشف الغمّة، علی بن عیسای اربلی از کتاب سقیفه، تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل نموده، و مسعودی در مروج الذهب اشاره به آن فرموده، و از سید مرتضی در کتاب شافی نقل نموده به چند طریق از عایشه روایت کرده، و سید ابن طاوس در کتاب طوائف از شیخ اسعد بن شقروه، و در کتاب فائق از عالم ثقة عظیم الشأن نزد عامه، احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی در کتاب مناقب، و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج، و علامه مجلسی در بحار الانوار، و دیگران

۱. اختصاص شیخ مفید: ص ۱۸۳-۱۸۵، چاپ تهران سال ۱۳۷۹ هجری. (مؤلف بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۱۸۹، ح ۳۹).

۲. تعدیل و تبجیل: راستکار خواندن و بزرگ داشتن.

از متقدمین و متأخرین در کتب خود نقل فرموده‌اند، و در بعضی از آنها جملاتی اضافه از بعض دیگر دارد که به آن اشاره خواهم نمود، و پس از نقل خطبه به ترجمه آن خواهم پرداخت؛ ان شاء الله تعالی.

و در این جا متن خطبه را به نحوی که در کتاب احتجاج روایت شده و علامه مجلسی در بحار از آن نقل نموده خاطر نشان می‌نمایم؛ و لا حول و لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم، و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرين<sup>۱</sup>.

۱. مهم‌ترین اسناد و مدارک خطبه حضرت زهرا علیها السلام عبارتند از:
  ۱. شافی: ص ۲۳۱؛
  ۲. طرائف: ص ۲۶۳؛
  ۳. معانی الاخبار: ص ۳۵۴؛
  ۴. سقیفه به نقل کشف الغمّة: ج ۲، ص ۴۰؛
  ۵. شرح ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۶؛
  ۶. کشف الغمّة: ج ۱، ص ۴۹۲ و ج ۲، ص ۵۲؛
  ۷. مروج الذهب: ج ۲، ص ۳۱۱؛
  ۸. احتجاج: ج ۱، ص ۱۳۱؛
  ۹. بلاغات النساء: ص ۱۹؛
  ۱۰. مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲، ص ۲۰۶؛
  ۱۱. بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۶ و ۲۲۰ و ۲۴۸؛
  ۱۲. نهاية: ج ۴، ص ۲۷۳؛
  ۱۳. دلائل الامامة: ص ۴۰ و ۴۱؛
  ۱۴. لسان العرب: مادة «لم» ج ۳، ص ۳۹۷؛
  ۱۵. أعلام النساء: ج ۴، ص ۱۱۶؛
  ۱۶. احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۹۶ و ۳۰۴؛
  ۱۷. تذکرة الخواص: ص ۱۷۹؛
  ۱۸. الامامة والسياسة: ج ۲، ص ۱۴؛
  ۱۹. علل الشرائع: باب ۱۸۲؛
  ۲۰. من لا يحضره الفقيه: ج ۳، ص ۵۶۷.

قال الطبرسي - رحمه الله تعالى -: روى عبد الله بن الحسن بإسناده عن  
آبائه عليهم السلام أَنَّهُ لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ عليها السلام فَدَكَ وَبَلَفَهَا ذَلِكَ ، لَأَنْتَ

- 
۲۱. تلخیص الشافی : ج ۳ ، ص ۱۳۹ ؛  
 ۲۲. مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی : ص ۷۷ ؛  
 ۲۳. كشف المحجة : ص ۱۲۴ ؛  
 ۲۴. عوالم العلوم : ج ۱۱ ، ص ۴۷۶ ؛  
 ۲۵. وسائل الشيعة : ج ۱ ، ص ۱۳ و ۱۴ ؛  
 ۲۶. اسد الغابة : ج ۲ ، ص ۵۲۲ ؛  
 ۲۷. الاصابة : ص ۶۱ ؛  
 ۲۸. امالي مفيد : ص ۲۵ ؛  
 ۲۹. استيعاب : ص ۳۷۷ ؛  
 ۳۰. تاريخ ابن كثير : ج ۱۲ ، ص ۴۴ ؛  
 ۳۱. تاريخ ابن اعثم كوفي : ص ۴۴۱ ؛  
 ۳۲. تبصرة العوام : ص ۴۴۰ ؛  
 ۳۳. تفسير كشاف : ج ۱ ، ذيل آية «ذی القربی» ؛  
 ۳۴. سيرة حلبی : ج ۳ ، ص ۳۹۰ ؛  
 ۳۵. شرح نهج البلاغة ابن ميثم : ج ۵ ، ص ۱۰۵ ؛  
 ۳۶. صحيح مسلم : ج ۲ ، ص ۷۲ ؛  
 ۳۷. عقد الفريد : ج ۲ ، ص ۶ ؛  
 ۳۸. كتاب سليم بن قيس : ص ۶۷ ؛  
 ۳۹. مسند احمد : ج ۱ ، ص ۶۰ ؛  
 ۴۰. مجمع النورين : ص ۱۲۶ ؛  
 ۴۱. مستدرک الوسائل : ج ۳ ، ص ۱۵۳ ؛  
 ۴۲. ميزان الاعتدال : ج ۲ ، ص ۱۷۲ ؛  
 ۴۳. مطالب السؤول : ص ۱۱ ؛

ما در این جا مهم ترین مدارک خطبه را ذکر کردیم، لذا از ذکر مجدد مدارک در میان مطالب و شرح لغات مؤلف محترم خودداری می کنم، لذا اگر ایشان در میان شرح لغات ارجاع به کتابی دادند به این صفحه مراجعه شود. نکته دیگر در این جا آن که اکثر شرح لغات خطبه برگرفته از بحار الانوار است که بعد از ذکر خطبه در بحار الانوار آمده است، لذا از آدرس دادن در میان شرح لغات خودداری می کنم.

خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبایها، و أقبلت فی لَمَّةٍ من حفدتها و نساء قومها و تطأ ذیولها، ماتخرم مشیتها مشیة رسول الله ﷺ، حتّی دخلت علی أبی بکر و هو فی حشد من المهاجرین و الأنصار و غیرهم، فنیطت دونها ملاءة فجلست ثم أنت أنة أجھش القوم لها بالبكاء، فارتجّ المجلس ثم أمهلت هنیئة حتّی إذا سكن نشیج القوم و هدأت فورتهم، افتتحت الکلام بحمد الله و الثناء علیه و الصلّاة علی رسوله، فعاد القوم فی بکائهم، فلما أمسکوا عادت فی کلامها فقالت ﷺ: ...

### شرح لغات:

«أجمع أبو بکر»: نیّت و عزم خود را علیه او محکم کرد.

«لائت خمارها»: مقنعه خود را محکم بست و جمع کرد.

«جلباب»: ردا و چادر و لباس گشادی است که روی لباس ها می پوشند غیر از

چهارقد که زن ها سرهای خود را با آن می بندند.

«حفدة»: اعوان و خدمت گزاران.

«تطأ ذیولها»: دامن های لباس او به قدری بلند بود که پاهای او را می پوشاند و

هنگام راه رفتن پا بر روی آن می گذارد.

«تخرم مشیتها»: در راه رفتن مانند راه رفتن رسول خدا ﷺ پا می گذاشت و

بر می داشت.

«لَمَّة»: رفیق و مونس در سفر و غیر آن.

«حشد»: جماعت.

«نیطت ملاءتها»: ملاءة: ازار، یعنی چادر و یا ردا و یا ازار خود را که پرده ای

باشد، آویزان کرد.

«جھش»: فزع کردن انسان نزد غیر خود.



«ارتج»: اضطراب و مضطرب گردانیدن .

«هنيئة»: صبر کردن زمان کم .

«نشیج»: ناله و صدای دردناک .

«هدأت فورتهم»: جوش ایشان فرو رفت .

### ترجمه:

طبرسی رحمته الله گفت: عبدالله بن حسن به اسناد خود از پدرانش عليه السلام روایت کرده است: چون ابوبکر عزم و نیت خود را برای منع فاطمه عليها السلام از فدک محکم کرد و این خبر به فاطمه رسید، مقنعه خود را محکم بر سر بست و ردا یا ازار خود را که روی لباس هایش به تن می‌کرد، پوشید و با جمعی از رفیقان و زنان قوم خود رو آورد، در حالی که دامن‌های لباس او به قدری بلند بود که روی پاهای او را می‌پوشاند و هنگام راه رفتن پا بر روی آن می‌گذاشت و راه می‌رفت. مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله پای می‌گذاشت و برمی‌داشت، تا این‌که بر ابوبکر وارد شد، و او در میان جماعتی از مهاجرین و انصار و غیر آنها بود. پس در مقابل او پرده و ستری قرار دادند، [پس نشست،] و ناله‌ای زد که جماعت رابه فزع و گریه درآورد. به نحوی که مجلس به اضطراب درآمد، پس کمی صبر کرد تا مجلس از ناله و صداهای دردناک جمعیت آرام گرفت و جوش و خروش آنها فرو نشست. باب سخن را به حمد و ثنای خدا باز کرد و درود و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. پس آن جماعت باز به گریه درآمدند، چون ساکت شدند فاطمه عليها السلام سخن خود را اعاده کرد و فرمود:

الحمد لله على ما أنعم، و له الشكر على ما ألهم، و الثناء بما قدّم، من عموم نعم ابتدأها، و سبوغ آلاء أسداها، و تمام منن والها، جمّ عن الإحصاء عددها، و نأى عن الجزاء أمدها، و تفاوت عن الإدراك أبدها، و ندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها، و استحمد إلى الخلائق بإجزالها، و ثنى بالندب إلى أمثالها.

و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، کلمة جعل الإخلاص تأويلها، و ضمن القلوب موصولها، و أنار في الفكر معقولها، الممتنع من الأبصار رؤيته، و من الألسن صفته، و من الأوهام كفيته، إبتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء أمثلة امتثلها، كونه بقدرته، و ذراها بمشيته، من غير حاجة منه إلى تكوينها، و لا فائدة له في تصويرها، إلا تثبيتاً لحكمته، و تنبيهاً على طاعته، و إظهاراً لقدرته، تعبداً لبريته، و إعزازاً لدعوته. ثم جعل الثواب على طاعته، و وضع العقاب على معصيته، زيادة لعباده من نعمته، و حياشة لهم إلى جنته.

### شرح لغات:

«بما قدم»: به نعمت‌هایی که به بندگان عطا کرده، پیش از آن‌که استحقاق آن را داشته باشند. و محتمل است که مراد از تقدیم، ایجاد و فعل باشد، بدون ملاحظه ابتدائیت، پس مراد تأسیس باشد.

«سوغ»: کمال.

«الاء»: نعمت‌های باطنیه، و بعضی مطلق نعمت‌ها گفته‌اند.

«أسدئ»: و اولی و اعطی هر سه به یک معنی استعمال شده.

«والاها»: پی در پی دادن نعمت‌ها، بلافاصله هر یک بعد از دیگری.

«جم»: زیادتر و بیشتر.

«نأى عن الجزاء أمدها»: «أمد»: غایت و منتها. معنی جمله: جزای شکر دور

است از این‌که به منتهی برسد. پس مراد از «أمد» یا آن است که فرض شد، یعنی

حقیقتاً آنها ندارد، یا مراد «أمد» حقیقی است برای هر حدی از حدود فرض شده،

و محتمل است که مراد از «بأمدِها»، «ابتداءها» باشد. معانی دیگری هم برای آن

گفته شده.

«تفاوت عن الإدراك أبدها»: همیشه باقی بودن آن، از ادراک دور است به جهت این که آخر ندارد.

«ندیمه لاستزادتها بالشکر لاتصالها»: ایشان را به زیادتى آن به سبب شکر کردن، رغبت و میل داده است، تا آن نعمت متصل باشد و قطع نشود.

«استحمد إلى الخلاق بإجزالها»: و با زیاد کردن نعمت‌ها خواسته است که خلاق او را ستایش کنند.

«تتى بالندب إلى أمثالها»: و پس از کامل کردن نعمت‌های دنیوی برای ایشان، به تحصیل همانند آنها از نعمت‌های اخروی یا اعمّ از آن نعمت‌ها و نعمت‌های بیشتری از دنیا دعوتشان نمود. و ممکن است که مراد از «بالندب إلى أمثالها» امر کردن بندگان به احسان و معروف باشد که آن، هم انعام بر کسی است که به او احسان شده و هم بر احسان کننده، هر دو، زیرا احسان کننده به سبب احسانی که کرده مستوجب عوض دنیوی و اخروی، هر دو می‌شود.

«جعل الإخلاص تأويلها»: مراد از اخلاص این است که کلیه اعمال بنده خالص برای خدا باشد و مشوب به یاد اغراض فاسده نباشد، تأویل کلمه توحید این است.

«ضمن القلوب موصولها»: چند وجه در معنای این فقره احتمال داده می‌شود:

اول: خدای تعالی واجب گردانیده است که بندگان معتقد باشند که کلمه اخلاص مستلزم این است که خدا را مرکب ندانند و صفت زائدی بر او قائل نشوند و او را منزّه از نقایص امکانی بدانند.

دوم: آنچه را از این کلمه به عقل می‌رسد، در دل خود جای دهد، به سبب آنچه در آفاق و انفس از آیات الهیه می‌بیند، یقین کند که بدون صانع موجود نشده و صانع آن خدای یکتای بی‌همتا است که همه را به فطرت توحید ایجاد فرموده.

سوم: عقل‌ها مکلف نیستند که به منتهای دقایق کلمه توحید برسند و تأویل آن را بدانند، بلکه مکلفند به ظاهر معنای آن اذعان کنند، که مراد از «موصول» همین است.

چهارم: ضمیر «موصولها» به قلوب باز می‌گردد، یعنی: دل‌ها جز به آنچه که بتوانند از تأویل کلمه طیبه و دقایقی که از آن استنباط می‌شود، یا مطلقاً دست یابند ملزم نیستند. و اگر تفکیک در کار نبود، هرآینه بعد از وجه اول، این وجه نیکوترین بود، بلکه مطلقاً.

«أثار في الفكر معقولا»: آنچه را از این کلمه تعقل شود به تفکر در دلائل و براهین، در ذهن‌ها واضح گرداند. و احتمال می‌رود که ارجاع ضمیر به قلوب یا فیکر - به صیغه جمع - باشد، [یعنی: آنچه را عقول می‌یابند به وسیله تفکر واضح گرداند. و این، مؤید چهارمین وجه در فقره قبلی است.

«الممتنع من الابصار رؤيته»: ابصار را می‌توان هم به صیغه جمع خواند هم [مصدر، و مراد از رؤیت، علم کامل و ظهور تام باشد، چنانچه در «الابصار» هم این احتمال می‌رود.

«من الألسن صفته»: ظاهر این است که صفت در این جا مصدر باشد، و محتمل است به معنای مشهور باشد با تقدیر گرفتن، یعنی: «بیان صفته».

«بلا احتذاء أمثلة»: بدون اقتدا کردن به چیزی که مثل آن را آورد و تجاوز از آن نکند، یعنی خلق نکرده است آن را موافق صنعی که از غیر او باشد.

«تبیها علی طاعته»: زیرا صاحبان عقل‌ها با مشاهده کردن مصنوعات او متنبه می‌شوند به این که شکر خالق و صانع آن واجب است و منعم و خالق آن مستحق عبادت است، یا به این که آن که قدرت بر ایجاد و صنع آن داشته، قدرت بر اعاده و انتقام هم دارد.

«تَعْبُدُ لِبَرِيَّتِهِ»: اشیا را برای تعبد مخلوقات به معرفت او و استدلال کردن به آنها بر وجودش خلق فرموده.

«إِعْزَازاً لِدَعْوَتِهِ»: خداوند چیزها را آفرید تا دعوت انبیا به سوی او با استدلال به آنها غلبه کند و ظاهر گردد.

«زِيَادَةُ الْعِبَادَةِ عَنْ نِعْمَتِهِ»: «ذَوْد» و «ذِيَاد»: راندن و دور کردن و دفع کردن.

«حِيَاثَةُ مَنْهٍ إِلَى جَنَّتِهِ»: برای دور کردن بندگان از عذاب و سوق دادن آنها به

سوی بهشت خود.

#### ترجمه:

ستایش مخصوص خدا است بر آنچه که نعمت داده، و سپاس مر او راست بر آنچه که به دل‌ها انداخته، و ثناگویی او را سزا است بر نعمت‌هایی که عطا فرموده، پیش از آنکه استحقاق آن را داشته باشند، و موجودات را به گونه تأسیس ایجاد کرده است، و برای عموم نعمت‌هایی که ابتدا فرموده، و کمال نعمت‌های ظاهریه و باطنیه او، و برای پی در پی و بدون فاصله دادن نعمت‌ها یکی پس از دیگری؛ زیادتیر و بیشتر. و جزای سپاس‌گزاری دور است از این‌که به پایان رسد، و باقی و ابدی بودن آن دور است از ادراک برای این‌که آخری ندارد، و میل و رغبت داده است سپاس‌گزاران را به سبب زیادتی سپاس‌گزاری به این‌که نعمت بر ایشان اتصال داشته باشد و قطع نشود، و با زیاد کردن نعمت‌ها خواسته است که خلاق شکرگزار او باشند، و به سبب میل و رغبتی که به آنها داده برای شکرگزاری نعمت‌های اخروی، برای سپاس‌گزاران دو برابر کرده است.

و گواهی می‌دهم که خدایی نیست مگر خدای یگانه‌ای که هیچ شریکی ندارد. و لا اله الا الله کلمه‌ای است که تأویل آن را اخلاص قرار داده، یعنی باید کلیه اعمال گوینده آن، خالص برای خدا باشد، و مشوب به ریا و شرکت قصد و اغراض فاسده نباشد، و واجب گردانیده که بندگان بدانند که مستلزم کلمه اخلاص این است که خدا را مرکب ندانند و صفت زائدی بر او قائل نشوند و در چیزی از امور به غیر او متوجه نباشند.

این است تاویل کلمه توحید، زیرا کسی که یقین دارد به خالقیت او و این که مدبری جز او نیست و شریکی در خدایی او نیست، سزاوار است که غیر او را شریک در عبادت قرار ندهد و در هیچ امری از امور به غیر او متوجه نگردد و او را از کلیه نواقص امکانیه پاک و پاکیزه و منزّه بداند. و آنچه را که از این کلمه، به تفکر در دلایل و براهین او تعقل شود، در ذهن ها روشن گرداند. خدایی است که به چشم ها دیده نمی شود و به زبان ها وصف نمی شود، یعنی چشم ها و زبان ها عاجزند از دیدن و وصف کردن او، و کیفیت و چگونگی او از وهم ها خارج است.

اشیا را بدون آن که چیزی پیش از آنها بوده باشد ایجاد فرموده است، یعنی بدون ماده و بدون این که به مثلی و مانندی اقتدا کند. به قدرت و توانایی خود همه اشیا را از نیستی، هستی داده، و همه آنها را به مشیت خود آفریده است، بدون این که حاجتی به آفرینش آنها داشته باشد، و در صورت بندی آنها برای او فایده ای باشد، مگر برای ثابت کردن حکمت خود، و تثبیت کردن بندگان به طاعت خود، باکمال بی نیازی او از طاعات و بندگی آنها، بلکه برای ظاهر کردن قدرت خود و تعبد بندگان به امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او که فایده آن شامل حال خودشان شود، و برای غلبه دادن دعوت خود تا اطاعت کنندگان خود را ثواب دهد، و آنانی که معصیت او را می کنند عقاب کند، برای دور کردن بندگان خود از چیزهایی که سبب هلاکت آنها شود تا آنها را به بهشت خود بکشاند.

و أشهد أن أباي محمداً - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عبده و رسوله، اختاره و انتخبه قبل أن أرسله، و سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، و اصطفاه قبل أن ابْتَعَثَهُ، إذ الخلائق بالغيث مكنونة، و بستر الأهاويل مصنونة، و بنهاية العدم مقرونة، علماً من الله تعالى بمآيل الأمور، و إحاطة بحوادث الدهور، و معرفة بمواقع المقدور.

ابتعته الله إتماماً لأمره، و عظيمة على إضاء حكمه، و إنفاذاً لمقادير حتمه. فرأى الأمم فرقا في أديانها، عكفاً على نيرانها، عابدة لأوثانها، منكرة لله مع عرفانها. فأنا لله بمحمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ظلمها، و كشف عن القلوب

بهما، و جلی عن الأبصار غمها، و قام فی النَّاسِ بالهدایة، و أنقذهم من الغوایة، و بصَّرهم من العمایة، و هداهم إلى الدِّین القویم، و دعاهم إلى الطریق المستقیم .

ثمَّ قبضه الله إليه قبض رَأْفَة و اختیار، و رغبة و إینار بمحمَّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ - عن تعب هذه الذَّار فی راحة، قد حفَّ بالملائكة الأبرار، و رضوان الربِّ الفعَّار، و مجاورة الملك الجبَّار. صَلَّى اللهُ عَلَى أَبِي نَبِيَّهِ، و أمینه على الوحي، و صفیِّهِ و خیرته من الخلق و رضیِّهِ، و رحمة الله و برکاته .

### شرح لغات :

«قبل أن اجتبله» : «جَبَل» به معنای خلق است، گفته می شود: «جبلهم الله» یعنی: «خلقهم الله». و جبلی او بر چیزی است، یعنی: طبیعت او بر آن است. و محتمل است که معنای آن این باشد که خدای تعالی پیش از این که پیغمبران خود را بیافریند، بر آنها نام گذارده. و شاید برای زیادتى مبالغه باشد که او خلق بزرگی است. و در بعضی از نسخه ها «اجتبله» - با حای مهمله - است از باب «اجتبله الصید»، یعنی «أخذة بالحباله»، پس مراد از آن مجازاً خلق یا بعث است. و در بعضی از نسخه ها «قبل أن اجتباه» است، یعنی او را پیش از بعثت برگزید .

«بستر الأهاویل مصونة» : [شاید منظور از ستر، پردهٔ عدم یا حجاب های صلب ها و رحم ها باشد، و نسبت دادن آن به اهاویل] برای این است که اشیا در آن حالات از موانع وجود است، و محتمل است که مراد، «مصونة عن الأهاویل بستر العدم» باشد که بعد از وجود به آن ملحق شود. و گفته شده است که تعبیر کردن از آن به «اهاویل»، از قبیل تعبیر کردن عدم به ظلمات است .

«معرفة بمواقع المقدور» : برای شناختن خدای تعالی است آن چه را که شایسته و سزاوار است از زمان های اموری که قدرت بر آن باشد و ممکن باشد، و محتمل

است که مراد از «مقدور»، «مقدّر» باشد و این اظهر است .

«إتماماً لأمره»: برای تمام کردن حکمتی که اشیا به جهت آن آفریده شده .

«لمقادیر حتمه»: از باب اضافه صفت به موصوف است، یعنی مقدراتی که حتم

شده .

«عكفأ علی نیرانها»: تفصیل و بیان است برای فرق گذاردن به ذکر بعضی از آنها .

یعنی: برای اقبال کردن و مواظب و ملازم بودن بر آنها .

«منكرة لله مع عرفانها»: انکار کننده اند خدا را با این که معرفت او فطری است ، یا

این که دلیل های روشنی بر وجود او قائم است .

«ظلمها»: ضمیر به «امم» باز می گردد ، چنان چه دو ضمیر بعد از آن هم ممکن

است به «امم» باز گردد و ممکن است مرجع آنها «قلوب» و «ابصار» باشد . و ظلم،

استعاره برای جهالت و نادانی است .

«بُهْمٌ»: جمع «بُهْمَه» است ، یعنی مشکلات امور .

«غُمٌّ»: جمع «غُمّه» است ، یعنی امر مشکل پوشیده .

«العمایة»: کوردلی و گمراهی .

### ترجمه:

و گواهی می دهیم که پدرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده خدا و فرستاده او است که او را برگزیده و

انتخاب نموده است پیش از آنکه او را در دنیا به رسالت مبعوث کند ، و او را نام گذارده

است پیش از این که پیغمبران خود را بیافریند ، یا پیش از آنکه در این عالم طبع و ماده قدم

گذارد ، و او را پیش از آنکه قبول بعثت کند برگزیده است ، در موقعی که هنوز خلاق در

پرده غیب و پنهانی بودند و در پرده ظلمات عدم مستور بودند ، یعنی هنوز به وجود

نیامده بودند و به منتهای نیستی مقرون بودند ، و خدا دانای مأل کارها بود و به پیش

آمدهای روزگار احاطه داشت و مواقع مقدرات را می دانست .



خدای تعالی برای تمام کردن حکمت خود که علت غایی ایجاد موجودات است و برای بزرگ داشتن امضای حکم او و نفوذ دادن آنچه مقدر و حتم کرده او را برانگیخت، پس همه امت‌ها را دید که در دین‌های خودشان فرقه فرقه‌اند و به آتش‌هایی که خودشان برافروخته‌اند روی می‌آورند، و بت‌های خود را عبادت می‌کنند، و با این‌که به فطرت توحید آفریده شده‌اند، شناسایی خدا را انکار می‌کنند.

پس خدا به محمد ﷺ تاریکی‌های جهالت و نادانی را روشن کرد، و مشکلات امور آنها را واضح کرد، و از چشم دل‌هاشان پرده برداشت، و در میان مردمان به راهنمایی ایستادگی کرد، و آنها را از گمراهی نجات داد، و از کوری بینا گردانید، و به دین پایدار راهنمایی کرد، و به راه راست خواند.

پس خدا با مهربانی و خوبی و میل و ایثار نسبت به محمد ﷺ روح او را گرفت، و او را در کمال راحتی از رنج این دنیا نجات داد. نیکان فرشتگان با او مهربان و در مقام رضوان پروردگار آمرزنده و جوار پادشاه جبار قرار و آرام گرفت. درود متصل خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین وحی او و برگزیده او و منتخب او و خشنود شده از او است با رحمت خدا و برکات او.

ثم التفتت إلى أهل المجلس و قالت: أنتم عباد الله نصب أمره و نهيه، و حملة دينه و وحيه، و أمناء الله على أنفسكم، و بلغاؤه إلى الأمم، و زعمتم حق لكم، لله فيكم عهد قدمه إليكم، و بقیة استخلفها عليكم: كتاب الله الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضياء اللامع، بیّنة بصائره، منكشفة سرائره، متجلية ظواهره، مغتبطة به أشياعه، قائداً إلى الرضوان أتباعه، مؤدّاً إلى النجاة إسماعه، به تنال حجج الله المنورة، و عزائمه المفسرة، و محارمه المحذرة، و بیّناته الجالية، و براهينه الكافية، و فضائله المتدوية، و رخصه الموهوبة، و شرائعه المكتوبة.

فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك، و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر، و

الزكاة تزكية للنفس و نماء في الرزق، و الصيام تثبيتاً للإخلاص، و الحج تشييداً للدين، و العدل تنسيقاً للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملّة، و إمامتنا أماناً من الفرقة، و الجهاد عزّاً للإسلام، و الصّبر معونة على استيجاب الأجر، و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة، و برّ الوالدين وقاية من السخط، و صلة الأرحام منماة للعدد، و القصاص حقناً للدماء، و الوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة، و توفية المكاييل و الموازين تغييراً للبخس، و النهي عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس، و اجتناب الغدق حجاباً عن اللعنة، و ترك السرقة إيجاباً للعقّة، و حرّم الله الشرك إخلاصاً له بالربوبية، ﴿ذُكِرُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تُمَوِّنُوا إِلَّا الْإِلَهَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup> و أطيعوا الله فيما أمركم به و نهاكم عنه، ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>۲</sup>.

### شرح لغات:

«بلغاؤه إلى الأمم»: رساننده احکام به مردمان هستيد، زیرا شما درک صحبت

پیغمبر را کرده ايد.

«زعمتم حقّ لكم»: گمان کرده ايد آن چه ذکر شد برای شما ثابت است و آن نامها

برای شما راست است و استحقاق آن را داريد. و ممکن است که قرائت آن به صیغه

مجهول باشد. و در آوردن لفظ «زعم» اشعار است بر این که در حقیقت متّصف به آن

اسما نیستند و ادّعی دروغی است که می کنند. و ممکن است «حقّ لكم» جمله

مستأنفه باشد، یعنی: گمان کردید که چنین هستيد، و سزاوار است که چنین باشید،

لیکن کوتاهی کردید. و در بعضی از نسخه ها «زعمتم حقّ له فيکم و عهد» است،

۱. آل عمران (۳): ۱۰۲.

۲. آل عمران (۳): ۱۰۲.

یعنی: گمان کردید که برای خدا در میان شما حقی است و عهدی است که در میان شما مقدّم داشته شده .

«الله فیکم عهد و بقیّة»: مراد از عهد، وصیّت است و مراد از بقیّه آن چیزی است که در کسان خود باقی می‌گذارد. مراد از «عهد» آن چیزی است که در میان اهل بیت و عترت خود، به آن وصیّت کرده. و مراد از «بقیّة» قرآن است، و در روایت احمد بن ابی طاهر است: «و بقیّة استخلفنا علیکم و معنا کتاب الله». پس مراد از بقیّه، قرآن است و اهل بیت او، و مراد از عهد آن چیزی است که پیغمبر در حقّ ایشان، به آن وصیّت کرده.

«البصائر»: جمع بصیرة است که مراد حجّت باشد.

«منکشفة سرائره»: مراد از انکشاف سرائر، واضح شدن آنها نزد حاملین قرآن است.

«مغتبطة به أشیاعه»: غبطه عبارت است از آرزو کردن شخص حال کسی را که غبطه او را خورده، اما زایل شدن آن را از آن شخص نمی‌خواهد؛ یعنی غبطه می‌خورند به شیعیانی که پیروی از او کرده‌اند. علامه مجلسی - علیه الرحمه - فرموده که این فقره در سایر خطبی که روایت شده نیست.

«مؤدّی إلى النجاة إسماعه»: اسماع از باب افعال است، یعنی شنواندن، و در سایر روایات استماعه است، یعنی گوش دادن و شنیدن.

«عزائم»: محکّمات آن است.

«فضائل»: مستحبات است.

«الرخص»: مباحات است، بلکه شامل مکروهات هم می‌شود.

«شرایع»: سوای این احکام، مانند حدود و دیات است، بلکه شامل عموم هم

می‌شود.

«الحجج»، «البینات» و «البراهین»: ظاهر این است که بعضی برای تأکید بعضی دیگر است، و ممکن است برای تخصیص همه آنها باشد نسبت به بعضی دیگر که به مناسباتی متعلق به اصول دین است. و در روایت ابن ابی طاهر چنین است: «و بیناته الجالیة و جملة الکافیة»؛ مراد از بینات، محکمات است و مراد از جمل، متشابهات است، و توصیف کردن «جَمَل» به کافیه برای دفع توهّم نقص در آن به علت مجمل بودن است، زیرا همان مجمل هم برای آن چه اراده شده کافی است، و معرفت راسخین در علم به آن چه از آن قصد شده کفایت می‌کند، زیرا آنها مفسّر آن برای غیر خود هستند. و محتمل است که مراد از «جَمَل» عموماتی باشد که از آن استنباط احکام می‌شود.

«تزکیة للنفس»: برای پاک کردن چرک‌های گناهان و بخل و صفات رذیله، چنانچه خدای عزّ و جل فرموده: ﴿تَطَهَّرْهُمْ وَ تَزَكِّهِمْ﴾<sup>۱</sup>.

«نماء فی الرزق»: اشاره است به آیه شریفه: ﴿وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْمَعُونَ﴾<sup>۲</sup>.

«تثبیتاً للإخلاص»: برای محکم کردن اخلاص و ثابت و باقی داشتن آن. و تخصیص دادن روزه برای اخلاص به جهت این است که روزه امری است عدمی که برای کسی غیر از خدا ظاهر نمی‌شود، و این از ریا دورتر است و به اخلاص نزدیک‌تر است. و این یکی از وجوه تفسیر حدیث مشهور: «الصوم لی و أنا أجزی به»<sup>۳</sup> است.

۱. توبه (۹): ۱۰۳.

۲. روم (۳۰): ۳۹.

۳. مسند زید بن علی: ص ۲۰۴؛ کافی: ج ۴، ص ۶۳؛ فقیه: ج ۲، ص ۷۵؛ تهذیب الاحکام: ج ۴،

ص ۱۵۲؛ بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۲۵۹؛ مسند احمد: ج ۲، ص ۲۳۲.

«تشییداً للدين»: اختصاص دادن حج برای تشیید دین، به این خاطر است که حج از جهت تحمّل کردن مشقّت‌ها و بذل کردن جان و مال ظاهر و واضح است، و اتیان اینها دلیل بر ثابت بودن دین است، یا این‌که موجب استقرار دین در نفس می‌شود به سبب این علّت‌ها و غیر آنها از چیزهایی که مانع دانیم. و محتمل است که اشاره باشد به آن اخباری که به طرق مختلف کثیر وارد شده که یکی از علّت‌های حج، مشرّف شدن خدمت امام، و نمودن این‌که من از یاران و یاوران اویم، و یاد گرفتن شرایع دین از آن حضرت است. و در کتاب *علا الشرایع* در روایت ابن ابی طاهر به جای «تشییداً»، «تسلیة» آورده. شاید مراد از آن تسلی دادن نفس به سبب تحمّل سختی‌ها و بذل اموال برای مقید بودن به دین باشد.

«تسلیة للقلوب»: تنسیق به معنای تنظیم است.

«الصبر معونة علی استیجاب الأجر»: یعنی صبر کمک و یاری کننده.

«وقایة من السخط»: برای محفوظ ماندن از خشم و الدین یا از خشم خدا.

«منمأة للعدد»: منمأة اسم مکان است یا مصدر میمی، یعنی سبب کثرت اولاد و

عشایر می‌شود، و قطع آن سبب هلاکت و نابود شدن است.

«تغییراً للبخس»: و در بعضی روایات «للبخسة»؛ تا کم نشود مال کسی که در وزن

و کیل کم می‌دهد، زیرا تمام دادن در مکیال و میزان موجب زیاد شدن مال می‌شود. یا مراد این است که مال‌های مردمان را کم نکنند. و این کم دادن در کیل و وزن عقلاً قبیح است.

«إيجاباً للعقّة»: برای آن‌که موجب عفت از تصرف در اموال مردمان می‌شود

مطلقاً، یا به آن‌چه که گفته شد باز می‌گردد، و هم چنین است معنای فقره بعد. و در کتاب *كشف الغمّة* بعد از کلمه «للعقّة» آمده: «والتنزه عن أموال الأیتام، و الاستیثار بفیئتهم إجارة من الظلم، و العدل فی الأحکام ایناساً للرعيّة، و التبرّي من الشرك»

## إِخْلَاصاً لِلرَّبُّوبِيَّةِ».

## ترجمه:

پس به جالسین مجلس توجّه کرد و فرمود: خدا شما بندگان را برای اوامر و نواهی خود نصب فرموده، و شما حاملین دین او و وحی او و امین‌های خدا بر نفس‌های خودتان هستید، و احکام خدا را به مردمان می‌رسانید، زیرا شما درک صحبت پیغمبر را کرده‌اید، و گمان می‌کنید که آنچه یاد شده برای شما ثابت است و آن نام‌ها بر شما راست می‌آید و شما استحقاق آنها را دارید، یا مراد این است که چنین می‌پندارید که شما آن طور که گفته شد هستید و حال آن‌که باید آن طور باشید، زیرا خدا پیش از این از شما عهد گرفته و بازمانده‌ای قرار داده است که در میان شما خلیفه و جانشین باشد، و آن قرآن است و عترت، که اهل بیت پیغمبر شما است که آنها برای شما حجّتند. قرآن کلام راست خدا و نور تابنده و روشنی درخشنده‌ای است که حجّت‌هایش آشکار، و باطن‌های آن واضح کننده، و ظاهرهای آن جلوه‌دهنده است، پیرو آن به سبب آن غبطه می‌خورند، و تابعین خود را به سوی رضوان و خشنودی خدا می‌کشد. شنوایدن آن به سوی نجات می‌کشاند، و یا مستمع را به راه نجات روان می‌کند. به سبب آن می‌رسند به حجّت‌های روشن کننده و روشنی دهنده، و محکّمات به وضوح پیوسته، و محرّمات ترساننده، و بیّنات روشن و پیدای آن، و دلیل‌های کفایت کننده آن، و مستحبات و مکروهات و مباحات و حدود و دیات و همه آن‌چه در آن تشریح شده است.

پس خدا ایمان را برای پاک کردن شما از شریک قرار دادن برای او قرار داده است، و نماز را برای پاک کردن شما از کبر، یعنی از خودخواهی و خودپسندی و بزرگی به خرج دادن بر دیگران، و زکات را قرار داده برای پاکیزه شدن نفس و نموّ و زیاد شدن مال، و روزه را برای ثابت ماندن در اخلاص به خدا در طاعات و عبادات، و حجّ به جا آوردن را برای محکم ساختن امر دین، و عدل را برای منظم کردن و به دست آوردن دل‌ها، و طاعت ما را برای نظام ملت، و امامت و پیشوایی ما را برای ایمن بودن از تفرقه و جدایی از یک‌دیگر، و جهاد را برای غلبه دادن اسلام بر سایر دین‌ها، و صبر و شکیبایی را معین

کمک برای به جا آوردن طاعات و ترک محرمات و گناهان، و تحمّل مصیبت‌ها و بلاها که موجب می‌شود اجر و مزد را در دنیا و آخرت که به آن است تمامیت طاعات و ترک گناهان، و امر به معروف را برای مصلحت عموم، و نیکی کردن در حق پدر و مادر را برای محفوظ ماندن از خشم ایشان و یا خشم خدا، و صلّه ارحام به جا آوردن را برای زیاد شدن اولاد و عشایر و زیاد شدن شماره سال‌های عمر، و قصاص را از برای ریخته نشدن خون به ناحق، و وفای به نذر را برای در معرض آمرزش درآمدن، و تمام دادن کیل و وزن را برای زیاد شدن و برکت مال به علت کم ندادن و مال خود را آلوده به حرام یا نجس معنوی نکردن، و حرمت شراب و مسکرات را برای تنزیه از پلید شدن، و اجتناب از نسبت زنا دادن به زنان محصنات را برای مانع شدن از لعنت، و دزدی نکردن را برای موجب پاکدامنی و عفت شدن، و خدا شریک قرار دادن برای او را حرام کرده است تا این‌که بندگی و عبادات و اعمال مخلصانه برای پروردگاری او باشد. پس بهره‌زید از سخط خدا آن چنان که حق بهره‌زکاری است. و نمیرید البتّه البتّه مگر این‌که مسلمان باشید در وقت مردن. و خدا را اطاعت کنید در آنچه که به شما امر فرموده است و خودداری کنید از آنچه که شما را از آن نهی فرموده، جز این [نیست که] کسانی از خدا می‌ترسند که دانایانند.

ثمّ قالت: أَيُّهَا النَّاسُ! اَعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ. أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَأً،  
وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غُلْطًا، وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطْطًا. ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ  
أَنْفُسِكُمْ عَزَبَ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup> فإِنَّ  
تَعَزُّوهُ وَ تَعْرِفُوهُ، تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نَسَائِكُمْ وَأَخَا ابْنِ عَتِي دُونَ رَجَالِكُمْ، وَ لِنَعْمِ  
الْمَعْرُوفِ إِلَيْهِ ﷺ.

فبلغ الرسالة صادقاً بالندارة، مائلاً عن مدرجة المشركين، ضارباً بئسجهم،  
أخذاً بأكظامهم، داعياً إلى سبيل ربّه بالحكمة والموعظة الحسنة، يكسر

الأصنام و ينكت الهام، حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتى تفرّ الليل عن صبحه، و أسفر الحقّ عن محضه، و نطق زعيم الدّين، و خرست شقاشق الشياطين، و طاح و شيز النفاق، و انحلت عقد الكفر و الشقاق، و فهم بكلمة الإخلاص في نفرّ من البيض الخماص. و كنتم على شفا حفرة من النّار، مذقة الشارب، و نهزة الطامع، و قبسة العجلان، و موطأ الأقدام، تشربون الطّرق، و تقتاتون الورق، أذلة خاسئين، تخافون أن يتخطّفكم النّاس من حولكم.

فأنقذكم الله تبارك و تعالی بمحمد ﷺ بعد اللتيا و آلتی، و بعد أن مُني بهم الرّجال و ذوبان العرب، و مرده أهل الكتاب، كلّما أوقدوا ناراً للحرب أطفأها الله، و نجم قرن الشيطان، و فغرت فاغرة من المشركين، قذف أخاه في لهواتها فلا ينكفي حتى يطأ صماخها بأخصه، و يخدم لهيها بسيفه، مكدوداً في ذات الله، مجتهداً في أمر الله، قريباً من رسول الله، سيّد أولياء الله، مشمراً ناصحاً مجدداً كادحاً، لاتأخذه في الله لومة لائم.

### شرح لغات:

«الشُّطَطُ»: دور شدن از حق و تجاوز کردن از حدّ در هر چیزی، و در کشف الغمّة عبارت چنین است: «ما أقول سرفاً و لا شططاً من أنفسكم»، یعنی: زیادتی در قول نمی‌کنم و از حدّ خود هم تجاوز نمی‌کنم، چیزی از ولادت جاهلیت به او نرسیده بلکه از نکاح پاکیزه به وجود آمده، چنان‌چه از امام صادق عليه السلام روایت شده. و گفته شده است که: «من أنفسكم» یعنی: از جنس شما بشر، پس از عرب، پس از اولاد اسماعیل.

«عزيز عليه ما عنتم»: یعنی بر او سخت است و مشقت دارد که به سبب ترک ایمان یا مطلقاً، ضرری به شما وارد آید.

«حريص عليكم»: بر ایمان آوردن شما و صلاح کارهایتان حریص است.



«بالمؤمنین رؤوف رحیم»: به کلیتِ مؤمنین، چه از شما باشد یا غیر شما، شدتِ مهربانی و رحمت دارد، یا مراد این باشد که با مطیعین اهل ایمان رؤوف است و با گناه کاران هم مهربان است. و گفته شده: به خویشان و نزدیکان خود رؤوف است و با دوستان خود مهربان است. و گفته شده: رؤوف است با کسی که او را دیده است و مهربان است با کسی که او را ندیده است. و مقدم داشتن کلمه «بالمؤمنین» بر «رؤوف رحیم» برای شدتِ اهتمام به متعلق آن است.

«فإن تعزوه»: یعنی اگر نسب او را ذکر کردید و او را شناختید، می یابید که او پدر من است و برادر پسر عم من. و ممکن است انتساب، اعم از نسب باشد و آن چه در آخر به آن عارض شود، و ممکن است کلمه «اخا» به ضیغه ماضی باشد: و در بعضی از نسخه ها این جمله چنین آورده شده: «فإن تعزروه وتقروه»<sup>۱</sup>.

«الصدع»: بلند سخن گفتن، و از این باب است گفته خدای تعالی: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «صدار را بلند کن به آن چه که فرمان داده شدی».

«الندارة»: دانا کردن و بیم دادن بر وجه تخويف.

«المدرجة»: مذهب و مسلک را گویند، و از كشف الغمة عبارت چنین نقل شده:

«ناكباً عن سنن مدرجة المشركين»؛ یعنی در حالتی که عدول کننده است از روش های مذهب و مسلک مشرکین.

«ضارباً ثبجهم آخذاً بأظامهم»: «ثبج» وسط و معظم چیز را گویند، و «كظم» محلّ

بیرون آمدن نفس را گویند، یعنی رسول خدا ﷺ از زیادتی مشرکین هیچ باکی نداشت و در دعوت با آنها مدارا نمی کرد.

۱. لسان العرب: ج ۸، ص ۱۹۶؛ صحاح: ج ۳، ص ۱۲۴۲.

۲. حجر (۱۵): ۹۴.

«داعياً إلى سبيل ربّه»: به سوی راه پروردگار خود می‌خواند، چنان‌چه خدای تبارک و تعالی او را امر فرموده: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>۱</sup> یعنی: به سوی راه پروردگار خودت دعوت کن، به برهان‌های قاطع برای خواص، و به پند و اندرزهای نیکوی قانع‌کننده و چیزهایی که سبب عبرت است برای عوام، و با ایشان برای الزام منکرین و آنهایی که عناد دارند به آنچه که نیکوتر است مجادله کن، به مقدمات مسلمة مشهوره غیر از مغالطات و شعریات که این دو برای پیغمبران سزاوار نیست.

«یکسر الأضنام و ینکت الهمام»: «نکت»: انداختن مرد بر سر او، و «هام» جمع هامه است به تخفیف در هر دو، و آن نیز به معنای سر است، و مراد از آن کشتن رؤسای مشرکین و نابود و ذلیل کردن آنها است، یا مراد مطلق مشرکین است، و گفته شده: مراد انداختن بت‌ها بر روی سرهاشان است، و این توجیه به نظر دور می‌آید، به خصوص با نظر به مابعد آن.

«حتی تفری اللیل عن صبحه»: و «تفری اللیل»، یعنی شکافته شود شب تا روشنی صبح ظاهر شود و هوا روشن گردد.

«أسفر الحق عن محضه»: یعنی پرده از خالص حق برداشته شود.

«نطق زعیم الدین»: زعیم قوم، بزرگ قوم را گویند و کسی که از جانب ایشان سخن گوید.

«خرست شقاشق الشیاطین»: «شقاشق» جمع شقشقه است، ریه را گویند که مراد شش و جگر سفید باشد و چیزی که از آن خارج شود و آن کفی است که شتر از دهان خود بیرون می‌کند زمانی که به هیجان درمی‌آید، و زمانی که به خطیب در

هنگام سخن گفتن گفته شود که صاحب شفشقه است، آن را شبیه می‌کنند به شتر نری که کف از دهان بیرون کند، و اسناد خرس به شقاشق مجازی است.

«طاح وشیط النفاق»: وقتی که هلاک شد، یا مشرف به هلاکت است و روی زمین افتاد. «وشیط»: اشخاص رذل و پست از مردم، مانند آن چه گفته شده: «ایاکم و الوشایط»: بر شما باد دوری کردن از مردمان پست و رذل. و جوهری در صحاح گفته: وشیط کسانی هستند که اصل آنها یکی نیست<sup>۱</sup>. و هرگاه وشیط به سین و طای بی نقطه باشد، مراد اشرف قوم از حیث نسب باشد، و محلّ او رفیع تر باشد، چنانچه در بعضی از نسخه‌ها چنین ضبط شده و بی مناسبت نیست.

«فهم بكلمة الإخلاص في نفر من البيض الخماص»: به دهان آوردید کلمه اخلاص را که «لا اله الا الله» باشد، و این تعریضی است به مخاطبین، به علت این که ایمان‌هاشان زبانی بوده و قلبی نبوده. «البيض» جمع ابیض است که مراد سفید پوست‌ها باشند نه سیاه پوست‌ها. و «الخماص» جمع خمیص است، و خماصه مراد شکم‌های گرسنه است. و مراد از «بيض خماص» اهل بیت پیغمبر و ائمه عليهم السلام اند، و تأیید می‌کند این معنی را نسخه صاحب کشف الغمّة: «في نفر من البيض الخماص الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً». و وصف ایشان به بیض برای سفید رو بودن ایشان است، و این از قبیل توصیف مرد به اَعْرَب و خماص است، به جهت این که همیشه به سبب روزه داشتن شکم‌های ایشان گرسنه است، و یا به سبب کم خوردن و پاک دامن بودن از [خوردن] اموال مردمان به باطل، یا مراد از ایشان کسانی بودند که از عجم بودند، مانند سلمان فارسی و غیر او، چنانچه بر اهل فارس «بيض الوجوه» اطلاق می‌شده، به علت این که در رنگ‌های ایشان

سفیدی بر غیر آن از رنگ‌ها غلبه داشته و اموال ایشان غالباً نقره بوده ، چنان‌چه اهل شام را «حُمُر» می‌گفتند برای این‌که رنگ‌های ایشان غالباً سرخ بوده و طلا در اموال ایشان غلبه داشته . وجه اوّل اظهر از وجوه دیگر است و ممکن است نوعی تخصیص مخاطبین را در نظر داشته و مراد از بیض و خماص کمّین از آن‌ها بوده‌اند .

«کنتم علی شفا حفرة من النار»: شفا، کنار و طرف هر چیزی را گویند ، یعنی: شما به علت مشرک بودن و کافر بودنتان بر کنار جهنّم می‌باشید و می‌خواهید در آن داخل شوید .

«مذقة الشارب و نهزة الطامع»: مزقه به معنی آشامیدن ، و نهزه به معنی فرصت ، یعنی محلّ فرصت . مراد این است: عدّه کمی هستید که مردمان شما را به آسانی سلب می‌کنند .

«قبسة العجلان»: قبسه شعله‌ای از آتش را گویند که از معظم آن گرفته می‌شود، و اضافه شدن آن به عجلان بیانی است برای کمی و کوچکی آن .

«موطئ الأقدام»: مثلی مشهور برای بیان مغلوبیت و مذلت است .

«تشربون الطّرق»: آب بارانی است که شتر در آن بول کرده باشد و پشگل انداخته باشد .

«تقتانون الورق»: قطع می‌کنید پوستی را که دباغی نشده . و مراد از این سخنان ، خبثات مشرب و خشونت مآکل آنها است ، به علت این‌که نمی‌دانستند امر دنیای خود را چگونه اداره کنند ، و به علت فقر و احتیاجی که داشتند ، و عدّه ایشان هم کم بود و می‌ترسیدند از دشمنان ، و دلیل و ترسناک بودند که آنها را برابیند و به ذلت از کسانشان دور کنند .

«و اللّتی و الّتی»: تصغیر «الّتی» است ، و بعضی ضمّ لام را در آن جایز

دانسته‌اند، و این هر دو کنایه از حادثهٔ کوچک و بزرگ است.

«بعد أن مني بهمم الرجال، و ذُوبان العرب، و مرده أهل الكتاب»: «مُسْنِي» به صیغهٔ مجهول، یعنی مبتلا شد. و «بُهُم» بر وزن صُرَدُ، مراد شجاعانی هستند که پروایی ندارند و بی‌باکانه در هر کجا بنخواهند وارد می‌شوند. و «ذُوبَانِ الْعَرَبِ» یعنی دزدان و گدایان ایشان می‌باشند که مالی ندارند و اعتمادی بر ایشان نیست. و «مَرْدَةُ أَهْلِ الْكِتَابِ» یعنی سرکش‌های متکبر تجاوزکننده از حدّ خود که هر چه آتش جنگ را می‌افروختند خدا آن را خاموش می‌کرد.

«نجم قرن للشيطان»: ستاره‌ای که درآمد و شیطان را قوه داد. مراد امت و تابعین

او باشند.

«فغرت فاغرة من المشركين»: طایفه‌ای تعدّی‌کننده از مشرکین، دهان خود را به

تعدّی و تجاوز باز کرد.

«قذف أخاه في لهواتها»: برادر خود را مانند سنگی در دهان خود انداخت و

جوید. «لهوات» گوشت پاره‌ای است که در آخر دهان است، و در بعضی از نسخه‌ها «في مُهَوَاتها» ضبط شده، مراد گودال‌هایی است که در میان دو کوه واقع شده و مانند آنها. و مراد از این جمله‌ها این است که هرگاه طایفه‌ای از مشرکین ارادهٔ پیغمبر ﷺ را کردند یا برای او حادثه‌ای از حوادث بزرگ عارض شد، علی را برای دفع آن می‌فرستاد و او را در معرض مهالک قرار می‌داد.

«فلاينكفي حتى يطمأ صماخها بأخمصه و يخدم لهبها بسيفه»: «انكفاً» به معنای رَجَعَ

است، یعنی برگشت، «فلاينكفي» یعنی برنمی‌گردد. «صِماخ» سوراخ گوش را گویند و «أخمص» آن قسمت از کف دست و پا را که بر زمین قرار نمی‌گیرد، یعنی گودی کف دست و گودی کف پا را گویند که هنگام راه رفتن روی زمین نمی‌رسد، و تعبیر وطی صماخ به اخمص، عبارت از قهر و غلبه به ابلاغ وجه است.

«یخمد لهیها بسیفه»: «اخماد» فرو نشانندن شعله آتش است، و این استعاره بلیغ است که در زبان عرب شیوع دارد.

«مکدوداً فی ذات الله»: «مکدود» یعنی: رنج برده و تعب کشیده، و «فی ذات الله» یعنی: در فرمان خدا و دین او و آنچه که متعلق به او است. و در کشف الغمّة چنین روایت کرده: «مکدوداً دؤوباً فی ذات الله».

«سید اولیاء الله»: صفت رسول خدا است، و مجرور خوانده می شود، و ممکن است به نصب دال خوانده شود تا عطف بر احوال سابقه باشد، چنانچه مؤید آن است روایت ابن ابی طاهر که در آن است: «سیداً فی اولیاء الله».

«مشمراً ناصحاً مجدداً کادحاً»: تشمیر در امر، مراد همت گماشتن و جدّ و جهد کردن در کار است. و کدح به معنای کوشش کردن در کار است.

### ترجمه:

سپس فرمود: ای گروه مردمان، منم فاطمه دختر محمد ﷺ. باز می گردم به سخن خود و ابتدا می کنم به آن، و آنچه را می گویم غلط نمی گویم و از حدّ تجاوز نمی کنم، و از حق دور نمی شوم. هرآینه فرستاده و پیغمبری از خود شما به سویتان آمد، یا از نفیس ترین شماها از عرب و فرزندان اسماعیل ذبیح الله، که در ولادت چیزی از پلیدی های جاهلیت به او نرسیده. و بر او سخت و دشوار است که در اثر ایمان نیابردن شما به خدای یگانه، زبانی به شما برسد، و بر ایمان آوردن شما و صلاح کارهایتان حریص است، و با همه مؤمنان، چه از شماها باشد و چه از غیر شما مهربان و رحیم دل است، و یا آنکه با اطاعت کنندگان از اهل ایمان مهربان و باگناه کاران از ایشان رحم کننده است. پس او را باد کنید و بشناسید؛ می یابید که او پدر من است، نه پدر زن های شما، و برادر پسر عم من، علی است، نه برادر مردهای شما، و هر آینه او نیکو عزّت داده شده ای است - درود پیوسته خدا بر او و اهل بیت او باد.

او است که تبلیغ رسالت کرد و به صدای بلند فرمان خدا را رسانید و بیم داد و ترسانید، و

شما را از روشی که داشتید برگردانید، که آن روش شرک و گمراهی بود، و به امر عظیمی نَفْس‌های مشرکین را گرفت و از زیادتی مشرکین هیچ باکی نداشت، و در دعوت خود با آنها مدارا نمی‌کرد و آنها را به سوی راه پروردگار خود به حکمت و پند نیکو می‌خواند. بت‌ها را می‌شکست و شمشیر بر فرق آنها می‌زد و بزرگان آنها را کشت، یا مراد این‌که بت‌های آنها را می‌شکست و بر سر آنها می‌انداخت، و با آنها جنگید تا جمعیت آنها فراری شدند و شکست خوردند، و از سر شب تاریک تا صبح روشن با آنها جنگ می‌کرد.

و در سخنرانی بزرگ دین بود و از حق خالص پرده برداشت، و شُش‌های آنها که مانند شترهای مست از آن کف بر لب می‌آوردند، از حلقومشان بیرون آورد، و اشخاص رذل و پست شیطان صفت بی‌اصل و نسب را از پا درآورد، تا این‌که شماها به زبان‌هایتان «لا اله الا الله» گفتید، و گره‌های کفر و شرک و نفاق را باز کردید، به سب چند نفری از مؤمن‌های سفید رو که در اثر روزه داشتن، به گرسنگی می‌گذرانیدند (مراد اهل بیت و خاصان آن حضرتند)، در حالی که در آن وقت شماها در اثر کفر و شرک و بی‌ایمانی در کنار جهنم بودید، و فرصت داشتید که مردمان شما را از حیث کمی و کوچکی به آسانی سلب نمی‌کردند، و در زیرپاها بودید، یعنی خیلی پست و ناچیز بودید، و آب بارانی که شتر در آنها بول کرده و در آن پشکل انداخته بودند می‌آشامیدید و پوست دَبَاغی نشده را می‌خوردید. (این فرمایش کنایه از خبثت مشرب و خشونت خوراک آنها است، به علت این‌که نمی‌دانستند امر دنیای خود را چگونه اداره کنند، و احتیاج و بینوایی ایشان زیاد بود و شماره ایشان کم، و از دشمنان می‌ترسیدند) و به ذلت و خواری زندگی می‌کردند و ترسناک بودند از این‌که آنها را از خود دور کنند و این رنج بزرگی برای آنها بود.

[پس خداوند تبارک و تعالی به وسیلهٔ محمدؐ شما را نجات داد] پس از آن‌که مبتلا بودید در دست شجاعانی بی‌پروا از گِرق‌های عرب و متمرّدین یهود و نصاری و مجوس، و سرکش‌های متکبر تجاوزکننده از حدّ، که هرچه آتش جنگ را می‌افروختند، خدا آن را خاموش می‌کرد، و ستاره‌ای که درآمده بود و شیطان آنها را قوّه داده بود، و مشرکین دهان‌های خود را به تعدّی و تجاوز باز کرده بودند، در داهیه‌های بزرگ پیغمبر ﷺ

برادرش علی را برای دفع آن می فرستاد و او را در معرض مهالک قرار می داد، و او به قهر و غلبه بر آنها غالب می شد، و به شمیر خود آتش های جنگ را فرو می نشانید، و در راه خدا خود را به تعب و رنج می انداخت، در حالی که سید و آقای اولیای خدا بود، همت می گماشت و کوشش و جدّ و جهد خود را به کار می برد.

وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَةِ مِنَ الْعِيْشِ، وَاذْعُونَ فَاكْهُونَ آمَنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَابِّ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَ تَفْرُونَ عِنْدَ الْقِتَالِ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، وَ مَأْوَى أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النِّفَاقِ، وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينِ، وَ نَبِغَ خَامِلُ الْأَقْلِيْنَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمَبْطِلِيْنَ. فَخَطَرَ فِي عِرْصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانَ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِيْنَ، وَ لِلغَرَّةِ فِيهِ مَلَاظِمِيْنَ. ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خُفَافًا، وَ أَحْشَمَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا. فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلَكُمْ وَ أوردتم غَيْرَ مُشْرَبِكُمْ. هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يَقْبِرُ، ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

فهیات منکم! و کیف بکم؟ و آتی توفکون؟ و کتاب الله بین أظهرکم، أمره ظاهرة، و أحكامه زاهرة، و أعلامه باهرة، و زواجره لایحه، و أوامره واضحة، قد خلقتموه وراء ظهورکم، أرغبةً عنه تريدون؟ أم بغيره تحکمون؟ ﴿بئس للظالمين بدلًا﴾<sup>۲</sup> ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۳</sup>.

لم تلبثوا إلا ريث أن تسكن نفرتها، و يسلس قيادها، ثم أخذتم توروب و قدتها،

۱. توبه (۹): ۴۹.

۲. كهف (۱۸): ۵۰.

۳. آل عمران (۳): ۸۵.



و تهيجون جمرتها، و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوي، و إطفاء أنوار الدّين الجلي، و إهماد سنن النبيّ الصفي، تسرون حسواً في ارتقاء، و تمشون لأهله و ولده في الخمر و الضراء. و نصبر منكم على مثل حزّ المدى، و وخز السنان في الحشا. و أنتم تزعمون أن لا إرث لنا، «أفحكّم الجاهليّة تبغون و من أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون».<sup>۱</sup>

### شرح لغات:

«وادعون»: خافضون، به معنای فروتنی کنندگان، گفته می شود: «ودع الرجل» یعنی: مرد آرام گرفت.

«فُكاهة»: به ضمّ کاف، و فتح آن مصدر است به معنی مزاح کردن، و نیز «فاكهون» به معنای ناعمون است و به معنی آمنون هم آمده است.

«تترَبِّصون بنا الدوائر»: به سبب ما منتظر حوادث روزگار و عاقبت های بد باشید و این که نعمت از شما گرفته شود و به شدّت بیفتید و بلا بر شما نازل شود. «تتوكّفون الأخبار»: در انتظار خبرهای بد و مصیبت ها و مواجه شدن با جنگ باشید.

«تنكصون عند النزال»: منتظر بازگشت از چیزی باشید و فتنه هایی که به شما رو می آورد. و مقصود از این فقرات این است که هرگز ایمان نخواهید آورد.

«حسيكة»: عداوت و دشمنی.

«سمل الثوب»: کهنگی جامه.

«جلباب»: لحاف و جامه گشادی است که زن به خود می گیرد که مراد چادر و

ردا باشد.

۱. اقتباس از آیه ۵۰ سوره مائده.

«كظوم»: سکوت .

«نَبِغ الشيء»: ظَهَر، یعنی آشکار شد .

«خامل»: شخص گمنام و بی صدا را گویند .

«أَقْلُون»: اذْلُون . و در بعضی از روایات «الأولین» است . و در کشف الغمّه عبارت را چنین آورده: «فَنَطِقُ كَاطِمٍ وَ نَبِغُ خَامِلٍ وَ هَدِرُ فَنِيقِ الْكُفْرِ يَخْطُرُ فِي عِرْصَاتِكُمْ» .

«الهدیر»: گرداندن شتر، صدا را در بینی خود است .

«فنیق»: شتر نری را گویند که از جهت گرمی بودنش نزد صاحبش، بر آن سوار

نشوند و باری بر او نیندند .

«فخَطِرُ فِي عِرْصَاتِكُمْ»: گفته می شود: «خَطِرُ الْبَعِيرِ بَدْنَبِه» زمانی که دُم خود را هر

مرتبه ای بلند کند و بر ران خود بزند .

«مِغْرَزُ الرَّأْسِ»: آن چیزی را گویند که در آن پنهان شوند ، و گفته شده که در این

کلام شیطان را به خارپشت تشبیه فرموده است که در هنگامی که ترسناک نیست سر

خود را بیرون می آورد ، و نیز به مرد حریمی تشبیه فرموده که می خواهد در کاری

اقدام کند، گردن خود را به طرف آن می کشد .

«هاتف»: صیحه زننده را گویند .

«ألفاکم»: شما را می یابد .

«الغِزَّة»: غرور و خدعه و فریب . و ضمیر مجرور به شیطان باز می گردد .

«ملاحظة الشيء»: اصل آن از لَحْظ است به معنی نظر کردن به گوشه چشم، و

این هنگامی است که دل به چیزی علاقه مند باشد ، پس مراد چنین است که:

شیطان شما را می یابد که در پذیرفتن خدعه اش به شدت حاضرید و به پذیرفتن

خدعه های او چشم دوخته اید و می خواهید که شما را فریب دهد .

«استهضکم»: شما را امر کرده است برای این که شما امر او را بر پا دارید .

«فوجدکم خفافاً»: یافته است که شما به آسانی امر او را اطاعت می‌کنید.  
 «أحشکم»: شما را به غضب خود، به غضب در می‌آورد تا به شدت امر او را  
 انجام دهید، یا خودتان برای انجام دادن امر او غضبناک می‌شوید. و در کتاب  
 مناقب قدیمه بنا بر آن چه نقل شده، به جای «خفافاً»، «عطافاً» روایت کرده، یعنی  
 اطاعت کردن شما امر شیطان را از روی میل و شفقت است، و این عبارت لفظاً و  
 معنأً اظهر به نظر می‌آید.

«الوسم»: داغ نهادن و اثر آن.

«الورود»: حاضر شدن آب است و در این جا مراد احضار نیست.

«الثرب»: بهره بردن از آب است. و این دو کنایه از غضب حقّ خلافت و امامت  
 و میراث نبوت است. و در کشف الغمّه عبارت چنین است: «و آوردتموها شرباً  
 لیس لکم، هذا و العهد قریب و الکلم رحیب».

«کلم»: جرح.

«رُحِب»: گشایش.

«لَمَّا يَنْدَمَل»: هنوز اصلاح نشده.

«لَمَّا يُقْبَر»: هنوز دفن نشده.

«ابتداراً»: مفعول له یا مطلق، و محتمل است مصدر باشد به تقدیر فعل، و در  
 بعضی از روایات «بداراً» وارد شده.

«زعمتم خوف الفتنة»: ادّعا کردید و به دروغ و خدعه برای مردمان آشکار کردید  
 که ما در سقیفه برای دفع فتنه گرد آمدیم، با این که غرض شما غضب خلافت بوده و  
 این خود عین فتنه است. و این جمله اقتباس از آیه شریفه است که فرموده: «لَمَّا  
 سَقَطُوا».

«هیها»: برای تبعید است و در مقام تعجب آورده می‌شود، چنان چه «کیف و

أُنَى» هم در تعجب استعمال می‌شوند.

«تَوْفُكُون»: تصرفون. کنایه از این که شیطان شما را کجا می‌برد و حال آن که کتاب

خدا در میان شما است.

«زَاهِرَةٌ»: درخشنده و تابناک.

«رَيْثٌ»: قدر. و این کلمه‌ای است که اهل حجاز آن را بسیار استعمال می‌کنند.

«حَتَّ الْوَرَقِ مِنَ الْغَصَنِ»: یعنی نثرها، کنایه از این که صبر نکردند تا اثر مصیبت

پیغمبر برود.

«نَفَرَتِ الدَّائِبَةُ»: اسب یا جنبه رفت و منقاد نشد.

«سَلِسٌ»: سیل ملایم آرام را گویند.

«قِيَادٌ»: مهار و افسار.

«حَسُوٌ»: آشامیدن مرق<sup>۱</sup> و شوربا<sup>۲</sup> و امثال آن.

«ارْتِغَاءٌ»: آشامیدن کَف مرق و امثال آن را گویند.

«حَمَرٌ»: چیزی است که در پشت سر باشد از درخت و غیره.

«الضَّرَاءُ»: درخت به هم پیچیده در وادی را گویند.

«حَزَّ الْمُدَى»: قطع کردن به کارد و امثال آن.

«الْوَحْزُ»: نیزه و نحو آن است که برنده نباشد.

ترجمه:

و شما در عیش و زندگانی در رفاه و فروتن با همدیگر، مزاح‌کننده و ایمن بودید، پس

منتظر حوادث ناگوار و عاقبت‌های بد باشید، و در انتظار خبرهای بد و اندوه‌ها و

مصیبت‌های ناپسند باشید که به شما رو خواهد آورد، (کنایه از این که هرگز ایمان نخواهید

۱. مرق: آش.

۲. شوربا: آش ساده.

آورد و از قتال فرار خواهید کرد،) زیرا چون خدا برای پیغمبر خود جایی را برگزید که انبیا و اوصیای ایشان را جای داد، در میان شما دشمنی و نفاق ظاهر شد، و جامه‌های گشاد دین را که بر اندام خود پوشیدید کهنه شد، و رئیس گمراهان که در زمان حیات پیغمبر به سکوت می‌گذرانید به صدا درآمد، و او که پست‌ترین و ساکت‌ترین مردمان بود، صدای خود را به عداوت و نفاق بلند کرد، مانند شتر مستی که در بینی خود باد بیندازد و دُم خود را هر مرتبه‌ای بلند کند و بر ران خود زند.

و شیطان سر خود را از پناه‌گاه خود بیرون آورد. (در این کلام شیطان را به خاریشت که در هنگامی که ترسناک نیست سر خود را بیرون می‌آورد تشبیه فرموده است، یا مرد حریصی که چون خواهد کاری را انجام دهد، گردن خود را به طرف آن دراز می‌کند.) و شما را صدا می‌زند، چون شما را می‌یابد که اهل غرور و خدعه می‌باشید و دعوت او را جواب می‌گویید، شما را برای پذیرفتن و انجام امر خود بر پا می‌دارد، و یافته است شما را که به آسانی امر او را می‌پذیرید، و به غضب در می‌آورد شما را تا امر او را اطاعت کنید، یا خودتان برای انجام دادن امر او غضبناک شوید.

غیر شتر خود را داغ نهاده‌اید و از غیر آب‌گاه خود بهره گرفته‌اید. (کنایه از این‌که خلافت و امامت و میراث نبوت را غصب کرده‌اید) در حالی که هنوز از رحلت پیغمبر چیزی نگذشته، و جراحت رحلت او گشایش دارد و اصلاح نشده، و هنوز دفن نشده. چقدر زود شتاب کردید! و به گمان باطل خود از روی خدعه و فریب گفتید: از فتنه ترسیدیم، و برای مردمان چنین نمایش دادید که از فتنه ترسیدیم، و در سقیفه برای جلوگیری از آن گرد آمدیم، در حالی که این عمل شما عین فتنه است. آگاه باشید که در فتنه سقوط کردید و کافر شدید، و جهنم بر کفّار احاطه دارد. چه بسیار دور است از شما و چگونه خواهید بود با این افترايي که می‌بندید، (کنایه از این‌که شیطان شما را کجا می‌برد) و حال آن‌که کتاب خدا در میان شما است و درخشنده و تابناک است، و امرهای آن ظاهر و روشن است، و احکام آن درخشان، و نشانه‌های آن روشن، و آیات بیم‌دهنده آن هویدا و فرمان‌های آن واضح است. آن را در پشت سر خودتان انداختید. آیا می‌خواهید از آن رو بگردانید یا به

غیر آن حکم کنید؟

روگرداندن از آن و به غیر آن حکم کردن برای ستمکاران بد بدلی است و کسی که به غیر دین اسلام میل کند و دین دیگری اختیار کند در هیچ حالی از او پذیرفته نخواهد شد؛ هرگز، و او در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود. درنگ نخواهید کرد مگر قدر کمی در تاختن اسب خود، به قدر سیل ملایمی که بایستد. پس آتش خود را برمی‌افروزید و شراره‌های آن را به هیجان می‌آوردید و صدای شیطان گمراه‌کننده را اجابت می‌کنید برای خاموش کردن دین روشن نورانی، و فرو نشاندن سنت‌های پیغمبر برگزیده. و می‌آشامید کف‌های روی مرقی از شجره طیبه دین پاکیزه‌ای را که در پشت سر انداختید، و بر اهل و اولاد او به ستم‌گری روی می‌آوردید و این شجره درهم پیچیده را قطع می‌کنید. نیزه خود را بر ضرر ما تیز کرده‌اید، ما هم بر آزارهای شما صبر می‌کنیم.

چنین گمان می‌کنید که پیغمبر ارثی برای ما باقی نگذاشته؟ به حکم زمان جاهلیت حکم می‌کنید و حال آن‌که میل کردن به حکم خدا که نیکوتر از هر حکمی است، سزاوارتر است برای گروهی که اهل یقین‌اند.

أفلاتعلمون؟ بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه اُتی اَبنته اَیها المسلمون،  
أأغلب علی إرثیه؟

یابن‌أبی‌حفافة، أفي كتاب الله أن ترث أباك و لاأرث أبي؟ لقد جئت شيئاً فرياً!  
أفعلى عمدي تركتم كتاب الله و نسبتموه وراء ظهوركم إذ يقول: ﴿وَوَرِثَ  
سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾<sup>۱</sup>، و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا، إذ قال: ﴿قَهَبَ  
لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ بَرِثِي وَ بَرِثُ مِنْ آلِ يَغْقُوبَ<sup>۲</sup> و قال: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ  
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ مِنْ بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> و قال: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ

۱. نمل (۲۷): ۱۶.

۲. مریم (۱۹): ۵، ۶.

۳. انفال (۸): ۷۵.

مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ<sup>۱</sup>» و قال: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ<sup>۲</sup>﴾.

و زعمتم أن لا حظوة لي و لا أراث من أبي، و لا رحم بيننا، أفخصكم الله بآية أخرج منها أبي صلى الله عليه و آله؟ أم هل تقولون أن أهل ملتین لا يتوارثان؟ أولست أنا و أبي من أهل ملّة واحدة؟ أم أنتم أعلم بخصوص القرآن و عمومه من أبي و ابن عمي؟ فدونكما مخطومة مرحولة تلتفك يوم حشرک، فنعم الحكم الله، و الزعيم محمّد، و الموعد القيامة، و عند الساعة ما تخسرون، و لا ينفعكم إذ تندمون، و ﴿لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ<sup>۳</sup>﴾<sup>۳</sup> ﴿مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّؤِيمٌ<sup>۴</sup>﴾<sup>۴</sup>.

### شرح لغات:

«إرثیه»: اضافه به یای متکلم، و ها حرف سکت است، چنانچه در بعضی از آیات سورة الحاقه فرموده: «کتابیه»<sup>۵</sup> و «حسابیه»<sup>۶</sup> و «مالیه»<sup>۷</sup> و «سلطانیه»<sup>۸</sup> و اینها در حال وقف ثابت می ماند، و در حال وصل ساقط می شود، و بعضی از قرّاهم در حال وصل به اثبات قرائت کرده اند.

«شیئاً فریاً»: امرأ عظیماً، و گفته شده است که به معنای امرأ قبیحاً منکراً است.

۱. نساء (۴): ۱۱.

۲. بقره (۴): ۱۸۰.

۳. انعام (۶): ۶۷.

۴. زمر (۳۹): ۴۰.

۵. حاقه (۶۹): ۱۹ و ۲۵.

۶. حاقه (۶۹): ۲۰ و ۲۶.

۷. حاقه (۶۹): ۲۸.

۸. حاقه (۶۹): ۲۹.

«قَرَى»: مأخوذ از افترا است که به معنای دروغ باشد.

«حِظْوَةٌ»: به کسر حاء و به ضم آن - به معنای مکان و مقام و منزلت است.

### ترجمه:

آیا نمی‌دانید؟ برای شما مانند آفتاب روشن است که من دختر او، یعنی دختری

رسول خدایم ای مسلمانان، آیا باید از بردن ارث پدر خود محروم و مغلوب شوم؟!

ای پسر ابی قحافه، آیا در کتاب خدا است که تو از پدر خود ارث ببری و من از پدرم ارث

نبرم؟ عجب ادعای بزرگ - یا زشت منکری - به دروغ می‌کنی! عمداً کتاب خدا را ترک

کردید و پشت سر انداختید، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «سلیمان از پدرش داود ارث

برد.» و در قصه یحیی پسر زکریا چنین فرموده و از گفته او خبر داده که در مقام دعا گفت:

«پروردگار من، به من ولی و فرزندی ببخش از جانب خودت که ارث من و ارث از آل

یعقوب ببرد.» و فرموده: «صاحبان رحم‌ها، یعنی خویشاوندان، بعضی از ایشان از بعض

دیگر در کتاب خدا، در ارث بردن سزاوارترند.» و فرموده: «خدای تعالی از شما عهد

می‌گیرد و شما را وصیت می‌فرماید در حق فرزندان شما که برای ذکور از آنها دو برابر بهره

زن ارث بدهند.» و فرموده: «اگر کسی مالی باقی‌گذار برای پدر و مادر و خویشان نزدیک

خود، آن حق بر پرهیزکاران ثابت و شناخته شده است.»

گمان می‌کنید که هیچ بهره و ارثی از پدرم برای من نیست، و میان من و او خویشاوندی و

رحمی نیست؟ آیا خدا شما را تخصیص داده است به آیه‌ای که پدرم را از آن خارج کرده؟

یا این که می‌گویید من و پدرم اهل دو ملت هستیم که از هم‌دیگر ارث نمی‌برند و من و

پدرم از یک ملت نیستیم؟ یا این که شما به عموم و خصوص قرآن از پدرم و پسر عمم

داناتر هستید؟

پس مقام و جای‌گاه پستی در دنبال شما دو نفر است که خواهید دید، و روزی که محشور

شوی آن‌جا خواهی افتاد، و در آن‌جا نیکو حاکمی است خدا و نیکو زعیمی است

محمد، و آن وعده‌گاه قیامت و هنگام ساعت است که می‌بینید چه زبانی کرده‌اید، و

پشیمان می‌شوید و پشیمانی در آن روز برای شما هیچ نفعی نمی‌رساند، و برای هر خبر



دادنی قرارگاهی است، و بسیار زود است که بدانید عذاب و خواری در آن روز برای کیست و عذاب همیشگی برای چه کسی قائم و جاوید خواهد بود.

ثم رمت عليها السلام بطرفها نحو الأنصار فقالت :

يا معاشر الفتية عليها السلام و أعضاء الملة، و أنصار الإسلام! ما هذه الغمزة في حقي و السنة عن ظلامتي؟ أما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «المرء يُحفظ في ولده»؟ سرعان ما أحدثتم، و عجلان ذا إهالة، و لكم طاقة بما أحاول، و قوّة على ما أطلب و أزاول، أتقولون مات محمد صلى الله عليه وسلم؟ فخطب جليل، استوسع وهينه، و استنهر فتقه، و انفتق رتقه، و اظلمت الأرض لغيبته، و كسفت النجوم لمصيبته، و أكدت الآمال، و خشعت الجبال، و أضع الحريم، و أزيلت الحرمة<sup>١</sup> عند مماته، فتلك و الله النازلة الكبرى، و المصيبة العظمى، لا مثلها نازلة، و لا باثقة عاجلة، أعلن بها كتاب الله - جلّ ثناؤه - في أفنيتكم، في ممساكم و مصبحكم، هتافاً و صراخاً و تلاوةً و ألحاناً، و لقبه ما حلّ بأنبياء الله و رسله، حكم فصل، و قضاء حتم: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>٢</sup>.

أيها بني قيلة! أأهضم تراث أبيه و أنتم بمرأى متي و مسمع و متندا و مجمع، تلبسكم الدعوة، و تشملكم الخبرة، و أنتم ذوو العدد و العدة، و الأداة و القوّة، و عندكم السّلاح و الجنّة، توافيكم الدعوة فلا تغيثون، و تأتسيكم الصرخة فلا تغيثون، و أنتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النجبة التي انتجبت، و الخيرة التي اختيرت. قاتلمت العرب، و تحمّلتكم الكدّ و

١. «الرحمة» - خ ل. (مؤلف)

٢. آل عمران (٣): ١٤٤.

التعب، و ناطحتم الأمم، و كافتحم البهم، لانسرح أو تبرحون، تأمرکم فتأتون، حتی إذا دارت بنا رحی الإسلام، و درّ حلب الأيام، و خضعت ثغرة الشرك، و سكنت فورة الإفك، و خمدت نيران الكفر، و هدأت دعوة الهرج، و استوثق نظام الدين، فأنتى حرتم<sup>۱</sup> بعد البيان؟ و أسررتم بعد الإعلان؟ و نکستم بعد الإقدام؟ و أشركتم بعد الإيمان؟ ﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

ألا قد أرى أن قد أخذتم إلى الخفض، و أبعدتم من هو أحقّ باليسر و القبض، و خلوتم بالدعة، و نجوتم من الضيق بالسعة، فمبجتم ما وعيتم، و دسعتم الذي تسوغتم، ف﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ حَمِيدٌ﴾<sup>۳</sup>.

ألا و قد قلت ما قلت هذا على معرفة منّي بالخذلة التي خامرتكم و الغدرة التي استشعرتها قلوبكم، ولكنها فيضة النفس، و نفثة الغيظ، و خور القنا و بئنة الصدر، و مقدمة الحجّة، فدونكموها فاحتقبوها دبيرة الظهر، نقبة الخف باقية العار، موسومة بغضب الله، و شنار الأبد، موصولة ب﴿نَارِ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ﴾<sup>۴</sup> التي تطلّع على الأفئدة<sup>۵</sup> فبعين الله ما تفعلون، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾<sup>۶</sup>، و أنا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب شديد، فاعملوا إننا

۱. «جرتم» - خ ل. (مؤلف)

۲. توبه (۹): ۱۳.

۳. ابراهيم (۱۴): ۸.

۴. همزه (۱۰۴): ۶ و ۷.

۵. شعراء (۲۶): ۲۲۷.

عاملون، و انتظاروا إنا منتظرون.

### شرح لغات:

«ثم رمت بطرفها»: طرف به فتح مصدر است و به معنی چشم هم گفته شده، یعنی: به چشم خود نظر انداخت.

«الفتية»: جمع فتی، مرد کریم و سخی را گویند. و در مناقب و كشف الغمة به جای «الفتية»، «البقية» به معنی باقی مانده آمده است.

«أعضاء»: جمع عضد، به معنی ناصر و یاور است.

«حصنة»: از حصن، به معنای حصار و حافظ است.

«الغميزة»: ناتوان در کار و بی عقل را گویند، به معنی احمق و نادان. در كشف الغمة به جای «الغميزة»، «الفترة» آورده به معنای سستی، و علامة مجلسی رحمته الله از ابی طاهر به رای مهمله نقل کرده از غمر به معنای حقد و کینه، یا از غمر به معنای ستر و پوشش، و نیز علامه گفته است که این کلمه شاید به ضاد معجمه بوده از اغماض باشد و تصحیف<sup>۱</sup> شده.

«سرعان»: به فتح و رفع و کسر سین، هر سه استعمال شده.

«عجلان»: به فتح عین است. و هر دو از اسمای افعال است، به معنای سَرَع و

عَجَل، یعنی: شتافت و تعجیل کرد.

«السينة»: به کسر سین از باب عَلِمَ يَعْلَمُ، خواب اول و خواب سبک را گویند. و

حکایت از ابی طاهر شده که چنین روایت کرده: «سرعان ما أجدبتم فأكدبتم». هرگاه

عبارت «أجدبتم» باشد، به معنای «أصابهم الجذب» است. و «أكدبتم» از «أكدى

الرجل» است، یعنی: خیر او کم شد.

۱. تصحیف: خطا کردن در نوشتن.

«إهالة»: به کسر همزه است .

«الودك»: چربی گوشت را گویند و این مثلی است که در آن عصر شایع بوده، چنانچه فیروزآبادی در قاموس گفته: «اصل آن این است که مردی میش لاغری داشت که از لاغری آب کثیف از بینی آن روان بود. به او گفته شد که این چیست که از بینی او جاری است؟ در جواب گفت: مغز و دماغ او است. پس پرسش کننده گفت: «سرعان ذا إهالة!» یعنی: چقدر به سرعت مغز او می‌ریزد. این مثل در مورد بودن چیزی پیش از وقت آن گفته می‌شود»<sup>۱</sup>.

علامه مجلسی بعد از نقل کلام صاحب قاموس فرموده: «شاید لفظ «عجلان» بوده نه «سرعان»، و بر فیروزآبادی یا غیر او اشتباه شده، یا هر دو لفظ استعمال شده باشد»<sup>۲</sup>.

غرض فاطمه - سلام الله علیها - از این کلام تعجب از عجله کردن انصار و شتاب داشتن ایشان برای احداث بدعت‌ها و ترک سنت‌ها و احکام الهیه و یاری نکردن عترت پیغمبر بوده با قرب عهدی که به پیغمبر داشتند و هنوز وصیت‌های پیغمبر در حق عترت او را فراموش نکرده بودند، و می‌توانستند فاطمه را یاری کنند و حق او را از کسانی که بر او ستم کردند بگیرند.

و شاید مراد آن حضرت از گفتن این کلام که مترتب بر چنین بدعتی - که غضب حق آن حضرت بوده - مفسد دینیه و از بین بردن آثار نبویه ﷺ باشد.

«خَطْب»: شأن و امر بزرگ یا کوچک را گویند.

«الوْهِي»: - به وزن رَمَى - شکافتن و پاره کردن را گویند.

۱. قاموس: ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۲۸۳.

«استنهر»: از نَهَر، به معنای گشایش و اتّساع است .

«الفتق»: شکافتن .

«الرتق»: ضدّ آن است . ضمائر در هر سه راجع به خطب است .

«كسف النجوم»: کسوف گرفته شدن نور از آنها است .

«أُدِلت الحرمة»: از اداله است به معنای غلبه .

«أُكِدَّت الحرمة»: یعنی بخل ورزید و خیرش کم شد . و از ابی طاهر حکایت شده

که بعد از جمله «و کسفت النجوم» که قبلاً ذکر شد این جمله را روایت کرده: «و اکتأبت لخیرة الله مصیبتہ .»: اکتأب از باب افتعال، از کأبة است به معنای حزن و اندوه .

«حریم الرجل»: آن را گویند که از او حمایت می‌کند و برای دفع دشمن از او قتال

می‌کند .

«الحرمة»: آن کسی و چیزی را گویند که هتک آن حلال نباشد، و در بعضی از

نسخه‌ها به جای «الحرمة»، «الرحمة» آورده‌اند .

«النازلة الكبرى»: سختی بزرگ‌تر .

«البائقة»: داهیه، یعنی امر سخت بزرگ .

«افنیة»: جمع «فناء» است، به معنی فضای وسیع جلوی خانه .

«المسّي والمصیح»: هر دو مصدرند، در جای امساء و اصباح استعمال

می‌شوند .

«التهاتف»: صحیحه .

«الصُّرَّاح»: فریاد زدن سخت است، و آن به ضمّ صاد است .

«التلاوة»: خواندن .

«الألحان»: جمع لحن، به معنای فهم است، و محتمل است از لحن به معنی

سرود و طرب باشد. و صاحب کشف [الغمة] به جای جمله‌های بالا چنین روایت کرده: «فتلك نازلة أعلن بها كتاب الله في قبلتكم، ممساکم و مصبحکم هتافاً هتافاً، و لقبه ما حلّ بأنبياء الله و رسله».

«حکم فصل»: فرمان و داوری قطعی که در آن تردیدی نباشد. و گاهی هم به معنای جداکننده میان حق و باطل استعمال می‌شود.

«قضاء حتم»: آن حکمی یا چیزی که در آن تغییر راه نیابد.

«خلت»: مَضَّت.

«الانقلاب علی العقب»: پس برگشتن، که از آن ارتداد بعد از ایمان آوردن اراده شده است.

عَلَامَةُ مَجْلِسِي عليه السلام فرموده: «بعضی از امثال<sup>۱</sup> گفته‌اند که باید دانست شبهه‌ای که برای مخاطبین بعد از موت پیغمبر عارض شد، یا از جهت حتم نبودن عمل به اوامر پیغمبر و نگاه داشتن حرمت او در حق اهل بیتش بوده، به علت این که عقل‌های ضعیف طبعاً چنان است که رعایت حال حاضرین را بیشتر از غائبین می‌کنند، و به غائب شدن پیغمبر از چشم‌هایشان، کلام آن حضرت از گوش‌هایشان دور شد و وصیت‌های او از دل‌هایشان بیرون رفت، پس فاطمه - سلام الله علیها - با آن چه که در کلام خود اشاره به آن فرمود از آن دفاع کرد؛ از آشکار ساختن خدای تعالی و خبر دادن او از این واقعه، و واقع شدن این واقعه هولناک پیش از [زمان] واقع شدن آن، و این که مرگ چیزی است که بر پیغمبران و انبیای گذشته هم روی داده، برای ثابت بودن اَمّت بر ایمان و زایل کردن این خصلت بد از نفس‌های ایشان.

و یا معنای کلام آن بی بی معظّمه - صلوات الله علیها - این بوده که آیا می‌گویید محمّد ﷺ مرد و پس از مردن او ما زاجر و مانعی نداریم و از کسی نمی‌ترسیم، هرگاه مطیع فرمان‌های او نباشیم و از نواهی او انزجار نداشته باشیم. آن حضرت در جواب ایشان آن‌چه را که از قول خدا استفاده می‌شود بیان فرموده که: «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ»<sup>۱</sup> تا آخر آیه. ولیکن در این هنگام و بر این فرض، گفتن او این کلام را برای آشکار ساختن اعلان خدا و تازه کردن آن نبوده، و موت پیغمبر مدخلیتی در جواب نداشته مگر به تکلف.

و محتمل است که برای رفع شبهه آنها بوده که مرگ را برای پیغمبر جایز نمی‌دانستند، چنان‌چه عمر بن الخطّاب صریحاً گفت: «پیغمبر نمرده است.» و این حرف از جمله مطاعن او شمرده شده. پس از آن‌که موت آن حضرت در نزد ایشان محقق شد، شک و سستی در ایمانشان حاصل گردید و در اعمال، موهون شدند، و برای همین بود که فاطمه - صلوات الله علیها - ریا یاری نکردند. پس مدخلیت حدیث اعلان و آن‌چه بعد از آن است در جواب واضح است.

به هر تقدیر، گفته آن حضرت - سلام الله علیها - : «فخطب جلیل»، [داخل در جواب نیست، و در مورد استفهام توییخی نسبت به مخاطبین گفته نشده، بلکه کلام جدیدی است برای اظهار اندوه و شکوی، بلکه جواب است به آن‌چه] پس از گفتن او: «فتلك و الله النازلة الكبرى». و احتمال می‌رود در جواب گفته آنها باشد. پس حاصل شبهه ایشان این است که مردن پیغمبر ﷺ که بزرگ‌ترین داهیه است واقع شد و بعد از مردن او باکی نیست که آن‌چه منع شده واقع شود. از این جهت به ریا یاری و قیام نکردند، و از گرفتن حق او از کسی که به او ظلم کرده و حق او را غصب نموده

بی انصافی کردند. و چون کلام حضرت متضمّن این بود که مردن پیغمبر بزرگ‌ترین مصیبت است، اوّل آن حضرت در مقدمه کار تسلیم شد، زیرا این کلام حقّ محض بود و پس از آن بر خطای ایشان آگهی داد و آن مستلزم بی‌مبالاتی آنها بود به آنچه که واقع شده بود و حق را یاری نکرده بودند و پیروی او امر پیغمبر ﷺ را ننموده بودند، به گفته خود به کتاب خدا اعلان داد تا آخر سخن خود.

پس حاصل جواب این شد: ای جماعت، خدا پیش از واقع شدن این واقعه در سال گذشته از پیش به شما خبر داد، از پیغمبران گذشته، و شما را از این که واپس بروید و بعد از ایمان آوردن مرتد شوید بیم داد تا عمل به لوازم ایمان را بعد از واقع شدن واقعه ترک نکنید، و از یاری کردن حق و نابود کردن باطل سستی نکنید.

و تسلیم شدن فاطمه در آنچه که اوّل تسلیم شد، دلیل است بر این که آن مصیبت بزرگ‌ترین مصیبت‌ها بوده، و چنین مصیبت بزرگی، وجوب نصرت مرا تأیید می‌کند، زیرا من در حقیقت مصیبت زده هستم، هر چند غیر از من هم در آن شریک باشند، پس کسی که حقیقتاً چنین مصیبتی برای او رو داده، رعایت حق او کردن و او را یاری کردن سزاوارتر [است].

و محتمل است که فرموده آن حضرت ﷺ: «فخطب جلیل» از اجزای جواب باشد، پس می‌رساند که شبهه آنها بعضی از شبهاتی است که ذکر شد، یا بعضی از آنها بر بعض دیگر داخل شده. حاصل جواب در این صورت چنین می‌شود: چون این نازلۀ بزرگ بر من وارد شده و خدا قبلاً خبر داده است به شما و امر فرموده که مرتد نشوید و از ایمان واپس نروید، بر شما واجب است که از من دفع ظلم بکنید و به یاری من قیام کنید.

و شاید مناسب‌تر با این وجه باشد، آنچه که ابن ابی طاهر از قول آن حضرت روایت کرده که فرمود: «و تلك نازلة أعلن بها كتاب الله» به او، بدون فاء.



و محتمل است که شبهه وارد شده بر مخاطبین منحصر به یکی از جوهری که ذکر شد نباشد، بلکه بعضی از آن برای بعضی، و بعضی برای دیگری از آنها، و هر مقدمه‌ای از مقدمات جواب اشاره به دفع یکی از آنها باشد»<sup>۱</sup>.

علامه مجلسی رحمته الله پس از بیان آنچه که ذکر شد از اقوال، فرموده: «محمتمل است در آن جا، حقیقتاً شبهه‌ای نباشد، بلکه غرض این باشد که آنها در مرتکب شدن این کارهای زشت حجت و دست‌آویزی نداشتند، مگر این که کسی متمسک شود به امثال این امور باطلِ ناچیزِ واهی که بطلان آن بر احدی پوشیده نیست. و آنچه گفته شد در احتجاجات شایع است»<sup>۲</sup>.

«أیها»: - به فتح همزه و تنوین - به معنی هیئات است.

«بنو قیلة»: مراد دو قبیله اوس و خزرجند از انصار، و قیله نام جدّه اعلای آنها

است، و او قیله دختر کاهل بوده.

«هضم»: شکستن.

«تراث»: میراث، و تاء در آن واو بوده.

«بمرأی و مسمع»: یعنی جایی که دیده می‌شوید و سخن شما شنیده می‌شود.

«مبتداً»: در بیشتر از نسخه‌ها به باء موخده است با همزه، یعنی شما در جایی

هستید که از آن جا امور و احکام ابتدا می‌شود، و چنین می‌نماید که این لفظ

تصحیف «مُتَد» باشد - به نون بدون همزه - به معنای مجلس، چنانچه در مناقب

روایت شده و «مَجْمَع» تفسیر آن است.

«تلبسکم»: شما را احاطه می‌کند و می‌پوشاند.

۱. بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۲۸۷.

۲. بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۲۸۹.

«الدعوة»: مرتبه‌ای از خواندن، یعنی: ندا می‌کند.

«الخبرة»: از «خِبر» است به معنای علم، یا «خِبره» - به کسر - به همان معنی. و مراد از دعوت ندای مظلومیت برای نصرت و یاری [است]. و مراد از خِبره علم ایشان به مظلومیت آن حضرت ﷺ است. و تعبیر به احاطه و شمول برای مبالغه است، یا تصریح به این‌که مظلومیت آن حضرت را عموماً می‌دانستند، و این از قبیل حکم کردن به گروه نیست، یا به بعضی از آنها یا بیشتر از آنها. و از ابی‌طاهر «الحیرة» روایت شده به حای بی‌نقطه، شاید تصحیف باشد.

«الکفاح»: در جنگ‌ها بدون صلاح رو به سوی دشمن رفتن. و نیز گفته می‌شود: «فلان یکافح الأمور» یعنی فلانی به تنهایی خودش مباشر کارها است.

«النَّجبة»: نجیب و کریم، و محتمل است که «النَّخبة» به فتح خاء باشد به معنای انتخاب شدگان.

«الخیرة»: اشخاص نیک صاحب فضیلت برگزیده از قوم.

«ناطحم الأمم»: با گروه‌های دشمن جنگ کردید و آنها را به کوشش‌های خود دفع کردید.

«کافحتم البُهم»: متعرض شجاع‌ها شدید و آنها را دفع کردید.

«لانبرح»: جدا نشدیم.

«تأمركم فتأتمرون»: ما همیشه شما را فرمان می‌دادیم و شما مطیع فرمان ما بودید. و به روایت کشف الغمّة «و تبرحون» به او روایت شده و عطف در هر دو بر مدخول نفی است و منفی یکی از دو امر است. و عطف کردن آن بر نفی، مشعر بر آن است که بسا می‌شد از فرمان‌برداری جدا می‌شدند و مخالفت می‌کردند، چنان‌چه در جنگ احد و غیر آن اتفاق می‌افتاد، به خلاف اهل بیت که خستگی بر ایشان عارض نمی‌شد. و «أؤ» در معطوف به معنای او است، و شاید نسخه کشف

الغَمَّةُ اظهر و صواب تر از ساير نسخه‌ها باشد .

«دارت الرحي»: [ دوران آسیا کنایه از منظم شدن امر آن است ، و باء سببیه

است .

«دَرّ اللبن»: جاری شدن شیر .

«حَلْب»: دوشیدن آن است .

«نَعْرَة»: به معنی خیشوم<sup>۱</sup> و خیلا و کبر است ، و به معنای فوران و جوشیدن هم

آمده است . و اگر با غین نقطه دار باشد باز به معنای جوشیدن است ، و به معنای

خشمگین شدن هم آمده و هم چنین به جوش آمدن غیظ . و در بعضی از نسخه‌ها

«ثَغْرَة» روایت شده به معنای استخوان‌های دو طرف گردن و نَخر ، و خضوع ثغرة

الشرك ، کنایه از نابود شدن و سقوط شرك است .

«إفك»: دروغ .

«فوزة الإفك»: جوشیدن و هیجان دروغ .

«خدمت النار»: شعله آتش خاموش شد و بی شعله ماند ، و این جمله بر منافق

بودن بعضی از آنها و باقی ماندن ماده کفر در دل‌هاشان مشعر است .

«هدأت»: ساکن شد .

«الهرج»: فتنه و کشتن .

«استوسق»: جمع و به هم چسبیده شد .

«أتى»: ظرف مکان به معنی آین است ، و گاهی به معنی کیف استعمال

می شود .

«حرتم»: برگشتید یا گم شدید . و اگر به جیم نقطه دار باشد ، از جور است به

۱. خیشوم: بینی .

معنای راه کج گرفتن و عدول از حق، یعنی: برای چه راه حق را ترک کردید بعد از آنکه برای شما واضح و روشن شد.

«نکصتم»: بعد از پیشرویتان واپس برگشتید، و پس از ایمان آوردن برگشتید و مشرک شدید.

﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْتُمْ نَكُثْتُمْ فَلَالَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«نکث العهد»: پیمان شکستن.

«الأیمان»: جمع یمین است به معنای سوگند.

مشهور بین مفسرین این است که این آیه در شأن یهود نازل شده؛ آن عده از ایشان که عهدشکنی کردند و با حربها بیرون شدند و به بیرون کردن پیغمبر از مدینه همت گماشتند و ابتدا به شکستن پیمان و قتال کردند. و گفته شده است که در حق مشرکین قریش و اهل مکه نازل شده هنگامی که پیمانهای خود را شکستند، پیمان‌هایی که با پیغمبر و مؤمنان بسته بودند بر این که کمک و مددکار دشمنان ایشان نباشند، و آنها پیمان خود را شکسته و یاور بنی بکر بر ضرر خزاعه شدند، و قصد کردند رسول خدا ﷺ را از مکه بیرون کنند، در آن هنگامی که در دارالندوه گرد آمدند، و شیطان به صورت پیرمردی نجدی به نزد آنها آمد (تا آخر حکایت). پس آنها در آغاز بنای دشمنی را گذاردند، به دشمنی و مقاتله با ایشان پرداختند، در آن وقت یا در روز بدر.

یا این که مراد نقض عهدی است که از آن جماعت ظاهر شد، و قسم و سوگندهایی که بر پیغمبر یاد کرده بودند نادیده گرفته و سوگندشکنی کردند، که

حضرت فاطمه علیها السلام به آن تذکر می دهد، که غرض از تذکر آن، وجوب قتال با غضب کنندگان حق او و حق اهل بیت علیهم السلام است. پس مراد از شکستن پیمان ها و سوگندها شان، آن عهد و پیمانی است که با پیغمبر بسته بودند و سوگند یاد کرده بودند. زمان بیعت کردن با پیغمبر - که فرمان های او را اطاعت کنند، و از آن چه که نهی می فرماید خودداری کنند، و دشمنی با آن حضرت را در خاطره های خود خطور ندهند.

پس آنها به عهد های خود وفا نکردند و در آن چه پیغمبر آنها را امر فرموده بود، یا نهی کرده بود پیمان شکنی کردند، و مقصودشان این بود که عزم آن حضرت را تغییر دهند برای بیرون کردن کسی که نفس پیغمبر و قائم مقام او به امر خدا و امر پیغمبر بود، یعنی: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه - و از خلیفه و جانشین خود قرار دادن او منصرف شود. و تصمیم گرفتند برای باطل کردن فرمان ها و وصیت های آن حضرت که در حق اهل بیت خود فرموده بود، که آن نازل منزله بیرون کردن خود پیغمبر بوده از جایگاه و مقامی که داشته. پس کلام حضرت فاطمه علیها السلام اقتباس از آن است. و در بعضی از روایات است که کلمه «لقوم» در آیه متعلق به «تخشوهم» است.

«الرؤية»: دانستن و دیدن را گویند.

«أخلد»: رکون و میل کرد.

«الخفض»: گشایش و توسعه عیش و زندگانی.

«من هو أحقّ بالقبض والبسط»: مراد امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

«خلوتم»: جمع شدید و خلوت کردید.

«الدعة»: راحت و سکون.

«مج»: شراب را از دهن بیرون ریختن.

«وعیتم»: نگاه داشتید.

«الدسع»: دفع و قیء و بیرون کردن شتر است از دهان خود آن چه را که خورده است.

«الذي تسوّغتم»: آن چه را که به سهولت آشامیده‌اید.

«تکفروا»: در کلام آن حضرت یا از کفران و ترک شکر است که ظاهر سیاق کلام

همین است، چنان چه خدای تعالی فرموده: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾<sup>۱</sup>، و یا از کفر به معنای اخص است، و تغییر در معنی با اقتباس از آیه منافات ندارد با این که در آیه نیز احتمال این معنی می‌رود.

و مراد آن حضرت این است که اگر شما و هر که در روی زمین است از جنّ و انس کافر شوید، جز به خود شما ضرر نمی‌رساند، زیرا خدا - که منزّه است - بی‌نیاز از شکرگزاری شما و طاعت شما است، و او سزاوار ستایش است و بس، و ذات او محمودی است که فرشتگان، بلکه همه موجودات به زبان حال، حمد او را می‌کنند، و ضرر کفران عاید خود شما می‌شود، زمانی که از فضل او محروم شدید و از زیادتی انعام و اکرام او باز ماندید.

حاصل کلام آن حضرت این می‌شود: شما امام به حق را ترک کردید و بیعت او را شکستید و از گردن خود برداشتید و راضی به بیعت کردن با ابوبکر شدید، برای این که می‌دانستید امیر مؤمنان عليه السلام مداهنه و سستی در دین خدا نمی‌کند و در راه خدا از ملامت ملامت‌کننده باکی ندارد، و شما را بر انجام سختی‌های جهاد و غیر آن فرمان می‌دهد و شما را به ترک شهوت‌هایی که به زینت‌های دنیا دارید امر می‌کند، و غنیمت‌ها را در میان شما برابر قسمت می‌کند، و بالادست‌ها را به زیر

دست‌ها ترجیح نمی‌دهد، و رؤسا و امیران را بر زیردستان برتری نمی‌دهد. و ابوبکر مردی است که لینت<sup>۱</sup> دارد و تحت تأثیر آنها واقع می‌شود، و در تقسیم میان آنها فرق می‌گذارد، و در امر دین برای خشنودی بندگان مضایقه می‌کند. پس به این جهت ایمان را ترک کردید و از طاعت خدایی که منزّه و پاک است بیرون رفتید و اطاعت شیطان را اختیار کردید که بازگشت و بال آن جز برای خود شما نیست.

«الغذلة»: ترک یاری.

«خامرتکم»: داخل شما شدم.

«الغدرة»: بی‌وفایی.

«استشعرتها»: شعار جامه‌ای است که به بدن چسبیده باشد.

«فیض»: به زیادی آب و جاری شدن آن گفته می‌شود.

«فاض»: به معنای «شاع» است، و «فاض صدره بالسر» یعنی: سرّی را که در سینه داشت ظاهر کرد، و «فاضت روحه» یعنی روح او خارج شد. مراد از این فقره ظاهر کردن چیزی است که در نفس خلجان دارد به علّت زیاد شدن غُصّه و غلبه اندوه.

«النفث»: دمیدن به دهان و صدا را از روی غیظ بلند کردن و خاموش کردن آتش

غضب.

«الخوّر»: ضعف و ناتوانی.

«القنا»: جمع قنّاء به معنی نیزه، و در عصای راست و کج هر دو استعمال شده. و شاید مراد از «خور القنا» ضعف نفس از شکیبایی و کتمان اندوه باشد، یا ناتوان بودن آن‌چه که در یاری بر ضرر دشمن، بر آن اعتماد دارد. و شاید جملهٔ اخیر انبب

۱. لینت: نرمی، سستی.

باشد.

«بثّ»: نشر دادن و اظهار کردن.

«الهم»: آن چیزی است که صاحبش قدرت بر کتمان آن نداشته باشد و آن را انتشار دهد.

«تقدمة الحجّة»: اعلام کردن شخص است حاجت خود را پیش از وقت، قطعاً برای عذرخواهی کردن او به سبب غفلت.

حاصل این جمله چنین می شود: طلب یاری کردن من از شما و تظلم کردنم در پیش شما و اقامه حجّت کردنم بر شما، برای امیدوار بودن به کمک شما و پشتیبانی شما نیست، بلکه برای تسلی خاطر و تسکین غضب و اتمام حجّت است، تا در روز قیامت نگوئید: از این غافل بودیم.

«الحقّب»: ریسمانی که به آن بر شتر بار می بندند. در این جا انساب این است که به صیغه افعال خوانده شود، یعنی: بار را بر آن محکم ببندید و مهیا شوید برای سوار شدن. لیکن در روایاتی که رسیده است بیشتر به باب افتعال آورده.

«دبرة الظهر»: پالان شتر و پالان حیوانات را گویند.

«نقبة الخف»: در حالی که به سرعت و شتاب پا بردارد.

«العار الباقی»: عیبی است که هرگز زائل نشود.

«موسومة»: داغ گذارده شده است به خشم خدا.

«شمار الأبد»: عیب و عار همیشگی است.

«نار الله الموقدة»: آتش خدا است که همیشه برافروخته است و خاموشی

ندارد.

«تطلع على الأفتدة»: که الم و سوزش آن آتش مشرف بر دلها است، هم چنانی

که بدن از آتش ظاهر متألم می شود. و گفته شده است که این آتش از باطن به ظاهر



سرایت می‌کند، به خلاف آتش‌های دنیا که از ظاهر به باطن می‌رسند.  
 «بعین الله ما تفعلون»: آن‌چه کرده‌اید و می‌کنید خدا می‌داند و بر آن مطلع است،  
 یا اولیاء و ملائکه و حفظه می‌دانند، چنان‌چه در قول خدای تعالی گفته شده در  
 معنای «تجری بأعیننا» یعنی به چشم‌های اولیا و ملائکه و حفظه ما جاری می‌شود.  
 «المنقلب»: جای بازگشت و انصراف.

### ترجمه:

پس به آن جماعت انصار رو کرد و فرمود: ای گروه جوانمردان و یاران ملت و یاری  
 کنندگان اسلام! این ناتوانی و بی‌عقلی چیست؟ (یعنی احمقی و نادانی) که در حق من  
 روا داشته‌اید و خواب سبکی که شما را فرو گرفته و غافل شده‌اید از ظلمی که بر من وارد  
 آمده؟ آیا رسول خدا ﷺ فرموده: «مرد حق فرزندان خود را حفظ می‌کند.»؟ چقدر زود  
 برای احداث بدعت‌ها و ترک سنت‌ها و احکام الهیه، و یاری نکردن عترت پیغمبر ﷺ  
 شتاب کردید! با قرب عهدی که به پیغمبر دارید و حال آن‌که هنوز وصیت پیغمبر در حق  
 عترت او فراموش نشده، و شما می‌توانستید دختر پیغمبرتان را یاری کنید و حق او را از  
 کسانی که بر او ستم کردند بگیرید، در حالی که قدرت و طاقت آن را داشته و دارید در  
 آنچه که من می‌خواهم، و می‌توانید مرا یاری کنید در آنچه که می‌طلبم!

آیا می‌گویید: محمد ﷺ مُرد؟ این کار بزرگی است و مصیبت عظیمی است که شکاف  
 آن وسعت دارد و گشایش آن زیاد است، و به هم پیوستگی آن شکافته شده است، و  
 زمین تار شد برای پنهان شدن او، و ستاره‌ها بی‌نور شد در مصیبت او، و آرزوهای نیکی  
 کم شد. یا آن‌که حزن و اندوه دختر پیغمبر زیاد شد. و کوه‌ها خاشخ و لرزان شد، و آنهایی  
 که از پیغمبر حمایت می‌کردند و برای دفع دشمن در پیش روی او قتال می‌کردند ضایع  
 ماندند، و آنهایی که در ایمان امتحان داده بودند (یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام). و آن‌چه  
 در حیات پیغمبر حرام بود به مرگ پیغمبر حرمت آن برداشته و زایل شد.

به ذات خدا سوگند این فتنه بزرگتری است که نازل شده و مصیبت بزرگی که روی داده  
 و مثل و مانند ندارد! این است امر بزرگی شتابنده‌ای که خدا که بزرگ است ثنای او - قبلاً

در کتاب خود از آن خبر داده، و در فضای وسیع جلوی خانه‌های شما اعلان فرموده، و در هر شب و صبحی به صداها و فریادها و خواندن‌ها و لحن‌ها خوانده شده، و پیش از این هم در آن‌چه بر انبیا و فرستاده‌های خدا [فرود آمده] خبر داده، و فرمان خدا و داوری او قطعی است و به طور حتم صورت گرفته و می‌گیرد. فرموده: «نیست محمد مگر آن‌که فرستاده شده‌ای است (از جانب خدا) که پیغمبرانی که پیش از او بوده‌اند، رفتند و مردند، آیا اگر پیغمبر مرد یا کشته شد شما واپس برمی‌گردید (یعنی از ایمان بیرون می‌روید و مرتد می‌شوید)؟ پس کسی که از دین محمد واپس برگردد و مرتد شود، آن کس در عالم آخرت از زیان کاران است.»

دور است از شما ای فرزندان قیله، (یعنی ای دو قبیله اوس و خزرج که فرزندان قیله، دختر کاهل می‌باشید.) آیا میراث پدر من شکسته و خورده شود در جایی که شما می‌بینید و می‌شنوید، در مجلسی که دعوت مظلومیت من شما را پوشانیده، و شما را به نصرت و یاری خود می‌خوانم و شما هم مظلومیت مرا می‌دانید و خبر دارید، و شماره شما بسیار است و عده و اسباب و آلات جنگ و توانایی و اسلحه و سپر به اندازه‌ای که شما را وافی باشد در نزد شما هست، شما را می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنید؟

فریاد به شما می‌رسد و اعتنا نمی‌کنید و حال آن‌که دلیری شما به اندازه‌ایست و معروفید به این‌که بدون اسلحه در جنگ با دشمن مبادرت می‌کنید، و به خیر و صلاح و نجابت و خبرویت در سلحشوری و جنگ‌جویی شناخته شده‌اید، و رنج و تعب کارزار با دشمن را تحمل می‌کنید و با گروه‌های دشمن جنگ‌ها کرده‌اید و آنها را به کوشش‌های خود دفع کرده‌اید و متعرض دلیرانی شده‌اید و آنها را قلع و قمع کرده‌اید، و ما از هم جدا نبودیم؛ ما فرمان می‌دادیم و شما فرمان می‌بردید تا این‌که آسیای اسلام به سبب ما گردید و شیر روزگار دوشیده و بینی شرک به خاک مالیده شد، و دروغ گفتن از جوشش خود باز ایستاد و شعله‌های آتش کفر خاموش شد و دعوت فتنه‌جویان و آدم‌کشی فرو نشست و نظام و پیوستگی برقرار و محکم شد؟

پس کجا رفتید و یا چگونه برگشتید؟ و چرا راه حق را ترک کردید بعد از این‌که بر شما

واضح و روشن شد، و ایمان خود را پوشیدید و پنهان کردید پس از آشکار شدن، و رو به عقب برگشتید و پس از ایمان آوردن مشرک شدید؟ آیا مقاتله نکردید با کسانی که پیمان‌ها و سوگندهای خود را شکستند و همت گماشتند برای بیرون کردن پیغمبر، و آنها در اول مرتبه به جنگ با شما ابتدا کردند؟ آیا از آنها می‌ترسید؟ خدا سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن باشید.

آگاه باشید که می‌بینم و می‌دانم که به توسعه و عیش و لذت‌های دنیای پست میل و تکیه کردید، و خودتان را از کسی که سزاوارتر است به گستردن و برچیدن (یعنی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام) دور کردید، و گرد هم به راحتی و آرامش جمع شدید و خلوت کردید، و از تنگی نجات یافتید و به وسعت رسیدید، و از دهان خود آنچه را در آن داشتید بیرون ریختید و مانند شتر قی کردید و آنچه را که خورده بودید بالا آوردید، پس اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمین است از جنّ و انس، خدا [که] ستوده شده است، هیچ‌گونه احتیاجی ندارد.

آگاه باشید! گفتم آنچه را که گفتم، با این که شما را می‌شناختم و می‌دانستم که مرا یاری نخواهید کرد. در میان شما داخل شدم هر چند بی‌وفایی شما را می‌دانستم که لباس آن را بر دل‌های خود پوشیده و آن را شعار خود قرار داده‌اید، ولیکن مراد من ظاهر کردن چیزی است که در دل من، مرا به فشار آورده بود. صدای خود را بلند کردم تا آتش غضب خود را خاموش کنم به علت ضعف نفس از شکیبایی و کتمان اندوه یا ناتوان بودن آنچه که به یاری کردن بر ضرر دشمن بر آن اعتماد دارم، و نشر دادن و آشکار کردن آن چیزی که قدرت بر کتمان آن ندارم، و یاری خواستن از شما و تظلم کردنم در پیش شما، و اقامه حجّت کردنم بر شما و امیدوار شدن به کمک شما منظور من نیست؛ بلکه برای تسلی خاطر و تسکین غضب و اتمام حجّت است، تا در روز قیامت نگوئید: ما غافل بودیم. پس گوش بگیرید و بار خود را بر پشت‌های خود محکم ببندید، و به شتاب قدم بردارید که این عیب هرگز زایل نخواهد شد. داغ غضب خدا بر شما گذارده شده و این عار و عیب همیشگی [است]، و آتش خدا است که همیشه برای شما برافروخته خواهد بود و بر

دل‌های شما مشرف خواهد بود، و این آتش به خلاف آتش دنیا است که از ظاهر به باطن می‌رسد، بلکه از باطن دل‌های شما به ظاهر بدن‌هایتان سرایت خواهد کرد. و آنچه کرده‌اید به نظر خدا است و او بر آن مطلع و آگاه است، و زود باشد که آنهایی که ظلم می‌کنند، بدانند در چه جایی بازگشت می‌کنند.

و من که دختر بیم دهنده شما، پیغمبر خدا ﷺ می‌باشم، که ترسانید و شما را به عذاب سختی خیر داد، برای ظلمی که کرده‌اید، حجت را بر شما تمام کردم. شما بکنید آنچه می‌کنید، ما هم می‌کنیم آنچه را باید بکنیم، و منتظر عذاب سخت باشید، ما هم انتظار کشنده‌ایم.

### جواب ابوبکر به سخنان فاطمه علیها السلام

فأجابها أبو بكر عبدالله بن عثمان فقال:

يا ابنة<sup>۱</sup> رسول الله، لقد كان أبوك بالمؤمنين عطوفاً كريماً رؤوفاً رحيماً، و علي الكافرين عذاباً أليماً و عقاباً عظيماً، فإن<sup>۲</sup> عزواناه وجدناه أباك دون النساء، و أذا لبعلك<sup>۳</sup> دون الأخلاء<sup>۴</sup>، آثره على كل حميم، و ساعده في كل أمر جسيم، لا يحببكم إلا كل<sup>۵</sup> سعيد، و لا يبغضكم إلا [كل] شقي؛ فأنتم عترة رسول الله ﷺ الطيبون، الخيرة المنتجبون، على الخير أدلتنا، و إلى الجنة مسالكننا، و أنت يا خيرة النساء و ابنة خير الأنبياء، صادقة في قولك، سابقة في وفور عقلك، غير مردودة عن حقك، و لا مصدودة عن صدقك.

والله ما عدوت رأي رسول الله ﷺ، و لاعملت إلا بإذنه، و إن الرائد لا يكذب

۱. در مصدر جمله: «فقال: يا ابنة» این‌گونه آمده است: «وقال: يا بنت».

۲. در مصدر: «إن» آمده است.

۳. در مصدر به جای: «لبعلك»، «إفلك» آمده است.

۴. «الأخاء» - خ. ل. (مؤلف)

۵. در مصدر «كل» نیامده است.

أهله. و إني أشهد الله وكفى به شهيداً أتني سمعت رسول الله ﷺ يقول: «نحن معاشر الأنبياء لانورث ذهباً و لا فضة و لا داراً و لا عقاراً، وإنما نورث الكتب<sup>۱</sup> و الحكمة و العلم و النبوة، و ما كان لنا من طعمة فلولي الأمر بعدنا أن يحكم فيه بحكمه».

و قد جعلنا ما حاولته في الكراع و السلاح يقاتل بها المسلمون، و يجاهدون الكفار، و يجالدون المردة ثم الفجار، و ذلك بإجماع من المسلمين، لم أتفرد به وحدي، و لم أستبد بما كان الرأي فيه عندي، و هذه حالي و مالي هي لك و بين يديك، لانزوي عنك، و لاندخر دونك، و أنت سيّدة أمة أبيك، و الشجرة الطيبة لبنيك، لا يرفع ما لك من فضلك، و لا يوضع في فرعك و أصلك. حكمك نافذ فيما ملكت يداي، فهل ترين أنني أخالف في ذلك أباك؟

### شرح لغات:

«الرائد لا يكذب أهله»: این مثلی است که ابوبکر به آن استشهاد کرده برای خبر دروغی که به پیغمبر ﷺ افترا بسته، و «رائد» مقدم و رئیس قوم را گویند که بر او واجب است قوم خود را نصیحت کند و دروغ نگوید، و از گفتن این کلام چنین احتمال داده که خلیفه است، یعنی ریاست عامه دارد.

«مجالدة»: زد و خورد با شمشیر است.

«استبداد»: منفرد و مستقل بودن در کار است.

«لانزوي عنك»: از تو نمی‌گیریم.

«لاندخر دونك»: برای غیر تو ذخیره نمی‌کنیم، و رتبه تو را پست نمی‌کنیم و

منکر فضل تو نیستیم و هم چنین فضل اجداد و اولاد تو.

«ترین»: از «رأی» به معنی اعتقاد است.

### ترجمه:

پس ابوبکر، عبدالله بن عثمان در جواب آن حضرت - سلام الله علیها - گفت: ای دختر رسول خدا، پدرت جانب‌دار و کریم و مهربان و رحیم بود با مؤمنان، و بر ضرر کفّار شکنجه درنداک و عقوبت‌کننده بزرگی بود، پس اگر او را نسبت می‌دادیم، می‌یافتیم که او پدر تو است و پدر سایر زن‌ها نیست، و برادر شوهر تو است و برادر سایر دوستان یا برادرها نیست. او را بر هر خویشاوندی ترجیح می‌داد، و در هر امر بزرگی با او مساعد بود. شما را دوست نمی‌دارد مگر هر کسی که سعید باشد، و کینه شما را در دل نمی‌گیرد مگر هر کسی که شقی باشد. شما باید عترت رسول خدا ﷺ که پاکیزگانید و در هر فضیلتی برگزیده شده‌اید. بر هر خیر و نیکی راهنمایان مایید، و دلیل‌های ما به سوی بهشت هستید. و تو ای بهترین زن‌ها و دختر بهترین پیغمبرها! در گفتار خود راست‌گویی و در تمام بودن عقل سابقه داری. رانده از حق خود نیستی و ممنوع از راستی گفتار نمی‌باشی.

به خدا سوگند که من تجاوز از رأی پیغمبر ﷺ و کاری جز به اذن او نکردم، و رئیس قوم به قوم خود دروغ نمی‌گویم، و من خدا را شاهد می‌گیرم - و شاهد بودن خدا برای من کافی است - که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ما گروه پیغمبران طلا و نقره‌ای به ارث نمی‌گذاریم، و نه ملک ثابتی را از قبیل زمین و خانه، و نخل و غیر اینها، ما قرآن و حکمت و نبوت و علم را ارث می‌گذاریم، و هر طعمه‌ای که مادی و دنیوی است، پس از ما مخصوص ولیّ امر بعد از ما است که در آن به حکم خود حکم کند.» و قرار دادیم آن‌چه را که می‌خواهد از اسب و سلاحی که مسلمانان به آن با کفّار قتال و جهاد می‌کنند، و شمشیر و نیزه‌ای که در زد و خورد با سرکش‌ها و فجّار به کار برده می‌شود ببرد. و اجماع مسلمانان این کلام را از پیغمبر شنیدند؛ منحصر به من تنها نیست، و من مستبد به رأی خود نیستم.

این حال و مالی که من دارم برای تو و در پیش روی تو شده، از تو هم پس نمی‌گیرم و

برای غیر تو هم ذخیره نمی‌کنم. و تو سیده و بزرگ اُمّتِ پدرت می‌باشی و درختی پاکیزه هستی برای فرزندان. آن فضیلتی که داری از تو دفع نخواهد شد و نه از شاخه‌ها و ریشه تو. حکم تو در آن‌چه که در دست من است نافذ است، با این حال آیا رأی می‌دهی که من در آن‌چه که از پدرت شنیدم مخالفت کنم؟ - درود متصل خدا بر او و آل او باد.

### فرمایش فاطمه پس از سخنان ابوبکر

فَقَالَتْ عَلَيْهَا:

سبحان الله! ما كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن كتاب الله صارفاً، و لا لأحكامه مخالفاً، بل كان يتبع أثره، و يقفو سوره. أفتجمعون إلى الغدر اعتلالاً عليه بالزور و البهتان؟ و هذا بعد وفاته شبيه بما بغى له من الغوائل في حياته، هذا كتاب الله حكماً عدلاً و ناطقاً فصلاً يقول: ﴿يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي آلِ يَعْقُوبَ﴾<sup>۱</sup> و يقول: ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾<sup>۲</sup>. فبين عزّ و جلّ فيما ورّع من الأقساط، و شرع من الفرائض و الميراث، و أباح من حظّ الذكّران و الإناث، ما أراح به علّة المبطّلين، و أزال التظنّي و الشبهات في الغابرين، كلاً ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرُوا جَمِلاً وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ﴾<sup>۳</sup>.

### شرح لغات:

«اثر»: - به تحریک و به کسر - اثر قدم را گویند.

«يقفو»: پیروی می‌کرد.

«سور»: هر بلندی را گویند. از این باب است سور مدینه و سوره قرآن، زیرا منزلتی است پس از منزلتی. و جمع آن بر «سور» به فتح واو بسته می‌شود و این

۱. مریم (۱۹): ۶.

۲. نمل (۲۷): ۱۶.

۳. یوسف (۱۲): ۱۸.

معنی در عبارت احتمال می‌رود. و ضمیرهای مجرور به خدا برمی‌گردد یا به کتاب او، و دوم ظاهرتر است.

«اعتلال»: ظاهر کردن علت و عذرخواهی است.

«زور»: دروغ.

«بغی»: طلب.

«غوائل»: مراد مهلکه‌ها و داهیه‌ها است. و اشاره فرمودن آن حضرت به آن،

مراد تدبیر آنها برای هلاک کردن پیغمبر و استیصال اهل بیت او در دوگدرنه پس از قضیه غدیر خم است.

«توزیع»: تقسیم.

«ازاحه»: بردن و دور کردن.

«تظنی»: اعمال ظن است و اصل آن «تظنن» بوده.

«غابر»: باقی.

«تسویل»: نیکو جلوه دادن چیزی که نیکو نباشد، و دوستی آن را در دل دیگران

انداختن تا آن کار را بکنند یا آن سخن را بگویند.

ترجمه:

پس آن حضرت - علیها سلام الله - فرمود: منزّه و پاک است خدا! رسول خدا ﷺ رو گرداننده از کتاب خدا نبود و مخالفت احکام خدا را نمی‌کرد و پیرو آن چه از جانب خدا نازل شده و در آن است بود. آیا بر بی‌وفایی و عذرتراشی و به دروغ علت آوردن جمع شده‌اید؟ و حال آنکه این کار شما بعد از وفات پیغمبر، شبیه است به آنکه می‌خواستید او را هلاک کنید و در زمان حیات، او پس از قضیه غدیر خم در میان دوگدرنه به این داهیه بزرگ قیام نمایید.

این کتاب خدا، حاکم عدل و گوینده‌ای است که میان حق و باطل را جدا می‌کند. از زبان



حضرت زکریّا علیه السلام می فرماید: «فرزندی به من عطا فرما، ارث من و آل یعقوب را ببرد.»، و نیز می فرماید: «سلیمان داود را وارث شد.» پس خدای عزّ و جل بیان واضح فرموده [و] سهم‌ها را توزیع و قسمت فرموده است، و فریضه‌ها را و ارث‌ها را که ذکورها دو بهره ببرند و اناث یک بهره تشریح فرموده است. و به این توزیع، عَلت باطل کنندگان را برده است و دور کرده است، و گمان و شبهه‌های اهل باطل را در باقی ماندگان زایل کرده است. بترسید و دوری کنید، بلکه نفس‌های شما این عمل بدی را که کرده و می‌کنید، خوب جلوه داده، پس برای خدا شکیبایی زیبا خواهم کرد. از خدا مدد و یاری می‌خواهم که او مددکار است بر آنچه وصف می‌کنید.

پس ابوبکر گفت:

صدق الله و صدق رسوله و صدقت ابنته، أنت معدن الحكمة، و موطن الهدی و الرحمة، و ركن الدين، و عين الحجّة، لأبعد صوابك، و لأنكر خطابك، هؤلاء المسلمون بيني و بينك، قلدوني ما تقلدت، و باتفاق منهم أخذت ما أخذت غير مكابر و لا مستبدّ و لا مستأثر، و هم بذلك شهود.

ترجمه:

حدا راست گفت و رسول او راست گفت و دختر پیغمبر راست گفت. تو ای فاطمه معدن حکمت، و محلّ هدایت و رحمت، و رکن دین، و حقیقت حجّتی. کلام صوابی که گفتی دور نمی‌کنم و منکر خطاب تو نیستم. این مسلمانانی که میان من و تو هستند این قلابه را به گردن من انداختند، و من آن را به گردن نینداختم مگر به اتفاق آنها گرفتم آنچه را گرفتم، و بزرگی نخواستم و مستبدّ به رأی خود نبودم، و آنها به آنچه می‌گویم شاهد و گواهند.

پس فاطمه رو کرد به مردمان و گفت:

معاشر الناس! المسرعة إلى قيل الباطل، المغضية على الفعل القبيح الخاسر،

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا ﴾<sup>۱</sup>، کلاً بل ران علی قلوبکم ما أسأتکم من أعمالکم، فأخذ بسمعکم و أبصارکم، و لبس ما تأوّلتم، و ساء ما به أشرتم، و شرّ ما منه اعتضتم، لتجدنّ و الله محمله ثقیلاً، و غیبه و بیلاً، إذا کشف لکم الغطاء، و بان ما وراءه الضراء، و بدا لکم من ربکم ما لم تکنونوا تحتسبون، و ﴿ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُطْبُؤُونَ ﴾<sup>۲</sup>.

ثمّ عطفت علی قبر النبی ﷺ و قالت: ...

### ترجمه:

آن‌گاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم نمود و فرمود: ای گروه مردمان که در باطل‌گویی شتاب کرده‌اید، و از حق چشم‌پوشی کرده‌اید و ساکت و راضی به آن شدید، آیا در قرآن تدبیر نکرده و نمی‌کنید؟ (به روایت حضرت صادق علیه السلام معنی آیه چنین است: «آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند تا حکم کنند به چیزی از حقّ که بر ایشان ثابت است.» و انکار کردن دل‌ها، اراده دل‌های این جماعت اهل باطل را و کسانی که مانند ایشانند از غیر ایشان.) یا بر دل‌هایی که بر آنها قفل زده شد، این جهالت و احمقی چیست؟ بلکه چرک نفاق و ضلالت روی دل‌های شما را گرفته. چقدر بد کاری می‌کنید! چشم‌ها و گوش شماها گرفته شده، و چقدر بد تأویل می‌کنید، و چقدر بد است آن‌چه که به آن اشاره کرده‌اید، و چقدر شرارت است آن چیزی (یعنی آن حقی) که از آن چشم‌پوشی کرده‌اید!

به خدا سوگند که هر آینه البتّه البتّه نتیجه این بار سنگینی را که به دوش‌هایتان کشیدید - که گمراهی و هلاکت آن بسیار سخت است - خواهید دید، زمانی که پرده برداشته شود، و آن‌چه در پشت درخت به هم پیچیده مکر و خدعه است ظاهر شود، و از جانب پروردگارتان آن‌چه را که گمان آن را نمی‌برید برای شما ظاهر شود. در آن زمان اهل باطل و باطل‌کنندگان امر حق زیان‌کار خواهند بود.

۱. محمد صلی الله علیه و آله (۴۷): ۲۴.

۲. غافر (۴۰): ۷۸.

پس به طرف قبر پیغمبر ﷺ توجّه فرمود و گفت:

قد كان بعدك أنباء و هنيئة  
 إننا فقدناك فقد الأرض و ابلها  
 و كلّ أهل له قربي و منزلة  
 أبدت رجال لنا نجوى صدورهم  
 تسجّمتنا رجال و استخفّ بنا  
 و كنت بدرأ و نوراً يستضاء به  
 و كان جبريل بالآيات يؤنسنا  
 فليت قبلك كان الموت صادفنا  
 إننا رُزينا بما لم يُرزَ ذو سَجَنٍ  
 لو كنت شاهدا لم تكبر الخطب  
 و اختلّ قومك فاشهدهم و قد نكبوا  
 عند الإله على الأذنين مقرب  
 لنا مضيت و حالت دونك الترب  
 لنا فقدت و كلّ الأرض مغتصب  
 عليك تنزل من ذي العزة الكتب  
 فقد فقدت و كلّ الخير محتجب  
 لنا مضيت و حالت دونك الكشب  
 من البرية لا عجمٌ و لا عربٌ<sup>۱</sup>

ترجمه (اثر طبع نارسای مؤلف):

پس از تو ای پدر اندوه بسیار  
 اگر بودی تو می دیدی که بر ما  
 نهان گشتی و ماتم یار ما شد  
 عزیزانت قرین جور و کینند  
 تو رفتی بغض خود را ساز کردند  
 تو رفتی و همه از ما بُریدند  
 شکستند عهد و پیمانی که بستند  
 چو نور روی تو از ما نهان شد  
 نصیب ما شد از قوم جفاکار  
 چه وارد شد ز ظلم و جور اعدا  
 عدو اندر پی آزار ما شد  
 همه با ماتم و محنت قرینند  
 دَرِ دَلّت روی ما باز کردند  
 به ما روهای خود در هم کشیدند  
 به جرأت رشته ایمان گسستند  
 ز ما ببریده وحی آسمان شد

۱. در بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۲۳۳ این سه بیت نیز آمده است:

صافت عليّ بلاد بعد ما رحبت  
 فأنت و الله خير خلق كلهم  
 فسوف نبكيك ما عشنا و ما بقيت  
 وسيم سبطاك خسفاً فيه لي نصب  
 و أصدق الناس حيث الصدق و الكذب  
 منّا العيون بتهمال لها سكب

ملایک جمله راه خود گرفتند  
 رخ زیبایشان از ما نهفتند  
 غم هجر تو ما را ناتوان کرد  
 به مرگت خیر از ما رو نهمان کرد  
 پدر پیش از تو من ای کاش مردم  
 به پیش روی تو جان می سپردم  
 چنین ماتم کسی هرگز ندیده  
 پس از تو جان ما بر لب رسیده

ثُمَّ انْكَفَاتِ عَلَيَّ - و أمير المؤمنين عليه السلام يتوقع رجوعها إليه و يستطلع طلوعها عليه - فلما استقرت بها الدار، قالت لأمير المؤمنين عليه السلام: «يا بن أبي طالب! اشتملت شملة الجنين، وقعدت حجرة الظنين، نقضت قادمة الأجدل، فخانك ريش الأعزل. هذا ابن أبي قحافة يبتزني نحيلة أبي و بلغة ابني! لقد أجهر في خصامي، و ألفتته ألد في كلامي، حتى حبستني قبيلة نصرها، و المهاجرة وصلها، و غضت الجماعة دوني طرفها، فلا دافع و لا مانع. خرجت كاطمة و عذت راعمة، أضرعت خذك يوم أضعت خذك، افترست الذئاب و افترشت التراب، ما كفت قائلًا و لا أغنيت باطلاً، و لا خيار لي. ليتني مت قبل هنيئتي و دون زلتي، عذيري الله منك عادياً و منك حامياً، و يلاي في كل شارق! و يلاي في كل غارب! مات العمد، و هت العضد، شكواي إلى ربّي! و عدواي إلى ربّي! اللهم أنت أشدّ منهم قوة و حولاً، و أحدّ بأساً و تنكيلاً.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: «لا ويل عليك، الويل لسانك. ثم نهني عن وجدك يابنة الصفوة، و بقیة النبوة، فماونيت عن ديني، و لأخطأت مقدوري، فإن كنت تريدين البلغة، فرزقك مضمون، و كفيك مأمون، و ما أعدّ لك أفضل ممّا قطع عنك، فاحتسبي الله.»  
 فقالت: «حسبي.» و أمسكت.

## شرح لغات:

«الانكفاء»: بازگشت.

«یتوقع رجوعها»: بازگشت او را انتظار می‌کشید.

«یتطلع طلوعها»: در آمدن او را انتظار می‌کشید.

«فلما استقرت بها الدار»: چون در خانه از آن اضطرابی که داشت قرار و آرام

گرفت.

«اشتملت شملة الجنين»: خود را در جامه و کسای خود پیچیدی. و «شیملة» یعنی

نحو مخصوص پیچیدن، مانند محلّ فرزند در رحم، چنین بجهای را که در شکم

مادر است گویند. و به روایت سید مرتضی رحمته الله «مشیمة الجنین»<sup>۱</sup> است. و علامه

مجلسی رحمته الله فرموده: کلام و روایت سید شاید اظهر باشد.<sup>۲</sup>

«ظنین»: شخص تهمت زده [شده]. کنایه از این‌که مانند شخصی ترسنده

تهمت زده شده، در خانه از طلب حقّ بازنشتی.

و روایت سید «حجزه» است، یعنی از پرده بیرون نیامدی و صبر کردی.

«قادمة الأجدل»: مانند باز شکاری که بال او کنده شده باشد و نتواند پرواز کند.

کنایه از این‌که سلاح جنگ نداشته باشد.

«اعزل»: کسی را گویند که سلاح نداشته باشد. کنایه از این‌که تو کسی بودی که

با شجاع‌ها جنگ می‌کردی و از جمعیت زیاد دشمن اندیشه‌ای نداشتی و صولت

آنها را در هم می‌شکستی و امروز مغلوب این جماعت اراذل شده‌ای، و خلافت که

حق توست گرفته‌اند و تو امر را به آنها واگذارده‌ای و با آنها نزاع نمی‌کنی، مانند باز

۱. چنان‌که آمده است در: مجمع البحرین: ج ۶، ص ۱۰۱؛ مصباح المنیر: ج ۱، ص ۳۹۹؛ قاموس: ج ۴،

ص ۱۳۷.

۲. بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۳۱۲.

جنگی بال و پر شکسته‌ای که صدای بال از او شنیده نمی‌شود.

«خات»: بال او کنده شده.

«ابی قحافه»: کنیه پدر ابوبکر است.

«بیترنی»: ابتزاز، به معنای سلب کردن و به قهر و غلبه چیزی را گرفتن.

«نِخْلَه و نَحِيلَه»: مصغّر، به معنای بخشش و عطایی است که به کسی شده

باشد، بدون عوض به طیب خاطر که دیگر آن را مطالبه نکنند.

«بُلْغَه»: آن چیزی است که به آن اعاشه<sup>۱</sup> کنند و کفایت امور زندگانی شخص را

بکند.

«ابنّی»: به صیغه تشبیه است، یعنی: دو پسر من.

«أَجْرُ فِی خِصَامِی»: به دشمنی کردن با من اعلان داده است.

«أَلْفَيْتَه أَلْدَ فِی كَلَامِی»: او را یافتم که در سخن گفتن با من دشمن سختی است.

«أَلْفَيْتَه»: وجدته. «أَلْدَ» شدید الخصومه را گویند. و در روایت سید رضی الله عنه عبارت چنین

است: «هَذَا بَنِي أَبِي قِحَافَةَ» تا می‌رسد به این جمله: «لَقَدْ أَجْهَدُ فِي ظِلَامَتِي وَأَلْدَ

فِي خِصَامِي». یعنی: کوشش و مبالغه کرده است در آن چه که به ناحق از من گرفته،

شدیداً دشمنی کند.

«حَتَّى حَبَسْتَنِي قَبِيلَةَ نَصْرَهَا»: تا آنکه بنی امّ قیله - که جدّه علیای انصار است -

یاری خود را از من منع کردند، یعنی: مرا در مطالبه حَقَم یاری نکردند و مهاجرین

هم به من کمک نکردند.

«غَضَّتِ الْحَمَامَةَ»: جماعت مهاجرین و انصاری در مقابل من چشم‌پوشی

کردند.

<sup>۱</sup> زندگانی کردن.

«لا دافع و لا مانع»: و هیچ دفاع کننده و منع کننده‌ای نبود که به حمایت من درآید و او را منع کند.

«كاظمة»: خورندهٔ خشم.

«راغمة»: ذلیل و عاجز و یاری نشده.

«أضرت حدك»: طرف صورت خود را روی خاک گذاردی.

«أضعت حدك»: اهمال کردی و تیزی و خشونت خودت را ظاهر نکردی.

«افترشت الذناب»: تویی که گردن گردنکشان و گرگ‌ها را در هم می‌کوبیدی و آنها

را پاره پاره می‌کردی.

«افترشت التراب»: زمین‌گیر شدی و زمین را فرش خود قرار دادی، و در بعضی

از نسخه‌ها به جای دو جملهٔ اخیر چنین روایت شده: «توسدت الوراثة كالوزغ، و

مستك التراب الهناة و النزاع».

«وراء»: پشت.

«هناة»: شدت و فتنه.

«نزع»: طعن و فساد.

«وزغ»: حبس.

«ما كفت»: باز نداشتی.

«ما أنيت»: منصرف نکردی یا نفع نرسانیدی.

«هنيئة»: عادت در رفق و سکون.

«زلة»: افتادن و قدرت نداشتن بر دفع ظلم. و در روایت سید رضی الله عنه «ذلة» به ذال

است، چنین روایت کرده: «والهفتاه ليتني متُّ قبل ذلتي و دون هنيئتي، عذيري الله

منك عادياً و منك حامياً».

«عذير»: عاذر، مانند سمیع به معنای سامع یا به معنای عذر است.

«منك»: یعنی «من أجل الإساءة إليك وإيذائك» و عذیري مبتدا، و الله خبر او است.

«عادياً»: به معنای تغییر دهنده لحن کلام، یا از عدوان، به معنای تجاوز از حدّ است. معنی چنین می شود: خدا از جانب من در بی ادبی ای که در هر حالی کردم اقامه عذر کند.

«حماية»: دفاع کردن. و محتمل است که کلمه «عذیر» منصوب باشد و «الله» مجرور به قسم باشد.

#### ترجمه:

پس فاطمه - صلوات الله علیها - به سوی خانه برگشت، و امیرمؤمنان - صلوات الله علیه - انتظار برگشتن او را داشت. چون در خانه قرار گرفت، از روی مصلحت به آن حضرت خطاب کرد و گفت: ای پسر ابی طالب! مانند طفل در رحم پرده نشین شدی، و مثل شخص متهّم در کنج خانه پنهان شده ای، و بعد از آن که شاه پره های بازهای شکاری را درهم شکستی، از پره های مرغان ضعیفی که بال پرواز ندارند عاجز شده ای و توانایی بر آنها نداری.

اینک پسر ابی قحافه به جبر و ستم عطای پدر مرا، و قوت و معیشت فرزندان مرا می برد، و آشکارا با من دشمنی می کند، و به سختی با من در سخن گفتن جدال می کند، و کار من به جایی رسیده که انصار، مرا یاری نمی کنند، و دوستی را با من قطع نمودند، و سایر مردمان هم از من چشم پوشیدند، نه دافعی دارم و نه مانعی. با دلی پر از غیظ بیرون رفتم و با نهایت خاری برگشتم. صورت خود را بی قدر نمودی در روزی که قدر خود را مهمل<sup>۱</sup> گذاردی. تو آن کسی هستی که گرگان را شکار خود می نمودی، چه شده که امروز خاک را فرش خود کرده ای و بر روی زمین نشسته ای و از جای خود حرکت نمی کنی؟ نه گوینده ای را از گفتار خود منع می کنی، و نه دفع باطلی و رفع ضرری از من می نمایی، و

۱. مهمل: بیهوده.



برای من چاره‌ای نیست. کاش پیش از این مذلت و خاری مرده بودم. عذرخواه من از این سخنانی که با تو گفتم و بی‌رحمتی که به تو نمودم خدا است، چه مرا واگذارده باشی یا حمایت کرده باشی. وای بر من در هر روزی، محلّ اعتماد من مُرد و قوّت بازوی من سست شد! شکایت من به سوی پدرم است و دادخواهی من از پروردگارم است. خداوندا قوّت و قدرت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است.

پس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بر تو ویل و عذابی نیست، ویل و عذاب بر دشمن توست. صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان، و ای باقی مانده از پیغمبر آخر الزمان. من در طلب حَقْمِ تقصیری نکردم و در امر دینم تکاهل نورزیدم، و از آن‌چه مقدور من بود تجاوز نکردم. پس اگر مقصود تو روزی تو است، روزی تو ضمانت شده و ضامن رزق تو مأمون است، و آن‌چه مهیّا شده است در آخرت برای تو از ثواب، بهتر است از آن‌چه که از تو قطع شده. از خدا امید ثواب داشته باش.

پس حضرت فاطمه گفت: «خدا مرا بس است.» و ساکت شد.<sup>۱</sup>

۱. ترجمه خطبه فدک از محمد تقی شریعتمداری:

عبدالله بن حسن به سندش از پدران گرامیش روایت کرده است که: چون ابوبکر بر غضب فدک از حضرت زهرا علیها السلام مصمّم گردید و این خبر به گوش آن حضرت رسید، مقنعه به سر بست و خود را در چادرش پیچید و با جمعی از کنیزان و زنان خویشاوندش به سمت ابوبکر روی آورد، و در حالی که دامنش زیر پایش قرار می‌گرفت به راه افتاد. - و طرز راه رفتنش از راه رفتن رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیزی کم نداشت. تا که بر ابوبکر وارد گشت در حالی که وی در میان گروهی از مهاجرین و انصار و دیگر مسلمین قرار داشت. پس بین حضرتش و مردان پرده‌ای آویخته شد و وی نشست و ناله‌های جان‌گداز برآورد که مردم را به گریه و خروش افکند و مجلس به لرزه افتاد. کمی سکوت کرد تا که مردم آرام شدند و خروش و هیجانشان فرو نشست. سخن را با حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر خدا شروع کرد. دگر بار مردم گریستند. و چون ساکت شدند چنین ادامه سخن فرمود:

حمد خدای را عَزَّوَجَلَّ بر آن‌چه انعام فرموده. و سپاس او را بر آن‌چه بر دل الهام کرده. و ثنا و ستایش او را بر آن‌چه از پیش مرحمت فرموده است، نعمت‌های عامی که بدون درخواست قبلی آغاز فرموده و عطاهای فراگیری که به سوی مردم سرازیر کرده و بخشش‌های تامی که پی در پی مرحمت کرده است. عدد آنها از

شماره بیرون و پایان آنها از جزادهی به دور و نهایت آنها از دسترس ادراک خارج است. و خلائق را به سپاس‌گزاری و فزون‌طلبی خواند تا نعمت‌هایش را بر آنان متصل و متداوم سازد و با عظیم ساختن نعمت، حمد و ستایش خلق را برانگیخته است. و دوباره ایشان را به سوی امثال آن نعمت‌ها فرا خوانده است. و گواهی می‌دهم که جز (الله) خدایی نیست، یکتا و یگانه‌ای که شریکی ندارد. سخنی که مال و سرانجامش اخلاص در پرستش است و مفاد و مضمونش در دل‌ها جای داده شده است و در اندیشه معنایش روشن گردیده است.

خداوندی که دیدارش به چشم‌ها در نیاید و زبان را یاری وصفش نیست و حقیقت هستیش در وهم‌ها ننگند.

اشیا را بی‌ماده و مایه‌ای که از قبل بوده باشد پدیدار کرد و بدون الگویی که از آن تقلید کند آفرید. به قدرتش ایجاد فرمود و به مشیتش آفرید. بی‌آن‌که نیازی به آفرینش آنها داشته باشد یا فایده‌ای در صورت‌گرایش منظور کرده باشد. جز این‌که حکمتش را اثبات فرموده و مطاع بودنش را نمایانده و توانمندیش را نشان داده، و خلائق را به بندگی کشانیده و دعوتش را محکم ساخته است. سپس ثواب و پاداش را بر طاعتش و عقاب و کیفر را بر نافرمانیش مقرر فرمود تا بندگان را از عذابش دور و به سمت بهشت برینش رهسپار کند.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست. پیش‌تر از آن‌که به رسالت بفرستدش، وی را برگزید و انتخاب فرمود. و پیش از آن‌که بیافریندش نامش ببرد (و به پیغمبران پیشین معرفی فرمود). و قبل از آن‌که مبعوثش کند گزینش فرمود در وقتی که خلائق در غیب پوشیده بوده و در پرده هراس‌ها ننگه‌داری شده و در مرز عدم به سر می‌بردند. سبب این گزینش آن بود که خدای تعالی پیامد کارها را می‌دانست و به رویدادهای روزگار و جایگاه تقدیرات احاطه و معرفت کامل داشت (و گزینش را مناسب وی دانست).

خدا وی را مبعوث فرمود تا امر (آفرینش) خود را به پایان مطلوب برساند و فرمان قطعی خود را عملی سازد و حکم و تقدیر محتومش را انفاذ و اجرا فرماید.

پس وی ملت‌ها را در حال پرستیدن آتش و بت و انکار خدا در عین شناختنش بیافت. پس خدای متعال به وجود حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تاریکی‌ها را برطرف ساخت و از دل‌ها، تیرگی‌ها برداشت و از دیده‌ها پرده‌ها برگرفت، و او به هدایت مردم برخاست و از گمراهی نجاتشان بخشید و از کوری بینشان ساخت و به دین استوار و راه راست هدایت و دعوتشان فرمود.

سپس خدا وی را به سوی خود قبض روح فرمود و به سرای دیگر برد که در این انتقال، از خدا برای پیامبر رأفت و انتخاب نیک بود و از پیامبر به سوی او رغبت و گزینش آخرت بود. پس اکنون حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رنج این جهان آسوده گشته و فرشتگان ابرار گردش را گرفته و خشنودی پروردگار غفار و

مجاورت در بساط قرب ملک جبار مر او راست. درود پی در پی خدا بر پدرم، پیامبر خدا و امین وحی او. و برگزیده و منتخب و پسندیده او و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او باد.

پس آنگاه رو به اهل مجلس کرد و فرمود: شما - ای بندگان خدا - هدف‌های امر و نهی خدا و حاملان دین و وحی او می‌باشید. و امین خدایید بر جمع خودتان و تبلیغ کنندگانید به سوی امم دیگر و خود را به حق شایسته این مناصب می‌پندارید، خدای را در بین شما عهد و پیمانی است که از شما پیش‌تر گرفته است و امانت و سپرده‌ای است که در دست شما نهاده است. یعنی کتاب گویای خدا و قرآن صادق او و نور درخشان و فروغ تابناک او که دلایل آن روشن و بواطنش واضح و ظواهرش آشکار است و پیروانش مورد حسرت و غبطه دیگرانند. پیرویش به رضوان می‌کشاند. و شنیدنش به رستگاری می‌انجامد. به آن، به دلایل روشن‌گر الهی می‌توان رسید. و دستوره‌های اکید بی‌پرده و روشن و حرام‌های بر حذر شده و شواهد روشن و برهان‌های کافی و مستحبات فرا خوانده شده و رخصت‌های داده شده و احکام واجبه، همه و همه به آن یافته می‌شود.

پس خدای تعالی، ایمان را برای پاک‌سازی از شرک، و نماز را برای دورسازی از کبر، و زکات را برای پاکیزگی جان (از بخل) و افزایش رزق، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و حج را برای تحکیم دین، و عدالت را برای هم‌بستگی و همدلی مردم، و فرمان‌برداری از ما را برای حفظ نظام دین، و پیشوایی ما را برای جلوگیری از پراکندگی و تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام مقرر فرمود. و صبر و شکیبایی را کمکی برای استحقاق اجر قرار داد. و امر به معروف را خاستگاه صلاح و نیکی مردم قرار داد. و نیکی و احسان به والدین را نگه‌دارنده از خشم خود ساخت. و صله و نیکی به ارحام را فزاینده عدد قرار داد. و قصاص را موجب حفظ خون‌ها قرار داد. و وفا به نذر مقرر فرمود تا انسان را در معرض آمرزش الهی درآورد. و کامل دادن پیمان و ترازو را برای از بین بردن کم فروشی مقرر کرد.

و نهی از شراب‌خوری را پاک‌ساز از پلیدی ساخته. و پرهیز از تهمت زدن به پاک‌دامنان را حجاب لعنت قرار داده است. و به ترک سرقت به خاطر عفت و پارسایی دستور فرموده.

و خدای متعال شرک ورزیدن را حرام فرمود تا ربوبیت را خاص او بدانند و مخلصانه او را بپرستند. پس «از معصیت خدای متعال آن چنان که شایسته اوست پرهیز کنید و هرگز جز مسلمان نمیرید». و خدای عزوجل را در آن‌چه امر و نهیتان فرموده است اطاعت کنید. زیرا که «جز این نیست که فقط دانایان از خدا می‌ترسند».

سپس فرمود: ای مردم، بدانید که من فاطمه هستم و پدرم حضرت محمد ﷺ می‌باشد. گفته‌ام و دگر بار می‌گویم. و غلط نمی‌گویم و ناهنجار انجام نمی‌دهم. «همانا شما را رسولی از نوع خودتان بیامد که رنج شما بر وی گران است و نیک حالی شما را شدیداً خواهان است، بر مؤمنان دل‌سوز و مهربان است». اگر

بنگرید و بشناسیدش، پدر من خواهیدش یافت نه دیگران، و برادرِ پسر عم من می‌بینیدش نه دیگر مردان. و چه پر افتخار است این انتساب برای ما. پس آن حضرت رسالت خویش را همراه با انذار و بیم ابلاغ نمود، از راه مشرکان جدا شد و بر پشت ایشان ضربت زد و حلقومشان بفشرد، و به سخنان محکم و اندرزه‌های نیکو به راه پروردگارش دعوت فرمود، بت‌ها را می‌شکست و سرهای گردن‌کشان را بر خاک می‌افکند؛ تا جایی که آن گروه شکست خوردند و پا به فرار گذاردند و پرده شب از چهره صبح کنار رفت و حق خالص جمال دلارای خود بنمود و سرور دین سخن گفت و سخنوری شیطان‌ها لال شد، اراذل و اهل نفاق نابود شدند و گره‌های محکم کفر از هم گسیخت. و شما مردم همراه مردانی چند نورانی و پارسا و شکم تهی (از دنیا) کلمه اخلاص را بر زبان آوردید.

همانا - به خاطر کفرتان - بر کنار گودالی از آتش قرار داشتید جرعه‌ای برای نوشنده و ربوده دست رسانیده بودید. و هم چون شعله‌ای بودید که شخص شتاب‌زده می‌گیرد و به سرعت می‌برد (یعنی به راحتی مورد دستبرد دشمنان قرار می‌گرفتید) و لگدکوب قدم‌ها بودید. آب گندیده و آلوده می‌نوشیدید. و برگ درختان را می‌خوردید ذلیل و از همه جا رانده بودید. و نگران بودید که مبادا دشمنانتان از اطراف بریابند. پس بعد از آن دردسره‌های کوچک و بزرگ که پدید آمد و بعد از درگیری‌های سخت پدرم با شجاعان و گرگان عرب و سرکشان اهل کتاب، خدای متعال شما را به سبب حضرت محمد ﷺ نجات بخشید «هر زمان که آتش برای جنگ می‌افروختند، خدایش خاموش می‌فرمود».

و چون شاخی از شیطان سر بر می‌آورد و یا گزنده و یا درنده‌ای از مشرکان دهان باز می‌کرد، پدرم برادرش (علی) را در کام او می‌افکند، و او از کارزار بر نمی‌گشت تا دشمن را لگدکوب کند و آتشش را به شمشیر خاموش سازد در حالی که وی رنج یافته در راه خدا، کوشا در اجرای فرمان او، و نزدیک به رسول الله و سرور اولیا، بود و دامن همت به کمر زده، خیرخواه، جدی و پرتلاش بود.

و شما در این حال، در آسایش زندگی آرمیده، خوش و آسوده خاطر لمبیده و در انتظار گرفتاری برای ما به سر می‌بردید و خبرها را سراغ گرفته می‌خواستید و در روز نبرد پشت می‌کردید و از جنگ می‌گریختید. پس چون خدای متعال برای پیغمبرش ﷺ خانه انبیا و جایگاه اولیایش (یعنی بهشت برین) را برگزید، در میان شما خار نفاق ظاهر گشت و روپوش دین کهنه شد و لب فرو بسته گمراهان به سخن آمد و گمنام بی‌ارزش به صحنه آمد و گرامی شتر باطل پرستان نعره برآورد و در صحنه‌ها دمش را به حرکت درآورد، و شیطان از لاک خودش سر برآورده و بر شما بانگ زد و شما را اجابت کننده دعوتش و خیره فریبش یافت، پس شما را به جنبش آورد و سریع الاجابه و سبک مغزتان یافت و به خستمان آورد و خشمگینتان دید. پس شتر غیر را به نام خود داغ زدید و در آبشخور دیگران وارد کردید. اینها در حالی رخ داد که هنوز مدتی نگذشته بود و زخم ما عمیق بود، و جراحات التیام نیافته و حضرت پیامبر هنوز به خاک سپرده نشده بود. چنان پنداشتید

و وانمود کردید که از ترس وقوع فتنه شتاب کرده‌اید. «آگاه باشید که در فتنه افتادند و همانا جهنم به کافران احاطه دارد».

پس دور است از شما! و چه حالی است در شما؟ و به کجا برده می‌شوید؟ در حالی که کتاب خدا در بین شما می‌باشد، مطالبش روشن و احکامش درخشان و نشانه‌هایش تابنده، و دور باش‌هایش نمایان، و دستورهایش واضح و آشکار. پشت سر بیفکنیدش. آیا روگرداندن از آن را اراده دارید؟ یا به غیر آن می‌خواهید حکم کنید؟ «بدل بدی است برای ستمکاران» و هر کس جز اسلام دینی بجوید هرگز از وی پذیرفته نشود و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود».

آن‌گاه صبر نکردید مگر به قدری که هراسش آرام شود و زمامش به دست آید آن‌گاه به افروختن آتشش و شعله‌ور کردن جرعه‌هایش پرداختید، و بانگ شیطان گمراه را اجابت کردید و به اطفای نور دین روشن، و خاموش ساختن آیین پیامبر برگزیده برخاستید. به نیرنگ کار کردید. و علیه خاندان و فرزندان پیغمبر ﷺ به اختفا در پس موانع قدم زدید.

و ما از سوی شما به موقعیت سخت دشواری هم‌چون لبه برنده‌کارد و نیزه فرو شده در امعا و احشا افتادیم و به ناچار صبر کردیم. و شما می‌پندارید ارثی برای ما نیست. «پس آیا حکم جاهلیت را خواهانید؟ و چه حکمی بهتر از حکم خداست برای کسانی که یقین می‌دارند».

پس آیا نمی‌دانید - چرا؛ هم‌چون خورشید میان روز برای شما روشن می‌باشد - که من دختر اویم. ای مسلمانان، آیا ارثم ستانده می‌شود؟

ای پسر ابی‌قحافه، آیا در کتاب خدا نوشته شده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ به تحقیق افترا بی‌بزرگ آورده‌ای! آیا دانسته و از روی عمد کتاب خدا را رها کرده و پشت سر افکندید، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾ «و سلیمان از داود ارث برد» و نیز در آن‌جا که از خبر یحیی و زکریا گزارش می‌دهد می‌فرماید: ﴿هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ «یَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ «از جانب خودت به من جانیشینی ببخشی که از من و از آل یعقوب ارث ببرد» و نیز می‌فرماید: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ «در کتاب خدا خویشاوندان نسبت به هم سزاوارترند» و باز می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ «خداوند در مورد فرزندان سفارش و دستور می‌فرماید که پسر به قدر دو دختر دارد» و نیز فرموده: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ «بر شما نوشته شده و لازم شده است که چون یک تن از شما را مرگ در رسد، اگر ثروتی دارد برای پدر و مادر و خویشانش سفارش (سهامی) به طور معروف و نیک بنماید. بر پرهیزکاران لازم است».

و گمان دارید که من از پدرم بهره و ارثی ندارم و بین ما خویشاوندی نیست؟ پس آیا خدای متعال شما را به

آیه‌ای مخصوص گردانیده است که پدرم را از آن خارج فرموده است؟ یا می‌گویید من و پدرم اهل دو دین می‌باشیم و از هم ارث نمی‌بریم؟ آیا من و پدرم پیرو یک دین نمی‌باشیم؟ یا که شما خصوص و عموم قرآن را از پدرم و پسر عمومیم بهتر می‌دانید؟

پس این فلک - بگیریش - زین شده و افسار کرده! روز حشرت ملاقاتت خواهد کرد! پس خدا خوب حاکمی و محمد خوب کفیلی و قیامت نیکو میعاد است. و در وقت رستاخیز زیان خواهید کرد و پشیمانی سودتان ندهد. و «هر خبری را قرارگاهی می‌باشد» و «به زودی خواهید دانست که چه کسی را غذایی که خوارش کند خواهد آمد و بر که عذاب دائمی نزول خواهد کرد».

آن‌گاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به انصار کرده و فرمود: ای جوانمردان و ای یاوران دین و نگه‌دارندگان اسلام! این سستی در حق من و این خواب‌رفتگی در ستمی که به من شده است چیست؟ مگر نه که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «هر انسان در فرزندش حفظ و پاس داشته می‌شود.»؟ چه زود خلاف به بار آوردید! و چه سریع پر روغن شده است. در حالی که شما را توان آن‌چه می‌طلبیم می‌باشد و نیرو بر آن‌چه می‌خواهم هست.

آیا می‌گویید: «محمد مرد.»؟ البتّه، این (موت پدرم)، رویداد بزرگی بود که پارگی وسیعی و شکاف بزرگی به وجود آورد و پیوستگی (امت) بگسیخت و زمین تیره شد و ستارگان در مصیبتش گرفته شدند و امیدها نومید شده و کوه‌ها خاشع گشته و در موتش پاس حریم نگاه داشته نشد و حرمت از بین رفت. پس به خدا قسم این (اتفاق رحلت او) رویداد بزرگ و مصیبت عظیمی است که هیچ پیش‌آمد و حادثه سختی مثلش نیست. کتاب خدا آشکارا هر صبح و شام در جلوی سرایتان بدان ندا در داده و فریاد می‌زد و تلاوت می‌شد. و همانا قبل از آن نیز بر سایر انبیا و رسل الهی فرود آمد؛ حکمی قطعی و تقدیری تغییر ناپذیر. «و محمد جز فرستاده‌ای نیست - یعنی حق لا یموت نیست - قبل از وی پیمبرانی آمدند و رفتند. پس اگر وی بمیرد یا کشته شود، آیا شما عقب‌گرد خواهید کرد؟ و هر کس چنین کند و مرتد شود، پس هرگز به خدا آسیبی نرساند. و خداوند به زودی شاکران را جزا و پاداش خواهد داد».

و ای فرزندان قیله! آیا میراث پدرم از من گرفته می‌شود و شما مرا می‌بینید و صدایم را می‌شنوید و حضور دارید، فریاد داد خواهی‌ام به شما می‌رسد، از مظلومیتم آگاهید، و شما دارای نفرت کافی و ساز و برگ و نیرو می‌باشید، اسلحه و سپر دارید.

فریاد مظلوم به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید، و داد خواهی‌اش را می‌شنوید ولی به فریاد نمی‌رسید! در حالی که شما به دلوری توصیف شده و به نیکی و صلاح شناخته شده‌اید و برگزیدگان و منتخبین مردمید. با عرب جنگیدید و رنج و تعب را متحمل شدید، با ملت‌ها درگیری کردید و با دلیران رزم آوردید، و همواره با هم بودیم، ما دستور می‌دادیم و شما فرمان می‌بردید؛ تا آسیای اسلام به سبب ما (اهل بیت) به

چرخش درآمد و نظام گرفت و منافع روزگاران به دست آمد و فریاد شرک خاموش شد و طغیان کژی فرونشست و آتش‌های کفر سرد شد و صدای آشوب ساکت شد، و نظام دین منسجم شد.

پس بعد از روشنی راه از چه رو منحرف شدید؟ و بعد از آشکار ساختن (اسلام) چرا (اندیشه دیگر) پنهان می‌دارید؟ و بعد از پا جلو نهادن چرا عقب گرد کردید و بعد از ایمان شرک آوردید؟ «آیا با گروهی که فسم‌هایشان شکستند و به اخراج پیامبر ﷺ همت گماشتند نمی‌جنکید در حالی که ایشان بر شما آغاز کردند؟ آیا از ایشان می‌ترسید؟ پس خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن می‌باشید».

هان! می‌بینم که به آسایش طلبی گراییده‌اید و کسی را که او سزاوارتر به قبض و بسط و تصرف در امور است کنار زده‌اید و راحت طلب گشته و از تنگی گریخته به گشایش رهیده‌اید. آنچه را که در دهان داشتید بیرون افکندید. و آنچه را که فرو داده بودید از دهان برآوردید. پس «اگر شما و همه اهل زمین کفر بورزید همانا خدای تعالی بی‌نیاز و ستوده است».

آگاه باشید! گفتم آنچه را که گفتم با این‌که از کوتاهی و سستی درآمیخته با شما و بی‌وفایتان که پوشش دل‌هایتان شده آگاه بودم. ولی، این سخن که گفتم سرریز اندوه دل، و بازدن خشم و بی‌تابی جان و شکوه سینه من بود و اتمام حجتی بر شما شد (که در قیامت عذری نداشته باشید). پس -این فدک و این حق ما- تقدیم به شما! ببرید و بر پشت مرکبتان بسته همراه ببرید، مرکبی که پشتش زخم و پایش ناسور است و ننگش پایدار و به غضب خدا و رسوایی ابدی نشاندار است و به آتش الهی که جان‌ها را می‌سوزد متصل است. که در برابر دید پروردگار است آنچه می‌کنید. «و به زودی کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست که به کجا می‌روند» و من دختر بیم‌دهنده شما از عذاب سختم. پس بکوشید، ما نیز می‌کوشیم. و منتظر باشید، ما نیز منتظریم.

پس ابوبکر (عبدالله بن عثمان) پاسخ داد:

ای دختر رسول خدا ﷺ! همانا پدرت بر مؤمنان عطف و با کرم و دل‌سوز و مهربان بود، و بر کافران عذاب دردآور و عقابی بزرگ بود. اگر نسبت را بنگریم، پدر تو است نه زنان دیگر، و برادر شوهرت، علی است نه سایر دوستان. او را بر هر دوستی مقدم می‌دانست و در هر کار مهتی یاری می‌کرد. شما -خانندان- را دوست نمی‌دارد جز سعادت‌مند و دشمن نمی‌دارد جز بدبخت. شما عترت پاک پیامبر و برگزیدگان منتخب اوید. دلیلان مایید بر هر نیکی. و راهنمایان ما به سوی بهشت برین هستید. و شما -ای بهترین زنان، و دخت بهترین پیامبران- در گفته‌ات راست‌گویی و در کمال عقل پیشی، حقت پذیرفته و سخن درست مقبول است.

به خدا قسم من از نظر پیغمبر خدا ﷺ تجاوز ننموده‌ام و جز به اجازه او کار نکرده‌ام. و همانا راهنمای قوم به آنان دروغ نمی‌گوید. و محققاً خدا را شاهد می‌گیرم -و بس است وی برای شهادت- که شنیدم

رسول خدا ﷺ فرمود: «ما گروه انبیا طلا و نقره و خانه و ملکی از خود به میراث نمی‌گذاریم. و جز کتاب و حکمت و دانش و نبوت میراثی نداریم و هر آن‌چه از مال دنیا برای ماست، اختیارش بعد از ما با ولی امر مسلمین است». و اکنون آن‌چه را که تو می‌خواهی، به اسبان و ساز و برگ جهاد مخصوص ساخته‌ایم تا مسلمانان در راه خدا با کافران و سرکشان بدرگدار بجنگند. و این کار با اتفاق رأی مسلمین شده است و من مستبدانه نظر نداده‌ام و تنها تصمیم نگرفته‌ام.

و اینک موقعیت من و دارایی من همه در اختیار تو است، از تو چیزی را دریغ نمی‌کنیم و پنهان نمی‌داریم. و شما بزرگ بانوی امت پدرت، و درخت پاک برای فرزندان هستی. انکار فضیلت تو را کسی نمی‌تواند کرد و از اصل و فرع تو چیزی کسر نگردیده است و حکم تو در دارایی من نافذ است. آیا بر مخالفت پدرت رأی داری و می‌خواهی که من طور دیگر عمل کنم؟

پس حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ ابوبکر فرمود:

سبحان الله! شگفتا! پیغمبر خدا ﷺ از قرآن روگردان نبود و با احکام آن مخالفت نمی‌کرد، بلکه پیرو آن بود و به سوره‌هایش عمل می‌فرمود. آیا به بی‌وفایی و پیمان شکنی تان، بهانه‌ها و دستاویزهای دروغ ضمیمه می‌کنید؟ و این نیرنگ - بعد از وفات وی - هم چون فتنه جویی‌های شما در زمان حیات او بوده است.

اینک کتاب خدا حکمی عادل و ناطقی جداساز حق و باطل است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ وَ يَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ ، ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾. پس سهم بندی‌های میراث را بیان فرمود و چنان سهم مردان و زنان را روشن ساخت که بهانه‌ای برای اهل باطل و شبهه‌ای برای مردم آینده نماند.

کلاً! «بلکه هوس‌های نفسانی شما و سوسه‌ها انگیزته است. پس می‌باید به نیکی صبر کنم. و کمک کار من بر آنچه می‌گویید خداست».

دگر بار ابوبکر به سخن آمد و گفت:

خدا راست گفت و رسول خدا راست گفت و دخترش راست گفت. تو معدن حکمت، و جایگاه هدایت و رحمتی، و پایه دین و حقیقت برهان و حجتی. سخن درست تو را رد نمی‌کنم و خطابه‌ات را ناپسند نمی‌شمرم. این جماعت مسلمانان در میان من و تو حکم می‌باشند. زمام‌داری را اینان برگردن من افکندند و من به اتفاق کلمه ایشان آن را پذیرا شدم، نه به زور و استبداد متوسل شدم و نه چیزی را به خود اختصاص دادم. و هم اکنون آنان بر این مطلب شاهدند.

حضرت زهرا علیها السلام رو به مردم کرده فرمود:

ای جماعت مردم که به سوی سخن باطل شتابانید و بر کار زشت زبان‌بار چشم‌پوشی می‌کنید! «آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا که بر دل‌ها قفل‌ها زده شده است». نه، چنین نیست، بلکه بر دل‌هایتان به رفتار زشتتان زنگ



گرفته است، پس گوش و چشمتان بیسته است. و چه بد تأویل کردید! و چه زشت نظر دادید! و چه بد عوض کردید! به خدا قسم حملش را سنگین و عاقبتش را وخیم خواهید یافت، آن روز که پرده کنار رود و آن چه پشت حجاب است نمایان گردد و برای شما از جانب خدا آن چه گمانش نداشتید آشکار گردد. «و در آن چه باطل جویان زیانمند گردند».

پس به طرف قبر پیغمبر ﷺ توجّه فرمود و گفت:

پس از تو ای پدر اندوه بسیار	نصیب ما شد از قوم جفاکار
اگر بودی تو می دیدی که بر ما	چه وارد شد ز ظلم و جور اعدا
نهان گشتی و ماتم یار ما شد	عدو اندر پی آزار ما شد
عزیزانت قسرین جور و کینند	همه با ماتم و محنت قرینند
تو رفتی بَغض خود را ساز کردند	دَرِ ذَلَّتِ رُوی ما باز کردند
تو رفتی و همه از ما بُریدند	به ما روهای خود در هم کشیدند
شکستند عهد و پیمانی که بستند	به جرأت رشتۀ ایمان گسستند
چو نور روی تو از ما نهان شد	ز ما بربریده وحی آسمان شد
ملایک جمله راه خود گرفتند	رخ زیبایشان از ما نهفتند
غم هجر تو ما را ناتوان کرد	به مرگت خیر از ما رو نهان کرد
پدر پیش از تو من ای کاش مردم	به پیش روی تو جان می سپردم
چنین ماتم کسی هرگز ندیده	پس از تو جان ما بر لب رسیده

پس از پایان خطابه و گفت و گوها و شکوه‌ها به خانه بازگشت. در آن حال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منتظرش بود و چشم به راه داشت.

چون به خانه وارد شد به تندی، حضرت را مخاطب ساخته چنین گفت:

ای پسر ابو طالب! به سان جنین در رحم، دست و پا جمع کرده به گوشه‌ای خزیده‌ای! و هم چون شخصی که مورد اتهام است به خانه نشسته‌ای! ای دلاور، هم چون عقاب شکاری، شهپرت را شکستی و بی سلاح گشتی، پس پره‌ای نرم به کارت نیامد. این، پسر ابوقحافه، عطیۀ پدرم و ذخیرۀ فرزندانم را از من گرفته، علنی با من ستیزه کرده و در سخن درشتی نموده؛ تا جایی که انصار یاری خود را از من دریغ کردند و مهاجران پیوندشان از من بریدند و همگان چشم فرو بستند و غضب حق مرا ندیده گرفتند. نه مدافعی و نه جلوگیری از این ستم هست. خشمگین و گلوفشده رفتم و شکست خورده و ناکام برگشتم. آن روز که تندی و تیزیت را از دست دادی، چهره‌ات را خاکسار نمودی. گرگ‌ها، شیر شدند و تو خاک را بستر گرفتی. جلوی سخن قائلی را نگرفتی، و باطلی را دفع نکردی. و من را اختیاری نیست (چون زنان تحت تدبیر و

## مبحث چهارم

### [بیماری حضرت فاطمه علیها السلام]

در بیان مرض فاطمه و آمدن زنان مهاجر و انصار به عیادت آن حضرت و پاره‌ای از سخنان صدیقه طاهره علیها السلام در جواب زن‌های مهاجرین و انصار است که نزد او گرد آمدند، هنگامی که مبتلا به مرضی بود که در آن مرض وفات یافت، چنانچه عامه و خاصه به طرق متعدّد روایت کرده‌اند. و آن سخنان در نهایت فصاحت و منتهی درجه بلاغت است، و اقوی حجتی بر حقیقت طریقه اهل بیت علیهم السلام است که در این جا شرح داده و ترجمه می‌شود.

این سخنان را شیخ طبرسی رحمته الله در کتاب احتجاج، و علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار نیز از آن، و شیخ صدوق رحمته الله در کتاب امالی و در کتاب معانی الاخبار به طور مسند به دو طریق روایت فرموده، و علی بن موسی اربلی رحمته الله در کتاب کشف الغمّة<sup>۱</sup> از کتاب سقیفه<sup>۲</sup>، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه<sup>۳</sup>، به سند خود از

حمایت مردانند و شایسته میدان کارزار نیستند). کاش قبل از روز خواری و سقوط، مرده بودم! پذیرنده عذر من خداست که آن ستم‌کار (ابوبکر) را رسوا کردم و از تو حامی، شکوه کردم.

ای وای مرا در هر صبحدم! سرورم بمرم و بازویم سست شد. شکوه به پدر دارم و دادخواهی از خدا جویم. خدایا، تو نیرومندتر و قوی‌تری و عذابت و انتقامت تندتر و تیزتر است.

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخش فرمود:

ویل بر تو نیست، بر دشمن تو است. از غمت بگناه، ای دخت برگزیده، و ای یادگار پیامبر، که من در دینم سست نشده‌ام و در حدّ توأم خطا نکرده‌ام. اگر منظور، معیشت است، رزق تو ضمانت شده است و سرپرستّ امین است. و آنچه برای تو خدا مهیا فرموده است از آنچه از تو ستانده شده بهتر است. پس شکیبا باش و مزدت را از خدا بخواه.

حضرت زهرا علیها السلام گفت: «حسبی الله» (خدا مرا بس است) و دم فرو بست.

احمد بن عبدالعزيز جوهری، از معمر، از زهری (زکریّا)، از محمد بن عبدالرحمن تا آخر آن مطابق روایت شیخ صدوق رحمته الله روایت کرده است. و چون در این روایات اختلافات زیادی است، مؤلف حقیر موارد اختلاف را در ضمن شرح لغات و حدیث مکرّر به لفظ احتجاج و معانی و امالی نقل می‌نمایم.

سلسله سند معانی الاخبار<sup>۲</sup>:

قال: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمِيدِ اللَّحْمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُهَلَّبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، [عَنْ] عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عليها السلام، قَالَتْ:

لَمَّا اشْتَدَّتْ عِلَّةُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ عَلَى آلِهِمَا - اجْتَمَعَ عِنْدَهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَقُلْنَ لَهَا: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْبَحْتَ عَنْ لَيْلَتِكَ؟ فَقَالَتْ: أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةٌ لَدُنِيَاكُمْ.

و سخنان فاطمه عليها السلام را تا آخر ذکر کرد چنان‌که ذکر می‌شود.

و نیز صدوق رحمته الله فرموده:

و حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةَ الْقَزْوِينِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

۲. السقيفة وفدك: ص ۱۲۰.

۳. شرح نهج البلاغة: ج ۱۶، ص ۲۳۲.

۴. معانی الاخبار: ص ۳۵۴، ح ۱.

۵. معانی الاخبار: ص ۳۵۴، ح ۱.

علی‌الهاشمی، قال: حدَّثنا عیسی بن عبدالله بن [محمد بن] عمر بن علی بن  
أبي طالب عن أبيه<sup>۱</sup>، قال: حدَّثنا أبي عن أبيه، عن جدّه، عن علی بن  
أبي طالب، قال:

لما حضرت فاطمة الوفاة دعنتني فقالت: أمنقذ وصيبي وعهدي؟  
قال: قلت: بلى، أنقذها. فأوصت إليه فقالت: إذا أنا متُّ فادفني ليلاً ولا تؤذني  
رجلين ذكرتهما.

قال: فلما اشتدَّت عِلَّتْها، اجتمع عليها نساء المهاجرين والأنصار فقلن: كيف  
أصبحتِ يا بنت رسول الله من علَّتك؟  
فقالت: أصبحت والله عاتقة لدنياكنَّ.

و تمام حدیث را ذکر کرد.

و در کتاب امالی<sup>۲</sup> شیخ:

الحقار، عن إسماعيل بن عليّ الدعبلّي، عن أحمد بن عليّ الخرزّاز، عن  
أبي سهل الدقاق، و عن عبدالرزاق، قال الدعبلّي: و حدَّثنا إسحاق بن إبراهيم  
الديري، عن عبدالرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن عبيدالله بن عبدالله بن  
عتبة بن مسعود، عن ابن عباس، قال:

دخلن نسوة من المهاجرين والأنصار على فاطمة بنت رسول الله ﷺ يعدهنها  
في علَّتْها، فقلن: السلام عليك يا بنت رسول الله ﷺ، كيف أصبحتِ؟  
فقالت: أصبحت والله عاتقة لدنياكنَّ.

و تمام روایت را ذکر کرده.

۱. در مصدر «عن أبيه» نیامده است.

۲. امالی طوسی: ج ۱، ص ۳۸۴.

و از ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه<sup>۱</sup> روایت کرده از عبدالعزیز جوهری، از محمد بن زکریا، از محمد بن عبدالرحمن تا آخر آن چه صدوق روایت کرده .  
و اما آن چه در احتجاج<sup>۲</sup> روایت است این است :

قال سويد بن غفلة: لما مرضت فاطمة عليها السلام المرضة التي توقيت فيها، اجتمعت إليها النساء، نساء المهاجرين والأنصار يعدنها، فقلن لها: كيف أصبحت من عنتك يا بنت رسول الله؟<sup>۳</sup>

و صلت على أبيها ثم قالت: أصبحت والله عانفة لدنياكن، قالية لرجالكن، لفظتهم بعد أن عجمتهم<sup>۴</sup>، و شنتهم<sup>۵</sup> بعد أن سبرتهم، فقبحاً لفلول الحد، و اللعب بعد الجد، و قرع الصفاة، و صدع القنائة، و خطل<sup>۵</sup> الآراء، و زلل الأهواء، و بش ما قدمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون، لا جرم لقد قلدتهم ربقتها، و حملتهم أوقتها، و شنت عليهم عارها، فجداً و عقراً و بعداً للقوم الظالمين .

و يحهم أتى زعزعوها عن رواسي الرسالة، و قواعد النبوة و الدلالة، و مهبط الروح الأمين، و الطيبين بأمر الدنيا و الدين؟! ألا ذلك هو الخسران المبين!

روایت معانی الاخبار:

در خبر معانی الاخبار با خبر احتجاج در چند جمله اختلاف است :  
اَوَّلُ: [ در معانی ] «عائفة لدنياكم، قالية لرجالكم» به جای: «دنياكن» و

۱. شرح ابن ابی‌الحدید: ج ۴، ص ۸۷ چاپ قاهره.

۲. احتجاج: ج ۱، ص ۱۴۶.

۳. در مصدر: + «فحمدت الله».

۴. در مصدر: «وسئمتهم» آمده.

۵. در مصدر به تاء دو نقطه آمده است.

«رجالکن» است.

دوم: [در معانی] «قبل أن عجمتهم» به جای «بعد أن عجمتهم» [آمده].  
سوم: [در معانی] بعد از: «لفلول الحدّ»، «خور القناة» است به جای «صدع القناة» و جمله: «و اللب بعد الجدّ و قرع الصفاة» را ندارد، و بعد از «خطل الآراء» به جای «آراء»، «الرأی» آورده، و کلمه «زلل الاهواء» هم در این روایت نیست، و بعد از «ربقتها»، «حملتهم أوقتها» را ندارد، و به جای «بُعداً للقوم»، «سُحْقاً» است، و به جای: «زعزعوها»، «زحزحوها»، و به جای «الروح الأمين»، «الوحي الأمين» است، و به جای «بأمر الدنيا»، «بأمر الدنيا» است.

و اما در روایت امالی<sup>۱</sup> عبارت چنین است:

فقلت: أصبحت و الله عائفةً لدنياكنّ، قاليةً لرجالكنّ، لفظتهم بعد إذ عجمتهم، و ستمتهم بعد إذ سبرتهم، فقبحاً لأفون الرأی و خطل القول و خور القناة، و «كَيْشَسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»<sup>۲</sup>، لا جرم<sup>۳</sup> و الله لقد قلدتهم ربقتها، و شننت عليهم عارها، فجدعاً و رغماً للقوم الظالمين. و يحكم<sup>۴</sup> أتى زحزحوها عن أبي الحسن ما نقموا و الله منه إلا نكير سيفه، و نکال وقعه، و تمرّره في ذات الله، تالله<sup>۵</sup> لو تكافوا عليه عن زمام نبذه إليه رسول الله ﷺ لا عتلقه، ثم لسار بهم سيرة سجحاً، فيآته قواعد الرسالة، و رواسي النبوة، و مهبط الروح الأمين الطيبين بأمر الدين و

۱. امالی طوسی: ج ۱، ص ۳۸۴.

۲. مائده (۵): ۸۰.

۳. در مصدر: «ولا جرم» آمده است.

۴. در مصدر: «يحهم» آمده است.

۵. در مصدر: «وتالله» آمده است.

الدنيا و الآخرة؛ ﴿أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾<sup>۱</sup>.

### شرح لغات:

«مَرُوضَةٌ»: - بر وزن تَمْرَةٌ - بیماری.

«تَوَقَّيْتُ»: - به صیغه مجهول - میرانیده شد.

«يَعِدُّنَهَا»: از باب عَدْتُ الْمَرِيضَ أُعَوِدُ، یعنی او را زیارت کردند.

«عَانَفَةٌ»: کراهت دارنده.

«قَالِيَةٌ»: از باب قَلَيْتُ الرَّجُلَ، أي از باب رمی یرمی، أي أبغضته، یعنی کینه او

را دارم، و از این باب است آیه شریفه: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾<sup>۲</sup>.

«لَفْظَتُهُمْ»: لفظ رَبِّيَّه و غیره لفظاً، از باب ضرب، یعنی ایشان را انداختم.

«عَجَمْتُهُمْ»: از عجم است از باب قَتَلَ، به معنی دندان گرفتن و جویدن. گفته

شده است: «عجمت العود إذا عضضته لأنظر أصلب هو أو رخو»، یعنی: چوب را

به دندان گرفتم که ببینم سخت است یا سست، کنایه از امتحان کردن است.

«سَنَنْتَهُمْ»: بغض ایشان را دارم.

«سَمَنْتَهُمْ»: از ایشان ملول شدم.

«سَبَرْتَهُمْ»: عمق و باطن ایشان را شناختم و امتحان کردم.

«قَبِحاً»: قبیح به ضم قاف مصدر قَبِحَ، مانند شَرَفَ، به معنای زشتی است.

«فُلُولٌ»: به فاء از فَلَ برون فلوس است، و رخنه‌ای را گویند که در تیزی شمشیر

واقع شود، و جمع آن فُلُول است بر وزن فُلُوس، و خلیل نحوی «فُلُول» را مصدر

دانسته و شاید این معنی اصلح باشد. و «فَلٌّ» مرد فراری را نیز می‌گویند و مفرد و

۱. زمر (۳۹): ۱۵.

۲. ضحی (۹۳): ۳.

تثنيه و جمع آن یکسان است. و در نسخهٔ دیگر «الْفُون» آمده و آن از اَفْن است بر وزن فَلَاس، به معنای نقص و به معنای ضعیف الرأی هم آمده.

«الحدّ»: مراد تیزی شمشیر و مانند آن است و به معنی بَأَس نیز آمده.

«الجدّ»: کوشش کردن.

«الرأی»: اعتقاد.

«قرع»: کوبیدن.

«الصفاء»: سنگ سخت و نرم را گویند.

«خور القنّاة»: خور، به معنی ضعیف، و قنّاة، نیزه و عصا را گویند.

«خطل»: منطق فاسد و مضطرب را گویند.

«زلل»: کج شدن و لغزیدن.

«أهواء»: جمع هوا، میل نفس به چیزی که مذموم باشد، و منحرف شدن را

گویند.

«سخط»: به معنای غضب و خشم است. و آن به نفس و علی هر دو متعدی

می شود.

«لا جرم»: لابد و لا محاله و حقاً، و به معنای قسم هم گفته شده، مثل: «لا جرم

لأفعلنَ کذا».

«ربقتها»: ربوق، بر وزن حمل ریسمانی است که رشتهٔ زیاد دارد، و مفرد آن

«ربقه» است و حیوانات را به آن می بندند.

«أوقتها»: مفرد أوق است بر وزن فَلَاس. مراد مشقّت و سختی ناملایم است، و

شاید زیادی تاء برای مبالغه باشد، یا دلالت بر وحدت باشد برای آگاهی دادن به

این که شدّت و سختی آن امر از سایر افراد آن منفرد است.



«شنتت»: در کشف الغمّة<sup>۱</sup> به سین مهمله است و آن به معنای جدا کردن، و اگر به سین مهمله باشد مراد جدا کردن بدون تفریق است، یعنی: «أرسلته إرسالاً من غير تفریق».

«عارها»: عار: چیزی که عیب آن را گویند. و در بعضی از نسخه‌ها «غارتها»<sup>۲</sup> آورده از باب «شئو الغارة»، یعنی: میان لشکر جدایی افکندند.  
«جدعاً»: جدع، مصدر است به معنای جدا کردن، و بریدن گوش و دست و لب را گویند.

«عقر»: مصدر و به معنی جراحت وارد کردن است.

«سُحِقاً»: به معنای بُعد و دوری و دور کردن است.

«رغم»: بینی به خاک مالیدن است.

«أُتِي»: ظرف به معنی کیف است.

«زحزحوها»: او را دور کردند.

«زعزعوها»: تکان دادند و جنبانیدند.

«رواسی»: کوه‌های ثابت را گویند.

«طَبِين»: محرّکه، یعنی زیرک و حاذق از طَبِينٍ يَطْبِنُ از باب علم يعلم، و اسم فاعل آن طَبِينٌ بر وزن كَيْفٌ و طابن است.

«خسران»: به معنای ضرر، و ضدّ ربح است و به معنای گمراهی نیز است.

وجوه اعراب سخنان آن حضرت:

قولها: «كيف أصبحت من علتك»: کلمه «منّ» بیانیه است، یعنی بر چه حالی از

۱. کشف الغمّة: ج ۲، ص ۱۱۵.

۲. همان.

عَلَّتْ خُودَ شَبِّ رَا صَبِيحَ كَرْدِي .

قولها: «عائفة لَدُنْيَا كَنَ قَالِيَةً لِرَجَالِ كَنَ»: شاید مذکر آوردن ضمیر جمع در روایتی که از معانی الاخبار نقل شد، به اعتبار تعمیم خطاب برای زنان و مردانشان و شریک گردانیدن مردان با زنان در جواب باشد و به منزله حاضرین باشند، بلکه عمده مردانشان باشند و مقصود آن حضرت مردان ایشان بوده. بنابراین، مضاف داخل در مضاف الیه است و ممکن هم هست که داخل نباشد به این که مراد از ضمیر خصوص زن‌ها باشند و اطفال ذکور هم بر سبیل تغلیب باشد، زیرا اطلاق مرد بر طفل از روی حقیقت نیست.

قَوْلُهَا ﷺ: «قَبِحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ»: قبحاً، بنا بر مصدریت نصب داده شده و عامل آن وجوباً سماعاً محذوف است، و قیاساً نیز گفته شده: «قَبِحَ قَبْحًا» و جمله انشایی دعایی «سَقِيًّا وَرَعِيًّا»، الا این که آن در دعای خیر گفته شده و این جا در دعای شَرِّ است. و لام لِفُلُولِ برای اختصاص است، یعنی فلول حدّ به دعا تخصیص داده شده. و مجرور در معنی فاعل برای مصدر، و حرف جرّ داخل است بر آن چه که در معنی مفعول است، و لام برای تقویت است و تقدیر آن چنین می شود: «قَبِحَ اللهُ فُلُولَ الْحَدِّ». و احتمال مصدر بودن قبح از غیر این باب و مابعد آن بعید است، زیرا داعیه ای برای استلزام تکلیف نیست. و در جمله «فُلُولَ الْحَدِّ» و مابعد آن اضافه به فاعل است به استثنای جمله: «قَرَعَ الصَّفَاةَ وَصَدَعَ الْقَنَاةَ» که اضافه به مفعول است.

قَوْلُهَا ﷺ: «فَبَسَّ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخَطَ اللهُ عَلَيْهِمْ»: کلمه «أَنْ» مخفّفه از متقلّه است و اسم آن ضمیر شأن است که محذوف است، و جمله: «سَخَطَ اللهُ عَلَيْهِمْ» در موضع خبر است، و «أَنْ» با دو معمول آن محلاً مرفوع است، بنا بر این که مخصوص به ذمّ است، یعنی: «بَسَّ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ سَخَطَ اللهُ عَلَيْهِمْ». و احتمال هم دارد که مخصوص حذف شده باشد و حرف تأکید محلاً مجرور باشد،

بنا بر این که مابعد آن عُلّت باشد، یعنی: «بئس ما قَدَمْت لهم أنفسهم عقوبات الله و نعماته لأنَّ الله قد سخط عليهم». و واوِ «و في العذاب» عطف است و جمله بعد از آن معطوف است بر جمله «سخط الله».

قولها عَلَيْهَا: «لا جرم لقد قَلَدْتهم ربقتها، و حَمَلْتهم أوقتها، و سَنَنْت عليهم عارها»: «لقد قَلَدْتهم» جواب قسم، و لام، لام جواب است، بنا بر آن چه از فَرَاء - که یکی از علمای نحو است - حکایت شده که لا جرم به معنای قسم نقل شده و به معنای حَقّاً است. و «قَلَدْتهم» و دو جمله‌ای که در دنبال آن است به صیغۀ متکَلَّم است و مرجع ضمیرهایی که مضاف الیها هستند اعمال بد ایشان است که به واسطۀ آنها مستوجب سخط و عذاب خدا و خلود در عذاب - که مدلول علیهای در این مقام است - می‌گردند. و محتمل است مرجع ضمیرها «فلول حدّ» و «خور القناة» و آن چه از این معانی و صفاتی که بعد از آن ذکر شده باشد. و ممکن است کلمۀ «قَلَدْتهم» به صیغۀ غائب و تاء تأنیث باشد، و ضمیرهای فاعلی که در آن و جملات بعد آن است، ضمیرهای فاعلی که مستتر در آنها است، به مرجع ضمیرهایی که به آنها اضافه شده بازگردند، الا این که کلمۀ «سَنَنْت» در این صورت ناچار است از این که از باب تفعیل باشد، ولی در کتاب لغت برنخوردم که اشاره‌ای به آن شده باشد، و اشاره نشدن آن برای این احتمال مضرّ نیست، زیرا گفته شده: عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود.

قولها عَلَيْهَا: «فجدعاً و عقراً» تا آخر: بنا بر مصدریت منصوبند به فعل‌های محذوف و جویاً، چنان چه در «قبحاً» گفته شد، و لام در «للقوم» مانند لام در «لفلول الحدّ» است در آن چه ذکر شد از وجه و احتمال هر طور باشد، و تقدیر: «جدعهم الله جدعاً و عقراً» است.

قولها عَلَيْهَا: «و یحهم»: در منتهی الارب گفته است که گفته می‌شود: «و یح لزید

و یحاً له» بنا بر ابتدائیت رفع داده می‌شود، و به ضمیر آوردن فعل نصب داده می‌شود، و «ویح زید و یح» نصب آنها نیز به ضمیر فعل است، و «ویحاً زید» نیز به همین معنا است. انتهى.

و شاید بهتر این باشد که در مانند این مورد گفته شود: چون سیاق آن برای افاده تعجب است، برای حذف حرف ندا منصوب است، به معنای: «یا ویحهم»، چنانچه در «ویل» گفته می‌شود: «یا ویلتا» در مقام تلّهف<sup>۱</sup> و تعجب، و وجه در تذکیر ضمیر ویحکم بنا بر روایت امالی شیخ، همان وجه در تذکیر ضمیر در قول آن حضرت علیه السلام: «عائفة لدنیاکم» است که قبلاً گفته شد.

قولها علیه السلام: «أتی زحزوها»: مرجع ضمیر خلافت است که به قرینه مقام دلیل بر آن آورده شده، پس در معنای «عائفة دنیاکم» تشبیهی است برای دنیا و آنچه در آن است از لذت‌هایی که ممزوج به یکدیگر است به چندین برابر از آفت‌ها، به طعامی که مکروه خاطر بوده و طبع از آن متنفر باشد.

و قولها علیه السلام: «لَفَطْتَهُمْ قَبْلَ أَنْ عَجَمْتَهُمْ وَ سَنَنْتَهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتَهُمْ»: بنا بر روایت معانی الاخبار معنا این می‌شود: ایشان را از دهان انداختم پیش از آن‌که دندان بر آن گذارم، و کینه آنها را در دل گرفتم بعد از این‌که آنها را امتحان کردم. حاصل معنی این می‌شود: من آنها را از نظر انداختم پیش از این‌که آنها را امتحان کنم، زیرا حالات آنها را قبلاً می‌دانستم و به بدی باطن آنها عارف بودم، و پس از امتحان آنها بغضشان را در دل گرفتم برای این‌که کارهای بد آنها را دیدم.

و اما بنا بر دو روایت اخیر، فقره اولی ظاهر، و فقره ثانی تأکید است برای فقره اولی، و حاصل معنای آن چنین می‌شود: آنان را از چشم خود انداختم و کینه آنها را

۱. تلّهف: اندوه بردن؛ دریغ خوردن.

در دل گرفتیم و از آنها قلباً ملول شدم ، بعد از آنی که امتحانشان کردم .  
 علی ایّ حال در فقره اولی ایشان را - به خاطر آن چه در آنها بوده از سوء سریره<sup>۱</sup>  
 و زشتی کارهایشان که صاحبان علم و دیانت از آنها مشمئز باشند - به طعام تلخ و  
 بدی تشبیه فرموده است که طبع و ذائقه از آن نفرت دارد . پس ضمیر «هم» هم  
 استعاره بالکنایه است از آن، و لفظ «عجم» هم استعاره تخیلیّه است .

قولها عَلَيْهَا : «فقبحاً لفلول الحدّ» : نفرینی در حقّ ایشان و سرزنش و توبیخی بر ضرر  
 آنها است به علّت کارهای بد و صفات زشت ایشان که آنها عبارت است از چند امر :  
 امر اوّل : «فلول الحدّ و خور القنّاة یا صدع القنّاة» : کنایه است از نشستن ایشان از  
 قیام علیه غضب کنندگان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام و حق زهر علیه السلام و جنگ نکردن با  
 ایشان و ساکت ماندن در برابر آن چه می دیدند از ظلم و جور و ستم هایی که نسبت  
 به امیر مؤمنان و فاطمه وارد می آوردند ، با این که معروف به اهل خیر و صلاح بودند  
 و می توانستند از اهل بیت پیغمبرشان دفع ظلم کنند و به خوبی قدرت داشتند ،  
 گویا در تیزی شمشیرهاشان رخنه ها و کندی ها بوده و نیزه های آنان سست و بی اثر  
 بوده ، و یا ضعف و شکاف در آنها بوده و سوراخ کننده و کارگر نبوده .

امر دوم : «اللعب بعد الجدّ» - بنا بر روایت احتجاج - و مراد از آن بی باکی و بی بند و  
 باری ایشان نسبت به امر دین است ، بعد از این که کوشش در آن داشتند ، به نحوی  
 که گویا دین را در میان خودشان اسباب بازی خود قرار دادند .

امر سوم : «قرع الصفاة» : - بنا بر آن روایت نیز - و آن کنایه از منتهای ذلّت و  
 خاری است از جهت این که مطیع و منقاد کسانی شدند که آنها را به طرف خود  
 کشیدند و اذیت کسانی را تحمّل کردند که آنها را آزار کردند ؛ پس معنی چنین

می‌شود: ایشان در ذلّت و خواری به حدّی رسیدند که دشمنان ایشان سرهایشان را کوبیدند بعد از این‌که خودشان سرهای خود را کوبیدند، یعنی خودشان به خودشان بد کردند و منحرف شدند.

**امر چهارم:** «خطل الآراء»: نزدیک به آن است «افون الرأی» بنا بر روایت معانی الاخبار، و «خطل القوم» بنا بر روایت امالی، که مراد از آن فساد رأی‌های ایشان و اضطراب آنها است، از جهت این‌که از حق و اهل آن برگشتند و حق را در غیر موضع خود قرار دادند و اهل بیت علیهم‌السلام را از حقوق ایشان منع کردند و چنین اظهار داشتند که مقصود ایشان از این کار حفظ دین و حفظ اسلام و مسلمانان است.

**امر پنجم:** «زلل الأهواء»: بنا بر روایت احتجاج - یعنی: لغزش‌هایی که به سبب آن مستوجب هلاکت همیشگی و عذاب ابدی شدند، از جهت پیروی کردن ایشان از هواهای گمراه‌کننده و خواهش‌های نفسانی هلاک‌کننده.

«و بس ما قدّمت لهم أنفسهم» تا آخر: یعنی: محققاً آن‌چه را که به خاطر غضب خلافت برای خودشان و غضب حقوق اهل بیت و مداخله ایشان در آن به خودی خودشان مرتکب شدند و چنین پنداشتند که این نفع عاجلی برای آنها است، این چنین نیست و تنها عاقبت بدی برای آن است و بدخانه‌ای است که برای خود در آخرت تهیه کرده‌اند، و خدا بر آنها خشمگین است و در روز قیامت ایشان در عذاب جاویدان خواهند ماند.

**امر ششم:** «لا جرم لقد قلّدتهم ربقتها» - تا آخر: - این تشبیهی است برای ایشان در مورد این‌که خدا ایشان را مقدار زمان کمی مهلت داده، سپس ایشان را بر آن‌چه که مرتکب شدند به سخت‌ترین عذاب همیشگی که هرگز نتوانند از آن خلاص شوند مؤاخذه خواهد کرد. و آنها را به حیواناتی تشبیه فرموده است که زمانی رها و آزاد بوده‌اند و زراعات صاحبان خود، و هم چنین باغ‌ها و بستان‌های مردمان را فاسد

می‌کردند، پس آنها را گرفتند و به طناب‌ها و ریسمان‌ها بستند، و مواظب و ملازم آنها شدند که خود را رها نکنند و باز به حالتی که سابق داشتند و زراعات و باغ‌ها و بستان‌ها را فاسد می‌کردند، فساد نکنند، یعنی خدا غاصبین خلافت و حق اهل بیت پیغمبر را به حال خود نخواهد گذارد و زود باشد که به سبب آنچه که کرده‌اند انتقام سخت از آنها خواهد کشید.

و تعبیر به لفظ ماضی در کلمه «قَلَدْتَهُمْ» و ما بعد آن، یا به اعتبار تحقق وقوع است، یعنی حتماً خدا انتقام سخت خواهد کشید، و یا انتقام واقع است، ولی در نظرها ظاهر نیست. و شاید در فقرات سه گانه، اسناد فعل به خود فاطمه علیها السلام باشد به لحاظ ظلم و ستم‌هایی که بر او کرده‌اند که سبب مترتب شدن عذاب شدید بر ایشان است.

و جمله قول آن حضرت که فرموده: «سَنَنْتُ» و خبر دادن به این کلمه به سین مهمله، دلیل بر این است که عار و ننگ بر ایشان احاطه دارد و شامل همه اعضا و اجزای ایشان است، مانند شامل بودن جامه به بدن، و سرازیر شدن و ریختن آب از اطراف ظرف.

امر هفتم: «و یحهم أتی زحزحوها عن رواسی الرسالة» - تا آخر - : این سخن از آن حضرت در مقام تعجب است، یعنی وای بر ایشان! بسی عجب است از بدی‌هایی که به سوء اختیار بر ما وارد کردند، از جهت زایل کردن خلافت از کسی که نسبت او به رسالت مانند نسبت کوه‌های سخت ثابت به زمین است، پس هم چنان که زمین بدون کوه‌های ثابت، استقراری ندارد، رسالت هم بدون خلافت، ثابت و برقرار نمی‌ماند. و هم چنین خلافت نسبت به رسالت، نسبت پی‌ها و پایه‌های خانه است به خانه، که اگر پایه‌های خانه نباشد، خانه خراب خواهد شد، هم چنین هرگاه پایه خلافت نباشد، بنای نبوت منهدم می‌شود. و نسبت خلافت خلیفه به

رسول خدا ﷺ مانند نسبت روح به جسد است، برای این که خلیفه عالم به ماکان و مایکون است و گویا مهبط روح الامین است، و کسی است که حاذق و زیرک و بینا به امور دین و دنیا و آخرت و اولی است، و آنها از او به کسی عدول کردند که به ضد صفاتی که ذکر شد متصف است.

**امر هشتم:** ﴿أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾<sup>۱</sup>: یعنی: آن چه که ذکر شد از غضب خلافت، زبانی واضح و آشکار است، و به این جهت در دنیا و آخرت زیان کارند، پس بعد از امیرمؤمنان علیه السلام احدی پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شایسته خلافت و زمام داری و رتق و فتق امور دنیا و دین، و حلال مشکلات دینی و دنیوی نیست، و غیر از علی علیه السلام کیست کسی که مردمان را از وادی حیرت و جهالت و گمراهی بیرون آورد، و به راه راست دلالت کند، و به بهشت های جاویدان و ثواب های اخروی برساند.

### ترجمه سخنان فاطمه علیه السلام در جواب زن های مهاجر و انصار:

در کتاب احتجاج از سوید بن غفله روایت شده که گفت: چون فاطمه زهرا علیه السلام مریض شد به مرضی که در آن از دار دنیا رحلت فرمود، زن های مهاجر و انصار برای عیادت نزد آن حضرت جمع شدند و عرض کردند: چگونه صبح نمودی از این علت که در توست ای دختر رسول خدا؟

حضرت فاطمه حمد خدای تعالی را به جا آورد و صلوات بر پدر بزرگوارش فرستاد، پس فرمود: در حالی صبح کردم که - قسم به خدا - دنیای شما را ناخوش دارم و مردهای شما را دشمن دارم. ایشان را از دهان افکندم بعد از آن که به زیر دندان آزمودم، و دشمن ایشان شدم بعد از آن که ایشان را به محک امتحان



درآوردم.

چه بسیار زشت است شکستگی‌های تیزی شمشیرها، و بازی بعد از چَد و کوشش‌ها، و برگزیدن مذلت و خاری‌ها، و شکاف اطراف نیزه‌ها، و فساد رأی‌ها، و لغزش هواها! و چه بد است سخط و غضب خداوند عالمیان و عذاب جاودان که ایشان برای خود پیش فرستاده‌اند. ناچار ربقه اعمال زشت ایشان را برگردن ایشان آویختم، و سنگینی این بارهای گران را بر دوش ایشان افکندم، و ننگ آنها را بر اطراف جسد ایشان پراکنده نمودم، پس خاری و بدی و دوری از رحمت الهی برای جماعتی باد که بر ما ستم نمودند. وای بر ایشان! چگونه خلافت را از کوه‌های ثابت رسالت گردانیدند، و ارکان بنیان نبوت و هدایت، و محلّ نزول روح الامین، و ماهر به امور دنیا و دین، نیست این مگر ضرر و زیان آشکار.

دنبالة سخنان حضرت فاطمه علیها السلام [در دیدار با زنان مهاجر و انصار]:

و ما<sup>۱</sup> الذي تقموا من أبي الحسن عليه السلام? تقموا منه و الله<sup>۲</sup> نكير سيفه، و قلّة مبالاته بحتفه<sup>۳</sup>، و شدّة وطّاته، و نکال و قعته، و تنمره في ذات الله .  
 و تالله لو مالوا عن المحجة اللائحة، و زالوا عن قبول الحجّة الواضحة، لردّهم إليها، و حملهم عليها، و لساّر بهم سيراً سجحاً، لا يكلم حشاشه، و لا يكلّ سايره، و لا يملّ راکبه، و لأوردهم منهلاً نميراً صافياً رويّاً، تطفح ضفتاه، و لا يترقّ جانباه، و لأصدرهم بطاناً، و نصح لهم سرّاً و إعلاناً، و لم يكن يحلّ<sup>۴</sup> من الغنى بطائل، و لا يحظى من الدنيا بنائل، غير ريّ الناهل، و شعبة الكافل،

۱. ادامه روایت به نقل از احتجاج: ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. در مصدر: «والله منه» آمده است.

۳. در مصدر: «لحتفه» آمده.

۴. در مصدر: «يتحلّی» آمده است.

و لَبَانٍ لَهُمُ الزَّاهِدِ مِنَ الرَّاغِبِ، وَ الصَّادِقِ مِنَ الْكَاذِبِ ﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ  
آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم  
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١﴾ وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِن هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا  
وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٢﴾.

أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ<sup>٣</sup>، وَ مَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَبًا! ﴿ وَ إِنْ تَعَجَّبْتَ فَعَجَبُ  
قَوْلِهِمْ ﴿٤﴾! لَيْتَ شِعْرِي إِلَىٰ أَيِّ سَنَادٍ اسْتَدَدُوا؟! وَ إِلَىٰ أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟! وَ  
بِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟! وَ عَلَىٰ آيَةِ ذَرِيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ احْتَكَمُوا، ﴿ لَيْسَ السَّمْوَلِيُّ وَ  
لَيْسَ الْعَشِيرُ ﴿٥﴾، وَ ﴿ يَشْسُ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٦﴾.

و به روایت معانی الاخبار<sup>٧</sup> چنین فرموده:

وَ مَا نَقَمُوا مِن أَبِي حَسَنِ؟! نَقَمُوا مِنْهُ وَ اللَّهُ نَكِيرٌ سَيْفُهُ، وَ شِدَّةٌ وَطْئُهُ، وَ نِكَالٌ  
وَ قَعْتُهُ، وَ تَنْمَرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ اللَّهُ لَوْ تَكَافَرُوا عَنْ زِمَامٍ نَبَذَهُ  
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِ لَاعْتَلَقَهُ، وَ لَسَارَ بِهِمْ سِيرًا سَجْحًا لَا يَكَلِّمُ خَشَّاشَهُ، وَ لَا يَتَعَتَّقُ  
رَاكِبَهُ، وَ لَا وَرَدَهُمْ مِنْهَلًا نَمِيرًا فَضْفَاضًا تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ، وَ لِأَصْدَرِهِمْ بَطَانًا، قَدْ  
تَحَيَّرَ بِهِمُ الرَّيُّ غَيْرَ مُتَحَلٍِّ مِنْهُ بَطَانِلٍ إِلَّا نَغَمَرَ الْمَاءُ وَ رَدَعَةُ شَرَرَةِ السَّاعِبِ وَ  
لُفَّتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتُ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.  
أَلَا هَلُمَّ فَاسْمِعْ، وَ مَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرَ الْعَجَبَ وَ إِنْ تَعَجَّبْتَ فَقَدْ أَعْجَبَكَ الْحَادِثُ

۱. اعراف (۷): ۹۶.

۲. زمر (۳۹): ۵۱.

۳. در مصدر: «فاسمع» آمده.

۴. در مصدر: «فاسمع» آمده.

۵. حج (۲۲): ۱۳.

۶. کهف (۱۸): ۵۰.

۷. ادامه روایت به نقل از معانی: ص ۳۵۴، ح ۱.

إلى أيّ سند استندوا؟ و بأيّ عروة تمسكوا<sup>۱</sup>؟

[در] امالی<sup>۲</sup> [چنین آمده است:]

و الله لا يَكِلِمُ<sup>۳</sup> خَشاشُهُ، و لا يَتَعَتَّعُ رَاكِبُهُ، و لأورد هم منهلأً رويأً فضاءاً،  
تَطْنَحُ ضَفَّتُهُ، و لأصدر هم بِطَاناً قد خَتَرَ بِسِهِمُ الرِّيَّ غير مُتَحَلِّ بِطَائِلٍ إِلَّا تَغَمَّرَ  
النَّاهِلُ وَ رَدَّعَ سورة سَفْبِ<sup>۴</sup>، و لَفَتَحَتْ عَلَيْهِمُ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ  
سَيَأْخُذُهُمُ اللهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

فَهَلُمَّ فَاسْمِعْ، فَمَا عَشْتُ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَباً، و إن تعجب بعد الحادث، فما بالهم  
بأيّ سند استندوا؟ أم بأيّ عروة تمسكوا؟ «لِبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لِبِئْسَ الْغَثِيْرُ»<sup>۵</sup> و  
«لِبِئْسَ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا»<sup>۶</sup>.

### شرح لغات:

«نقموا»: در مصباح است كه: «نقمت عليه امره و نقمت منه نقماً إذا عيبت و  
كرهت»<sup>۷</sup>. از باب ضرب و از باب تعب نیز گفته شده، پس «نقموا» يعنى: عيب گفتند  
و كراهت داشتند، اشدّ كراهت برای بدی فعلشان.  
«نكیر»: بروزن امیر، از انكار است، و در وضع اصلی خلاف عرفان را گویند، و  
پس از آن در عيب و نهی استعمال شده، و از این باب است قول خدای تعالی:

۱. معانی الاخبار: ص ۳۵۴، ح ۱.

۲. ادامه روایت به نقل از امالی: ج ۱، ص ۳۸۴.

۳. در مصدر: «لا یکتلم» آمده.

۴. در مصدر به جای «سغب»، «الساغب» آمده.

۵. حج (۲۲): ۱۳.

۶. امالی طوسی: ص ۳۷۵.

۷. بحار الانوار: ج ۶، ص ۲۴۵؛ به نقل از مصباح اللغة.

﴿فَكَتِفَ كَانَ نَكِيرًا﴾<sup>۱</sup> یعنی: پس چگونه می‌باشد انکار کردن من فعل‌های ایشان را؟

«مبالاة»: مصدر کلمه «لابالی» است، به معنای اهتمام و کوشش.

«حتف»: هلاکت و مردن.

«وطنة»: پامال شدن.

«نکال»: اسم مصدر است از تنکیل، به معنای عذاب است.

«وقعه»: صدمهٔ حرب و جنگ.

«تنمر»: غضب و سوء خلق.

«تمرُّر»: از باب تفعّل از مُرّ به معنای تلخ است، بنابراین معنا چنین می‌شود:

«نقموا منه وإن كان مُرّاً في ذات الله غضوباً» و آن کنایه از غضب است، و از تمرُّر به

معنای تحرّک و اضطراب است.

«ذات»: در اصل تأنیث «ذا» است و آن در اصل ذَوَى است بر وزن سبب، لام

الفعل آن حذف شده، و آن به معنای صاحب است، و به او و الف و یا اعراب

داده می‌شود، یعنی: «ذو» و «ذا» و «ذی». و جز به اسم جنس اضافه نمی‌شود. و

تاء تأنیث هم به آن ملحق می‌شود، مثلاً گفته می‌شود: «امرأة ذات جمال». و نظر به

اسمیت، به تاء نوشته می‌شود، و به هاء هم جایز است نوشته شود برای معنای

وصفیتی که دارد که آن عبارت است از مصاحبه، و پس از آن معنای مستقل برای آن

قرار داده شده که از آن به اجسام تعبیر می‌شود و گفته می‌شود: «ذات زید»، یعنی:

حقیقت و ماهیت او. و اما قول ائمه عليهم السلام: «في ذات الله» نظیر قولشان: «في جنب

الله و لوجه الله» و مانند اینها است، پس به معنای «في الله» است.

«مالوا»: از باب «مال عن الطريق» است، یعنی راه را ترک کرد و به طرف دیگری

میل کرد. و کلمه «تکافوا» - بنا بر دو روایت معانی الاخبار و امالی - نزدیک به همین معنی است و از باب تفاعل از کَفَّ است به معنای دفع و صرف.

«المحجّة»: جاده و راه را گویند.

«اللائحة»: اسم فاعل از «الاح الشيء» و «یلوح» به معنای پیدا و ظاهر شدن

است.

«زالوا الحجّة»: از دلیل و برهان دور شدند.

«لرذّم»: هر آینه ایشان را بر می گردانید.

«اعتلقه»: به معنای احبّه است، یعنی به او علاقه پیدا کرد و او را دوست

داشت.

«سُجِّحَ»: بر وزن عُنُق - یعنی گردن - است، و نیز به وزن قُفْل هم گفته شده به

معنای سهل و آسان است.

«لا یكلم»: از باب قتل یقتل: کَلَّمَ یكَلِّمُ، به معنی جَرَحَ یجرح، و از باب ضرب

هم استعمال شد، پس «لا یكلم» به معنای «لا یجرح» است.

«خشاشة»: چوبی است که داخل بینی شتر می کنند، یعنی در استخوان بینی،

یا ریسمانی است از مو برای این که آن را تحت فرمان خود در آورند.

«لا یتعنّع»: «تعتعت الرجل» یعنی پارا به عنف و سختی حرکت داد، و «تعتعه»

تردّد در کلام و به سختی سخن گفتن را گویند.

«لا یكلّ»: خسته نمی شود. از کلال به معنی خستگی است.

«لا یملّ»: ملول نمی شود.

«لأوردهم»: از باب «ورد البعیر و غیره علی الماء»، یعنی: شتر و غیر آن به آب

رسید. اسم مصدر آن وِرْد به کسر واو است.

«منهلاً»: در صحاح است که: «منهل» به معنای مورد و چشمه آبی است که شتر

در چراگاه وارد آن می‌شود<sup>۱</sup>.

«نمیراً»: نمیر بر وزن امیر، آب خوش‌گوارِ صاف یا غیر صاف را گویند، و شیخ صدوق رحمته الله از حسین بن عبدالله بن سعید عسکری نقل کرده که گفته است: نمیر آبی است نموّ کننده در جسد<sup>۲</sup>.

«صافیاً»: از باب قَعَدَ، آب خالص صافی از کدورت را گویند.

«رَوِيّاً»: ابر بزرگی را گویند که قطرات درشت و بزرگ از آن ببارد، و آن بر وزن سَقِيٍّ است.

«فَضْفَضاً»: «فضفضه» جامهٔ گشاد و زره گشاد و زندگانی با وسعت را گویند.

«تَطْفَحَ»: از باب مَنَعَ، گفته می‌شود: «تطفح الإناء طَفُوحاً»، یعنی: ظرف پر لبریز شد.

«ضِفْتَاهُ»: تثنیه «ضِفَّهُ»، دو طرف نهر را گویند، و ضِفْفَةُ بحر، ساحل آن را گویند، و ضِفْفَةُ وادی، طرف آن را گویند، و دو طرف سینه را «ضِفْتَاهُ» گویند.

«لَا يَتَرْتَقُ»: رَتَقَ الماء از باب فَرَحَ و نصر است، و «ترتق» به معنای کَدَرَ، یعنی: آب گِل آلودی که گِل آن بر آب غالب باشد.

«لأصدرهم»: اصدار خلاف ایراد است، هم‌چنان که «صدر» خلاف «وَرْد» است، و آن بیرون بردن شتر و غیر آن از آب‌گاه است، عکس ایراد.

«بِطَاناً»: جمع بَطْن است بر وزن كَتِفٌ، یعنی: بزرگ شکم، و مراد در این جا شکم‌هایی است که از آشامیدن زیاد پر شده باشد، و بطان در مقابل خِماص است، یعنی: شکم‌های خالی.

۱. صحاح: ج ۵، ص ۱۸۳۷.

۲. معانی الاخبار: ص ۳۵۷.

«خَفَّرَ»: به معنای غَلِظَ گفته می‌شود. «خَفَّرَ اللَّبْنَ» یعنی: شیر غلیظ و بسته شد.  
 «تَحَيَّرَ الْمَاءُ تَحَيَّرًا»: آب جمع شد و دور زد. و «حائِرًا» از این باب است، یعنی:  
 محلّ جمع شدن آب.

«الرَّيَّ»: -به فتح و کسر راء- سیرابی، ضدّ عطش که به معنای تشنگی است.  
 «نصح»: پند سودمند داد.

«یحلی»: فایدهٔ بزرگی استفاده می‌کند. و این لفظ در مقابل انکار استعمال  
 می‌شود.

«مُتَحَلِّلًا»: زینت کننده به زیور.

«طائل»: فایده. و به این معنی جز در نفی استعمال نمی‌شود، چنانچه گفته  
 می‌شود: «لا طائل»، یعنی: بی فایده.

«یحظی»: از باب تَعَبَ يَتَعَبُ؛ حظی يحظی، حِظَّةٌ و حُظُوءَةٌ -به ضمّ و کسر  
 حاء- به کسی گفته می‌شود که بلند مرتبه شود و بر چیزی ظفر یابد، و «حَظِيَّةٌ» بر  
 وزن «غَنِيَّةٌ» حَظٌّ و نصیب و بهره را گویند، چنانچه در منتهی الارباب گفته شده. و  
 شاید يحظی در عبارت اشاره به یکی از دو معنای اخیر باشد، در این صورت در  
 عبارت شبه قلب است، یعنی دنیا از او بهره نمی‌برد.

«تغمر»: در صحاح<sup>۱</sup> است که: غمر، قدح کوچک را گویند، یا کوچک‌ترین  
 قدح‌ها، و تغمر از این باب است و آن آشامیدن کمتر از سیراب شدن است.  
 «الناهل»: هم شخص سیراب و هم عطشان را گویند، و آن از لغات اضداد است  
 و در این جا مراد دوم است.  
 «شبعة»: یک مرتبه سیر شدن را گویند.

«الكافل»: این لفظ در چند معنی استعمال شده: یکی: کافل کسی را گویند که سرپرستی عیال انسانی را کند. دوم: کسی که چیزی نخورد. سوم: کسی که روزه به روزه برساند. چهارم: ضامن را گویند. و در این جا مراد یکی از سه قول اول است به اعتبار آن چه که برای او غالباً لازم است و آن حاجت به طعام داشتن است، و علامه مجلسی رحمته الله فرموده: مراد کافل یتیم است، زیرا جز قدر کمی برای او حلال نیست، مراد این است که خوردن مال یتیم برای او حلال نیست.<sup>۱</sup>

«ردعة»: یک مرتبه از رذع را گویند و آن به معنای بازداشتن و دفع است، و فعل آن از باب مَنَعَ است.

«سورة»: بر وزن تَمَرَة، مراد حدّت و شدّت گرسنگی است.

«شَرَرَة»: شَرَر، شراره ای است که از آتش جدا می شود، و مفرد آن به کسر شین است.

«الساغب»: گرسنه، مانند سَغْبان، و فعل آن سَغَب است مانند تَعَب.

«بان»: بان الأمر به معنای ظهر و وضح.

«معجزین»: فوت شوندگان، از باب «أعجزه الشيء أي فاته».

«هَلُمَّ»: اسم فعل است به معنی تعال، یعنی: بیا، گفته [شده] اصل آن «ها» می تنبیه است و «لُمَّ» امر است از «لُمَّ الله شعثه» یعنی: جمع الله و ضمّه، و الف «ها» برای کثرت استعمال حذف شده. و گفته شده اصل آن «هل أمّ» به معنای قَصَد است و حرکت لام، حرکت همزه است که به آن نقل شده و همزه ساقط شده و آن یک کلمه شده و برای خواندن و ندا کردن استعمال شده. و اهل حجاز به این کلمه، به یک لفظ برای مذکّر و مؤنث، و مفرد و جمع ندا می کنند، و در لغت اهل



نجد ضمیرها به آن ملحق می‌شود و مطابقت می‌کند، چنان‌چه گفته می‌شود: هَلَمَّا وَ هَلَمَّوْا وَ هَلَمَّتْ وَ هَلَمَنْ، و در لازم استعمال می‌شود، مثل «هَلَمَّ الْبِنَا»، یعنی: به سوی ما بیا، و در متعدی هم استعمال می‌شود، مثل: «هَلَمَّ شُهَدَاءُكُمْ»، یعنی: گواهان خود را حاضر کنید. این است خلاصه آن‌چه در مصباح گفته.

و از کشف الغمّه نقل شده: «أَلَا هَلَمَنْ فَاَسْمَعَنْ وَ مَا عِشْتَنْ أَرَاكَنْ الدَّهْرَ عَجَبًا»<sup>۱</sup> بنابراین نسخه، هَلَمَنْ جمع مؤنث است و خطاب به زن‌ها است، و در بعضی از نسخه‌ها به صیغه مفرد است مثل سایر نسخه‌ها.

«فاسمع»: در مصباح است: سمعته و سمعت له و تمسّعت و استمعت، و همه اینها متعدی بنفس و حرف، هر دو می‌شود، به یک معنی، و «استمع» [برای شنیدن] به قصد استعمال می‌شود و «سماع» به قصد و بدون قصد هر دو استعمال می‌شود.

«فما بهم»: بال به معنای شأن و حال است، یعنی: حال شما چگونه است؟ «واحتكوا»: در صحاح است: «واحتك الجراد الأرض»<sup>۲</sup> یعنی: ملخ آن‌چه را که در زمین است خورد، و قول خدای تعالی که از ابلیس حکایت کرده: ﴿لَأُحْتَكَنَّ دُرِّيَّتَهُ﴾<sup>۳</sup> یعنی: «البته بر ایشان استیلا پیدا می‌کنم».

«المولى»: برای آن معنی‌هایی است: مالك، صاحب، همسایه، ولی، ناصر، محبّ و جلیس و غیر اینها، و در این جا به مقتضی مقام مراد زمامداری است. «عشیر»: بر وزن امیر، نزدیک و رفیق را می‌گویند و در این جا مراد صدیق و رفیق است.

۱. کشف الغمّه: ج ۲، ص ۱۱۵.

۲. صحاح: ج ۴، ص ۱۵۸۱؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۶۸. به نقل از صحاح.

۳. اسراء (۱۷): ۶۴.

وجوه اعراب سخنان آن حضرت ﷺ:

قولها ﷺ: «لرَدِّهْم إِلَيْهَا وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا»: مرجع ضمیر مجرور [اَوَّل] راه و طریق، و دَوِّم حَجَّتْ است. و سخن در این هنگام به طریق لَفّ و نشر است، و ممکن است که هر دو ضمیر به محجّه بازگردد، در این صورت فقره ثانی تأکید برای فقره اولی است، و جواب شرط ثانی به قرینه مقام حذف شده، یا آنکه دو فقره، جواب دو شرط است با هم، لفظاً و معنأً.

«لاعتلقه»: مرجع ضمیر فاعل ابی الحسن ﷺ است، و ضمیر مفعول به زمام باز می‌گردد، و احتمال دارد که بر عکس باشد.

«لسار بهم»: باء برای تعدیه است، یعنی: لَسَيَّرَهُمْ.

«لايكلم خشاشه»: خشاش بر فاعليّت مرفوع است، و مفعول محذوف است،

أى: «موضعه من فَمِ المَرَكُوبِ».

«لايكلّ سايره و لايملّ راکبه»: به رفع هر دو، در اوّل بنا بر فاعليّت، و در دوم بنا

بر نيابت فاعل، چنانچه از شرح لغات نیز ظاهر می‌شود.

«لايتتبع مراکبه»: بنا بر بناء للفاعل، و نصب مراکبه بنا بر مفعوليّت، یا رفع آن بنا

بر فاعليّت در اوّل و بنا بر نياب فاعل بودن، چنانچه از شرح لغت نیز ظاهر

می‌شود.

«و لأصدرهم بطناً»: منصوب است بنا بر این‌که حال از ضمیر مفعول باشد.

«و نصح لهم سرّاً و إعلاناً»: نصب در هر دو بنا بر مصدریت، یعنی: ایشان را پند

سری و پند آشکارا داد. یا بنا بر ظرفیت، یعنی: در پنهانی و آشکارا.

«قد تحيّر بهم الرى»: باء برای تعدیه است، أى: حيّرهم، یا به معنای فى، أى:

«تحيّر فيهم الرى و لم يكن يحلى». بنا به روایت احتجاج، «واو» حاله است و جمله

بعد آن حالیه است.

«و غیر متحلّ»: بنا به دو روایت دیگر، آن هم حال است مثل «بطاناً». «تخطّی»: بنا بر آن چه در بعضی از نسخه‌ها است، آی «و لم یکن تخطّی طوره منتفعاً من الدنیا بنائل غیر ریّ الناهل». «أو إلاً تغمّ الناهل»: استثناء است از طائل و نائل.

«و لو أنّ أهل القرى آمنوا»: «أنّ» با دو معمول آن بنا بر فاعلیّت برای فعل محذوف، در موضع رفع است: و آن فعل شرط است برای «لَو» و «آمنوا» آن را تفسیر می‌کند.

«هَلَمْ فَاسْمَعِ»: مفعولِ «استمع» قولها: «و ما عشت أراك الدهر عجباً» تا آخر [است]، و ممکن است که «لیت شعری» یا «لأیّ سناد» باشد و جمله‌ای که در بین واقع است معترضه باشد.

«و ما عشت أراك الدهر عجباً» جمله خبریه یا استفهامیه باشد و هل استفهام در این صورت محذوف است، یعنی: «ما عشت هل أراك الدهر عجباً»، و استفهام به معنای نفی است، یعنی «ماأراك الدهر عجباً». به هر حال «ما» مصدریه زمانیه است، یعنی: در مدّت زندگانی تو.

«إلی أيّ سناد استندوا»: «ایّ» استفهامیه است و محتمل است موصوفه باشد، و جمله مشتمل بر آن بیان است برای لحادث.

«و إن تعجب بعد الحادث فما بالهم بأيّ سند أسندوا أم بأیّة عروة تمسکوا»: «ما» در «ما بالهم» استفهامیه است و جانشین جزای شرط است، و «ایّ» استفهامیه یا موصوفه است، چنان‌که گذشت. «أم» منقطعه است. پس ممکن است جزای شرط رأساً محذوف باشد، و قول آن حضرت: «فما بالهم» بر آن دلالت دارد. و شاید اسندوا به باء متعدّی باشد با این‌که اسناد به الی متعدّی می‌شود، برای این‌که معنای وثوق را در بردارد.

«و احتنکوا»: مفعول محذوف است، یعنی: «و آیهٔ ذَرَّتْهُمُ احْتَنَكُوا».

«لبس المولی» - تا آخر -: مخصوص به ذمّ محذوف است، آی: «لبس المولی مولا هم»، و در نظائر آن هم چنین است.

«و بس للظالمین بدلاً»: فاعل «بس» ضمیری است که «بدلاً» آن را تفسیر می‌کند و آن تمییز است.

### معنای حدیث:

«و ما الذی نعموا من ابي الحسن»: استفهام بر سبیل انکار است از سببی که ایشان را به اعراض از امیر مؤمنان علیه السلام خوانده است، با این که می‌دانستند که او به نصّ خدای تعالی و رسول او سزاوارتر به خلافت از غیر او است. و چون جمیع فضائل به نحوی در او جمع بود که عقل‌ها از آن در تحیر بود، او را نخواستند.

«و الله نکیر سیفه» - تا آخر -: و به خدا سوگند که کراهت نداشتند از آن مگر از چیزهایی که باعث کراهت آنها شده:

یکی: ضربه‌های شمشیر او بود برای انکار کردن او منکرات را، یا مانند ضربه‌های شمشیر او که مانند ترسیدن درندگان از شیر درنده از آن می‌ترسیدند.

و دوم: بی‌باکی او از مرگ، چنان که در روایت احتجاج است، یعنی کزّار غیر فرّار بود و به غیر از خدا از احدی نمی‌ترسید.

سوم: شدّت اهتمام و کمال کوشش او در هلاک کردن دشمنان خدا و پامال کردن آنها.

چهارم: عقوبت‌ها و عذاب‌هایی که از او به دشمنان خدا می‌رسید، از حمله‌هایی که در میدان‌های جنگ به دشمنان کرده.

پنجم: متغیّر و برآشفته شدن و حدّت<sup>۱</sup> و سطوت او در راه خدای عزّ و جلّ .  
 و شاید - علاوه بر اشاراتی که شد - علّت عدولشان از امیرمؤمنان علیه السلام، ترسیدن  
 ایشان بر نفس هایشان بوده، زیرا جنگ‌های بدر و حنین و خیبر و سایر جنگ‌های او  
 را دیده بودند که آنها را به عجب درآورده بود، و ترسیدند که اگر او خلیفه شود با  
 آنها معامله‌ای کند که با پیشینیان آنها کرده. و این اشاره به بغض و حسد و کینه‌هایی  
 است که از آن حضرت در سینه‌هاشان جمع بوده، و در میان ایشان جمع بسیاری  
 بوده‌اند که آن جناب به ضرب شمشیر خود از خویشاوندان آنها کشته بود، از پدر و  
 برادر و غیر ایشان.

قولها علیه السلام: «تالله لو مالوا عن المحجة اللاتحة» - تا آخر - (چنانچه در روایت  
 احتجاج است): ارادهٔ میل و انحراف از او و از گفتار و رفتار او کردند، و راه باطل را  
 پیش گرفتند و از حجّت واضح اعراض کردند و از محجّت بیضا که شریعت  
 محمّدیّه صلی الله علیه و آله هست سرپیچی کردند و راه کج روی را برگزیدند و به واجب و حلال و  
 حرام آن عمل نکردند و از معنای حقیقی دین و قرآن صرف نظر نمودند و حقیقت  
 اسلام را از دست دادند.

«لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله صلی الله علیه و آله إليه لا عتلقه» (بنا به دو روایت معانی الاخبار  
 و امالی): خلافت را به زمام قطار شتر تشبیه فرموده است، و خلیفه را به  
 در دست گیرندهٔ زمام شتران و کشاننده و رانندهٔ آنها بر آنانی که قبول خلافت کرده و  
 مالک و زمامدار امورشان شده. و مراد از تکاف ایشان از زمام یعنی افسارگسیختن  
 آنها، این بوده که بعضی از آنها بعض دیگر را از آن منع کنند و راه مخالفت را پیش  
 گیرند و آنها را از راه حق بگردانند.

۱. حدّت: تندى و خشم.

قولها عليها السلام: «لسار بهم سيرا سجاً» - تا آخر -: و چنین تشبیه فرموده برایشان و آن چه را که ایشان بر آنند که اگر منقاد و مطیع امیر مؤمنان عليه السلام می شدند و آن حضرت متولی امور ایشان می شد، در دنیا زندگانی ایشان به رفاه بود و در آخرت هم رستگار می شدند به رفتن به بهشت و متنعم شدن به نعمت های ابدی آن، و منظم شدن امور معاش و معادشان، بی این که در میانشان تشاجر و تنازع و اختلافی واقع شود و احدی به احدی ظلم کند، و بدون این که کلفت و مشقتی فوق قوت و طاقت ایشان بر آنها بار کند، و با این حال خود او از دنیای ایشان مگر به قدر ضرورت نبرد و مصرف نکند.

آن حضرت عليه السلام آنها را به شترهای بسیاری تشبیه فرموده است که قائد آنها، آنها را به نرمی و ملایمی سیر دهد و به نحوی زمام آنها را بکشد که دهن هاشان مجروح نشود، و سواران آنها رنج و تعبى نبینند، و سیر دهنده های آنها ملالی نبینند. و در خلال سیر دادن، آنها را به آب گاه خوب و فراوانی برسانند که آب آن جاری باشد و مجرای آن گشاده باشد، و نه رهای آن پُر باشد، و مجرای آن را از دو طرف پر کند که آب آن کدر و آلوده نشود و نظیف و خالی از گل و کثافت باشد، و در دو طرف آن مانعی نباشد که نتوانند آب بیاشامند، بدون این که راننده آنها از آن نفع ببرد مگر به کمی از آن، برای دفع حرارت و تسکین عطش خود.

قولها عليها السلام: «لا یکلّم خشاشه»: این صفتی است واضح کننده، زیرا سیر نرم، مستلزم آن است که دهن مرکوب مجروح نشود. و هم چنین قول آن حضرت: «لا یتعتع راکبه، و لا یکلّم سائره، و لا یملّ راکبه»: صفاتی است واضح کننده که غرض از آن تأکید و روشن کردن است و دلیل بر این است که به نرمی سیر کردن

اقصى درجه کمال است. و در وصف آب‌گناه به اوصاف سه گانه: «منهلاً صافياً رويأ» تجاوز است حقیقه اوصاف آبی را که در آب‌گناه است. و در فرموده آن حضرت: «فطفح ضفتاه و لا يترتق جانباه» دلیل است بر این که آب جاری است. و این برای آن است که دو جانب آب‌گناه مناسب، نهر از چشمه و نحو آن جاری است. و مراد از جمله اول پُر بودن نهر است به حدی که آب آن از دو طرف جاری است، هم چنان که مقصود از صفت دوم، صاف بودن اطراف نهر است، و محل ورود آن و پاکیزه بودن آن به جهت خالی بودن از گل و کثافات به نحوی که به وارد شدن، آب آلوده نشود، و به آشامیدن و ریختن بر طرف نهر، گل آلود نشود و تغییر نکند.

قولها ﷺ: «قد تحير بهم الري»: کنایه است از پُر شدن شکم‌هایشان از زیاد آشامیدن آب که گویا از بسیار آب آشامیدن شکم آنها پُر شده، و آب در شکم دور می‌زند و بالا و پایین می‌رود و سرگردان است، نمی‌داند کجا قرار گیرد، هم چنان که بنا بر بعضی از روایات دیگر به جای: «تحير»، «قد ختر» یا «تختر»، به ثاء سه نقطه بعد از خاء نقطه دار آورده که آن نیز کنایه از زیاد آشامیدن آب است، پس این جمله صفتی است که تأکید آورده شده برای قول آن حضرت: «بطاناً».

قولها ﷺ: «و لم يكن يحلى من الغنى بطائل و لا يخطى من الدنيا بنائل أو غير متحل» - تا آخر -: مراد آن حضرت این بوده که اگر به دست علی علیه السلام بود، اضافه بر این که سعادت آخرت و ثواب‌ها و نعمت‌های آن را برایشان مهیا می‌کرد، اسباب آسایش و رفاهیت ایشان را در دنیا هم فراهم می‌فرمود، بدون این که خود آن حضرت از آن نفعی بخواهد یا ببرد، مگر به اندازه مختصری که سد رمق کند، برای زهد در دنیا.

قولها ﷺ: «و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الكاذب»: اگر امر خلافت در دست آن حضرت و راجع به او بود، صالح از طالح، و راست‌گو از دروغ‌گو تمیز داده و شناخته می‌شد. و طالح و دروغ‌گو قدرت نداشتند که امر و قول خود را کتمان

کنند و آن حضرت آنها را به آنچه که جزای آنها بود مجازات می‌کرد، و حالات آنها بر مردمان ظاهر می‌شد و دروغ‌گو از راست‌گو، و منافق از مؤمن شناخته می‌شد. و اما صالح و راست‌گو، داعی نداشتند که امر و حال خود را کتمان کنند، زیرا در آن وقت تقیّه‌ای در کار نبود و ترسی نداشتند. و اما این غضب خلافتی که کرده‌اند بر خلاف آن است که امر به دست آن حضرت باشد، در این حال مؤمن زاهد ناچار است که امر خود را کتمان کند و در گوشه‌ای بنشیند و امر خود را ظاهر نکند، زیرا اگر حال و صدق خود را ظاهر کند، مورد اعتراض منافقین قرار می‌گیرد و برای منافق هم مانعی در کار نیست، نفاق خود را ظاهر می‌کند. پس از این جهت است که مردمان مختلط می‌شوند و زاهد از راغب، و دروغ‌گو از راست‌گو شناخته نمی‌شود. یا این‌که مراد از فرمودهٔ صَدِّقَةُ طَاهِرَةٍ عَلَيْهَا که فرموده: «لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ، وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ» این باشد: بر مردمان ظاهر می‌شد که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ زاهد و راست‌گو است و آن کس که به غضب، ادّعیای خلافت کرده، راغب به دنیا و دروغ‌گو است و اهلّیت خلافت را ندارد. زیرا اهلّیت خلافت را کسی دارد که دارای اخلاق حمیده و اطوار پسندیده و افعال مرضیه باشد و عالم به آنها باشد، و زاهد و راست‌گوی حقیقی باشد، و احدی دارای این مقام نیست و این ادّعا از او پذیرفته نمی‌شود مگر امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ، و هر که غیر از او چنین ادّعیایی بکند دروغ‌گو است.

«و لو أنّ أهل القرآن آمنوا لفتحنا عليهم» - تا آخر - : این جمله اقتباس از قرآن مجید است و حاصل معنای آن در این مقام این است: اگر در آنچه بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حقّ علی عَلَيْهِ از امیرمؤمنان بودن نازل شده، ایمان به خدا می‌آوردند و از خدا دربارهٔ او پرهیز می‌نمودند و باگردیدن و عدول از او به غیر او نافرمانی نمی‌کردند، هرآینه برکات از آسمان و زمین بر ایشان گشوده می‌شد، به باریدن باران و بیرون



آوردن نباتات، و خیرها از هر طرف بر ایشان ریخته می‌شد، ولیکن چون پیغمبران، خاصه رسول خدا ﷺ را راجع به وصیتی که درباره برادر خود علیؑ نمود تکذیب کردند، و فرمان او را قبول نکردند، خدا قطعاً به خاطر مخالفتی که کرده و می‌کنند مواخذه خواهد کرد، و زندگانی گوارای ایشان را به زندگانی سخت و تنگ و بدی بدل می‌نماید، و برایشان بدل از بهشت و نعمت‌های آن، آتش جهنم و عذاب سخت را مهیا می‌کند، و خدا از آنها نمی‌گذرد.

قولها ﷺ: «أَلَا هَلَمْ فَاسْمِعْ»: بدان که این خطاب برای کسانی که اهلیت آن را دارند از مردان و زنان که مورد آن واقع شوند عمومیت دارد. و بنا بر روایت دیگر که هَلُمَّنَّ فَاسْمَعَنَّ است طرف خطاب زن‌ها هستند.

قولها ﷺ: «و ما عشت أراك الدهر عجياً و إن تعجب فعجب قولهم» - تا آخر :-  
قولها ﷺ: «و إن تعجب» اقتباس از قرآن است که در سوره رعد فرموده: «وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَأَنْأَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»<sup>۱</sup>.

جمله اول قبلاً در اعراب ذکر شد که احتمال خبر و انشا هر دو را دارد، بنا بر اول یعنی: آنچه که از مدت زندگانی تو گذشت شگفتی‌ها را به تو می‌نماید که هرگز از آن خالی نبودی، ولیکن گفتار ایشان عجیب است. و بنا بر دوم معنی این می‌شود: آیا در مدت زندگانی گذشته امر عجیبی دیده‌ای؟ نه، آنچه را که پیش از این دیده‌ای عجیب نبوده است. و بنا به روایت معانی الاخبار جمله اول بر دو وجهی که گفته شد، به حال خود باقی است.

و اما معنای جمله دوم این است: اگر پس از آن زمان از امری تعجب کنی، امر تازه‌ای تو را به عجب آورد که قبلاً چنین امر عجیبی در میان عجب‌های گذشته

ندیده باشی، و حال آن‌که در حقیقت هیچ عجبی در جنب آن مضمحل<sup>۱</sup> نیست. و اما بنا به روایت اهل فقره اول نیز قابل دو احتمال است، چنان‌چه گذشت. و اما جمله دوم معنایش این است: اگر تعجب کنی بعد از امری که حادث است، برای تو سزاوار نیست و حال آن‌که امر حادثی که غصب خلافت امیر مؤمنان علیه السلام است تو را به عجب آورده است. «و لولا ذلك»: اگر چنین نبود.

«فما بالهم أَسَدُوا بِأَيِّ سَنَادٍ»: در این جا جزای شرط محذوف است و قول آن حضرت: «فما بالهم» جانشین آن است. یا مراد این است: «و إن تعجب بعد الحادث فَمَا بِالْهَمِّ قَالُوا ذَلِكَ». در این صورت «بأَيِّ سَنَادٍ» استفهامی است که از ما قبل خود جدا شده، یا این‌که: «و إن تعجب بعد الحادث فَمَا بِالْهَمِّ قَالُوا ذَلِكَ»، در این صورت قول آن حضرت علیه السلام: «بأَيِّ سَنَادٍ» استفهام است و از ما قبل خود منقطع شده. و یا معنی چنین می‌شود: «و إن تعجب بعد الحادث فَمَا بِالْهَمِّ أَسَدُوا بِأَيِّ سَنَادٍ»، در این صورت قول آن حضرت: «أَمْ بِأَيِّ عُرْوَةٍ» منقطع است از ما قبل خود و ابتدای کلام است.

به هر حال غرض آن حضرت مبالغه در زنده و رسوا بودن قول ایشان است، و دلیل بر این است که آن حضرت در رساندن مطلب در موضوع خلافت امیر مؤمنان علیه السلام کمال مبالغه را به کار برده، و هرگفتار عجیبی از آنها نزد آن حضرت، همه از حیث باطل گفتن ایشان عجیب بوده. و ظاهر این است که مراد از گفته ایشان در فرموده صَدِيقَةُ طَاهِرَةٍ علیه السلام: «فَعَجِبَ قَوْلَهُمْ»، گفته‌های باطل ایشان و حکم‌های جور ایشان در امر خلافت و غیر آن است.

قولها علیه السلام: «لَيْتَ شِعْرِي... أَيِّ سَنَادٍ أَسَدُوا»: بیان و علت آوردن است برای آن‌چه

که پیش از کلمه «ای» ذکر شد، و جز این نیست که این مرتبه از عجب را در مورد قول ایشان گفتن، برای این است که آنها به تکیه‌گاه‌هایی که پایه‌های آن محکم نبوده استناد می‌کردند.

قولها ﷺ: «لبس المولى و لبس العشير»: یعنی در مقابل اختیار خدا، بد اختیاری کردند.

### ترجمه سخنان آن حضرت ﷺ:

چه باعث شد که علی ﷺ را نخواستند؟ قسم به خدا کراهت نداشتند مگر از تیزی شمشیر او در راه دین، و بی‌باکی او در روز جنگ، و نترسیدن او از مرگ، و سخت پامال نمودن شجاعان، و صدمه حمله‌های او در معرکه حرب، و غضب او در راه خدا.

به خدا قسم اگر امر خلافت با علی بود، هرگاه از جاده مستقیم منحرف می‌شدند، آنها را به جاده برمی‌گردانید، و اگر از قبول حجت واضح امتناع می‌کردند، ایشان را به آن وادار می‌نمود. و به نرمی و ملایمت ایشان را سیر می‌داد به نحوی که دهان مرکوب مجروح نشود و سواران خسته نگردند و آنها را ملال نگیرد، و ایشان را در آب‌گاهی خوش‌گوار و صاف وارد می‌ساخت که آب آن فراوان بود و نهرها و مجراهای آن لبریز بود، و اطراف و جوانب آن پاکیزه و نظیف بود، و ایشان را از آب‌گاه، سیراب بیرون می‌برد. و پند می‌داد ایشان را در پنهانی و آشکار بدون این‌که از ثروت ایشان فایده‌ای ببرد، یا چیزی از دنیای ایشان بهره‌مند شود، به غیر شربت آبی که تشنگی خود را به آن رفع کند و اندک طعامی که گرسنه به آن رمق خود را سد کند. و اگر خلافت با او بود زاهد از راغب شناخته می‌شد و راست‌گو از دروغ‌گو امتیاز داده می‌شد.

پس این دو آیه را بیان فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَأَتَمَّوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنْ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١﴾ «وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٢﴾. مضمون آنها این است: «اگر اهل قریه‌ها ایمان آورده بودند و به زیور تقوی زینت کرده بودند، هرآینه برکات آسمان و زمین را بر ایشان باز می‌کردیم و لکن ایشان تکذیب نمودند، پس ایشان را به کردارهایشان گرفتیم.» «و آن کسانی از اهل قریه‌ها که ستم کردند، بدی‌های کارهایشان به زودی به ایشان می‌رسد، و از تحت قدرت و سلطنت ما بیرون نیستند».

بیا و گوش فرا دار در روزگار خود چه بسیار امر عجیب دیده‌ای، و لکن عجیب گفتار ایشان است. کاش می‌دانستم بر چه تکیه‌گاهی تکیه کرده‌اند؟ و بر چه بنای بلندی اعتماد کرده‌اند؟ و به چه دستگیره‌ای چنگ زده‌اند؟ و بر هتک چه ذریه‌ای اقدام نموده‌اند، و ایشان را مغلوب و مقهور گردانیده‌اند؟ مولای ایشان بد مولایی است و عشیره ایشان بد عشیره‌ای، و بد بدلی است برای این جماعت که ستم بر ما نموده‌اند، آن بدلی که ایشان برای خود گرفته‌اند.

دنبالۀ سخنان فاطمه سلام الله علیها [در دیدار با زنان مهاجرین و انصار]:

استبدلوا<sup>۳</sup> و الله الذنابا بالقوادم، و العجز بالكاهل، فرغماً لمعاطس قوم  
 ﴿يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُخْسِبُونَ صُنْعاً﴾<sup>۴</sup> ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾<sup>۵</sup> و یحهم! ﴿أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا  
 أَن يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۶</sup>.

۱. اعراف (۷): ۹۶.

۲. زمر (۳۹): ۵۱.

۳. ادامه روایت به نقل از احتجاج: ج ۱، ص ۱۴۶.

۴. کهف (۱۸): ۱۰۴.

۵. بقره (۲): ۱۲.

۶. یونس (۱۰): ۳۵.

أما لعمرى لقد لقت ريشما تنتج، ثم احتلبوا مِلاً القعب دماً عبيطاً و ذعافاً مبيداً، هنالك يخسر المبطلون، و يعرف التالون غب ما أسسه الأولون، ثم طيبوا عن دنياكم أنفساً، و اطمأنوا للفتنة جاشاً، و أبشروا بسيف صارم، و سطورة معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظالمين، يدع فينكم زهيداً، و جمعكم حصيداً، فياحسرة لكم! و أتى بكم و قد عميت عليكم! ﴿أَنْتَلِزِ مُكُومَهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾<sup>١</sup>.

قال سويد بن غفلة: فأعدت النساء قولها ﷺ على رجالهن، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين و الأنصار معتذرين، و قالوا: يا سيدة النساء! لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر قبل أن نبرم العهد، و نحكم العقد، لما عدلنا عنه إلى غيره.

فقلت ﷺ: إلیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم، و لا أمر بعد تقصیرکم.

روایت معانی الاخبار<sup>٢</sup>:

استبدلوا الزنابا<sup>٣</sup> بالقوادم، و العجز بالكاهل، فرغماً لمعاطس قوم ﴿يَخْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفِيدُونَ وَ لَكِن لَّيَشْعُرُونَ﴾ ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾.

أما لعمرى الهك لقد لقت ريش ما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً و ذعافاً مُمَقَّراً، هنالك يخسر المبطلون، و يعرف التالون غب ما أسكن الأولون،

١. هود (١١): ٢٨.

٢. ادامه روایت به نقل از معانی الاخبار: ص ٣٥٤، ح ١.

٣. در مصدر: «استبدلوا الذنابی والله» آمده است.

ثُمَّ طَبِيبُوا بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ أَنْفُسِكُمْ لِفِتْنَتِهَا، ثُمَّ اطْمَأَنُّوا لِلْفِتْنَةِ حَاشَا<sup>۱</sup>، وَأَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ، وَهَرَجَ شَامِلٌ، وَاسْتَبَدَّ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيْتَكُمْ زَهِيداً، وَزَرْعَكُمْ حَصِيداً. فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ! وَأَتَى بِكُمْ وَقَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ ﴿أَنْزَلِزْ مُكْمُوها وَآتَنْمُ لَهَا كَارِهُونَ﴾ .

روایت امالی<sup>۲</sup>:

استبدلوا الزُّبانا<sup>۳</sup> بالقوادم، و الحرون بالقاحم، و العجز بالكاهل، فتعسأ لقوم ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ .

لقت فنظرة ريث ما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عيطاً، و ذعافاً مُمَضَّأً، هنالك يخسر المبطلون، و يعرف التالون غيب ما أسكن الأزلون، ثم طيبوا بعد ذلك عن أنفسكم لفتنتها، ثم اطمأنوا للفتنة حاشا<sup>۴</sup>، و أبشروا بسيف صارم، و هرج دائم شامل، و استبداد من الظالمين، فزرع<sup>۵</sup> فينكم زهيداً، و جمعكم حصيداً، فيا حسرة لهم! و قد عميت عليهم الأنباء ﴿أَنْزَلِزْ مُكْمُوها وَآتَنْمُ لَهَا كَارِهُونَ﴾ .

شرح لغات:

«ذنابا»: به ضمّ و قصر در مصباح. و ذنابی بر وزن خرامی، لغتی است در ذنب.

۱. در مصدر: «وطأنا للفتنة جأشاً» آمده است.

۲. ادامه روایت به نقل از امالی: ج ۱ ص ۳۸۴.

۳. در مصدر: «الذنابا» آمده.

۴. در مصدر: «جأشاً» آمده.

۵. در مصدر: «يدع» آمده.

و گفته شده است که آن در مورد پرنده فصیح‌تر از ذَنْب است. و در صحاح جوهری گفته: ذَنْب، واحد اذْناَب است، و ذنابی، ذَنْب طایر است و آن از ذَنْب بیشتر است، تا این‌که گفته: در باب این لغت در بال طایر، چهار ذنابی است بعد از خوافی<sup>۱</sup>. و ذنابی اتباع است و بر خوافی هم اطلاق می‌شود. و از اصمعی حکایت شده که: مراد از آن مادون پَرهای ده‌گانه از جلوی بال طائر است. و در نهایت ابن اثیر است که: برای ذنابی دو معنی است: یکی، محلّ رویدن بال است، و دیگر بال مرغان را گویند<sup>۲</sup>.

و مراد از ذنابی در این جا به قرینه قوادم و ستاتی چهار پر از مرغ است که بعد از خوافی است، چنان‌چه جوهری گفته است، و ممکن است مراد از ذنابا، ذَنْب، یا محل رویدن آن باشد، و ممکن است که اراده اتباع با ارتکاب مجرد متبوعین باشند که مراد از آنها سادات و اشراف باشند که قوادم از ایشانند. و قوادم عبارتند از چهار یا ده پر از پره‌های طائر که در جلوی بال طائر است و مفرد آن قادمه است.

«الحرون»: بر وزن صبور، اسبی را گویند که منقاد نباشد و هر چه بر او سخت بگیرند از جای خود حرکت نکند. و اصل «حرون» از باب نَصَرَ وَ كَرَّم هر دو آمده. «القاحم»: اسم فاعل است از فَحَمَ قحوماً. به کسی گویند که خودش را بی رویه و فکر بیندازد.

«العَجْزُ»: بر وزن عَضُد، مابین دو ورک مرد و زن را گویند و غیر آن مذکر و مؤنث هر دو مستعمل است.

«الکاهل»: به معنای حارِک، مابین دو کتف را گویند.

۱. صحاح: ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. نهایت: ج ۲، ص ۱۷۰.

«تَعَساً» تعس بر وزن فَلَس ، به معنی هلاک ، و اصل آن به رو در افتادن است ، گفته می شود : «أَتَسَعَهُ اللهُ» یعنی : خدا او را هلاک کند .

«معاطس» : جمع مَعَطَس بر وزن مَجْلِس و مَقْعَد ، یعنی محل عطسه زدن .  
 «ویحهم» : ویح کلمه رحمت است ، کما این که «ویل» کلمه عذاب است و به معنای هر دو هم گفته شده ، چنان چه در صحاح<sup>۱</sup> و غیره گفته اند ، و ابن اثیر در نهایتاً گفته : برای تعَجَب هم آمده است<sup>۲</sup> .

«یهدی» : هُدی به ضم ، به معنای بیان و دلالت است . گفته می شود : «هداه الله الطريق و إلى الطريق و للطریق» ، هم متعدی به مفعول دوم به نفس و به «إلی» و «لام» دو حرف جرّ می شود ، و گاهی هم هدی به معنای «اهتدی» می آید ، مانند شریّ به معنای اشتی . و «لا یهدی» به تخفیف هم قرائت شده و بنابراین قرائت از هدایت است به معنای اوّل و مفعول آن محذوف است ، یعنی لایهدی احداً ، «و لایهدی» : به فتح هاء و کسر آن و تشدید دال . اصل آن یهتدی است ، تاء قلب به دال و در آن ادغام شده و به عِلّت التّقاء ساکنین کسره آن به هاء داده شده .

«لعمری» : عَمَر بر وزن فَلَس ، مصدر عَمَرَ الرجل است به کسر میم ، به معنای عاش زماناً طویلاً ، مانند عُمَر به ضم ، پس عین فتحه داده شده ، و در قسم استعمال شده . هرگاه لام بر سر آن درآید ، بنا بر ابتدائیت رفع داده می شود ، و خبر آن محذوف است و تقدیر آن : «لَعَمَرُ اللهُ قَسَمی» است ، و «لَعَمَرُ اللهُ ما أَقَسَمُ به» ، پس اگر با لام نباشد ، بنا بر مصدریت نصب داده می شود ، و گفته می شود : «عَمَرُ اللهُ ما فَعَلْتُ كَذَا» . و مراد از «لَعَمَرُ اللهُ» ، و «عَمَرُ اللهُ» این است : به باقی بودن خدا و دوام

۱. صحاح : ج ۱ ، ص ۴۱۷ .

۲. نهایتاً : ج ۵ ، ص ۲۳۵ .



او قسم یاد می‌کنم. این است آنچه جوهری<sup>۱</sup> نقل فرموده که به طور خلاصه ذکر شد.

«لِقَيْحَتْ»: بار برداشت. «القاح» به معنای بار برداشتن است.

«فَنظَرَةٌ»: نَظْرَةٌ بر وزن كَلِمَةٍ، اسم مصدر به معنای تأخیر است.

«رَيْثًا»: ریث بر وزن فَلَسْ به معنای کندی کردن است، مصدر «رَاثٌ عَلَيَّ

خبرك»، از باب ضرب، به معنای: کندی و مقدار و غالب می‌آید، در این صورت با «ما»ی زانده استعمال می‌شود و «ریشما» گفته می‌شود.

«تنتج»: از باب «نتجت الناقة»، یعنی: فرزند آورد.

«احتلبوا»: از باب «احتلبت الناقة»، یعنی: ناقة دوشیده شد، و هم‌چنین است

«حُئِلَتْ».

«ملاء»: گفته می‌شود: «ملؤوا الإباء»، یعنی: ظرف را پر کردند.

«طلاع»: بر وزن کتاب، پُر شدن ظرف و لبریز شدن از اطراف آن را گویند.

«الْقَعْبُ»: ظرف بزرگ خشک یا مایل به کوچکی یا ظرف آب خوری را گویند.

جمع آن أَقْعَبُ و قِعَابُ است، مانند اسهم و سهام.

«غبيط»: تازه خالص که چیزی داخل آن نباشد.

«ذعاف»: سَمٌّ. «ذعفت الرجل» از باب منع، یعنی: مرد را سم دادم و چشانیدم.

ذعاف و زعاف و ذؤاف، هر سه به یک معنی است، یعنی تعجیل در کشتن. و

هم‌چنین سَمٌّ ذعاف و موت زعاف و ذؤاف، به زاء نقطه‌دار و ذال نقطه‌دار در ذؤاف

در هر سه مضموم، ولی در روایات ذعاف به ذال نقطه‌دار است.

«مُيِّد»: از اباد الشیء مُيِّدٌ بَيِّدٌ و بیوداً، به معنی أهلك، گفته می‌شود: «أبادهم

«الله»، یعنی: خدا ایشان را هلاک گردانید. پس مُبید به معنی هلاک کننده است.  
 «مُفَقِّرٌ»: از مَقِرُّ بر وزن کَتِف، به معنای صَبْر است، یعنی تلخ، گفته می‌شود:  
 «مَقِرٌّ» - به کسر - یعنی: تلخ شد، و هم چنین است اَمَقَّر، اسم فاعل آن مُمَقِّر است.  
 «مَضًّا»: از مَضُّض است به دو فتحه، درد مصیبت را گویند، و مُمَضُّض، به معنی  
 درد آورنده.

«التالون»: پیروان و متابعت کنندگان، و در بعضی از نسخه‌ها به جای «التالون»،  
 «البطالون» آورده، و بَطَال مانند شَدَاد متعطل را گویند و به معنای کسی است که  
 عمر خود را به باطل بگذرانند.

«غِبٌّ»: به معنای عقب شیء و عاقبت آمده و آن به کسر غین است.  
 «طَامَنُوا»: یعنی سر فرود آوردند، و «طامن من الأمر إذا سكنت»، یعنی: از کار  
 آرام و ساکن شدم، و «طامن» هم لازم استعمال می‌شود و هم متعدی.  
 «جاش»: اضطراب، و به فتح جیم و همزه هم استعمال شده، هکذا: «جَاش».  
 «سطوة»: قهر و غلبه و حمله کردن.  
 «صارم»: شمشیر تیز برنده را گویند.  
 «مُتَعَدِّدٌ»: تجاوز کننده از حد را گویند.  
 «غاشم»: ظالم.  
 «هرج»: فتنه و اختلاط و قتل را گویند.

«قِيءٌ»: خراج و غنیمت را گویند، و احتمال هم می‌رود که تصحیف فئه باشد و  
 آن به معنای جماعت است و آن بر وزن فِعَه است، و «قِيءٌ» هم بر وزن قَيْع است، و  
 هاء «فئه» عوض از یاء محذوف از وسط آن است و جمله بعد از آن مؤید آن است که  
 فرموده است: «و جمعکم حصیداً»، و آن نظر به «قِيءٌ» است، و کلمه «زهبدأ»  
 مرادف آن است که به معنای قلیل آمده، و به معنای کم آن، گرفتن هم آمده، و

«زهيداً لأكل» گفته می‌شود، یعنی کم خوراک.

«إليكم عني»: امساک کنید و پرگویی نکنید، از من دور شوید.

اعراب سخنان آن حضرت:

قولها ﷺ: «فَرَغَمًا»: بنا بر مصدریت به عامل محذوف منصوب است، یعنی:

بینی‌های قوم که جای عطسه کردن این جماعت است به خاک مالیده شد، بینی به

خاک مالیدن مخصوصی. مصدر قائم مقام عامل محذوف شده.

«لَعَنَرُ إِلَهُكَ»: شرح آن گذشت، رجوع شود.

«فما لكم كيف تحكمون»: کلمه «ما» بنا بر ابتدائیت در محلّ رفع است، و «لكم»

خبر آن است، و «كيف» بنا بر حالت محلاً منصوب است، و «تحكمون» عامل آن

است:

«لَقَعْتِ»: ضمیر فاعل به ناقه باز می‌گردد، کنایه از خلافت غضب شده است،

به قرائن لفظ و حال دلالت دارد، یا اعمال بد ایشان که از جمله آنها غضب خلافت

است.

«فَنظرة»: بنا بر مصدریت منصوب است، یعنی: انتظار بکشید انتظار کشیدنی،

و احتمال دارد که بنا بر ابتدائیت مرفوع باشد، یعنی: «فلکم نظرة»، یا خبر است و

تقدیر آن این است: «عند الله تعالى نظرة»، و تنوین آن برای تقلیل است، یعنی:

«نظرة قليلة».

«رَيْبًا»: ریث بنا بر ظرفیت منصوب است، یعنی: در این قدر از زمان انتظار

بکشید.

«ثُمَّ احْتَلَبُوا»: به صیغه امر، عطف بر محذوف است، یعنی: «انتظروا في كذا ثمَّ

احتلبوا».

«ملاً القعب» یا «طلاع القعب»: بنا بر این که مفعول به برای «احتلبوا» باشد منصوب

است، و اصل آن این است: «احتلبوا مقدار مِلاء القعب» که مضاف حذف شده و مضاف‌الیه قائم مقام آن است.

«دماً»: بنا بر تمیز منصوب است.

«ویحهم»: اعراب آن قبلاً در شرح «ویحهم ائی زعزعوها» گذشت، و این کلمه در مقام تعجب است و منادی به حذف حرف ندا است، یعنی «یا ویحهم».

«غِبَّ»: مفعول به «لیعرفوا» است.

«وَأبشروا»: عطف بر «اطمأنوا» است، و شاید عطف به «واو» در این جا باشد یا به «ثم» که دلیل بر تراخی در ماقبل است برای این که بر تغایر بین طرفین دلالت کند، یعنی معطوف و معطوف علیه مترقب.

«يَدْعَ»: ضمیر فاعل به آن چه از امور چهارگانه یا سه گانه بشارت داده شدند باز می‌گردد، و محتمل است به اخیر که استبداد است بازگردد.

«وَأْتَى بكم»: جار متعلق به محذوف است، یعنی: «کیف ورود الهدایة بساحتکم»، یا این که «اائی حصول الهدایة لکم»، بنا بر آن چه در بعضی از نسخه‌ها است.

«وَأْتَى لکم و قد عمیت علیکم»: واو حالیه است، و جمله حال از ضمیر مخاطب مجرور است، و احتمال می‌رود که عطف بر جمله: «اائی بکم» باشد.

«وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»: واو نیز حالیه است و جمله حال از ضمیر مخاطب منصوب در کلمه «نلز مکموها» است و سه ضمیر در: «عمیت» و «نلز مکموها» و «لها»، یا به هدایت به سوی امام حق و بینا شدن در امر دین، یا به سوی طاعت کسی است که خدا طاعت او را واجب کرده باز می‌گردد، یا به غیر این دو از چیزهایی که مدلول علیه در این مقام است.

«إِلَيْكُمْ عَتَى»: مفعول آن محذوف است، یعنی: از سخن گفتن با من خودداری

کنید .

### معنای سخنان آن حضرت ﷺ :

قولها ﷺ : «استبدلوا والله» - تا آخر - : بیانی تفصیلی برای این است که ابو بکر را بدل علی بن ابی طالب خلیفه قرار دادند ، و توییح و مذمتی بر ایشان است بعد از اجمال گویی آن حضرت که از سخنان او مستفاد می شود ، از فرمودن آن بزرگوار : «بئس للظالمین بدلاً» یعنی تبدیل خلافت کردن و حق را از من له الحق گرفتن که از ایشان سر زد مبادله ای است که زیان آن برای ایشان بسیار است ، به نحوی که هرگز جبران پذیر نیست ، برای این که خلافت را برای کسی برگزیدند که به منزله پرهای لاغر است که در زیر شاه پره های مقدم بر آنها است از مرغ طیار و به آن پره های لاغر ضعیف نمی تواند پرواز کند ، یا مانند اسب ضعیف لاغری است در میان اسب ها که نتواند حرکت کند و مطیع و منقاد صاحب خود نباشد و عاجز باشد بر کسی که او به منزله شاه پرهایی است برای طایر که به آن می تواند پرواز کند و کاملاً قدرت پرواز کردن را دارد ، یا مانند عاجز ناتوانی که هیچ رویه و فکری ندارد ، او را مقدم دارند بر کسی که کمال قدرت و توانایی و دانایی را دارد و به تمام معنی صاحب قوت و قدرت و فکر صائب است .

«فرغماً لمعاطس قوم» - تا آخر - : این جمله نفرینی از آن حضرت - سلام الله علیها - است به خواری و ذلت ایشان در مقابل گمان های فاسدشان به نفس های خود که به مرتبه و مقام بلندی رسیده اند ، چنان چه اقتباس از قول خدای تعالی است : ﴿ قُلْ هَلْ تَنْبِكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا \* <sup>۱</sup> هُمْ چنان که فرموده آن حضرت : ﴿ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ

لَا يَشْعُرُونَ<sup>۱</sup> نیز اقتباس از موضع دیگر از قرآن است، و «ولکن لا يشعرون»، یعنی: شعور آن را ندارند که ایشان فساد کنندگانند به علت تسویلات<sup>۲</sup> نفسانی ای که دارند و هواهای نفسشان آنها را به اشتباه انداخته، به نحوی که به گمان فاسد خودشان فساد را اصلاح دانسته‌اند، یا این که نمی‌دانند که در نتیجه این فسادها عذاب دردناک ابدی گریبان‌گیر آنها خواهد شد.

«ويحهم أئمن يهدي» - تا آخر :- در مقام تعجب از کار بد ایشان و سوء اختیاری که پیش گرفتند است، یعنی: آیا کسی که به سبب آنچه خدا از علم و حکمت به او عطا فرموده است، غیر خود را به طریق حق و رشد راهنمایی می‌کند، سزاوارتر برای خلافت و امامت است، و پیروی از او کردن و به نور او استضاءه<sup>۳</sup> کردن، یا کسی که جاهل و نادان است و خودش هدایت نشده، مگر این که غیری او را هدایت کند، پس چگونه داوری می‌کنید و چگونه قبول می‌کنید و نفس‌های شما راضی می‌شود که امیرمؤمنان (علیه السلام) را برکنار کنید و حال آن که مقام و مرتبه او را می‌دانید، و غیر او را بر او مقدم می‌دارید و شما به آن راضی هستید و حال آن که آن امری است که اقامه حجّت بر آن نشده و دلیلی بر صحّت آن قائم نشده، بلکه بر خلاف آن حجّت قائم شده و دلیل‌هایی بر فسادگزینش شما ناطق و ثابت است؟ «أما لَعْنُ الْإِلهِ لَقَدْ لَقِحْت» - تا آخر :- آگاه باشید، قسم به باقی بودن خدایت که حمل کرده است ناقه خلافتی که آن را غصب کردید و کارهایی که کردید. استعاره در جمله اول به کنایه است و در جمله دوم تحقیقی است.

«فَقَطَّرَ رِيثَ مَا تَنَتَجَ ثُمَّ احْتَلَبُوا» - تا آخر :- منتظر باشید زمان کمی را به اندازه‌ای

۱. بقره (۲): ۱۲.

۲. تسویل: آراستن چیزی برای فریب و گمراهی دیگران.

۳. استضاءه: روشنی خواستن.

بزیاید و خون تازه و سمّ مهلکی را از آن بدوشید .

«هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمَبْطُلُونَ وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ» - تا آخر :- در چنین هنگامی زیان اهل باطل به نحوی ظاهر می شود که آنهایی که بعد از این می آیند ، عاقبت تأسیس پیشینیان را بشناسند .

«ثُمَّ طَبِئُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا» - تا آخر :- پس از آن ببخشید آنچه در دست های شما از دنیا است ، و با طیب خاطرتان به کسانی که غیر از شماها هستند بخشش کنید ، و برای فتنه و محنت ها و بلاهایی که برای شماها مهیا شده در کمال اطمینان دل های خودتان مطمئن باشید .

«وَ اسْتِبْدَادَ مِنَ الظَّالِمِينَ» : و استقلال آنها به تصرف در امور مردمان ، و مالک و یا پادشاهی کردن ، و متصرف شدن در غنیمت های شما و به طرف خود کشیدن ، پس از آنها دیده نخواهد شد مگر اندکی .

«وَ جَمْعَكُمْ حَصِيدًا» : مانند زارعی که زراعت خود را درو می کند در روی زمین نابود می کند ، همه شماها را با شمشیرهای خودشان از پا در می آورند .

پوشیده نماند که : شاید مراد از فرموده آن حضرت عليه السلام که : «فَنظَرَةُ رِيثٍ» این باشد : به قدر آن چه فترت واقع شود که در آن میان مسلمانان جنگ عظیم واقع نشده ، مانند وقعه جمل و صفین و نهروان و غیر اینها ، و مراد از فرموده آن حضرت : «ثُمَّ احْتَلَبُوا طَلَاعَ الْقَعْبِ» بعد از زمان فترت و قایعی که واقع می شود در آن از قتل و غارت و منتشر شدن فساد در شهرها ، و از فرموده آن حضرت : «ثُمَّ طَبِئُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ» زمان انقراض دولت بنی امیه به دست های بنی عباس و استیلای ایشان بر آنها و بر خلافت ، و از قول آن حضرت : «وَ ابْشُرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ» شمشیرهای بنی عباس باشد بر بنی امیه ، و از قول آن حضرت : «وَ سَطْوَةُ مَعْتَدِ غَاشِمٍ» مستأصل کردن بنی عباس باشد ایشان را ، در این صورت مراد از «معتد غاشم» و «بسیف

صارم» یا مراد جنس آنها است، یا اولین خلیفه ایشان است، و آن کسی است که سلطنت را از دستشان می‌گیرد، و از قول آن حضرت: «و هرج شامل» مراد خون‌ریزی‌هایی است که در سلطنت آنها رخ داده، و از قول آن حضرت ﷺ: «و استبداد من الظالمین» مستبّد شدن ایشان است.

و ممکن است که مراد آن حضرت از «ثمّ طیّبوا» آن چیزی است که در زمان معاویه واقع شد، و از «معتد غاشم» مراد معاویه باشد، و «بسیف صارم» مراد شمشیر ضلالت و گمراهی او باشد، و «هرج شامل» مراد خون‌هایی باشد که در زمان او و بعد از او در دولت بنی امیه و بنی عباس ریخته شده، و مراد از «ظالمین» او و سایر خلفا از دو فرقه باشند و محتمل است که غیر اینها باشد.

**و مخفی نماند که:** آنچه فقرات مذکوره از تملیح<sup>۱</sup> و تهکّم<sup>۲</sup> در بر دارد، بدان‌که «طیب نفس» استعاره از کراهت است تهکّم، و «اطمینان» از قلق و اضطراب است، و بشارت دادنی که معنای آن اعلام است به چیزی که موجب فرح و شادی باشد از اعلام به چیزی که موجب حزن و خوف شود.

«فیا حسرة لکم»: این کاری که کردید حسرت بزرگی برای شما است که آن کار، اعراض کردن شما از کسی است که خدا او را به خلافت از خود برگزیده که امام شما باشد و به او هدایت یابید و به او اقتدا کنید و به نور علم او استضاء کنید و به چراغ هدایت از تاریکی‌های جهل و ضلالت نجات یابید و در دنیا به عیش و زندگانی خوش مرقّه بگذرانید و در آخرت هم از ثواب‌ها و نعمت‌های ابدی بهره‌مند شوید. «وَأَنْتَ بَكْمِ وَقْدِ عَمِيَّتِ عَلَيكُمْ»: نمی‌دانم کار شما به کجا می‌کشد، زیرا راه هدایت

۱. تملیح: سخن نمکین گفتن.

۲. تهکّم: ریشخند زدن.



و امامت حقّه بر شما بسته شده و به این جهت در موارد هلاکت واقع شده‌اید و خود را به زیان دنیا و آخرت گرفتار کردید.

«آنلز مکموها و أنتم لها کارهون»: این فرمایش آن حضرت برای دفع ایراد است که اگر به خاطر کسی خطور کند که هرگاه حال این جماعت این طور باشد، پس بر شما اهل بیت است که دست آنها را بگیرید و آنها را از غرق شدن در دریای ضلالت و گمراهی نجات بدهید، پس معنی این می‌شود: بر ما است هدایت شما در این راه، زمانی که خودتان کراهت نداشته باشید، اما اگر خودتان خیر خود را نخواهید، برای ما امکان ندارد که شما را الزام کنیم، وقتی که شما اصرار داشته باشید بر راهی که به باطل می‌روید، هدایت شما برای ما ممکن نیست.

«لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر»: ما را یادآوری نکردید که عدول ما از علی عليه السلام به غیر او، این مفاسد بزرگ را دارد، و دیگری را خلیفه قرار دادن زشت و قبیح و ننگ‌آور است.

«إليكم عني فلا عذر بعد تعذيركم و لا أمر بعد تقصيركم»: سخن نگویید و از نزد من دور شوید، زیرا این عذر شما موجه نیست، یا این که عذر خواستن من از شما موقع ندارد بعد از این که شما در عذرخواهی خودتان دروغ می‌گویید، امری را که در گفتار شما حقیقی نیست به آنچه برای بدست آوردن دل ما به آن عذرخواهی می‌کنید، و بعد از این که تقصیر کرده‌اید در آنچه که بر شما واجب بوده جای عذرخواهی نیست.

### ترجمه متمم سخنان فاطمه عليها السلام:

پره‌های لاغر زیرین را با شاه‌پره‌های مقدم، و عضو ضعیف پسین را با عضو عالی محکم تبدیل کردند، پس دماغ‌های جماعتی که گمان می‌کنند نیکوکارند و حال آن‌که مفسد و بدکارند و لکن نمی‌دانند، به خاک مذلت مالیده باد. آیا کسی که

دیگران را به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که راه هدایت را نیافته است، مگر آن‌که به وسیله دیگری هدایت شود؟ چه شده است شما را و چگونه داوری می‌کنید؟

به جان خودم قسم که امروز این کردارهای شما آبهستن شده، صبر کنید تا اندازه‌ای زمان آبهستنی بگذرد و زمان نتیجه دادن برسد، آن وقت بدوشید تا اندازه‌ای که ظرف‌های بزرگ عمیق، از خون تازه و سمّ هلاک‌کننده پُر و لبریز شود، در آن وقت اهل بطالت و ضلالت زیان‌کار خواهند شد، و آنان که پس از این به وجود می‌آیند عاقبت آن‌چه را گذشتگان پایه‌ریزی کردند خواهند دانست. پس از آن با طیب خاطر از دنیای خود دست طمع را بازدارید و با اطمینان دل، آماده‌فتنه و بلا باشید، و مسرور و خوش حال شوید به بشارت و مژده شمشیری بُرنده، و سطوت اشخاص جور و ستم‌کننده، و قتل عام فروگیرنده و غلبه و استیلائی ستم‌کاران که از غنیمت‌های شما جز چیز کمی نگذارند، و شماها را درو کنند، مگر عده کمی. پس چه بسیار پشیمان شوید و حسرت خواهید خورد، و با شما چه خواهند کرد و شما چه خواهید کرد و حال آن‌که از راه حق کور و نابینا شده‌اید.

آیا شما را به جبر بر طریق حقّ و قبول آن وادار کنیم با این‌که خود شما از پذیرفتن آن کراهت دارید و از آن اعراض می‌کنید؟

سوید بن غفله که راوی خبر است گفته: پس زن‌ها به خانه‌های خود برگشتند و فرمایشات آن حضرت را برای مردان خود حکایت کردند، و جمعی از اشراف مهاجرین و انصار و بزرگان‌شان به عذرخواهی به خدمت آن حضرت آمدند و عرضه داشتند: ای سیده زنان! اگر علی این امر را برای ما یادآوری می‌کرد، پیش از آن‌که عهد و پیمان ببندیم و عقد بیعت را محکم و استوار کنیم، هرآینه از او به دیگری عدول نمی‌کردیم.

پس آن حضرت فرمود: بس کنید و از من دور شوید، این عذری نیست پس از این که در عذرخواهی خود دروغ می‌گویید. برای آن وقعی نیست بعد از این که در اوّل امر تقصیر کردید.

### مبحث پنجم

#### حزن و اندوه فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب امالی به سند خود از ابن عباس روایت کرده در خبر طولیلی که در آن رسول خدا از ظلمی که بعد از رحلت او بر اهل بیت علیهم السلام وارد می‌شود خبر داده، و از جمله آن راجع به حضرت فاطمه علیها السلام فرموده:

و أمّا ابنتی فاطمة، فإنّها سیّدة نساء العالمین من الأوّلین و الآخِرین، و هی بضعة منّی، و هی نور عینی، و هی ثمرة فؤادی، و هی روحی التي بین جنّی، و هی الحوراء الإنسیّة. متی قامت فی محرابها بین یدی ربّها جلّ جلاله، زهر نورها لملائکة السماء كما یظهر نور الکواکب لأهل الأرض، و یقول الله لملائکته: یا ملائکتی! انظروا إلى أمّتی فاطمة سیّدة إمّانی، قائمة بین یدی، ترتعد فرائصها من خیفتی، و قد أقبلت بقلبها علی عبادتی. أشهدکم أنّی قد أمنّتُ شیعتها من النار.

و اینی لما رأيتها، ذکرْتُ ما یُصنع بها بعدی، کآتی بها و قد دخل الذلّ بیتها، و انتهکت حرمتها، و غُصِبَتْ حقّها، و مُنعت إرثها، و کُسرَتْ جنبها، و أُسقطت جنینها، و هی تنادی: یا محمّده! فلا تُجاب، و تستغیث و لا تُستغاث. فلاتزال بعدی محزونة مکروبة باکیّة، تتذکّر انقطاع الوحی عن بیتها مرّة، و تتذکّر فراقی أخرى. و تستوحش إذا جنّها اللیل لفقد صوتی التي کانت تستمع إليه إذا تهجّدت بالقرآن.

ثم تری نفسها ذلیلة بعد أن كانت في أيام أبيها عزيزة، فعند ذلك يؤنسها الله تعالى ذكره بالملائكة، فنادتها بما نادت به مريم بنت عمران: يا فاطمة، ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> يا فاطمة، ﴿أَقْبَتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾<sup>۲</sup>.

ثم یبتدئ بها الوجع، فتمرض، فبعث الله عزَّ وجلَّ إليها مريم بنت عمران تُمرِّضها وتؤنسها في علتها، فتقول عند ذلك: يا رب، إني قد سممتُ الحياة، و تبرمت بأهل الدنيا، فألحقني بأبي. فيلحقها الله عزَّ وجلَّ بي، فتكون أول من يلحقني من أهل بيتي، فتقدم عليّ محزونةً مكروبةً مغمومةً مفصوبةً مقتولةً، فأقول عند ذلك: اللهم العن من ظلمها، و عاقب من غضبها، و ذلَّ من أذلها، و خلَّد في نارك من ضرَبَ جنينها، حتَّى ألقَ ولدها. فتقول الملائكة: آمين.<sup>۳</sup>

و اما دختر من، او سیده زنهای همه عالم‌ها از پیشینیان و پسینیان است، و او جزئی از من (یعنی پاره تن من) است، و نور چشم من، و میوه دل من، و روح من است در میان دو پهلوی من، و او انسیه حورا است. زمانی که در محراب خود در مقابل پروردگار خود -جل جلاله- می‌ایستد، نور او برای فرشتگان آسمان می‌درخشد، هم‌چنان‌که نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد، و خدای عز و جل به ملائکه می‌فرماید: «ای ملائکه من! به کنیز من فاطمه که سیده کنیزان من است نظر کنید که در مقابل من ایستاده، بند بندهای او از ترس من می‌لرزد در حالی که با قلب خود به من روی آورده و به بندگی من مشغول است. شما را گواه می‌گیرم که من شیعیان او را از آتش امان می‌دهم».

و فرمود: چون او را می‌بینم، کارهایی را که بعد از من با او خواهند کرد [یاد می‌کنم] که:

۱. آل عمران (۳): ۴۲.

۲. آل عمران (۳): ۴۳.

۳. امالی صدوق: ص ۱۷۵؛ فضائل: ص ۹؛ محتضر: ص ۱۰۹؛ بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۳۸ و ج ۴۳،

ص ۱۷۲؛ میزان الحکمة: ج ۲، ص ۱۶۳۴؛ بشارة المصطفی: ص ۳۰۷؛ بیت الاحزان: ص ۴۷.

ذَلَّتْ دَاخِلَ خَانَةِ اَوْ شُوْد و حَرَمَت اَوْ هَتَكَ شُوْد و حَقِّ اَوْ غَضَب شُوْد و اَرِث اَوْ اَز اَوْ مَنَع شُوْد و پَهْلَوی اَوْ شَكِسْتَه شُوْد و جَنین اَوْ سَقَط شُوْد ، و اَوْ فَریاد كُنَد : اِی مُحَمَّد اَوْ كَسِی بَه اَوْ جَوَاب نَدَهْد ، و اسْتِغَاثَه كُنَد و كَسِی بَه فَریاد اَوْ نَرَسَد .

پس همیشه بعد از من اندوهگین و محزون و گریان باشد . گاهی به یاد می‌آورد که وحی از خانه او قطع شده ، و گاهی از جدایی و فراق من یاد می‌کند . و چون شب شود وحشت او را فرو گیرد ، برای این که صدای قرائت قرآن مرا - که در تهجد می‌خواندم و استماع می‌کرد - نمی‌شنود .

پس می‌بیند که نفس او ذلیل شده بعد از عزتی که در حیات پدر داشته ، در آن وقت [ خدا ] ملائکه را انیس او قرار می‌دهد ، پس او را به آن ندایی ندا می‌کنند که مریم ، دختر عمران را به آن ندا می‌کردند : اِی فاطمه ، «به درستی که خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه گردانید ، و تو را بر زن‌های جهانیان برگزید .» اِی فاطمه ، «بخوان پروردگار خود را و او را سجده کن ، و با رکوع کنندگان رکوع کن .»

پس از آن ابتدا می‌کند به بیماری و خدای عز و جل مریم ، دختر عمران را به سوی او بر می‌انگیزاند تا بیمارداری و پرستاری او را کند و در زمان بیماری او انیس او باشد ، پس در آن حال می‌گوید : اِی پروردگار من ! من از زندگانی سیر شدم و از اهل دنیا ملول شدم ، مرا به پدرم ملحق کن . پس خدا او را به من ملحق می‌کند ، و او اول کسی از اهل بیت من است که به من ملحق می‌شود و با حالت حزن و اندوه و غمناکی ، در حالی که حق او غضب شده و کشته شده به نزد من می‌آید . در آن حال من می‌گویم : خدایا لعنت کن کسانی را که بر او ظلم کردند ، و عذاب کن آنهایی را که حق او را غضب کردند ، و ذلیل و خوار کن کسانی را که او را ذلیل و خوار کردند ، و مخلد در آتش گردان کسانی را که به پهلوی او زدند تا بچه خود را انداخت . و ملائکه آمین می‌گویند .

عَلَامَةُ مَجْلِسِ اللَّهِ ﷺ دَر بَحَارِ الْاَثْوَارِ اَز بَعْضِی اَز كُتُبِ دَر و فَاَت حَضْرَت زَهْرَاءَ عَیْنُهَا عَلَیْهَا السَّلَامُ اَز

ورقة بن عبدالله از دی روایتی نقل فرموده که گفت :

بَه قَصْدِ حَجِّ بَیْتِ اَللّهِ الْحَرَامِ ، بَه اَمِید دَر كِ ثَوَابِ پَروردگار جهانیان بیرون رفتم ،

در حالی که مشغول طواف بودم کنیزی گندم‌گون، نمکین روی و شیرین سخن را دیدم که با فصاحت زبانی که داشت، می‌گفت:

اللهم ربّ الكعبة<sup>۱</sup> الحرام، و الحفظة الكرام، و زمزم و المقام، و المشاعر العظام، و ربّ محمّد خير الأنام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْبِرَّة الْكِرَام - [أَسْأَلُكَ] أَنْ تَحْشُرَنِي مَعَ سَادَاتِي الطَّاهِرِينَ وَ أَبْنَائِهِمُ الْغَرَ الْمُحَجِّلِينَ الْمِيَامِينَ .

أَلَا فَاشْهَدُوا يَا جَمَاعَةَ الْحَجَّاجِ وَ الْمُعْتَمِرِينَ! إِنَّ مَوَالِيَّ خَيْرَةَ الْأَخْيَارِ، وَ صَفْوَةَ الْأَبْرَارِ، الَّذِينَ عَلَا قَدْرُهُمْ عَلَى الْأَقْدَارِ، وَ ارْتَفَعَ ذِكْرُهُمْ فِي سَائِرِ الْأَمْصَارِ، الْمُرْتَدِينَ بِالْفَخَارِ .

بار خدا یا پروردگار کعبه بیت الحرام، و ملائکه حافظین گرامی، و زمزم و مقام، و مشعرهای عظام، و پروردگار محمّد بهترین مردمان - که درود پیوسته خدا بر او و آل نیکان گرامی او باد - که محشور کنی مرا با آقایان پاک و پاکیزگان، و فرزندان ایشان؛ پیشانی و دست و پا سفیدهای صاحبان یمن و میمنت.

آگاه باشید ای گروه حج‌گزاران و عمره‌گزاران، که آقایان من بهترین همه خوبان و برگزیدگان از نیکان هستند، کسانی هستند که قدر و منزلت ایشان از همه قدر و منزلت‌ها برتر است، و ذکر ایشان در سایر شهرها بلند شده است، و ردای همه فخرها را بر خود پوشیده‌اند.

ورقة بن عبدالله گفت: گفتم: ای کنیز، چنین گمان می‌کنم که تو از کنیزان یا دوستان اهل بیتی؟ گفت: بلی.

به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فضّه، کنیز فاطمه زهرا، دختر محمّد مصطفی - که رحمت متصل خدا بر او و پدر و شوهر و فرزندان او باد - هستم.

پس به او گفتم: مرحباً و اهلاً و سهلاً، هرآینه به شنیدن کلام و سخن تو مشتاقم، و از تو می‌خواهم آن‌چه از تو سؤال می‌کنم را در همین ساعت جواب گویی. پس از فراغت از طواف، نزد بازار طعام فروشان منتظر باش تا به نزد تو آیم، و تو مثاب و مأجور خواهی بود. پس از هم جدا شدیم.

چون از طواف فراغت یافتم [و خواستم] به منزل خود برگردم، [مسیر را] به طرف بازار طعام فروشان [قرار دادم]، دیدم او هم آمده آن‌جا، گوشه‌ای نشسته. پس به سوی او رفتم و او را به گوشه‌ای بردم و هدیه‌ای به او دادم، نه به اعتقاد این‌که صدقه است، و به او گفتم: ای فضّه، مرا از مولایت فاطمه زهرا خبر ده و در هنگام وفات او آن‌چه را دیدی برای من بگو، و بگو که بعد از وفات پدرش محمد ﷺ بر او چه روی داد؟

ورقه گفت: چون این سخن را از من شنید، چشم‌هایش پر از اشک شد و ناله‌ای بلند از دل برکشید و بلندگریه کرد و گفت: ای ورقه بن عبدالله، اندوه و حزن و ناله‌هایی که در دل داشته و دارم را به هیجان درآوردی، پس الآن بشتو آن‌چه راکه من از او دیده‌ام:

بدان که چون رسول خدا روحش قبض شد و از دنیا رفت، دل‌های کوچک و بزرگ در مصیبت او به درد آمد و صداهاى بسیار به‌گریه بلند شد و اندوه و ماتم او بر خویشان و یاران و دوستان و غریبان بزرگ شد، و هیچ کس از مرد و زن دیده نمی‌شد مگر این‌که به صدای بلند می‌گریست، و در میان اهل زمین و اصحاب و خویشان و نزدیکان و دوستان، احدی نبود که محزون‌تر و گریه‌تر و عظیم‌تر و نوحه‌گری‌تر از بیشتر از مولای من فاطمه زهرا باشد، و دائماً حزن او تازه‌تر و گریه‌تر و بیشتر و شدیدتر می‌شد. و مدت هفت روز نشسته، ناله و گریه و شیون او آرام نمی‌شد، و هر روزی که بر او می‌گذشت گریه و ناله و حزن او از روز پیشتر، بیشتر و

زیادتر و سخت‌تر می‌شد. چون روز هشتم رسید از شدت حزن و اندوه دیگر نتوانست خودداری کند و رشته صبرش گسیخته شد، از خانه شیون کنان بیرون آمد و چنان سخن می‌گفت که گویا خود پیغمبر سخن می‌گفت، به نحوی که همه زنان و کودکان از پسران و دختران از خانه‌ها شتابان بیرون آمدند و صدای گریه و ناله‌ها و فریادهایشان بلند بود، و مردمان از همه جا جمع شدند و چراغ‌ها را خاموش کردند تا صورت‌های زن‌ها دیده نشود، و زنان چنین می‌پنداشتند که پیغمبر خدا از قبر بیرون آمده، و مردمان دهشت و حیرت عجیبی داشتند از آنچه می‌دیدند، و فاطمه به صدای بلند برای پدر خود ندبه و گریه می‌کرد و می‌گفت:

واأبتاه! و صفتاه! و أمحمداه! و أبالقاسماه! و اربیع الأرامل و الیتامی! من

للقبلة و المصلی؟ و من لابتک الوالهة الثکلی؟

پس جامه‌هایش به پاهایش پیچیده و می‌لغزید، و از زیادی اشک و گریه شدید چیزی را نمی‌دید، تا آن‌که نزدیک به قبر پدر بزرگوار خود شد و چشم او به جایگاه اذان گفتن افتاد، قدم‌ها را کوتاه کرد و صدای ناله و گریه خود را به اندازه‌ای که می‌توانست بلند کرد و به حالت اغماروی قبر افتاد و از حال رفت. زن‌ها به سوی او شتافتند و آب بر رویش زدند و بر پیشانی و سینه او آب پاشیدند تا آن‌که به حال آمد، از جا برخاست و گفت:

رُفِعَتْ قَوْتِي، و خانني جَلْدِي، و سَمِيتُ بي عدوّي، و الكَمَد قاتليج. يا أبتاه،

بقيتُ و الهةٌ وحيدةٌ حيرانةٌ<sup>۱</sup> فريدةٌ. فقد انخمد صوتي، و تَقَطَّعَ ظهري، و

تَنَقَّصَ عيشي، و تَكَدَّرَ دهري. فَمَا أَجِدُ يا أبتاه بعدك أنيساً لوحشتي، و لا راداً

لدمعتي، و لا مُعِيناً لضعفي، فقد فني بعدك محكم التنزيل، و مهبط جبرئيل، و

۱. در مصدر: «و خیرانه» آمده است.



محلّ ميكانيل . انقلبت بعدك يا أبتاه الأسباب ، و تغلّقت دوني الأبواب ، فأنا  
 للدنيا بعدك قاليةٌ ، و عليك ما تردّدت أنفاسي باكيةً ، لاينفدُ شوقي إليك ، و لا  
 حُزني عليك . ثمّ قالت : يا أبتاه و ألبّاه !  
 ثمّ قالت :

إِنَّ حزني عليك حُزنٌ جديداً      و فؤادي و الله صبُّ عنيدي  
 كلُّ يومٍ يزيد فيه شجوني      و اكتيابي عليك ليس يبيدي  
 جلّ خطبي فبانَ عني عزائي      فبكاني في كلِّ وقتٍ جديدي  
 إنَّ قلباً عليك يألِفُ صبراً      أو عزاءً فإنّه لجليدي

ثمّ قالت<sup>١</sup> : يا أبتاه ، انقطعت بك الدنيا بأنوارها ، و ذوّت زهرتها ، و كانت  
 بيهجتك زاهرة ، فقد اسودّ نهارها ، فصار يحكي حنادسها زطّبها و يابسها .  
 يا أبتاه ، لازلتُ أسفّةً عليك إلى التلاق .  
 يا أبتاه ، زال غمضي منذَ حقّ الفراق .  
 يا أبتاه ، من للأرامل و المساكين ؟ و من للأمة إلى يوم الدين ؟  
 يا أبتاه ، أمسينا بعدك من المستضعفين .

يا أبتاه ، أصبحت الناس عتاً مُعرضين ، و قد كتأ مُعظمين في الناس غير  
 مستضعفين . فأني دمةٌ لفراقك لاتنهمل ؟ و أيُّ حزنٍ بعدك عليك لايتصل ؟ و  
 أيُّ جفنٍ بعدك بالنوم يكتحلُّ ؟ و أنت ربيعُ الدين ، و نور النبيين ، فكيف  
 للجبال لاتمورُ ؟ و للبحار بعدك لاتغور ؟ و الأرض كيف لم تنزلزل ؟  
 رُميتُ يا أبتاه بالخطبِ الجليل ، و لم يكن الرزيةً بالقليل ، و طرفتُ يا أبتاه  
 بالمصاب العظيم ، و بالفادح المهول .

بَكَتَكَ يَا أَبَتَاهُ الْأَمْلاَكُ، وَ وَقَفَتِ الْأَفْلاَكُ، فَمَنْبِرُكَ بَعْدَكَ مَسْتُوحِشٌ، وَ مَحْرَابُكَ خَالٍ مِنْ مَنَاجَاتِكَ، وَ قَبْرُكَ فَرَحَ بَمَوَارَاتِكَ، وَ الْجَنَّةُ مُشْتَاةٌ إِلَيْكَ وَ إِلَى دُعَائِكَ وَ صَلَاتِكَ .

یا آبتاه، ما أعظم ظلمة مجالسك! فوا أسفاه عليك إلى أن أقدم إليك عاجلاً عليك .

وَ ائْتَكُلُّ<sup>۱</sup> أَبُو الْحَسَنِ الْمُؤْتَمِنَ، أَبُو وَلَدِيكَ، الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، وَ أَخُوكَ وَ وَلِيكَ وَ حَبِيبِكَ، وَ مِنْ رَيْبَتِهِ صَغِيراً وَ اخِيَّتِهِ كَبِيراً، وَ أَحْلَى أَحْبَابَتِكَ وَ أَصْحَابِكَ إِلَيْكَ، مِنْ كَانَ مِنْهُمْ سَابِقاً وَ مَهْجِراً وَ نَاصِراً، وَ ائْتَكُلُّ<sup>۲</sup> شَامِلَنَا، وَ الْبِكَاءُ قَاتِلَنَا، وَ الْأَسَى نَازِلَنَا .

ثم زفرت زفرةً و أنت أنة كادت روحها أن تخرج . ثم قالت :

قَلَّ صَبْرِي وَ بَانَ عَنِّي عَزَائِي	بعد ففدي لخاتم الأنبياء
عَيْنُ يَا عَيْنُ اسْكُوبِي الدَّمْعَ سَحاً	وَيْكَ لَا تَسْبِخْلِي بِفِيضِ الدَّمَاءِ
يَا رَسُولَ الْإِلَهِ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ	وَ كَهْفَ الْآيَاتِ وَ الضُّعْفَاءِ
قَدْ بَكَتَكَ الْجِبَالُ وَ الْوَحْشُ جَمْعاً	وَ الطَّيْرُ وَ الْأَرْضُ بَعْدَ بَكْيِ السَّمَاءِ
وَ بَكَكَ الْحِجُونَ وَ الرُّكُنُ وَ الْمَشَدُ	عَرُّ يَا سَيِّدِي مَعَ الْبَطْحَاءِ
وَ بَكَكَ الْمَحْرَابُ وَ الدُّزُسُ لِلْقُرُ	آنِ فِي الصُّنْبُعِ مُغْلِناً وَ الْمَسَاءِ
وَ بَكَكَ الْإِسْلَامُ إِذْ صَارَ فِي الْا	نَاسِ غَرِيباً مِنْ سَائِرِ الْغَرَبَاءِ
لَوْ تَرَى الْمَنْبِرَ الَّذِي كُنْتَ تَعْلُوهُ	عِلَاةُ الظَّلَامِ بَعْدَ الضِّيَاءِ
يَا إِلَهِي عَجَّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً	قَدْ تَنْغَصَّتِ الْحَيَاةُ يَا مَوْلَانِي

۱. در مصدر: «وَأَتَكُلُّ» است.

۲. در مصدر: «وَالْأَتَكُلُّ» است.

## شرح لغات:

- «جلدي»: شدت قوه من .
- «شمت»: از شماتت ، به معنی خوش حالی کردن [دشمن] است .
- «الکند»: حزن شدید دائم .
- «والهة»: وکله به معنای ذهاب عقل و تحیر و سرگردانی است ، و کسی را واله گویند که فرزند یا عزیز خود را گم کرده باشد .
- «انخمد»: از خمود ، به معنای مردن و خاموشی و خاموش شدن آتش ، و به معنای ساکن شدن ، «انخمد صوتی»: صدای من خاموش و ساکن شد .
- «انقطع ظهري»: پشت و پناه و یاری کننده من از من جدا شد .
- «تنقص عيشي»: تنقص و تکدر هر دو یک معنی دارند: ناصاف و ناگوار و آلودگی .
- «قالية»: متروک و مبعوض .
- «لا ينفد»: قطع نمی شود .
- «صب عتيد»: عاشق و مهیا .
- «شجون»: هم و حزن .
- «اكتياب»: بد حال و غمناک و دل شکسته .
- «ليس يبيد»: هلاک نمی شود . يعنى حزن و هم و غم از دل من بیرون نمی رود .
- «جلید»: سخت و صلب .
- «أنوار»: جمع نور است به معنای شکوفه .
- «أزهار»: جمع زهر ، به معنای زینت و بهجت .
- «حناس»: جمع حنّاس است به معنای ظلمت و تاریکی شدید .
- «زال غمضي»: خواب از چشم من زایل شد .

«لاتنهمل»: از هم‌ل است. گفته می‌شود: هملت عیناه تهمل، أي فاضت. أي دمة لفراقك لاتنهمل؛ یعنی کدام اشکی است که برای جدایی تو ریخته نشود. «جفن»: به سکون فاء، پرده‌های بالا و پائین، یعنی دو پلک چشم را گویند. «ربیع الدین»: کنایه است، یعنی هم‌چنان‌که فصل ربیع سبب راحت روح انسان است، دین هم راحت روح اهل ایمان است.

«لاتمور»: ظاهراً متحرک نیست.

«لاتغور»: فرو نمی‌رود.

«رُمیت»: انداخته شدم.

«بالخطب الجلیل»: به امر عظیم.

«الرزیة»: مصیبت.

«طرفت»: هَلَكْتُ.

«الفادح»: سنگین و ثقیل.

«المهول»: ترسناک و به فزع آورنده.

«النکل»: ممنوع شدن.

«الأسی»: حزن.

«زفیر»: فرو بردن نَفَس.

«أنت أنة»: از انین است، به معنای بلند کردن صدا به ناله.

«اسکبی الدمع»: اشک را جاری کن.

«سحاً»: بسیار ریختن و جاری کردن.

«کھف»: به معنای ملجأ و پناهگاه.

«الجون»: نام کوهی است در مکه که بعد از رحلت ابوطالب، پیغمبر اکرم ﷺ

به سوی آن می‌رفت و در صحاح گفته: آن مقبره‌ای است<sup>۱</sup>.

### ترجمه:

توانایی من برداشته شد و شدت قوت من با من خیانت کرد، و دشمنان از حال من خوش حال شدند، و اندوه شدید دائم مرا می‌کشد. به سرگردانی و تنهایی و حیرت‌زدگی باقی ماندم. از صدا افتادم. پشت و پناه و یاری کننده من از من جدا شد و زندگانی من آلوده به حزن و اندوه شد، و روزگار من به غصه آلوده شد. پس ای پدر! بعد از تو برای تنهایی‌ام انیسی نمی‌یابم، و بازدارنده‌ای برای اشک من نیست، و معین و یآوری برای ناتوانی خود ندارم. پس از تو محکم قرآن فانی شد و فرودگاه جبرئیل و محل میکائیل خالی ماند، و بعد از تو ای پدر اسباب آسایش من تغییر کرد و دَرُها بر روی من بسته شد و من برای دنیا پس از تو متروک و مبعوض ماندم، و تا نَفَس می‌آید و می‌رود برای تو گریانم و شوق ملاقات تو و اندوه من از مفارقت از تو تمام شدنی نیست.

پس صدای خود را به گفتن یا ابناء و والّیّاه بلند کرد و گفت: [ابیات]

-اندوه و حزن من بر تو حزن تازه‌ای شد، و به خدا قسم دل من عاشق و مهربانی ملاقات توست.

-و هر روز هم و غم و اندوه من در مفارقت تو زیاد می‌شود، و بدحالی و غمناکی و دل‌شکستگی من برای تو از بین نمی‌رود.

-امر من بزرگ و عظیم شد، و صبر در مصیبت از من جدا شد، و گریه من دم به دم تازه می‌شود.

-دلی که در عزا یا مصیبت تو صبر کند بسیار سخت است.

پس صدا را به ناله بلند کرد و گفت: ای پدر! دنیا در مفارقت از تو شکوفه‌های خود را جدا کرد و زینت و بهجت خود را از دست داد. روزهای روشن آن، شب‌های بسیار تاریک شد. تر و خشک آن از تیره و ظلمانی بودن آن حکایت می‌کند.

ای پدر! من همیشه متأسفم بر تو تا تو را ملاقات کنم.

ای پدر! در مفارقت تو خواب از چشم من زایل شد.

ای پدر! کی پس از تو دادرسی بیوه زنان و گدایان است؟ و اُمّت، پس از تو تا روز جزا چه کسی را خواهد داشت؟

ای پدر! روز را شام می‌کنیم در حالی که بعد از تو راه‌ها برای ما مسدود است، و شب را به روز می‌آوریم در حالی که مردمان از ما روگردانند و حال آن‌که ما به سبب تو در میان مردمان بزرگ و محترم بودیم و رعایت حق ما را می‌کردند. پس کدام اشکی است که در فراق تو ریخته نشود؟ و کدام حزن و اندوهی است که بعد از تو برای تو استمرار نداشته باشد؟ و کدام چشمی است که بعد از تو سرمه خواب در آن کشیده شود؟ تو بهار دین و نور پیغمبران بودی، چگونه کوه‌ها در فراق تو متحرک نباشد؟ و چگونه دریاها پس از تو فرو نرود؟ و چگونه زمین متزلزل نباشد؟ پس از تو هدف تیر امر بزرگی شدم ای پدر! و این مصیبت کمی نیست. راه یافتنم ای پدر! به مصیبت‌های بزرگی که بسیار سنگین و هولناک است. ملائکه برای تو ای پدر! گریانند و افلاک در ماتم تو از گردش باز ماندند. منبر تو پس از تو وحشتناک است و محراب تو از مناجات تو خالی است، و قبر تو به پنهان شدن تو در آن خوش حال است، و بهشت به تو و دعا و صلوات تو مشتاق است. ای پدر! چه تاریکی بزرگی جای تو را گرفته! و چقدر اسفناکم بر تو تا وقتی که به شتاب به سوی تو آیم! خسته و درمانده شد ابوالحسن که امین خدا بود بر رسالات تو، و پدر دو فرزند تو حسن و حسین، و برادر و ولی و حبیب تو که او را در کودکی تربیت کردی و در بزرگی با او عقد برداری بستى، و او شیرین‌ترین دوستان و یاران تو - کسانی که سبقت گرفتند و مهاجرین و انصار - در نزد تو بود. این چه عقوبتی است که شامل ما شد؟ و چه گریه‌ای است که کشنده ما است؟ و چه حزن و اندوهی است که ملازم ما شد؟

پس آه سرد شدیدی کشید و ناله سختی زد که نزدیک بود جان از جسد او بیرون رود.

سپس گفت: [ابیات]

- صبر من کم شد و صبر در مصیبت از من جدایی کرد پس از آن‌که خاتم انبیا را از دست

دادم.

-چشم، ای چشم، بسیار اشک بریز و بر رخساره جاری کن و بخل نکن و خون ببار!

-ای رسول خدا و برگزیده خدا به رسالت، و ای ملجأ و پناه یتیمان و ضعیفان!

-کوه‌ها برای تو گریستند، و همه وحشیان گریه کردند، و مرغان هوا گریان شدند، پس از آن‌که آسمان برای تو گریه کرد.

-حجون و رکن، و مشعر و بطحا برای تو گریستند. ای آقای من!

-محراب و درس قرآن در صبح و شام آشکارا برایت گریه کردند.

-اسلام بر تو گریه کرد، برای این‌که در میان مردمان مانند سایر غریبان غریب شد.

-اگر می‌دیدم منبر خود را که بر آن بالا می‌رفتی، ظلمت و تیرگی آن را فرو گرفته بعد از این‌که به وجود تو نورانی و نوردهنده بود.

-ای خدای من، تعجیل فرما و بشتاب و مرگ مرا برسان! زیرا زندگانی به کدورت اندوه و

مصیبت آلوده شد، ای مولای من!

### [ادامهٔ خبر]

فَضَّه گفت: پس فاطمه - سلام الله علیها - به منزل خود برگشت و بنای گریه و زاری و بی‌قراری را گذارد، به نحوی که اشک چشم او از جریان باز نمی‌ایستاد و ناله‌های او ساکن نمی‌شد. بزرگان اهل مدینه جمع شدند و به امیرمؤمنان، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رو آوردند و به آن حضرت گفتند: ای ابوالحسن، فاطمه - علیها سلام الله - شب و روز گریه می‌کند و شب‌ها خواب بر احدی از ما گوارا نیست، و روزها هم برای ما قرار و آرامی نیست و از شغل و طلب روزی کردن بازمانده‌ایم؛ به شما خبر می‌دهیم که از او بخواهید که یا شب گریه کند یا روز. فرمود: حَبَّأ و کَرَامَةً.

پس آن حضرت به نزد فاطمه رفت و بر او وارد شد، و او از گریه آرام نمی‌گرفت و نافع در مصیبت او نبود. چون حضرت را دید، گریه او کمی تسکین یافت، پس فرمود: ای دختر رسول خدا، بزرگان مدینه خواهش می‌کنند از من که از تو بخواهم

که یا شب برای پدرت گریه کنی یا روز. عرض کرد: ای ابوالحسن، ماندن من در دنیا چه بسیار کم است و چه بسیار زود باشد که من از میان ایشان ناپدید می‌شوم. به خدا قسم که نه شب از گریه ساکت خواهم شد و نه روز تا وقتی که به پدر خود ملحق شوم.

پس امیرمؤمنان فرمود: بکن ای دختر پیغمبر، آنچه را که می‌خواهی. پس آن حضرت از برای او خانه‌ای در بقیع ساخت، دور از مدینه که بیت الاحزان نامیده می‌شود، و چون صبح می‌شد حسن و حسین از جلو و فاطمه از عقب آنها و با چشم‌گریان به بقیع می‌رفت، و پیوسته در میان قبرها گریان بود، و چون شب می‌شد امیرمؤمنان می‌رفت به نزد او و آنها را به خانه برمی‌گردانید، و هر روز این کار را می‌کرد تا این‌که مدت بیست و هفت روز از فوت پیغمبر گذشت و مریض شد به مرضی که در آن وفات یافت.

پس تا روز چهارم باقی ماند، در آن روز حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام نماز ظهر خود را گزارده بود، می‌خواست به منزل برود که ناگاه کنیزان او را استقبال کردند در حالی که گریان و محزون بودند، پس آن حضرت به ایشان فرمود: «چه خبر است؟ مالی أَرَاكَنَّ متغیّرات الوجوه و الصور؟» یعنی چرا می‌بینم شما را که روها و رنگ صورت‌هایتان تغییر کرده؟ گفتند: ای امیرمؤمنان، دختر عمویت، زهرا را دریاب و گمان نمی‌کنیم که او را زنده بیابی.

پس امیرمؤمنان به شتاب حرکت کرد تا بر فاطمه داخل شد و او را دید که به پشت، بالای بستر خود خوابیده و بر روی او جامه نازک سفید مصری است، و دست راست خود را جمع می‌کند و دست چپ خود را باز می‌کند و می‌کشد. پس ردا را از دوش خود انداخت و ازار خود را باز کرد و به بالین فاطمه آمد و سر او را در دامان خود نهاد و او را ندا داد: ای زهرا! و آن حضرت با او سخن نگفت. پس او را



ندا کرد: ای دختر محمد ﷺ! باز جواب نشنید. پس فرمود: ای دختر کسی که زکات را در کنارهٔ ردای خود برمی داشت و بر فقرا بذل می کرد! باز جواب نشنید. فرمود: ای دختر کسی که با ملائکه نماز گزارد دو رکعت دو رکعت! جواب او را نگفت. فرمود: ای فاطمه، با من سخن بگو، من پسر عمّت علی پسر ابی طالبم! پس چشم های خود را به روی او باز کرد و نگاهی به صورت او کرد و گریه کرد، و آن حضرت هم گریه کرد و فرمود: حالت را چگونه می یابی؟ من پسر عمّت علی بن ابی طالبم.

پس گفت:

يا بن العمّ، إني أجد الموت الذي لا بدّ منه ولا محيص عنه، وأنا أعلم إنك بعدي لاتصبر على قلّة التزويج، فأنت إن تزوّجت امرأة، اجعل لها يوماً و ليلةً، واجعل لأولادي يوماً و ليلةً.  
يا أبا الحسن، و لاتصحّ في وجوههما فيصحبان يتيمين غريبين منكسرين، فإنهما بالأمس فقدّا جدّهما و اليوم يفقدان أمّهما، فالويل لأمة تقتلها و تبغضها. ثم أنشأت تقول:

و أسبل الدمع فهو يومُ الفراق	إبكني إن بكيتَ يا خير هادٍ
فسقد أصبحا حليف اشتياق	ياقرينَ البتولِ أوصيك بالنسلِ
قتيلَ العدى بطفُ العراق	إبكني و ابكُ لليتامى و لاتنس
يُخلفُ الله فهو يومُ الفراقِ	فارقوا فأصبحوا يتامى حيارى

ای پسر عم! من مرگ را می یابم که چاره ای از آن نیست و از آن خلاصی نیست، و من می دانم که تو پس از من صبر نمی کنی بر کمی زن گرفتن یا دوری کردن از آن، پس اگر تو زنی را تزویج کردی یک شب و یک روز را برای او قرار ده و یک روز و یک شب را برای فرزندان من قرار ده.

ای ابالحسن! صیحه در روی آنها مزن که صبح می‌کنند در حالی که هر دو یتیم و غریب و دل شکسته‌اند، زیرا آنها دیروز جدّ خود را از دست داده‌اند و امروز مادر خود را از دست می‌دهند. پس وای بر امتی که ایشان را می‌کشند و کینه ایشان را دارند! پس اشعار زیر را انشا می‌فرمود:

-گریه کن برای من اگر گریه می‌کنی ای بهترین راهنمایان، و اشک بریز که امروز روز جدایی است.

-ای همسر بتول! تو را درباره این نسل (یعنی فرزندانم) وصیت می‌کنم که شب را صبح می‌کنند در حالی که بی‌حد و بی‌اندازه شوق لقای مرا دارند.

-گریه کن برای من و گریه کن برای یتیمان من، و کشته شده دشمنان در زمین عراق (یعنی حسین من) را فراموش مکن.

-فرزندان از من جدا می‌شوند و شب را صبح می‌کنند در حالی که یتیم و سرگردانند. خدا برایشان خلیفه قرار داده می‌شود. آن روز روز فراق است.

فضّه گفت:

فقال لها عليّ عليه السلام: من أين لك يا بنت رسول الله هذا الخبر، والوحي قد انقطع عتاً؟

فقالت: يا أبا الحسن، رَقَدْتُ الساعة فرأيتُ حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله في قصرٍ من الدرّ الأبيض، فلما رأيته قال: هلّمي إليّ يا بنيتة! فأنتي إليك مشتاقٌ. فقلت: والله إنّي لأشدُّ شوقاً منك إلى لقائك. فقال: أنتِ الليلة عندي. وهو الصادقُ لما وعد، والموفي لما عاهد.

فاذا أنت قرأتِ «يس» فاعلم أنّي قد قضيت نحبي، فغسلني ولا تكشف عني، فأنتي طاهرة مطهّرة، وليصلّ عليّ معك من أهلي الأذنى فالأذنى، ومن رزقٍ أجزى، وادفني ليلاً في قبوري، بهذا أخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله.

فقال عليّ عليه السلام: والله لقد أخذتُ في أمرها وغسلتها في قميصها، فلم أكشفه

عنها. فوالله لقد كانت ميمونة طاهرة مطهرة. ثُمَّ حنطتها من فضلة حنوط رسول الله ﷺ، وكفنتها وأدرجتها في أكفانها. فلما هَمَمْتُ أَنْ أُعْقِدَ الرِّدَاءَ، نَادَيْتُ: يَا أُمَّ كَلثُومَ، يَا زَيْنَبُ، يَا سُكَيْنَةَ، يَا فَضَّةَ، يَا حَسَنَ، يَا حُسَيْنَ، هَلِّمُوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ، فهذا الفراق، واللقاء في الجنة.

فأقبل الحسن والحسين وهما يناديان: وا حسرتا! لاتنظفي أهدأ من فقدِ جدنا محمَّدَ المصطفى وأمتنا فاطمة الزهراء، يا أُمَّ الحَسَنِ، يا أُمَّ الحُسَيْنِ، إذا لقيتِ جدنا محمَّدَ المصطفى، فاقرنيه منَّا السلام وقلِّي له: إِنَّا بَقِينَا بَعْدَكَ يَتِيمِينَ فِي دَارِ الدُّنْيَا.

فقال أمير المؤمنين عليّ عليه السلام: أَشْهَدُ اللهُ أَنَّهَا حَنَّتْ وَأَتَتْ وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَضَمَّتْهَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا، وَإِذَا بَهَاتَفِ مِنَ السَّمَاءِ يِنَادِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اِرْفَعْمَا عَنْهَا، فَلَقَدْ أَبْكِيَا وَاللهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ، فَقَدْ اشْتَقَّ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ.

قال: فرفعتهما عن صدرها وجعلتُ أعقد الرِّدَاءَ وَأَنَا أَنْشُدُ بِهَذِهِ الْآيَاتِ:

فراقك أعظم الأشياء عندي      و فقدك فاطم أدهى النكول  
سأبكي حسرةً وأنوح شجواً      على خيلٍ مضى أسنا سبيل  
ألا يا عينُ جودي واسعديني      فحزني دائم أبكي خليلي

ثم حملها على يده وأقبل بها إلى قبر أبيها ونادى: السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا حبيب الله، السلام عليك يا نور الله، السلام عليك يا صفوة الله، السلام عليك والتحية الواصلة مني إليك ولديك، ومن ابنتك النازلة بك بفنائك، وإن الوديعة قد استردت، والرهينة قد أخذت، فواحزنه على الرسول

ثمّ من بعده على البتول، ولقد اسودّت عَلَيّ الغبراء، وبعُدّت عَنّي الخضراء،  
فواحزنناه! ثمّ وأسفاه!

ثمّ عدل بها على الروضة، فصلّى في أهله و أصحابه و موالیه و أحبائه و طائفة  
من المهاجرين و الأنصار. فلما واراها و ألحدها في لحدّها، أنشأ بهذه الأبيات  
يقول:

أرى علل الدنيا عَلَيّ كثيرة و صاحبها حتّى الممات عليلٌ  
لكلّ اجتماعٍ من خليلين فُرقةٌ و إنّ بقائني عندكم لتسليلاً  
و إنّ افتقادي فاطماً بعد أحمدٍ دليلٌ على أن لا يدوم خليلٌ!

پس امیر مؤمنان، علی علیه السلام به او فرمود: از کجا این خبر را دانستی ای دختر رسول خدا و  
حال آنکه وحی از ما منقطع شده؟

گفت: ای ابالحسن! در این ساعت خوابیدم، حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب  
در قصری از درّ سفید دیدم، چون مرا دید، فرمود: بیا به سوی من ای دختر کم که من به تو  
مشناق هستم. پس گفتم: به خدا قسم که من مشتاق ترم و شوق من به ملاقات تو از تو  
شدیدتر است. پس فرمود: تو امشب در نزد مایی. و او در وعده خود راستگو است و به  
آنچه عهد کرده وفا می کند.

پس چون تو سوره «یس» را خواندی، بدان که من از دنیا می روم. پس مرا غسل ده و  
لباس مرا بیرون مکن که من پاک و پاکیزه ام، و باید کسانی که از اهل من و به ترتیب  
نزدیک و نزدیک تر هستند و کسانی که پاداش دوستی من روزیشان شده بر من نماز  
گزارند. و مرا در شب در قبرم دفن کن. این است آنچه حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر  
داده.

پس علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم که من به امر او مشغول شدم و او را در پیرانش غسل  
دادم و او را برهنه نکردم، پس به خدا سوگند که پاک و پاکیزه بود. پس او را از زیادت

حنوط رسول خدا حنوط کردم و کفن نمودم و در پارچه‌های کفن پیچیدم. و چون خواستم ردا (یعنی کفن) را ببندم، ندا کردم: ای ام کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای فضه، ای حسن، ای حسین، بیایید از مادرتان توشه بردارید که این زمان جدایی است و ملاقات در بهشت است!

پس حسن و حسین گریه کنان و ندبه کنان آمدند و می‌گفتند: این حسرتی است که آتش آن هرگز خاموش نخواهد شد و آن از دست دادن جدّ ما محمّد مصطفی و مادر ما فاطمه زهرا است! ای مادر حسن، ای مادر حسین، چون جدّ ما محمّد مصطفی را ملاقات کردی، از ما به او سلام برسان و به او بگو که بعد از تو ما در دنیا یتیم ماندیم!

پس امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: خدا را شاهد می‌گیرم که فاطمه یک ناله شوق زد که دو فرزندش آمدند و یک ناله فراق زد که از فرزندانش جدا می‌شود، و دست‌های خود را دراز کرد و حسنین خود را زمانی طولانی به سینه چسبانید، ناگاه هاتفی ندا داد: ای ابالحسن، این دو فرزند را از روی سینه مادرشان بلند کن که به خدا قسم، ملائکه آسمان‌ها را به گریه درآوردند، که حبیب به محبوب خود مشتاق است.

پس امیرمؤمنان آنها را از روی سینه مادرشان بلند کرد و این ابیات را انشاد فرمود (که ترجمه‌اش این است):

- جدایی و فراق تو (ای فاطمه) بزرگترین چیزها نزد من است، و از دست دادن تو ای فاطمه سخت‌ترین مصیبت‌ها برای من است.

- زود باشد که از روی حسرت گریه کنم و از روی حزن و اندوه نوحه کنم برای دوستی که به سوی روشن‌ترین راهی رفت.

- آگاه باش ای چشم و بخشش کن و با من مساعدت کن، پس حزن و اندوه من همیشگی است تا گریه کنم برای دوست خودم.

پس علی علیه السلام بدن فاطمه را بر روی دست خود برداشت و او را به سوی قبر پدرش آورد و گفت: درود بر تو باد ای رسول خدا! درود بر تو باد ای حبیب خدا! درود بر تو باد ای نور خدا! درود بر تو باد ای برگزیده خدا! درود و تحیتی بر تو باد که از من به تو برسد و

هم چنین از دخترت که بر تو وارد می شود در آن جایگاه وسیع و گشاده ای که مخصوص به تو است! امانت بازگردانده شد و آنچه در گرو بود گرفته شد. وای که چقدر اندوهناکم برای رسول خدا ﷺ و پس از آن بر فاطمه بتول!

پس او را در روضه مبارکه برگردانید و با اهل و اصحاب و موالی و دوستان خود. و طایفه ای از مهاجرین و انصار بر او نماز گزارد. و چون او را در لحد و قبرش پنهان و دفن کرد این ابیات را انشا فرمود:

- می دانم (یا می بینم) که علت های دنیا برای من بسیار است و صاحب و همراه آن علت ها تا وقت مردن علیل و بیمار است.

- برای هر اجتماعی از دو دوست جدا شدنی هست، و مدت باقی ماندن من نزد شما بسیار کم است.

- و از دست دادن من فاطمه را پس از پدرش احمد، دلیل است بر این که دوستی در دنیا دوام ندارد.

در بحار نقل کرده از سمعانی در الرسالة، و ابونعیم در حلیه، و احمد در فضائل الصحابة، و طنزی در خصائص، و ابن مردویه در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، و زمخشری در الفائق از جابر که گفت:

قال رسول الله ﷺ لعليّ قبل موته: السلام عليك يا أبا الریحاتین، أو صيک بریحاتی من الدنيا، فعن قليلٍ ينهدّ ركنك عليك. فلما قبض رسول الله قال عليّ: هذا أحد الركنین.<sup>۱</sup>

۱. امالی: ص ۱۹۸؛ معانی الاخبار: ص ۴۰۳؛ روضة الواعظین: ص ۱۵۲؛ مناقب: ج ۳، ص ۱۳۶؛ الفایق فی غریب الحدیث: ج ۱، ص ۱۶۲؛ نظم درو السمطین: ص ۹۸؛ کنز العمال: ج ۱۱، ص ۶۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۳، ص ۱۶۶؛ میزان الاعتدال: ج ۴، ص ۷۶؛ مناقب خوارزمی: ص ۱۴۱؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام: ص ۱۷۴؛ کشف الغمّة: ج ۱، ص ۶۶؛ نهایه فی غریب الحدیث: ص ۲۷۷؛ لسان العرب: ج ۲، ص ۴۵۹؛ تاج العروس: ج ۲، ص ۶۴۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۸۰؛ حلیه الاولیاء: ج ۳، ص ۲۰۱، چاپ السعادة در مصر.

رسول خدا ﷺ پیش از وفاتش به علی رضی الله عنه فرمود: درود بر تو باد ای پدر دو ریحانه! تو را به دو ریحانه‌ام از دنیا وصیت می‌کنم، که کمی باقی مانده که دو رکن تو بر تو خراب شود. پس چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، علی رضی الله عنه فرمود: این یکی از دو رکن من بود.

و نیز در بحار فرموده: و در روایت ابی بکر جعابی و ابی نعیم و فضل بن ذکین از مسروق، و در سنن از قزوینی، و الإبانة از عکبری، و مسند از موصلی، و فضائل از احمد، به سندهای ایشان از عروه از مسروق روایت کرده‌اند از عایشه که گفت: فاطمه آمد و چنین راه می‌رفت که راه رفتن او مانند راه رفتن پیغمبر بود، پس رسول خدا ﷺ فرمود:

مرحباً بابتی. فأجلسها عن يمينه وأسر إليها حديثاً، فبكت، ثم أسر إليها حديثاً، فضحكت. فسألته عن ذلك، فقالت: ما أفضي سر رسول الله ﷺ حتى إذا قبض سألتها فقالت: إنه أسر إلي فقال: إن جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة، وإنه عارضني به العام مرتين، ولا أراني إلا وقد حضر أجلي، وإنك لأول أهل بيتي لحوقاً ونعم السلف أنا لك، بكيث لذلك. ثم قال: ألا ترضين أن تكوني سيّدة نساء العالمين، فضحكت لذلك<sup>۱</sup>.

۱. طبقات الكبرى: ج ۲، ص ۲۴۷ و ج ۸، ص ۲۶؛ صحيح مسلم: ج ۴، ص ۱۹۰۴ و ج ۷، ص ۱۴۳ و ج ۲، باب فضائل فاطمة رضی الله عنها، دلائل النبوة: ج ۷، ص ۱۶۴؛ صحيح ترمذی: ج ۵، ص ۷۰۰؛ صحيح بخاری: ج ۶، ص ۱۲ و ج ۴، ص ۲۴۸ و ج ۸، ص ۷۸ و ج ۵، ص ۲۶؛ اتحاف: ج ۱، ص ۲۹۶؛ انوار المحمدية: ص ۵۸۱؛ سيرة النبوية: ج ۳، ص ۳۳۹؛ ذخائر المواريث: ج ۴، ص ۲۲۶؛ الشفوف الباسمة: ص ۱۳؛ مشارق الانوار: ص ۶۲، ۷۵؛ حلية الاولياء: ج ۲، ص ۴۰؛ مسند احمد: ج ۶، ص ۷۷ و ۲۴۰ و ۲۸۲؛ كشف الغمة: ج ۱، ص ۴۵۳؛ عمدة القاری: ج ۱۸، ص ۶۳ و ج ۱۶، ص ۲۲۳؛ مجمع بحار الانوار: ج ۲، ص ۲۸۱؛ ارشاد مفید: ص ۸۹؛ طبقات ابن سعد: ج ۲، ص ۲۴۷؛ عقد الفريد: ج ۲، ص ۳؛ تهذيب الكرام: ج ۲۲، ص ۷۴۵؛ تاريخ مدينة دمشق: ج ۱۱، ص ۴۱۸ و ج ۹، ص ۳۳۵ - مخطوط -؛ جامع الاصول: ج ۱، ص ۸۶؛ ذخائر المقبي: ص ۴۱ و ۱۳۵؛ ارجح المطالب: ص ۲۵۵؛ احقاق الحق: ج ۱، ص ۴۳۹ و ج ۱۰، ص ۴۴۸ و ج ۱۹، ص ۲۴؛ كنز العمال: ج ۱۳، ص ۶۷۷؛ فتح البيان: ج ۱، ص ۳۵۴؛

مرحبا به دختر من. پس او را در طرف راست خود نشانید و حدیثی آهسته سرّاً به او گفت، پس فاطمه گریه کرد، پس حدیث دیگری سرّاً برای او گفت و او خندید. و من جهت آن را از او پرسیدم، فرمود: سرّ رسول خدا را افشا نمی‌کنم. و این بود تا وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، از او سؤال کردم، فرمود: پدرم این راز را گفت و فرمود: جبرئیل در هر سالی برای من یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می‌داشت و امسال دو مرتبه، و به من نمود مگر این‌که زمان مردن من رسیده و تو اولین کسی هستی از اهل بیت من که به من ملحق خواهی شد و من خوب پیشروی برای تو هستم. من گریه کردم. پس فرمود: آیا راضی نیستی که سیده تمام زن‌های همه عالم‌ها باشی؟ پس برای این خندیدم.

### [وصیت فاطمه علیها السلام برای ساختن تابوت:]

و روي أنها ما زالت بعد أبيها مُعَصَّبَةً الرأس، ناحلة الجسم، منهذّة الركن، باكية العين، محترقة القلب، يُغشى عليها ساعة بعد ساعة، و تقول لولديها: أين أبوكما الذي كان يكرمكما و يحملكما مرّة بعد مرّة؟ أين أبوكما الذي كان أشدّ الناس شفقتاً عليكما فلا يدعكما تمشيان على الأرض؟ و لأراه يفتح هذا الباب أبداً، و لا يحملكما على عاتقه كما لم يزل يفعل بكما.

ثم مرضت و مكثت أربعين ليلةً، ثم دعت أمّ أيمن و أسماء بنت عميس و عليّاً عليهما السلام، و أوصت إلى عليّ بثلاث: أن يتزوَّج بابنة أختها أمامة لحبّها

سنن دارمی: ج ۱، ص ۳۷؛ نهاية الارب: ج ۱۱، ص ۳۶۰؛ مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۲۳ و ۱۶۵، و ج ۸، ص ۲۵۳؛ فتح البلدان: ج ۱، ص ۳۵۴؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۵۶۱؛ کشاف: ج ۴، ص ۶۴۹؛ فتح الکبیر: ج ۱، ص ۴۷۱؛ شرح ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۵۹۱؛ بحار الانوار: ج ۲۲، ص ۵۳۶ و ج ۳۶، ص ۳۲۸ و ج ۳۸، ص ۱۰ و ج ۵۱، ص ۹۱ و ج ۲۸، ص ۵۲ و ج ۳۷، ص ۶۷ و ج ۴۳، ص ۵۱ و ۱۸۱؛ کفایة الأثر: ص ۳۰۴؛ کمال الدین: ص ۲۶۲؛ اسد الغابة: ج ۴، ص ۴۲؛ فضائل الخمسة: ج ۱، ص ۵۵۲؛ امالی صدوق: ص ۵۹۵؛ مناقب: ج ۳، ص ۳۶۲؛ البداية و النهاية: ج ۲، ص ۶۱؛ استیعاب: ج ۲، ص ۷۵۰؛ ینابيع المودة: ص ۱۷۲؛ مقتل الحسین خوارزمی: ص ۵۲؛ اصابة: ج ۴، ص ۳۶۷؛ کامل ابن اثیر: ج ۲، ص ۲۱۹؛ امالی طوسی: ج ۱، ص ۱۹۱؛ ارشاد الساری: ص ۶.



اولادها، و أن يتَّخذ نِعشاً لآئِهَا كَانَتْ رَأَتْ الْمَلَائِكَةَ تَصَوَّرُوا صُورَتَهُ وَ وَصَفَتَهُ لَهُ، وَ أَنْ لَا يَشْهَدُ أَحَدٌ جَنَازَتَهَا مَتَّعْنَ ظَلَمَهَا وَ أَنْ لَا يَتْرَكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ.<sup>۱</sup>

و روایت شده که آن حضرت بعد از پدرش دستمال مصیبت بر سر بسته در حالی که جسم او کاهیده شده، رکن او منهدم شده، چشمش گریان بود و سوزش دل او زیاد بود، ساعتی بعد از ساعتی غش می‌کرد و به دو فرزند خود می‌گفت: کجا رفت پدر شما که شما را گرامی می‌داشت و پیوسته شما را بلند می‌کرد؟ کجا رفت پدر شما که از همهٔ مردمان بیشتر به شما مهربان بود و نمی‌گذاشت روی زمین راه روید؟ و دیگر هرگز نمی‌بینیم او را که این در را بر روی شما باز کند و شما را برگردن خود سوار کند، چنانچه همیشه این کار را با شما می‌کرد.

پس بیمار شد و چهل روز بیماری او طول کشید. پس امّ ایمن و اسما بنت عمیس و علی علیه السلام را نزد خود خواند و به علی علیه السلام سه وصیت کرد: یکی این که بعد از او با امامه دختر خواهر او ازدواج کند، برای آنکه اولاد او را دوست می‌داشت. و دیگر آنکه برای او نعیسی<sup>۲</sup> بسازد که ملائکه صورت آن را به او نشان داده بودند و صفت آن را برای علی علیه السلام ذکر کرد. و دیگر آنکه کسانی که به او ظلم کردند بر جنازهٔ او حاضر نشوند و

۱. استیعاب: ج ۲، ص ۷۵۲؛ کشف الغمّة: ج ۲، ص ۶۷؛ سنن کبری: ج ۴، ص ۳۴؛ ذخائر العقبی: ص ۵۳؛ حلیة الاولیاء: ج ۲، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی: ج ۲، ص ۹۴؛ وفاء الوفا: ج ۲، ص ۹۳؛ أعلام النساء: ج ۳، ص ۱۲۲۱؛ وسیلة المآل: ص ۹۲؛ ریاحین الشریعة: ج ۲، ص ۶۰؛ احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۴۷۲ و ۴۷۰ و ۴۷۱؛ بحار الانوار: ج ۲، ص ۶۷ و ج ۴۳، ص ۱۸۹ و ج ۷۸، ص ۲۵۰؛ مقتل الحسین الخوارزمی: ص ۸۲؛ وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۸۷۶؛ کوکب الدرّی: جزء اول، ص ۲۶۱؛ مناقب: ج ۳، ص ۳۶۴؛ تهذیب: ج ۱، ص ۴۶۹؛ ح ۱۵۴۰؛ عوالم المعلوم: ج ۱۱، ص ۵۱۱؛ مفتاح الجنان: ص ۱۰۳؛ طبقات الکبری: ج ۸، ص ۲۸؛ ثغور الباسمة: ص ۱۷؛ موضع اوهام الجمع والتفریق: ج ۲، ص ۴۰۳؛ کنز العمال: ج ۱۶، ص ۲۸۹؛ انساب الاشراف: ص ۴۰۵؛ تاریخ الاسلام: ج ۲، ص ۹۴؛ نهج الحیة: ص ۹۱.

۲. نعیس: تابوت.

نگذارد احدی از ایشان به جنازه او نماز بگذارند.

در کتاب طهارت بحار الانوار در باب دفن و آداب و احکام آن، از کتاب مصباح الانوار از ابی عبدالله، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده:

قال: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا احْتَضَرَتْ، أَوْصَتْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَتَوَلَّ أَنْتَ غَسْلِي وَجَهْزِي وَصَلَّ عَلَيَّ، وَ أَنْزِلْنِي قَبْرِي وَ أَلْحِدْنِي وَ سَوِّ التُّرَابَ عَلَيَّ، وَ اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِي، قِبَالَةَ وَجْهِي فَأَكْثِرْ مِنْ تَلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ الدَّعَاءِ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى أُنْسِ الْأَحْيَاءِ. وَ أَنَا أَسْتُوْدَعُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أُوصِيكَ فِي وَلَدِي خَيْرًا.

ثُمَّ ضَمَّتْ إِلَيْهَا أُمَّ كَلْثُومَ فَقَالَتْ لَهُ: إِذَا بَلَغْتَ، فَلَهَا مَا فِي الْمَنْزِلِ، ثُمَّ اللَّهُ لَهَا.

فَلَمَّا تَوَقَّيْتُ فَعَلَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَفَنَهَا لَيْلًا...<sup>۱</sup>

فرمود: چون فاطمه علیها السلام به حال احتضار رسید، به علی علیه السلام وصیت کرد، پس گفت: چون من مُردم، تو مرا غسل ده و تجهیز کن و بر من نماز بگذار، و مرا در قبرم بگذار و برای من لحد درست کن، و خاک روی قبرم بریز و قبرم را صاف کن، و نزد سر من، روبه‌رویم بنشین و بسیار قرآن تلاوت کن و دعا بخوان، زیرا این زمانی است که میت به انس گرفتن با زنده‌ها احتیاج دارد. و من تو را به خدای تعالی می‌سپارم و تو را به نیکی کردن در حق فرزندانم وصیت می‌کنم.

پس ام کلثوم را به خود چسبانید و گفت: چون به حد بلوغ رسید، آنچه که در منزل است مخصوص به او است، پس خدایا یاور او است.

چون وفات یافت، امیرمؤمنان آنچه را که گفته بود به‌جای آورد و او را در شب دفن نمود.

ایضاً در همان کتاب و از همان کتاب از حضرت صادق از پدرانش روایت کرده:

چون امیرمؤمنان علیه السلام بدن فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر گذارد، فرمود:

۱. بحار الانوار: ج ۷۹، ص ۲۷؛ بیت الاحزان: ص ۱۷۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . بِسْمِ اللَّهِ وَبِأَسْمَاءَ وَ عَلَى مَلَّةٍ رَسُولِ اللَّهِ ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . سَلَّمْتُكَ أَيَّتُهَا الصَّدِيقَةُ إِلَى مَنْ هُوَ أَوْلَى بِكَ مِنِّي ، وَ رَضِيتُ لَكَ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴾ ۱ . ۲

و چون قبر را صاف کرد امر فرمود که آب بر روی آن ریختند ، پس در حالت گریه و حزن و اندوه فراوان نزد قبر نشست ، پس عباس دست او را گرفت و بلندش کرد و او را انصراف داد .

در معالم الزلفی باب چهل و هفتم در وفات فاطمه زهرا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا از ابی عبدالله حمویہ بن علی بصری و احمد بن حنبل و ابی عبدالله بن بطّہ ، به سندهای خودشان روایت کرده که گفتند : امّ سلمی ، زن ابی رافع (غلام رسول خدا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) گفت :

اشتکت فاطمة شکواها التي قبضت فيها و كنت أمرّضا، فأصبحت يوماً أسكن ما كانت ، فخرج عليّ إلى بعض حوائجه . فقالت : اسكبي غسلًا ، فسكبت فقامت و اغتسلت أحسن ما يكون من الفسل . ثمّ لبت أثوابها الجِداد ثمّ قالت : افرشي لي فراشي وسط البيت . ثمّ استقبلت القبلة و نامت و قالت : إنني مقبوضة و قد اغتسلت فلاتكشفيني . ثمّ وضعت يدها على خدّها و ماتت .

و قالت أسماء بنت عميس : أوصت إليّ فاطمة أن لا يغسلها إذا ماتت إلا أنا و عليّ ، فأعنتُ عليّاً على غسلها ۳ .

شکایت کرد فاطمه در آن شکایتی که روح او قبض شد و من بیماردارای او می‌کردم ، پس

۱ . طه (۲۰) : ۵۵ .

۲ . بحار الأنوار : ج ۷۹ ، ص ۲۷ ؛ مستدرک الوسائل : ج ۲ ، ص ۲۲۳ ؛ بیت الاحزان : ص ۱۸۵ .

۳ . مناقب : ج ۳ ، ص ۱۳۸ ؛ اسد الغابة : ج ۵ ، ص ۵۹۰ ؛ مسند احمد : ج ۶ ، ص ۴۶۱ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۳ ،

ص ۱۸۳ .

روزی در آرام‌ترین حالت خود صبح کرد. پس علی علیه السلام برای بعضی از حوائجی که داشت بیرون رفت، پس به من فرمود: آب غسل برایم بیاور. من آب آوردم و او به پاخواست و به نیکوترین وجه غسل کرد، پس لباس‌های تازه خود را پوشید و به من فرمود: بستر مرا در میان‌خانه بگستران. پس رو به قبله کرد و خوابید و گفت: من قبض روح خواهم شد و غسل کرده‌ام، پس لباس مرا کنار مزن. پس دست خود را بالای روی خود نهاد و مُرد.

و اسما بنت عمیس گفت: فاطمه به من وصیت کرد: چون مرد، کسی او را غسل ندهد مگر من و علی علیه السلام، پس من علی را بر غسل دادن او کمک کردم.

و در کتاب بلاذری روایت کرده: امیر مؤمنان علیه السلام فاطمه را از محل بستن ازار، و

اسما بنت عمیس از پایین آن غسل داد.<sup>۱</sup>

و روایت شده: چون علی علیه السلام خواست او را در قبر گذارد، دو دست از قبر

بیرون آمد و او را گرفت و بازگشت.<sup>۲</sup>

و از دیلمی روایت شده: چون وقت وفات آن حضرت رسید، به اسما بنت

عمیس فرمود:

إِذَا أَنَا مِتُّ، فَانظري في الدار، فإذا رأيت سَجْفًا من سندسٍ من الجنة قد ضُرب

فسطاطاً في جانب الدار، فاحمليني و زينب و أمّ كلثوم، فاجعليني من وراء

السجف و خلّني و بين نفسي.

فلَمَّا تَوَقَّيْتُ علیه السلام و أَظْهَرَ السجف، حملتها و جعلتها وراءه، فَعَسَلْتُ و كُفَّنتُ و

حُطِّتْ بالحنوط، و كان كافوراً أنزله جبرئيل من الجنة في ثلاث صورٍ، فقال:

يا رسول الله، الله يَقْرُوكَ السلام و يقول: هذا حنوطك و حنوط ابنتك و حنوط

۱. انساب الاشراف: ج ۳، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۸۴.

۲. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۸۴.

أُخِيكَ عَلِيًّا؛ مَقْسُومٌ أَثَلَاثًا.

فَإِنَّ أَكْفَانَهَا وَمَاءَهَا وَأَوَانِيهَا مِنَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّهَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَتَوَلَّى  
ذَلِكَ مِنْهَا أَحَدٌ غَيْرَهَا.<sup>۱</sup>

هرگاه من مردم، به خانه نگاه کن، چون که پرده‌ای از سندس بهشتی را دیدی که در کنار  
خانه خیمه زده شده، مرا بردار با زینب و امّ کلثوم، پس مرا در پشت پرده ببر و به حال  
خودم بگذار.

پس چون مرد و پرده ظاهر شد، او را برداشتم و در پشت پرده بردم و آن‌جا گذاردم، تا  
این‌که غسل داده شد و کفن شد و حنوط شد با آن حنوط که کافوری بود که جبیرئیل از  
بهشت در سه صورت آورده بود و گفت: ای رسول خدا، خدا تو را سلام می‌رساند و  
می‌فرماید: این حنوط تو و حنوط دختر تو و حنوط برادر تو علی است که سه قسمت  
شده.

پس همانا کفن‌های فاطمه و آب آن و ظرف‌های آن همه از بهشت بود، و او - یعنی  
فاطمه - گرامی‌تر است بر خدای تعالی از این‌که متولی امر تجهیزش کسی جز او شود.

و نیز در بحار از روضه نقل کرده:

فاطمه عليها السلام به سختی مریض شد و چهل روز مرض او طول کشید تا آن‌که وفات  
کرد. چون آثار مرگ را در خود دید، امّ ایمن و اسما بنت عمیس را طلبید و در پی  
علی عليه السلام فرستاد و او را حاضر کرد، پس گفت: ای پسر عم، نفس من خبر مردنم را  
می‌دهد و نمی‌دانم چه حال دارم الا این‌که به پدرم ملحق می‌شوم ساعتی پس از  
ساعتی، و به تو وصیت می‌کنم چیزهایی را که در دل دارم.

علی عليه السلام فرمود: به آن‌چه دوست می‌داری وصیت کن ای دختر پیغمبر. پس  
نزد سر او نشست و کسانی را که در خانه بودند بیرون کرد.

۱. بحار الانوار: ج ۳۰، ص ۳۴۷؛ مجمع النورین: ص ۱۴۶.

پس عرض کرد: ای پسر عمّ، می‌دانی که من دروغ‌گو و خیانت‌کار نیستم، و از زمانی که با من معاشرت داشته‌ای مخالفت تو را نکرده‌ام. پس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: معاذ الله، به خدا پناه می‌برم، تو داناتری به خدا، و نیکوتر و پرهیزکارتر و گرامی‌تر، و ترس تو از خدا شدیدتر از آن است که تو را توبیخ و سرزنش کنم به این‌که مخالفت امر مرا کرده‌ای. و فراق تو و از دست دادن تو برای من مشکل است، الا این‌که این امری است که چاره‌ای از آن نیست. به خدا قسم مصیبت پیغمبر را بر من تازه کردی. مرگ تو و از دست دادن تو برای من مصیبت بزرگی است. اِنَّا لله و اِنَّا الیه راجعون. مصیبتی است که برای من بسیار فجیع و دردناک و تلخ است. به خدا قسم که این مصیبتی است که طاقت صبر و تحمل آن نیست و اندوهی است که ماندنی ندارد.

پس هر دو مدّتی گریستند و علی علیه السلام سر فاطمه علیها السلام را به سینه چسبانید و به او فرمود: به آن‌چه دوست می‌داری مرا وصیّت کن، که خواهی یافت هرچه وصیّت کنی انجام می‌دهم و امر تو را بر امر خود برمی‌گزینم. پس فاطمه علیها السلام گفت: خدا تو را از من جزای خیر دهد ای پسر عمّ رسول خدا، اولاً: تو را وصیّت می‌کنم که با امامه، دختر خواهرم ازدواج کنی که برای فرزندانم مانند من است، زیرا برای مردان از داشتن زن چاره‌ای نیست.

راوی گفت: پس برای همان است که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده: چهار چیز است که از فراق ایشان برائیم راهی نیست: یکی از آنها امامه، دختر خواهر فاطمه است که او به من وصیّت فرمود با او ازدواج کنم.

پس فرمود: ای پسر عمّ، به تو وصیّت می‌کنم که برای من نعشی بسازی که ملائکه صورت آن را برای من تصویر کردند.

پس علی علیه السلام فرمود: آن را برای من وصف کن. برایش وصف نمود. پس آن

حضرت برای او ساخت، و آن اوّل نعشی است که در روی زمین ساخته شد که پیش از آن نه کسی دیده بود، نه احدی ساخته بود.

پس فرمود: تو را وصیت می‌کنم که احدی از کسانی که به من ظلم کردند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر نشوند، زیرا ایشان دشمنان من و دشمنان رسول خدایند، و نگذار احدی از ایشان و اتباعشان بر جنازه من نماز بگذارند. و بدن مرا در شب دفن کن زمانی که چشم‌ها به خواب رفت.

پس آن حضرت - صلی الله علی ائبها و علیها و علی بعلها و بنیها - وفات کرد، پس همه اهل مدینه صداها را به صیحه بلند کردند، به نحوی که گویا شهر مدینه صیحه واحد شد، زنان بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شدند و فریادها برکشیدند؛ گویا شهر مدینه از فریادها و صیحه‌های آنها به لرزه درآمد، و همه می‌گفتند: ای سیده ما، ای دختر رسول خدا ﷺ! و مردمان مانند یال اسب، پشت در پشت جمع شده و به سوی علی علیه السلام رو آورده بودند، و او نشسته بود و حسن و حسین در مقابل او گریه می‌کردند، و مردمان به گریه ایشان گریه می‌کردند. و ام کلثوم در حالی که برقع<sup>۱</sup> بر رخساره داشت و دامان او بر زمین می‌کشید و ردایی مجلل بر سر داشت با جلال و عظمتی بیرون آمد و می‌گفت: ای پدر! ای رسول خدا! حَقّاً در این وقت تو را از دست دادیم که بعد از این هرگز ملاقاتی حاصل نمی‌شود.

و مردمان جمع شدند و همه آنها نشسته و ضجّه می‌زدند و شیون می‌کردند و منتظر بودند که جنازه را بیرون بیاورند و بر آن نماز بگذارند. پس ابوذر بیرون آمد و گفت: برگردید، زیرا بیرون آوردن جنازه دختر رسول خدا ﷺ در این شب به تأخیر افتاد. پس مردمان برخاسته، برگشتند.

۱. برقع: رویند، نقاب.

وقتی که چشم‌ها به خواب رفت و مقداری از شب گذشت، علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و عده‌ای از بنی‌هاشم و خواص او، او را در شب دفن کردند، و علی علیه‌السلام در اطراف آن قبرهایی ترتیب داد، زینت کرده که هفت عدد بود تا کسی قبر او را نشناسد. و بعضی از ایشان که خواص بودند گفتند: آن حضرت قبر او را با زمین مساوی کرد و آن را با زمین صاف کرد که جای آن شناخته نشود.<sup>۱</sup>

و کلینی علیه‌السلام در کافی شریف به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام چنین روایت کرده که آن حضرت فرمود:

لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ، دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام سَرًّا وَ عَفَا عَلِيٌّ مَوْضِعَ قَبْرِهَا، ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ:

السلام عليك يا رسول الله عتي، والسلام عليك عن ابنتك و زائرتك، و البائنة في الثرى ببقعتك، و المختار الله لها سريعة (سرعة) اللحاق بك. قل يا رسول الله عن صفيتك صبري، و عفا عن سيده النساء<sup>۲</sup> تجلدي، إلا أن في التأسي لي بسنتك في فرقتك موضع تعز، فلقد سدتك في ملحودة قبرك، و فاضت نفسك بين نحري و صدري.

بلى، و في كتاب الله لي أنعم القبول، إنا لله و إنا إليه راجعون. قد استرجعت الودیعة، و أخذت الرهينة، و اختلست الزهراء، فما أقبیح الخضراء و العجباء يا رسول الله!

۱. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۸؛ روضة الواعظین: ص ۱۳۰؛ مناقب: ج ۲، ص ۱۷۷؛ احتجاج: ص ۵۹؛ کتاب سلیم بن قیس: ص ۲۲۶؛ عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۶۰۷؛ اعیان الشیعة: ج ۱، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۲۱۷.

۲. مصدر: «نساء العالمین».



أما حزني فسرمد، و أما ليلى فمسهد، و هم لا يبرح من قلبي، أو يختار الله لي دارك التي أنت فيها مقيم، كمد مفتح، و هم مهيج، سرعان ما فرق بيننا، و إلى الله أشكو.

و سُنْبَتِكَ ابنتك بتظافر أمتك على هضمها، فأحفها السؤال، و استخبرها الحال، فكم من غليل مُغْتَلَجٍ بصدرها لم تجد إلى بئس سبيلاً، و ستقول و يحكم الله و هو خير الحاكمين.

و السلام عليكما، سلام مودع لا قالٍ و لا سئم، فإن أنصرف، فلا عن ملائمة، و إن أقم، فلا عن سوء ظنٍ بما وعد الله الصابرين.

واهاً واهاً و الصبر أيمن و أجمل، و لولا غلبة المستولين، لجعلت المقام و اللبث لزاماً معكوفاً، و لأغولت إحوال التلكى على جليل الرزية.

فبعين الله تدفن ابنتك سرّاً، و تُهَضَمُ حَقَّهَا، و يُشْنَعُ إرْتُهَا! و لم يتباعد العهد، و لم يخلق منك الذُّكْرُ. و إلى الله يا رسول الله حُسن العزاء، صَلَّى الله عليك و عليها السلام و الرضوان.<sup>١</sup>

### شرح لغات:

«عفا»: عفو به معنای محو است، و گفته می شود: «عفى على الأرض إذا غطّاها بالنبات».

«الباتنة في الثرى ببقعتك»: دلیل است بر این که فاطمه در بقعه پدرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفن شده، نه در بقیع.

«المختار الله»: اضافه به فاعل شده و مفعول آن «سرعة اللحاق» است.

«تجلد»: به معنای تکلف جلادت است، «جَلَدٌ» به معنای قوت و شدت است.

١. کافی ج ١، ص ٤٥٩؛ دلائل الامامة: ص ١٣٨؛ بحار الانوار: ج ٤٣، ص ١٩٣.

«بستنتک»: اشاره است به سنت آن حضرت که در این جا مراد صبر در مصائب است، زیرا آن حضرت در مصیبت‌ها صبور بوده. مراد حضرت این است که من در فراق تو و فراق دخترت به سنت تو تأسی<sup>۱</sup> کردم، و مصیبت من در فراق تو بزرگ‌تر است، چنان‌چه رسول خدا ﷺ فرموده است:

من عظمت مصیبتۀ فلیذکر مصیبتۀ بی، فإنها ستھون علیہ.<sup>۲</sup>

کسی که مصیبت او بزرگ شد باید مصیبت مرا یاد کند که آن مصیبت به زودی بر او آسان می‌شود.

«الملحودة»: لحد.

«فاضت نفسک»: فیض نفس، یعنی بیرون رفتن روح از بدن.

«أُخْلِست»: از خَلَسَ، به معنای سَلَبَ، یعنی ربوده شد.

«سھاد»: بیداری در شب.

«كَمَد»: حزن شدید.

«قیح»: خلطی است که خون در آن نباشد. «مقیح» و «مھیج»، تفسیر هم و غم و حزن سابق است.

«هضم»: ظلم و غصب.

«احفاء سؤال»: به معنای استقصای<sup>۳</sup> آن است.

«الغلیل»: حرارت جوف را گویند.

«اعتلاج»: اضطراب.

«بثّ»: نَشْر.

۱. تأسی: پیروی کردن.

۲. مسکن الفؤاد: ص ۱۱۹؛ بحار الانوار: ج ۷۹، ص ۸۴.

۳. استقصا کردن: دقت و تفحص کامل کردن.

«لا قالٍ و لا ستم»: قال به معنای بغض، و سامه به معنی ملال است .

«واه»: منوّن و غیر منوّن، کلمه تعجب است و تلهّف .

«اعوال»: گریه .

«ثکلی»: زن جوان مرده و داغ دیده .

«لم یخلق»: یعنی کهنه نمی شود .

### ترجمه

چون روح فاطمه علیها السلام قبض شد، امیرمؤمنان علیه السلام او را دفن فرمود و قبر او را محو نمود

و به پا خاست و روی خود را به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت :

درد بر تو باد ای رسول خدا از من، و درود بر تو باد ای رسول خدا از دختر تو، زیارت

کننده تو، و بیتوته کننده در خاک در بقعه تو، و کسی که خدا شتاب برای ملحق شدن به

تو را برایش برگزید. [ای رسول خدا، به سبب جدایی دختری برگزیده ات صبرم اندک

شده، و به جهت فراق سرور زنان تو انم از بین رفته، ] الا این که برای من در تأسی کردن به

سنت تو در فراق، جای دل داری باقی است، هرآینه من تو را در قبرت گذاردم و روح تو

در میان گلو و سینه من از جسدت بیرون رفت .

آری. و در کتاب خدا برای من بهترین پذیرش است. «ما برای خداییم و به سوی او

برخواهیم گشت». امانت برگردانده شد، و گرو باز پس گرفته شد، و زهرا روده شد. چقدر

زشت و قبیح گردید آسمان و زمین یا رسول الله! اما حزن و اندوه من همیشگی شد، و اما

در فراق تو و دخترت شبها خواب از چشمم گرفته شد، و این غم و اندوه از دل من

بیرون نمی رود تا وقتی که خدا برای من، خانه تو را که در آن مقیم هستی برگزیند. فراق

تو و فاطمه، حزن و اندوهی شد گلوگیر و به هیجان آورنده. چه زود جدایی و فراق در

میان ما افتاد، و به خدا شکایت می کنم.

دخترت به زودی تو را از هم دست شدن امتت بر ظلم و جور و غضب حقوق ما خیر

می دهد، و از او استقصا کن و بخواه و خیر بگیر از آنچه که بر ما وارد شده. چه بسیار

جوش و سوزشی که در سینه او به اضطرابش انداخته که برای نشر دادن آن راهی نیافت.

زود باشد که به تو می‌گوید، و خدا حکم خواهد کرد و او احکم الحاکمین است.  
و درود بر تو و دخترت باد، درود وداع کننده‌ای که بغض و ملالی در او نیست، و  
روی گرداندن من از قبر، نه از سر ملالت است و اگر برخیزم، نه از بدگمانی به وعده‌ای  
است که خدا به صبرکنندگان داده.

[وای وای! و صبر مبارک‌تر و زیباتر است.] و اگر غلبه سلطه‌گران نبود، هر آینه لازم  
می‌دانستم که در این جا بمانم و معتکف شوم، و مانند زن جوان مرده بر بزرگی مصیبت  
گریه کنم.

پس خدا می‌بیند که دخترت پنهانی دفن می‌شود، و حق او غصب می‌شود، و از ارث خود  
منع می‌گردد، و حال آن‌که دیر زمانی نگذشته، و هنوز ذکر تو کهنه نشده. و به سوی خدا  
است، ای رسول خدا، نیکویی صبر و شکیبایی. و درود متصل خدا و رضوانش بر تو و  
او باد.

### از ابن عباس روایت شده:

چون فاطمه زهرا علیها السلام وفات کرد، مدینه از گریه مردان و زنان به لرزه درآمد و  
دهشتی اهل آن را فرو گرفت، مانند روزی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود.  
پس ابوبکر و عمر برای تعزیت گفتن به علی علیه السلام آمدند و می‌گفتند: ای ابوالحسن،  
در نماز گزاردن بر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما پیشی نگیر. پس چون شب شد  
علی علیه السلام، عباس و فضل و مقداد و سلمان و اباذر را طلبید و عباس را مقدم داشت و  
بر او نماز گزارد و او را در شب دفن کردند.

چون صبح شد مردمان و ابوبکر و عمر هم آمدند که بر فاطمه علیها السلام نماز  
بگزارند، مقداد گفت: فاطمه را در شب دفن کردیم. پس عمر رو کرد به ابی‌بکر و  
گفت: نگفتم که زود باشد این کار را بکنند (یا قطعاً این کار را خواهند کرد)؟ عباس  
گفت: فاطمه وصیت کرد که این دو نفر بر او نماز نگذارند.

عمر گفت: ای پسران هاشم، حسدی که از قدیم برای ما داشتید، هرگز ترک

نمی‌کنید! این کینه‌ای است که در سینه‌های شما است و هرگز بیرون نمی‌رود. به خدا قسم، همت کردم که قبر او را نبش نمایم و بر او نماز گزارم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: قسم به خدا، ای پسر صهاک، اگر چنین کاری را خواستی بکنی، دست راست به تو بر نمی‌گردد. اگر شمشیر خود را از غلاف بیرون آوردم، تا جان تو را نگیرم غلاف نخواهم کرد.

پس عمر شکست خورد و ساکت شد، چون می‌دانست که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هرگاه قسم یاد کند، راست می‌گوید.

پس فرمود: ای عمر، آیا تو آن کس نیستی که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قصد کشتن تو را کرد و نزد من فرستاد، پس من در حالی که شمشیر خود را به گردن انداخته بودم به سوی تو آمدم تا تو را بکشم، خدای تعالی آیه‌ای فرستاد: ﴿فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا﴾ ۲۴۱

و نیز از ابن عباس روایت شده:

در وقت رحلت صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ امیرمؤمنان و حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ در منزل نبودند، چون حسنین وارد منزل شدند، دیدند مادرشان رو به قبله خوابیده. حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به بالین مادر آمد و او را حرکت داد، دید که مادرش از دنیا رفته. به برادرش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای برادر، خدا تو را در مصیبت مادر اجر دهد. پس از خانه بیرون دویدند و پدر بزرگوارشان را خبر دادند، حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ از شنیدن این خبر غش کرد، آب به صورتش پاشیدند تا به خود آمد، وارد منزل شد، کاغذی بالای سر صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ دید که در آن نوشته بود:

۱. مریم (۱۹): ۸۴.

۲. کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۹۲؛ بحار الانوار: ج ۲۸، ص ۳۰۴.

بسم الله الرحمن الرحيم .

هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد (رسول الله ﷺ) و هي تشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً عبده و رسوله، وأن الجنة حقّ و النار حقّ، وأن الساعة آتية لا ريب فيها، وأن الله يبعث من في القبور .

يا عليّ! أنا فاطمة بنت محمد ﷺ، و زوجني الله منك لأكون لك في الدنيا و الآخرة. أنت أولى بي من غيري، حنّطني و غسّطني و كفّني بالليل، و صلّ عليّ و ادفني بالليل، و لا تُعلم أحدًا. و استودعك الله، و اقرأ عليّ وُلدي السلام إلى يوم القيامة.<sup>۱</sup>

به نام خدای بخشنده مهربان. این چیزی است که به آن وصیت کرده فاطمه، دختر محمد، رسول خدا ﷺ، در حالی که او شهادت می‌دهد که خدایی مگر ذات یگانه الله نیست، و محمد بنده او و رسول او است، و بهشت حق است و آتش جهنم هم حق است، و قیامت آمدنی است؛ شکی در آن نیست، و خدا کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند.

یا علی! منم فاطمه، دختر محمد ﷺ که خدا مرا با تو تزویج کرده است برای این که در دنیا و آخرت با تو باشم. تو سزاوارتری به من از غیر من، مرا در شب حنوط کن و غسل ده و کفن کن، و در شب نماز بر من بگذار و مرا دفن کن، و احدی را اعلام مکن. و تو را به خدا می‌سپارم، و سلام مرا به فرزندانم تا روز قیامت برسان.

### تاریخ وفات و رحلت فاطمه عليها السلام

[قول اول]: [رحلت آن حضرت در سال رحلت پدر بزرگوارش، سال یازدهم

۱. کافی: ج ۷، ص ۴۸؛ فقیه: ج ۴، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۸۵؛ کشف الغمّة: ج ۲، ص ۱۲۲؛

هجری، روز سه شنبه سوم ماه جمادی الثانیه بوده، چنانچه شیخ طوسی رحمته الله و کفعمی رحمته الله در مصباحین<sup>۱</sup>، و سید ابن طاوس رحمته الله در اقبال<sup>۲</sup>، و حاجی نوری در تحیة الزائر ذکر کرده اند، و طبق آن محمد بن جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامه از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده که فرمود:

قبضت فاطمة<sup>۳</sup> فی جمادی الآخرة، یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه، سنة إحدى عشر من الهجرة<sup>۴</sup>.

و علامه مجلسی رحمته الله در جلاء العیون فرموده:

این قول اصح و اشهر اقوال است<sup>۵</sup>.

و اما قول دوم: کلینی رحمته الله در کافی<sup>۶</sup> فرموده: آن بی بی معظمه بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز در دنیا بوده و بر همین مضمون روایت هم رسیده. و بنا بر مختار کلینی که رحلت رسول خدا را در دوازدهم ربیع الاول دانسته، باید رحلت فاطمه را در اواخر ماه جمادی الاولی دانست، نه در اواسط آن، چنانچه از روایت مأثوره از امام صادق علیه السلام نیز چنین استفاده می شود که بعد از قضیه گرفتن نامه فدک از صدیقه طاهره علیها السلام در بین راه و پاره کردن آن می فرماید:

فضعت و مکثت خمس و سبعین يوماً مریضة لما ضربها فلان ثم قبضت<sup>۷</sup>.

۱. مصباح شیخ طوسی: ص ۵۵۴؛ مصباح الکفعمی: ص ۵۱۱؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۵، ح ۴۶ به نقل از مصباحین.

۲. اقبال الاعمال: ص ۶۳۳؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۹۶، ح ۴۷.

۳. در مصدر کلمه «فاطمه» نیامده است.

۴. دلائل الامامة: ص ۴۵.

۵. جلاء العیون: ص ۱۵۵.

۶. کافی: ج ۱، ص ۲۴۱.

۷. مصدر روایت مذکور را با این عبارات نیافتیم، اما روایتی نزدیک به آن در کتب زیر آمده است: بصائر

و اما قول سوم: شیخ شهید رحمته الله در کتاب دروس فرموده:

و قبضت عليها بعد أبيها عليها بنحو مائة يوم.<sup>۱</sup>

و اما قول چهارم: ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین:

إلا أن الثبت في ذلك ما روي عن أبي جعفر، محمد بن علي عليهما أنها توقيت بعد

أبيها بثلاثة أشهر.<sup>۲</sup>

و بعضی از اقوال دیگر هم گفته شده، چون مورد اعتماد نبود از ذکر آن صرف نظر شد. پس بنا بر مشهور رحلت آن حضرت هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پدر بزرگوارش بوده که مطابق با سیزدهم جمادی الاولی باشد، و بنا بر اقوی اصحّ قول اول است، چنانچه ذکر شد.

### محلّ دفن فاطمه عليها

علامه مجلسی رحمته الله در مزار بحار فرموده:

اصحّ آن است که آن مخدّره در خانه خود مدفون است.<sup>۳</sup>

محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله در اصول کافی از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت

کرده که گفت:

سألت أبا الحسن عن قبر فاطمة؟

قال: دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا، فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّئَةٍ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ.<sup>۴</sup>

الدرجات: ص ۱۷۳؛ کافی: ج ۱، ص ۲۴۱؛ ينابيع المعاجز: ص ۱۳۱؛ بحار الانوار: ج ۲۶، ص ۴۱.

۱. دروس: ج ۲، ص ۶.

۲. مقاتل الطالبیین: ص ۵۵۴.

۳. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۸۵.

۴. کافی: ج ۱، ص ۴۶۱؛ فقیه: ج ۱، ص ۲۲۹؛ عیون اخبار الرضا عليه: ج ۱، ص ۳۱۱؛ بحار الانوار:

ج ۴۳، ص ۱۸۵.



از ابوالحسن دربارهٔ قبر فاطمه پرسیدم که کجا است ؟ فرمود: در خانهٔ خودش دفن شد، چون بنی امیه مسجد را زیاد کردند خانه جزو مسجد شد.

**دلایل الامامه طبری گفته است: محمد بن همام گفته:**

روایت شده است که ده روز از جمادی الآخره باقی مانده بود که آن حضرت وفات کرد، و عمر او در روز وفات هیجده سال بود، و هشتاد و پنج روز بعد از رحلت رسول خدا ﷺ بود که از دنیا رحلت کرد. پس امیرمؤمنان او را غسل داد در حالی که غیر از او و حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم و فضّه، کنیز او و اسما بنت عمیس کسی دیگر حاضر نبود. و او را در شب به جانب بقیع برد، و حسن و حسین با او بودند و بر او نماز گزارد، و احدی را به وفات او اعلام نکرد، و احدی از سایر مردمان بر او نماز نگزارد. و او را در روضهٔ پیغمبر دفن کرد و آثار قبر او را محو نمود. و شب را در بقیع صبح کرد، و چون بدن فاطمه در بقیع دفن شد، چهل صورت قبر تازه قرار داد. و چون مسلمانان وفات او را دانستند، به سوی بقیع آمدند، چهل صورت قبر یافتند و امر بر ایشان مشکل شد و ندانستند قبر فاطمه کدام است. مردمان شیونکنان، یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: پیغمبر شما را غیر از یک دختر نبود که او هم بمیرد و دفن شود و به وفات و نماز بر او حاضر نشدید و ندانستید که قبر او کجا است.

پس اولیای امر ایشان گفتند: بعضی از زنهای مؤمنین را بیاورید که این قبرها را نبش کنند تا قبر فاطمه را بیابیم و بر او نماز بگزاریم و قبر او را زیارت کنیم. پس این خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید، آن حضرت غضبناک بیرون آمد، در حالی که چشمهای او قرمز شده بود و رگهای او راست شده بود و قبای زردی که در جنگها می پوشید پوشیده و به شمشیر خود تکیه کرده بود. وارد بقیع شد، چون مردمان چنین دیدند، ترسیدند و به هم دیگر گفتند: این علی بن ابی طالب

است که می بینید غضبناک می آید و به خدا سوگند یاد می کند که اگر سنگی از این قبرها برداشته شود، شمشیر ذوالفقار خود را برگردن ها فرود آورد.

پس عمر همراه کسانی از صحابه که با او بودند با آن حضرت تلاقی کرد، به آن حضرت گفت: ای ابالحسن، تو را چه می شود؟ به خدا قسم، قبر او را نبش می کنیم و بر او نماز می گزاریم.

پس آن حضرت اطراف جامه های او را گرفت و چنان او را تکان داد و بر زمینش زد و گفت: ای پسر کنیز سیاه! حق مرا گرفتی، از ترس این که مردمان مرتد شوند آن را ترک کردم، و اما راجع به قبر فاطمه، به حق آن خدایی که جان علی در قبضه قدرت او است، اگر چنین قصدی بکنی، تو یا یارانت، هرآینه زمین را از خونتان سیراب می کنم، اگر می خواهی بکن ای عمر.

پس ابوبکر پیش آمد و گفت: ای ابالحسن، به حق رسول خدا و به حق آن کسی که بالای عرش است او را واگذار، این کار را نخواهیم کرد و چیزی که مکروه خاطر توست نمی کنیم.

راوی گفت: پس علی علیه السلام او را رها کرد و مردمان متفرق شدند و دیگر برنگشتند و از اراده ای که داشتند منصرف شدند.<sup>۱</sup>

### اشعار امیر مؤمنان در رثای فاطمه علیها السلام

و ما الدهرُ و الأیامُ إلا کما تری      رزیه مالٍ أو فراقُ حبیبٍ

۱. دلائل الامامة: ص ۱۳۶؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۱.

وَإِنَّ أَمْرًا قَدْ جَرَّبَ الدَّهْرُ لَمْ يَخْفَ      تَقَلَّبَ حَالِيهِ لَسَفِيرٍ لَبِيبٍ<sup>۱</sup>  
 -روزگار و روزها نیست مگر آن چنانی که می‌بینی: یا مصیبت مال است، یا مفارقت و جدایی از دوست.

-مردی که این روزگار را تجربه کرده است و از تغییر کردن این دو حالت ترسی ندارد، غیر عاقل است.

حَبِيبٌ لَيْسَ يَعْدِلُهُ حَبِيبٌ      وَ مَا لِسِوَاهُ فِي قَلْبِي نَصِيبٌ  
 حَبِيبٌ غَابَ عَنِ عَيْنِي وَ جَسْمِي      وَ عَنِ قَلْبِي حَبِيبِي لَا يَغِيبُ<sup>۲</sup>  
 -دوست من چنان دوستی است که در شایستگی، هیچ دوستی همتای او نیست و برای غیر او در دل من هیچ بهره‌ای نیست.  
 -دوست من از چشم و جسم من پنهان شده، اما از دل من، دوست من پنهان نمی‌شود و نخواهد شد.

### خطاب به فاطمه عليها السلام بعد از وفات

مَا لِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّمًا      قَبْرَ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَزِدْ جِوَابِي  
 أَحَبِيبٌ مَا لَكَ لَا تَرَدُّ جِوَابِنَا      أَنْسَيْتَ بَعْدِي خُلَّةَ الْأَحْبَابِ<sup>۳</sup>  
 -چيست برای من که توقف کرده‌ام بر کنار قبرها، در حالتی که بر قبر دوستم سلام می‌کنم و او جواب مرا نمی‌گوید.  
 -ای دوست تو را چه می‌شود که جواب ما را نمی‌گویی؟ آیا پس از من دوستی با دوستان را فراموش کرده‌ای؟

۱. ارشاد القلوب: ج ۱، ص ۲۸، با اندکی اختلاف: دیوان حضرت علی عليه السلام: ص ۸۶:

۲. دیوان حضرت علی عليه السلام: ص ۸۹؛ بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۷.

۳. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۷؛ دیوان حضرت علی عليه السلام: ص ۸۹.

### جواب آن حضرت از طرف فاطمه علیها السلام

قال الحبيبُ فكيف لي بجوابكم      و أنسا رهين جنادلٍ و ترابٍ  
أكلَ التراب محاسني فَنَسِيْتُكُمْ      و حَجَبْتُ عن أهلي و عن أترابي  
فعليكم منِّي السلام تَقَطَّعْتُ      عني و عنكم خَلَّةُ الأحابِ!

- دوست می‌گوید چگونه برای من میسر است جواب شما را بگویم و حال آن‌که در گرو سنگ‌ریزه‌ها و خاک می‌باشم؟

- خاک نیکویی‌های مرا خورده، پس فراموش کردم شما را و از چشم‌های کسان و اولاد خود مستور و ناپیدا شدم.

- پس بر شما باد سلام (یعنی با شما وداع می‌کنم). بریده شد از میان من و از شما. دوستی با دوستان.

### مرثیه کنار قبر فاطمه علیها السلام

نفسی علی زفرتها محبوسَةٌ      یا ليتها خرجتُ مع الزَّفَرَاتِ  
لا خیرَ بعدک فی الحیاةِ و إنما      أبکی مخافةً أن تطولَ حیاتی<sup>۲</sup>

- جان من با ناله‌هایم در سینه‌ام حبس شده. ای کاش جانم با ناله‌هایم از سینه‌ام خارج می‌شد!

- ای فاطمه، پس از تو خیری در زندگی در دنیا نیست. گریه می‌کنم من از ترس این‌که زندگی من در دنیا طولانی شود.

### مرثیه حضرت بعد از دفن فاطمه علیها السلام

۱. همان.

۲. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۳؛ دیوان حضرت علی علیه السلام: ص ۱۲۳؛ مناقب: ج ۱، ص ۲۴۰.

- [١] ألا هل إلى طولِ الحياةِ سبيلُ  
و آتسى و هذا الموتُ ليس يحول
- [٢] و إتي و إن أصبحتُ بالموتِ مُوقِناً  
فَلِي أَمَلٌ من دونِ ذاكِ طويلُ
- [٣] و للذَّهرِ ألوانٌ تروح و تغتدي  
و إنْ نَفوساً بيَينهنَّ تسيل
- [٤] و منزلٌ حقٌّ لا مُعَرَّجَ دَوْنَهُ  
لكلِّ امرءٍ منها إليه سبيلُ
- [٥] قطعتُ بأيامِ التعرُّزِ ذِكْرَهُ  
و كلُّ عَزِيٍّ ما هُنَاكَ ذليلُ
- [٦] أرى عللَ الدنيا عَلَيَّ كثيرةً  
و صاحبها حتَّى المماتِ عليلُ
- [٧] و إني لَمُشْتاقٌ إلى من أحبُّهُ  
فهَلْ لي إلى من قد هويتُ سبيلُ
- [٨] و إني و إن شَطَّتْ بي النارُ نازحاً  
و قد ماتَ قبلي بالفراقِ جميلُ
- [٩] فقد قال في الأمثالِ في البينِ قائلُ  
أضْرِبْهُ يومَ الفراقِ رحيلُ
- [١٠] لكلِّ اجتماعٍ من خليلينِ فُرْقَةٌ  
و كلِّ الذي دونَ الفراقِ قليلُ
- [١١] و إنْ افتقادي فاطماً بعد أحمدٍ  
دليلٌ على أن لا يدوم خليلُ

[۱۲] و كيف هناك العيش من بعد فقدهم

لَعَفْرُكَ شَيْءٌ مَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ

[۱۳] سُبُعْرَضٌ عَنْ ذِكْرِي وَتُنْسَى مَوَدَّتِي

و يُظْهَرُ بَعْدِي لِلخَلِيلِ عَدِيلٌ

[۱۴] و ليس خليلي بالملول و لا الذي

إِذَا غَبْتُ يَرْضَاهُ سِوَايَ بَدِيلٌ

[۱۵] و لكن خليلي من يدومُ وصاله

و يحفظ سِرِّي قلبه و دخيلٌ

[۱۶] إِذَا انْقَطَعَتْ يَوْمًا مِنَ العَيْشِ مُدَّتِي

فإنَّ بَكَاءَ البَاكِياتِ قَلِيلٌ

[۱۷] يُرِيدُ الفَتَى أَنْ لَا يَمُوتَ حَبِيْبُهُ

و ليس إلى ما يبتغيه سبيلٌ

[۱۸] و ليس جليلاً رزءٌ مالٍ و فقهه

و لكنَّ رزءَ الأَكْرَمِينَ جَلِيلٌ

[۱۹] لذلك جنبي لا يؤاتيه مضجعٌ

و في القلب من حَرِّ الفراقِ غَلِيلٌ<sup>۱</sup>

### ترجمه اشعار:

۱. آگاه باش، آیا برای طولانی شدن عمر و زنده ماندن در دنیا راهی هست؟ از کجا که این

راه باشد و حال آن که مرگ جابه‌جا شدنی نیست.

۲. و من هرچند که شب را صبح می‌کنم در حالی که یقین به مردن دارم، در دنیا غیر از

مردن آرزویی طولانی دارم.

۳. و حال آن‌که در روزگار، هر صبح و شامی که می‌شود رنگ‌های گوناگونی است که نفس‌ها در میانهٔ آنها می‌رود.
۴. و منزل حقی ثابتی در پیش است که بالا برنده‌ای به سوی آن، جز مرگ نیست. (یعنی تا انسان نمیرد به آن منزل نمی‌رسد.)
۵. و من در روزهای ارجمندی به یاد آن نبودم، و حال آن‌که هر عزیزی در آن منزل ذلیل نخواهد شد.
۶. می‌دانم که بهانه‌های دنیا بر من بی‌اندازه است، و صاحب آن بهانه‌ها تا وقت مردن بهانه‌گیر است.
۷. و من به آن کسی که دوستش می‌دارم مشتاقم، پس آیا به سوی آن کسی که او را دوست دارم راهی هست؟
۸. و من اگرچه از آتش فراق دوست - هرچند دور باشم - در آزارم، او پیش از من مرده، به سبب مفارقت او مانند پیهٔ گذاخته هستم.
۹. این مثلی است که گوینده در میان مُثَلِّها گفته است. در روز فراق و جدایی، من بسیار این مثل را هنگام رحلت و کوچ کردن می‌زنم و می‌گویم:
۱۰. برای هر اجتماعی میان دو دوست، جدایی و فراقی هست، و کم است که میان دو دوست جدایی نیفتد.
۱۱. و به درستی که از دست دادن من فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را پس از احمد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دلیل است بر این‌که با هم بودن دو دوست دوام ندارد.
۱۲. پس چگونه زندگی گوارا باشد بعد از این‌که دوست، دوست خود را از دست دهد؟ به جان تو قسم که برای عیش و کامرانی هیچ راهی نیست.
۱۳. زود باشد که از یاد من اعراض شود و عهد دوستی با من فراموش گردد و پس از من برای دوست من همتایی پیدا شود.
۱۴. و حال آن‌که دوست من از من ملول نیست، و کسی نیست که چون من پنهان شوم، بدلی غیر از من پیدا شود که دوست مرا خشنود کند.

۱۵. ولكن دوست من کسی است که وصال او همیشگی است و سرّ مرا در دل خود نگاه می‌دارد و قلباً مرا دوست می‌دارد.

۱۶. و چون مدّتی از روز عیش و شادی من بگذرد، گریه‌گریه‌کنندگان کم می‌شود.

۱۷. جوان‌مرد می‌خواهد که دوست او نمیرد و حال آن‌که به آن‌چه میل به آن دارد راهی نیست.

۱۸. مصیبت و اندوه در مال و گم شدن آن، امر بزرگی نیست، ولكن مصیبت جدا شدن از دوستان گرامی بسیار بزرگ است.

۱۹. برای آن جدایی از دوست، پهلو به بستر نمی‌گذارم، در حالتی که دل من از حرارت آتش فراق در جوش و خروش است.

### مرثیه اثر طبع نارسای مؤلف:

فلک با آل پیغمبر عجب جور و جفا کردی

ز بعد رحلتش دیدی که با زهرا چه‌ها کردی

در و دیوار می‌نالد هنوز از ناله زهرا

نه شرمی از خدا و نی حیا از مصطفی کردی

شکستی پهروی یکتا دُرِ دریای عصمت را

عجب آشوبی از این ماتم عظمی به‌پاک‌کردی

جنینش سقط کردی شد زسیلی صورتش نیلی

به زیر خاک پنهان قامت خیر النساء کردی

سر و پای برهنه شیر یزدان را کشانیدی

برون از خانه خون اندر دل آل عبا کردی



چراغ خانه آل علی خاموش شد از کین  
 حسین را با حسن دیدی که از مادر جدا کردی  
 هنوز از ناله کلثوم و زینب عرش می لرزد  
 نبینی خیر ای گردون ستم بی انتها کردی  
 دل کـرّوبیان عالم بالا زدی آتش  
 از این ماتم که خون در قلب ختم انبیا کردی  
 ز نوک خامه اش خون می چکد حیران و می گرید  
 الهی چرخ برگردی چه ها با اولیا کردی

ایضاً:

ناله جان سوز زهرا را ز ضرب در بپرسید  
 از در و دیوار حال دخت پیغمبر بپرسید  
 سقط محسن را نمی گویم چه سان شد لیک گویم  
 شرح حال او روید از ساقی کوثر بپرسید  
 مضطرب زهرا به صحن خانه یا آغوش شوهر  
 حال این ناکام زن را باید از شوهر بپرسید  
 در کنار مادر خود زینب و کلثوم گریان  
 در چه حالت بود مادر باید از دختر بپرسید  
 من نمی گویم چه سان بردند شه را سوی مسجد  
 باید از ریسمان و عریانی پا و سر بپرسید  
 بازوی زهرا ز ضرب تازیانه گشت مجروح  
 گاه غسل آثار آن از شوهرش حیدر بپرسید

من نگویم خصم سیلی زد به روی نازنینش

لیک جایش ماند نیلی باید از معجر بپرسید

آه از این ماتم که آتش زد به قلب اهل عالم

گفت حیران سوزش دل از من مضطر بپرسید

### اولاد حضرت فاطمه علیها السلام

اولاد حضرت فاطمه علیها السلام منحصر به دو پسر و دو دختر بوده، و یکی هم در رحم داشته که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محسن نام گذارده بود که بعد از رحلت آن حضرت او را سقط کردند.

اما پسران آن جناب: یکی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و دیگری حضرت امام حسین سیدالشهدا علیه السلام بودند.

و اما دختران آن بزرگوار: یکی عقیلة القریش، عالمه غیر معلّمه، و فهمه غیر مفهمه، ولیة الله، عصمت صغری، نائبة زهرا، زینب کبری علیها السلام بوده، که با عبدالله جعفر، پسر عمّ خود ازدواج کرد و در وقعه کربلا با برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهدا علیه السلام همراه بود، و بعد از شهادت آن حضرت او را اسیر کرده و با سایر اهل بیت به شام بردند، و آن خطبه معروف را در مجلس یزید<sup>۱</sup> پلید انشا فرمود. و بنا به روایت مسعودی در کتاب اثبات الوصیة<sup>۲</sup> به طور مسند، خدیجه، دختر امام جواد، محمد بن علی الرضا علیه السلام فرموده آنچه را که مفادش این است: حضرت امام حسین علیه السلام برای حفظ حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، بر حسب

۱. احتجاج: ج ۲، ص ۳۵؛ مثير الاحزان: ص ۸۰؛ فرج المهموم: ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

۲. اثبات الوصیة: ص ۱۶۷؛ نیز بنگرید به: بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۱۹.

ظاهر [به خواهرش زینب بنت علی] وصیت فرمود، پس آن چه از علوم که در زمان آن حضرت از ناحیه حضرت زین العابدین صادر می شد، برای جفّظ وجود مبارک خود، از باب تقیّه به عمّه بزرگوارش حضرت زینب کبری نسبت می داد.

و مقام این بی بی معظمه تالی تلو مقام مادر بزرگوار او، صدیقه طاهره علیها السلام بوده و از فضائل عظیمه و مناقب فخریه آن بزرگوار این است که چندین مرتبه حفظ وجود امام علیها السلام را نموده، چه در کربلا و چه در شام و کوفه، و فرمایش حضرت زین العابدین که در حق او فرموده:

أنتِ بحمد الله عالمة غير معلّمة و فهمة غير مفهّمة.<sup>۱</sup>

و دیگری: علیا جناب، امّ کلثوم علیها السلام دختر فاطمه که نام نامی او رقیه کبری بوده، چنان چه در عمده الطالب<sup>۲</sup> و غیره ذکر شده بسیار جلیله القدر و عظیمة الشأن و دارای فضائل و کمالات صوری و معنوی بود. و چنان چه از متون و ظواهر اخبار متعدّد فهمیده می شود و از عامّه و خاصّه روایت شده، بنا بر مصلحت با عمر بن الخطاب ازدواج کرده و در زمان حضرت امام حسن علیها السلام در مدینه طیبه وفات یافته و در وقعه کربلا نبوده.

### ازدواج امّ کلثوم علیها السلام با عمر بن الخطاب

کلام در این است که آیا میان امّ کلثوم و عمر بن الخطاب ازدواج واقع شده

۱. امالی مفید: ص ۳۲۳؛ احتجاج: ج ۲، ص ۳۱؛ بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۱۶۴؛ عوالم المعلوم (الامام

الحسین علیها السلام): ص ۳۷۰.

۲. عمده الطالب: ص ۶۳. وی گوید: «امّ کلثوم من فاطمة علیها السلام، واسمها رقیه خرجت إلى عمر بن خطاب

فأولدها زیداً».

است یا نه؟ بعضی بر آنند که ازدواج میانشان واقع نشده و بیشتر معتقدند که این ازدواج واقع شده. دلیل منکرین و قائلین به عدم وقوع، از جمله حدیثی است که علامه مجلسی رحمته الله در مجلد نهم بحارالانوار، چاپ کمپانی، صفحه ۶۱۹، از کتاب خرائج، از صفار، از ابی بصیر روایت کرده، از جذعان بن نصر، از محمد بن مسعود، از محمد بن حمویه بن اسماعیل، از ابی عبدالله ربیبی، از عمر بن اذینه که گفت:

قيل لأبي عبدالله عليه السلام: «إنَّ النَّاسَ يَحْتَجُّونَ عَلَيْنَا وَيَقُولُونَ: إنَّ أمير المؤمنين عليه السلام زَوَّجَ فلاناً ابنته أمَّ كلثوم عليها السلام». و كان متكناً فجلس و قال<sup>۱</sup>:

أقولون ذلك؟ إنَّ قوماً يزعمون ذلك لايهدون إلى سواء السبيل. سبحان الله، ما كان يقدر أمير المؤمنين عليه السلام أن يحول بينه وبينها فينقذها؟ كذبوا و لم يكن ما قالوا.

إنَّ فلاناً خطب إلى عليّ بنته أمَّ كلثوم، فأبى عليّ. فقال للعبّاس: و الله لئن لم تزوّجني لأنتزعتك منك السقاية و زمزم.

فأتى العبّاس عليّاً فكلّمه، فأبى عليه، فألحَّ العبّاس، فلمّا رأى أمير المؤمنين عليه السلام مشقة كلام الرجل على العبّاس، و إنّه سيفعل بالسقاية ما قال، أرسل أمير المؤمنين عليه السلام إلى جنيّة من أهل نجران يهوديّة - يُقال لها سحيقة بنت جُريريّة - فأمرها، فتمثّلت في مثال أمَّ كلثوم و بعث بها إلى الرجل.

فلم تنزل عنده حتّى أنّه استراب بها يوماً فقال: ما في الأرض أهل بيتٍ أسحر من بني هاشم. ثمَّ أراد أن يُظهر ذلك للناس فقتل و حوت الميراث و انصرفت

۱. در خرائج و الجرائح: + «وتقبلون أنّ عليّاً أنكح فلاناً بنته؟!»

إلى نجران . و أظهر أمير المؤمنين أمّ كلثوم<sup>۱</sup> .

شخصی به ابی عبدالله علیه السلام گفت : مردمان (یعنی جماعت عامّه) با ما احتیاج می‌کنند و می‌گویند : امیرمؤمنان دختر خود، امّ کلثوم را با فلانی تزویج کرد .

آن حضرت تکیه کرده بود، پس نشست و فرمود : آیا این را می‌گویند ؟ هرآینه گروهی هستند که چنین گمان می‌کنند و به راه راست هدایت نشده‌اند . سبحان الله ! امیرمؤمنان علیه السلام قدرت نداشت که در میان او و دختر خود حائل شود و او را نگاه‌داری کند ؟ دروغ گفتند و چنین که گفته‌اند نیست . هرآینه فلانی دختر علی را خواستگاری کرد و علی علیه السلام از دختر دادن به او ابا کرد . پس او به عباس گفت : به خدا قسم اگر دخترش را با من تزویج نکند ، سقایت حاج و زمزم را از تو می‌گیرم .

پس عباس آمد و با آن حضرت سخن گفت ، [حضرت ابا نمود ، عباس اصرار کرد ،] چون امیرمؤمنان علیه السلام گران آمدن سخن عمر بر عباس را دید و این‌که عمر آن‌چه راجع به سقایت و زمزم گفته است ، خواهد کرد ، کسی را به سوی جَنِّه‌ای از اهل نجران که یهودی بود فرستاد و او را سحیفه ، دختر جریریه می‌گفتند ، و او را امر فرمود تا به صورت امّ کلثوم ممثّل<sup>۲</sup> شد ، پس او را به نزد آن مرد فرستاد . و آن جنّیه همیشه در نزد او بود تا این‌که روزی از او به شک افتاد ، پس گفت : در روی زمین جادوگرتر از بنی‌هاشم نیست . خواست این مطلب را اظهار کند که کشته شد و جنّیه میراث او را برد و به طرف نجران رفت و امیرمؤمنان علیه السلام امّ کلثوم را ظاهر کرد .

**مؤلف حقیق گوید :** ظاهر این حدیث بر عدم وقوع ازدواج میان علیا جناب ،

امّ کلثوم و عمر دلالت دارد .

و اما اخبار راجع به وقوع ازدواج ، از جمله آنها حدیثی است که سید

ابن طاوس رضی الله عنه در طوائف از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از ابی عبدالله علیه السلام روایت

۱ . خرائج و الجرائع : ج ۲ ، ص ۸۲۶ ؛ بحار الانوار : ج ۴۲ ، ص ۸۸ .

۲ . ممثّل : مجسم شده .

کرده که فرمود:

لَمَّا خَطَبَ عُمَرُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ قَالَ: إِنَّهَا صَبِيَّةٌ.

قال: فأتى العباس فقال: ما لي؟ أبي بأس؟

فقال له: وما ذاك؟

قال: خطبتُ إلى ابن أخيك فردني، أما والله لأعورنَّ زمزم، ولأدع لكم

مكرمةً إلا هدمتها، ولأقيمَنَّ عليه شاهدين أنه سرق ولأقطعَنَّ يمينه.

فأتاه العباس فأخبره وسأله أن يجعل الأمر إليه<sup>۱</sup>.

چون عمر از امیرمؤمنان علیه السلام خواستگاری کرد، فرمود: او (یعنی ام کلثوم) کودک است.

گفت: پس عمر نزد عباس آمد و گفت: مرا چه می‌شود؟ آیا من عیبی دارم؟

عباس به او گفت: برای چه و چه شده؟

گفت: از پسر برادرت دخترش را خواستگاری کردم، مراد کرد، به خدا قسم، البتة البتة،

زمزم را برمی‌گردانم و از شما می‌گیرم و برای شما مکرمتی باقی نمی‌گذارم مگر آن‌که آن را

نابود می‌کنم، و هرآینه دو شاهد بر او اقامه می‌کنم که او دزدی کرده و دست راست او را

قطع می‌کنم.

پس عباس به نزد آن حضرت آمد و او را خبر داد و خواهش کرد که آن حضرت امر را به او

واگذارد. (یعنی ام کلثوم را با او تزویج کند.)

و نیز سید ابن طاوس رحمته الله در طوائف از کتاب مسند او، به سند خود نقل کرده از

مستظل که گفت:

إن عمر بن الخطاب خطب إلى علي عليه السلام أم كلثوم، فاعتل بصغرها. فقال: لم أكن

أريد الباه، ولكن سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: كل حسب و نسب ينقطع يوم

۱. کافی: ج ۵، ص ۳۴۶؛ مستدرک: ج ۲، ص ۵۸۶، ح ۱، بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۹۴، ح ۲۲؛

نوادر: ص ۱۳۰؛ طوائف: ص ۷۶.

القیامة إلا حسبي و نسبی، و کلّ قوم فإنّ عصبتهم بأبیهم ما خلا ولد فاطمة،  
فإني أنا أبوهم و عصبتهم.<sup>۱</sup>

عمر بن الخطاب امّ کلثوم را از علی عَلِيٌّ خواستگاری کرد، پس آن حضرت صغر و  
کودکی او را علّت آورد. پس عمر گفت: برای باه<sup>۲</sup> اراده نکردم، ولیکن شنیدم از  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می فرمود: هر حسب و نسبی روز قیامت قطع می شود مگر حسب و  
نسب من، و هر گروهی انتسابشان به پدرشان است سواى فرزندان فاطمه که به من  
منتسب می شوند.

علامه مجلسی رَحِمَهُ اللهُ در نهم بحار از کتاب کنز الفوائد کراچکی نیز به طور مسند از  
مستظّل بن حسین مثل این خبر را نقل کرده، مگر این که در آن است:

فاعتَلَّ بصغرها و قال: «أعددتها لابن أخي جعفر.» و مكان «كلّ قوم»، «كلّ بني  
أُنثى».<sup>۳</sup>

فرمود: «او را برای پسر برادرم جعفر مهیا کردم.» و به جای «هر گروهی»، «هر فرزندان  
دختر» است.

در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و  
حمّاد و زراره، از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که در موضوع تزویج امّ کلثوم با  
عمر فرموده:

إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ عُصْبِنَاهُ.<sup>۴</sup>

فرجی است که از ما غضب شده.

و در حدیثی دیگر روایت شده از آن حضرت که فرمود:

۱. طرائف: ص ۷۶؛ بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۹۷.

۲. باه: تمایل جنسی.

۳. کنز الفوائد: ص ۱۶۷؛ بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۹۷.

۴. کافی: ج ۵، ص ۳۴۶.

### أَوَّلُ فَرْجٍ غُصِبَ مِنَّا أُمَّ كَلثُومَ ۱.

مجلسی رحمته الله علیه پس از نقل اخباری که ذکر شد، توضیحی فرموده که مفاد آن این است:

این اخبار با خبر قضیه جَنیّه که اوّل ذکر شد منافات ندارد، زیرا آن قضیه ای است پنهان که خواص ایشان از آن با خبر بودند، و با آن حجت بر مخالفین تمام نمی شود، بلکه از اظهار آن و امثال این گونه امور برای اکثر شیعیان نیز احتراز می کنند، زیرا عقول آنها قبول نمی کند، و دیگر برای این که در حق ایشان غلو نکنند. پس معنای حدیث این است که در ظاهر و به گمان مردم از ما غصب شده؛ اگر این قصه صحیح باشد. ۲

و از جواب مسائل سرویه شیخ مفید رحمته الله علیه نقل فرموده که شیخ در جواب فرموده: خبر این که امیر مؤمنان دختر خود را برای عمر تزویج نموده است، ثابت نیست و طریق آن از زبیر بن بکّار است و او در نقل موثق نیست، و به خاطر بغضش به امیر مؤمنان متهم بوده، مورد اعتماد نیست. و حدیث هم بنفسه مختلف ذکر شده: از بعضی از آنها چنین برمی آید که خود امیر مؤمنان متولّی عقد دخترش بوده، و در بعضی چنین ظهور دارد که متولّی عقد عباس بوده، و از بعضی فهمیده می شود که این ازدواج به اختیار واقع شده، و از بعضی برمی آید که به اجبار بوده، و در بعضی از آنها است که امّ کلثوم از عمر فرزندی «زید» نام آورده، و از بعضی حاکی است که از زید بن عمر عقب باقی بوده، و بعضی دلالت دارد که زید بن عمر کشته شده و از او فرزندی باقی نمانده، و در بعضی تصریح به این شده که زید با مادرش،

۱. مجدی: ص ۱۷.

۲. بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۱۰۶.



هر دو با هم مردند، و بعضی گفته‌اند که مادرش بعد از مردن او حیات داشته، و بعضی گفته‌اند که عمر مهر آن مخدّره را چهل هزار درهم قرار داده، و بعضی چهار هزار درهم گفته‌اند، و بعضی پانصد درهم گفته‌اند؛ و این همه اختلاف سبب بطلان حدیث است.

پس فرموده است: با این همه اختلاف می‌گوییم: صحّت وقوع ازدواج به دو وجه با مذهب شیعه منافاتی ندارد:

**اول:** صحّت ازدواج بنا بر ظاهر اسلام است، به گفتن شهادتین و نماز گزاردن به سوی کعبه و اقرار کردن به شریعت اسلام، هر چند مسلمان باشد ولی شیعه امامی نباشد، زیرا ازدواج با مسلمان غیر شیعه امامی کراهت دارد، اما صحیح و مشروع است.

**دوم:** هرگاه موضوعی پیش بیاید که ضرورت ایجاب کند که باگمراهان یا غیر مسلمان ازدواج واقع شود، چنانچه امیرمؤمنان برای حفظ جان خود و شیعیان - برحسب تکلیف ظاهری - مضطر به ازدواج کردن با آن مرد بود، زیرا بر حسب ظاهر آن حضرت را تهدید کرده و ترسانیده بود و آن حضرت در باطن مأمور به دفاع نبود و بر نفس خود و نفوس شیعیان ایمن نبود، پس از باب ضرورت دختر خود را با او تزویج کرده، کما این که در مقام ضرورت اظهار کلمه کفر هم مشروع است. و این معنی عجیب‌تر از قول لوط پیغمبر نیست که گفت: «هُؤلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطَهَرُ لَكُمْ»<sup>۱</sup> یعنی: «اینها دختران منند که پاکیزه‌ترند برای شما» و آنها را به ازدواج با دختران خود دعوت کرد در حالی که کافر و گمراه بودند و خدا اذن هلاک کردن آنها را داده بود.

و هم چنین پیغمبر ﷺ پیش از مبعوث شدن به رسالت، دو دختر خود را با دو نفر کافر بت پرست تزویج کرد: یکی عتبه بن ابی لهب، و یکی ابی العاص بن ربیع، و چون مبعوث به رسالت شد بین آن دو دختر و شوهرهای ایشان جدایی انداخت.<sup>۱</sup> (مفاد فرمایشات شیخ مفید رحمته الله تمام شد.)

و سید مرتضی رحمته الله در کتاب شافی فرموده:

زن مسلمان در حقیقت مانند زن اسیر (یعنی کنیز) نیست، و امام رحمته الله او را به علت اسیر شدن مباح نکرده است، زیرا به سبب مسلمان بودنش آزاد و مالک امر خود می باشد، پس او را از دست کسی که اسیرش کرده بیرون آورد، پس از آن او را به عقد نکاح در آورد.

و در میان اصحاب ما بعضی بر این اعتقادند که هرگاه ستم کاران به قهر و غلبه داخل خانه شوند و مؤمن متمکن نباشد و نتواند از خانه بیرون رود و چاره ای از متابعت احکامشان نداشته باشد، در این صورت جایز است که با اسیرشان وطی کند، و احکامشان با قهر و غلبه جاری مجرای احکام صاحبان حق در چیزهایی که محکوم علیه مرجع آن است می شود، هر چند چیزهایی باشد که اگر رجوع به حاکم شود معاقب و گناه کار شناخته شود.

و اما این که آن حضرت دختر خود را به تزویج عمر در آورد، از روی اختیار نبوده. سپس سید مرتضی اخباری را که در سابق ذکر شد و دلالت بر اضطرار دارد، ذکر کرده و گفته است: بنابراین اگر آن چه را که ذکر کردیم جاری نشده باشد، تجویز آن حضرت که دخترش را با عمر ازدواج کند امتناعی نداشته، زیرا او بر حسب ظاهر مسلمان و متمسک به شرایع اسلام بود و اسلام خود را ظاهر می کرد. و این حکمی

است که در آن به شرع رجوع می‌شود و از چیزهایی نیست که به عقل خطور کند، و گاهی هم می‌شود که عقلاً هم جایز باشد که خدای تعالی نکاح با اهل ارتداد را برای ما مباح کند بنا بر اختلاف رده‌ای که می‌گویند، و گاهی می‌باشد که جایز باشد خدا برای ما مباح کند که با یهود و نصاری نکاح کنیم، هم چنانی که نزد اکثر مسلمانان نکاح را برای ما مباح کرده است که با ایشان نکاح کنیم و این وقتی می‌شود که عقلاً جایز باشد، پس مرجع در حلال بودن یا حرام بودن آن شریعت است و فعل امیرمؤمنان علیه السلام نزد ما در شرع حجت است.

پس بر ماست که فعل آن حضرت را در جایز بودن ازدواج با کسانی که ذکر کرده‌اند اصل قرار دهیم و حال آن‌که الزامی برای ایشان نیست، بنابراین نکاح کردن با یهود و نصاری و بت پرست‌ها اگر از جایز بودن آن سؤال کنند عقلاً، پس آن جایز است و اگر سؤال کنند شرعاً، اجماعاً منع می‌کنند<sup>۱</sup>. (تا این جا کلام سید رحمته الله بود.) مرحوم مجلسی رحمته الله بعد از نقل کلام شیخ مفید رحمته الله و سید مرتضی رحمته الله فرموده: می‌گویم: بعد از آن‌که عمر نصّ جلی را انکار کرد و نصب و عداوت در حقّ اهل البیت علیهم السلام از وی ظاهر شد، قائل شدن به جواز نکاح با او به غیر ضرورت و به غیر تقیه مشکل است، مگر این‌که گفته شود: نکاح هر مرتدّ از اسلامی جایز است، و این قول را احدی از اصحاب ما نگفته، و شاید فاضلین (مفید و سید) این مطلب را به عنوان مؤید و پشتیبان بر ضرر خصم ذکر کرده‌اند. و هم چنین است این‌که مفید اصل واقعه را انکار نموده، جز این نیست که برای بیان عدم ثبوت این مطلب از طرق مخالفین است، و الا بعد از ورود اخبار گذشته، انکار وقوع این قضیه عجیب است، و حال آن‌که کلینی روایت کرده است از حمید بن زیاد از ابن سماعه، از

۱. شافی: ص ۲۱۵ - ۲۱۶؛ بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۱۰۶ - ۱۰۹.

محمد بن زیاد، از عبدالله بن سنان و معاویه بن عمار، از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا تَوَقَّى عُمَرَ، أَتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ.<sup>۱</sup>

به درستی که علی علیه السلام چون عمر وفات یافت، نزد ام کلثوم آمد و او را به خانه خودش برد.

و مانند این حدیث نیز روایت شده از محمد بن یحیی و غیره از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد، از ابی عبدالله علیه السلام.

و اصل در جواب این است که آن ازدواج بر سبیل تقیه و اضطرار واقع شده، و هیچ بُعدی در آن نیست؛ زیرا بسیاری از محرّمات است که در حال ضرورت منقلب می شود به واجبات، بنا بر آن چه در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام را خبر داده بود به ظلمی که به ایشان می شود و به آن چه فعلش در آن وقت بر ایشان واجب می شود. پس به تحقیق خدای تعالی این امر را به خصوص برای آن حضرت، به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله مباح فرموده بود. و این از چیزهایی است که استبعاد<sup>۲</sup> وهم و گمان ها را ساکن می کند. و خدا و حجت های او علیهم السلام حقایق احکام خدا را می دانند.<sup>۳</sup>

حِجَّةُ السَّعَادَةِ: مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حِجَّةُ السَّعَادَةِ نوشته است:

زمانی که اسرار او وارد مجلس یزید کردند، سفیر پادشاه روم حاضر بود، از یزید پرسید: این اسیران از کدام طائفه و قبیله اند؟ یزید گفت: از قبیله بنی هاشم، و نام صاحب این سر حسین بن علی است. گفت: کدام علی؟ یزید گفت: داماد پیغمبر.

۱. کافی: ج ۶، ص ۱۱۵.

۲. استبعاد: دور شمردن، بعید دانستن.

۳. بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۱۰۹.

سفیر گفت: یکی از دختران علی زوجهٔ عمر بن الخطاب بود؟ یزید گفت: مگر تو زوجهٔ عمر، دختر علی را دیده بودی یا می‌شناسی؟ سفیر گفت: آری، آن وقت که آن مخدّره را من دیدم از زوجهٔ امپراطور باشان‌تر بود.<sup>۱</sup>

باری این مکرمهٔ معظمه در وقعهٔ طف در کربلا نبوده، چنان‌چه در همین کتاب حجة السعادة نوشته است که ناقلین حدیث به طرق معتبر نقل نموده‌اند:

جناب ام‌کلثوم، دختر امیرمؤمنان و فاطمه زهرا علیها السلام که مادر زید بن عمر و رقیه بنت عمر بود، در حیات حضرت مجتبی، در مدینه طیبه از دنیا رحلت کرد و رحلت او و فرزندش زید در یک روز بود و در یک وقت اتفاق افتاد، و تقدّم و تأخّر موت یکی از آنها معلوم نشد.

تا این‌که گفته است: ام‌کلثوم، دختر علی علیه السلام که در همه جا ذکر شده و خطب و اشعار به او منسوب می‌گردد، ام‌کلثوم دیگری از غیر صدیقه طاهره و از زنان دیگر امیرمؤمنان علیه السلام است. در میان دختران آن حضرت، دو زینب نام، و دو ام‌کلثوم بوده: زینب کبری، زوجهٔ عبدالله جعفر بوده و ام‌کلثوم کبری، زوجهٔ عمر بن الخطاب بوده، و هر دو از صدیقه طاهره بوده‌اند، و زینب صغری و ام‌کلثوم صغری از سایر زن‌های آن حضرت به وجود آمدند. (انتهی کلام صاحب کتاب حجة السعادة).

وسائل الشیعة: شیخ حرّ عاملی - عامله الله بلطفه الخفی و الجلی - در کتاب

وسائل الشیعة از عمار یاسر روایت کرده که گفت:

أُخْرِجَتْ جَنَازَةُ أُمِّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ وَ ابْنَهَا زَيْدَ بْنَ عَمْرِو وَ فِي الْجَنَازَةِ الْحَسَنُ وَ

الْحُسَيْنُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ، فَوَضَعُوا جَنَازَةَ

الغلام مّایلی الإمام، و المرأة وراهه و قالوا: هذا هو الستة<sup>۱</sup>.  
 جنازه امّ کلثوم، دختر علی علیه السلام و پسرش زید بن عمر بیرون برده شد و در عقب جنازه بودند: حسن و حسین و عبدالله بن عمر و ابن عباس و ابوهریره، پس جنازه زید بن عمر را پهلوی امام قرار دادند و جنازه امّ کلثوم را در پشت سر او گذاردند و گفتند: سنت این است.

پس ظاهر این است که جناب امّ کلثوم در کربلا نبوده، و مستفاد از روایتی که ذکر شد این است که آن معظمه در مدینه طیبه از دنیا رفته و دفن شده است. و بزرگان از علمای متقدمین و متأخرین، و فقهای راشدین - اعلی الله مقامهم الشریف - مانند کلینی، شیخ طوسی، محقق حلّی، علامه حلّی، شهیدین، نراقی، صاحب جواهر و شیخ حرّ عاملی در وسائل و غیر ایشان در کتب خود، در کتب و ابواب فرائض و موارث در مسأله ارث امّ کلثوم و فرزندش زید بن عمر، در تقدّم و تأخّر موت آنها از یکدیگر بسط کلام و تذکر داده‌اند، و قضیه از دواج آن بی‌بی معظمه با عمر، طبق اخبار مأثور از طرق خاصّه و عامّه قابل انکار نیست.

و صلّى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين المطهرين، المعصومين المنتجبين، و الحمد لله الذي وفقني لإتمام هذا الكتاب بعونه و حوله و قوته. و أسأل الله تبارك و تعالی أن يجعله ذخيرة ليوم فقري و فاقتي؛ يوم لا ينفع مال و لا بنون، و يعفو عني و يغفر لي ذنوبي، و يستر عيوبی، و يجعلني من عتقائه من النار، بحقّ محمد و آله الاطهار.

و قد وقع الفراغ من تأليفه و ترصيفه و تنميقه، و كتبه بيدي الدائرة في ليلة الأحد و ميلاد الصديقة الطاهرة و شفيعه الدنيا و الآخرة - عليها و على ابها و بعلمها و بنيتها صلوات الله المتوافرة المتكاثرة المتواترة - و هو العشرون من شهر جمادي

۱. وسائل الشیعة: ج ۳، ص ۱۲۸؛ بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۳۸۲.

الآخرة سنة ثمانية وتسعين وثلاثمائة بعد الألف، وأنا المؤلف الحقيق الفقير العاصي  
الفاني، الحسن بن علي الطباطبائي الميرجهاني المحمّد آبادي الجرقوني الإصفهاني  
-وقاه الله عن التواني - سنة ١٣٩٨ هـ ق .

## فهرست‌ها:

فهرست آیات

فهرست روایات

فهرست اشعار فارسی

فهرست اشعار عربی

فهرست اشخاص

فهرست منابع و مأخذ

فهرست مطالب





## فهرست آیات

### « الف »

- ۴۸۸ ..... ﴿ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِذَا قَالَ لِقَوْمِهِ أَفَأَسْأَلُكُمْ إِذَا قَالَ لِقَوْمِهِ أَفَأَسْأَلُكُمْ إِذَا قَالَ لِقَوْمِهِ أَفَأَسْأَلُكُمْ﴾
- ۵۳۷ ..... ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنَّهُ بِكُمْ وَهُمْ أَوْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾
- ۵۴۵ ..... ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾
- ۶۵۱ ..... ﴿اِقْتَبِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾
- ۳۰۶ ..... ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ﴾
- ۴۴۷ ..... ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾
- ۸ ..... ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾
- ۱۵۰، ۸، ۴ ..... ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾
- ۳۷۹ ..... ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾
- ۲۹۵ ..... ﴿إِنِ اتَّعَبْتَنِي﴾
- ۱۳۰ ..... ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾
- ۶۵۱ ..... ﴿إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكَ وَطَهَّرَكَ وَاضْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾
- ۲۹۷ ..... ﴿إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ﴾
- ۴۸۴ ..... ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ﴾
- ۲۹۹، ۲۹۷ ..... ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾
- ۵۹۲، ۵۵۸ ..... ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلَّذِينَ فِيهَا﴾
- ۵۶۱ ..... ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَفِيرٌ حَمِيدٌ﴾

- ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ ..... ٣٨٠
- ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ ..... ٥٣٧
- ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ﴾ ..... ١٧٦
- ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ..... ١٢٩
- ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ ..... ١٣٠
- ﴿أَتَدْعُونَ بَغْلًا﴾ ..... ١٧٤، ١٧٣
- ﴿أَسْكَرْتُمْ أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْغَالِينَ﴾ ..... ٤١
- ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾ ..... ٥٦٦
- ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا﴾ ..... ٥٨٥
- ﴿أَقْمَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي﴾ ..... ٦٣٧، ٦٣٥
- ﴿أَقْتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً﴾ ..... ١٣٤
- ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ ..... ٦٤٥، ٦٣٧، ٦٣٦، ٦٣٥
- ﴿أَلَا تَتَّقَاتُونَ فَوَمَا نَعْلَمُونَ بِإِيمَانِهِمْ وَهُمْ أُولُو أَلْبَابٍ﴾ ..... ٥٧١، ٥٦١
- ﴿أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ ..... ٦١٥، ٦٠٦
- ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ ..... ٥٥١
- ﴿أَنْفُسًا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ ..... ١٦٢، ١٦٠
- ﴿أَنْزَلْنَاهَا وَأَنْشَأْنَا مِنْهَا كَارِبُوهْنَ﴾ ..... ٦٣٧، ٦٣٦

« ب »

- ﴿بَشِّرْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ ..... ٦١٨، ٦١٧، ٥٥١
- ﴿بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ ..... ٤٧٠
- ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِّرْ بِجَمِيلٍ﴾ ..... ٥٨٢
- ﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ ..... ١٣٣

## « ت »

- ﴿ تَطَهَّرُهُمْ وَ تَزَكِّيَهُمْ ﴾ ..... ۵۳۹
- ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ﴾ ..... ۲۹۸
- ﴿ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا... ﴾ ..... ۶

## « ذ »

- ﴿ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ ..... ۴۴۷
- ﴿ ذَلِكَ الَّذِي يُشِيرُ اللَّهُ عِبَادَهُ ﴾ ..... ۴۷۰

## « ر »

- ﴿ رَبِّ أَوْرِغْني أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي ﴾ ..... ۲۶۲
- ﴿ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴾ ..... ۱۳۵

## « س »

- ﴿ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴾ ..... ۸

## « غ »

- ﴿ غُلَامًا زَكِيًّا ﴾ ..... ۱۳۴

## « ف »

- ﴿ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَا الْعِزْمِ مِنَ الرَّسُولِ ﴾ ..... ۱۱۴
- ﴿ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ ﴾ ..... ۵۴۴
- ﴿ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ ﴾ ..... ۴۶ ، ۴۴
- ﴿ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُسَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ ﴾ ..... ۲۹۸
- ﴿ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَ ﴾ ..... ۱۵۰
- ﴿ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴾ ..... ۶۱۹
- ﴿ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴾ ..... ۶۸۴

- ﴿ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ سُبْحَانَكَ ﴾ ..... ٣١٠
- ﴿ فَمَا أَرْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ ﴾ ..... ٥١٨
- ﴿ فَمَنْ زُجِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ ﴾ ..... ٢١١
- ﴿ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴾ ..... ٥٩٢، ٥٥٧
- ﴿ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴾ ..... ١٣٦
- ﴿ فَيُؤَمِّدُونَ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴾ ..... ٥١١

## ﴿ ق ﴾

- ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾ ..... ٤٥٧، ٤٥٥

٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠

- ﴿ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ ﴾ ..... ٣١
- ﴿ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ﴾ ..... ٤٦٧
- ﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴾ ..... ٤٦٤
- ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾ ..... ٦
- ﴿ قُلِ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ ..... ١٣

## ﴿ ك ﴾

- ﴿ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾ ..... ٣٦
- ﴿ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾ ..... ١٣٢

## ﴿ ل ﴾

- ﴿ لَأَخْتَبِكَنْ ذُرِّيَّتَهُ ﴾ ..... ٤٢٤
- ﴿ لَأَبْخَرُنَّهُمُ الْقَرْعَ الْأَكْبَرُ ﴾ ..... ٣٣٢
- ﴿ لَأَيْرُونَ فِيهَا شَمْسًا ﴾ ..... ٤٢١
- ﴿ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ النَّعْشِيرُ ﴾ ..... ٤١٨، ٤١٧

- ﴿ لَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ﴾ ..... ۶۰۵
- ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ﴾ ..... ۵۴۲
- ﴿ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾ ..... ۵۵۸
- ﴿ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ ... ﴾ ..... ۶
- ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ ..... ۴۲۷، ۴۲۶

## « م »

- ﴿ مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﴾ ..... ۵۱۷
- ﴿ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَاقَلْنِي ﴾ ..... ۶۰۶
- ﴿ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ ﴾ ..... ۱۵۳
- ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴾ ..... ۲۰۱
- ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴾ ..... ۲۰۰
- ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ﴾ ..... ۱۲۰
- ﴿ مِنْ سَبِيلِ ﴾ ..... ۴۷۰
- ﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴾ ..... ۶۷۴
- ﴿ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴾ ..... ۵۵۸
- ﴿ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ﴾ ..... ۲۱۱

## « ن »

- ﴿ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي ﴾ ..... ۵۶۱

## « و »

- ﴿ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ﴾ ..... ۵۱۹
- ﴿ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ ﴾ ..... ۴۶۲
- ﴿ وَإِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ ﴾ ..... ۲۲۲

- ﴿ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ ﴾ ..... ٥٧٣
- ﴿ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا ﴾ ..... ٢٨٩
- ﴿ وَاضطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴾ ..... ٢٩٤
- ﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴾ ..... ٤٧٠
- ﴿ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هُوْلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ ﴾ ..... ٦٣٥، ٦١٧
- ﴿ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَأَ بِهِ الْأَرْضَ ﴾ ..... ١٩
- ﴿ وَإِن تَعَجَبْتَ فَعَجَبِ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا ﴾ ..... ٦٣٢، ٦١٧
- ﴿ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ﴾ ..... ٣١
- ﴿ وَإِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ﴾ ..... ٣٤
- ﴿ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى ﴾ ..... ٥٩٢، ٥٥٧
- ﴿ وَأَنْبَاءَنَا وَآبْنَاكُمْ ﴾ ..... ١٦٢، ١٦٠
- ﴿ وَأُمَّهُ صِدِّيقَةٌ ﴾ ..... ١٣٢
- ﴿ وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ ﴾ ..... ٢١١
- ﴿ وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْ ﴾ ..... ٢٩٣
- ﴿ وَحَسَنُلَهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ﴾ ..... ١٢١
- ﴿ وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْمُنْظُرُونَ ﴾ ..... ٥٨٥
- ﴿ وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ مُرْتَبِلًا ﴾ ..... ١٣
- ﴿ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ﴾ ..... ٢٩٨
- ﴿ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴾ ..... ٥٦١
- ﴿ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ \* ثُمَّ اجْتَبَاهُ ﴾ ..... ٣١٠
- ﴿ وَكَسُوفٌ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴾ ..... ٤٣٧، ٤٣٦
- ﴿ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ..... ٥٠٢

- ﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمُ... ﴾ ..... ۶۱۷، ۶۳۴
- ﴿ وَ مَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ﴾ ..... ۵۳۹
- ﴿ وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ ﴾ ..... ۵۶۰
- ﴿ وَ مَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ ..... ۵۵۱
- ﴿ وَ مَن يَقْرَفْ حَسَنَةً ﴾ ..... ۴۶۰
- ﴿ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ ﴾ ..... ۵۵۷، ۵۸۲، ۵۹۲
- ﴿ وَ هُرِّيَ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ فَسَاقِطٌ عَلَيْكَ رُطْبًا حَبِيبًا ﴾ ..... ۸۰
- ﴿ وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴾ ..... ۳۳۲
- ﴿ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ ﴾ ..... ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۸
- ﴿ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ﴾ ..... ۵
- ﴿ وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا ﴾ ..... ۴۴۰
- ﴿ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ \* بَنَصْرٍ لِلَّهِ ﴾ ..... ۵۲، ۵۳، ۶۲، ۶۳
- « هـ »
- ﴿ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ... ﴾ ..... ۸
- ﴿ هُوَ لَا يَأْتِيهِ هَنٌ أَظْهَرُ لَكُمْ ﴾ ..... ۷۰۴
- « ی »
- ﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ ﴾ ..... ۲۸۹، ۲۹۲
- ﴿ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾ ..... ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷
- ﴿ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِن آلِ يَعْقُوبَ ﴾ ..... ۵۸۲، ۵۹۲
- ﴿ يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ \* خِتَامُهُ مِسْكٌ ﴾ ..... ۱۷۰
- ﴿ يُوَصِّيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ ﴾ ..... ۵۵۷، ۵۹۲
- ﴿ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ ﴾ ..... ۳۵۲



- ﴿ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا ﴾ ..... ٢١١
- ﴿ يَوْمَ يُوقِفُيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمْ ﴾ ..... ٢١١

## فهرست روایات

### «الف»

- ۷۰۸ ..... اخرجت جنازة أم كلثوم بنت علي وابنها .
- ۶۷۵ ..... اذا أنا ميتٌ ، فانظري في الدار ، فإذا رأيت سَجْفًا من سندسٍ .
- ۱۸۲ ..... اذا دفنتني فادفن معي هذا الكاغذ الذي في .
- ۶۹ ..... اربعة نزلت من الجنة : العنب الرازقي ، و الرطب المشان ، .
- ۷۰ ..... اربعة نزلت من الجنة : العنب الرازقي ، و الرطب المشان ، و الرمان .
- ۶۳۷ ..... استبدلوا الزُّنَابا بالقوادم ، و الحرون بالقوادم .
- ۶۳۶ ..... استبدلوا الزُّنَابا بالقوادم ، و العجز بالكاهل .
- ۶۳۵ ..... استبدلوا و الله الذنابي بالقوادم ، و العجز بالكاهل فرغماً لمعاطس .
- ۶۷۴ ..... اشتكت فاطمة شكواها التي قبضت فيها ، و كنت أمرضها .
- ۷۴ ..... اصاب الناس وباء بمكة ، فكتبت إلى أبي الحسن عليه السلام فكتب إلي : .
- ۷۵ ..... اطعموا محمومكم التفاح .
- ۶۶ ..... اعلم يا أبا الحسن ، إن الله تعالى خلق نوري و كان يسبح الله .
- ۵۵۷ ..... افلا تعلمون ؟ بلى .
- ۶ ..... اقرأ يا محمد نسبة ربك - تبارك و تعالى - .
- ۴۴۸ ..... الا أحدثك عتي و عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و كانت .
- ۷۱ ..... التفاح ينفع من خصال [عدة] : من السحر و السم و اللّم .
- ۵۲۸ ..... الحمد لله على ما أنعم ، و له الشكر على ما ألهم ، و الثناء .

- الزم الله مودةً قرباه كافةً بريته، وفرض محبةً جملةً أهل بيته المعظم ..... ٤٥٧
- الشجرة الطيبة رسول الله ﷺ وعليّ فرعها، وعنصر الشجرة ..... ١٤٨
- العبودية جوهرة كنهها الربوبية، وما فقد في العبودية ..... ١٢٠
- اللهم أعط فاطمة عليها السلام ما لا عين رأت ولا أذن سمعت. فأمن النبي ﷺ ..... ٣١٩
- اللهم رب الكعبة ..... ٦٥٣
- الليلة هي فاطمة والقدر هو الله ..... ١٨٧
- المودة لآل محمد ..... ٤٦٠
- الهنا وسيدنا، منذ خلقتنا ما رأينا مثل ما نحن فيه ..... ١٦٨
- امر النبي ﷺ بنات عبدالمطلب ونساء المهاجرين والأنصار أن ..... ٢٦٣
- أمي الزهراء بنت محمد المصطفى، قلادة الصفة، ودرة صدف ..... ٦٤
- أنا أهل البيت لا نتداوى إلا بإضافة الماء البارد يصب علينا ..... ٧٥
- إن ابابابة رفاعة بن أبي المنذر ربط نفسه في توبته، وإن ..... ٤١١
- إن الله تبارك وتعالى أحد واحد تفرد في ..... ٣
- إن الله تبارك وتعالى إذا بعث الخلائق من الأولين والآخرين، نادى ..... ٣٣٣
- إن الله تبارك وتعالى أمهر فاطمة ربع الدنيا، فربعها لها، وأمهرها ..... ٢٢٤
- إن الله تبارك وتعالى خلق أربعة عشر نوراً قبل ..... ٤٢
- إن الله تعالى أعطى عشرة أشياء لعشرة من النساء: التوبة لحوا ..... ٣٤٠
- إن الله تعالى أمهر فاطمة ربع الدنيا، فربعها لها، وأمهرها الجنة ..... ٣٢٢
- إن الله جعل لأخي عليّ فضائل لا تحصى كثيرة؛ فمن ذكر فضيل ..... ٢٧١
- إن الله خلقني وعليّ من نور واحد قبل خلق آدم ..... ٣
- إن الله سبحانه تفرد في وحدانيته، ثم تكلم بكلمة فصارت نوراً، ..... ٤٩
- إن الله يغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها ..... ٨٢

- ۴۳۷ ..... انَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ وَابُو بَكْرٍ وَعُمَرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - إِلَى دَارِ .....
- ۳۸۶ ..... انَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنْ «بَتُول» وَقِيلَ: إِنَّا سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَقُولُ: .....
- ۴۲۶ ..... انَّ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ لَهَا قَمِيصًا جَدِيدًا لَيْلَةَ عَرَسِهَا .....
- ۳۶۶ ..... انَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، نَادَى مُنَادٌ .....
- ۳۹۸ ..... انَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِفَاطِمَةَ: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ .....
- ۳۶۷ ..... انَّ الْيَهُودَ كَانَ لَهُمْ عَرَسٌ، فَجَاؤُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَالُوا: لَنَا حَقٌّ .....
- ۱۳۶ ..... انَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَدَّثُونَ .....
- ۶۹۸ ..... انْتَبِهْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةَ غَيْرِ مُعَلِّمَةٍ وَفَهْمَةَ غَيْرِ مُفَهِّمَةٍ .....
- ۳۷۶ ..... انَّ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - تَمَنَّتْ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ .....
- ۱۰۰ ..... انَّ خَيْرَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَأَسِيَةُ بِنْتُ مَرْزَاحٍ .....
- ۷۰۲ ..... انَّ ذَلِكَ فُرُجٌ غُصْبِنَاهَا .....
- ۳۵۸ ..... انَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَيَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا ؑ فِي تَزْوِيجِ .....
- ۴۴۶ ..... انَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَخْدَمَ .....
- ۴۵۸ ..... انَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَجْرِي عَلَيْكُمْ الْمَوْدَةَ فِي أَهْلِ .....
- ۳۷ ..... انَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ .....
- ۳۰۹ ..... انَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ، .....
- ۱۸۴ ..... انَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَحَدِّثُ ذَاتَ يَوْمٍ: إِنَّ سَلِيمَانَ .....
- ۴۵۲ ..... انَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا زَوَّجَهُ فَاطِمَةَ، بَعَثَ مَعَهَا .....
- ۳۵۷ ..... انَّ عَلِيًّا اسْتَقْرَضَ مِنْ يَهُودِيٍّ شَعِيرًا، فَاسْتَرَهَنَهُ شَيْئًا، فَدَفَعَ إِلَيْهِ مِائَةَ .....
- ۴۳۹ ..... انَّ عَلِيًّا ؑ انْطَلَقَ إِلَى يَهُودِيٍّ يَعَالِجُ الصَّوْفَ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ .....
- ۷۰۷ ..... انَّ عَلِيًّا لَمَّا تَوَفَّى عُمَرَ، أَتَى أُمَّ كَلْتُومَ فَاَنْطَلَقَ بِهَا .....
- ۷۰۱ ..... انَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَطَبَ إِلَى عَلِيٍّ ؑ أُمَّ كَلْتُومَ، فَاعْتَلَّ بِصَغَرِهَا .....

- ٤٣٤ ..... ان فاطمة بنت رسول الله ﷺ استأذن عليها أعمى ،
- ١٧٨ ..... ان فاطمة دخلت يوماً على أبيها ، فاستقبلها وقبّل يديها ،
- ١٣٧ ..... ان في كل أمة محدّثين من غير نبوة . . . . .
- ٢٢٢ ..... ان قوم موسى شكوا إلى ربهم الحرّ والعطش ، فاستسقى . . . . .
- ١٩٥ ..... انكم لتبحثون عمّا تريدون و عمّا لاتريدون ، إنّ فاطمة مكنت بعد . . . . .
- ١٢٦ ..... انما سميت ابنتي «فاطمة» لأن الله عزّ وجلّ فطمها و فطم من أحبّها . . . . .
- ٤٣٩ ..... انها كانت هي و عليّ - رضي الله عنهما - صائمين ، فأعطت لكلّ . . . . .
- ٤٢٨ ..... انها لما سمعت بأنّ أباهما زوّجها وجعل الدرهم مهرأ لها ، . . . . .
- ٤٤٦ ..... انه ذكر تزويج فاطمة ﷺ ، ثم ذكر أنّ فاطمة سألت من رسول . . . . .
- ٥٢٦ ..... لما أجمع أبو بكر و عمر على منع فاطمة ﷺ فذك . . . . .
- ٣٧٧ ..... انه لما حملت خديجة ، كانت تكلمها ما في بطنها ، . . . . .
- ١٢٣ ..... اني سميت ابنتي فاطمة ، لأن الله عزّ وجلّ فطمها و فطم من أحبّها من النار . . . . .
- ٣٣٧ ..... اني فطمتك بالعلم . . . . .
- ٣٣٢ ..... اني لأنظر في محاسبة العباد حتّى تدخلني الجنة أنت و ذرّيتك . . . . .
- ٢١٦ ..... اوحى الله تعالى إلى الأمين جبرئيل أن ارق منبر الكرامة ، . . . . .
- ٤٢١ ..... اول شخص يدخل عليّ الجنة فاطمة ، . . . . .
- ٧٠٣ ..... اول فرجٍ غُصِبَ منّا أمّ كلثوم . . . . .
- ٧٩ ..... اهدي لرسول الله ﷺ تمر برني من تمر اليمامة ، فقال : يا . . . . .
- ٤٩٦ ..... ابتها الغدرة الفجرة ، . . . . .
- ١٣٧ ..... ابتها المحدثّة القليلة . . . . .
- ٧٢ ..... تأكل من هذا و الناس يكرهونه ؟ . . . . .
- ١٢٢ ..... أتدرى أيّ شيء تفسير فاطمة ؟ . . . . .

## « ب »

- براءة من العليّ الجبار الشيعة عليّ و فاطمة من النار ..... ۱۸۳
- بسم الله الرحمن الرحيم ، بسم الله و بالله و على ملة رسول الله محمد بن ..... ۶۷۴
- بينما رسول الله ﷺ صلى صلاة الفجر ثم استوى ..... ۴۴
- بينما رسول الله ﷺ في بيت أم سلمة إذ هبط عليه ملك له عشرون ..... ۲۳۱
- بينما أهل الجنة في نعيمهم ، إذ سطع لهم نور ، فظنوه شمساً ، ..... ۴۲۱

## « ت »

- تكلم خطيباً لنفسك . فقال : الحمد لله الذي قرب من حامديه ، و دنى ..... ۲۶۱

## « ث »

- ثم التفتت إلى أهل المجلس وقالت : أنتم عباد الله نصب أمره ..... ۵۳۶
- ثم انكفنت عليّاً - و أمير المؤمنين عليّاً يتوقع رجوعها إليه ..... ۵۸۷
- ثم دعا بلالاً فقال : يا بلال ، إنني قد زوجت ابنتي من ابن عمي ..... ۲۲۷
- ثم رمت عليّاً بطرفها نحو الأنصار فقالت : يا معشر الفتية ..... ۵۶۰
- ثم فتق نور ابنتي فاطمة ، فخلق منه السماوات و الأرض ، ..... ۱۴۷
- ثم قالت : أيها الناس اعلموا أنني فاطمة وأبي ..... ۵۴۲
- ثم قال ﷺ : يا عليّ ! ابشر ابشر ! فأنتي زوجتك ابنتي ..... ۲۰۵

## « ج »

- جاء أعرابي إلى النبي ﷺ و قال : يا محمد ، اعرض عليّ الإسلام ..... ۴۵۸
- جاءت فاطمة إلى رسول الله ﷺ تسأله خادماً . فقال لها : ..... ۴۴۵
- جعلت فداك ، أأأكل هذا و الناس يكرهونه ؟ ..... ۷۳

## « ح »

- حدّثنا عليّ بن موسى الرضا و محمد بن عليّ ، قالوا : سمعنا المأمون ..... ۱۲۲

- ١٨٩ ..... حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعَكَبَرِيُّ  
 ٣٣٥ ..... حَدَّثَنِي عُمَارٌ وَقَالَ: أَخْبِرْكَ عَجَبًا؟

« خ »

- ١٣٦ ..... خُذْ لِنَفْسِكَ رِضًا مِنْ نَفْسِي، أَي: اجْعَلْ نَفْسِي رَاضِيَةً لِكُلِّ مَا .....  
 ٤١٣ ..... خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ فَاطِمَةَ، .....  
 ٢١٨ ..... خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا أَبَا بَكْرٍ، لِمَ يَنْزِلُ .....  
 ٤٦١ ..... خَطَبْنَا الْحَسْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى .....  
 ٤٣ ..... خَلَقَ اللَّهُ نُورَ فَاطِمَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ. فَقَالَ .....  
 ٦٩ ..... خَمْسٌ مِنْ فَاكِهَةِ الْجَنَّةِ فِي الدُّنْيَا: الرِّمَّانُ الْمَلَّاسِيُّ، وَالتَّفَّاحُ .....  
 ٨٠ ..... خَيْرَ تَمْرَاتِكُمْ الْبُرْنِي؛ فَأَطْعَمُوا نِسَاءَكُمْ فِي نَفَاسِهِنَّ، .....  
 ٤٠٥ ..... خَيْرَ رِجَالِكُمْ عَلِيٌّ، وَخَيْرَ شَبَابِكُمْ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَخَيْرَ نِسَائِكُمْ .....

« د »

- ٤٤٣ ..... دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ، وَهِيَ تَطْحَنُ بِالرَّحَا، وَعَلَيْهَا .....  
 ٧٣ ..... دَخَلَتِ الْمَدِينَةَ وَمَعِيَ أَخِي سَيْفٌ فَأَصَابَ النَّاسَ رِعَافٌ .....  
 ٥٤ ..... دَخَلَتِ عَلِيٌّ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ .....  
 ٥٦ ..... دَخَلَتِ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلْعَبَانِ بَيْنَ يَدَيْهَا .....  
 ٣٢٥ ..... دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ عَلِيَّ فَاطِمَةَ وَهِيَ حَزِينَةٌ، فَقَالَ لَهَا: مَا حَزَنُكَ .....  
 ٦٠٣ ..... دَخَلْنَا نِسْوَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ .....

« ر »

- ٤٣٦ ..... رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ كِسَاءً مِنْ أُوْبَارٍ .....  
 ٧٤ ..... رَعَفَتْ سَنَةَ بِالْمَدِينَةِ، فَسَأَلَ أَصْحَابُنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ شَيْءٍ يُمْسِكُ .....  
 ٦٥٥ ..... رَفَعَتْ قُوَّتِي، وَخَانَنِي جِلْدِي، وَشَمَّتْ بِي عَدُوِّي، .....

روي إنه لما كانت وقت حملها نزل جبرئيل بأمر الله تعالى، ..... ۱۰۹

## « س »

سُئِلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «ما البتول؟» فَإِنَّا سَمِعْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ: إِنَّ..... ۱۴۳

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ؟ ..... ۶۸۷

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ فَاطِمَةَ لَمْ سَمَّيْتَ «زَهْرَاءَ»؟ ..... ۱۴۱

سَأَلْتُ عَنْ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ: لَمْ سَمَّيْتَ فَاطِمَةَ «الزَهْرَاءَ ﷺ»؟ ..... ۱۴۱

سَأَلْتَنِي أُمِّي: مَتَى عَهْدُكَ تَعْنِي بِالنَّبِيِّ ﷺ؟ ..... ۳۹۳

سَخَّرَتْ لَهُ الْبِرَاقَ وَعَرَجَتْ بَرُوحَهُ إِلَى سَمَائِكَ ..... ۱۵

سَمِعْتُ الْبَاقِرَ ﷺ يَقُولُ: إِذَا رَدْتَ أَكْلَ التَّفَاحِ فَشَمِّهِ ثُمَّ كُلْهُ، ..... ۷۱

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: التَّفَاحُ نَضُوحُ الْمَعْدَةِ ..... ۷۰

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ ..... ۱۵۰

سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ ..... ۳۲۳

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيِّ يَوْمَ زَوْجِهِ فَاطِمَةَ: يَا عَلِيُّ، ارْفَعْ ..... ۳۴۵

سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ ..... ۴۲۹

سَمِعْتُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: لِفَاطِمَةَ وَفَقَّةَ عَلِيٍّ بَابُ جَهَنَّمَ، ..... ۱۲۶

سَمِعْتُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَطْعَمُوا الْبَرْنَئِيَّ نِسَاءَكُمْ ..... ۸۰

سَمِعْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ - وَنَحْنُ نَسِيرُ مَعَهُ - يَقُولُ: إِنَّ ..... ۲۵۹

## « ش »

شَهِدَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الْغَدَاةِ ..... ۱۷۶

## « ط »

طَلَعَ عَلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ مُتَبَسِّمًا ضَاحِكًا ..... ۴۲۵

طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ فِي دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ ..... ۶۰



« ع »

عليكم بالتفاح فكلوه، فإنه نضوح للمعدة ..... ٧١

« ف »

فإذا سرت من قبرك، استقبلتك مريم بنت عمران في مثل من ..... ٣٢٧

فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني ..... ٤٠٩

فاطمة بضعة مني، يؤذيني من آذاها، ويغضبني من أغضبها ..... ٤٠٩

فاطمة شجنة مني، يبسطني ما يبسطها، ويقبضني ما يقبضها ..... ٤١٠

فاطمة عليها السلام صديقة لم يكن يغسلها إلا الصديق ..... ١٣٢

فاطمة مضغة مني، فمن آذاها فقد آذاني ..... ٤١٠

فاطمة مضغة مني، يسرتني ما يسرها ..... ٤١٠

فاعتل بصفرها و قال: «أعددها لابن أخي جعفر» ..... ٧٠٢

فأجابها أبو بكر عبدالله بن عثمان فقال: يا ابنة ..... ٥٧٩

فأما من آمن بالنبي، فصار وجهه كالشمس في إشراقها ..... ٣٥٥

فتق نور ابنتي فاطمة منه فخلق السموات ..... ٥

فضعت ومكثت خمس وسبعين يوماً مريضة لما ضربها ..... ٦٨٧

فعرض له عارض، فناجاه، ثم ذهب، فأبعثته، فسمع صوتي ..... ٣٩٤

فعددت عقدة النكاح، وأشهدت على ذلك الملائكة أجمعين، وكتبت ..... ٢٤٢

فقال المسلمون: زوجه يا رسول الله؟ ..... ٢٤٥

فقال أبو بكر: صدق الله ورسوله، وصدقت ابنته، أنت معدن الحكمة ..... ٥٨٤

فقال أمير المؤمنين: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ..... ٢٨٣

فقال: أصبحت والله عاتفة لديناكن، قالية لرجالكن، لفظتهم ..... ٦٠٥

فقال عليها السلام: سبحان الله، ما كان أبي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن كتاب الله صارفاً ..... ٥٨٢

- فقال: لا تفعل ذلك يا أبا الحسن ..... ۲۴۹
- فقال لها رسول الله: ما أبوك بفقير ولا بعلك بفقير، ولقد ..... ۲۵۵
- فقال لها عليّ عليه السلام: من أين لك يا بنت رسول الله؟ ..... ۶۶۵
- فقام القوم بأجمعهم أقبلوا نحو رسول الله صلى الله عليه وآله، فأخبرته: ..... ۲۵۲
- فلما سأله الكفار أن يريهم انشقاق القمر، وقد بان لخديجة حملها ..... ۳۷۹
- فلما سمع النبيّ كلام جبرئيل وجّه خلف ..... ۲۰۱
- فنظر إليها رسول الله، فقال: أدني يا فاطمة، فدننت حتى ..... ۴۴۲
- فهم الكواكب العلوية المشرقة من شمس العصمة الفاطمية ..... ۱۷۹
- فيما آل حم آية لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن، ثم قرأ: ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ﴾ ..... ۴۶۱

## « ق »

- قال: ابنتي فاطمة حوراء آدمية، لم ..... ۳۸۲
- قال ابو جعفر محمد بن عليّ الباقر عليه السلام: يا جابر، كان الله ولا ..... ۴۸
- قال ابو عبدالله عليه السلام: لفاطمة عليها السلام تسعة أسماء عند الله عزّ وجلّ: فاطمة ..... ۱۱۷
- قال النبيّ صلى الله عليه وآله لفاطمة: إنّ عليّ بن أبي طالب ممّن قد عرفت قرابته ..... ۲۶۱
- قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إنّني خلقتك وعليتاً نوراً؛ ..... ۳۲
- قال: إنّ ابنتي فاطمة حوراء آدمية، لم ..... ۳۸۲
- قال: إنّ فاطمة عليها السلام لما احتضرت، أوصت عليّاً عليه السلام، فقالت: إذا أنا ..... ۶۷۳
- قالت أم سلمة: فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه وآله يتهلّل فرحاً و سروراً، ثم ..... ۲۳۸
- قالت أمّها خديجة: لما حملت بفاطمة، كانت حملاً خفيفاً تكلمني ..... ۳۷۷
- قالت عايشة: ما رأيت أحداً أفضل من فاطمة غير أبيها. ..... ۴۰۵
- قال: حدّثنا أحمد بن الحسن القطان، قال: حدّثنا عبدالرحمن ..... ۶۰۲
- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ابنتي فاطمة، حوراء آدمية، لم تحض ولم تطمئ ..... ۳۸۱

- قال رسول الله ﷺ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارِ شَتَى. . . . . ٤٥٩
- قال رسول الله ﷺ: إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ . . . . . ٤١٦
- قال رسول الله ﷺ: إِنَّ مَلَكًا مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ زَارِنِي، . . . . . ٣٦٥
- قال رسول الله ﷺ: أَمَّا سَمِّيْتُ ابْنَتِي «فَاطِمَةَ»، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَهَا . . . . . ٣٨٣
- قال رسول الله ﷺ: أَتَانِي جِبْرِئِيلُ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ . . . . . ٣٧٠
- قال رسول الله ﷺ: أَتَانِي جِبْرِئِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يَحِبُّ. . . . . ٤١٩
- قال رسول الله ﷺ: بِمَحْضَرِ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ، مَرَارًا لَمْ تَرَ وَاحِدَةً، . . . . . ٣٩٣
- قال رسول الله ﷺ: خَلَقَ اللَّهُ نُورَ فَاطِمَةَ . . . . . ٥٢
- قال رسول الله ﷺ: ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ فَقَالُوا: الْهَنَا وَسَيِّدَنَا. . . . . ٢٢٢
- قال رسول الله ﷺ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا . . . . . ٤٠٨
- قال رسول الله ﷺ: لَعَلِّي قَبْلَ مَوْتِهِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الرِّيحَاتَيْنِ . . . . . ٦٦٩
- قال رسول الله ﷺ: لِفَاطِمَةَ: إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِكَ . . . . . ٤٠٦
- قال رسول الله ﷺ: لِفَاطِمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: إِنَّ اللَّهَ غَيْرُ مَعْدَبِكَ وَلَا . . . . . ٤١٨
- قال رسول الله ﷺ: لَمَّا أُنْ مَاتَ وَلَدِي مِنْ خُدَيْجَةَ، أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ . . . . . ٣٧١
- قال رسول الله ﷺ: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ كَلِمًا . . . . . ٥٨
- قال رسول الله ﷺ: لَوْ أَنَّ الْغِيَاطَ أَقْلَامُ وَالْبَحْرَ مِدَادُ وَالْجَنَّ حَسَابُ، . . . . . ٢٧٠
- قال رسول الله ﷺ: مَا خَيْرُ لِلنِّسَاءِ؟ . . . . . ٤٣٢
- قال رسول الله ﷺ: يَا سَلْمَانَ، مِنْ أَحَبِّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي، فَهُوَ فِي . . . . . ٤٢٣
- قال رسول الله ﷺ: يَا فَاطِمَةَ، أَتَدْرِينَ لِمَ . . . . . ١٢٥
- قال عليّ بن أبي طالب: كَانَ فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ . . . . . ٤٧٥
- قال عليّ في رواية طويلة: وَزَوْجَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ . . . . . ٣٩٩
- قال عليّ عليه السلام: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، لَقَدْ عَاتَبَنِي رِجَالٌ مِنْ . . . . . ٢٦٩

- قال عليّ عليه السلام لزوجته فاطمة - رضي الله عنها -: يا فاطمة، ما ..... ۴۳۳
- قال: فارتعدت مفاصل النبيّ، وقال: يا جبرئيل، ربّي ..... ۴۸۱
- قال: ففرغرت عينا عليّ بالدموع وقال: يا أبا بكر، لقد هيّجت ..... ۲۳۵
- قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: كيف كان ولادة ..... ۱۱۰
- قال: قلت: لم سمّيت فاطمة الزهراء ..... ۱۳۹
- قال لي ابو جعفر عليه السلام: يا جابر انّ الله ..... ۴۰
- قال لي عليّ عليه السلام: ألا أُحدّثك عنيّ وعن فاطمة بنت رسول ..... ۴۴۰
- قال: وسمّيت فاطمة «بتولاً» لأنّها تبتلت ..... ۳۸۵
- قبضت فاطمة في جمادى الآخر ..... ۶۸۶
- قد جاء في بعض الكتب أنّه خطب راحيل في بيت المعمور ..... ۲۰۸
- قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أخبرني عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله في فاطمة: ..... ۲۸۷
- قلت لأبي عبدالله: أليس كان أمير المؤمنين كاتب الوصيّة، ..... ۴۸۰
- قلت لأبي عبدالله: لم سمّيت ..... ۱۴۲
- قلت لأبي عبدالله عليه السلام: يا بن رسول الله، لم سمّيت الزهراء «زهراء»؟ ..... ۱۳۷
- قلت لأبي: فما كان بعد خروج الملائكة عن رسول الله؟ ..... ۴۷۷
- قلت: يا رسول الله، ما لك إذا جاءت فاطمة قبلتها حتّى تجعل ..... ۳۷۲
- فم إلى عليّ بن أبي طالب فإنّ مثله مثل الكعبة يُحجّ إليها، ..... ۱۹۹
- قم [يا عليّ] واطخب لنفسك ..... ۲۱۴
- قيل لأبي عبدالله عليه السلام: إنّ الناس يحتجون علينا ويقولون: إنّ ..... ۶۹۹
- قيل: يا رسول الله، إنّك تلتم فاطمة وتشتمّها ولا تفعل ذلك ..... ۵۴

## « ك »

كان عليه السلام إذا لسع إنساناً من أهل الدار حيّة أو عقرب، قال: ..... ۷۵

- ١٥٢ ..... كان النبي ﷺ إذا أراد سفراً، كان آخر الناس عهداً
- ٣٦٩ ..... كان النبي ﷺ يكثر القبل لفاطمة، فقالت له عايشة: إنك تكثر تقبيل .....
- ٢٢٥ ..... كانت فاطمة تذكر رسول الله ﷺ فلا يذكرها أحد إلا صدَّ عنه رسول .....
- ١٥١ ..... كان رسول الله ﷺ إذا أراد سفراً يومَ فاطمة .....
- ٧١ ..... كُلُّ التَّفَاحِ، فَإِنَّهُ يَطْفِي الْحَرَارَةَ وَيَبْرِدُ الْجَوْفَ وَيَذْهَبُ بِالْحَمَى .....
- ١٦ ..... كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مَنْقَطَعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي .....
- ٧١ ..... كُلُوا التَّفَاحَ عَلَى الرِّيقِ، فَإِنَّهُ نَضُوحٌ لِلْمَعْدَةِ .....
- ٧٠ ..... كُلُوا التَّفَاحَ فَإِنَّهُ نَضُوحُ الْمَعْدَةِ .....
- ٤١ ..... كُنَّا جُلُوساً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ .....
- ٣٧٤ ..... كُنْتُ أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - يَقْتُلُ فَاطِمَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي .....
- ٣٨ ..... كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُجْرِبُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ .....
- ١٣٢ ..... كُونُوا مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ .....

## « ل »

- ٢٧٤ ..... لَا يَعْلَمُ رَجُلٌ فِي الْأَرْضِ مَتَى ذَكَرَ السَّبْقَ فِي الْإِسْلَامِ وَالتَّقَدَّمَ فِيهِ، .....
- ٣١٣ ..... لَا يَقْدِرُ الْخَلَائِقُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى، فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ .....
- ٢٣٢ ..... لَمَّا أُدْرِكَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مَدْرَكَ النِّسَاءِ، خَطَبَهَا أَكْبَابِرُ .....
- ٢١٠ ..... لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَزُوجَ فَاطِمَةَ عَلِيًّا، قَالَ لَهُ: أَخْرِجْ يَا أَبَا الْحَسَنِ .....
- ٤٦٥ ..... لَمَّا جِيءَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْإِمَامِ السَّجَّادِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا .....
- ٦٠٣ ..... لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةُ الْوَفَاةَ دَعَتْنِي فَقَالَتْ: .....
- ٧٠١ ..... لَمَّا خَطَبَ عُمَرَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّهَا .....
- ١٧٣ ..... لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَحَوًّا تَبَخَّرَا فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ آدَمُ لِحَوًّا: .....
- ٣٧٥ ..... لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ الْجَنَّةَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ، وَرَأَى قَصْرَ خَدِيجَةَ - الْمُتَقَدَّمَ .....

- لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ ، أَنَاهِ النَّاسَ مِنْ قَرِيْشٍ فَقَالُوا . . . . . ۳۶۰
- لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : مِنْ حَضْرَةِ نِكَاحِ . . . . . ۳۴۸
- لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ، دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِرًّا . . . . . ۶۷۹
- لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي زَفَّتْ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيٍّ ، كَانَ النَّبِيُّ أَمَامَهَا ، . . . . . ۲۶۰
- لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ - سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهَا - الْمَرَضَةَ الَّتِي تَوَقَّيْتُ . . . . . ۶۰۴
- لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ . . . . . ۴۵۵
- لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَلِكٍ فَانْطَلَقَ . . . . . ۱۲۴
- لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ سَمَّاهَا «الْمَنْصُورَةَ» ، فَنَزَلَ . . . . . ۴۲۰
- لَمْ سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ «فَاطِمَةَ» ؟ . . . . . ۱۲۳
- لَمْ يَرِدْ فِي حَقِّ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ بِالْأَسَانِيدِ الْحَسَانَ أَكْثَرَ مَا جَاءَ فِي عَلِيٍّ . . . . . ۲۷۴
- لَوْ كَانَ طَعَامٌ أَطْيَبَ مِنَ الرُّطْبِ ، لِأَطْعَمَهُ اللَّهُ مَرِيْمَ . . . . . ۸۰
- لَوْ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ ، لَمْ يَكُنْ لَهَا كِفُوٌّ مِنْ آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ . . . . . ۳۱۸
- لَوْ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كِفُوًّا عَلَى الْأَرْضِ . . . . . ۲۶۹
- لَوْ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ لَمْ يَكُنْ لَهَا كِفُوٌّ مِنْ آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ . . . . . ۳۰۰
- لَوْ أَنَّ عَلِيًّا لَمَا كَانَتْ لِفَاطِمَةَ كِفُوٌّ ؛ مِنْ آدَمَ إِلَى خَاتَمِ . . . . . ۱۳۵
- لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّفَاحِ مَا دَاوَا مَرَضَاهُمْ إِلَّا بِهِ . . . . . ۷۵
- لَيْكُنْ أَوَّلَ مَا تَأْكُلُ النَّفْسَاءُ الرُّطْبَ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِمَرِيْمَ . . . . . ۸۰
- « م »
- مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْ فَاطِمَةَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ . . . . . ۴۳۵
- مَا كَانَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ ، كَانَتْ تَقُومُ حَتَّى تُوْرَمَ قَدَمَاهَا . . . . . ۴۳۶
- مَرْحَبًا بِابْنَتِي ، فَأَجْلِسْهَا عَنْ يَمِينِهِ ، وَأَسْرُ إِلَيْهَا حَدِيثًا ، . . . . . ۶۷۰
- مَعَاشِرُ النَّاسِ الْمَسْرَعَةُ أَلَى قَيْلِ الْبَاطِلِ ، الْمَغْضِيَّةُ عَلَى . . . . . ۵۸۴

- معاشر الناس، أتدرون ممأ خلقت فاطمة؟ ..... ٦١
- من طرائف ما وجدته في حديث سفيان الثوري تأليف سليمان ..... ٦٥
- من عظمت مصيبة فيذكر مصيسته بي، فإنها ..... ٦٨١

## « و »

- وأبتاه! وأصفياه! وأمحمداه! وأأبالقاسماه! ..... ٦٥٥
- والله لا يكلمُ خشاشةً، ولا يتعتقُ راكبه، ولأوردهم منهلاً رويًا ..... ٦١٨
- والله لقد أعطينا علم الأولين والآخرين. .... ٣١٦
- والله لقد فطمها الله تعالى بالعلم وعن الطمث في الميثاق ..... ٣٣٧
- وإن عندنا لمصحف فاطمة وما يدرهم ما مصحف فاطمة. قال: مصحف ..... ١٩٤
- وإنما سميت فاطمة «البتول» لأنها تبثت من الحيض والنفاس ..... ٣٨٥، ٣٨٦
- وإنما سميت «فاطمة» لأن الخلق فطموا عن معرفتها ..... ٣١٢
- وأشهد أن أباي محمداً - صلى الله عليه وآله - عبده ..... ٥٣٣
- وأما ابنتي فاطمة، فإنها سيّدة نساء العالمين من الأولين ..... ٦٥٠
- وأنا من أهل البيت الذين كان جبرئيل ينزل فينا، و يصعد ..... ٤٦٤
- وأنتم في رفاهيّة من العيش وادعون فاكهون آمنون، تتربصون ..... ٥٥١
- وأوقدت القدر حتّى دكنت ثيابها وأصابها من ذلك ضرّ ..... ٤٤١
- وخلفت فاطمة مصحف ما هو قرآن ولكنّه كلام من كلام الله أنزل عليها ..... ١٩٤
- وروي أنّها ما زالت بعد أبيها مُعصبة الرأس، ناحلة الجسم، ..... ٦٧١
- وسميت فاطمة «البتول»، لانقطاعها عن نساء زمانها فضلاً ..... ٣٨٧
- وقال عليّ: أنا قاتل الجانّ. قالت فاطمة: أنا ابنة رسول ..... ١٦٠
- وقال: يا بلال، احملها إلى أمّها، وقل لهنّ: كلنّ وأطعن ..... ٢٢٨
- وكانت خديجة إذا ولدت ولدأ دفعته إلى من يرضعه، فلمأ ولدت ..... ٣٨٠

- و کأنتي أنظر إلى ابنتي فاطمة قد أقبلت يوم القيامة على نجيب ..... ۲۸۸
- و كنت في ضعف من علّة بي و بيدي هراوة أتوكأ على ..... ۳۵۱
- ولدت خديجة عبد الله بن محمّد ثمّ أبطأ عليهما ..... ۳۷۹
- و لقيت فاطمة بنت سيّد المرسلين - عليهما الصلاة و السلام ..... ۳۸۸
- و لقد كانت - صلوات الله عليها - طاعتها مفروضة على جميع من خلق ..... ۱۷۲، ۳۲۰
- و لم يجمع في بيت واحد يومئذٍ في الإسلام غير رسول الله ..... ۲۸۶
- و ما الذي تقموا من أبي الحسن (عليه السلام)؟! تقموا منه ..... ۶۱۶
- و ما تقموا من أبي حسن؟! تقموا منه والله نكير سيفه، وشدّة و طأته، ..... ۶۱۷
- و مصحف فاطمة، ما أزعم أنّ فيه قرآناً، و فيه ما يحتاج الناس ..... ۱۹۳

## « هـ »

- هبط جبرئيل على رسول الله ﷺ و بين يديه طبق من رطب ..... ۷۸
- هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمّد (رسول الله...) ﴿.....﴾ ..... ۶۸۵
- هممت بتزويج فاطمة حيناً و لم أجسر أن أذكر ذلك لرسول ..... ۲۰۳
- هيهات هيهات! فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه ..... ۳۱۴

## « ی »

- يا ابتاه، انقطع بك الدنيا بأنوارها، و دَوَّتْ زهرتها، ..... ۶۵۶
- يا أحمد، لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولا عليّ لما خلقتك، و لولا فاطمة ..... ۷، ۳۰۲
- يا بن العمّ، إنّي أجد الموت الذي لا بدّ منه و لا محيص عنه، ..... ۶۶۴
- يا بنیة! أما ترضين أن تكوني سيّدة نساء العالمين؟ ..... ۹۱-
- يا حميراء، إنّ فاطمة ليست كنساء الآدميين، لا تُعتَلّ كما تُعتَلن ..... ۰۳
- يا سلمان و يا جندب! قال: لبيك يا أمير المؤمنين ..... ۰۳
- يا علي، ما عرف الله إلّا أنا و أنت، و ما عرفني إلّا الله و أنت، ..... ۰۳-



- يا علي! و الَّذِي بعثني بالحق لا يدخل الجنة أحد ..... ١٦
- يا فاطمة! أتدريين لم سميت «فاطمة»? ..... ١٧
- يا فاطمة! إنَّ الله اصطفاك و طهَّرك على نساء العالمين ..... ١٨٧
- يا فاطمة، أما ترضين أن تكوني سيِّدة نساء العالمين ..... ٣٨٩
- يا فاطمة، تدرين لم سميت «فاطمة»? ..... ٣٨٣
- يا فاطمة، زوّجتك سيِّداً في الدنيا و إنّه في الآخرة لمن ..... ٢٢٤
- يا ملائكتي و سكّان جنّتي، باركوا على عليّ بن أبي طالب ..... ٣٤١
- يربيني ما رابها، و يؤذيني ما آذاها ..... ٤١٠
- يسعفني ما يسعفها ..... ٤١٠
- يغضبني ما أغضبها، و يؤذيني ما آذاها ..... ٤٠٩
- يقبضني ما يقبضها، و يبسطني ما يبسطها ..... ٤٠٩
- يؤذيني ما آذاها، و ينصّبني ما أنصّبها ..... ٤٠٩

## فهرست اشعار فارسی

### « آ »

آئینهٔ صفات خدا ذات فاطمه ..... ۴۲۲

### « الف »

اولین صنع صانع ازلی ..... ۴۵۴

ای فاطمه مظهر صفات حق ..... ۳۴۱

ای نظیر تو در اندیشه چو تقدیر محال ..... ۲۹

### « ب »

بهتر زن‌های دهر دختر پیغمبر است ..... ۲۶۶

بهر زائیدن همتای تو ای دُرّ یتیم ..... ۱۴۴

به گفته‌ای دم زخم که هست در او نهان ..... ۲۶۷

### « پ »

پس از تو ای پدر اندوه بسیار ..... ۵۹۲، ۵۸۶

### « ح »

حق جان جهان است و جهان جمله بدن ..... ۳۰۴

### « خ »

خوش‌تر آن باشد که وصف دلبران ..... ۲۷۸

### « ر »

روغنی کو شد فدای گل به گل ..... ۱۲۰

۲۶۶ ..... روید ای دختران به یاری کردگار .....

« ز »

۱۲۰ ..... زیس بستم خیال تو .....

« ص »

۴۳۰ ..... صنع نخستین که خدا آفرید .....

« ع »

۸۷ ..... عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلش .....

« ف »

۱۶۵ ..... فضل زهرا را بشر کی می توان احصا کند .....

۶۹۵ ..... فلک با آل پیغمبر عجب جور و جفا کردی .....

« ک »

۳۱۸ ..... کبوتر با کبوتر باز با باز .....

۳۱ ..... کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست .....

۳۶۸ ..... کسی شماره کند قدر فضل زهرا را .....

« گ »

۳۱ ..... گرچه بسیار در این باب بگفتند سخن .....

« ل »

۲۶۶ ..... لباس ستر و عفاف ببر کنید ای زنان .....

« م »

۳۲۱ ..... محتوی در آن علومی بی حساب .....

۳۲۱ ..... من نمی گویم که آن علیا جناب .....

۱۲۱ ..... می نشاید پرده مر تحقیق را .....

## « ن »

۳۶۳ ..... نادرۃ الکون روح پاک پیمبر

۶۹۶ ..... ناله جان‌سوز زهرا را ز ضرب در پیرسید

## « هـ »

۲۵ ..... هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق



## فهرست اشعار عربی

### « الف »

- ٦٦٤ ..... إِبْكِنِي إِنْ بَكَيْتَ يَا خَيْرَ هَادٍ
- ٦٥٦ ..... إِنْ حَزَنِي عَلَيْكَ حُزْنٌ جَدِيدٌ
- ٦٦٧ ..... أَرَى عِلَلَ الدُّنْيَا عَلَيَّ كَثِيرَةٌ
- ٢٦٤ ..... أَقُولُ قَوْلًا فِيهِ مَا فِيهِ
- ٦٩٢ ..... أَلَا هَلْ إِلَى طَوْلِ الحَيَاةِ سَبِيلٌ
- ٩٠ ..... أَلَدَّ حَيَاتِي وَصَلَكَمَ وَلِقَانِكُمْ
- ١٥٣ ..... أَلْتَقَابُ بِنْتِ الْمُصْطَفَى كَثِيرَةٌ
- ٩٣ ..... أُوتَيْتَ مِنْ شَرَفِ الجَمَالِ فَنَوْنًا
- ٨٩ ..... أَيَا رِيحِ الجَنُوبِ لَعَلَّ عِلْمَ

### « ب »

- ٩١ ..... بِذِكْرِكُمْ يَطْفِي الفُؤَادَ مِنَ الوَقْدِ

### « ج »

- ٩٥ ..... جَاءَ الحَبِيبِ الذِّي أَهْوَاهُ مِنْ سَفَرِ

### « ح »

- ٦٩٠ ..... حَبِيبٌ لَيْسَ يَعدِلُهُ حَبِيبٌ

### « د »

- ٩٧ ..... دَنِي فَرَمَى مِنْ قَوْسِ حَاجِبِهِ سَهْمًا

## « ر »

رأيت ولاني آل طه فريضة ..... ٤٦٦

## « س »

سرن بعون الله جاراتي ..... ٢٦٤

## « ف »

فاطمة خير نساء البشر ..... ٢٦٤

فراقك أعظم الأشياء عندي ..... ٦٦٦

فعليكم متي السلام تقطعت ..... ٦٩١

فلو أنني أمسيت في كل نعمة ..... ٩٧

فما كسبتي رسول الله من أحد ..... ٤١٣

## « ق »

قال الحبيب فكيف لي بجوابكم ..... ٦٩١

قد كان بعدك أبناء و هنيئة ..... ٥٨٦

قلب المحب إلى الأحباب مجذوب ..... ٩٤

قل صبري و بان عتي عزائي ..... ٦٥٧

## « ك »

كم أستر الوجد و الأجفان تهتكه ..... ٨٩

## « م »

ما لي وقفت على القبور مسلماً ..... ٦٩٠

## « ن »

نبيكم خير النبيين كلهم ..... ٣٥٥

نطق البعير بفضل أحمد مخيراً ..... ٩٢

- نعم لي منكم ملزم أي ملزم ..... ۹۵
- نفسی علی زفراتها محبوسة ..... ۶۹۱

## « و »

- و الله ما هب نسيم الشمال ..... ۹۹
- وفاطم يرضى ربها لرضاءها ..... ۳۰
- و ما الدهرُ و الأيتامُ إلا كما ترى ..... ۶۹۰
- و مناقب شهد العدو بفضله ..... ۲۷۸

## « هـ »

- هم العروة الوثقى لمعتصم بها ..... ۴۷۳
- هم القوم من أصفاهم الوء مخلصاً ..... ۴۷۱
- هي الدرّة البيضاء روعي لها الفدا ..... ۲۹

## « ی »

- يا آل بيت رسول الله حبكم ..... ۴۷۲
- يا سعد إن جزت بوادي الأراك ..... ۹۸
- يا نسوة استترن بالمعاجر ..... ۲۶۴





## فهرست اشخاص

	« الف »
آیت الله سید العراقین اصفهانی، ۱۵	آدم، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۳
آیت الله میر جهانی، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴	۸۲، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹
۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۳۹، ۲۴۲
۲۶	۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۱۰
ابا یقظان، ۳۴۶	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۲
ابالبابه رفاعه، ۴۱۱	۳۸۱، ۵۰۱، ۵۱۳
ابامحمد، ۱۹۳	آسیه، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۶۶
ابان بن ابی عیاش، ۴۹۲	۱۷۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۰
ابان بن تغلب، ۱۳۷	آقا حسین قمی، ۱۲
اباهاله، ۱۰۲	آقا ضیاء الدین عراقی، ۱۲
ابایقظان، ۳۴۷	آمنه، ۳۷، ۳۸
ابراهیم، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۶۶، ۲۹۷، ۲۹۸	آیت الله العظمی آقا حسین بروجردی، ۱۷
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۰، ۴۶۳	۲۰
ابراهیم اکفانی، ۲۸۰	آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن
ابراهیم بن الحسن الذرق، ۳۰۲	اصفهانی، ۱۲، ۱۳، ۱۴
ابراهیم بن عامر بن علی عبیدی مالکی،	آیت الله العظمی میلانی، ۱۳
۳۸۴	آیت الله حکیم، ۱۲، ۲۰
ابراهیم بن محمد بن کمال الدین، ۴۱۵	

ابن حجر عسقلاني، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٧	ابراهيم خليل الرحمن، ٣٢٧، ٣٢٩، ٥١٣
ابن حجر مكي، ٤٥٧	ابليس، ٤١
ابن حجر هيثمي، ٣٩٧	ابن ابي الحديد، ٢٧٥، ٣٩٣، ٤٦٤، ٤٧١
ابن حمزه حسيني حنفي، ٤١٥	٤٠١، ٤٠٤
ابن حنبل، ٢٧٦	ابن ابي حاتم، ٤٥٥، ٤٧١
ابن حبان، ٣٦٥، ٤٣٧	ابن ابي شيبة، ٤٥٩
ابن خالويه، ١٧٣، ١٧٤	ابن ابي طاهر، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤٩، ٥٦٧
ابن ديع، ٤٠٢	ابن ابي عمير، ٧٠١، ٧٠٢
ابن رواحه، ٣٥٦	ابن ابي قحافه، ٥٥٧، ٥٨٧، ٥٨٩
ابن سعد، ٣٨٩	ابن اثير، ٧٢، ٣٨٧، ٣٩٠، ٣٩٢، ٤٠٢
ابن سماعيل، ٧٠٧	٤٠٧، ٤٣٨، ٤٣٩
ابن سويده تكريتي، ٢٢١	ابن اللديع شيباني، ٣٩٦
ابن شاذان، ٢٧١	ابن الشيخ، ٧٠
ابن شاهين، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٨٣	ابن العرندس، ٣٠١، ٣٠٢، ٤٩٦
ابن شهر آشوب، ١١٨، ١٥٥، ٢٠٨، ٢٧٨	ابن الكواء، ٤٥٢
٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٣١٦، ٣٤٠	ابن المتوكل، ٥٢
ابن صباغ مالكي، ٤٥٧، ٤٦١، ٤٦٥، ٤٧١	ابن بطه، ٢٥٨
ابن صبان، ٣٨٢	ابن بكير، ٧٤
ابن طاوس، ٢٨٤	ابن تيميه، ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٧١
ابن طلحه، ٤٧١	ابن جوزي، ٢٧٩، ٤٠٧، ٤٢٦
ابن طلحه شافعي، ٤٥٦	ابن حجر، ٢٧٤، ٢٨٢، ٣٩٠، ٣٩٢، ٤١٢
ابن عباس، ٥٤، ٥٥، ٨٥، ١٢٢، ١٢٣	٤٢٢، ٤٤٥، ٤٦١، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٧١

ابن یزید، ۵۲	۱۵۲، ۱۹۷، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۶۰، ۲۷۰
ابوالحسن رزین عبدری مالکی، ۴۱۵	۲۷۲، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۱
ابوالحسین محمد بن هارون بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن سعد تلعبیری، ۱۸۹	۴۱۸، ۴۲۰، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۷۰، ۶۰۳، ۶۵۰
۲۲۱	۶۸۳، ۶۸۴، ۷۰۹
ابوالخیر قزوینی حاکمی، ۲۲۱، ۲۱۹	ابن عبدالبرّ، ۲۷۴، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۳۴
ابوالسعود، ۴۷۱، ۴۵۶	ابن عساکر، ۳۷۹، ۴۰۵، ۴۵۹، ۴۷۱
ابوالشیخ ابن حبان، ۴۷۱، ۴۶۱	ابن عقده، ۴۶۵
ابوالطیب محمد بن الحسین بن حمید اللّخمی، ۶۰۲	ابن عمّاره، ۱۴۱
ابوالعیناء، ۲۷۵، ۲۷۶	ابن عمران سماک، ۲۸۱
ابوالفرج اصفهانی، ۴۶۴، ۴۷۱، ۶۸۷	ابن فضال، ۵۲
ابوالفرج بن جوزی، ۴۴۱، ۴۵۲	ابن کثیر، ۲۷۸، ۳۸۰، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۳
ابوالفضل بن خیرون، ۳۷۰	۴۷۱
ابوالفضل عرب‌زاده، ۱۵	ابن کوّاء، ۴۵۴
ابوالقاسم، ۱۰۲، ۱۴۴، ۳۵۲، ۳۵۴	ابن متوکل، ۱۱۷
ابوالقاسم دهکردی، ۱۱	ابن مردویه، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۷
ابوالقاسم سهیلی، ۴۱۱	۴۵۵، ۴۷۱، ۶۶۹
ابوالقاسم کوفی، ۱۰۰، ۱۰۱	ابن مسعود، ۴۰۵
ابوالمؤید، موفق بن احمد بکری مکی	ابن مغازلی، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۴، ۴۱۷، ۴۳۴
حنفی، ۲۲۴، ۲۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۹	۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۱
۳۹۱، ۳۹۵، ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۴۶	ابن منذر، ۴۵۵، ۴۷۱
	ابن منظور مصری، ۴۴۳
	ابن مؤذن، ۱۵۲، ۲۵۸، ۲۶۰

ابوالهيثم بن تيهان، ٤٨٩	ابوحفص عمر بن احمد بن شاهين، ٤٠١
ابو ايوب، ١٩٧، ٢٤١، ٣٦٦، ٣٦٧، ٤٣٨، ٤٩٠	٤٠٢، ٤١٦، ٤١٧
ابوشر محمد بن احمد بن حنّاد انصاري، ٢٥٨	ابوحيان، ٤٥٧، ٤٦٦
ابوصير، ٧١، ٧٢، ٨٠، ١٨٩، ١٩١، ١٩٤	ابوداود، ٢٥٨، ٢١٤
٢٢٤، ٦٨٦، ٦٩٩	ابوداود سجستاني، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٧
ابوبكر، ٥٤، ٥٥، ١٧٨، ١٧٩، ١٩٨، ٢١٠	ابوزر، ٢٢١، ٥٠٢، ٥١٠، ٥١٢، ٥١٣، ٦٧٨
٢١٢، ٢١٨، ٢١٩، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥	٦٧٩، ٦٨٣
٢٣٦، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٣٦٦	ابورافع، ٦٧٤
٤٩١، ٤٨٨، ٤٨٧، ٤٨٦، ٤٨٥، ٤٣٨، ٤٣٧	ابوسعيد، ٤١
٤٩٣، ٤٩٥، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥	ابوسعيد خدرى، ٤٠، ٣٧٢، ٤٠٢، ٥١٩
٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١٣، ٥١٤	ابوعبدالله شيخ محمد بن عبدالرحمن بن عمر وصّابى حبشى، ٤٣٩
٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٦	ابوعبدالله محمد بن زكريّا، ٦٠٢
٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٧٤، ٥٨٠، ٥٨٩، ٥٩٢	ابوعبدالله محمد بن سعد بن منيع، ٤٠١
٦٤٤، ٦٨٣، ٦٨٩	ابوعبدالله محمد بن عثمان بغدادى، ٣٩٦
ابوبكر بن ابى قحافه، ٢٣٢، ٢٣٤، ٥٥٩	ابوعبدالله ملا، ٤٥٨، ٤٧١
٥٩٢، ٥٩١	ابوعبيدة بن جراح، ٤٨٦، ٥٠٧، ٥٠٩
ابوبكر بن شهاب الدين علوى حضرمى، ٤٢٤، ٤٠٨	ابوعثمان عمرو بن بحريشى جاحظ، ٢٧٤
٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤	٢٧٨، ٣٩٧
٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠	ابوعلى احمد بن محمد بن جعفر صولى، ٢٢١
٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦	ابوعلى حسن بن على بن حسن بن على بن
٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢	٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨
٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤	٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠
٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦	٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢
٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨	٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤
٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠	٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦
٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢	٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨
٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤	٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠
٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦	٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢
٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨	٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤
٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠	٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦
٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢	٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨
٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤	٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠
٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦	٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢
٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨	٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤
٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠	٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦
٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢	٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨
٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤	٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠
٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦	٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢
٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨	٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤
٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠	٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦
٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢	٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨
٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤	٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠
٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦	٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢
٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨	٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤
٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠	٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦
٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢	٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨
٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤	٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠
٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦	٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢
٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨	٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤
٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠	٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦
٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢	٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨
٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤	٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠
٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٨٦	٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢
٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨	٦٩٩، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤
٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١٠	٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦
٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢	٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨
٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤	٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠
٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٤٤، ٧٤٥، ٧٤٦	٧٤٧، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٢
٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨	٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤
٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠	٧٧١، ٧٧٢، ٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٦
٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٨٢	٧٨٣، ٧٨٤، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨
٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٤	٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠
٨٠١، ٨٠٢، ٨٠٣، ٨٠٤، ٨٠٥، ٨٠٦	٨٠٧، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢
٨١٣، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٦، ٨١٧، ٨١٨	٨١٩، ٨٢٠، ٨٢١، ٨٢٢، ٨٢٣، ٨٢٤
٨٢٥، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٢٨، ٨٢٩، ٨٣٠	٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٣٦
٨٣٧، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤١، ٨٤٢	٨٤٣، ٨٤٤، ٨٤٥، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨
٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٢، ٨٥٣، ٨٥٤	٨٥٥، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٥٩، ٨٦٠
٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦	٨٦٧، ٨٦٨، ٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢
٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٧٨	٨٧٩، ٨٨٠، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٣، ٨٨٤
٨٨٥، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠	٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦
٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠٠، ٩٠١، ٩٠٢	٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٥، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٠٨
٩٠٩، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩١٣، ٩١٤	٩١٥، ٩١٦، ٩١٧، ٩١٨، ٩١٩، ٩٢٠
٩٢١، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٤، ٩٢٥، ٩٢٦	٩٢٧، ٩٢٨، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٣١، ٩٣٢
٩٣٣، ٩٣٤، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٣٧، ٩٣٨	٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤
٩٤٥، ٩٤٦، ٩٤٧، ٩٤٨، ٩٤٩، ٩٥٠	٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٤، ٩٥٥، ٩٥٦
٩٥٧، ٩٥٨، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٢	٩٦٣، ٩٦٤، ٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، ٩٦٨
٩٦٩، ٩٧٠، ٩٧١، ٩٧٢، ٩٧٣، ٩٧٤	٩٧٥، ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٠
٩٨١، ٩٨٢، ٩٨٣، ٩٨٤، ٩٨٥، ٩٨٦	٩٨٧، ٩٨٨، ٩٨٩، ٩٩٠، ٩٩١، ٩٩٢
٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٦، ٩٩٧، ٩٩٨	٩٩٩، ١٠٠٠، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٠٣، ١٠٠٤
١٠٠٥، ١٠٠٦، ١٠٠٧، ١٠٠٨، ١٠٠٩، ١٠١٠	١٠١١، ١٠١٢، ١٠١٣، ١٠١٤، ١٠١٥، ١٠١٦
١٠١٧، ١٠١٨، ١٠١٩، ١٠٢٠، ١٠٢١، ١٠٢٢	١٠٢٣، ١٠٢٤، ١٠٢٥، ١٠٢٦، ١٠٢٧، ١٠٢٨
١٠٢٩، ١٠٣٠، ١٠٣١، ١٠٣٢، ١٠٣٣، ١٠٣٤	١٠٣٥، ١٠٣٦، ١٠٣٧، ١٠٣٨، ١٠٣٩، ١٠٤٠
١٠٤١، ١٠٤٢، ١٠٤٣، ١٠٤٤، ١٠٤٥، ١٠٤٦	١٠٤٧، ١٠٤٨، ١٠٤٩، ١٠٥٠، ١٠٥١، ١٠٥٢
١٠٥٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٥٦، ١٠٥٧، ١٠٥٨	١٠٥٩، ١٠٦٠، ١٠٦١، ١٠٦٢، ١٠٦٣، ١٠٦٤
١٠٦٥، ١٠٦٦، ١٠٦٧، ١٠٦٨، ١٠٦٩، ١٠٧٠	١٠٧١، ١٠٧٢، ١٠٧٣، ١٠٧٤، ١٠٧٥، ١٠٧٦
١٠٧٧، ١٠٧٨، ١٠٧٩، ١٠٨٠، ١٠٨١، ١٠٨٢	١٠٨٣، ١٠٨٤، ١٠٨٥، ١٠٨٦، ١٠٨٧، ١٠٨٨
١٠٨٩، ١٠٩٠، ١٠٩١، ١٠٩٢، ١٠٩٣، ١٠٩٤	١٠٩٥، ١٠٩٦، ١٠٩٧، ١٠٩٨، ١٠٩٩، ١١٠٠
١١٠١، ١١٠٢، ١١٠٣، ١١٠٤، ١١٠٥، ١١٠٦	١١٠٧، ١١٠٨، ١١٠٩، ١١١٠، ١١١١، ١١١٢
١١١٣، ١١١٤، ١١١٥، ١١١٦، ١١١٧، ١١١٨	١١١٩، ١١٢٠، ١١٢١، ١١٢٢، ١١٢٣، ١١٢٤
١١٢٥، ١١٢٦، ١١٢٧، ١١٢٨، ١١٢٩، ١١٣٠	١١٣١، ١١٣٢، ١١٣٣، ١١٣٤، ١١٣٥، ١١٣٦
١١٣٧، ١١٣٨، ١١٣٩، ١١٤٠، ١١٤١، ١١٤٢	١١٤٣، ١١٤٤، ١١٤٥، ١١٤٦، ١١٤٧، ١١٤٨
١١٤٩، ١١٥٠، ١١٥١، ١١٥٢، ١١٥٣، ١١٥٤	١١٥٥، ١١٥٦، ١١٥٧، ١١٥٨، ١١٥٩، ١١٦٠
١١٦١، ١١٦٢، ١١٦٣، ١١٦٤، ١١٦٥، ١١٦٦	١١٦٧، ١١٦٨، ١١٦٩، ١١٧٠، ١١٧١، ١١٧٢
١١٧٣، ١١٧٤، ١١٧٥، ١١٧٦، ١١٧٧، ١١٧٨	١١٧٩، ١١٨٠، ١١٨١، ١١٨٢، ١١٨٣، ١١٨٤
١١٨٥، ١١٨٦، ١١٨٧، ١١٨٨، ١١٨٩، ١١٩٠	١١٩١، ١١٩٢، ١١٩٣، ١١٩٤، ١١٩٥، ١١٩٦
١١٩٧، ١١٩٨، ١١٩٩، ١٢٠٠، ١٢٠١، ١٢٠٢	١٢٠٣، ١٢٠٤، ١٢٠٥، ١٢٠٦، ١٢٠٧، ١٢٠٨
١٢٠٩، ١٢١٠، ١٢١١، ١٢١٢، ١٢١٣، ١٢١٤	١٢١٥، ١٢١٦، ١٢١٧، ١٢١٨، ١٢١٩، ١٢٢٠
١٢٢١، ١٢٢٢، ١٢٢٣، ١٢٢٤، ١٢٢٥، ١٢٢٦	١٢٢٧، ١٢٢٨، ١٢٢٩، ١٢٣٠، ١٢٣١، ١٢٣٢
١٢٣٣، ١٢٣٤، ١٢٣٥، ١٢٣٦، ١٢٣٧، ١٢٣٨	١٢٣٩، ١٢٤٠، ١٢٤١، ١٢٤٢، ١٢٤٣، ١٢٤٤
١٢٤٥، ١٢٤٦، ١٢٤٧، ١٢٤٨، ١٢٤٩، ١٢٥٠	١٢٥١، ١٢٥٢، ١٢٥٣، ١٢٥٤، ١٢٥٥، ١٢٥٦
١٢٥٧، ١٢٥٨، ١٢٥٩، ١٢٦٠، ١٢٦١، ١٢٦٢	١٢٦٣، ١٢٦٤، ١٢٦٥، ١٢٦٦، ١٢٦٧، ١٢٦٨
١٢٦٩، ١٢٧٠، ١٢٧١، ١٢٧٢، ١٢٧٣، ١٢٧٤	١٢٧٥، ١٢٧٦، ١٢٧٧، ١٢٧٨، ١٢٧٩، ١٢٨٠
١٢٨١، ١٢٨٢، ١٢٨٣، ١٢٨٤، ١٢٨٥، ١٢٨٦	١٢٨٧، ١٢٨٨، ١٢٨٩، ١٢٩٠، ١٢٩١، ١٢٩٢
١٢٩٣، ١٢٩٤، ١٢٩٥، ١٢٩٦، ١٢٩٧، ١٢٩٨	١٢٩٩، ١٣٠٠، ١٣٠١، ١٣٠٢، ١٣٠٣، ١٣٠٤
١٣٠٥، ١٣٠٦، ١٣٠٧، ١٣٠٨، ١٣٠٩، ١٣١٠	١٣١١، ١٣١٢، ١٣١٣، ١٣١٤، ١٣١٥، ١٣١٦
١٣١٧، ١٣١٨، ١٣١٩، ١٣٢٠، ١٣٢١، ١٣٢٢	١٣٢٣، ١٣٢٤، ١٣٢٥، ١٣٢٦، ١٣٢٧، ١٣٢٨
١٣٢٩، ١٣٣٠، ١٣٣١، ١٣٣٢، ١٣٣٣، ١٣٣٤	١٣٣٥، ١٣٣٦، ١٣٣٧، ١٣٣٨، ١٣٣٩، ١٣٤٠
١٣٤١، ١٣٤٢، ١٣٤٣، ١٣٤٤، ١٣٤٥، ١٣٤٦	١٣٤٧، ١٣٤٨، ١٣٤٩، ١٣٥٠، ١٣٥١، ١٣٥٢
١٣٥٣، ١٣٥٤، ١٣٥٥، ١٣٥٦، ١٣٥٧، ١٣٥٨	١٣٥٩، ١٣٦٠، ١٣٦١، ١٣٦٢، ١٣٦٣، ١٣٦٤
١٣٦٥، ١٣	

عَمَّار، ۲۸۱	ابی‌الفتح نطنزی، ۲۷۹
ابوعلی طبرسی، ۱۳۵	ابی‌المنذر، ۴۱۱
ابوعلی نیشابوری، ۲۷۴	ابی‌الولید باجی مالکی، ۳۹۲
ابولبابه، ۴۱۱	ابی‌امامه باهلی، ۴۵۹
ابوموسی عیسیٰ ضریر، ۴۷۷، ۴۸۵	ابی‌امیه، ۱۹۷، ۲۳۷
ابونعیم، ۲۵۸، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۱۶، ۴۳۲	ابی‌بکر احمد بن حسین بیهقی زرنندی، ۲۸۱
۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۷۱، ۶۶۹	ابی‌بکر جعابی، ۶۷۰
۶۷۰	ابی‌بکر شافعی، ۳۷۱
ابونعیم اصفهانی، ۲۸۲، ۲۸۴	ابی‌بکر محمد بن مؤمن شیرازی، ۲۸۴
ابوهریره، ۳۶۵، ۴۲۱، ۴۴۴، ۷۰۹	ابی‌بکر وزّاق، ۲۸۱
ابی‌اعبد، ۴۴۸	ابی‌ثعلبه حسنی، ۱۵۲
ابی‌الجارود، ۶۸	ابی‌جعفر اسکافی، ۲۷۸
ابی‌الحسن، ۷۴، ۶۱۶	ابی‌جعفر طوسی، ۵۶
ابی‌الحسن بکری، ۲۱۶، ۲۸۲	ابی‌جعفر قمی، ۱۱۸
ابی‌الخیر احمد بن اسماعیل بن یوسف	ابی‌جعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه
طالقانی، ۲۸۰	قمی، ۳۰۲
ابی‌السعادات، ۱۵۲	ابی‌حاتم، ۴۶۰
ابی‌الصباح، ۱۶۹	ابی‌حذیفه، ۴۸۶، ۴۹۱، ۵۰۷، ۵۰۹
ابی‌الطفیل، ۴۶۱، ۴۶۵	ابی‌حمزه ثمالی، ۴۹
ابی‌العاص بن ربیع، ۷۰۵	ابی‌دیلیم، ۴۶۵
ابی‌العبّاس ضریر، ۱۶۹	ابی‌سهل الدقاق، ۶۰۳
ابی‌العون محمد احمد سفارینی، ۲۸۲	ابی‌صالح مؤذّن، ۱۴۳

۲۳۶، ۴۵، ۳۸، ۳۷، ۳۵	ابى طالب،
۵۶۴، ۵۶۲	ابى طاهر،
۵۲۴، ۱۴۷، ۶۴	ابى عبدالله الحسين،
۶۷۴	ابى عبدالله بن بَطَّه،
۱۷۳	ابى عبدالله حنبلى،
۶۹۹	ابى عبدالله ربيبي،
۳۰۲	ابى عبدالله محمَّد بن مَكِّي،
۱۹۵، ۶۰	ابى عبيده،
۲۷۷، ۱۶۹	ابى على بصير،
۱۰۷	ابى على حدَّاد،
۵۸۹	ابى قحافه،
۱۰۷	ابى منصور ديلمى،
۱۴۱	ابى هاشم عسكرى،
۸۶	ابى هاله،
۱۱	احمد اصفهانى،
۳۲	احمد بن ادريس،
۲۸۰	احمد بن اسماعيل قزوينى،
۶۰۲	احمد بن الحسن القَطَّان،
۵۱۶، ۱۰۰	احمد بن جابر بلاذرى،
۳۸۴، ۲۸۴	احمد بن حجر هيثمى مَكِّي،
۴۰۳	
۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۸	احمد بن حنبلى،
۲۷۶، ۲۸۳، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۷۱	احمد بن سليمان كوفى،
۶۹	احمد بن شعيب بن على نسائى،
۲۷۴	احمد بن عبدالعزيز جوهرى،
۴۱۷	احمد بن عبدالله خزرجى،
۶۰۳	احمد بن على الخَزَّاز،
۴۰۷	احمد بن على بن حجر عسقلانى،
۴۲۶، ۴۱۹	
۱۶۹	احمد بن على مرهبي،
۳۰۲	احمد بن فهد حَلِّي،
۱۹۳	احمد بن محمَّد،
احمد بن محمَّد بن ابى بكر بن عبدالملك	قسطلانى، ۴۰۰، ۴۱۴
۶۸۷	احمد بن محمَّد بن ابى نصر،
۷۰۷	احمد بن محمَّد بن عيسى،
۷۴	احمد بن محمَّد بن يزيد،
۱۱۰	احمد بن محمَّد خليلي،
۲۷۹	احمد بن محمَّد طبرى،
۲۱۶	احمد بن محمَّد على مَكِّي،
۱۱۰	احمد بن محمَّد نوفلى،
۵۲۴	احمد بن موسى بن مردويه اصفهانى،

۶۸۸، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۴، ۶۷۲، ۲۵۳	احمد بن یحیی، ۳۸۸
اسید بن حضیر، ۵۰۷	احمد بن یحیی طحّان، ۶۹
اصمعی، ۶۳۸	احمد بن یوسف دمشقی، ۴۲۸، ۴۰۸، ۳۶۹
اعبد، ۴۴۰	احمد تونی، ۳۰۱
اعتماد السلطنه، ۷۰۷	احمد حنفی نقشبندی، ۴۰۸
الحاکم، ۳۸۷	احمد مغربی مالکی، ۴۱۳
الرشید، ۱۲۲	اربلی، ۱۵۶، ۱۰۵
الزهری، ۶۰۳	استرآبادی، ۳۵
امّ الفضل، ۴۱۲، ۴۱۱	اسحاق، ۴۶۳، ۴۶۲
امام شافعی، ۴۷۱	اسحاق بن عمّار، ۳۲۲، ۲۲۴
امامه، ۶۷۷، ۶۷۲	اسحاق بن یزید، ۱۱۰
امان‌الله دهلوی، ۴۰۱	اسد، ۲۳۷، ۱۶۶
امّ ایمن، ۲۵۱، ۲۵۰، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱	اسرافیل، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۹۰، ۱۹۲
۶۷۶، ۶۷۲	۲۲۲، ۲۲۳، ۳۲۶، ۳۳۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۷۵
امّ سلمه، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۶، ۱۲۰۷	۴۷۶
۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶	اسعد بن شقروه، ۵۲۴
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۴	اسما، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۴
۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۱، ۴۷۸	اسماعیل بن احمد بستی، ۲۸۳
امّ سلمه دختر ابی‌امیه بن مغیره، ۲۴۹	اسماعیل بن اسحاق قاضی، ۲۷۴
امّ سلمی، ۶۷۴	اسماعیل بن جابر، ۷۰
امّ قیله، ۵۸۹	اسماعیل بن علیّ دعبلی، ۷۰، ۶۰۳
امّ کلثوم، ۱۰۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۰، ۴۶۳	اسماء بنت عمیس، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰



٦٧٩	٦٩٨، ٦٨٨، ٦٧٨، ٦٧٦، ٦٧٥، ٦٧٣، ٦٦٨
٤٧١، ٤٦٤	٧٠٨، ٧٠٧، ٧٠٣، ٧٠٢، ٧٠١، ٧٠٠، ٦٩٩
٥٠٧	٧٠٩
١٠١	٧٠٨
١٧٤	٧٠٨
٤٧٢، ٤٧١، ٤٥٥، ٣٩٦، ٣٩٠	٢٨٣
٦٧٥، ٣٩٩، ٢٥٨	٦٤٦
٢٢٨، ٢٢٧، ٢١٢، ٢١٠، ٢٠٧، ٢٠٦	٢٢١
٢٤٨، ٢٤٦، ٢٤٤، ٢٢٩	٢١٩، ٢١٨، ١٩٨، ١٤٧، ٤٤
٤٢٥، ٢٤٨، ٢٤٦، ٢٤٣	٣٤٠
٤٢٦	« ب »
٣٧٢	٤٠٤، ٤٠١، ٣٩٦، ٣٩٢
٣٤٠	٤٤٥، ٤٣٦، ٤٢٦، ٤١٩
٧٠٨	١٦٥، ٥٨
٤٧١	٤٠٤، ٤٠١، ٤٠٠، ٣٨١، ٣٧١
٤٧٢، ٤٧١	٤١٩، ٤١٧، ٤١٥، ٤٠٧، ٤٠٥
« ت »	بدرالدین ابومحمّد محمود بن احمد عینی،
٤٤٤، ٤١٤، ٤٠١، ٣٩٤، ٣٩٣	٤٠٠
٣٨٨	٣٤٠
« ث »	٣٩٧
٢٧٧، ٢٧٤	٤٩
٤٧١، ٤٦٦، ٤٦١، ٤٥٥	١١٧، ٧٨، ٧٣، ٧١، ٦٩

- شیرازی، ۲۸۰
- جمال‌الدین ابوالفضل محمد بن مکرم بن منظور مصری، ۳۸۷
- جمال‌الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۳۵، ۴۴۳
- جوهری، ۵۴۶، ۶۳۸، ۶۴۰
- «ح»
- حاجی نوری، ۶۸۶
- حارث بن قدامه، ۶۶، ۳۳۵
- حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی، ۲۵۸
- حافظ ابوبکر احمد بن علی شافعی، ۳۸۱
- حافظ ابوبکر بغدادی، ۳۷۲
- حافظ ابوبکر بیهقی شافعی، ۴۰۳
- حافظ ابوداود طیالسی، ۳۸۹
- حافظ ابو عبدالله بخاری، ۳۹۹
- حافظ ابونعیم، ۱۰۷، ۳۸۹
- حافظ ابی عبدالله بلخی شافعی، ۲۸۴
- حافظ احمد بن شعیب نسائی، ۲۷۸
- حافظ احمد بن موسی بن مردویه، ۲۸۳
- حافظ بیهقی، ۳۹۵
- حافظ دمشقی، ۳۸۳
- نوری، ۳۷۵
- «ج»
- جابر، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۱۰، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵
- ۶۶۹
- جابر بن عبدالله انصاری، ۵۴، ۳۰۲، ۳۰۳
- ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۶۰، ۳۸۲، ۴۳۶، ۴۵۸
- جابر بن یزید جعفی، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۳۰۲
- جاحظ، ۲۷۵
- جارالله محمود بن عمر زمنخسری حنفی، ۴۳۶، ۴۵۶
- جذعان بن نصر، ۶۹۹
- جریریه، ۷۰۰
- جزری، ۲۸۰
- جعفر، ۲۶۴، ۲۶۵، ۷۰۲
- جعفر بن حفص، ۱۶۹
- جعفر بن محمد، ۱۸۹
- جعفر بن محمد بن عماره، ۲۲۱
- جعفر بن محمد بن مالک الفزاری، ۱۸۹
- جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، ۲۸۱
- ۲۸۲، ۳۹۸، ۴۱۷، ۴۴۳
- جلال‌الدین عبدالرحمن شافعی، ۳۹۷
- جلال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله حسینی

حافظ زرندي، ٤٦٣	حسكاني، ٤٧١
حافظ شمس الدين، ٣٧٤	حسن بن ابى العلاء، ١٨٩
حافظ على بن هبة الله دمشقى شافعى، ٢٨٥	حسن بن عبدالله بن يونس، ١١٧
حافظ غَسَّانِي، ٣٨٢	حسن بن على بن ابى عثمان، ٧٩
حافظ محمّد بن الحسين ازدي موصلى	حسن بن عمارة، ٢٢١
گنجى شافعى، ٢٨٢	حسن بن محبوب، ٦٠
حافظ محمّد بن محمود نَجَّار، ٢٥٨	حسن بن مولوى امان الله دهلوى
حافظ مسعود بن ناصر سجستاني، ٢٨٢	عظيم آبادى، ٣٧٧
حافظ نورالدين على بن ابى بكر هيئى،	حسن بن يزيد، ١٤٢
٣٩٨	حسن ميرجهانى طباطبائى جرتويى
حافظ هيئى، ٤٥٧	اصفهانى، ٣٠١، ٤٥٥
حاكم، ٣٧١، ٣٨٧، ٤٠٧	حسين بن ابراهيم قزوينى، ٢٢٤، ٣٢٢
حاكم ابو عبدالله نيشابورى، ٣٨٩، ٤٠٣	حسين بن ابى العلاء، ١٩٣
حاكم حسكاني، ٤٥٩	حسين بن ابى غندر، ٢٢٤، ٣٢٢
حاكم نيشابورى، ٣٧٠، ٣٩٥، ٤٠٥، ٤٠٦	حسين بن بسطام، ٧١
٤٣٥، ٤١٦	حسين بن حمدان حضيئى، ٥٨
حجاب، ٤٣٢	حسين بن سعيد اهوازى، ٣١٣
حذيفه، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٩٣	حسين بن سعيد بغدادى، ٧٠٧
٣٩٥، ٣٩٤	حسين بن عبدالله، ٣٢
حذيفه بن اليمان، ٣٤٩	حسين بن عبدالله بن سعيد عسكرى، ٦٢١
حرّ عاملى، ٧٠٨، ٧٠٩	حسين فشاركى، ١١
حرّه، ١١٨	حسين كاشفى، ٣٥٨

خالد بن ولید، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵.	حصان، ۱۱۸
۵۰۷	حضرت اسماعیل، ۵۴۹
خالد و مغیره بن شعبه، ۵۰۹	حضرمی، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۶.
خدیدجه، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۶۶.	۴۰۲، ۴۱۹، ۴۶۵، ۴۷۱
۶۷، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲.	حفصه، ۲۶۴، ۲۶۶
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲.	حمّاد، ۷۰۲
۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴.	حمّاد بن عیسی، ۱۱۰
۱۱۵، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۵۱.	حمامه، ۲۴۴
۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۶۹، ۳۷۰.	حمزای، ۳۸۴
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸.	حمزه، ۴۴، ۴۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۴۹، ۳۵۰.
۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۵۱۸، ۶۹۷	حموی، ۴۵۶، ۴۷۱
خدیدجه بنت خویلد، ۵۶، ۵۷، ۱۰۰	حموینی، ۳۹۶
خدیدجه کبری، ۸۵، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۶.	حمید بن زیاد، ۷۰۷
۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷	حمیرا، ۶۵، ۶۶، ۱۴۳، ۳۷۴
خدیدجه الکبری، ۳۷۶	حمیری، ۵۲
خدیدجه بنت خویلد، ۳۲۷	حوّاء، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۲۷.
خرسان، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴.	۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۲
۲۸۵	حوراء، ۱۱۸
خزیمه بن ثابت، ۴۸۹	«خ»
خطّاب، ۴۹۶، ۵۱۳	خازن، ۴۷۰، ۴۷۱
خطیب، ۲۵۸، ۲۶۰، ۴۰۵	خالد، ۴۹۲
خطیب تبریزی عمری، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۳۵	خالد بن سعید بن العاص، ۲۹۱

- خوارزمي، ٢٣١، ٢٥٨، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٨٠،  
 ٤١٦، ٤٢١، ٤٢٦، ٤٣٥
- خويلد، ٦٧، ١٠٠، ٣٢٩، ٣٣٧
- خويلد بن اسد بن عبدالعزى بن قصي، ٨٥
- خياباني، ٢٧٦
- « ٥ »
- داود، ١٣٠، ٢١٤، ٢١٥، ٥٨٤، ٥٩٢
- داود بن سليمان نقشبندی، ٤٠٧
- دحية، ٢٠١، ٢٠٢
- دحية بن خليفة كلبى، ٢٠١، ٢٠٢
- درست بن ابى منصور، ٧٣
- درويش برهان، ٢٧٩
- دشتكى، ٣٩٧
- دعبلى، ٦٠٣
- دولابى، ٤٤٢
- دهلوى، ٤١٥
- ديرى، ٦٠٣
- ديلمى، ٦٧٥
- « ٥ »
- ذرة بن محمد، ١١٠
- ذهبى، ٢٧٩، ٣٦٩، ٣٩٠، ٣٩٢، ٣٩٩
- ٤٠٣، ٤٠٧، ٤١٧، ٤٢٢، ٤٣٣
- « ر »
- راحيل، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٤، ١٨٠
- ١٨١، ١٨٤، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٨
- ٢٠٩، ٢٤٠، ٢٤٢، ٣٢٢، ٣٦٢
- رازى، ٤٧١
- راضيه، ١١٨، ١٣٥، ١٣٦
- راغب اصفهاني، ٤١٦
- رافعى شافعى، ٤٢٢
- رحيمه، ٣٤٠
- رقيه، ١٠١، ١٠٢، ٣٨٠
- رقيه كبرى، ٦٩٨
- روائيل، ١٦٢، ١٦٤
- رواحه، ٣٥٦
- « ز »
- زائدة بن الاصم بن عامر بن لوى، ٨٥
- زيدى، ٤١٦
- زيدى حنفى، ٣٩٠، ٤٣٧
- زبير، ٢١٨، ٢٢٠، ٣٥٠، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١٣
- ٥١٤، ٥٢٣، ٦٧٩
- زبير بن العوام، ٥٠٢
- زبير بن بكار، ٣٧٩، ٧٠٣
- زاره، ٨٦، ٧٠٢

سالم، ۴۸۶، ۴۹۱، ۵۰۷، ۵۰۹	زرقانی، ۴۲۲، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۷۱
سحیفه، ۷۰۰	زرنندی، ۳۹۲، ۴۰۷، ۴۷۱
سدّی، ۴۶۵	زکریّا، ۵۵۹، ۵۸۴، ۵۹۲، ۶۰۲
سدیر صیرفی، ۴۳، ۵۲	زکّیه، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۵
سرکیس، ۲۸۴	زلیخا، ۱۰۲، ۳۴۰
سعد، ۹۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴	زمخسری، ۳۸۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۶۶۹
سعدآبادی، ۱۱۷	زوقائیل، ۱۷۵، ۳۲۶
سعد بن ابی وقّاص، ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۷۱	زهری، ۶۰۲
سعد بن عبدالله قمّی، ۱۷۹	زید، ۷۴
سعد بن مالک، ۳۷۰	زیاد بن مروان، ۷۴
سعد بن معاذ انصاری، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴	زیاد قندی، ۷۳
۲۶۷	زید، ۷۰۳
سعید بن محمّد ثقفی، ۱۶۹	زید بن عمر، ۷۰۳، ۷۰۸، ۷۰۹
سعید بن مسیب، ۳۷۰، ۴۳۳	زین الدین ابوالفضل، ۳۹۲
سفیّان ثوری، ۶۵، ۶۶	زین الدین علی بن الحسن الخازن الحائری،
سکینه، ۶۶۶، ۶۶۸	۳۰۲
سلمان، ۵۶، ۵۷، ۶۶، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۲	زیّنّب، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۵۶، ۳۴۶، ۳۴۷
۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۴	۳۸۰، ۶۶۸، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۸، ۶۹۶، ۷۰۸
۲۶۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۸۷، ۴۹۲	زیّنّب صغری، ۷۰۸
۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳	زیّنّب کبری، ۵۲۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۸
۵۱۴، ۶۷۹، ۶۸۳	«س»
سلمان فارسی، ۱۹۸، ۳۳۵، ۴۹۲	ساره، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۶۶، ۳۴۰

سهلی عبدالرحمن خثعمی مراکشى، ۴۰۰	سليم، ۵۱۰، ۵۱۴
سید ابراهيم بن محمد شهير به ابن حمزه حسينى، ۴۳۷	سليمان، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۵۵۹، ۵۸۴، ۵۹۲
سید ابوالحسن اصفهانی، ۱۲، ۱۴	سليمان بلخي قندوزى، ۳۶۹، ۳۸۲، ۳۸۵،
سید احمد زینى دحلان شافعى مفتى، ۴۴۳، ۴۰۶	۴۱۵، ۴۰۰
سید بحر العلوم، ۱۷	سليمان بن احمد طبرانى، ۶۵، ۶۶
سید بن طاوس، ۶۵، ۱۰۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۵۱۹، ۵۲۴، ۶۸۶، ۷۰۱	سليمان بن خالد، ۷۰۷
سید حسن فاطمى، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۲	سليمان بن داود، ۵۲۰
سید رضى، ۲۱	سليمان بن محمد، ۳۲۵
سید شهابالدين نجفى مرعى حسينى، ۳۷۱، ۴۱۸	سليمان بن مفضل، ۶۸
سید عبدالهادى شیرازى، ۱۲	سليمان حسينى بلخي حنفى نقشبندى، ۲۸۵
سید على شهابالدين همدانى علوى، ۳۹۸، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۹	سليمان حشمت الله، ۱۸۴
سید قوام، ۱۴	سليم بن قيس، ۵۰۷
سید محسن امين شامى، ۲۷۹	سماوى، ۲۵
سید محمدرضا موسى خراسان، ۲۷۹، ۲۸۳	سمعانى، ۲۵۸، ۶۶۹
سید محمد صدیق حسنخان هندى	سمهودى، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۷۱
	سواده بن محمد، ۱۶۹
	سوید بن غفله، ۶۱۵، ۶۳۶، ۶۴۹
	سهل بن حنيف، ۴۹۰
	سهل همدانى، ۱۵۰
	سهلی، ۴۱۱، ۴۱۲

- بهوبالی، ۳۹۷  
شمس‌الدین ابن‌العربی، ۴۶۶
- سید محمد عبدالغفار هاشمی افغانی، ۴۱۴  
شمس‌الدین ذهبی، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۷۲
- سید مرتضی، ۵۲۴، ۵۸۸، ۷۰۵، ۷۰۶  
شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان  
ذهبی، ۴۳۵
- سید ناصر حسینی میبدی، ۱۴  
شوکانی، ۴۷۰
- سیده، ۱۱۸  
شهاب‌الدین احمد آبشهی، ۴۳۷
- سید هاشم بحرینی، ۴۳، ۵۱، ۶۴  
شهاب‌الدین مرعشی حسینی نجفی قمی،  
سیطائیل، ۲۳۹، ۲۴۱
- سیف، ۷۳، ۷۴  
شهادت اول، ۱۰۵، ۳۱۶
- سیوطی، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۴،  
شهادت ثانی، ۲۱۶
- ۴۱۹، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۷۱  
شیبانی، ۴۰۲
- «ش»  
شاذان بن جبرئیل قمی، ۱۵۶، ۱۵۷
- شافعی، ۴۷۲  
شاه محمد حافظ، ۲۸۱، ۲۸۴
- شیلنجی، ۲۷۴، ۲۸۵، ۳۸۴، ۴۱۴، ۴۱۵،  
شعرانی، ۴۴۳
- ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۵۷، ۴۷۱، ۴۷۲  
شعیب، ۱۱۵، ۱۶۷
- شعیب، ابومدین بن سعد مصری عمرای،  
شعیب، ۳۷۶، ۳۷۸
- شفشاونی وردیفی مصری، ۳۹۸  
شفتی، ۱۸
- شیخ صدوق، ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۸۵،  
شیخ طوسی، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۱۰،  
۱۷۹، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۳،  
۳۶۱، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۲۱
- شیخ طبرسی، ۳۱۳، ۴۹۵، ۵۲۴، ۵۲۶،  
۵۲۸، ۶۰۱
- شیخ طوسی، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۶۷، ۶۸۶، ۷۰۹  
شیخ علی محمد نجف آبادی، ۴۹۶  
شیخ عمادالدین طبری، ۲۸۲



- طاهر، ١٠٢، ٣٨٠  
طاهره، ١١٨، ١٣٤، ١٣٥  
طباطبائي، ٢٠  
طبراني، ٣٦٥، ٤٠٧، ٤٣٧، ٤٥٥، ٤٦٤،  
٤٦٦، ٤٦٦  
طبري، ١٧٢، ١٨٩، ١٩٧، ١٩٨، ٢١٠،  
٢٢١، ٣٢٠، ٣٣٩، ٣٤٥، ٣٧٠، ٣٨٣، ٤٥٩،  
٤٦٠، ٤٦٥، ٤٧١، ٤٨٨  
طحاوي، ٣٩١، ٣٩٩  
طريحي، ١٤٨، ١٧٨  
طلحه، ٢١٨، ٢٢٠  
طيب، ١٠٢، ٣٨٠
- «ع»  
عارف شيخ داود بن سليمان نقشبندی  
خالدي، ٣٩٠  
عاص بن وائل، ٣٨٠  
عايشه، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١،  
٦٥، ٦٦، ١٠٠، ١٤٣، ١٩٧، ٢٤٩، ٢٥٠،  
٢٥١، ٢٦٤، ٢٦٦، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٧٣،  
٣٧٥، ٣٨٩، ٣٩١، ٣٩٩، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٣٥،  
٥٢٠، ٥٢٤، ٥٧٠  
عباس، ٤٤، ٤٦، ٢٠١، ٢٠٢، ٣٤٨،
- شيخ كليني، ٦٧٩، ٦٨٦، ٧٠٩  
شيخ محمد نور العربي، ٢٨١  
شيخ مفيد، ١٠٦، ٢٢٤، ٧٠٣، ٧٠٥، ٧٠٦  
شيرويه، ١٤١  
شيرويه ديلمى، ٢٥٨، ٢٦٠  
شيطان، ٤١، ٧٧، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٢٢٩، ٢٣٠  
«ص»  
صالح بن رقعته، ٦٤  
صالح بن عقبه، ٨٠  
صالح يهودى، ٦٤  
صبان، ٤٧٢، ٤٧١، ٤٥٧  
صرصايل، ٢٣١، ٢٣٢  
صفار، ٤٩، ١٩٣، ٦٩٩  
صفوان، ٢٢٤، ٣٢٢  
صفوان بن يحيى، ٣١٦  
صفورا، ١١٥، ١٦٧  
صفي الدين احمد بن عبدالله بن ابي الحيز  
خزر جي انصارى ساعدى، ٤٠٤  
صهاك، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٤، ٥٠٦، ٥١٠،  
٥١٢، ٨٤٤  
«ط»  
طارق بن شهاب، ١٧٩

- عبدالعظیم بن عبدالقوی شافعی منذری، ۷۰۰، ۶۹۹، ۶۸۳، ۶۷۴، ۴۸۸، ۳۵۰، ۳۴۹  
شامی، ۴۴۲، ۷۰۳، ۷۰۱
- عبدالعظیم حسنی، ۱۱۷  
عبدالمطلب، ۴۸۸
- عبدالفتاح عبدالمقصود، ۲۸۵  
عبّاس بن محمّد بن الحسین، ۲۲۴
- عبداللطیف، ۴۰۳، ۳۹۷  
عبّاس بن محمّد حسینی، ۳۲۲
- عبدالله، ۳۵۰، ۲۱۶، ۲۱۴، ۳۸، ۳۵  
عبدالرحمن، ۱۹۹، ۱۹۸
- عبدالله بسمل، ۲۸۰  
عبدالرحمن بن الحجّاج، ۵۲
- عبدالله بن جعفر، ۶۸  
عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری شافعی
- عبدالله بن حسن، ۵۲۸، ۵۲۶، ۵۲۴، ۱۲۳  
بغدادی، ۴۲۰، ۴۱۴، ۳۸۴، ۳۷۷، ۳۷۵
- ۵۹۲، ۶۰۲  
۴۷۱، ۴۶۵، ۴۲۶
- عبدالله بن حمّاد انصاری، ۵۱۹  
عبدالرحمن بن عوف، ۲۱۹، ۲۱۸، ۱۹۸
- عبدالله بن زبیر، ۳۴۹  
۴۲۵
- عبدالله بن سنان، ۷۰۷، ۵۱۹  
عبدالرحمن بن محمّد الحسینی، ۶۰۲
- عبدالله بن عبّاس، ۷۰۹، ۴۹۲  
عبدالرحمن سیوطی، ۴۲۱، ۴۰۲، ۳۹۷
- عبدالله بن عثمان، ۵۹۲، ۵۸۱، ۵۷۹  
عبدالرزاق، ۶۰۳
- عبدالله بن عقبه، ۳۴۹  
عبدالرؤوف شافعی مناوی، ۴۰۸، ۳۸۱
- عبدالله بن عمر، ۷۰۹، ۱۵۲  
عبدالسلام بن عبدالرحمن صفوری، ۳۸۵
- عبدالله بن محمّد، ۶۰۲، ۳۸۰، ۳۷۹، ۱۷۳  
عبدالعزیز بن زکریای لؤلؤئی، ۶۸
- عبدالله بن مسعود، ۴۱۶، ۲۵۸، ۲۲۴  
عبدالعزیز بن محمّد بن صدیق، ۴۱۹
- عبدالله جعفر، ۷۰۸، ۶۹۷  
عبدالعزیز بن مسلم، ۳۱۳
- عبدالله حمویه، ۶۷۴  
عبدالعزیز جوهری، ۶۰۴
- عبدالله شافعی، ۴۱۷، ۴۰۷، ۳۷۱، ۳۶۹  
عبدالعزیز محمّد بن صدیق قماری، ۳۸۴

٢٤٧	٤٤٢، ٤٣٤
عدي بن كعب، ٥٠٥	عبدالله مامقاني، ١٢
عذرا، ١١٨، ١٤٤، ٣٦٨	عبدالمطلب، ٣٧، ٣٨، ٩٠، ٢٦٣، ٢٦٥
عربه، ٣٧١	٥١٠
عروه، ٦٧٠	عبدالهادي، ٤١٦
عزالدين ابو محمد حسن بن سليمان حلي،	عبدالهادي ابياري، ٣٩٧
٣١٦	عبدمناف، ٨٥
عزالدين بن اثير جزري، ٣٩٦، ٤٠١	عبيدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، ٦٠٣
عزالدين عبدالسلام شافعي، ٣٧٧	عبيدالله بن يحيى بن خاقان، ٢٧٥، ٢٧٦
عزرائيل، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٨	عبيدالله حنفي الامر تسري، ٣٧١، ٣٧٢
عسقلاني، ٣٧١، ٤٠٢، ٤٢٠	٣٨١، ٣٨٤، ٣٨٦، ٣٩٧، ٤٠١، ٤٠٥، ٤٠٨
عطاء الله دشتكي، ٤٠٧، ٤٤٣	٤١٤، ٤١٧، ٤٢٢، ٤٢٦
عقبه، ٣٥٠	عبيدي، ٣٨٤
عقيل، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٦٤، ٢٦٥، ٣٤٨	عتبة بن ابي لهب، ٧٠٥
٣٤٩، ٣٥١، ٣٥٣، ٦٧٩	عتبة بن الازهرى، ٤٢٩
عكبري، ٢٥٨، ٦٧٠	عتيق، ١٠٢
عكرمه، ١٥٢	عتيق بن عامر مخزومي، ٨٦
علامة اميني، ٢٧٨، ٢٨٢، ٤١١، ٤١٨	عثمان، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٤٦، ٢٤٧
علامة حلي، ١٠٨، ٢٧٧، ٤٦٨، ٤٧١، ٧٠٩	٤٨٦، ٥١٤
علامة طباطبائي، ١٧	عثمان بن احمد، ٢٨١
علامة مجدالدين بن اثير جزري، ٣٩٥	عثمان بن حنيف، ٤٩٠
علامة مجلسي، ٢٥، ٣٣، ٣٤، ٣٦، ٥٠، ٥١	عثمان بن عفان، ١٩٨، ٢١٨، ٢١٩، ٢٤٥

علی بن مجالد، ۱۶۹	۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۰۷، ۱۰۰، ۷۲، ۶۱
علی بن محمد بن الحسن معروف به	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹
ابن مغیره القزوینی، ۶۰۲	۳۲۳، ۳۳۵، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۸، ۵۶۲
علی بن محمد فقیه شافعی، ۲۷۹	۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۸۸، ۶۰۱، ۶۲۳، ۶۵۲
علی بن موسی اربلی، ۶۰۱	۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶
علی بن هلال جزائری، ۳۰۲	علم الهدی، ۱۰۰
علی بن یوسف جزری شافعی دمشقی،	علی بصری، ۶۷۴
۲۷۹	علی بن ابراهیم، ۱۶۵، ۲۷۹، ۷۰۲
علی متقی هندی، ۳۷۰، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۲۲	علی بن ابراهیم بن هاشم، ۶۰
علی میرجهانی طباطبایی، ۱۱	علی بن ابراهیم قمی، ۱۵۰
علی یزدی، ۱۱	علی بن ابی حمزه، ۱۸۹
عمار بن یاسر، ۶۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۳۵	علی بن اسباط، ۱۸۹
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۶۷۹، ۷۰۸	علی بن برهان‌الدین حلبی شافعی، ۴۲۲
عمر، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۲	علی بن جعد، ۲۶۰
۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۸۶	علی بن حبیب، ۲۲۴
۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵	علی بن حدید، ۳۲
۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸	علی بن حسین، ۳۲۲
۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۰	علی بن حکم، ۱۹۳
۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۶، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۹، ۷۰۰	علی بن ریاب، ۶۰
۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۸	علی بن سلیمان، ۱۸۹
۷۰۹	علی بن عمر دارقطنی، ۲۷۹
عمر ابو النصر، ۲۸۵	علی بن عیسی اربلی، ۵۲۴

فاطمة بنت خديجه، ۲۱۹	عمران، ۸۱، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۸۸، ۲۸۹،
فتح الله كمالی استرآبادی، ۴۹۶	۲۹۷، ۳۲۸، ۳۵۶، ۳۹۱، ۴۴۲، ۶۵۲
فخرالدين نجفی، ۶۴	عمران بن حصین خزاعی، ۴۴۲
فخر رازی، ۴۵۶	عمر بن ابراهیم علوی، ۱۶۹
فرعون، ۱۱۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۳۴۰، ۵۱۳	عمر بن اذینه، ۶۹۹
فضل، ۶۸۳	عمر بن خطاب، ۲۱۸، ۲۱۹، ۴۹۱، ۴۹۲،
فضل الله بن محمود فارسی، ۴۴	۴۹۴، ۵۶۶، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۸
فضل بن دكين، ۶۷۰	عمر رضا كخاله، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۴۳
فضل بن شاذان، ۵۶	عمر بن ابی المقدام، ۴۸۵
فضّه، ۴۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۶،	عمر بن عمیر صوفی، ۷۸
۶۸۸، ۶۶۸	عمیر، ۷۹
فقير عینی، ۲۸۳	عمیس خثعمیه، ۲۵۴
فیروزآبادی، ۵۶۳	عیسی، ۱۳۲، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۸۷،
« ق »	۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۸۵، ۴۶۳
قاسم، ۱۰۲، ۱۰۳، ۳۸۰	عیسی بن المستفاد ابی موسی ضریر، ۴۸۰
قاضی ابوالمحاسن یوسف بن موسی	عیسی بن عبدالله بن [محمد بن] عمر بن
حنفی، ۳۹۲	علی بن ابی طالب، ۶۰۳
قاضی ابو محمد کرخی، ۳۴۰	عیسی بن مریم، ۴۶۲، ۴۷۶
قاضی شهید، ۳۷۱	« ف »
قاضی عضدی، ۳۰۵	فاضل دربندی، ۲۱۶
قاضی نورالله شوشتری، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۸،	فاطمه بنت اسد، ۳۷، ۳۸، ۲۳۸، ۲۳۶
۴۳۹، ۴۴۹	فاطمه بنت الحسین، ۶۰۲

گلبایگانی، ۱۵، ۱۶	قاضی نورالله شهید، ۴۱۴
گنجی شافعی، ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۵۷، ۴۶۰	قرطبی، ۴۷۰
۴۶۵، ۴۷۱	قزوینی، ۶۷۰
« ل »	قسطلانی، ۴۵۷، ۴۷۱
لوط، ۷۰۴	قلابه، ۸۵
« م »	قلندر مهدی، ۳۹۸
مأمون، ۱۲۲، ۱۲۳	قلندر هندی حنفی، ۳۹۰، ۴۰۴
مبارک بن اثیر، ۴۰۱	قندوزی، ۲۸۵، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۷، ۳۹۹
مبارکه، ۱۱۸، ۱۳۳	۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۶۷
متقی هندی، ۴۱۹	قنقد، ۴۸۶، ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸
متوکل، ۲۷۵	قیله، ۵۶۸، ۵۷۷
متوکل عباسی، ۲۷۶	« ک »
مجاهد، ۴۱۳، ۴۱۴	کافی مونس، ۴۰۰
مجدالدین بن اثیر جزری، ۴۳۵	کاکوردی، ۴۰۴
محبّ‌الدین احمد بن عبدالله طبری، ۲۱۷	کاهل، ۵۶۸، ۵۷۷
۲۵۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۳	کراجکی، ۷۰۲
۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۳۵	کعب، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱
۴۴۱، ۴۴۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۷۱	کفعمی، ۱۰۵، ۶۸۶
محدّثه، ۱۱۸، ۱۳۶	کلثم، ۱۶۷
محسن، ۱۵۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۴۹۴، ۵۲۳	کلثوم، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۵۶، ۶۹۶
۶۹۶	کمشخانوی، ۴۰۵
محمد الهادی عطیه، ۲۸۵	« گ »

- مُحَمَّد بن ابی القاسم، ۱۶۹، ۱۷۱  
 مُحَمَّد بن ابی بکر، ۱۱۰  
 مُحَمَّد بن احمد بن ابی ثلج، ۲۸۳  
 مُحَمَّد بن احمد بن حمدان، ۱۸۹  
 مُحَمَّد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی  
 دمشق، ۳۷۴، ۴۲۰  
 مُحَمَّد بن احمد بن عثمان ذهبی، ۳۹۶  
 مُحَمَّد بن احمد بن قضاة، ۱۷۳  
 مُحَمَّد بن احمد بن مخلد، ۴۵۹  
 مُحَمَّد بن احمد عجمی، ۲۸۴  
 مُحَمَّد بن ادريس، ۲۷۶  
 مُحَمَّد بن جریر طبری، ۱۰۵، ۲۷۸، ۶۸۶  
 مُحَمَّد بن حسین ازدی، ۲۷۸  
 مُحَمَّد بن حمويه بن اسماعیل، ۶۹۹  
 مُحَمَّد بن رهبان، ۳۲۲  
 مُحَمَّد بن زکریا، ۶۰۴  
 مُحَمَّد بن زکریا بن دینار الغلابی، ۲۲۱  
 مُحَمَّد بن زیاد، ۷۰۷  
 مُحَمَّد بن عباس بن نجیح، ۲۲۱، ۲۵۸  
 مُحَمَّد بن عبدالرحمن، ۶۰۲، ۶۰۴  
 مُحَمَّد بن عبدالرحمن المهلبی، ۶۰۲  
 مُحَمَّد بن عبدالله، ۳۲، ۴۷۵، ۴۷۶  
 مُحَمَّد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی،  
 ۳۹۹  
 مُحَمَّد بن علی الهاشمی، ۶۰۳  
 مُحَمَّد بن علی بن عبدالرحمن، ۱۶۹  
 مُحَمَّد بن علی شوکانی، ۲۸۱  
 مُحَمَّد بن عمار بن یاسر، ۳۴۵  
 مُحَمَّد بن عمر وصابی حبشی، ۴۴۱  
 مُحَمَّد بن عیسی، ۳۲  
 مُحَمَّد بن محمد، ۲۸۰  
 مُحَمَّد بن محمد رسول کاشانی، ۱۸  
 مُحَمَّد بن مسعود، ۶۹۹  
 مُحَمَّد بن مسلم ثقفی، ۱۲۶  
 مُحَمَّد بن مکرم، ۲۷۷  
 مُحَمَّد بن منظور مصری، ۴۴۱  
 مُحَمَّد بن وهبان، ۲۲۴  
 مُحَمَّد بن هبة الله قزوینی، ۳۱۳  
 مُحَمَّد بن همام، ۶۸۸  
 مُحَمَّد بن یحیی، ۷۰۷  
 مُحَمَّد بن یعقوب کلینی، ۶۸۷  
 مُحَمَّد بن یوسف دمشقی صالحی، ۲۷۹  
 مُحَمَّد بن یوسف زرنندی حنفی، ۴۰۰  
 مُحَمَّد بن یوسف، شهیر به کافی، ۴۱۵

مرامز، ۳۲	محمد بن یوسف غزّ مفری، ۲۸۴
مرضیه، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۳۶	محمد بن یوسف گنجی شافعی، ۲۲۱،
مروزی، ۲۵۸	۲۸۲، ۲۵۸
مریم، ۵۹، ۶۰، ۸۰، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰،	محمد حبیب‌الله یوسفی مدنی شنفطینی،
۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۵،	۲۸۲
۱۸۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴،	محمد حفار، ۷۰
۲۹۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷،	محمد رضا رضوی خوانساری، ۱۱
۳۹۱، ۴۷۸، ۴۷۹، ۶۵۲	محمد رضا مسجد شاهی، ۱۱
مریم بنت عمران، ۱۰۰، ۱۱۱، ۶۵۱	محمد رضای مصری، ۲۸۵
مریم کبری، ۱۱۸	محمد سماوی، ۳۰۱
مزاخم، ۱۰۰، ۱۱۳، ۳۲۹	محمد صالح کشفی حنفی ترمذی، ۴۰۵
مستظلّ بن حسین، ۷۰۱، ۷۰۲	محمد صالح مروزی، ۲۸۳
مسروق، ۶۷۰	محمد صبّان، ۳۶۵، ۳۸۴، ۴۰۸، ۴۱۵،
مسعودی، ۵۲۴، ۶۹۷	۴۱۷، ۴۱۹، ۴۷۱
مسلم، ۴۱۴، ۴۴۴	محمد صبیح، ۲۸۵
مشاطی عدوی، ۲۷۸	محمد صدر العالم، ۲۸۳
مصری، ۴۰۰	محمد طاهر صدیقی هندی، ۴۴۱
مصطفی حلبی، ۴۱۹	محمد علی حبیب آبادی، ۱۱
مصطفی رشدی، ۴۱۵	محمد علی فتیحی دزفولی، ۱۱
مصطفی زرگلی، ۲۸۴	محمد علی ملیجی، ۴۷۱، ۴۷۲
مطهر، ۳۸۰	محمد مرتضی حسینی حنفی، ۳۸۸
مطیب، ۳۸۰	مخدوم حنفی، ۴۰۰



معاذ، ۲۲۶، ۲۲۲	منهال بن عمرو، ۲۲۱
معاذ بن جبل، ۳۷، ۳۸، ۴۹۱، ۵۰۷، ۵۰۹	موسوی خراسان، ۲۸۰
۵۲۱	موسی، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
معاذہ امّ سعد بن معاذ، ۲۶۴	۳۱۰، ۳۴۰، ۳۵۶، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۹۲
معاویہ، ۱۲۲، ۱۲۳	موسی بن علی بن موسی بن عبدالرحمن
معاویة بن عمّار، ۷۰۷	المحاربی، ۶۱
معمد، ۲۷۵	موسی بن عمران، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۳۵۵
معمد عباسی، ۲۷۶	۴۷۵، ۴۷۶
معمر، ۶۰۲، ۶۰۳	موصلی، ۶۷۰
مغیرہ مخزومی، ۲۳۷	موفق بن احمد خطیب خوارزمی، ۴۴۳
مغیرة بن شعبه، ۴۸۶، ۵۰۷	مولی علی متقی ہندی، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۶
مفضل، ۱۱۲، ۲۸۷	۴۰۰، ۴۰۲
مفضل بن عمر، ۴۲، ۷۳، ۷۵، ۱۱۰	مولی متقی ہندی، ۴۱۴
مقداد، ۲۱۰، ۲۱۲، ۵۰۲، ۵۱۰، ۵۱۲	مولی محمد صالح کشفی حنفی، ۳۸۵
۵۱۳، ۶۷۹، ۶۸۳	مہدی، ۱۲۲
ملا علی قاری ہروی، ۳۹۷	مہدی عباسی، ۱۲۳
ممقانی تبریزی، ۳۵۸	میر جهان، ۱۸، ۱۹
مناوی، ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۴۳، ۴۷۱	میرزای شیرازی، ۱۴
منصور، ۱۲۲	میر کاظم زوارہ ای، ۱۸
منصور دوانیقی، ۱۲۳	میسرہ، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۴
منصور طوسی، ۲۷۳	میکانیل، ۵۵، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۴
منصورہ، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۶۲۰	۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲

«و»	۳۷۶، ۳۷۵، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۳۹، ۲۶۱، ۲۶۰
واحدی، ۴۶۱، ۴۵۵، ۴۷۱	۴۶۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۶۵۶، ۶۶۰
ورقه بن عبدالله ازدی، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴	«ن»
ورقه بن نوفل بن اسد، ۸۷، ۸۹	ناصر، ۸۷، ۹۴
ولین نعمت الله حسینی رضوی، ۱۷۵	نافع، ۱۵۲
«هـ»	نهبانی، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۰۰
هارون، ۴۹۲، ۵۱۴	۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۴۳
هارون الرشید، ۱۲۳	۴۶۱، ۴۷۱
هاشم، ۶۸۴	نراقی، ۷۰۹
هاله، ۱۰۲	نسائی، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۳
هبالله بن عساکر دمشق، ۳۹۵	۴۱۴، ۴۶۵، ۴۷۱
هشام، ۳۷۵	نسفی، ۴۵۷، ۴۷۱
هشام بن سالم، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۷	نصرین سوید، ۷۰۷
هشام بن عروه، ۶۵، ۶۶	نظنری، ۶۶۹
هلال، ۷۰	نعمانی، ۳۱۳
همام، ۱۶۹، ۱۷۰	نوح، ۱۶۱، ۲۹۷
هندبن نباش تمیمی، ۸۶	نورالدین ابوبکر بن علی هیثمی، ۴۰۴
هیبره، ۴۶۵	نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، ۴۰۶
هیثمی، ۴۱۸، ۴۳۵، ۴۶۴، ۴۷۱	۴۱۸، ۴۴۳
«ی»	نورالدین علی بن صباغ مالکی، ۳۹۶، ۴۱۳
یافعی، ۴۰۱، ۴۰۷	۴۲۲
یحیی، ۵۵۹، ۵۹۲	نیشابوری، ۴۵۶، ۴۷۰، ۴۷۱

يعقوب بن شيبة، ٢٨٣	يحيى بن زكريا، ٥٢٠
يماني، ٣٥١	يحيى بن عقيل، ٤٢٩
يوسف، ٩٤، ١٠٢، ٣٤٠، ٤٦٢	يحيى بن معين، ٢٥٨
يوسف نهاني، ٣٩٨	يزدجرد بن شهریار، ١٠٥
يوشع، ٤٦٣	يزيد، ٧٠٧، ٧٠٨
يوشع بن نون، ٤٧٥، ٤٧٦، ٥١٦	يزيد بن عبدالملك، ١٢٤
يونس بن ظبيان، ١١٧	يعقوب، ٤٦٢، ٤٦٣، ٥٥٩، ٥٨٤، ٥٩٢

## فهرست منابع و مآخذ<sup>۱</sup>

### « الف »

۱. القرآن الکریم.

۲. الأحاد و المثانی: ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ هـ)، تحقیق: باسم فیصل احمد الجوابرة، چاپ اول

۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م، چاپ دارالدرایة، نشر دارالدرایة.

۳. أخبار الدول و آثار الأؤل: احمد بن یوسف قرمانی (م ۱۰۱۹ هـ)، تحقیق: دکتر فهمی سعد و

دکتر احمد حطیط، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م، عالم الکتب - بیروت.

۴. أرجح المطالب: عبدالله حنفی الامر تسری، چاپ لاهور.

۵. أسد الغابة فی معرفة الصحابة: أبو الحسن علی بن ابی اکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم،

معروف به ابن اثیر (۶۳۰ هـ)، انتشارات اسماعیلیان - تهران.

۶. أعلام النساء فی عالمی العرب و الإسلام: محمدرضا کحاله، چاپ پنجم ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۴ م،

موسسة الرسالة - بیروت.

۷. الأمالی: أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (صدوق)، (م ۳۸۱ هـ)، مؤسسه

الاعلمی - بیروت.

۸. الأمالی: أبو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید

(م ۴۱۳ هـ)، چاپ دوم ۱۴۱۲ هـ، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین - قم.

---

۱. در مصدربابی از کتب در بعضی موارد از دو نوع چاپ در یک کتاب استفاده شده که معمولاً مشخصات

یک چاپ در پاورقی آمده و مشخصات همان کتاب در چاپ دیگرش در قسمت مصادر تحقیق آمده

است.

۹. الأملی: أبو جعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰هـ)، چاپ اول ۱۴۱۴ هـ، تحقیق: قم الدراسات الإسلامية فی مؤسسة البعثة نشر، دار الثقافة - قم.
۱۰. أهل البيت: توفیق أبو علم، چاپ قاهره.
۱۱. الأنوار المحمدية من المواهب اللدنية: بنهانی، چاپ الادبية - بيروت.
۱۲. الإفتان: جلال الدين سيوطی، تحقیق ابوالفضل ابراهيم، چاپ العصریه ۱۴۰۸ هـ، حيدا - بيروت.
۱۳. إثبات الوصية للإمام علي بن ابي طالب: أبو الحسن علي بن حسين بن علي هذلي مسعودی (م ۳۴۶هـ)، مؤسسه انصاريان ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م.
۱۴. إحقاق الحق و ازهاق الباطل: سيد نورالله حسینی مرعشی تستری، شهيد شده در هند در (۱۰۱۹هـ)، تعليقات آيت الله العظمی سيد شهاب الدين حسینی مرعشی نجفی، چاپ اسلامية - تهران.
۱۵. الاحتجاج: أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب طبرسی (م ۶۲۰هـ)، تحقیق: سيد محمد باقر خراسان، منشورات دارالنعمان للطباعة و النشر - نجف.
۱۶. الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد: محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، ملقب بن شيخ مفيد (م ۴۱۳هـ)، تحقیق: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول ۱۴۱۳ هـ، دار المفيد.
۱۷. إرشاد الساری لشرح صحيح البخاری: شهاب الدين احمد بن محمد القسطلانی (م ۹۲۳هـ) العامرة - مصر.
۱۸. إرشاد القلوب: حسن بن أبي الحسن محمد ديلمی، چاپ بيروت ۱۳۹۸ هـ.
۱۹. الإرشاد و التطريز: عبدالله بن أسعد يمانی، چاپ قاهره.
۲۰. إسعاف الراغبين فی سيرة المصطفى و فضائل أهل بيته الطاهرين: محمد صبان (م ۱۲۰۶هـ) چاپ شده در حاشيه كتاب نور الابصار شبلنجی در مصر.

۲۱. الإستيعاب في معرفة الصحابة: أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البرّ (م ۴۶۳هـ)، تحقيق: علي بن محمد الجاوي، مطبعة نهضة مصر - القاهرة.
۲۲. الإصابة في تمييز الصحابة: شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر عسقلاني (م ۸۵۲هـ)، چاپ مصر.
۲۳. إعلام الوری بأعلام الهدی: أبو علی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸هـ)، دار المعرفة - بيروت ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م.
۲۴. إقبال الأعمال: أبو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (م ۶۶۸هـ)، تحقيق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ، مكتب الاعلام الاسلامی.
۲۵. إكسیر العبادات فی اسرار الشهادات: فاضل دربندی (م ۱۲۸۵هـ)، تحقيق: محمد جمعه باری و عباس ملاعطه الحمري، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ، دار ذوی القربی للطباعة و النشر.
۲۶. الإمام علی عليه السلام: أحمد رحمانی همدانی، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ، أفست فتاحی، ناشر المنیر للطباعة و النشر - تهران.
۲۷. الإمامة و السياسة = تاریخ الخلفاء: أبی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبة دینوری (م ۲۷۶هـ)، تحقيق: دکتر طه محمد زینی، چاپ اول ۱۴۱۳ هـ، مؤسسة الحلبي و شركاه للنشر و التوزيع - القاهرة.

## « ب »

۲۸. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار: محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱هـ)، چاپ دوم ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م، مؤسسة الوفاء، بيروت - لبنان.
۲۹. البحر المحيط = تفسير أبی حیان: محمد بن يوسف بن علی بن حیان اندلسی، مشهور به أبی حیان (م ۷۵۴هـ)، دار إحياء التراث العربی - بيروت ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰ م.
۳۰. البداية و النهاية: عماد الدين أبی الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير (م ۷۷۴هـ)، تحقيق: علی شیری، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ، دار إحياء التراث العربی - بيروت.

۳۱. بشارة المصطفى لشيمة المرتضى: أبو جعفر محمد بن أبي القاسم محمد بن علي طبري (م ۵۲۵هـ)، تحقيق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول ۱۴۲۰ هـ، مؤسسه نشر اسلامی - قم.
۳۲. بصائر الدرجات: أبو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی (م ۲۹۰هـ)، تحقيق: ميرزا محسن كوچه باغی، چاپ ۱۳۶۲ ش / ۱۴۰۴ هـ مؤسسه اعلمی - تهران.
۳۳. بلاغات النساء: أحمد بن أبي طاهر طيفور (م ۳۸۰هـ)، مكتبة بصيرتی - قم.
۳۴. بيت الاحزان في ذكراحوالات سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء عليها السلام: شيخ عباس قمی در (۱۳۵۹ هـ) چاپ اول ۱۴۱۲ هـ، دار الحكمة - قم.
- « ت »
۳۵. تاج العروس من جواهر القاموس: محب الدين أبي الفيض محمد مرتضى حسيني واسطی زيدي حنفي (م ۱۲۰۵هـ)، دار مكتبة الحياة - بيروت.
۳۶. تاج المواليد في مواليد الائمة وفياتهم: أبو علي فضل بن حسن طبرسي (م ۵۴۸هـ)، چاپ ۱۴۰۶ هـ، كتابخانه آيت الله العظمی مرعشی نجفی - قم.
۳۷. تاريخ مدينه دمشق = تاريخ ابن عساكر: أبو القاسم علي بن حسين بن هبة الله شافعي، معروف به ابن عساكر (م ۵۷۳هـ)، تحقيق: علي شيری، چاپ ۱۴۱۵ هـ، دار الفكر.
۳۸. تاريخ بغداد: أبو بكر أحمد بن علي خطيب بغدادی (م ۴۶۳هـ)، دار الكتب العلمية - بيروت.
۳۹. تاريخ الاسلام وفيات المشاهير الأعلام: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي (م ۷۴۸هـ)، چاپ دار المعارف - مصر.
۴۰. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: سيد شرف الدين علي حسيني استرآبادی نجفی (حدود ۹۶۵هـ)، تحقيق: مدرسه امام مهدي (عج)، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ، مدرسه امام مهدي (عج).
۴۱. التبيان في تفسير القرآن: أبي جعفر محمد بن حسن طوسي (م ۴۶۰هـ)، تحقيق: أحمد حبيب قصير عالمی، چاپ اول ۱۴۰۹ هـ، مكتب الاعلام الاسلامی.

۴۲. تبصرة العوام: أبو تراب المرتضى ابن داعی رازی (زنده در ۵۲۵هـ).
۴۳. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ: أبو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبة حرانی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم ۱۳۶۳ ش / ۱۴۰۴ ق، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین - قم.
۴۴. تذکرة الخواص: یوسف بن قزغلی بن عبدالله بغدادی بسط ابن جوزی (م ۶۵۴هـ)، مکتبه نینوی الحدیثه - تهران.
۴۵. ترجمة الإمام علی بن أبی طالب عليه السلام من تاریخ مدينة دمشق: أبو القاسم علی بن حسن بن هبة الله، معروف به ابن عساکر (م ۵۷۳هـ)، تحقیق: علامه محمد باقر محمودی چاپ اول ۱۳۹۸ هـ، لبنان - بیروت.
۴۶. الترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف: زکی الدین عبدالعظیم منذری (م ۶۵۶هـ)، دار الفکر للطباعة - بیروت.
۴۷. تفسیر أبی السعود: أبو السعود محمد بن محمد عماری (۹۵۱هـ)، چاپ ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، دار احیاء التراث العربی - بیروت.
۴۸. تفسیر أبی الفتوح رازی: جمال الدین حسین بن محمد بن خزاعی رازی نيسابوری (از علمای قرن ششم هجری)، المکتبه الاسلامیه - تهران ۱۳۹۸ هـ.
۴۹. تفسیر ابن کثیر: أبو الفداء إسماعیل بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴هـ)، چاپ ۱۴۱۲ هـ، دارالمعرفة - بیروت.
۵۰. تفسیر الخازن = لباب التأویل فی معانی التنزیل: علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی (م ۷۴۱هـ)، دار المعرفة - بیروت.
۵۱. تفسیر فرات الکوفی: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی (م ۳۵۲هـ)، تحقیق: محمد کاظم، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۹۰ م، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵۲. تفسیر القرآن العظیم: ابن أبی حاتم الرازی عبدالرحمن (م ۳۲۷هـ)، تحقیق: دکتر احمد عبدالله



- عمادى، چاپ أول ١٤٠٨ هـ، مكتبة الدار - المدينة المنورة و دار طيبة - الرياض.
٥٣. تفسير القمى: على بن ابراهيم قمى (م ٣٢٩هـ)، مصحح: سيد طيب جزائرى، چاپ سوم ١٤٠٤ هـ، مؤسسة دار الكتاب - قم.
٥٤. تفسير الكبير: فخر الدين رازى (م ٦٠٦هـ)، چاپ سوم، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٥٥. تفسير نسفى: عبدالله بن أحمد بن محمود نسفى (م ٧١٠هـ)، دار الفكر - بيروت.
٥٦. تفسير نور الثقلين: عبد على بن جمعه عروسى حويزى (م ١١١٢ هـ)، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، چاپ چهارم ١٤١٢ هـ، مؤسسه اسماعيليان - قم.
٥٧. تلخيص الشافى: شيخ طوسى (م ٤٦٠هـ)، چاپ دار الكتب الاسلاميه - قم.
٥٨. تلخيص المستدرک: شمس الدين محمد ذهبي چاپ حيدر آباد.
٥٩. تيسير الوصول الى جامع الأصول: عبدالرحمن بن على، معروف به ابن ديبع (م ٩٤٤هـ)، دار الفكر - بيروت.

## « ث »

٦٠. الثغور الباسمة: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى (م ٩١١هـ)، تحقيق: محمد سعيد طريحي، چاپ أول ١٤٠٨ هـ، مركز الدراسات و البحوث الاسلاميه - بيروت.
٦١. الثقات: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم تميمى بستى (م ٣٥٤هـ)، چاپ أول ١٣٩٣ هـ / ١٩٧٣ م، دار الفكر - بيروت.
٦٢. ثمار القلوب فى المضاف والمنسوب: أبو منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبي نيسابورى (م ٤٢٩هـ)، تحقيق: محمد أبى الفضل ابراهيم، دار المعارف - القاهرة.

## « ج »

٦٣. جامع الأصول من احاديث الرسول: أبو سعادات مبارك بن محمد بن جزرى (م ٦٠٦هـ)، تحقيق: محمد حامد فقى، چاپ سوم ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م، دار إحياء التراث العربى - بيروت.
٦٤. الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى (م ٩١١هـ)،

چاپ اول ۱۴۰۱ هـ / ۱۹۹۱ م، دار الفکر - بیروت.

۶۵. الجامع لاحکام القرآن = تفسیر قرطبی: أبو عبدالله محمد بن أحمد انصاری قرطبی

(م ۶۷۱ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، دار الکتب العلمیة - بیروت.

۶۶. جزء علی بن محمد الحمیری = جزء الحمیری: علی بن محمد حمیری (۳۲۳ هـ)، تحقیق:

أبو طاهر زبیر بن مجدد علیزنی، چاپ اول ۱۴۱۳، دار الطلی وی - حدیث آکادمی - الرياض.

۶۷. الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة: محمد بن حسن بن علی بن حسین حرّ عاملی

(م ۱۱۰۴ هـ)، مکتبة المفید - قم.

۶۸. جواهر العقدين: نور الدین حسنی سمهودی شافعی (م ۹۱۱ هـ)، مخطوط.

۶۹. جواهر الحسان فی تفسیر القرآن = تفسیر ثعالبی: عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف أبی زید

ثعالبی مالکی (۸۷۵ هـ)، تحقیق: دکتر عبدالفتاح أبونسه، شیخ علی محمد معوض، شیخ عادل

احمد عبدال موجود، چاپ اول ۱۴۱۸ هـ، دار إحياء التراث العربی.

### « ح »

۷۰. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة: يوسف بحرانی (۱۱۸۶ هـ)، تحقیق: محمد تقی

ایروانی، چاپ اول ۱۴۰۹ هـ، جامعه مدرسین - قم.

۷۱. حسن الاسوة: سید صدیق حسنخان بن حسن حسینی قنوری واسطی، چاپ آستانه.

۷۲. حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء: أبو نعیم أحمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ هـ)، چاپ پنجم

۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م، دار الکتاب العربی - بیروت.

### « خ »

۷۳. الخرائج و الجرائح: قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ هـ)، تحقیق و نشر: مؤسسه امام مهدی (عج).

۷۴. الخصال: أبی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق

(م ۳۸۱ هـ)، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۷۵. خصائص امیر المؤمنین عليه السلام: أبی عبدالرحمان أحمد بن شعيب نسائي شافعی (م ۳۰۲ هـ)،

چاپ التقدیم - مصر.

۷۶. خصائص الوحى المبين = خصائص ابن بطريق : يحيى بن حسن حلى، معروف به ابن بطريق (م ۶۰۰هـ)، تحقيق: مالك محمودي، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ، دار القرآن الكريم - قم.
۷۷. خصائص الائمة : شريف رضى محمد بن حسين (م ۴۰۶هـ)، تحقيق: دكتور محمد هادى امينى، مجمع البحوث الاسلامية - مشهد.

« د »

۷۸. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: عبدالرحمن جلال الدين سيوطى (م ۶۱۱هـ)، چاپ اول ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م، دار الفكر - بيروت.
۷۹. دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الاحكام عن اهل البيت رسول الله عليه و عليهم افضل السلام: نعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيوان التميمى مغربى (م ۳۶۳هـ)، تحقيق: أصف بن على اصغر فيضى، ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۳ م، دار المعارف.
۸۰. دلائل الامامة: أبى جعفر محمد بن جرير بن رستم طبرى (اوایل قرن چهارم)، چاپ اول ۱۴۱۳ هـ، مؤسسه بعثت - قم.

« ذ »

۸۱. ذخائر العقبي فى مناقب ذوى القربى: محب الدين أحمد بن عبدالله طبرى (م ۶۹۴هـ)، چاپ ۱۳۵۶ هـ، مكتبة القدسى.
۸۲. ذخائر الموايذ: عبدالغنى بن اسماعيل حنفى، چاپ قاهره.

« ر »

۸۳. راموز الأحاديث: أحمد بن عبدالرحمن گمشخانوى، چاپ آستانه.
۸۴. روضة الشهداء: ملاحسين واعظى كاشفى (م ۹۱۰هـ)، تصحيح: ابوالحسن شعرانى، ۱۳۴۹ ش، اسلامية - تهران.
۸۵. روضة الواعظين: محمد بن فتال نيسابورى (م ۵۰۸هـ)، تحقيق: سيد محمد مهدى سيد حسن

خرسان، منشورات رضی - قم.

۸۶. ریاض النظره: محب الدين طبرى شافعى (م ۶۹۴هـ).

« ز »

۸۷. زبدة الاحكام فى شرح شرائع الاسلام: ميرزا عبدالحسين تبریزی، (قرن سیزدهم).

« س »

۸۸. سعد السعود: أبى القاسم على بن موسى بن جعفر بن محمد طاووس حسنى حسينى

(م ۶۶۴هـ)، چاپ اول ۱۳۶۹ هـ / ۱۹۵۰ م، منشورات المطبعة الحيدرية فى النجف.

۸۹. سفينة البحار: شيخ عباس قمى (م ۱۳۵۹ هـ)، چاپ دار التعارف - بيروت.

۹۰. السقيفة و فدك: أبى بكر احمد بن عبدالعزيز جوهرى بصرى بغدادى (م ۳۲۳ هـ)، تحقيق: دكتور

محمد هادى امينى، چاپ دوم ۱۴۱۳ هـ، شركة الكتبى - بيروت.

۹۱. سنن الدارمى: أبو محمد عبدالله بن بهرام دارمى (م ۲۵۵ هـ)، تحقيق: سيد محمد لحام، چاپ

اول ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۹۰ م، دار الفكر - بيروت.

۹۲. السنن الكبرى: أحمد بن شعيب نسائى (م ۳۰۲ هـ)، تحقيق: دكتور عبدالغفار سليمان بندارى و

سيد كسروى حسن، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱، دار الكتب العلمية - بيروت.

۹۳. سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبى (م ۷۴۸ هـ)، تحقيق: شعيب

الأرنؤوط و حسين اسد، چاپ هفتم ۱۴۱۰ هـ، مؤسسة الرسالة - بيروت.

۹۴. السيرة الحلبية: على بن ابراهيم بن أحمد حلبى شافعى (م ۱۰۴۴ هـ)، المكتبة الاسلامية -

بيروت.

۹۵. السيرة النبوية: عبدالملك بن هشام بن أيوب حميرى، معروف به ابن هشام (م ۲۱۸ هـ)،

تحقيق: مصطفى سقا، ابراهيم أيارى عبدالحفيظ شبلى، دار إحياء التراث العربى - بيروت.

« ش »

۹۶. الشافى فى الامامة: شريف مرتضى على بن حسن موسى (م ۴۳۶ هـ)، تحقيق: سيد عبد

الزهراء حسيني، مؤسسة صادق - تهران.

٩٧. شرح بهجة المحافل و بغية الأمانات: عماد الدين يحيى بن أبي بكر عامري (م ٨٩٣هـ)، المكتبة العلمية.

٩٨. شرف المؤبد لآل محمد ﷺ: يوسف بن اسماعيل نيهاني (م ١٣٥٠هـ)، دار جوامع الكلم - القاهرة، چاپ در بيروت ١٣٠٩هـ.

٩٩. شرح نهج البلاغة: عز الدين أبو حامد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسين ابن أبي الحديد مدائني معتزلي (م ٦٥٥هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، چاپ اول ١٣٧٨هـ / ١٩٥٩م، دار إحياء الكتب العربية - القاهرة.

١٠٠. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في آيات النازلة في اهل البيت ﷺ: عبيد الله بن احمد، معروف به حسكاني (قرن پنجم)، تحقيق: محمد باقر محمودي، چاپ اول ١٤١١هـ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.

#### « ص »

١٠١. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهرى (م ٣٩٣هـ)، تحقيق: احمد بن عبدالغفور عطار، چاپ چهارم ١٤٠٧هـ، دار العلم للملايين - بيروت.

١٠٢. صحيح ابن حبان بترتيب ابى بلبان: علاء الدين على بن بلبان فارسى (م ٧٣٩هـ)، تحقيق: شعيب الارنؤوط، چاپ دوم ١٤١٤هـ / ١٩٩٣م، مؤسسة الرسالة.

١٠٣. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى (م ٢٥٦هـ)، دار الفكر - بيروت.

١٠٤. صحيح ترمذى: محمد بن عيسى بن سورة ترمذى (م ٢٧٩هـ)، چاپ دار الكتب العلمية - بيروت.

١٠٥. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج قشيري نيسابورى (م ٢٦١هـ)، چاپ دار الفكر - بيروت.

١٠٦. الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ: سيد جعفر مرتضى عاملى، چاپ چهارم ١٤١٥هـ، دارالهادى - بيروت.

۱۰۷. صحیح ترمذی: محمد بن عیسی بن سوزة ترمذی (م ۲۷۹ هـ)، چاپ دار الکتب العلیة - بیروت.

۱۰۸. صحیح مسلم: مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری (م ۲۶۱ هـ)، چاپ دار الفکر - بیروت.

۱۰۹. الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ: سید جعفر مرتضی عاملی، چاپ چهارم ۱۴۱۵ هـ، دار الهادی - بیروت.

۱۱۰. الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم: زين الدين أبى محمد على بن يونس عاملی بناطی بیاضی (م ۸۷۷ هـ)، محمد باقر محمودی، چاپ اول ۱۳۸۴ هـ، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

۱۱۱. الصواعق المحرقة فى الرد على أهل البدع والزندقة: أحمد بن حجر هيثمى مكى (م ۹۷۴ هـ) تعليق: عبد الوهاب عبد اللطيف، چاپ دوم ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۵ م، مكتبة القاهرة - مصر.

## « ط »

۱۱۲. طب الأئمة عليهم السلام: أبى عتاب عبدالله بن سابور زيارت و حسين بن بسطام نيسابورين، چاپ دوم ۱۳۶۳ هـ، منشورات رضى - قم.

۱۱۳. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد بن منيع بصرى، معروف به ابن سعد (م ۲۳۰ هـ)، دار صادر - بيروت.

۱۱۴. الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف: أبو القاسم على بن موسى بن طاووس حسيني (م ۶۶۴ هـ)، چاپ ۱۴۰۰ هـ، مطبعة الخيام - قم.

۱۱۵. الطرف من الانباء والمناقب فى شرف سيد الاوصياء والاطائب: أبو القاسم على بن موسى بن طاووس حسيني (م ۶۶۴ هـ)، چاپ نجف.

## « ع »

۱۱۶. العدد القوية لدفع المخاوف اليومية: رضى الدين على بن يونس مطهر حلى (م ۷۲۶ هـ)، تحقيق: سيد مهدى رجاى، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى.

۱۱۷. العقد الفريد: أحمد بن محمد بن عبد ربه قرطبي (م ۳۲۸هـ)، چاپ اول ۱۹۸۶ م، دار و مكتبة الهلال - بيروت.
۱۱۸. علل الشرائع: أبي جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي، معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، چاپ ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۶ م، المكتبة الحيدرية - نجف.
۱۱۹. عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب امام الأبرار: يحيى بن حسن اسدي، معروف به ابن بطريق (م ۶۰۵هـ)، مؤسسه نشر اسلام، جامعه مدرسين - قم ۱۴۰۷ هـ.
۱۲۰. عمدة القارى في شرح صحيح البخارى: محمود بن أحمد عيني (م ۸۵۵هـ)، دار إحياء التراث العربى - بيروت.
۱۲۱. عمل اليوم والليله: أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب نسائي (م ۳۰۳هـ)، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت.
۱۲۲. عوالم العلوم والمعارف والاحوال من الآيات والابخار والاقوال: عبدالله بحراني اصفهاني (م ۱۱۳۰هـ)، استدرکات: سيد محمد باقر بن مرتضى موحد ابطحي اصفهاني، چاپ دوم ۱۴۱۱ هـ، مؤسسه امام مهدي (عج)، به اهتمام كتابخانه عمومى الزهراء عليها السلام - اصفهان.
۱۲۳. عيون أخبار الرضا عليه السلام: أبو جعفر صدوق محمد بن علي بن حسين بابويه قمي (م ۳۸۱هـ)، تحقيق: حسين اعلمى، چاپ اول ۱۴۰۴ هـ، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات - بيروت.
۱۲۴. عيون المعجزات: حسين بن عبدالوهاب (از علمای قرن پنجم)، چاپ ۱۳۶۹ هـ، نشر توسط محمد كاظم شيخ صادق كنى.

## «غ»

۱۲۵. الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب: عبدالحسين أحمد امينى نجفى (م ۱۳۹۲ هـ)، چاپ ۱۳۷۹ هـ، دار الكتاب العربى - بيروت.
۱۲۶. غرائب القرآن = تفسير نيسابورى: حسن بن محمد بن حسين نيسابورى (زنده در ۷۳۰هـ)، چاپ شده در حاشيه تفسير طبرى، چاپ اول ۱۳۲۹ هـ، المطبعة الكبرى الاميدية - بولاق -

مصر.

## « ف »

۱۲۷. الفائق فی غریب الحدیث: جار الله عمر بن محمود زمخشری (م ۵۳۸ هـ)، تحقیق: محمد بجاری و محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، مطبعة عیسیٰ البابی الحلبي - القاهرة.
۱۲۸. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: أحمد بن علی بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ هـ)، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي و محب الدين خطيب و عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، دار المعرفة - بيروت.
۱۲۹. فتح المتعال فی صفة النعال: أحمد بن محمد مغربی مقرئ (م ۱۴۰۱ هـ)، چاپ ۱۳۳۴ هـ، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية - حيدر آباد الدکن - الهند.
۱۳۰. فتوح البلدان: أحمد بن يحيى بن جابر بلاذري (م ۲۷۹ هـ)، مراجعة: رضوان محمد رضوان، دار الكتب العلمية - بيروت ۱۳۹۸ هـ / ۱۹۷۸ م.
۱۳۱. فذک فی التاريخ: شهيد سيد محمد باقر صدر (شهادت ۱۰۴۱ هـ)، تحقیق: دکتر عبد الجبار شراره، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ، مركز الغدير للدراسات الاسلامية.
۱۳۲. فرج الهموم فی تاريخ علماء النجوم: ابي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس حسنی حسینی (م ۶۶۴ هـ)، دار الذخائر للمطبوعات.
۱۳۳. الفردوس الأخبار: شیرويه بن شهردار بن شیرويه همدانی، ملقب به إلكيا (م ۵۰۹ هـ)، چاپ بيروت.
۱۳۴. الفصول المهمة فی اصول الأئمة: محمد بن حسن حرّ عاملي (م ۱۱۰۴ هـ)، تحقیق: محمد بن محمد حسين قانینی، چاپ اول ۱۴۱۸ هـ، مؤسسه معارف امام رضا عليه السلام.
۱۳۵. فضائل الشيعة: محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مشهور به صدوق (م ۳۸۱ هـ)، کانون انتشارات عابدي.
۱۳۶. فضل آل البيت عليهم السلام: تقی الدين احمد بن علی مقرئ (م ۸۴۵ هـ)، تحقیق: سيد علی عاشور.



«ق»

١٣٧. القاموس الفقهي: سعدى ابو حبيب (معاصر)، چاپ دوم ١٤٠٨ هـ، دار الفكر - دمشق.
١٣٨. القاموس المحيط: شيخ نصر الهوريني.
١٣٩. قواعد الاحكام: أبى منصور حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (٦٤٨ - ٧٢٦ هـ)، چاپ اول ١٤١٣ هـ، مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسین - قم.

«ک»

١٤٠. الکافی: أبو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني رازى (م ٣٢٩)، تعليقه: على اكر غفارى، دار الكتاب الاسلامى - تهران.
١٤١. كامل الزيارات: أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (م ٣٦٧ هـ)، تحقيق: جواد قیومی و گروه تحقيق، چاپ اول ١٤١٧ هـ، مؤسسه نشر الفقاهة.
١٤٢. كتاب سليم بن قيس هلالى: أبو صادق سليم بن قيس هلالى عامرى كوفى (م ٧٦ هـ)، تحقيق: محمد باقر انصارى زنجانى خوئينى، چاپ اول ١٤١٥ هـ، مؤسسه نشر الهادى.
١٤٣. كتاب المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين: محمد بن حبان بن احمد تميمى بستى (م ٣٥٤ هـ)، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار الباز - مكه.
١٤٤. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التاويل: محمد بن عمر زمخشرى (م ٥٢٨ هـ)، رتبه و ضبطه و صححه: محمد مصطفى حسين احمد، دار الكتاب العربى.
١٤٥. كشف الغمة فى معرفة الائمة: ابو الحسن على بن عيسى بن أبى الفتح اربلى (م ٦٩٣ هـ)، چاپ دوم ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م، دار الأضواء - بيروت.
١٤٦. الكشاف و البيان = تفسير الثعلبى: ابو اسحاق احمد، معروف به امام ثعلبى (م ٤٢٧ هـ)، دراسة و تحقيق: ابى محمد بن عاشور، مراجعة و تدقيق: نظير ساعدى، چاپ اول ١٤٢٢ هـ / ٢٠٠٢ م، دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان.

۱۴۷. كشف الغطاء عن مبهمات شريعة الغراء: شيخ جعفر كاشف الغطاء (م ۱۲۲۸هـ)، انتشارات مهدي - اصفهان.

۱۴۸. كشف المحجة لثمره المهجة: رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس حسنی حسینی (م ۶۶۴هـ)، چاپ اول ۱۳۷۰ هـ، الحیدریة فی النجف.

۱۴۹. كشف اليقين في فضائل امير المؤمنين: حسن بن يوسف بن مطهر حلی (م ۷۲۶هـ)، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م.

۱۵۰. كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب: أبو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد قرشي كنجی شافعی (مقتول ۶۵۸هـ)، تحقیق: محمد هادی امینی، چاپ سوم ۱۴۰۴ هـ، دار احیاء التراث اهل البيت - تهران.

۱۵۱. كمال الدين و تمام النعمة: أبی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱هـ)، صححه و علق علیه: علی اکبر غفاری، چاپ اول ۱۴۰۵ هـ، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین - قم.

#### «ل»

۱۵۲. لسان العرب: جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور إفريقياوی مصری (م ۷۱۱هـ)، چاپ اول ۱۴۰۵ هـ، نشر ادب حوزه.

۱۵۳. لسان المیزان: أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲هـ)، چاپ دوم ۱۳۹۰ هـ، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات - بیروت.

۱۵۴. اللمعة البيضاء في شرح خطبة الزهراء عليها السلام: محمد علی بن أحمد قراچه داغی تبریزی انصاری (م ۱۳۱۰هـ)، تحقیق: سید هاشم میلانی، چاپ اول ۱۴۱۸ هـ، نشر الهادی - قم.

۱۵۵. لواقع الانوار القدسیة فی بیان العهود المحمدیة = العهود المحمدیة: سیدی عبدالوهاب شعرانی (م ۹۷۳هـ)، چاپ مصطفی بابی حلبی و اولادش.

«م»

١٥٦. مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين: محمد بن أحمد بن حسن بن شاذان قمى رحمته الله (زنده در ٤١٢ هـ)، چاپ اول ١٤٠٧ هـ، مدرسه امام مهدى (عج) - قم.
١٥٧. المجدى فى أنساب الطالبين: أبو الحسن على بن محمد بن على عمرى (زنده بعد از ٤٤٣ هـ)، تحقيق: دكتور احمد مهدوى دامغانى: چاپ اول ١٤٠٩ هـ، كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى نجفى رحمته الله.
١٥٨. مجمع بحار الأنوار فى غرائب التنزيل و لطائف الاخبار: محمد طاهر صديقى فتنى (م ٩٨١ هـ)، مطبعة نول المنشى كتودرى المعالى - الهند ١٣١٢ هـ.
١٥٩. مجمع البحرين: فخر الدين طريحي (م ١٠٨٥ هـ)، تحقيق: سيد احمد حسيني، چاپ دوم ١٤٠٨ هـ، مكتب نشر الثقافة الاسلامية.
١٦٠. مجمع البيان فى تفسير القرآن: أمين الاسلام أبى على فضل بن حسن طبرسى (م ٥٦٠ هـ)، تحقيق: گروه تحقيق، چاپ اول ١٤١٥ هـ، منشورات مؤسسة الأعلمى للمطبوعات - بيروت.
١٦١. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: نور الدين على بن ابى بكر هيثمى (م ٨٠٧ هـ)، چاپ اول ١٤٠٨ هـ/١٩٨٨ م، دارالكتب العلمية - بيروت.
١٦٢. مجمع النورين: ابو الحسن مرندى (معاصر).
١٦٣. المجموع فى شرح المهذب: محبى الدين بن نوى (م ٦٧٦ هـ)، دار الفكر.
١٦٤. المحاسن: أبى جعفر أحمد بن محمد بن خالد برقى (م ٢٧٤ هـ)، سيد جلال الدين حسيني - دار الكتب الاسلامية.
١٦٥. المحتضر: حسن بن سليمان حلى (م ١١٨٤ هـ)، چاپ اول ١٣٧٠ هـ/١٩٥١ م، منشورات المطبعة الحيدرية - النجف.
١٦٦. المحلى: أبى محمد على بن احمد بن سعيد بن خرم (م ٤٥٦ هـ)، تحقيق: احمد محمد شاکر، دار الفكر - بيروت.

۱۶۷. مختصر بصائر الدرجات: حسن بن سليمان بن حلی عاملی (م ۱۸۴هـ)، المطبعة الحيدرية - النجف الاشرف ۱۳۷۰هـ / ۱۹۵۰م.
۱۶۸. مختلف الشيعة: أبي منصور حسن بن يوسف بن مطهر حلی اسدي، معروف به علامه حلی (م ۷۲۶هـ)، تحقيق: مؤسسه نشر اسلامي، چاپ اول ۱۴۱۵هـ، مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسین - قم.
۱۶۹. مدينة المعاجز: سيد هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷هـ)، تحقيق شيخ عزت الله مولانی همدانی، چاپ اول ۱۴۱۳هـ، مؤسسه معارف اسلامي.
۱۷۰. المراجعات: سيد عبدالحسين شرف الدين (م ۱۳۷۷هـ)، تحقيق: حسين راضي، چاپ دوم ۱۴۰۲هـ / ۱۹۸۲م، جمعية الاسلامية.
۱۷۱. مسار الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة: أبي عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی، معروف به شيخ مفيد (م ۴۱۳هـ)، تحقيق: شيخ مهدي نجف، چاپ دوم ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م، دار المفيد - بيروت.
۱۷۲. مسائل السروية: أبي عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی، معروف به شيخ مفيد (م ۴۱۳هـ)، المؤتمر لألفيه الشيخ المفيد.
۱۷۳. المستدرک علی الصحیحين: محمد بن عبدالله حاکم نيسابوری (م ۴۰۵هـ)، تحقيق: دکتر يوسف عبدالرحمن مرعشلی، چاپ ۱۴۰۶هـ، دار المعرفة - بيروت.
۱۷۴. مسند أبي داود الطيالسي: سليمان بن داود بن جارود (م ۲۰۴هـ)، دار الحديث - بيروت.
۱۷۵. مسند أحمد بن حنبل: أحمد بن محمد بن حنبل، أبو عبدالله شيباني (م ۲۴۱هـ)، دار صادر - بيروت.
۱۷۶. مشارق أنوار اليقين: رجب برسي، چاپ بيروت.
۱۷۷. مشکل الآثار: احمد بن محمد بن سلامة مصري طحاوی (م ۳۲۱هـ)، چاپ اول ۱۳۳۳هـ، مجلس دائرة المعارف النظامية - حيدر آباد الدکن - الهند.

۱۷۸. مصباح الانوار: هاشم بن محمد، (خطی).
۱۷۹. مصباح الشریعة: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (شهادت ۱۴۸هـ)، چاپ اول ۱۴۰۰هـ، مؤسسه الاعلمی - بیروت.
۱۸۰. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (۵۴هـ)، کتابت: رضا دامغانی، مشهور به حاجی آخوند سرافراز در ۱۲۸۷هـ.
۱۸۱. معانی الاخبار: ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱هـ)، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول ۱۳۶۱هـ، ش، انتشارات اسلامی.
۱۸۲. المعجم الأواسط: ابی القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب خمی طبرانی (م ۳۶۰هـ)، تحقیق: ابراهیم حسینی، دار الحرمین.
۱۸۳. المعجم الكبير: ابی القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب خمی طبرانی (م ۳۶۰هـ)، تحقیق: حمدی عبد المجید سلفی، چاپ دوم، مکتبه ابن تیمیة - القاهرة.
۱۸۴. المغنی: ابی محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة (م ۶۲۰هـ)، چاپ دوم ۱۳۴۷هـ، دار الكتب العربی - بیروت.
۱۸۵. مفتاح الفلاح: محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی، معروف به شیخ بهایی (م ۱۰۳۱هـ)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات - بیروت.
۱۸۶. مفتاح النجاء فی مناقب آل العباء: محمد بن رستم خان بدخشی (م ۹۲۲هـ)، نسخه خطی در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی در قم به شماره (۵۰۰۴) که پایان کتابت آن در شوال ۱۲۸۲هـ می باشد.
۱۸۷. مقاتل الطالبین: أبو الفرج علی بن حسین بن محمد اصفهانی (م ۳۵۶هـ)، تحقیق: احمد صقر، چاپ دوم ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۷م، مؤسسه الاعلمی - بیروت.
۱۸۸. مقتل الحسين: موفق بن احمد بن محمد خوارزمی (م ۵۶۸هـ)، تحقیق: محمد سماوی، افست بنابر چاپ نجف ۱۳۶۷هـ، مکتبه المفید - قم.

۱۸۹. مکاتیب الرسول ﷺ : علی بن حسین علی احمدی میانجی، چاپ اول ۱۴۱۹ هـ، دار الحدیث.
۱۹۰. مکارم الاخلاق : ابی بکر عبدالله بن عبید بن ابی الدنیا (م ۲۸۱ هـ)، تحقیق: مجدی سید ابراهیم، مکتبه القرآن.
۱۹۱. المناقب : الموفق بن احمد بن محمد خوارزمی (م ۵۶۸ هـ)، تحقیق: مالک محمودی، چاپ دوم ۱۴۱۱ هـ، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین - قم.
۱۹۲. مناقب آل ابی طالب : أبو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروی (م ۵۸۸ هـ)، تحقیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، چاپ ۱۳۷۶ هـ / ۱۹۵۶ م، مطبعة الحیدریة - النجف.
۱۹۳. مناقب علی بن ابی طالب : علی بن محمد بن محمد، مشهور به ابن مغازلی (م ۴۸۳ هـ)، مکتبه الاسلامیة - تهران ۱۳۹۴ هـ.
۱۹۴. مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی : ابی بکر احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰ هـ)، جمعه و رتبه و قدم له: عبدالرزاق محمد حسین حرز الدین، چاپ اول ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش، دار الحدیث - قم.
۱۹۵. موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان : نور الدین علی بن ابی بکر هیثمی (م ۸۰۷ هـ)، تحقیق: محمد عبد الرزاق حمزه، دار الکتب العلمیة - بیروت.
۱۹۶. المواهب اللدنیة : احمد بن محمد قسطلانی (م ۹۲۳ هـ)، تحقیق: صالح احمد شامی، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۱ م، المکتب الاسلامی - بیروت.
۱۹۷. مواقف الشيعة : علی بن حسین علی احمدی میانجی، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین - قم.
۱۹۸. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء عليها السلام : اسماعیل انصاری زنجانی خونی ۱۳۸۰ ش، دلیل ما، قم.
۱۹۹. موضع اوهام الجمع و التفريق : احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (م ۴۶۲ هـ)، مطبعة

مجلس دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد الدكن، ١٣٧٨ هـ / ١٩٥٩ م، افست دار الفكر - بيروت ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٦ م.

٢٠٠. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي (م ٧٤٨هـ)، تحقيق: علي محمد بجاوي، دار المعرفة - بيروت.

٢٠١. ميزان الحكمة: محمد رى شهرى، تحقيق: دار الحديث، چاپ و نشر: دار الحديث.

### « ن »

٢٠٢. نزهة المجالس و منتخب النفائس: عبدالرحمن صفورى (م ٨٩٤هـ)، چاپ قاهره.

٢٠٣. النزاع و التخاصم بين بنى أمية و بنى هاشم: تقى الدين احمد بن على مقريزى (٧٦٦هـ - ٨٤٥هـ)، تحقيق: سيد على عاشور.

٢٠٤. النص و الاجتهاد: سيد عبدالحسين شرف الدين (م ١٣٧٧هـ)، تحقيق: ابو مجتبى، چاپ اول ١٤٠٤ هـ، ناشر: ابو مجتبى.

٢٠٥. نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين: جمال الدين محمد بن يوسف بن حسن بن محمد زرندي حنفي (م ٧٥٠هـ)، چاپ اول ١٣٧٧ هـ / ١٩٥٨ م.

٢٠٦. نهاية الارب في فنون الادب: احمد بن عبدالوهاب نويزى (م ٧٣٣هـ)، مؤسسة المصرية العامة، وزارة الثقافة و الإرشاد القومى - مصر.

٢٠٧. النهاية في غريب الحديث و الأثر: ابن اثير مبارك بن محمد بن جزرى (م ٦٠٦هـ)، چاپ چهارم ١٩٦٥ م - قاهره.

٢٠٨. نهج الايمان: زين الدين على بن يوسف بن حجر (قرن هفتم)، تحقيق: سيد احمد حسيني، چاپ اول ١٤١٨ هـ، مجتمع امام هادى عليه السلام - مشهد.

٢٠٩. نهج البلاغة: تحقيق: شيخ محمد عبده، دار المعرفة - بيروت.

٢١٠. نوادر المعجزات في مناقب الائمة الهداة عليهم السلام: أبى جعفر محمد بن جرير بن رستم طبري امامى، چاپ اول ١٤١٠ هـ، مؤسسة امام مهدي عليه السلام - قم.

۲۱۱. نور الابصار: محمد مؤمن حسینی شبلنجی، چاپ بیروت.

«و»

۲۱۲. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة: محمد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴هـ)، تحقیق:

عبدالرحمن ربانی شیرازی، دار إحياء التراث العربی - بیروت.

۲۱۳. وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى: عبدالرحمن بن علی بن جوزی (م ۵۹۷هـ)، چاپ اول

۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م، دارالکتب العلمیة - بیروت.

«ه»

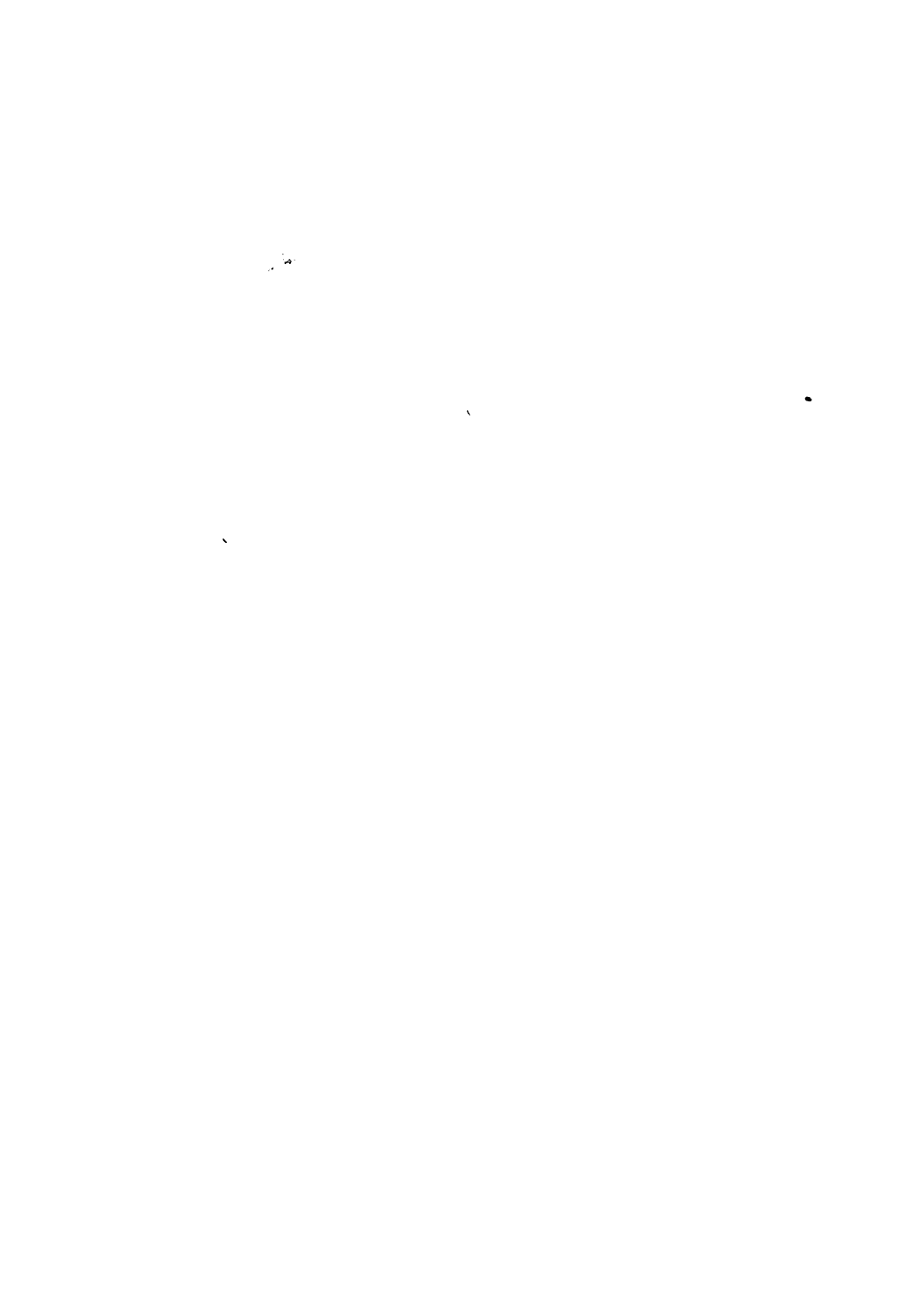
۲۱۴. الهدایة الكبرى: حسین بن حمدان خصیبی، چاپ ۱۹۸۶م، لبنان - بیروت.

«ی»

۲۱۵. ینابیع المودة لذوی القربی: سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (م ۱۲۹۴هـ)، تحقیق: سید علی

جمال اشرف حسینی، چاپ اول ۱۴۱۶، دار الاسوة.





## فهرست مطالب

مقدّمه / ۳

زیست نامه مؤلف .....	۱۱
ولادت .....	۱۱
هجرت به اصفهان .....	۱۱
هجرت به نجف اشرف .....	۱۱
در محضر آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی .....	۱۲
بازگشت به اصفهان و هجرت به مشهد مقدس .....	۱۲
زهد و تقوا .....	۱۳
مأموریت و تشرف به محضر امام زمان (عج) .....	۱۳
صدای گریه می شنیدم اما کسی را نمی دیدم! .....	۱۵
سیادت آیت الله میرجهانی .....	۱۶
آثار قلمی .....	۲۰
درگذشت .....	۲۵
اهمیت و امتیاز کتاب جنة العاصمة .....	۲۵
دیباجه .....	۲۷

## فصل اوّل / ۲۹

پیدایش نور آن حضرت ﷺ / ۲۹

حدیث اوّل .....	۳۲
-----------------	----

۳۷	.....	حدیث دوم
۳۸	.....	حدیث سوم
۳۹	.....	حدیث چهارم
۴۰	.....	حدیث پنجم
۴۲	.....	حدیث ششم
۴۳	.....	حدیث هفتم
۴۴	.....	حدیث هشتم
۴۸	.....	حدیث نهم
۴۹	.....	حدیث دهم

### فصل دوم/۵۱

مادّة نطفة طاهرة آن حضرت و انعقاد آن در صلب پدر بزرگوار

و انتقال به رحم مادر عالی مقدار/۵۱

۵۱	.....	حدیث اول
۵۴	.....	حدیث دوم
۵۴	.....	حدیث سوم
۵۶	.....	حدیث چهارم
۵۸	.....	حدیث پنجم
۶۰	.....	حدیث ششم
۶۱	.....	حدیث هفتم
۶۴	.....	حدیث هشتم
۶۵	.....	حدیث نهم
۶۶	.....	حدیث دهم

۶۸ ..... تحقیق در پیدایش و خواصّ سیب

### فصل سوم/ ۸۵

بیان اجمالی از شرح احوال والده ماجده آن حضرت خدیجه کبری علیها السلام/ ۸۵

۸۸ ..... پاره‌ای از اشعار خدیجه

### فصل چهارم/ ۱۰۵

تاریخ ولادت فاطمه سلام الله علیها و چگونگی آن/ ۱۰۵

۱۰۹ ..... و اما کیفیت ولادت آن حضرت

### فصل پنجم/ ۱۱۷

نام‌ها، کنیه‌ها و لقب‌های فاطمه علیها السلام/ ۱۱۷

۱۱۷ ..... مبحث اوّل

۱۱۷ ..... نام‌هایی که برای آن حضرت ذکر شده

۱۱۸ ..... تحقیق در پیرامون نام‌های مقدّسه

۱۱۸ ..... نام اوّل

۱۲۱ ..... معنای لفظ «فاطمه»

۱۲۲ ..... و اما احادیث راجع به وجوه این نام

۱۲۲ ..... حدیث اوّل

۱۲۲ ..... حدیث دوم

۱۲۳ ..... حدیث سوم

۱۲۳ ..... حدیث چهارم

۱۲۴ ..... حدیث پنجم

۱۲۵ ..... حدیث ششم

۱۲۶ ..... حدیث هفتم

- ۱۲۶ ..... حدیث هشتم.
- ۱۲۷ ..... تحقیق در بیان نکات و توجیہات احادیث مذکور.
- ۱۳۲ ..... نام دوم.
- ۱۳۳ ..... نام سوم.
- ۱۳۴ ..... نام چهارم.
- ۱۳۴ ..... نام پنجم.
- ۱۳۵ ..... نام ششم و هفتم.
- ۱۳۶ ..... نام هشتم.
- ۱۳۷ ..... نام نهم.
- ۱۳۷ ..... حدیث اوّل.
- ۱۳۹ ..... حدیث دوم.
- ۱۴۱ ..... حدیث سوم.
- ۱۴۱ ..... حدیث چهارم.
- ۱۴۲ ..... حدیث پنجم.
- ۱۴۲ ..... نام دهم.
- ۱۴۴ ..... مبحث دوم.
- ۱۴۴ ..... کتبه‌های آن بزرگوار.
- ۱۴۵ ..... مقدّمه: معانی و اطلاقات «أم».
- ۱۵۳ ..... مبحث سوم.
- ۱۵۳ ..... القاب آن حضرت علیہ السلام.

فصل ششم/ ۱۶۵

خصیصه‌های فاطمه علیہا السلام/ ۱۶۵

## فصل هفتم/ ۱۸۹

مصحف فاطمه علیها السلام / ۱۸۹

- ۱۸۹ ..... حدیث اول :
- ۱۹۲ ..... چگونگی نزول مصحف
- ۱۹۳ ..... حدیث دوم
- ۱۹۴ ..... حدیث سوم
- ۱۹۴ ..... حدیث چهارم
- ۱۹۵ ..... حدیث پنجم

## فصل هشتم/ ۱۹۷

## بیان ازدواج فاطمه با علی و چگونگی آن/ ۱۹۷

- ۱۹۸ ..... خواستگارهای فاطمه علیها السلام
- ۱۹۹ ..... نزول وحی برای ازدواج فاطمه با علی
- ۲۰۸ ..... خطبه‌هایی که در این ازدواج خوانده شده
- ۲۲۱ ..... مهر و صداق فاطمه
- ۲۲۴ ..... کیفیت ازدواج فاطمه علیها السلام به نقل علمای بزرگ عامه
- ۲۵۸ ..... تحفه خدا به علی و فاطمه علیهم السلام پس از ازدواج
- ۲۶۳ ..... کیفیت بردن فاطمه علیها السلام به خانه علی علیه السلام

## فصل نهم/ ۲۶۹

## مختصری از فضائل امیرمؤمنان و نام پاره‌ای از کتب عامه

## که در مناقب آن جناب نوشته شده/ ۲۶۹

- ۲۷۰ ..... روایت اول
- ۲۷۱ ..... روایت دوم

- روایت سوم..... ۲۷۲
- روایت چهارم..... ۲۷۳
- کتاب علمای عامه در فضائل و مناقب آن حضرت..... ۲۷۸
- پایان سخن..... ۲۸۵

### فصل دهم/۲۸۷

افضلیت فاطمه علیها السلام از همه زنهای جهانیان حتی مریم مادر

عیسی علی نبینا وآله الصلاة والسلام/۲۸۷

- حدیث دیگر..... ۲۸۷
- تحقیقی از مؤلف قاصر در این مقام..... ۲۸۹
- وجه امتیاز مریم از سایر زنها..... ۲۹۰
- وجه امتیاز زنان رسول خدا بر سایر زنها..... ۲۹۱
- ایراد و اشکالی و جواب آن..... ۲۹۴

### فصل یازدهم/۲۹۷

برتری فاطمه زهرا علیها السلام از تمام انبیا و مرسلین

غیر از پدر بزرگوار خود/۲۹۷

- حکایت مؤلف راجع به یافتن سلسله سند حدیث مشهور:..... ۳۰۱
- «لولا فاطمة لما خلقتكما»..... ۳۰۱
- تحقیقی از مؤلف قاصر..... ۳۰۳
- ایراد و پاسخ آن..... ۳۰۶

### فصل دوازدهم/۳۰۹

ولایت کلیه فاطمه علیها السلام/۳۰۹

- حقیقت پیغمبر و امام و زهرا را بشر نمی تواند بشناسد..... ۳۱۳

۳۳۱ ..... شفاعت یعنی چه ؟

فصل سیزدهم/ ۳۳۵

علم فاطمه علیها السلام / ۳۳۵

فصل چهاردهم/ ۳۴۵

پاره‌ای از مناقب فاطمه علیها السلام / ۳۴۵

۳۴۵ ..... منقبت اول

۳۴۸ ..... منقبت دوم

۳۵۷ ..... منقبت سوم

۳۵۸ ..... منقبت چهارم

۳۶۰ ..... منقبت پنجم

۳۶۱ ..... منقبت ششم

۳۶۵ ..... منقبت هفتم

۳۶۶ ..... منقبت هشتم

۳۶۷ ..... منقبت نهم

فصل پانزدهم/ ۳۶۹

پاره‌ای از فضائل و مناقب آن حضرت که در کتب عامه

و از طرق ایشان روایت شده/ ۳۶۹

۳۶۹ ..... حدیث ۱

۳۷۰ ..... حدیث ۲

۳۷۱ ..... حدیث ۳

۳۷۲ ..... حدیث ۴

۳۷۳ ..... حدیث ۵



- حدیث ۶ ..... ۳۷۵
- حدیث ۷ ..... ۳۷۶
- حدیث ۸: تَكَلَّمَ فَاطِمَةُ دَرِ شَكْمِ مَادِرِ ..... ۳۷۷
- حدیث ۹ ..... ۳۷۷
- حدیث ۱۰ ..... ۳۷۸
- حدیث ۱۱: فَاطِمَةُ اَزِ زَنِيِّ غَيْرِ اَزِ خَدِيجَةِ شِيرِ نَخُورِدِه ..... ۳۷۹
- حدیث ۱۲ ..... ۳۸۱
- حدیث ۱۳ ..... ۳۸۲
- حدیث ۱۴ ..... ۳۸۲
- حدیث ۱۵ ..... ۳۸۳
- حدیث ۱۶ ..... ۳۸۳
- حدیث ۱۷: چَرَا فَاطِمَةُ «بَتُولُ» نَامِيْدِه شُدِه ؟ ..... ۳۸۵
- حدیث ۱۸ ..... ۳۸۵
- حدیث ۱۹ ..... ۳۸۶
- حدیث ۲۰ ..... ۳۸۶
- حدیث ۲۱ ..... ۳۸۷
- حدیث ۲۲ ..... ۳۸۷
- حدیث ۲۳ ..... ۳۸۸
- حدیث ۲۴: «سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِيْنَ» ..... ۳۸۹
- حدیث ۲۵ ..... ۳۹۱
- حدیث ۲۶ ..... ۳۹۳
- حدیث ۲۷: «فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نَسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ» ..... ۳۹۳

- حدیث ۲۸ ..... ۳۹۸
- حدیث ۲۹: «فاطمه خیر نساء الأمة» ..... ۴۰۵
- حدیث ۳۰: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا» ..... ۴۰۶
- حدیث ۳۱ ..... ۴۱۳
- حدیث ۳۲: «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذَرْبَهَا مِنَ النَّارِ» ..... ۴۱۶
- حدیث ۳۳: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ فَاطِمَةَ وَلَا وُلْدَهَا» ..... ۴۱۸
- حدیث ۳۴: مَحَبَّتِ خِدا بِه فَاطِمَه ..... ۴۱۹
- حدیث ۳۵: نزول جبرئیل برای ابلاغ سلام خدا به فاطمه ..... ۴۲۰
- حدیث ۳۶: اشراق بهشت از نور خنده فاطمه ع و علی ع ..... ۴۲۰
- حدیث ۳۷: ورود فاطمه به بهشت پس از پیغمبر ..... ۴۲۱
- حدیث ۳۸: سودمندی محبت فاطمه در صد موطن ..... ۴۲۳
- حدیث ۳۹: نثار درخت طوبی امان‌نامه‌های آزادی از آتش ..... ۴۲۴
- حدیث ۴۰: بخشش لباس نو توسط فاطمه در شب عروسی ..... ۴۲۶
- حدیث ۴۱: شفاعت قیامت، صدق فاطمه است ..... ۴۲۸
- حدیث ۴۲: ربع یا خمس دنیا صدق فاطمه است ..... ۴۲۹
- حدیث ۴۳: حجاب فاطمه ع ..... ۴۳۲
- حدیث ۴۴ ..... ۴۳۳
- حدیث ۴۵ ..... ۴۳۴
- حدیث ۴۶: صدق کلام فاطمه ع ..... ۴۳۴
- حدیث ۴۷: عبادت فاطمه ع ..... ۴۳۶
- حدیث ۴۸: صبر فاطمه ع بر فقر ..... ۴۳۶
- حدیث ۴۹ ..... ۴۳۷

- حدیث ۵۰ ..... ۴۳۹
- حدیث ۵۱ ..... ۴۴۰
- حدیث ۵۲: شدت گرسنگی فاطمه علیها السلام ..... ۴۴۲
- حدیث ۵۳: تعلیم پیغمبر دعایی را به فاطمه به جای خادم ..... ۴۴۴
- حدیث ۵۴: تقسیم کردن کارهای خانه، بین خود و خادم خود ..... ۴۴۵
- حدیث ۵۵ ..... ۴۴۶
- حدیث ۵۶: تعلیم پیغمبر تسبیح را در وقت خواب به فاطمه و علی علیهما السلام ..... ۴۴۷
- حدیث ۵۷ ..... ۴۵۲

#### فصل شانزدهم/ ۴۵۵

پیرامون آیه شریفه: ﴿قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ / ۴۵۵

- حدیث اول ..... ۴۵۵
- حدیث دوم ..... ۴۵۸
- حدیث سوم ..... ۴۵۹
- حدیث چهارم ..... ۴۶۰
- حدیث پنجم ..... ۴۶۱
- حدیث ششم ..... ۴۶۱
- حدیث هفتم ..... ۴۶۵
- حدیث هشتم ..... ۴۶۷
- مخالفت و یاوه‌گویی‌های ابن تیمیّه پیرامون آیه مودت ..... ۴۶۷
- جواب یاوه‌گویی‌های ابن تیمیّه ..... ۴۶۹

## فصل هفدهم/۴۷۵

حالات و وقایعی که بعد از رحلت پیغمبر برای فاطمه علیها السلام روی داده/۴۷۵

۴۷۵	..... مقدمه
۴۷۵	..... حدیث اول
۴۷۷	..... حدیث دوم
۴۸۰	..... حدیث سوم
۴۸۵	..... مبحث اول: بعضی از حوادث پس از رحلت پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۵۱۵	..... مبحث دوم: اعطای فدک به فاطمه <small>علیها السلام</small> به امر خدا و اقدام ابوبکر برای غضب آن ...
۵۲۴	..... مبحث سوم: خطبه حضرت فاطمه و احتجاج او با ابوبکر برای پس گرفتن فدک ...
۶۰۱	..... مبحث چهارم: [ بیماری حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> ]
۶۵۰	..... مبحث پنجم: حزن و اندوه فاطمه <small>علیها السلام</small> بعد از رحلت پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۸۶	..... تاریخ وفات و رحلت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۶۸۷	..... محل دفن فاطمه <small>علیها السلام</small>
۶۹۰	..... اشعار امیرمؤمنان در رثای فاطمه <small>علیها السلام</small>
۶۹۷	..... اولاد حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>

## فهرست‌ها/۷۱۱

۷۱۳	..... فهرست آیات
۷۲۱	..... فهرست روایات
۷۳۷	..... فهرست اشعار فارسی
۷۴۱	..... فهرست اشعار عربی
۷۴۵	..... فهرست اشخاص
۷۹۳	..... فهرست مطالب